کتابخ[illegible]انقدس

اسم کتاب حق الیقین / فارسی

باز بینی شد
۶۱۳۸۳

مصنف
مؤلف ملا محمد باقر مجلسی

خطی نستعلیق ۲۳ سطری

~~چاپی~~

سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق ۲۵۱

جزء کتب اخبار .... شماره ....

شماره عمومی ۱۰۰۵۹ شماره قبض ....

واقف کربلائی محمد حسن کفراز تاریخ وقف شهریور ۱۳۴۱

طول ۲۹ عرض ۲۱

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

۲

علیه نرفع درجات من نشاء مصداق کریمهٔ یختص برحمته من یشاء السلطان بن السلطان والخاقان بن خاقان سمهٔ ثالث اجداده
الاکرمین شاه سلطان حسین بهادرخان مد الله ظله جلاله علی رؤس العالمین بمنبع یقین ببقائه الی ظهور دولة خاتم الوصیین
بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردد و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار عاید شود و چون
ایمان عبارت است از تصدیق بوجود   وصفات کمالیه و تنزیهیه او و اقرار بحقیقت انبیاء که از جانب
برای تکمیه خلایق برایشان مبعوث گردانیده اند خصوصاً پیغمبر آخر الزمان   و اقرار بانچه آنحضرت
از جانب خدا آورده است   بتفصیل وانچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصاً
دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد
و توابع آن پس تحقیق این مطالب عالیه در چند باب میشود باب اول در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیهٔ اوست
و در آن چند فصل است فصل اول در اقرار بوجود صانع عالمست و آن از همه چیز بدیهی‌تر است زیرا که هر که فکر میکند
در خلق آسمانهای و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت
بدن خود و روح خود و غرایب صنعتی که در هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بی صانعی بهم نرسیده
اند و کسیکه اینهارا آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذات است و هیچ گونه فقر در ذات و صفات او نیست و این
دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه بچند دلیل دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید دلیل اول آنکه
هر مفهوم که ادراک تعلق بآن مینماید یا آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن او در خارج واجب
است و او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او محال است او را ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجب
است بودن او و نه ممتنع بودن او و او را ممکن الوجود گویند و بودن و نبودن هر دو نظر بذات او روا است پس اگر علتی باشد
موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوئیم که شک نیست که در عالم   اگر مجموع موجودات منحصر باشد
در ممکنات و واجب الوجودی   پس همه را باهم که ملاحظه کنی بمنزلهٔ یک شخص اند و عدم بر مجموع آنها و ذوات و همه
زیرا بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید و آن   عقلا محال است همچنین موجود
شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد   و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است که چیزی
خود موجود نباشد علت دیگری نتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس واجب
الوجود البته موجود است و اگر گویند هر یک از اجزای علت دیگری   و علت مجموع مجموع علل اجزا است گوئیم که
هر یک بشرط وجود علت واجب   او با عدم جمیع عللش ممکنست هرگاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا

سال ۱۳۴۸ خورشیدی

کتابخانه آستان قدس

مرجح لازم آید دلیل دویم بعضی از محققین گفته اند هم چنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند از برای آنکه محال است عادة که این
عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا حس همه غلط کند پس هرگاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت
او و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته اینکس را علم بهم میرسد که این حق است و این جماعت
بسیار البته اتفاق بر کذب نکرده اند و باین عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضاً اتفاق ایشان دلیل بر اینست که یا این
مقدمات بدیهی اند یا آنکه نظری اند دلایل آنها واضح است بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در نهایت
متانت است دلیل سیم معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا شکافتن
و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را دو نیم کردن و آب را بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچک
جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدا باشد که اینها را برای
اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری کرده اند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالیکه از تفکر در غرایب صنع الهی در
آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بان فرموده کافیست بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است
و همه عقول بران مفطورات چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را
هر آینه گویند خدا آفریده است و باز فرموده است أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آیا در خدا شکی هست
آفریننده آسمانها و زمین و ایضاً فرموده است که دین حق فطرت خداست که مردم را بران مفطور و مخلوق گردانیده
است و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیده اند مردم را بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمه لا اله الا الله نموده اند
نه اقرار بصانع و مشعر براین معنی آنست که همه خلق در وقت ایجاد و اضطرار که دست ایشان از رسایل ظاهره کوتاه
میگردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند که خداوند یگانه دارند چنانچه براین مضمون احادیث معتبره
وارد شده است یکی از عارفان گفته است اکثر کفار و جهال اگرچه در ظاهر حال منکر وجود مبدا شوند باطناً بتحقیق حقیقت
و ثبوت وجودش مقر و معترف اند و لهذا اختلاف در وجود مبداء از هیچ عاقل معتد به مروی نیست و توضیح کلام
در مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوارتر است که کنه
ذات محاط عقل غیر گردد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید متحقق است و بجهة علاقه افاضت رحمت
بیغایت که زلال نوالش از ینابیع علم و قدرت بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روانست جبلت
و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از این جهة در هنگام صدمت وقوع وقایع
و وقت اضطراب بی سبق رویت روی استغاثت و فزع به نگاه دارنده خود می آورد و توجهی طبیعی که تعلق

و تکلفی

و تکلفی کرده آن نیست و از این جهة ابتهالات مضطر مستجاب دعا میباشد چنانچه آیه کریمه أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ بان ناطق
است و اثر عاج حیوانات عجم در گاه عروض خوف و گریز ایشان در حال استیلای وهم و هراس بحقیقت ازین قبیل است و لهذا
طوایف مختلفه و امم متخالفه که در هر عهد و اوان و در هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبداء از هیچ عاقلی مروی نیست
بلکه محال خلاف احوال و اوصاف اوست و فخر رازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از ازمنه خشک سالی عظیم و قحط شدید
رسید و مردم برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوهها
رفتم آهوی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید و چون بغدیر رسید آنرا خشک دید حیران شد چند
مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و بلند شد و آنقدر بارید غدیر مملو گردید و آب خورد سیراب
شد برگردید و صاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند
میکنند و طلب باران میکنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت گاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه
او شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطرب شد و رو بآسمان
کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه گودالی بشکل آمد و من در آن گودال افتادم و بچه از دست من رها شد مادرش آمد
و او را برد و آنچه از احادیث شریفه درین باب وارد شده است ذکر آنها درین مقام مناسب نیست معلوم شد که
وجود مبداء در وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست دویم آنکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست
و عدم بر او محال است و همیشه بوده و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او روا باشد هر آینه محتاج بخالق
دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب است و لازم ذات اوست و
محال است که از و منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص
و فنا بر او محال است سیم آنکه خدا قادر و مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده
بر آنچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق اینها بوده و اگر خواهد اضعاف آنچه آفریده است از آسمان و غیر آنها ایجاد
میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست در
کارها و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق
گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و این منافات
ندارد با آنکه اراده حق تعالی تعلق بامور قبیحه نگیرد و یک دلیل بر این مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب
عقول با اهوای مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست چهارم آنکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تغییر

در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود انها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود انها و در ازل میدانسته انچه در ابد واباد بهم رسید
و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و رعد و مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم هویداست
زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بی‌واسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزیرا افریند البته بان چیز و صفات
و اثار ان علم دارد و باید که تامل این مقدمه نهایت ظهور دارد و دیگر انکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیز مساویست دیگر
انکه هم چنانکه ممکنات از وجود او بیند علم انها و جمیع کمالات انها باو منتهی میشود و کسیکه همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد
و جناب مقدس او اشاره بهمه این دلایل در یک کلمه قران مجید فرموده است اَلَا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ
یعنی ایا نمیداند همه اشیا را انکسی که همه چیز را افریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت
شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را بمنتهای مراتب کمال او میرساند و دانا است بچگونگی
بخفای امور و کسیکه نیک تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در افتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه انها بر قانون
حکمت و در تربیت جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بحد کمال ان و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات
و ترکیب اعضای انها بیکدیگر و الات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس خمس ظاهره و باطنه که چندین
هزار سال حکما در ان فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و بعشری از اعشار انها پی نبرده اند بعین الیقین
میداند که چنین خداوند هیچ امر برو مخفی نیست و از هیچ امر عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و ایه کریمه اشاره
باین مراتب همه دارد و باید دانست که علم او ازلی و ابدیست و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد
و خواب و بینکی که مقدمه خوابست در او محالست زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهاتست چنانچه
دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد بمعجزه حقیقت پیغمبران علیهم السلام
و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج
بدانستن دلایل عقلیه نیست و لهذا درین مقام کلام را بسط داریم **پنجم** انکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است
بانچه شنیدنیست از اوازها و انچه دیدنیست بی انکه او را الت شنیدن و گوشی بوده باشد و بدون انکه او را الت دیدن
و چشمی بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد
بود و او کامل بذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود انها نیست بلکه پیش از وجود انها و بعد از برطرف شدن
انها میداند بهمان نحو که در وقت وجود انها میداند و این دو صفت بعلم بر میگردد و چون حق تعالی خود را باین دو صفت
ستوده جدا ذکر کرده اند و شاید حکمتش ان باشد که در ضمن اینها رد بر حکما میشود که خدا عالم بجزئیات نمیدانند یا چون

الکثر

الکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهیست از قبیل مسموعات و مبصراتست این صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر فرمود ادخل در
زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات بوده باشد و بعضی این دو صفت را و رای صفت علم میدانند و ذکر ان شمرده نداریم
ششم انکه حق تعالی حی است یعنی زنده است و مراد حیات صفتیست که از ان توانائی اید و دانائی اید و چون معلوم شد که
حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی میباشد
و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون انکه صفت موجودی عارض او گردد و در حقیقت این صفت
بعلم و قدرت بر میگردد **هفتم** انکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه
که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن اتش و فرود امدن سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر شود اول تصور ان
فعل میکنیم بعد از ان فایده برای ان تخیل میکنیم و ان محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس ان فعل از ما صادر میشود
و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیشود پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت
برای نظام عالم اصلح است سبب وجود او میشود در ان وقت لهذا متکلمات امامیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح
اراده است و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و احادیث و درین باب
سخن بسیار است و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده و اختیار و موافق حکمت و مصلحت صادر
میشود و در ان افعال مجبور نیست **هشتم** انکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی انکه
او را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد چنانکه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی شنید و ایجاد
کلام در اسمان میکند و ملایکه می‌شنوند و وحی می اورند یا ایجاد نقوش میکند در الواح سماویه و ملایکه میخوانند وحی می اورند
یا ایجاد انها در قلوب ملایکه و انبیا و اوصیاء مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات
فعل است **نهم** زیرا که انچه کمال حق تعالی است علم بان معانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصواتست در هر چه
خواهد و این دو صفت قدیمند و عین ذاتند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای انکه بنای بعثت انبیا و تکالیف حق تعالی
و انزال کتب و وحیهای الهی بر اینست و کلامهای خدا که قران مجید و سایر کتب اسمانیست همه حادث شده و علم حق تعالی باینها قدیم
است و ان غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قایلند باطلست   باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ
مطلقا برو روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحت که ما را روا است باعتبار
ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ماست که قادر نیستیم که مفسده کلام راست را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود
و ایضا اجماع جمیع ملیین و ارباب عقول منعقد است بر انکه حق تعالی صادق است در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحونست

بان و از جمله ضروریات دین است **دوم** آنکه صفات کمالیهٔ الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت موجودی
نیست که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذاتی هست و صفت قدرت
موجود دیگر عارض آن ذات شده است و در حق تعالی ذات مقدس قایم مقام آن صفت است و هم چنین در سایر
صفات کمالیه ذات قایم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد
یا قدیم خواهد بود یا حادث و در هر دو محال است زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از خدا نمیباشد
پس او نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محال است چنانچه
ان شاء الله مذکور خواهد شد و ایضاً لازم آید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه
حضرت امیر المؤمنین ع فرموده است وَمَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَمَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ
جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ یعنی هر که وصف کرد خدا را بصفات زایده پس مقارن گردانید او را با صفات و هر که او را
مقارن ساخت بصفات زایده پس اعتقاد بدو خدا کرد یا دوئی در ذات خدا قایل شد و هر که این اعتقاد کرد خدا را
صاحب جزء و جهات است و هر که این اعتقاد دارد نشناخته است و ایضاً فرموده است که اول دین شناخت خداست
و کمال شناخت خدا آنست که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او آنست که صفات زایده را از او نفی کند و در عدد صفات
کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کراهت و سمیع و بصیر و کلام و صدق و
ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی از این و صفت تغییر بسرمد کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار و حی
و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی و چون بعضی از این صفات ببعضی دیگر برمیگردد و بعضی داخل صفات
تنزیهیه است در عدد آنها خلاف کرده اند و همه برمیگردد بآنچه مذکور شد **مقصد اول** در بیان صفاتیست که از حق تعالی نفی
باید کرد و در آن چند مبحث است **اول** آنست که او یگانه است و شریکی ندارد نه در خداوندی و خلق اشیا چنانچه مجوس یزدان
و اهرمن را نور و ظلمت قایل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانچه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده بودند
در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار و جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و ببدیههٔ
عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت اله میسر نمیشود و هرگاه تعدد در کدخدا در خانه و حاکم
در شهری و در پادشاه در مملکت باعث اختلال و ضایع آنها گردد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانهٔ ایجاد
باین وسعت بدو اله منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزلهٔ یک
شخص است و همچنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دانا

گفته است

گفته است که اگر کسی دیده بتدبر و اعتبار بگشاید و گرد سرای عالم برآید از مفتتح آنکه عالم روحانیات است تا منتهی که عالم جسمانیات است
همه را یک سلسله مشبک منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بتالی خود مرتبط چنانکه پنداری یک خانه است و بر اصحاب بصیرت
نافذه مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانکه از ملاحظه صنایع صناع متعدد
مصر تیزهوش را این معنی منکشف گردد که با وجود آنکه بصنعت همه یکیست چه نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است که مؤثر
حقیقی در همه اشیا جز واحد احد نیست بواسطه آنکه مصور صوری مختلف است پس متفاوت و متغایرت میان مصنوعات
ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و اخوات آن متفطن هوشمند را معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که در
اجزای عالم واقعست جز بوحدت صانع آن نمیتواند بود و چنانچه مضمون کریمه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا
مبنی از آنست و اهل اعتبار را ادنی تنبیهی کافیست که إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ تمام شد سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد که هم چنانچه وجود صانع بدیهی و فطری
است وحدت او نیز بدیهی و فطریست و همگی رو بیک اله دارند و معتقد یک درگاهند و اتفاق عقول مستقیمه بر این
معنی واقعست و اکثر ثنویه نیز مبدء اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیمست و ظلمت و اهرمن از وهم
رسیده و حادث است و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تاملی کنند اذعان بوحدت
مینمایند و تزریقات و ترهات واهیه ایشان از هر جاهلی که بشنوند بطلان آنها را ببدیهه میدانند و ذکر آنها موجب تطویل
کلام است و حضرت امیر المؤمنین ع فرموده است که اگر خدای دیگر میبودی بایست کتابها و رسولان او نیز بنزد
ما بیایند و این برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هرگاه یک خدا صد و بیست و
چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند و اگر والعیاذ بالله خدای دیگر میبود او
نیز میبایست پیغمبری برای شناختن و شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس قادر نیست و عاجز است یا حکیم
نیست بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود روا نیست و بر این مطلب دلایل بسیار است و این
رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آنکه بتها که جمادی چندند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند که مقهور
و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نمیشند از آن واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفع آن ضروری
دین اسلام است **دویم** آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی نیست باید دانست
که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضای و
اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است

واو را جزوی نیست زیراکه اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیراکه جوهر
از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذات است و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیراکه عرض محتاج است بمحل
و هر محتاجی ممکن است و جسم نیست زیراکه جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و در مکان و جهت نیست زیرا
که هرچه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی
بمکانی از محلی بمحلی بر او محال است زیراکه اینها از لوازم جسم و جسمانیست سیم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانچه فرموده است لَيْسَ
كَمِثْلِهِ شَيْءٌ و شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند
کرد و در آفریدن اشیا معینی و یاوری ندارد و اعتقادی که بعضی از غلات دارند که حق تعالی رسول خدا و ائمه هدی را آفرید
و خلق عالم بایشان گذاشته و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان اوست چهارم آنست که صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر
ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار برین معنی وارد
شده است و آنچه توهم میکنند که برخلاف این وارد شده است ما ولست باو دریک بدیده دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین
فرمود نه بیند او را دیدها نه بمشاهده دیدن ولیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید دانست که کنه ذات
و صفات کمالیه خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان که اشرف کونات و افضل عارفانست اقرار
بعجز نموده و فرموده است ما عرفناک حق معرفتک نشناخته ایم چنانچه سزاوار شناختن است و حق تعالی فرموده است
ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار اوست و فرموده است لَا تُدْرِكُهُ
الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ یعنی ادراک نمیکنند او را دیدها و او ادراک میکند دیدها را و در احادیث وارد
شده است که یعنی دیده دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای دیده سر و ایضا بسایر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد
یعنی شنیدن و بوئیدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال پنجم آنست
که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و واماندگی
و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله از مقولات
نه گانه عرض نیست زیراکه اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از نقص و احتیاج
مبراست و مجمل سخن درین باب آنست که آنچه از صفات کمالیه الهی است حادث نتواند بود و از و منفک نتواند
شد مانند علم و قدرت زیراکه اگر اینها حادث باشند حق تعالی پیش از عروض آن صفات ناقص و جاهل و عاجز
خواهد بود و اگر از و منفک شوند بعد از و ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص برو روا نیست و اگر آنچه حادث

میشود

میشود صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفات فعلست حادث میتواند بود
مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیراکه حق تعالی در ازل خالق نبوده و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد
و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم آن نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد است
که در هر وقت که مصلحت نداند و داند ایجاد نماید و آن قدیمست و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت
فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید درین روز بوده باشد اگر پیش ازین روز ایجاد کند خلاف
مصلحت باشد و بعمل آورد نقص او خواهد بود نه کمال او چنانچه گفته اند صفت ذات آنست که حق تعالی باو موصوف گردد
و بضد آن موصوف نتواند بود و صفت فعل آنست که بآن صفت و بضد آن موصوف تواند بود اما اول مثل علم که علم
الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و هم چنین قدرت جناب حق قادر بر هر ممکن هست
و عجز را بهیچ وجه باو نسبت نتوان داد و دویم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفریده و زیاده از هفت آسمان
چون مصلحت نبود خلق نکرد و زید را خلق کرده و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردیده و بمیرانیدن نیز
موصوف گردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچ یک از اینها موجب تغییر در ذات او و نقص او نیست زیراکه
کمال ذات مقدس و قدرت کامله و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکناتست و هر چیز را
برخور قابلیت ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از آن عطا فرماید مخالف علم شامل او
خواهد بود بکل مصالح و مصالح کل بلا تشبیه از بابت باران رحمت که میبارد همه یک نحو میبارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات
در یک زمین گل و سنبل میرویاند و در یک زمین خار بیمقدار ظاهر میگرداند و در یک زمین اشجار و ثمار و در دیگری آبکار
و انهار بعمل می آورد و گلخانه را اباذان میگرداند و دیگری را ویران و همه از یک بارانست ششم هرچه هست از قامت ناساز
بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و درین رساله زیاده ازین بیان مناسب نیست ششم
آنست که جناب حق تعالی را نامهای مقدس بسیار هست چنانچه فرموده وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ فَادْعُوهُ بِهَا یعنی خدا را نامهای
بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بآن نامها و اسمای بسیار در آیات و اخبار وارد شده است بخوانند و حق آنست
که نامهای خدا حرفی چند اند و مخلوقند و حادثند و بعضی از سنیان قایل شده اند که نامهای خدا عین اوست و این سخن بهزیان
شبیه است و در اخبار وارد شده است که هرکه باین قول قایل شود کافر است و هرکه عبادت نام کند بدون معنی کافر
است و هرکه عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شریکی قرار داده و هرکه عبادت کند ذاتی را که این نامها بر او اطلاق
میکنند خدا را بیگانگی پرستیده است هفتم آنکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیراکه اتحاد اثنین محال است و او را زن

و در زنده نمی‌باشد و در چیزی حلول نمیکند چنانچه نصاری میگویند که حضرت عیسی فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد میشود و اینها همه مستلزم عجز و نقص خدای تعالی است و کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاست یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حق تعالی شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند و با او متحد میشود همه این قول عین کفر و زندقه است و همچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه ما از ایشان تبری کرده اند و ایشان را لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیرالمؤمنین جمعی از ایشان را بدود هلاک کرد هشتم آنکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چیز غیر جناب مقدس اوست حادث است و جمیع ارباب ملل بر اینمعنی اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث و قدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاق ارباب ملل است آنست که آنچه غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و از مبدأ وجودش از طرف ازل متناهیست و بغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و اینمعنی اجماع مسلمانان بلکه جمیع ادیانست و آیات و اخبار که دلالت صحیح صریح بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار قریب بدویست حدیث از کتب معتبر خاصه و عامه درین باب ایراد نموده ام با ادله عقلیه و جواب شبهه فلاسفه و در احادیث معتبر وارد شده است که هر که قایل شود بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است باب سیم در بیان صفاتیست که متعلق است بافعال حق تعالی و در آن چند مبحث است اول آنکه مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنست که فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعلی را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی و قبحی میباشد که مستحق مدح یا ثواب و مذمت یا عقاب میگردد و آن جهت را گاه هست بدیهه عقل همه کس میفهمد مانند نیکی راست گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه هست که بتفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح آنها محتاج بنظر و فکر است و گاه هست که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها ولیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها را میدانند مثل حسن روزه روز آخر ماه رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارعست هر چه را شارع امر کرده حسن میشود و هر چه را نهی از آن کرد قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بآن از آیات و اخبار بسیار ظاهر است دویم آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محالست که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا علم بقبح

آن فعل

آن فعل ندارد یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک هست و احتیاج بآن ندارد اما بعبث آن فعل را میکند بنابر اول جهل خدا لازم می‌آید و بنابر دویم عجز و بنابر سیوم احتیاج و بنابر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی محالست پس قبیح از او صادر نتواند شد سیم آنکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان نیست تکلیف بآن نمیکند نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختارند و خود فاعل فعل خود اند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قایلند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند میگویند فاعل همه افعال بندگان خداست و بندگان مطلقا در آنها اختیار ندارند بلکه خدا در دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن آن فعل میباشد اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطلست بچند وجه چهارم آنکه ما ببدیهه عقل و وجدان خود مییابیم که فرق است در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ماست و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم و همچنین فرقی می‌یابیم میان آنکه کسی را از بام بزیر افکند یا کسی از بام بزیر آید و اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما پنجم آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و او را زند که چرا نیاوردی یا گوید باسمان برو و زند که چرا نرفتی و دانسته که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالمتر از کسیکه کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد الاباد بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیار جائی از قرآن مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان ششم آنکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قرآن مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیخردی خواهد بود و این بر خدا محالست و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده که نه جبر است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشان را بخود واگذاشته باشد بلکه امریست میان این دو امر و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده باراده خود کرده است اما اسبابش همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادوات که در فعل در کار است از جانب خداست و امر بین الامرین اینست و حق آنست که مدخلیت حق تعالی در اعمال عبد زیاده از این است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدای بر کسیکه مستحق آنها باشد بنیات و اعمال حسنه او دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او را بخود دخیلست در فعل معاصی اما هیچ یک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود

واو مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آقائی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی مامور سازد و مثل آنکه
بهر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را هر یک از برای من بخرید و هر یک این کار را بکنید صد دینار باو میدهم و هر یک
که نکند ده تازیانه باو میزنم اگر بهمین اکتفا کند در باب هر دو یکی بکند و یکی نکند آنکه کرده است مستحق صد دینار هست
و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمان بردار تر است و خدمت بیشتر است و او را دوستر میدارد
بعد از آنکه بهر دو آن تکلیف را کرد و حجت را تمام او را بتنهائی میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند که البته فردا آن
خدمت را بکن و شب از برای او طعامی میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام خدمت را
میکند و آن دیگر نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند هیچکس او را مذمت نمیکند زیرا که نه این
غلام در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و هر یک باختیار خود کرده اند و حجت آقا بر هر دو تمام است این
قدر مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار درین
مسئله نباید کرد که در غایت اشکال است و محل لغزش اقدامست و نهی بسیار در اخبار از تفکر درین مسئله وارد
شده است **هفتم** آنست که لطف بر حق تعالی واجبست بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند
بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران ع و نصب کردن امامان ع و وعد و وعید و ثواب و
عقاب و امثال اینها **هشتم** آنکه حق تعالی حکیمست و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بی فایده از او
صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیم ملحوظ میباشد ولیکن غرض در افعال الهی عاید به بندگان
میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند
افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست
که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که می باید
فعل الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهر آنکه تفکر درین مسئله نیز ضرور نیست **باب چهارم** در بیان
مباحث نبوتست و در آن چند مقصد است **اول** آنکه امامیه را اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران ع بر حق تعالی واجب
است عقلا زیرا که لطف بر خدا واجب است و باجماع شیعه و نصوص متواتره جمیع انبیاء ع از اول عمر تا آخر عمر معصوم شد
از گناهان کبیره و صغیره عمداً و سهواً و درین باب ادله عقلیه و نقلیه قایمست و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت
و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و در غیر آن از امور عادیه و عبادات باز مشهور میان
علمای امامیه آنست که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع بر این کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو

شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را بر سهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول ص در نماز ظهر
و عصر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت و چون بخاطر آنحضرت آوردند برخاست و دو رکعت دیگر کرد و گفته اند حق تعالی
برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر آنکه در ایشان گمان خدائی نکنند
و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که درین باب وارد شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم
در ترک گناه مجبور نیست و لیکن حق تعالی لطفی چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند یا آنکه بسبب قوت
عقل و فطانت و ذکاوت و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حسنه بمرتبه رسد
که محبت جناب مقدس الهی در دل او مستقر گردد و از قید شهوات نفسانیه و خیالات نفسانیه رهائی یابد و پیوسته
مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر
پروردگار خود داند و غیر آنچه رضای محبوب او در آن است و بر گرد خاطرش نگردد و اگر نادرا خیال معصیتی در خاطر
او در آید ملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون او گردد و ایقا شرم کند از آن که در حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته
مراقب اوست مرتکب معصیت او گردد و باین اسباب معصیت از او صادر گردد و اگر چنانکه جمعی گمان کرده اند که حق
تعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت هر آینه عصمت برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثواب نخواهد داشت و بدانکه
آیات و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیاء ع مأولست بارتکاب مکروه و ترک اولی و چون نسبت بجلال مرتبه
ایشان این نیز عظیمست تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر
و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیاء که متضمن خطاهای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیان است که از کتب
یهود برداشته اند و برای آنکه خطاهای خلفای جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه
نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بر رد آنها از طرف اهل بیت ع بسیار است که در کتب عربی و فارسی
ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و پس بآنها اعتقاد و بر آنها اعتماد نباید کرد **دوم** طریق دانستن
حقیقت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوای مرتبه بلندی کند بمحض دعوای او باور نتوان کرد چنانکه گفته اند بیت
ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست مثل آنکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکم
باید اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقم یا نشانی که مخصوص پادشاه
باشد نداشته باشد و معجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلیست که بشر از اتیان بآن عاجز باشند و بر خلاف مجرای عادت باشد
و مقارن دعوای پیغمبری ع ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر شود آن معجزه نیست مانند صنایع غریبه و جبل

ارباب شعبده واز فعل خدا باشد و موافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب که معجزهٔ
من آنست که آفتاب الحال طلوع میکند و اگر دعوای پیغمبری نماید نباشد آنرا کرامت میگویند نه معجزه مثل مایدهٔ حضرت مریم
و هرگاه شخصی دعوای پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای ریاست دین و دنیای خلایق فرستاده و دلیل من اینست که حق تعالی
باشارهٔ من ماه را بدو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع شود ما البته میدانیم که او راست
میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش همه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر این مرد کاذب باشد دعوای
او قبیح خواهد بود و اطاعت ما او را قبیح پس خدا اعضای همه بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محال است
چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب
صاحبش کند چنانچه نقل کرده اند که مسیلمهٔ کذاب که دعوای پیغمبری میکرد باو گفتند که محمد ص برای کوری دعا کرد روشن شد
او هم طلبید که یک چشمش کور بود او دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد ص آب دهان مبارک در چاهی
که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب دهن انداخت خشک شد و این معجزه را
مکذبه خوانند سیم باید پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که
عالم باشد بجمیع علومی که امت او بآنها محتاج شوند و باید بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت
و قوت رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رافت و رحم و مروت
و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد
و حرص و محبت دنیا و حب مال و جاه و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی
کوری و کری و لنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که ولد زنا و شبهه نباشد و پدرانش دیوث نباشند بلکه صنعتهای دنی
نداشته باشد مثل جولای و حجامی و حمالی و بیطاری و کارها که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن
در میان بازارها در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن میرود و پدران
پیغمبرانی که اجداد حضرت رسول ص بوده اند همیشه مسلمانان بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و اما پدران سایر
پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده ثابت نیست دلیلی عقلی و نقلی بران قایم نشده
و بعضی از اخبار که در باب احوال خضر ع و غیر او وارد شده دلالت بر خلافش دارد و توقف درین باب اولیست
چهارم علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیا و ائمه ع افضلند از جمیع ملائکه و برین مضمون احادیث بسیار است و ادلهٔ
عقلیهٔ بسیار نیز گفته اند میان مخالفان خلاف درین مسئله هست و عدد انبیاء ثابت نیست و مشهور صد و بیست

چهار

چهار هزار است باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان بر حق اند و آنچه در قرآن مجید وارد شده است و نبوت ایشان ضروری
دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق
و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس اقرار بنبوت و حقیقت ایشان واجبست و هر که انکار یکی
از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفر اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ص
و ایشان را اولوا العزم مینامند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت پناه است و بعد از او
حضرت ابراهیم ع از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول بوجوه مختلفه کرده اند بعضی گفته اند رسول آنست که ملک در بیداری
بر او نازل شود و نبی شامل آن هست که در خواب بر او نازل و بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آن
هست که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول آنست که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آن هست که حافظ شریعت دیگری
باشد و در احادیث معتبر وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده
و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدای ملک را میشنیده و در بیداری ملک نمی دیده است و مبعوث بر احدی نبوده
است و بر او امامی بوده است یعنی تابع پیغمبری دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابراهیم بود و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده
و صدا میشنیده و ملک میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس ع و آنکه در خواب
ببیند و صدا بشنود و ملک را در بیداری ببیند خود صاحب شریعت باشد و امامست و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی
آنست که در خواب می بیند و صدای ملک را می شنود اما ملک را در بیداری نمی بیند و رسول آنست که صدا را می شنود و در خواب ملک را می بیند
و در بیداری ملک می بیند و امام صدای ملک را میشنود و او را نمی بیند و بدانکه خلاف کرده اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث
شده یا نه و اکثر انکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردید و آن ثابت نیست و توقف
درین مقام اولی است پنجم در بیان حقیقت پیغمبری محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب بن هاشم ابن عبد مناف است و دلیل پیغمبری
او آنست که دعوی نبوت نموده و معجزات باهره بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری
پس همه ارباب ملل و نحل قایلند که او دعوای پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع اقوال
و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بوده و معجزات آنحضرت دو نوع است اول قرآن مجید است و آن متواترترین معجزات آنحضرت
است که تا روز قیامت باقیست و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزهٔ او از جنس آن فن بود که در آن زمان شایع تر بود
و اهل آن زمان در آن ماهر تر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی ع چون مدار بر سحر بود حق تعالی
باو عصا و ید بیضا و امثال اینها را داد که قوم او از اتیان بمثل اینها عاجز شدند با آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمان آنحضرت عیسی ع

مبعوث شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال او بودند پس حضرت معجزه مرده زنده کردن و
کور روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و امثال اینها را آورد که شبیه بفعل ایشان بوده اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی
که حضرت رسالت پناه محمدی ص مبعوث گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان
فصیح و بلیغ می‌آوردند و بر کعبه می‌آویختند و بآن فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدّی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک
دارید مثل این قرآنرا بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره از مثل این قرآن را بیاورید
و نتوانستند پس فرمود که یک سوره از مثل این قرآن بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره
از مثل این قرآن بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یک سوره بیاورید ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند مثل سورهٔ کوچک
نیاوردند بآن حرجی که در تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند آنچه از ایشان
خواسته بود نیاوردند اگر قادر می‌بودند البته می‌آوردند با وفور فصحا در میان عرب و دانایان اهل کتاب و در زمانهای
بعد از آن تا حال با آنکه همه اعتقاد دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بودند و نیاوردند و نتوانستند آورد آن پس
معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق عالمست اگر آنحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد
والّا اغرای بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می‌آید و آن قبیح است و بر حق تعالی اتیان بقبیح محالست و در وجه
اعجاز قرآن مجید خلاف است که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا از آنکه هرگاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب و ستر
اذهان ایشان مینمود که اتیان نمیتوانستند نمود و اگرچه اعجاز بر هر دو وجه حاصل میشود ولیکن حق آنست که اعجاز از چندین وجه
بود اول از جهت فصاحت و بلاغت و تلاوت که هر اعجمی که قرآن را می‌شنوند امتیاز آنرا از سخنان دیگر میفهمد و هر فقرهٔ از آن که در
میان کلام فصیحی واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشان میدرخشد و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت
و بلاغت آن نموده اند و روایات کرده اند که هر که سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبهٔ مشرفه می‌
آویخت و چون آیهٔ وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند و نوشتهای خود را بر گرفتند و پنهان
کردند دویم از جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و شعرا و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه
باین اسلوب غریب نمی‌یابد و جمیع بلغای آن زمان از غرایب آن متعجب و حیران بودند سیم عدم اختلاف چنانچه حق تعالی فرموده است
وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می‌یافتند در آن
اختلاف بسیار زیرا که از بشر کاه کلامی باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی از
جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصاً وقتی که انشا کنند آن سخن صاحب خط و سواد نباشد و دیگر آن آیه آیه و سوره سوره نوشته بود

و منافقان و دشمنان او باشند دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره‌اش فصیح است فقرهٔ دیگر فصیح نیست
و اگر یک بیت عالیست بیت دیگر واهیست و اگر یک جزوش در تحقیق است جزو دیگر لهو و باطل و ترّهات است و کلامی که از اول
تا آخر همه در اعلای درجات بلاغت بوده باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد مگر از کسیکه هیچگونه اختلاف
در ذات و صفات و احوال و افعالش نیست چهارم از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصاً
اهل مکه علم بر طرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت با هیچیک از علمای اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نمیفرمود و مسافرت
ببلاد دیگر بسیار ننمود که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کردند در سوره و آیه باحسن وجوه
بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا در آن نیست و ببرکت آنحضرت طایفه عرب که بعدم فهم
و علم و ادب مشهور آفاق بودند از نور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق مقبول ساکنان سبع طباق گردیده اند و علمای
جهان در اکتساب علم و ایمان محتاج بایشان شدند پنجم از جهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه
حکما و علما در سالها فکر کرده بودند در هر سورهٔ اضعاف آن بیان شده و در شریعت قانونی چند برای انتظام احوال عباد و رفع
نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هر چند علمای زمان
و عقلای جهان تفکر نمایند خدشه در آن نمیتوانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سیّد انام
مقرر گردانیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که از این معجزه عظیمتر نمیباشد ششم از جهت اشتمال بر قصص
انبیای سالفه و قرون ماضیه که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران را خصوصاً اهل مکه بر آنها اطلاع نبوده و بنحوی بیان
فرموده که با وجود معاندان بی حساب خصوصاً اهل کتاب نتوانستند که تکذیب آنحضرت نمایند در هیچ جزوی از اجزای آن
قصه‌ها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیقت آنرا بر ایشان ظاهر گردانید مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی ع
و آنچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانید مانند قصهٔ سنگسار و حلال بودن گوشت
شتر و غیر اینها که بتفصیل در کتاب حیات القلوب ایراد نموده‌ام هفتم از خواص سوره و آیات کریمه است که شفای جمیع
دردهای جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و ایمن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی
در آیات و سوره فرقانی هست و بتجارب صادقه معلوم گردیده و تأثیرات قرآن مجید را در جلای قلوب و شفای صدور
و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از سوانح شهوتهای نفسانی زیاده از آن است که صاحب دلی انکار آن نماید یا عاقلی را
در آن محال تأملی باشد هشتم از جهة اشتمال قرآن مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاعی نیست و آنها زیاده
بر آن است که احصای آن توان نمود و آن بر دو قسم است اول آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است آنچه که در آن

ومنافقان در خانهای خود میگفتند یا با یکدیگر براز و پنهان مذکور میساختند یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب
آنحضرت نمیکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون سخنی میگفتند خایف میشدند و میگفتند درین ساعت جبرئیل بآنحضرت
خبر خواهد داد و ازین نوع بسیارست و اکثر را در حیات القلوب ذکر کرده ام دوم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده
است بامور آینده که غیر خدا را بر آنها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مگر بوحی و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب
وجمعی دیگر و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد و حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده و در
هر شهر و دیار ذلیل ترین اهل روزگارند و بذلت ایشان بمثل میزنند و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن
از دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه مشرفه و برگشتن حضرت بسوی آن بلده طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت
رسول ص از شر مردم و خبر دادن از غلبه رومیان بر گبران عجم و خبر دادن در سورهٔ کوثر از کثرت اتباع و اولاد آن
حضرت و بر برافتادن بنی امیه و نسل آنها که حضرت را ابتر گفته اند و خبر دادن از عدم آرزوی یهودان مرگ را و چنان
شد و اکثر در حیات القلوب مذکورست سیم در بیان سایر معجزات آنحضرت است بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را
معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل آنرا و زیاده بران بآنحضرت عطا کرده است و معجزات آنحضرترا احصا نمیتوان کرد و زیاده
از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و سایر معجزات آنحضرت چند قسم است قسم اول معجزات بدن شریف آنحضرت
است و آن بیست چهار معجزه است اول آنکه پیوسته نور از جبین نورانیش ساطع بود و چون ماه شعاع از جبین مبین آن
معدن انوار بر در و دیوار میتابید و گاه دست مبارکرا بلند میکرد انگشتان منورش مانند ده شمع روشنی میداد دوم
بوی خوش در آنحضرت بود چنانچه هر وقت آن حضرت از راهی میگذشت تا دو روز زیاده هر که از آن راه میگذشت
میدانست که حضرت از آن راهی میگذشته است از عطر او و از عرق آنحضرت جمع میکردند و بهترین عطرها بود و داخل
عطرهای دیگر میکردند و دلو آبی بنزد آنحضرت آوردند و کف آبی در دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت
آن آب از مشک خوشبوتر بود سیم آنکه چون در آفتاب می ایستاد یا راه میرفت اورا سایه نبود چهارم آنکه با هر که آنحضرت راه
میرفت هر چند او بلند تر بود حضرت بقدر یکسر و گردن از او بلند تر مینمود پنجم آنکه پیوسته در آفتاب ابر بر سرش سایه
می افکند و با او حرکت میکرد ششم آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری مانند پشه و مگس و غیر اینها
بر آنحضرت نمی نشست هفتم آنکه از عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید هشتم آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب
قوای او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملایکه را میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملایکه را میدید و دیگران نمیدیدند و هرچه
در خاطرها میگذشت میدانست نهم آنکه هرگز بوی بد بمشام مبارکش نمیرسید دهم آنکه آب دهان بهر چاهی می افکند

دران

دران برکت بهم میرسید و پر آب میشد و بهر صاحب دردی که میمالید شفا مییافت و دست مبارک که طعامی میرسانید دران
برکت بهم میرسید و از طعام قلیلی جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از بزغاله و یک صاع جو چهار صد نفر را سیر میکرد یازدهم آنکه
جمیع لغتهارا می فهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم آنکه در محاسن شریفش هفده موی سفید بهم رسیده بود که مانند
آفتاب میدرخشید سیزدهم مهر نبوت در پشت مبارکش نقش گرفته بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی میکرد چهاردهم
آنکه آب از میان انگشتانش جاری شد بقدری که جماعت کثیر سیر شدند پانزدهم آنکه باشاره انگشت ماه را بدو نیم کرد شانزدهم آنکه سنگ
ریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم می شنیدند هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و
غیر آن متولد شد و در وقت ولادت از پا بزمین آمد نه از سر و چون بزمین آمد بوی بهتر از بوی مشک از و لایح
و فایح بود و جهانرا معطر کرد پس روی بکعبه بسجده افتاد و چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و
اقرار نمود بوحدانیت حق تعالی و رسالت خود پس نوری از و ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هیجدهم آنکه
هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید آنکه فضله که از آنحضرت جدا میشد بوی مشک از وی آمد و کسی اثرش را نمیدید بلکه زمین مأمور
بود که آنرا فرو برد نوزدهم آنکه هر چهارپائی که آنحضرت بران سوار میشد بهوار میشد و پیر نمیشد بیستم آنکه در قوت کسی بآنحضرت
مقاومت نمیتوانست کرد بیست و یکم آنکه جمیع خلایق مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند بر هر سنگ و درختی که میگذشت
خم میشدند از برای تعظیم آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهوارهٔ آنحضرت را میجنبانید بیست ۲ آنکه اگر بر زمین نرم
راه میرفت جای پایش نمیماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت اثر پایش میماند بیست ۳ آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها
افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نمیتوانست کرد و هر
منافقی که آنحضرترا میدید از بیم بر خود میلرزید و از دو ماه راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد بیست ۴ معجزات ولادت
با سعادت آنحضرت است خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنجناب شیاطین را
از صعود آسمان منع کردند و باین سبب شهب از آسمان منع کردن ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت برپا خواهد
شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود بر رو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم بانهایت استحکام بنا
کرده بود و هنوز باقیست بلرزید و چهارده کنگره اش ریخت و از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد و تا حال
شکستی بغیر آنها ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب دران جاری گردید و دریاچه ساوه که آنرا
می پرستیدند خشک شد و الحال بجای آن نمک است که نزدیک کاشان است و آتشکدهٔ فارس که هزار سال بود می پرستیدند
در آنشب خاموش شد و در رودخانه ساوه که سالهای خشک بود آب دران جاری شد و نوری در آنشب از طرف حجاز

ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمی‌توانستند
گفت و ملائکه مقربان و ارواح اصفیاء پیغمبران در هنگام ولادت و اقرار السعادة آن منبع سعادات حاضر شدند و رضوان
خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت آب تسنیم بهشتها
از بهشت آورده بودند که او را شستند و آنحضرت را بعد از ولادت با بهای بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر
گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند
و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و بر او سلام کردند در ساعت
ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شده بجانب حجره مقدسه بسجده افتاد و عجایب ولادت و معجزاتی که در آن
حالت و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد و عد و احصاست و برخی در حیات القلوب مذکور است قسم
معجزاتیست که متعلق با مور سماویه و آثار علویه است و آن بسیار است اول شق القمر حق تعالی فرموده است که اِقْتَرَبَتِ
السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته‌اند این آیه وقتی نازل شد
که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت بانگشت مبارک اشاره بماه کرد و بقدرت الهی ماه بدو نیم شد و چون
از اهل بلاد دیگر پرسیدند نیز خبر دادند که ما ماه را در آن شب چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت
کرده‌اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیمی دیگر بر کوه ابو قبیس دویم برگردانیدن آفتابست خاصه و عامه بسندهای
بسیار از اسماء بنت ابی عمیس و غیر او روایت کرده‌اند که روزی حضرت رسول حضرت امیر المؤمنین را برای کاری
کاری فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت رسول از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر المؤمنین مراجعت نمود و حضرت رسول
سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت و خوابید و در آن حال وحی بر آنحضرت نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب
غروب کند و چون منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کردی گفت نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا بر زمین گذارم
پس حضرت دعا کرد که خداوندا علی در طاعت رسول بود و طاعت تو آفتاب را برای او برگردان اسماء گفت والله گفت دیدم
که آفتاب برگشت و بلند شد و بجای رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز
آفتاب یکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای حضرت امیر المؤمنین بعد از وفات حضرت رسول واقع شد
[illegible] ریختن ستارگان و بسیار شهب در هنگام ولادت با سعادت آنحضرت چنانچه مذکور شد [illegible] نازل شدن مائده
برای اهل بیت از آسمان قسم پنجم صواعق و عقوبات که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد قسم چهارم اطاعت جمادات و نباتات
آنحضرت را و سایر آنچه در آنها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب خرما که آنحضرت بر آن پشت میداد چون
منبر را

منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و برگردیدن و افتادن
آنها باشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک در یک ساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت و
کشتن درخت خرما برای سلمان و در ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را و این
قسم از معجزات زیاده از حد و احصاست قسم پنجم سخن گفتن حیوانات است با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شتر و گرگ
و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت در شب عقبه دلالت کردن شیر سفینه مولای آنحضرت را بر راه و گواهی دادن
انواع حیوانات بر رسالت آنحضرت و این نوع بسیار است قسم ششم مستجاب شدن دعای آنحضرت است در زنده شدن
مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که حصر توان کرد قسم هفتم استیلای آنحضرت است
بر دفع دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنحضرت چنانچه بدر و احد و غیر آنها شد و آثارش
بر مردم ظاهر گردید قسم هشتم استیلای آنحضرت است بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن با آنحضرت چنانچه قرآن مجید
بآن ناطق است و در احادیث بسیار وارد است و منع شیاطین و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است قسم نهم خبر دادن
از امور پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و بنی عباس و آنکه ایشان ظاهر از ماه پادشاهی خواهند
کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت و شهید شدن حضرت امیر المؤمنین و حسین و کیفیت شهادت
هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت حضرت امام رضا و عمار و دیگران و کیفیت
آنها و جنگ آنحضرت با عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن
او از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهل بیت و صحابه واقع شدن آنحضرت خبر داد و خبر دادن از وفات نجاشی حبشه پادشاه
در ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان در جنگ
تبوک و از شهادت حبیب بن عدی در مکه و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده بودند و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان
در خانه‌های خود میگفتند و آنچه صحابه در خانه‌های خود میکردند و اکثر مردی که بنزد آنحضرت می‌آمدند پیش از آنکه سخن بگویند
حاجت ایشان را اظهار میکرد و کم سخنی از آنحضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسیکه تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب
حیات القلوب رجوع نماید ششم در بیان معراج حضرت رسالت پناه است و نصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است
و از جمله ضروریات دین اسلام است و منکران کافر است و خلافی که بعضی از قاصران در خصوصیات آن کرده‌اند ناشی
از عدم تتبع است یا قلت تدبر زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده‌اند که در خواب بود یا در بیداری و به روح تنها بود
یا به بدن و روح هر دو تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متأخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی از این خلافها متابعت ایشان

و خبر دادن از [illegible] آنحضرت [illegible] و خبر دادن از شهید
[illegible] حضرت امیر المؤمنین

کرده‌اند یکی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود اینست که حق تعالی
حضرت رسول ص را در یک شب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا تا آسمانها تا سدرة المنتهی و عرش
اعلی سیر فرمود و عجایب خلق سماوات را بآنحضرت نمود و رازهای نهانی و معارف نامتناهی بر آنحضرت القا فرمود و آنحضرت
در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیاء با جساد ایشان ملاقات کرد و داخل
بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت
ببدن بود نه بروح به بدن و در بیداری بودن نه در خواب و در میان علمای فرقهای شیعه درین معنی خلاف نبوده
چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی و غیر ایشان رحمه الله تصریح باین مراتب کرده‌اند و اتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع
شد و محتملست که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانچه جمعی قایل شده‌اند که معراج مکرر واقع شد و ابن
بابویه و صفار و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده‌اند که حق تعالی حضرت رسول ص را صد و بیست مرتبه
باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین ع زیاده از سایر فرایض
تاکید و مبالغه نمود و از حضرت صادق ع منقول است که از ما نیست کسیکه یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سؤال قبر و مخلوق
شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا ع منقول است که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت
رسول ص را هفتم در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت است باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از
عرب و عجم و جمیع آدمیان و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبران است و آخر پیغمبران
است و بعد از و پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیرالمؤمنین
و سایر ائمه ع افضل بود و آنچه بعضی از غلات میگویند که حضرت امیرالمؤمنین ع افضل از آنحضرت بود کفر است و آن
حضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه عظیم از معجزات آنحضرت این بود که در میان گروهی نشو و نما
کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و فساد و نزاع و تفاخر و تحاسد بود و در حج
مانند حیوانات عریان میشدند و بر دور کعبه دست برهم میزدند و صفیر میکشیدند و بر میجستند عبادت ایشان چنین
بود و ازین معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و حال که زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است
و شریعت مقدسه ایشان را طوعا و کرها باصلاح آورده است کسیکه در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند میداند که بمراتب
شتی از انعام بدترند در میان چنان گروهی آنجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم و حلم
و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علمای خاصه و عامه کتابها درین باب نوشته‌اند

وعشری

وعشری از اعشار آنها را ضبط کرده‌اند و بعجز اعتراف نموده‌اند و قلیلی از آن در کتاب حیات القلوب ایراد نموده‌ام و ایضا اجماع
امامیه منعقد است بر آنکه پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی ع همه مسلمان بوده‌اند تا آدم ع بلکه همه انبیا و اوصیا ع بوده‌اند و
هیچیک کافر نبوده‌اند و آزر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم نبود بلکه عموی او بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت
بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبد الله و آمنه هر دو مسلمان
بودند و عبد المطلب از اوصیای حضرت ابراهیم بود و هم چنین پدرانش تا حضرت اسمعیل ع همه اوصیا بودند و حضرت
ابوطالب پدر حضرت امیرالمؤمنین ع بود و بعد از عبد المطلب وصی بود و هرگز بت نپرستیده و کافر نبود و لاکن ایمان خود را
از برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول ص برای او بکند و اعانت آنحضرت بیشتر تواند بود و
وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت رسول ص در وقت مردن تسلیم کرد و در
وقت اظهار اسلام نمود و لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر
را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف گردانید و بر این مضامین احادیث متواتره از اهل بیت
وارد شده است و اسلام ابوطالب و آبا و اجداد حضرت رسالت از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره وارد
شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام ابوطالب قایل نباشد و باید اعتقاد کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه هدی ع
همه عفایف و نجیبات و مکرمات بوده‌اند و آلوده بتهمتی نبوده‌اند و در هنگامی که نطفه ایشان یا آبای ایشان در رحم آنها
قرار گرفته مسلمان بوده‌اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانو مادر حضرت علی بن الحسین ع و مادر
های اکثر ائمه ع که کنیزان بوده‌اند زیرا که در وقتی که نطفه ایشان در رحم آنها بوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون نور
نطفهای کریمه در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند و این مضمون از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است
اما اکثر متفطن و متعرض نشده‌اند والله الموفق خلافست که آیا که آنحضرت بر ملائکه مبعوث بود یا نه و توقف اولیست
اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت آنحضرت و اوصیای او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند
و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی را آموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی‌آید مگر آنکه بخدمت امام ع
میاید و بعد از آن پی آن کار میرود و جبرئیل ع بی رخصت داخل خانه حضرت رسول ص نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان
با ادب در خدمت آنحضرت می‌نشست هشتم خلاف است که حضرت رسالت ص پیش از بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی برآنند
که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته‌اند بود و بعضی توقف کرده‌اند و فرقه دوم نیز خلاف کرده‌اند و بعضی گفته‌اند بشرع حضرت
نوح ع عمل میکرد و بعضی گفته که بشریعت ابراهیم ع عمل میکرد و بعضی گفته‌اند بشریعت موسی ع و بعضی بشرع عیسی ع و بعضی بهمه

شرایع وحق نزد فقیران انست که بعد از بعثت انحضرت تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمینمود و شریعت انحضرت ناسخ جمیع شرایع بود
ولهذا انچه از انحضرت سوال میکردند تا وحی نازل میشد جواب نمیفرمود و هرگز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیگردید ودر حکم
سنگسار زناکار حبر از توریة داد و برای اتمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعار
بمتابعت انبیا دارد محمول بر اصول دینست متفق علیه جمیع ادیان است و بر موافقت ایشان در تبلیغ و رسالت و صبر بر تحمل مشاق
امت واما پیش از بعثت مدلول اخبار و ادلهٔ عقلیه بسیار انست که انحضرت اهتمام در عبادات وتتبع مکارم اخلاق و اجتناب
از محرمات و مبادای اداب زیاده از همه کس میفرمود وچون تواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف بشرایع باشند و عاقل
حق تعالی کنند واشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقا مکلف بعبادتی نبوده باشد وراه دین خود را نداند با انکه منقولست که انحضرت
انواع عبادات کردی وبیست حج پیش از هجرت پنهان بجا آورده و اداب حسنه از تسمیه وتحمید وتسلیم وترک محرمات ومکروهات
در روزه و عبادات از انحضرت صادر میشد و نمیتواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه اول انکه عمل
عمل بشریعت پیغمبری دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که ان پیغمبر افضل از و باشد واین خلاف ضرورت دین است دوم
انکه شریعت ان پیغمبر را بایست بداند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبری خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود
که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد واگر بغیر وحی دانست پس بایست که از علمای ان ملت اخذ کرده باشد واز جملهٔ معجزات
انحضرت ان بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا را بنحوی که در کتب ایشان بود
باید کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت وایضا اکثر علمای اهل کتاب دران عصر فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر ایشان
میتوانست کرد سیم انکه در احادیث بسیار وارد است که هیچ زمانی از حجت خدا خالی نمیباشد واگر حضرت رسالت در
ابتدای تکلیف پیغمبر نبود میبایست وصی حضرت عیسی یا وصی حضرت ابراهیم تتبع نموده باشد و با وایمان بیاورد و فرمانبردار
او گردد و بایست اینمعنی را اکثر اهل مکه بدانند ونقل کنند قطع نظر از انکه لازم می اید که انحضرت مرتبه پست تر از ان وصی
باشد و افضلیت انحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس گوئیم که پیغمبری انحضرت همیشه بود و پیوسته بوحی
والهام الهی بشریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچندین
وجه انکه عامه و خاصه از انحضرت روایت کرده اند که فرمود من پیغمبر بودم در وقتی که ادم در میان اب و گل بود
واحادیث بسیار وارد شده است که روح انحضرت را در عالم ارواح برارواح انبیا مبعوث گردانیدند همه بانحضرت
ایمان آوردند وملائکه تسبیح وتقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیت او اموختند دوم انکه حضرت امیرالمؤمنین ع
در خطبه قاصعه فرمود که حق تعالی مقرون گردانید به پیغمبر خود در هنگامی که او را از شیر باز گرفتند بزرگترین

ملکی

ملکی از ملائکه خود را که دلالت میکرد او را براه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز همین است معنی پیغمبری و معلوم
شد که شرایع دین خود را از ملک فرا میگرفت پنجم انکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی حضرت ابراهیم را بنده خواص
خود گردانید پیش از انکه او را پیغمبر گرداند و پیغمبر گردانید او را پیش از انکه رسول گرداند و رسول گردانید او را پیش از انکه
خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش از انکه امام گرداند ودر حدیث وارد شده است که نبی انست که در خواب می بیند
مانند خواب ابراهیم و مانند انچه میدید رسول خدا از اسباب پیغمبری پیش از انکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت
پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است ششم در احادیث صحیحه وارد شده است که رسول خدا و ائمه هدی ع
از اول سن تا اخر مؤید بودند بروح القدس که ایشان را تعلیم وتسدید مینماید واز سهو وخطا ونسیان نگاه میدارد
هفتم بنص قرآن واحادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاست و هر فضیلت وکرامتی که بهر پیغمبری
داده اند بانحضرت زیاده از ان عطا کرده اند پس چون تواند بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی
در سن صبا بشرف نبوت فایز گردد و حضرت رسالت باین جلالت تا چهل سال خلعت نبوت نپوشد وایضا در احادیث
بسیار وارد شده است که از ائمه ما در وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت اثار علم وکمال ظاهر میشده و حضرت
قایم در کودکی در دامان پدر از مسایل مشکله غامضه جواب فرمود و حضرت جواد در سن نه سالگی در یکروز سی هزار
مسئله غریبه کلامیه را بیان شافی نمود وچون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد هشتم خلافست که چرا حق تعالی
انحضرت را امی نامیده اکثر گفته اند برای ان بود که انحضرت خط و سواد نداشت ودر اخبار وارد شده است که نسبت
بام القری که مکه مشرفه است داده شده است ودران خلافی نیست که انحضرت از بعثت تعلم خط و سواد از کسی ننموده بود
چنانکه نص قرآن بران دلالت کرده است وخلاف درین است که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه
که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه بوحی الهی همه چیز را میدانست و بقدرت الهی کارهای که دیگران از ان عاجز بودند
میتوانست اما برای مصلحت خود نمینوشت و وحی را دیگران مینوشتند و قالب اوقات دیگران را امر بخواندن نامها
میفرمود واز حضرت صادق منقولست که حضرت رسول نامه را میخواند و مینوشت و بسند معتبر منقولست که شخصی
از حضرت امام محمد تقی پرسید که چرا حضرت رسول را امی نامیدند حضرت فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا
که نمیتوانست چیزی نوشت فرمود دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که انحضرت میخواند و مینوشت به
هفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای انکه از اهل مکه است و مکه را ام القری گویند نهم انحضرت را خصایص بسیار
بود که دیگران در آنها با حضرت شریک نبودند دهم انکه نماز شب ونماز وتر بر انحضرت واجب بود یازدهم قربانی بر انحضرت

واجب بود و بعضی گفته اند مسواک بر آنحضرت واجب بود ۱۳ دهم هر بدی که میدید بایست که البته انکار کند ۱۴ دهم مشوره کردن با صحابه
بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب بود ۱۵ دهم مخیر گردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است ۱۶ دهم حرام بودن زکواة واجب
براو و بر اهل بیت و ذریت او در حرمت زکواة است و تصدقات سنت خلاف است ۱۷ دهم واجب بودن ادای دین
کسیکه بمیرد و فقیر باشد ۱۸ دهم آنکه گفته اند آنحضرت سیر و پیاز میل نمیفرمود و بعضی گفته اند حرام بود براو ۱۹ دهم آنکه بر پهلو
تکیه کرده طعام میل نمیفرمود و بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود بیستم بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت
حرام بود و ثابت نیست ۲۱ بیستم وصال در روزه برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرامست و وصال آنست که در روز
روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تاخیر نماید یا قصد ۲۲ بیستم بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دایم جایز
بود و بر دیگران حرامست ۲۳ بیستم بر آنحضرت حلال میشد زنی که خود را بآنحضرت ببخشد بدون عقد ۲۴ بیستم آنکه نکاح زنان
آنحضرت خواه دخول کرده بود باشد و خواه نکرده باشد در حال حیات آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود ۲۵ بیستم
حرام بود که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد و یا احمد گویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرترا بنام ندا نفرموده است بلکه
یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده ۲۶ بیستم حرام بود مردم را که صدا را در سخن گفتن
بلندتر از صدای آنحضرت کنند حرام بود که از پشت حجرها آنحضرترا ندا کنند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها
نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله نبود و لهذا احاله بکتاب حیات القلوب نمود پنجم در امامت است
و مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحوی که پیغمبر میکرد و بنیابت و جانشینی
پیغمبر نه بر سبیل استقلال و در ان چند مقصد است مقصد اول در وجوب نصب امامت بدانکه اختلاف کرده اند در آنکه
امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجبست یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجبست یا بر امت آنگاه
خلافت که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد و آنچه فرقه ناجیه امامیه
بران اتفاق کرده اند آنست که واجبست بر پروردگار عالم عقلاً و سمعاً نصب کردن امام اما عقلاً بچندین وجه
هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است که مردم در انتظام
امور دین و دنیای ایشان ناچارست از رئیسی و سرکرده در امور مختلفه ایشان را براه راست هدایت نماید و دفع تجاوز
و مجادله و منازعه و مغالبه ایشان که بالضروره در معاملات و معاشرات ایشان رو میدهد بر وجه حق و ثواب
از ایشان بکند و همه عقول بر اینمعنی مفطور اند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین او است خصوصاً بعد از حضرت رسالت
پناه که خاتم پیغمبران است و بعد از او امید پیغمبر دیگر نیست اول آنکه نصب امام لطف است و لطف بر خدا عقلاً

واجبست

واجب است و ایضاً اصلح بر حق تعالی واجب است و شک نیست در آنکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال در ازمان وجود رئیس و حاکمیست علی الاطلاق
که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام
دویم آنکه چون بعثت حضرت رسول مخصوص زمان آنحضرت است نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت
و از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع
کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات و اعلی احکام و اقل حقوق حق
الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود و در ان مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کردند که اکثر آنها نیز در
باطن منافق بودن پس هیچ عاقل تجویز این میکند که خدا و رسول امر عظیم چنین را ناتمام بگذارند و حافظی از برای این ملت
و شریعت و کتاب و سنت که مامون و معصوم از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل غامض ذو وجوه محتاج
در میان ایشان بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان باشد در غایت اجمال باشد و هر کس بنحوی
فهمد و مفسری از برای آن تعیین ننمایند با آنکه هزار و یک احکام ضروریه در ظاهرات نباشد و احادیث سنت در نهایت
اختلاف و تشویش باشد و نو مسلمانی چند را که هر یک انواع اغراض فاسده داشته باشد صاحب اختیار امت گردانند که هر
باطلی که خواهند برای خود تعیین نمایند و آن باطل جاهل هر امری که رو دهد صحابه رجوع کند و خود مانند خر در گل مانده باشد و ازین
و از ان پرسد تا بمقتضای اغراض باطله خود یکی را ترجیح دهد هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا
و رسول روا نمیدارد و خداوند با آن لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصاً این امت و پیغمبری با آن مهربانی و شفقت در حق
امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند پیغمبر بزرگواری که آن آزارها بر بدن شریف و نفس لطیف
خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که یکمرتبه دست از ایشان بر دارد رئیسی و دهقانی که در دهی بیمار میشود
برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود دیگری تعیین مینماید و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات
خود تعیین مینماید پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی تعیین نمیکند
اگر درین باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد سیم آنکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیاء از آدم
تا خاتم آن بود که تا خلیفه برای ایشان تعیین نمینمود ایشان را از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسالت در جمیع
غزوات و سفرهای جزوی که آنحضرت از مدینه مشرفه میفرمود آن بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد
قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر ایشان را بخود نمیگذاشت پس چون درین مفارقت کبری و سفری بی انتها
احوال ایشان را معطل میگذاشت چهارم آنکه رتبه امامت چنانچه دانسته نظیر منصب جلیل نبوت است اگر اطلاع مردم

اختیار توانند کرد واین باطل است باتفاق وایضاً بر مصالح عامهٔ عباد عقول ناقصهٔ امت کی حکم میتواند کرد و عقلای صاحب
تدبیر بسیار است که کسی را از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند و در اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند
پس بر ریاست دین و دنیای عامهٔ خلق چگونه عقول مردم وفا کند وایضاً عصمت دران شرطست چنانکه معلوم خواهد شد
و کسی بغیر حق تعالی بران مطلع نمیشوند و ادلهٔ عقلیه درین باب بسیار است واین رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما
آیات که دلالت میکند برانکه امام از جانب حق تع منصوبست بسیار است و درین رساله بچندین آیه اکتفا مینمائیم اول
آیه وافی هدایة الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین
شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست درانکه امام از معظم ارکان دینست و هیچ نعمتی برای صلاح دین
و دنیای امت اعظم از امامت پس باید که حق تع نصب امام برای امت کرده باشد با انکه احادیث مستفیضه از طرف
خاصه و عامه وارد شده است که این آیهٔ شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین در غدیر خم نازل شد دوم روایه کریمه
وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ الآیه مفسران عامه و خاصه گفته اند که بعضی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این
قرآن بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان
اموال و بساتین بسیار داشتند حق تع در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار را
ترا یعنی پیغمبری را بهر کس خواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را بلند
تر کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا انکه بیکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی را بکارهای خود بدارند
و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال انکه رحمت پروردگار تو بهتر است از انچه جمع میکنند و از اموال فانیهٔ
دنیا بعضی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد بایشان نگذاریم بلکه خود تقسیم
کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت شان باختیار ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبهٔ امامت نظیر
درجهٔ نبوت است و بعد از نبوت هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که انرا نیز باختیار مردم نگذارد و خود
نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد و ازین آیات کریمه اگر رمد تعصب و عناد دیدهٔ بصیرت مخالفانرا
نپوشاند سیم حق تعالی میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا
يُشْرِكُونَ یعنی پروردگار تو می آفریند هرچه را میخواهد و برمیگزیند هرکه را میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری
منزه است خدا را از انچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است برانکه برگزیننده برای امور دین
و دنیا حضرت است نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه بر رد آنها نازل شد که گفتند خدا چرا پیغمبری را بدیگران نداد

چهارم آیات بسیار است که دلالت میکند برانکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ
یعنی تقصیر نکردیم ما در کتاب از هیچ چیز وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا
فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و هیچ تر و خشکی نیست مگر انکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرگاه حق تع همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده
باشد چون تواند بود که تعیین امام که ام امور است بیان فرموده باشد پنجم حق تع فرموده است أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت رسول خدا و آنها را که صاحبان امرند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول
عامست باید اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر امیری و صاحب
حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشد درانکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از وصادر نشود والا لازم اید
که حق تع مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امامیست که حق تع نصب کرده است و معصوم است
از خطا و باتفاق غیر ائمهٔ اثنی عشر صاحب این مرتبه نیستند مقصد دویم در بیان شرایط امامت است بر قول متکلمین مشهور
انست که دران سه شرط معتبر است اول انکه باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصاً در علم والا تفضیل مفضول
و ترجیح مرجوح لازم اید و آن بحسب عقل قبیح است وایضاً حق تع میفرماید أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ
لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا کسیکه هدایت میکند بسوی حق سزاوار تر است بانکه
مردم پیروی او کنند یا کسیکه خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر انکه دیگری او را هدایت کند پس میشود شما را که نمی فهمید و چگونه
حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا
يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی آیا مساوی میباشند باهم آنها که صاحب علم و دانائی اند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشود
این را مگر صاحبان عقلها وایضاً فرموده است فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کنید از اهل علم یا اهل
قرآن اگر نمیدانید و چون حق تع بملائکه وحی کرد که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً یعنی من میخواهم در زمین خلیفه و جانشین
قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسیرا که فساد کنند در زمین و بریزند خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس
میکنیم ترا حق تع فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تع اسما را تعلیم آدم کرد و بان حجت بر ملائکه تمام کرد
که او از شما اعلمست بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است وایضاً چون
بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تع فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط
ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است چه ظاهرش انست که زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد نه بزرگی بدن
از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است برانکه امام نیز مثل پیغمبری معصوم است از اول

عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره بر آن مضمون وارد شده است و ایضاً امام امین حق تعالی است
بر دین و دنیای مردم هرگاه خود در احکام الهی خیانت کننده که قابل امانت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود و بقول
حق تعالی أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی آیا امر
میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه کتاب خدا میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر را بفهمید
و باز فرموده است ای گروه مؤمنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نکنید و معلوم است
که کسی مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضاً چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم ع که من گردانیده
بنده ام ترا امام از برای مردم حضرت خلیل ازین عطای جلیل بسیار شاد شد و از فرزندان خود طلب کرد و گفت
از ذریت من نیز امامت قرار داده حق تعالی فرمود لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان
و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود
که عهد امامت باو نمیرسد و ایضاً عمده فایده در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد
هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر گردد او ظاهر سازد
پس او امام کل خواهد بود نه اول و ایضاً براینست واجبست که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر
معلوم شد پس اگر اطاعت بکنند یکچیز باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضاً نهی از منکر بر ایشان واجبست اگر بکنند مخالفه
با اطاعت و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس
باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام از او اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد
محتاج بامام دیگر خواهند بود پس بتسلسل لازم آید یا منتهی شود بامام معصوم و این دلیل چند دلیل بر میگردد و بعد از
تأمل معلوم میشود دویم از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امامت و آن بنصوصی که بر خصوص هر یک از ائمه ع
وارد شده است معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی و سنیان هیچیک ازین سه شرط قابل نیستند و این سه صفت را متکلمین
ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در او باشد بآنکه شبهه در نسبش نباشد و پدران و
مادرانش غیر عفیفه نباشند و از عیوبی که موجب تنفر خلقت مبرا باشند مانند خره و پیسی و کوری و کنگی و درشتی
خوی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولائی و حجامی و افعال که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال
اینها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین ره در بعضی رسایلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است سیم
معصوم بودن آن از گناهان کبیره و صغیره بمعنی که مذکور شد چهارم آنکه عالم باشد بهر چه در امامت بآن محتاج است

از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان دین و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت
بدون اینها حاصل نمیشود پنجم شجاعت برای دفع فتنها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق زیرا که اگر او که سرکرده است
بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا ششم آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم
و علم و هر چه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد و الا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیحست عقلاً هفتم پاک باشد
از عیوب که باعث نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند کوری خره و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل
مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او یا پدران او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که
اینها با لطف منافات دارد هشتم آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه بیشتر باشد و زهد و عبادت و اطاعت او از همه
بیشتر باشد هشتم آنکه معجزها از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیقت او باشد
نهم آنکه امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فساد میانه رعیت گردد و اثبات اینها با جماع
متواتره اولیست مقصد دویم در بیان صفات و خصایص امامت که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث ما بسیار است
و در حیات القلوب مذکور است و درین رساله بعضی ایراد مینمائیم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر ع روایت کرده است که امام
ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین
بلند میکند و محتلم نمیشود و یا خیانت جنابت در و بهم نرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع
میشود در آنها میداند و خمیازه و کمان کشی نمیکند و از پشت سر می بیند چنانچه از پیش سر می بیند و فضله که از و جدا میشود بوی
مشک از آن می آید و زمین را خدا موکل کرده است که آنرا بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت رسول ص را میپوشد بر قامتش
درست می آید و هر کس دیگر بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یکشبر از قامتش زیاده می آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش
و ابن بابویه ره از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام داناترین مردمست و در حکمت و علم بدقایق امور از
همه در پیش است و پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید مراد آن باشد که گاهی
چنین است و از حضرت رسول ص دایمی بود و بول و غایت او را کسی نمی بیند و زمین موکلست با آنکه آنچه از و بیرون آید فرو برد
که بر مردم ظاهر نشود و بوی آن از مشک خوشتر است و او اولیست بر مردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود در
هر باب و چون خود را فدای او کنند یا آنکه مردم بی اختیار این حالت را نسبت باو بهم میرسانند و مشفق تر و مهربانتر است بر ایشان
پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از
دیگران عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیش از دیگران اهتمام ترک آن مینماید و دعای او مستجاب است حتی آنکه

اگر بر سنگی دعا کنند هر آینه بدو نیم شود و جوهرها و اسلحه حضرت رسول ص نزد اوست خصوصاً شمشیر ذو الفقار که از آسمان آمده و
نزد او نامه هست که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر هست که نامهای دشمنان
ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام میباشد جامعه و آن جامه ایست که طول آن هفتاد ذرعست در عرض
پوست گوسفند و چون پیچیده میشود بقدر ران شتر میباشد میشود و در آن نوشته است هر حکمیکه فرزند آدم بآن محتاج شود
و نزد او میباشد جفر بزرگ و جفر کوچک یکی از پوست بز است و یکی از پوست گوسفند و در آنها احکام حدود و غیر آنهاست
حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی گناهانی که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و آنرا
حضرت رسول ص املا فرمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بخط مبارک خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه ع نزد امام ع
و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای آن اثر بآنحضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسالت ص
از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه ع را اندوه عظیم از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را
برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مینوشت و در آن کتاب
اخبار آینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در آن عمود اعمال بندگان
خدا را می بیند و آنچه بر او مشتبه شود در آن نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلم منقول است که امام را
بچند خصلت میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او نص امامت بر او میکند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نص بر خلافت
امیر المؤمنین ع کرد دوم آنکه هرچه از او پرسند جواب شافی میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید سیم خبر میدهد مردم را بآینده
[illegible] آنکه جمیع لغتها و زبانها را میدانند و هر کس را بلغت او جواب میفرماید پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را
میفهمد و از احادیث مستفیضه بل متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتیکه مصلحت بوده است مرده زنده
میکرده اند چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مکرر مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق علیهم السلم ابو بصیر را بینا کردند و صاحب
خوره و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری داده بود همه را برسول خدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی ارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیل طی نمایند بلکه در یک
روز و کمتر چندین مرتبه بر دور دنیا گردیدند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند توریة و انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیث و ادریس
و ابراهیم و الواح موسی همه نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی
علیهم السلام که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط او و سایر آثار انبیاء نزد ایشان بود و اکنون همه نزد
صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار میتوانستند شد که ملکوت آسمان و زمین را گردیدند

وهفتاد

وهفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هرچه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسما را آصف میدانست بآن اسم
تخت بلقیس را از دو ماه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود و گاهی صدای ملک را می
شنیدند و گاهی روح القدس که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهةً با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در دل
ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیر که بر طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است
که عمده علم ما علمیست که در آن و در هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ما فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب
قدر بر امام زمان نازل شده و میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در آن شب مقدر شده است بر او عرض
میکنند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و وارث علم جمیع
پیغمبرانند و ایشان متوسمانند که بهر کس نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی و برگی و ریگی
و سنگی که امام نظر میکند از آن علمی بر او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امامست و جامهای
و جوهرها و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول ص بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم رسید و نزد سایر
ائمه مضبوطات و صندوقی از پوست به نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوط است و آنرا
جفر ابیض میگویند و صندوقی دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول ص در آن مضبوط است و آنرا جفر احمر گویند
و حضرت صاحب الامر علیه السلم آنرا خواهد گشود و در احادیث معتبره بسیار منقول است که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول ص
و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر فتوح امام زمان را رخصت میدهند که باسمانها عروج مینمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند
و بر دور آن هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قائمه از قوایم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود بر
میگردند با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هریک از این امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه
عرض میکنند بر روح حضرت رسول ص و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان ع و پردهها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم
ایشان نمیشود و آنچه در مغرب و مشرق عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت ص در هنگام
وفات جمیع علوم خود را بامیر المؤمنین ع تسلیم کرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم
من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و از هرچه خواهی سؤال
سؤال کن من چنان کردم در آن وقت نیز هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و همچنین هر امامی
در وقت وفات جمیع علوم خود را بامام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر از امام غسل و کفن و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی
در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آن وقت باعجاز امامت و بطی الارض نزد او حاضر میشود

و علوم او را کسب میکنند و به تجهیز او میآیند به نحوی که اکثر مطلع نمیشوند چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شدند و حضرت
امام محمد تقی علیه السلام در خراسان حاضر شد و بتفصیل در جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح
ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنها و دلهای ایشان از طینت عرش آفریده شده است و چون حق تعالی
میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شربت آبی از زیر عرش برمیدارد و نزد پدر امام می آورد که او می آشامد و آن آب از آب
رقیق تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر است پس امر میکند او را بجماع
و نطفه امام از آن منعقد میشود و چون چهل روز بر او میگذرد در رحم روح در او دمیده میشود و بروایت دیگر بعد از چهار
ماه پس سخن مردم را میشنوند و میفهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسد این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا
لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ را و سایر آیات
مینماید و چون متولد میشود مربع نشسته از جانب بالا بزیر می آید و چون بزیر می آید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین
میگذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمه شهادت بلند میکند پس ملک در میان دو دیده اش و دو کتفش همان
آیه را نقش میکند پس ندای از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که برای امر عظیم ترا خلق کرده ام تو برگزیده منی
از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که ترا دوست
دارد واجب گردانیدم رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را
در بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا وسعت روزی او را فراخ گردانم چون ندای منادی تمام شود آیه شَهِدَ اللَّهُ
تا آخر در جواب منادی بخواند پس در آن وقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در
شب قدر و غیر آن او را زیارت کند پس چون بمرتبه جلیل امامت فایز گردد حق تعالی در هر شهر منادی و علمی از نور برای او بلند
کند که اعمال بندگان خدا را در آن ببیند و بروایت دیگر در آن شبی که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که پدر و مادرش
اثر آن مشاهده نمایند و چون بزمین آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بتحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده
بیاید و دندانهایش همه روئیده باشد و در یکشبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار
وارد شده است که خانهای ایشان مکرر محل نزول ملائکه است نازل میشوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملائکه باطفال ما
مهربان تر اند از ما و روزی آن حضرت ببالشی از بالشهای خانه خود فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه بسیار میباشند
که ما پرهای ایشان را بر میچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم و ایشان حجت خدایند بر جمیع جن و انواع جنیان بخدمت
ایشان می آمدند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان می پرسیدند و ائمه ع ایشان را بخدمات میفرمودند و برسالتها

میفرستادند

میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد در وقتی که آنحضرت بر منبر
بودند و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عثمان که پدر مرا بر جن خلیفه
کرده بودی و او در این وقت فوت شده چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خلیفه خود گردانید اینها مجملیست از احوال ظاهر
ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند رسید و غرایب احوال و خفایای اسرار ایشان را نمیدانند و تاب شنیدن آنها ندارند
مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد و در
اخبار وارد شده است که ما را شریک خدا مگردانید و پروردگاری از برای ما قایل مشوید و غیر اینها آنچه از فضایل و کمالات
برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید حق تعالی فرموده است قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ
أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا یعنی بگو یا محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات
پروردگار من هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم بمثل آن دریا مدادان
و در احادیث دیگر وارد شده است که مائیم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نمیتوان کرد چنانچه گفته اند
کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست ؛ که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری تتمیم در طریق شناختن امامت و آن بچند وجه میتواند
شد چهارم آنکه از همه ظاهر و آسان تر است و مناسب لطف و حکمت الهی است چنانچه دانستی نص حضرت رسول ص بر امامت
احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ائمه اثنی عشر همه منصوص اند بامامت از جانب
خدا و رسول و امام سابق پنجم افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت
از ایشان بیرون نیست ششم معجزه که مقارن دعوای امامت باشد و آنچه سنیان دعوا میکنند که امامت به بیعت معدود
قلیلی حاصل میشود و اگر چه یک کس باشد چنانچه ابوبکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند می باید پنج کس بیعت کنند
و چنانچه عمر در شوری باجتماع پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نگفته اند امریست که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند که
با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق همین که پنج نفر یا یک نفر با جاهلی بیعت کنند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا
اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه آن مخالفت کننده علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام
حسین علیهم السلام باشند و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگر گوشه رسول خدا و سید جوانان
بهشت برای مخالفت آن ظالم جاهل ولد الزنای شارب الخمر بانواع عیوب آراسته جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی
که مخفیه در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق دشمن امیر المؤمنین ع واقع شود بدون حضور حضرت امیر المؤمنین ع
و حسنین علیهم السلام و احدی از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر صحابه

واقع شود ابزا اجماع تمام کنند وبجبر امیرالمؤمنین ع و سایر صحابه را کشند و به بیعت آورند این اتفاق اهل حل وعقد نام
کنند و در کتابهای خود نویسند آیا عقل عاقل تجویز میکند که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را که تا الی رتبه نبوتست بر چنین
بازیچه بنا گذارد و اگر رئیسی در دهی خواهند تعیین کنند تا اکثر اهل آن قریه بر کسی اتفاق نکنند تعیین آن را عقلا نمی پسندند
و تفصیل این امور انشاء الله بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر است
که مذکور شد و هر یک از آن سه امر در باب هر یک از ائمه ما ع باخبار متواتره از ثقات و معتمدین روات
شیعه امامیه که علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده و بعین الیقین حقیقت
آنها میدانیم واما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت کردانیم لهذا
علمای ما پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده اند بر ایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود بر ایشان
حجت کردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان
صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت کردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید
که ما از احادیثی که متواتره و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیقت مذهب حق خود استدلال
کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه
که مخصوص کتب ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوعست استدلال کنند و چون از شدت تعصب
ایشان درین زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بوده و بر فضایل اهل بیت و و مثالب خلفای ایشان
مشتمل بوده است در میان ایشان متروک است فقیر درین رساله بیشتر احادیث را از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد
مینمائیم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای
ایشان است و جمیع احادیث صحاح سته ایشان که عبارت از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی
و سنن ابی داود سجستانی است در آن کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علمای ایشان است و طیبی
و دیگران بر آن شرحها نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است و میخوانند و در اول کتابش میگوید که من این
احادیث را در کتاب چند نقل کرده ام که هر گاه حدیث را با ایشان نسبت دهم چنان است که بحضرت رسول ص نسبت داده
ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علمای ایشانست و کتابش میان ایشان متداول است و کتاب شرح ابن ابی
الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشانست و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلای ایشان است و تفسیر ثعلبی که مدار
تفاسیر ایشان بر نقل از آنست و تفسیر فخر رازی که امام ایشان است و تفسیر کشاف نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی

وامثال اینها از کتبی که نزد ما موجود و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهل بیت ع را در کتاب حیات القلوب
ایراد کرده ام و بدانکه مذهب فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسالت ص بنص خدا و رسول علی بن ابی طالب
است و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول نصب کردند و خلیفه اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه
کرد و خلیفه دوم اوست و عمر در وقت مردن شوری میان شش کس قرار داد و امیرالمؤمنین علیه السلام را داخل آن
شش نفر کرد و تدبیر کرد که یا امیرالمؤمنین کشته شود یا بناچار با عثمن بیعت کند زیرا که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را
با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص جمع کرد و گفت که اگر همه بر یکی اتفاق کنند او خلیفه
باشد و اگر اختلاف کنند اگر یکطرف بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند دو نفر یکی را اختیار کنند و دو نفر
دیگر را آن سه نفری که عبد الرحمن در میان آنها است اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند چون بیرون
آمدند حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان
داماد عبد الرحمن است و دانست که این سه نفر از هم جدا نمیشوند نهایتش آنست که طلحه و زبیر با من باشد چون عبد
الرحمن در آن طرفست باید با من کشته شوم یا با یکی از اینها بیعت کنم و آخر چنان شد در روز شوری بعد از آنکه حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کرده اند و با وجود آن عبد الرحمن بحضرت
امیر ع گفت با تو بیعت میکنم بشرطیکه عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت
رسول ص عمل میکنیم و بسیرت شیخین عمل نمیکنیم و برای آن این سخن را گفت که میدانست که حضرت بسیرت آن دو منیع
فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت
کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفه سیم او را میدانند بمحض تدبیر عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان
از حد گذشت صحابه اتفاق کرده اند و او را کشتند و با خلیفه بر حق امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند لهذا آنحضرت را
خلیفه چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از منافقان بگوش آمد خلفای عباسی اختراع کردند که بعد از حضرت رسول ص
عباس عم حضرت دعوای خلافت کرد و او خلیفه است و بطلان این قول بسی ظاهر است و اصحاب آن بحمد الله منقرض
شدند و کسی نمانده است و باثبات خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع بطلان آن قول نیز ظاهر میشود مقصد سیم در بیان
بعضی از آیاتست که دلالت بر امامت و فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میکند اول آیه وافی إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی نیست صاحب اختیار
و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند آنها که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در

رکوعند و عامه و خاصه اتفاق کرده اند بر انکه این ایه در شان انحضرت نازل شده است حتی در جامع الاصول از صحیح
نسائی روایت کرده از عبد الله بن سلام که امدم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه واله و گفتم چون تصدیق خدا و رسول
کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این ایه را فرستاد
پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برخواستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند
و بعضی سوال میکردند ناگاه سایلی سوال کرد پس علی ع در رکوع انگشتر خود را باو داد و سایل برسول خدا خبر داد که علی در
رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول این ایه را با بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است
که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیثی نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله حاضر شد و گفت ایها الناس
منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا ص باین دو گوش والا کر شود هر دو و دیدم باین دو چشم والا کور شود
هر دو که میگفت علی قاید و پیشوای نیکوکارانست و کشنده کافرانست یاری کرده شده است هر که او را یاری
کند مخذولست هر که او را یاری نکند بدرستی که من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا ص نماز ظهر را پس سایلی
در مسجد سوال کرد و کسی باو چیزی نداد و سایل دست بسوی اسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سوال کردم
در مسجد رسول خدا و کسی بمن چیزی نداد و در انحال علی علیه السلام در رکوع بود و پس اشاره کرد بسوی سایل با انگشت کوچک
دست راستش و پیوسته انگشتر را در ان انگشت میکرد و سایل امد و انگشتر را از انگشت انحضرت گرفت و حضرت نیز در
نماز بود و انرا مشاهده کرد و چون از نماز فارغ سر بسوی اسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سوال کرد و
گفت پروردگارا سینه من کشاده گردان و اسان گردان برای من کار مرا و بگشا گرهی را از زبان من که بفهمند سخن مرا
و بگردان از برای من وزیری از اهل من که ان هرون است محکم گردان بان بازوی مرا و شریک گردان او را در کار
من پس تو دعای او را مستجاب گردانیدی و باو خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا ببرادر تو و برای
شما هر دو سلطنتی و استیلائی بدهم خداوندا منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا و اسان
گردان برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علیست محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز
سخن انحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد ص بخوان این ایه را بر انحضرت
خواند و سیوطی در سندهای بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و
سمعانی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوه و مولف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن
بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیع و عبایه بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر
وغیر ایشان

وغیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او این را بنظم اورده اند و وجه دلالتش بر امامت انحضرت انست که انما کلمه حصر است
و ولی در لغت بچند معنی امده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی اخر نیز دارد که بکار نمی اید و در معنی اول
معلوم است که درین ایه مراد نیست زیرا که یاور و دوست مومنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مومنان که موصوف باین صفات
باشند نیست بلکه همه مومنان یاور و دوست یکدیگرند چنانچه حق تعالی فرموده است وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ و ملائکه نیز محب و یاور مومنانند چنانچه فرموده اند نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ بلکه بعضی از کفار
محب و یاور بعضی از مومنان میباشند و اگر گویند که ایه بلفظ جمع وارد شده است چگونه مخصوص انحضرت باشد جواب گوئیم
که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در ایات کریمه نیز بسیار است یا انکه ما دعوی
اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه در اینجا داخلند و هر امامی در وقت امامت البته باین فضیلت فایز
میگردد و صاحب کشاف گفته است که مراد ازین ایه هر چند انحضرت است اما بلفظ جمع اورده که دیگران نیز متابعت انحضرت بکنند
و مؤید انکه ایه در شان انحضرت است و مراد بولایت امامت است انکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند
که حضرت رسول ص لشکری فرستاد و حضرت امیر المومنین علیه السلام را امیر ان لشکر گردانید و چون حضرت فتح کرد یک کنیز را از غنیمت
از برای خود برداشت لشکر را اینمعنی خوش نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول ص برسند اینرا
بحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که مسلمانان از جنگ بر میگشتند اول بخدمت انحضرت می امدند و سلام میکردند بعد از ان
بخانهای خود میرفتند چون بخدمت انحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از ان چهار نفر برخواست و گفت علی چنین کرد حضرت رو
از ان گردانید پس دویم برخواست و همان سخن را گفت باز حضرت رو از او گردانید و سیم نیز گفت و حضرت رو گردانید
چون چهارم نیز برخواست و گفت رو بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود میخواهید از علی بدرستی که
علی از منست و من از اویم و او ولی هر مومنست بعد از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت
رسول ص بعلی بن ابی طالب علیه السلام گفت تو ولی هر مومنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولی
که در ایه است در شان اوست و از فقره اولی حدیث اول معلوم است که اختصاص که حضرت را با جناب بوده دیگری را نبوده و ایضا
تخصیص به بعد از خود در هر دو حدیث دلیل بر خلافتست زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نیز بود و هر عاقلی میداند که چنین
کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمیتواند بود مولف گوید ایه کریمه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا
مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی ای گروه که ایمان اورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و راستگویان در همه چیز خصوصا
در دعوای ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشانست در گفتار و کردار نه انکه ببدن

دهند با یشان باشند زیرا که ان محالست و بیفایده و معنی امامت همین است و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع
امت و همه زمانهاست باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق
فی الجمله مراد نیست والا لازم اید که هرکه یک راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطلست پس باید صادق در جمیع
افعال و اقوال مراد باشد و ان معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر
حضرت رسول ص و دوازده امام ع معصوم نیستند پس حقیقت مذهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد با انکه سیوطی در
تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر ع روایت کرده اند که مراد از صادقین علی بن ابی طالب است
و از ابراهیم بن محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند که مراد از صادق
محمد و علیست و از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که فرمود که صادقون مائیم که عترت انحضرتیم و از حضرت صادق علیه السلم
منقولست که صادقون ال محمد اند ع و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد صادقین انهایند که خدا فرموده است
در شان ایشان مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ
وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلًا یعنی از جمله مؤمنان مردانی چند هستند که راست گفتند انچه را که با خدا عهد و پیمان بران بسته بودند
که با رسول امین ثبات قدم بورزند و با دشمنان دین قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت انحضرت بجان و زبان
بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکرده اند عهد خود را در دین خود
هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این ایه در شان اهل بیت علیهم السلم نازل شده است و مراد حمزه و جعفر
و امیر المؤمنین ع اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول ص برندارند و وفا باین عهد کردند انها
که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و انکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین ع بود و از جنگ نگریختند مانند ابوبکر و عمر و عثمان
و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب نزول از طرف عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم فرمود که منم انکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی و در استدلال درین ایه نقل میکنیم برای تشیید این مدعا
یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه ره انست که فخر رازی که امام سنیان است در تفسیرش گفته است که حق تع
درین ایه امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروطست
بوجود ان چیز پس ناچارست که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیلست بر انکه اجماع
حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین هست
تا روز قیامت و ایضا لفظ ایه شامل جمیع اوقات هست و تخصیص ببعض از منه کار ایه معلوم نیست موجب تعطیل حکم

ایه است

ایه است و ایضا حق تع اول امر کرده است ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسیکه هست تواند که متقی نباشد و خطا برو جایز باشد پس ایه کریمه
دلالت میکند بر انکه هرکه جایز الخطاست واجبست که پیروی کند کسیرا که عصمت او از خطا واجبست و انها اند که حق تع گفته است خدا انها که
صادقند و ترتب حکم درین باب دلالت کند بر انکه از برای این واجبست بر جایز الخطا که انقیاد و پیروی کند صادق را که مانع باشد از خطا
او و این معنی در همه زمانهاست پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما نیز قبول داریم اما ما میگوئیم که معصوم جمیع
امت است و شیعه میگویند یکشخص از امت است و ما میگوئیم که ان قول باطلست زیرا که اگر چنین بود بایست ما بشناسیم که ان
شخص کیست تا متابعت او نمائیم و ما که نمیشناسیم چنین کسیرا در میان امت تا اینجا ترجمه کلام ان پیشوای اهل ضلالت و حق تع
حق را بر دست و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل تا نهایت ایشان چنین جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان
ظاهر گردانیده و اگرچه بر هیچ عاقل ضعف این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح چند وجه جواب او را میگوئیم سیم انکه
هرگاه تصریح کرد که در هر خلاء از زمان احتیاج بمعصوم هست از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که در این اعصار که ملت حضرت
رسالت مشرق و مغرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچکس درین مسئله مخالفت
نکرده است خصوصا با این تشتت آرا و احوال که در میان امت بهم رسانیده است همین فاضل که دعوا میکند که تبحر او از همه علما بیشترست
معلوم نیست در ده مسئله مذهب امامیه را داند چه جای سایر فرق و اگر بر فرض محال همه را به بیند و از همه بشنود از کجا معلوم
میشود که اعتقاد واقعی خود را با او گفته اند گاه باشد تقیه کرده باشند چنانچه در مذهب امامیه جایز است و ایضا از کجا معلوم
میتواند شد که تا مردن بر این مذهب باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرطست در تحقیق اجماع چهارم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی
ممکن است و علم بتحقق ان بهم میتواند رسید در قلیلی از مسایل خواهد بود و پس رفع خطا بالکلیه کی میشود پنجم انکه ظاهر ایه
بلکه صریح ان انست که مامورین بکون با صادقین غیر صادقین باشند و از این وجه ظاهر میشود که غیر یکدیگرند ششم انکه انچه در نفی مذهب
شیعه گفته اند که اگر می بود می بایست که ما بدانیم که کیست مثل انست که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت رسول ص باطل است
زیرا که اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم و حقیقت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر پیغمبر بود بایست ما حقیت او را بدانیم و علتش
انست که این راجع بتقصیر ایشان است باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلایل و اخبار و اثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضای
وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا حق بر ایشان ظاهر شود و اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مضمون
بعض صادقانست که حق بر ایشان ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و متابعت هوای نفس اظهار نمیکنند و اگر گویند وجوهی
که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می اید جواب میگوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر
دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از انها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان انها

داخل نباشند حجت نمیدانند زیرا که چنانچه بر هر یک خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است و علم بدخول معصوم ع در اقوال علمای
شیعه در اعصار ائمه ع دور غیبت باد ممکن است که از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست مغتنم
از شیخ سدید مفید ره سوال کردند در تفسیر این آیه کریمه و آنکه در شان کی نازل شده است و شیخ قدس الله روحه در جواب فرمود که این
آیه جلیله الدلالة در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم نازل شده و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند
جاری شده و درین باب بسیار احادیث وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب اقدس الهی درین
آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند و باید که آنها را که ندا کرده و امر فرموده غیر آنها
باشند که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محال است که کسی را امر کنند که با خود باشند و با متابعت خود کنند پس گوئیم
که مراد از صادقان یا جمیع راست گویانند یا بعضی از ایشانند و اول باطل است زیرا که هر مؤمنی باعتبار ایمان صادق است
و در آن دعوی راست گو است پس لازم آید که همه مؤمنان مامور باشند بمتابعت خود و این محال است و اگر بعضی ایشان
مراد است یا بعض معهود معلومی مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعض غیر معهودی مراد است بنا بر
اول باید آن جماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و روایات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد
و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی احدی را بغیر این جماعت که ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری
این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت رسول ص تعیین ایشان بخلافت نشده بود
و بنا بر دویم که بعض غیر معهود مراد باشد پس باید بعد از آن البته تعیین و تخصیص آن بعض بشود و الا تکلیف بامر مجهول
خواهد بود که اتیان بآن نتوانند نمود و آن محال است و معلوم است که در غیر ائمه ع کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتوانند
کرد پس شد که مراد ایشانند و ایضاً دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که درین آیه کریمه امر شده است که امت
متابعت ایشان نمایند و علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم
آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و آن محال است و چون عصمت امریست باطنی
که کسی بغیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارند پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر غیر ایشان
نشده است پس ثابت شد ایشان مرادند و اما دلیل نقلی است که حق تعالی در قرآن صادقان را باوصافی چند ستوده که در غیر
حضرت امیرالمؤمنین ص آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلٰئِکَةِ
وَالْکِتَابِ وَالنَّبِیِّیْنَ ولکن نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران

وآتی المال

وَآتَی الْمَالَ عَلٰی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبٰی وَالْیَتَامٰی وَالْمَسَاکِیْنَ وَابْنَ السَّبِیْلِ وَالسَّائِلِیْنَ وَفِی الرِّقَابِ و عطا کند مال را با محبت
مال یعنی احتیاج بآن یا محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول ص و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و
بمسافران که بخانه خود نتوانند برگشت و بگدایان سوال کنندها و از آزاد کردن بندگان وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَآتَی الزَّکٰوةَ وَالْمُوْفُوْنَ
بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوْا وَالصَّابِرِیْنَ فِی الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِیْنَ الْبَأْسِ اُولٰئِکَ الَّذِیْنَ صَدَقُوْا وَاُولٰئِکَ
هُمُ الْمُتَّقُوْنَ و بر پا دارد نماز را در اوقات فضیلت با داب و شرایط و ادا کند زکوة را و آنها را که وفا کنند بعهد خود که با خدا
و مردم کرده اند و آنها که صبر میکنند بر فقر و بدحالی و در مرض و در آزار و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند آنها که راست
گفته اند و صادقانند در دعوی ایمان و وفای بعهد و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که حق تعالی درین آیه
شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای کسیکه اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر
کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس آیه اولی را با این آیه که ضم میکنید مفادش
این میشود که متابعت کنید صادقانرا که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما در میان صحابه حضرت رسول ص
بغیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم کسی را نمییابیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیه اولی او باشد و جمیع
امت مامور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع و کمال این
اوصاف در آنحضرت آنست که در اول آیه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست
در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان باینها آورد و باخبار متواتره میان خاصه و عامه او اول کسی بود از مردان که اجابت
دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول ص بفاطمه ع گفت که ترا تزویج کردم بکسیکه از همه صحابه قدیمتر است در اسلام و انقیاد او
از همه بیشتر است علم او و متواتر است که حضرت امیر ع فرمود که منم بنده خالص خدا و برادر پیغمبر نگفته است این سخن را احدی
پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغگوی افترا کننده نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و میفرمود
که خداوندا من اقرار نمیکنم برای احدی ازین امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من و گفت در وقتی که سخنی از خوارج بآنحضرت
رسید آیا میگویند که علی دروغ میگوید من بر کی دروغ می بندم بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده
است یا بر رسول او افترا میکنم و حال آنکه من پیش از همه کس ایمان آوردم و تصدیق او کردم و یاری او نمودم و حضرت امام حسن ع
فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت درین شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او پیشی نگرفته اند و آیندگان در
کمالات باو نمیتوانند رسید و [illegible] دلایل این بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان دادن
اموال و تصدقات را فرموده بخصوص [illegible] قرآن و احادیث متواتره آنحضرت درین صفت از همه در پیش است حق تعالی را

در سورهٔ هل اتی میفرماید وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا یعنی میخورانند طعام را با گرسنگی و محبت
آن یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و راویان عامه و خاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این
این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است و باز فرموده است الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
بِاللَّيْلِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنهاکه انفاق میکنند
مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکار پس از برای ایشانست اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان
و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این آیه در شان حضرت
امیر المؤمنین ع نازل شده و خلافی نیست در آنکه آنحضرت بکد ید خود جمع کثیری از غلامان را آزاد کرد و جماعتی را وقف نمود
مزارع و بساتین و باغهای بسیار را که بدست حق پرست خود احیا کرده بود و پس حق تعالی بعد از آن بر پا داشتن نماز و دادن
زکوة را فرموده و آن نیز در شان آنحضرت است و دلالت آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت
در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد که تواند بود که شیخ این آیه حمل بر این معنی کرده باشد با آنکه دادن زکوة را او
حال گرفته باشد بقرینهٔ این آیه و قرینه آنکه ابتدا حال سابقا درین آیه مذکور شده و تاسیس اولیست از تاکید پس شیخ گفته است
که بعد از این حق تعالی فرموده است وفای بعهد را و هیچ یک از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر نکرده باشد یا نسبت این باو نداده
باشند مگر آنحضرت که کسی احتمال آن نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول ص کرده باشند در یاری و جانفشانی
و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حق تعالی صبر بر بلاها و شدید و جنگها را فرموده و معلوم است که کسی بغیر آنحضرت
در جنگها و شدتها صبر نکرده و اوست که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرده و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید
پس بعد از آن که حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرد که ایشانند که صادق و راست گویند نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزکارانند
یعنی الصادق که ما امر بمتابعت او کرده ایم آنست که این صفات همه در و مجتمع باشد و او امیر المؤمنین ع است
و تعبیر از و بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق جمع میکنند در وقتی که خواهند
اشاره برفعت و علو و منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره بآنکه جمع دیگر نیز با و درین امر شریکند
و درینجا این نیز مرادی تواند بود زیرا که سایر ائمه ع در مرتبه درین صفات جلیه با آنحضرت شریکند مؤلف که ثعلبی
در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر آن
نبود پس یک درهم پنهان و یک درهم را علانیه و یک درهم را در روز و یک درهم را در شب تصدق کرد پس این آیه در شان او
نازل شد الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ تا آخر آیه کلام که در شیخ مفید رحمه الله گذشت و از زید بن رومان

روایت

روایت کرده است که در شان هیچکس آیات قرآن آنقدر نازل نشد که در شان حضرت علی ع نازل شده سیم در احادیث بسیار از طریق موالف
و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق بآنحضرت شده است چنانچه مردویه و حافظ ابو نعیم در حلیه و سیوطی در در منثور و دیگران از ابن عباس
و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی آنکسی که راستی را
آورد و تصدیق را بآن کرد ایشانند پرهیزکاران گفته اند آنکه صدق آورد حضرت رسالت ص و آنکه تصدیق بآن کرد علی بن ابی طالب ع
و بنا بر این موصول در وَصَدَّقَ مقدر است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است
وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ احمد بن حنبل
و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند و این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده است و او بروایت
دیگر ابن عباس گفت که در شان علی و حمزه و جعفر ع نازل شده است ابن عباس گفت یعنی آنهاکه ایمان آورده اند بخدا و رسولان
و ایشانند بسیار راستگویان و تصدیق کنندگان و گواهان پیغمبران بر آنکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشان
است مزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت رسول ص و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ
وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ
أُولَٰئِكَ رَفِيقًا یعنی آنهاکه اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از
پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران درجه ایشان
از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و در صحابیست و خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده اند
که علی بن ابی طالب ع صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن
مغازلی و دیگران از حضرت رسول ص روایت کرده اند که صدیقون سه نفرند حبیب نجار که مومن آل یس است و حزبیل
که مومن آل فرعون است و علی بن ابی طالب ع و او افضل ایشانست و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان
امتها سه نفرند که کافر نبودند بخدا یکچشم زدن علی بن ابی طالب علیه السلام و صاحب آل یاسین و مؤمن آل فرعون پس ایشانند
صدیقان و علی بن ابی طالب افضل است از ایشان و ایضا حافظ ابو نعیم روایت کرده است از عباد بن عبد الله که شنیدم که
حضرت امیر المؤمنین ع میگفت که منم صدیق اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغگوی هفت سال که پیش از دیگران
نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم است یا نزدیک با آن صاحب صحاح گفته است که صدیق دایم التصدیق است
و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شان حضرت ادریس ع گفته است
إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا و در حق یوسف ع گفته است یُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ و کسیکه مصداق این آیات

وصاحب این صفات باشد البته بامامت و خلافت احق است از کسی که بهره از اینها نداشته باشد و اورا باشر اصدق گویند
چنانکه بر عکس نهند نام زنگی کافور سیم حق تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه
یعنی آیا پس کسیکه بر حجتی و برهانی از جانب پروردگار خود باشد و از پی او باشد گواهی ازو مثل کسی است که چنین نباشد
آنکه بر بینه است حضرت رسول ص و در شاهد خلافت و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر است
که گواه بر حقیقت آنحضرت است و ابن الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطریق متعدده روایت
کرده اند از عباد بن عبد الله ابن الحرث که روزی حضرت امیر المؤمنین ع بر منبر رفت و فرمود که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک
آیه یا دو آیه در مدح یا مذمت او نازل شده باشد پس مردی پرسید در شان تو کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شد
و فرمود در سوره هود نخوانده اید این آیه را رسول خدا ص بر بینه است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم فخر
رازی چون این روایت را ذکر کرده گفته است که حق تعالی از برای تشرف این گواه فرموده است که از او است یعنی
مخصوص او است و بمنزله پاره تن او است و بنابراین تفسیر باید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم تالی حضرت رسول ص باشد
و بعد ازو بلا فاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بامامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و اینجا
دلالت بر عصمت آنحضرت نیز میکند زیرا که بگواهی یک کس هرگاه معصوم نباشد مدعا ثابت نمیشود چهارم انما انت منذر
ولکل قوم هاد یعنی نیست تو یا محمد مگر ترساننده و این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده است
و بعضی گفته اند یعنی و تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسیکه در سیاق آیه تفکر کند می یابد که معنی اول ظاهر تر است
و بر آن احادیث مستفیضه از طرق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت کرده اند چنانچه در شواهد
التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ شد دست
علی علیه السلام را گرفت و بسینه حقایق دفینه خود چسبانید و گفت انما انت منذر پس دست بر سینه با سکینه علی ع گذاشت
و گفت ولکل قوم هاد پس گفت توئی محمد بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن گواهی میدهم که تو چنینی
و حافظ ابونعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین سند از ابن
عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیر المؤمنین ع گذاشت و گفت
توئی یا علی هادی و بتو هدایت می یابند هدایت یابندگان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است
و ابونعیم بسند دیگر از حضرت رسول ص روایت کرده است که منم منذر و هادی علی است یا علی بتو هدایت می یابند هدایت
یابندگان و بروایت دیگر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که منذر حضرت رسول است و هادی مردیست

از بنی هاشم و معلوم است که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از ذکر این روایت را بدو سند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده
است گفته یعنی نفسه یعنی حضرت مردی از بنی هاشم خود را اراده کرده است و عبد الله بن احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است
این حدیث را و این آیه کریمه بنابر تفسیری که در روایات مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است دلالت میکند بر آنچه فرقه ناجیه امامیه
قایلند که هیچ عصری خالی نمیباشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین خدا و
طریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانکه عقل نیز بر این شاهد عدلست چهارم ومن الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی و از جمله مردم کسی است که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی خدا
و خدا مهربان است به بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتر از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان مولای مؤمنان
نازل شد در شبی که کفار قریش اتفاق کرده اند بر قتل حضرت رسول ص و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار
برود و کفار قریش در آن شب بر گرد خانه آنحضرت بر آمدند و انتظار میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر المؤمنین ع را در جای
خواب خود بخواباند که کفار گمان کنند که حضرت رسول است و حضرت بیرون رود و چون حضرت رسول ص این بشارت را بحضرت امیر
داد شاد شد و شکر این نعمت بجان شیرین خود را فدای جان سید عالمیان میکند سجده شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد
شمشیر برهنه مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و در آن وقت این آیه کریمه نازل شد و نزول آیه را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب
تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت کرده است مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری و ثعلبی در تفسیر در نزول آیات و احمد در مسند
و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین و شیراد ما در این رساله بر چند روایت ثعلبی ابونعیم اکتفا مینمائیم از ابن عباس
روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شد در شبی که حضرت بغار رفت و علی بن ابی طالب در فراش
آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است که چون حضرت رسول ص اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المؤمنین ع را در مکه
گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانت های مردم را که نزد آنحضرت بود بایشان برساند و در شبی که خواست بغار رود و مشرکان بخانه
آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی سبزی که میپوشیدم در شبها
بر خود بپوشد و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد
بسوی جبرئیل ع و میکائیل که من میان شما برادری قرار کرده ام و عمر یکی از شما را دراز تر از دیگری گردانیدم کدام یک از شما دیگری را بر خود
اختیار میکنید بطول زندگانی پس هیچ یک دست از طول زندگانی خود بر نداشتند و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند پس حق تعالی
وحی نمود بایشان که چرا شما مثل علی ع نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کرد و او را و
زندگانی محمد را بر زندگانی خود اختیار کرد و اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمائید پس هر دو بزمین

آمدند و جبرئیل ع نزدیک سر حق پرور حضرت امیر نشست و میکائیل نزدیک پاهای او و جبرئیل ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابوطالب
خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حق تعالی این آیه را بر حضرت رسول ص فرستاد در وقتی که متوجه مدینه طیبه بود در شان علی علیه السلام
و حافظ ابو نعیم نیز نزول این آیه در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است دوم آیه کریمه تطهیر است انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده کرده است حق تعالی که آنکه برطرف کند از شما شرک و گناه و شک
و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک کرداند شما را پاک کردانیدنی بدانکه احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است
که این آیه در شان امیر المومنین ع و فاطمه و حسن و حسین ع نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است
چنانکه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلوات الله علیه فرمود که این آیه در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه ع
نازل شده و ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت رسول ص در خانه من بود حضرت فاطمه ع
حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت رسول ص نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود در زیرش عبای خیبری گسترده بود و من در حجره
نماز میکردم پس حضرت رسول ص بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرای خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و همه نشستند و مشغول
خوردن آن حریره شدند در آن وقت حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول ص زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست
مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و مخصوصان منند پس از ایشان دور کن رجس را و پاک کردان اینها را
پاک کردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است
و مرا داخل آنها نکرد و ایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتیم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید
گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگویی گفت سوال میکنی از کسیکه محبوب ترین مردم بود نزد حضرت
رسول ص و شوهر محبوبترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول ص ایشان را در زیر جامه
جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهل بیت منند و مخصوصان و دوستان منند پس ایشان رجس را دور کردان و پاک کردان ایشان را
پاک کردانیدنی من خواستم که داخل شوم گفت دور شو و ایضا نزول این آیه در شان ایشان از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده
است و آنکه زینب زوجه حضرت خواست داخل شود راضی نشد و از واثلة بن الاسقع روایت کرده است و آنکه حضرت فرمود و اهل
من احق اند یعنی سزاوار ترند بخلافت و هر چیزی و از ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است که ام سلمه گفت این آیه در خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود عاقبت تو بخیر است
و تو از ازواج رسول خدایی و در آن خانه در وقت نزول آیه حضرت رسول و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام بودند و عبای بر ایشان پوشانید
و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند دور کردان از ایشان رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی و در جامع الاصول گفته است و بروایت

دیگر

دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس ام سلمه استدعا کرد که داخل شود در میان ایشان حضرت قبول نمود و فرمود که عاقبت
تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه همین مضمون روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکواة از صحیح مسلم
روایت کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول ص بیرون آمد و عبای منقش سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را
داخل عبای کرد و این آیه را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علمای ایشان است
در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد آنست که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین ع نازل شده است باعتبار
آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت
از اهل بیت اویند زید گفت نه بخدا سوگند زن در مدتی با شوهر میباشد چون طلاقش گفت بخانه پدرش میرود و بقوم خود ملحق
میشود بلکه اهل بیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان حرامست جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت
چون آیه تطهیر در شان اهل بیت ع نازل شد تا قریب شش ماه چون بنماز بیرون می آمد بر در خانه فاطمه می ایستاد و میگفت الصلوة
اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوی ای اهل بیت من پس آیه تطهیر را تلاوت مینمود تا آخر آیه و عامه و خاصه بطرق بسیار از ابو سعید
خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و واثلة ابن الاسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شان آل عبا ع
نازل شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول ص و سایر خویشان
آنحضرت داخل نیست اند پس آیه دلالت میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصومند زیرا که اراده را
بچند معنی اطلاق میکنند اول اراده که بعد از آن بلا فاصله مراد حاصل چنانچه حق تعالی فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول
له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هرگاه اراده کند چیزی را آنکه بگوید مراد را باش پس آن میباشد و بهم میرسد دوم اراده
بمعنی عزم و آن در حق تعالی محال است و نمیباشد و آیه سابقه نیز صریحست در آنکه اراده الهی تخلف از مراد نمیکند سیم اراده بمعنی
تکلیف و این معنی در این آیه احتمال ندارد بچند وجه اول آنکه کلمه انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف از باب
رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلفند باین امر چنانچه فرموده است من نیافریده ام جن و انس را مگر
برای آنکه مرا عبادت کنند دویم آنکه از سیاق اخبار متواتر است و معلوم است که نزول این آیه برای مدح و تشریف بود و لهذا حضرت
رسول ص ایشان را مخصوص کردانید و عبا را بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت مخصوصان منند پس آیه مؤکد
بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانچه فخر رازی با آن تعصب گفته است لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از شما زایل کرداند
و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد که کفار و فساق هم در آن
شریکند چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی در آن خواهد بود سیم آنکه در اکثر روایات مذکور شد که این آیه بعد از دعا

واسته عای آنحضرت نازل شده و آنچه حضرت استدعا نموده از باب رجس بوده اراده که مستتبع حصول نباشد اگر اینمعنی مراد باشد آیه متضمن رد
دعای آنحضرت خواهد بود نه اجابت آن دوم آنکه اگر اینمعنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خودرا داخل کند و حضرت چرا
مضایقه میفرمود در دخول او در معنی که همه کس در آن داخلند و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه در میان آیاتی است که در آن
آیات خطاب بزنان آنحضرت شده است پس باید که درین آیه نیز ایشان مخاطب باشند باطل است بچند وجه اول آنکه تغییر ضمیر مونث
بضمیر مذکر دلیلست بر آنکه خطاب بایشان نیست دیگر آنکه تتبع آیات کریمه قرآن نماید میداند که در آیات ازین قبیل بسیار است که در
میان قصه قصه دیگر ذکر میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانکه درین سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطاب بازوجات عدول
بخطاب مؤمنان شده است و باز بعد از آن امر بمخاطبه ایشان شده است با آنکه در اینجا مناسب است تمام است اگر کسی تدبر
کند زیرا که درین تغییر کلام تنبیهیست بزنان است که شما و اهل بیت همه با آن حضرت محشور نیستید بلکه معاشرت شما بیشتر است چرا
مثل ایشان نمیباشید در طهارت و نزاهت و رعایت آداب معاشرت یا آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان باین اختصاص هرگاه
این قسم اعمال از ایشان صادر شود ممکنست که از اهل بیت مثل اینها والعیاذ بالله صادر گردد و حکمت که از اهل بیت از برای
بیان طهارت و کمال عصمت ایشان این آیه را در میان داخل کرده باشند و این دو وجه بخاطر فقیر رسیده و نسبت بوجوهی که مفسران
در ربط و نظم آیات میگویند واضحتر و اتیانیست دوم آنکه اگر این سخن صورت داشته باشد وقتی حجت میشود که از مصحف
جزوی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آنکه مصاحف را
نوشتیم آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را باخر ترین ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکنست که آیات بسیار دیگر افتاده باشد
و در سابق و لاحق این آیه که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق ع منقولست که در سوره احزاب فضایح مردان و زنان
بسیار از قریش بود و بزرگتر از سوره بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند سیم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن مجید موافق نزول
باشد زیرا که در بسیاری از سورهای مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنیست و بالعکس پس ممکنست که در وقت دیگر نازل
شده باشد و درین موضع داشته باشند الحاق کرده باشند چهارم آنکه هرگاه باحادیث صحیحه متواتره عامه و خاصه معلوم شده باشد که
آیه مخصوص اهل بیت است اگر جهت ربط آیات برما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشانرا در کتب مبسوط
ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هرگاه حق تعالی رجس را از ایشان زایل کرده باشد باید افرادش منتفی
گردد خصوصا هرگاه بعد از آن مبالغه در تطهیر وارد شده باشد که قرینه واضحه بر عموم است پس باید از جمیع گناهان مطهر
باشند پس ثابت شد که معصومند و اگر گویند که دلالت بر عصمت آینده میکند گوئیم که همین که عصمت فی الجمله رسید کافیست
زیرا که کسی از امت قایل نیست که در بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این حرف اجماع مرکبست و ایضا

جایز

جایز نمیدانند با آنکه هرجا که در قرآن مجید اراده باین صیغه وارد شده است مراد از آن حصول بالفعل و دوامست مثل یرید الله
بکم الیسر یرید الله ان یخفف عنکم یریدون ان یبدلوا کلام الله یرید الشیطان ان یضلهم و امثال این
بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود در رجال ایشان بدلایلی که در عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق
امت غیر ایشان معصوم نیستند آیه مباهله است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا
ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
یعنی کسی که مجادله کند با تو در امر حضرت عیسی ع بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران ما را و پسران
شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم نزد خدا پس
بگردانیم لعنت خدا بر دروغگویان و در احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان آل عبا ع
نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون
آیه مباهله نازل شده آنحضرت رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و ایضا
در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول ص بامدادی آمد و بر دوش عبائی طولانی بود پس حسن آمد
او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد او را داخل کرد پس علی ع آمد و او را داخل کرد پس این آیه را خواند
و حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که چون اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیه را فرستاد رسول خدا آمد با علی و
فاطمه و حسن و حسین ع پس بایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند بر جزیه و
صاحب کشاف روایت کرده است که چون نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند که مهلت ده تا برگردیم و فکری بکنیم و فردا بیائیم
چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبد المسیح چه مصلحت میبینی گفت بخدا سوگند که دانسته اید ای گروه نصاری که محمد
پیغمبر مرسل است و در باب عیسی حجت قاطعه برای شما آورد و بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده
بماند و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید البته همه هلاک میشوید و اگر البته الفت با دین خود دارید و میخواهید از آن جدا نشوید
پس با او صلح کنید و ببلاد خود برگردید پس آمدند بنزد رسول خدا و آنحضرت بامداد بیرون آمده بود و حضرت امام حسین ع را
در بر داشت و دست امام حسن ع را گرفته بود و حضرت فاطمه ع در پشت سر آنحضرت میرفت و حضرت امیرالمؤمنین ع از پشت
سر آنحضرت میرفت و حضرت رسول ص بایشان میفرمود هرگاه من دعا کنم شما آمین میگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری
من میبینم روهای چند را که اگر خدا بخواهد کوهی را از جای خود بکند باین روها پس مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین نصرانی نماند
تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابوالقاسم رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین

خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید بوده باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانان
است پس اباکردند حضرت فرمود پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی
و ما را نترسانی و ما را از دین خود نگردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله
و هزار حله را در ماه رجب و سی زره عادی قدیم پس حضرت با ایشان باین شرط صلح نمود فرمود که بحق خداوندی که جانم در
دست قدرت اوست هلاک شدن او بخته شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند همگی مسخ شده بصورت بوزینه
و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر اینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران و اهل او را حتی مرغان را بر سر
درختان و پیش از آنکه سال بگردد تمام شود جمیع نصاری هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل
کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد
و گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و مضمون قصه مباهله متواتر است
میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات اختلاف کرده اند و خلافی
درین نیست که مباهله با آل عبا شد و غیر ایشان کسی داخل نبود و علی ای حال دلالت میکند بر حقیقت رسول خدا و امامت علی
و فضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف التحیة و الثناء بوجوه چند اول آنکه اگر حضرت رسول را وثوق تمام بر حقیقت خود
نمیداشت باین جرأت اقدام بر مباهله نمینمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای سریع التاثیر گروهی که ظن حقیقت ایشان
داشت یا احتمال حقیقت ایشان میداد بدر نمی آورد دوم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود
و مبالغه در تحقق مباهله مینمود اگر جزم بحقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ
عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای هر زمان بود سیم آنکه نصاری امتناع از مباهله
نمودند و اگر بعلم بحقیت آنحضرت نداشتند بایست پروا از نفرین آنحضرت و معدودی از اهل بیت او نکنند و حفظ رتبه
خود در میان قوم خود بکنند چنانچه برای اینمعنی اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض
اسر و قتل و نهب بدر می آوردند و بایست مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند چهارم آنکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان
یکدیگر را منع از اقدام بر مباهله مینمودند و مذکور میساختند که حقیت او بر شما ظاهر کردند و معلوم شد بر شما که این پیغمبر موعود است
و باین سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم از این قصه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین بعد از رسالت
رسول اشرف خلق خدا اند و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری
و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف گفته است که اگر

کوئی

گوئی دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب است یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود دیگر چه فایده
داشت ضم کردن پسران و زنان بمباهله جواب گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیقت او زیاده از آنکه خود
تنهائی مباهله [نماید] زیرا که با ضم کردن ایشان جرأت نمود بر آنکه اعزه خود و پاره های جگر خود را و محبوب ترین مردم را نزد خود معرض نفرین
و هلاک در آورد و اکتفا ننمود بر خود بتنهائی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغگو بودن خصم خود داشت که خواست
که خصم او با اعزه و احبه اش هلاک شوند و مستاصل گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا که
ایشان عزیزترین اهل اند و بدل پیش از دیگران میچسبند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک در آورد برای آنکه آسیبی بایشان
نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان و اباء خود می برده اند که نگریزند و باین جهت حق تعالی در آیه مباهله ایشان را
بر نفس مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدمند پس بعد ازین گفته است که این دلیلست که ازین قوی تر دلیل
نمیباشد بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بوده اند نزد آنحضرت
پس باید بهترین خلق باشند و در آن زمان بعد از آنحضرت چه بر هر عاقلی منصف ظاهر است که محبت آنحضرت از باب دیگران
از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب تر بود آنحضرت او را دوست تر میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه
در آیات و اخبار بسیار مذمت محبت اولاد و آبا و عشایر بدون جهت دینی وارد شده است و ایضا از سیرت آنحضرت
معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد بجهت آنکه دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را
دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و احزاب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین در وصف آنحضرت فرموده است
و والی فیک الابعدین و عادی فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوب ترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان
در امامت عقلا قبیح خواهد بود ششم فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور است گفته است که شیعه
ازین آیه استدلال میکنند بر آنکه علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است که
حق تعالی فرموده است که بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس نفس مقدس محمد نیست زیرا که دعوت اقتضای
مغایرت میکند و آدمی خود را نمی خواند پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر زنان و پسران کسی که با نفسنا
از آن تعبیر کرده باشد بغیر علی بن ابی طالب کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی
میان دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است
از حمل بر ابعد و اقرب مجازات استوای در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل بدر رود و آنچه باجماع بیرون
رفته است پیغمبریست که علی با او در آن شریک نیست پس در کمالات دیگرش باید شریک باشند و از جمله کمالات حضرت رسول آنست

که او افضلست از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از انها باشد و بعد از انکه دلیل را بتفصیل تمام نقل
کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر انکه محمد افضل از علی است اجماع منعقد است بر انکه پیغمبر افضلند
از غیر پیغمبران و در باب افضلیه بر صحابه جواب نگفته است زیرا که در وانجا جوابی نداشته است وجوابی که در باب پیغمبران گفته است
نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر میگوید که اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان
بتنهائی چه اعتبار دارند و اگر میگوید که جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را
اعتقاد انست که حضرت امیر و سایر ائمه ع افضلند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود درین باب روایت
ب کرده اند و سایر مقدمات از بسکه وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند او را تعرض نتوانسته است کردن
پس امامت حضرت امیر ع نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول ص امامت و وجوب اطاعت است
و ان کس غیر پیغمبر نیست پس باید انحضرت امام باشد و ایضاً افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلای مراتب امامت را قطع
نظر است انکه ترجیح مرجوح قبیحست و اگر معاند متعسفی مناقشه کند و گوید ممکنست که دعوت نفس مراد باشد مجازاً و مجازی دیگر اولی
است بچند وجه جواب میتوان گفت و درین رساله بدو جواب اکتفا مینمائیم اول انکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از ان
مجازی دیگر است و در میان عرب و عجم شایعست میگویند که تو بمنزله جان منی در خصوص حضرت امیر ع اینمعنی در روایات
بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقول است که حضرت رسول ص بحضرت امیر گفت انت
منی وانا عنك یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی از من بمنزله سر
من است از بدن من و بروایت دیگر بمنزله روح منست از بدن و بگروهی از منافقان خطاب کرد که نماز کنید و زکوة
بدهید یا انکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس منست علی ع و ازین احادیث بسیار است و اینها همه قرینه این مجازست
دوم انکه این ایه کریمه بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت انحضرت زیرا که ندع حق تعالی بصیغه متکلم مع الغیر فرموده
یا باعتبار دخول مخاطبانست از برای تعظیم است که درین مقامات شایع است از برای داخل بودن امتست و بنابر دو
احتمال اخر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع ابنائنا و ندع ابنائکم و شک نیست در انکه احتمال اول اظهر احتمالات است و این نیز دو احتمال
دارد سیم انکه مردان باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و نفس خود را چهارم انکه هر یک از ما و شما ابناء و نساء و
انفس جانبین بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بان نموده اند و اگرچه اکثر این وجوه دخلی
در ما نحن فیه ندارد اما از برای استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابناء و انفس محتملست که از برای
تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای دخول مخاطبین که تقدیر بر کلام این باشد که ندع ابنائنا و ابنائکم و اعداد ابناء

از برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوح است میان اهل عربیت یا باعتبار ان باشد که هر یک
نفر بظاهر حال محتمل بود که انها که صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی باشند و چون نیافتند کسی را که صلاحیت
این امر داشته باشد بغیر ایشان این جماعت را اوردند و تعیین خصوص انجماعت قبل از تحقق مباهله مقرر نبود و ما چنین جمعیت
نمیر ابنائنا و انفسنا همه احتمالات دارد و بغیر احتمال سیم وان در اول نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است که دعوت
هر یک مخصوص جماعت خود بود و پس میگوئیم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس شخصی باشد که متصدی مباهله شده است
و معلومست که متصدی مباهله از این جانب حضرت رسول ص بود و باتفاق روایات واقوال حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
در مباهله داخل بود و انحضرت بصورت خواهد بود و نصاری نمیتوانستند گفت که چرا او را اورده و حال انکه در شرط ما داخل نبود
مگر انکه گویند که انحضرت از برای شدت اختصاص و تناسب بمنزله نفس او بود و گویا هر دو بمنزله یکشخص بودند لهذا او را اورد و
این وجه با انکه درین مقام نهایت بعد دارد در مطلوب ما ادخل خواهد بود و ضرر با ایشان بیشتر خواهد داشت و اما وجه دویم
میگوئیم که اگر امت با صحابه داخل در مباهله بودند چرا اقلا هر که حاضر بود از ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر انکه گوئیم که حاضر گردانیدن
جمیع موجب غوغای عامه و اختلاط اصوات میگردید و موهم ان بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد که این گروه انبوه را با خود اورده
است که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند یا درین باب اعتماد بر دعاهای مردم کرده است پس خود حاضر شد که قایم
مقام همه بود و اولی بنفس بود و نسبت بهمه و امیر المؤمنین ع را اورد از برای انکه امام و پیشوای و مقتدای ایشان بود و ایضاً ابنای
او بودن و فاطمه ع چنان دختر پیغمبر بود و زوجه او بود و پس باین اسباب انحضرت را از میان سایر امت و صحابه بخصاص باین
امر دارد و هر دو از جانب خود و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانکه انجماعت نیز سر کرده جمیع نصاری بودند و از جانب
همه حاضر شده بودند پس این وجه نیز اصرح خواهد بود در مقصود ما و اقوای خواهد بود در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه
رابع نیز دلالت بر نهایت فضل انحضرت میکند بسبب انکه هر گاه در میان جمیع امت و صحابه کسیکه اهل بیت دخل در مباهله
داشته باشد بغیر انحضرت و زوجه و اولاد او نبوده باشد اهین دلیل خواهد بود بر انکه غیر ایشان صلاحیت امامت
ندارند بوجوهی که مذکور شد پس منع ایشان ان معنی اول را فایده بر ایشان نمیرساند با انکه اینمعنی مؤید باخبار معتبره جانبین
است چنانچه دانستی و اگر گویند حمل بر اقرب مجازات وقتی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم است که این
معنی را در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینماید جواب گوئیم که هر چند ان احادیث که سابقا بان اشاره
کردیم اکثر دلالت میکنند بر انکه مخصوص باین معنی مراد نیست اما ما را مناقشه درین ضرور نیست و از برای اثبات امامت
و احق بودن بخلافت که مطلب اصل ما ست درین مقام حصول اینمعنی کافیست بتقریبی که مکرر مذکور شد پنجم وتعیها اذن

واعیه یعنی ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآن و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده و نگاهدارنده است عامه و خاصه بطریق
مستفیضه روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیه
و واحدی در اسباب نزول و نطنزی در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه در مناقب
و اکثر محدثان و مفسران خاصه و عامه از حضرت امیر المؤمنین ع و ابن عباس و بریده اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت
کرده اند و با بعضی با این لفظ است که حضرت امیر گفت که حضرت رسول ص مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا
پروردگار من که ترا بخود نزدیک گردانم و دور نگردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت پروردگار
خود بکنم در حق تو و ترا سزاوار است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد و بروایت دیگر فرمود که چون این
آیه نازل شد حضرت فرمود که از خدا سوال کردم که این را گوشهای تو گرداند و خدا مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت امیر
فرمود که بعد از آن آنچه از حضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم و چون تواند بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری
و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه
گوشیست که از شان آن باشد که هرچه بشنود حفظ کند و ضایع نگرداند بترک عمل باین پس این روایت اخیر را روایت کرده
است بعد از آن گفته است که اگر گوئی که چرا خدا اذن را بلفظ مفرد و نکره ادا کرده است جواب گوئیم که از برای اشعار باینست
که حفظ کننده بسیار کمست و سرزنش مردم را بر این امر و از برای دلالت بر اینست که یک گوش که حفظ کند بس است
و نزد خدا بمنزله گروه بسیار است و پروا نیست بجماعت دیگر هرچند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق
بر قلم او جاری کرده و اعتراف کرده است که فایده بعثت و نزول آیات در خصوص حضرت امیر المؤمنین ع بعمل آمده است
و او است حافظ علوم الهی پس چون تواند بود که او محکوم حکم جاهلی چند باشد که در همه احکام محتاج او بودند و از او استفسار
مینمودند و حق تعالی فرموده است هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ با سایر آیات و ادله که
سابقاً مذکور شد و مؤید آنکه حضرت اعلم الناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه میدانم که در چه امر نازل شده
و در کجا نازل شده و بر که نازل شده بدرستیکه عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبانی گویا و ایضاً گفته است که ابن
سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی علیه السلام فرمود که مرا از کتاب خدا بدرستیکه هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم سؤال کنید
در شب نازل شده یا در روز و در صحرا نازل شده است یا در کوه و گفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است
که چون حضرت رسول ص بعالم قدس ارتحال کرد علی ع به بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود سوگند یاد کرده ام که ردا بدوش
نیندازم

نیندازم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند که قرآن را جمع بترتیبی که نازل شده بود جمع کرد و ابن سیرین میگفت چه بود اگر آن قرآن را می یافتیم
که علم در آنجاست و روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیده ام از رسول خدا ص که علی با قرآنست و با قرآن با علیست
از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و ایضاً روایت کرده است که حضرت رسول ص در مرض موت خود فرمود ایها
الناس نزدیکست که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و پیشتر با شما سخن میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستی
که در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی را گرفت و گفت این علی با قرآن
است قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سوال کنم که چگونه خلافت من در حق
ایشان کرده اید که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب این احادیث را نقل کرده
و رد نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول ص فرماید که من میروم
و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست حضرت امیر را گیرد و فرماید که این با قرآن است و از دیگر جدا نمیشود صریح
است در آنکه لفظاً و معنی قرآن با او است و مفسر قرآن او است و قرآن شهادت بر حقیت او میدهد و متابعت قرآن بدون
متابعت او روا نیست و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهم کرد که شما چگونه رعایت ایشان
کرده اید هر عاقل که در این حدیث تامل نماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریحست بر خلافت قطع از آنکه اعلمیت
ثابت میشود و آن کافیست از برای اولویت بامامت وجهم إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ
الرَّحْمَٰنُ وُدًّا یعنی آنانکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته را کرده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان
دوستی ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را دوست میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مؤمن می اندازد از اهل آسمانها
و زمینها پس بسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا ص خطاب کرد با علی بن ابوطالب ع که بگو خداوندا
بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینهای مؤمنان مودت و محبتی پس حق تعالی این آیه وافی
هدایه را فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسندهای خود از براء بن عازب
روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده است یعنی محبت او را در دلهای مؤمنان می افکند
و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی ع گفت سر بلند کن و از پروردگار سوال کن تا عطا کند ترا آنچه
سوال کنی پس علی ع دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل ع این آیه را آورد
و ایضاً از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه که یعنی محبت علی در دل هر مؤمنی هست و از محمد
بن حنفیه روایت کرده است که یعنی مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی هست و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است

که ما در مکه بودیم حضرت رسول ص دست علی را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد بر کوه ثبیر بر آمد پس سر بسوی آسمان بلند کرد
و علی ع را گفت که دستهارا بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سوال کن بتو عطا میکند پس علی دست ها خود را بسوی
آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیه را
فرستاد و حضرت رسول ص این آیه را بر اصحاب خود خواند ایشان ازین واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب
میکنید قرآن چهار ربعست ربعی در شان ما اهل بیت بخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و یک ربع حلال و حرام
است و یک ربع فرایض و احکام است و بدرستی که حق تعالی بهترین آیات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این
آیه را در شان آنحضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه
در مناقب و سجستانی در غرایب القرآن و نطنزی در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده
اند قطع نظر از احادیث مستفیضه شیعه که درین باب وارد شده است و ما درین رساله آنهارا ایراد نمینمائیم و معلوم است
که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد و مخصوص او باشد غیر آن مودتی است که سایر مؤمنان با یکدیگر
دارند بلکه محبتی است که جزو ایمان است و بترک آن کفر و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامت است و ایضاً حالات
جمع معرف بلامست و افادهٔ عموم میکند پس دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامت است و ایضاً اگر
والعیاذ بالله از و فسقی صادر میشد بعض او لازم بود از آنجهت و آن منافی وجوب مودت است و مؤید آنکه مراد
مودت عامهٔ مؤمنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمانست بلکه مراد آنست که او را منزلتی عطا کن که با آنجهت محبت
او بر همه مؤمنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل
روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمنی نمیدارد او را مؤمنی و ایضاً از مسند
روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب
گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول ص بحضرت امیر گفت دوست نمیدارد ترا مگر مؤمنی و
دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر ع خود میگفت بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد
مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت رسول ص فرمود که هر که علی را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است
و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و از جابر روایت
کرده است که ما نمی شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول ص مگر به بغض علی بن ابی طالب تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود
و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که حضرت رسول ص دست حسن و حسین را
گرفت

گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و پدر ایشان و مادر ایشان را دوست دارد و این دو نا دوست دارد با من خواهد بود در درجهٔ
من در روز قیامت و ایضاً از صحیح ترمذی از ابو سعید روایت کرده است که گفت ما گروه انصار منافقان را میشناختیم ببغض علی بن
ابی طالب و از صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده است و ایضاً از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین ع گفت سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که عهد کرد نبی امی بسوی من
که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مرا مگر منافق و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول ص روایت کرده است
که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر کرد حضرت فرمود مرا آزار کردی عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود
که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت امیر ع بیمن رفته بود چون برگشت
با صحابه گفت که حضرت امیر جاریه از خمس تصرف کرد منافقان صحابه باو گفتند این را بحضرت رسول بگو شاید علی از چشم او بیفتد حضرت
رسول ص این سخن را از پس در شنید پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند
با غیب او میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از
من است و من از اویم و او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و من بهترم از ابراهیم پس این آیه را
خواند ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای بریده مگر نمیدانی که علی در خمس زیاده از آن جاریه است که او برداشته
است و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضاً ابن حجر و ابن الاثیر و ترمذی و صاحب
مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول ص روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستیکه خدا مرا امر کرده است بمحبت
چهار کس علی و سلمان و ابو ذر و مقداد و معلوم است که محبت آن سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر ع جدا نشدند
و ایضاً ابن حجر بچندین سند از حضرت رسول ص روایت کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً از آنحضرت
روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضاً از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود
که هر که علی را دوست دارد مرا دوست دارد و هر که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد
مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن داشته است خدا را دشمن داشته است و ایضاً از انس روایت است که از حضرت رسول ص
فرمود عنوان صحیفهٔ اعمال مؤمن محبت علی بن ابی طالب است و ایضاً از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی علیه السلم
فرمود که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول ص مرا بیدار کرد تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من
بر سنت من جنگ خواهی کرد هر که بر عهد من بمیرد او در گنج بهشت است هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که
بعد از مرگ بر محبت تو بمیرد حق تعالی ختم او را با امن و ایمان بکند ما دام که آفتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد

اگر شده است که مردم جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات مخالفین بروایت کرده اند از ابن عمر از حضرت رسول ص که محبت علی بن ابی طالب حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند و سیئه بغض آنحضرت سیئه ایست که نفع نمی بخشد با آن حسنه و ایضاً آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی بن ابی طالب گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میسوزد و هروی در غریبین روایت کرده است از عبادة بن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی بن ابی طالب پس هریک را میدیدیم که آنحضرت را دوست نمیداشتند میدانستیم که حلال زاده نیستند و اخبار درین باب نیز از طریق مخالف و موالف فوق حد و احصاست و از سیاق این اخبار بر هر ناقد بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد ازین اخبار بامامت است یا مرتبه که فوق امامست و لازم دارد امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان جمیع امت باآنکه محبت اش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی و محبت خداوند رحمان باشد و دشمنی و نشانه نفاق و حرامزادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول ص باشد نمیتواند بود مگر باآنکه پیشوا و خلیفه خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان باشد و اینمعنی بدون مرتبه جلیه امامت که تالی مرتبه نبوت کبری است متصور نیست و سایر مؤمنان هرچند محبت ایشان از جهت ایمان مورث ثواب است و آن بمحبت ایمان برمیگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان نه از جهت معصیت اگرچه بد است اما نهایتش اینست که اگر اظهار کنند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و هم چنانکه بانکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند بانکار ولایت بلکه ترک آنحضرت از ایمان بلکه اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنابر آنچه گفتی لازم آید که رتبه آنحضرت بالاتر از رتبه نبوت باشد زیرا که اگرچه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوئیم که هرچند اقرار به نبوت افضل است و آن اصل است اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار به نبوت را و اقرار به نبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت از جمله اجزای ایمانست ازین جهت اقرار بامامت موجب نجات است و اقرار بنبوت تنها موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عامست و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هرجا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هرجا که انسان باشد البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمه توحید اشرف است از اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد اعتقاد بوجود صانع و توحید او را و اقرار بهردو بتنهائی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت بآنها ضم نشود و اقرار بامامت امیرالمؤمنین ع و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین و اقرار بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیان است و بیان

او همه اجزای ایمان بر خلق ظاهر گردیده ازین جهت ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاصی از عقوبات است

لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

یعنی نیست نیکی باآنکه بروید خانها را و داخل آنها شوید از پشت آنها و لیکن نیکوکار کسی است که پرهیزکاری نماید و داخل شوید خانها را از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگاری گردید و محققان مفسران گفته اند که مراد اینست که امور دنیا و عقبی را از راهش طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و براه علم و درگاه آن ائمه اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که آل محمد ابواب خدایند و وسیله اویند و دعوت کننده گان و کشنده گان بسوی بهشت و دلالت کننده گانند براه بهشت تا روز قیامت و مؤید این معنی است آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است که انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت کرده اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا مَنْ اَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ مِنْ بَابِهِ و در مناقب خوارزمی مثل این را روایت کرده است و مضمون همه اینست که منم شهر حکمت و علی درگاه آنست پس هرکه علم خواهد باید بسوی درگاه بیاید و این حدیث از متواترات است و شک درین حدیث راهی بغیر تعصب و شقاوت ندارد و بمقتضای آیه کریمه باید برای مطلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت بیایند و عمده احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت است یا امری چند است از قضا و احکام که اجرای آنها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قوم امامت دیگران عین خطاست و بدانکه این حدیث یک دلیلست از دلایل اعلم بودن آنحضرت و اعلم است آن سرور از آفتاب روشن است ابن عبدالبر که از افاخم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول ص در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی داناترین صحابه بعلم و قضا و حکم در میان مردم آنحضرت است و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت درین امر نمیباشد و او را و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت اعلم ما بقضای علیست و گفته است که از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد ص کسی از علی داناتر بود گفت نه والله کسی را از او داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علمای و محدثین ایشان است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که داده شده بود نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم شریک بود و از سعد بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی که او را ضرور شود و علی ع حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی بن ابی طالب اعلم صحابه است اما اجمالاً برای آنکه هیچ کس از نزاع نیست در آنکه او در اصل خلقت در غایت ذکا و فطنت و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول الله ص افضل فضلا و اعلم علما و در نهایت حرص در ترتیب

وارث دار او بود و علی ع در طفولیت در حجر تربیت او بود و در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او را
هرگز از خدمت او مانعی نبود و معلوم است که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال بنهایت
معارج فضل و کمال میرسد و اما ابو بکر در بزرگی بخدمت آنحضرت رسید و در آن وقت هم شبانروزی یکمرتبه میرسید
و آن هم اندک زمانی بیشتر در خدمت نمیبود و مشهور است کالعلم فی الصغر کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش
فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگ است که برطرف نمیشود و علم در بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک
سببی زایل میگردد و پس ازین جمل ثابت شد که علی اعلمست مؤلف گوید که مؤید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده است
آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع گفت که بودم در خدمت حضرت
رسول ص هرگاه سوال میکردم از حضرت رسول ص عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضا
از صحیح نسائی روایت کرده است که علی ع گفت که مرا نسبت بحضرت رسول ص منزلتی بود که احدی از خلایق را آن منزلت نبود و میرفتم
در سحر بلند یعنی زود بدر خانه آنحضرت و میگفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد برمیگشتم و الا داخل میشدم و در
مشکوة روایت میکند از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسول ص حضرت امیر المؤمنین را بجنگی فرستاد و دیدم که
دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی و ازین نوع احادیث
که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص آن دو بزرگوار با یکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول تربیت حضرت
امیر المؤمنین ع میکند بسیار است پس فخر رازی گفته است و اما تفصیلا بچند دلیل اول و تعیها اذن واعیة که در شان
علی نازل شده است و هرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دویم آنکه حضرت رسول فرمود
که اقضاکم علی و قضا محتاج است بجمیع پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه فایق خواهد بود سیم آنکه
عمر در چندین مرتبه در حکم غلط نمود و آنحضرت او را هدایت فرمود و ازین باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب
تطویل است پس گفته و امثال این قضایا و خطاها غیر علی را بسیار میبود و از آنحضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه
آنحضرت خود فرمود بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا و مسند حکومت برای من آماده گردد هر آینه حکم کنم
برای اهل توریة بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان
ایشان و الله که هیچ آیة نازل نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین در شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که
در شان کی آمده و برای چه آمده پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل
است بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد بقدری که در کلام هیچ یک از صحابه شمه ازان یافت نمیشود

وایضا

وایضا همه فرق متکلمین منسوب اند باو در علم اما شیعه انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است و اما خوارج باکمال دوری که ازو دارند همه پیرو
اکابر خود و ایشان شاگردان اویند پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلام اند شاگردان اویند و اما علم تفسیر ابن
عباس که رئیس مفسران است شاگرد آنحضرت است و اما علم فقه درین علم بدرجه رسیده بود که حضرت پیغمبر ص در شان او فرموده
بود اقضاکم علی و از آنجمله علم فصاحت و معلوم است هیچیک از فصحای که بعد از او بودند باندکی از درجه او نرسیده اند
و از آنجمله علم نحو است و معلوم است که ابو الاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نمود و از آنجمله علم [illegible]
و معلومست که نسبت این علم باو منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر ص او استاد همه عالم است در همه صفات
رضیه و مقامات شرعیه و چون ثابت شد که او اعلمست از همه علما پس واجب است که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تع
فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ایضا فرموده است یرفع الله الذین آمنوا
منکم والذین لا یعلمون و ایضا فرموده است یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات
مؤلف گوید پس ازین دو آیه کریمه با سایر آیات که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علمست و زیادتی
آنحضرت درین دو صفت معلوم شد و بعد ازین نیز بوضوح خواهد پیوست فان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و
جبریل وصالح المؤمنین یعنی عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذاء و آزار رسول خدا پس خدا یار اوست و جبرئیل
و صالح مؤمنان یعنی شایسته ایشان عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح مؤمنین حضرت امیر المؤمنین ع است
و در شواهد التنزیل از حضرت باقر ع روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول ص دست علی را گرفت و گفت
ایها الناس اینست صالح مؤمنین و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه
در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که صالح مؤمنان علی ع است و فخر رازی در اربعین
گفته است که مفسران گفته اند که صالح مؤمنان علی بن ابی طالبست و مراد بمولی اینجا یاور است زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا
و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر این نمیتواند بود و پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت از دو وجه اول آنکه لفظ هو دلالت بر حصر
میکند پس معنی این خواهد که محمد ص را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و علی و معلوم است که نصرت محمد اعظم مراتب طاعات است
دویم آنکه ابتدا کرد خداوند بخود و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرد و بعد از آن علی ذکر کرد و این منقبت بسیار بلند تمام شد
کلام رازی و گوییم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنان
در آن زمان منحصر در آنحضرت بود و این خود معلوم است که صلحای دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد
بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که از جمله آنها امامت است و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر

از جمیع این مراتب تنزل کنم در اسباب فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی نیست قوله تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام
کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین
الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک
هم الفائزون یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان
آورده است بخدا و روز قیامت جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و ثواب و خدا هدایت نمیکند
براه بهشت گروه ستمکاران را آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده
در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگار و رسیده اند بمطلوب و مقصود
خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده حتی صاحب
کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد
بن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب علی بن ابی طالب و عباس و طلحه بن شیبه در هنگامی که ایشان مفاخره میکردند طلحه
گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست من است و اگر خواهم شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم
و آب دادن حاجیان با من است و اگر خواهی شب در مسجد میخوابم حضرت امیر ع گفت نمیدانم شما چه میگویید من شش ماه پیش از همه
کس رو بقبله نماز میکردم و در راه خدا جهاد کردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت
کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار
دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی ع و عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی و سقایه حاج و عمارت مسجد
حرام با من است پس حق تعالی این آیه را فرستاد و ایضا روایت کرده است ابو حافظ در کتاب فضایل الصحابه و ابن عساکر از انس بن مالک
که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخره میکردند عباس گفت من اشرفم از تو من عم حضرت رسولم و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از
تو اشرفم من امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خانه اویم چنانکه مرا امین کرده ترا امین نکرده است پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
حاضر شد و ایشان این سخن را مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو و من اول کسی ام که ایمان آورده و هجرت
کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول ص و این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از چند
روز این آیات نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند طریق از ابن
عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخره علی ع و عباس نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخره علی و عباس
و شیبه نازل شد تا حتی یاتی الله بامره و ابو القاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شیبه و عباس با یکدیگر

تفاخر

تفاخر میکردند پس علی ع بر ایشان گذشت و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن آب
دادن حاجیان است شیبه گفت که عمارت مسجد الحرام بمن داده است امیر المؤمنین ع گفت خدا بمن داده آنچه در طفولیت بشما نداده است
گفتند کدام است که بتو داده شده است فرمود زدم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و
دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت آمد بنزد رسول خدا ص و گفت نمی بینی علی چه سخن بر روی من گفت حضرت فرمود علی را
بطلبید چون حاضر شد فرمود چه باعث شد ترا که چنین سخنی بر روی عم خود گفتی گفت یا رسول الله حرف حق را بدرستی گفتم
هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل ع نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت سلام میرساند و میگوید این
آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه گفت ما راضی شدیم و مؤید آنکه این آیات در شان آنحضرت
است آنست که در اینجا حق تعالی فرموده است که ایشانند فائزون و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضایل الصحابه از حضرت
امام محمد باقر ع روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول ص پرسیدند از حال علی ع گفت شنیدم از رسول خدا ص که
میگفت که بدرستی که علی و شیعیان او ایشانند فائزون در روز قیامت نه غیر ایشان مؤلف گوید چون بنقل موافق و
مخالف معلوم شد که این آیات در شان حضرت امیر ع نازل شده است پس معلوم شد که او اولی و احق است بامامت زیرا
که از این آیات بوضوح پیوست که مناط فخر و فضل و فوز بسعادات دارین ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل آن
حضرت در این صفات بر همه صحابه بحسب زمانی و رتبه سبقت داشت چنانکه ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده
است از سلمان و ابو ذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی بن ابی طالب اول کسی بود که اسلام
آورد و همه این جماعت تفضیل میدهند او را بر سایر صحابه و از احمد بن اسحق نقل کرده است که اول کسیکه ایمان بخدا و رسول آورد
از مردان علی بن ابی طالب بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است از مردان بعد از خدیجه و ایضا گفته است که روایت شده است
بسندهای بسیار از سلمان فارسی رحمه الله که گفت رسول خدا ص که اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است که پیش از
همه بمن اسلام آورده است و او علی بن ابی طالب و گفته است که این در روایت بسیار مذکور است و ایضا از ابن عباس
روایت کرده است که علی بن ابی طالب ع را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبود و او از عرب و عجم بود که با رسول خدا نماز کرد
و در هر جنگی علم حضرت رسول ص با او بود و در روز حنین هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول را
غسل داد و داخل قبر کرد و ابو المظفر سمعانی در فضایل الصحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابو ذر و ابو ایوب انصاری
روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و
بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در فردوس نیز روایت کرده است که اول کسیکه با من نماز کرد علی بن ابی طالب

بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند خود بسندهای بسیار سبق ایمان حضرت امیر را ذکر کرده
اند و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بسیار بعد ازین نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت بر همه کس بهره از ایمان
دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده
است سوره از قرآن را مگر آنکه علیؑ امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمدؐ را در
مواضع بسیار و نگفته است از برای علی مگر خیر و نیکی و ایضاً روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند یا ایها الذین آمنوا
خطاب با اصحاب محمد است حذیفه گفت هر جا که این خطاب در قرآن وارد شده است لب و لبابش از برای علی بن ابی طالب
است و ایضاً از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا در هیچ
آیه مگر علیؑ امیر و سر کرده آن آیه و امیر آن است و بروایت دیگر آنکه علیؑ امیر و شریف آن آیه است و بروایت دیگر مگر آنکه علی
رئیس و قاید آن آیه است و بروایت دیگر سید و شریف آن آیه است و این مضامین را حافظ و دیگران بسندهای بسیار
از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسیکه ولایت او را ندارد داخل
مومنان نیست و آنکه علی با این آیه پیش از همه کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص او است چنانکه حافظ و دیگران
از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع در قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علی است زیرا که
او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام و موید این است آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی و
ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار روایت کرده اند که میان علیؑ و ولید بن عقبه برادر مادری
عثمان نزاعی شد ولید بحضرت گفت که ساکت شو بدرستیکه تو کودکی و من والله زبانم گشاده تر و نیزه ام تندتر و در
جنگ شجاع ترم حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت فرستاد افمن کان مؤمنا کمن کان
فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مومن باشد مانند کسیست که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود که اما آنها
که ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشان است بهشتها که ماوای دایمی مومنان است مهمانی ایشان است
بسبب آنچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان آتش جهنم است بسندهای
بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مومن علی بن ابی طالب است و فاسق
ولید بن عقبه است و در دلالت این آیه بر کمال ایشان ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند چون
در برابر فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اگر درین سخنی رود دلالت بر فضل ایمان آنحضرت ما را
درینمقام کافیست چهاردهم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی آنها که ایمان آوردند

واعمال

و اعمال شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار
ایشان باغستانهای اقامت است که جاری میشود در زیر آنها نهرها که همیشه ابد الآباد در آنها خواهند بود خدا راضی است از ایشان
و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که بترسد از پروردگار خود و بدانکه در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه
وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر المومنین و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانچه حافظ ابو نعیم بسند
خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقرؑ روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسولؐ بحضرت امیرؑ گفت که
مصداق این آیه توئی در روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان
تو غضبناک و غل در گردن و ایضاً بسند خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیرؑ فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را
بما قیاس نمیتوان کرد مردی بنزد ابن عباس رفت و این سخن را بر سبیل استغراب با او نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل
پیغمبر نیست در آنکه او را بدیگران قیاس نمیتوان کرد پس گفت این آیه در شان علیؑ نازل شد ان الذین آمنوا و عملوا
تا آخر آیه و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید از برید بن شراحیل کاتب امیرؑ که گفت شنیدم
از آنحضرت که حضرت رسولؐ قبض روح مقدس او شد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده بود پس در آنحالت گفت یا علی آیا
نشنیده قول الله را تا ان الذین تا خیر البریه پس فرمود که ایشان شیعیان تواند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر است
هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب خواهند خواند شما را با روها و دست و پاهای سفید نورانی و ایضاً از ابن عباس روایت
کرده است که این آیه در شان علیؑ و اهل بیت او نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثین عامه بطرق متعدده این مضمون را
روایت کرده اند و موید این آنست که فخر رازی و غیر او از ابن عباس مسعود روایت کرده اند که حضرت رسولؐ فرمود که
علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضاً فخر رازی و غیر او از مخالفین روایت
کرده اند که حضرت رسولؐ در باب ذو الثدیه گفت میکشد او را بهترین خلق و بروایت دیگر میکشد او را بهترین امت
و ابن مردویه از ابی الیسر غفاری از پدرش روایت کرده که گفت رفتم بنزد عایشه پرسید که کی کشت ایشان را یعنی خوارج را
گفتم علی کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا آن عداوتی که در نفس منست بر علی آنکه حق را بگویم شنیدم از رسولؐ که میگفت میکشد
ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم میگفت علی با حق است و حق با علیست و ایضاً از مسروق روایت کرده اند که گفت
عایشه را سوگند دادم که آنچه درین باب شنیده بگو گفت شنیدم از رسولؐ که ایشان شر خلق و خلیقه اند میکشد ایشان را بهترین
خلق و خلیقه و بزرگترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله ایضاً بچندین سند دیگر از مسروق روایت کرده است

و در بعضی چنین است میکشند ایشان را بهترین خلق و کسیکه در قیامت رسیلهٔ او نزد خدا از همه نزدیک تر است و در بعضی میکشند
ایشان را نیکان امت من و در مسند ابن حنبل نیز مثل حدیث دوم را روایت کرده است پس ازین احادیث که متفق علیه
خاصه و عامه است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلایق اند پس اولی و احق است بامامت و اما سبقت آنحضرت
در جهاد احتیاج به بیان ندارد و برق شمشیر آتش بار حیدر کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مؤمنان و لهب جانسوز
منافقان است و بعد از این نیز مجملی بیان خواهد شد ورزهم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده
علم الکتاب یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان خدا شما و انکه نزد اوست علم کتاب یعنی علم قران یا علم لوح محفوظ
و احادیث مستفیضه از طریق عامه و خاصه وارد شده است که مراد بانکسیکه نزد اوست علم کتاب حضرت امیر و ائمه از
فرزندان اوست چنانکه عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول از علی بن
ابی طالب و عاصم از ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که قرائت قران را بهتر از علی کند
و ایضا از ابو عبد الرحمن روایت کرده از ابن مسعود که گفت اگر کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود میدانستم البته نزد او میرفتم
گفتم علی از تو اعلم نبود گفت که به نزد او نرفتم یعنی چون اعلم بود بنزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبد الله بن عطا روایت
کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر در مسجد نشسته بودم پسر عبد الله سلام را دیدم در ناحیه از مسجد
نشسته بود پس بحضرت باقر گفتم ایشان گمان میکنند که انکسی که علم کتاب نزد او بود عبد الله بن سلام است حضرت
فرمود حضرت امیر بود که علم کتاب نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد بن حنفیه رحمه الله روایت
اند که من عنده علم الکتاب علی بود و سیوطی روایت کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب آیا
عبد الله سلام است گفت چگونه او باشد و حال انکه این سوره در مکه نازل شده و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس
معلوم شد که آنحضرت بعلم قران مجید اعلم است از دیگران و حق تعالی میفرماید هیچ تر و خشکی نیست مگر انکه علم ان در قران
هست پس آنحضرت اعلم از جمیع امت بلکه از سایر انبیا نیز خواهد بود و پس این آیه از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت
آنحضرت میکند یکی از جهت اعلم بودن چنانکه مکرر مذکور شد دوم از جهت انکه آنحضرترا در شهادت بر حقیت رسول
قرین خود گردانید و ازین مرتبه بالاتر نمیباشد سیم اکتفای بشهادت آنحضرت به تنهائی دلالت میکند بر عصمت آنحضرت
زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه مدعا ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است چنانچه گذشت شانزدهم آیه نجوی
است که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسالت سوال بسیار مینمودند
سبب ملال آنحضرت میگردید حق تعالی باین سبب و از برای امتحان صحابه که ظاهر گردد که کدام یک در مقام اخلاص بدل

جان و مال ثابت قدم اند این آیه را فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم
صدقة یعنی ای مؤمنان هر گاه با رسول سر سخن گوئید پس پیش از ان راز گفتن تصدق بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز
که بیضاوی و سایر مفسران گفته اند راز نگفت و مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیر باتفاق مخالف و موالف تا انکه حکم آیه
منسوخ شد و حق تعالی فرموده ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم
فاقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله والله خبیر بما تعملون یعنی آیا ترسیدید پیش از انکه راز
گفتن با رسول صدقها بدهید پس چون نکردید و خدا شما را بخشید پس نماز را بر پا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول
او را و خدا عالم است بانچه شما میکنید پس معلوم شد که معاتبات این آیات متوجه همه صحابه بغیر آنحضرت که عمل باین امر نمود
باتفاق مفسران و از مجاهد روایت کرده اند حافظ ابو نعیم و سایر مفسران که حضرت امیر فرمود که آیه در قران هست که عمل
بان نکرده است کسی پیش از من و عمل بان نخواهد کرد احدی بعد از من آن آیه نجوی است من یک دینار داشتم دیده درهم فروختم
و هر گاه خواستم رازی بگویم یک درهم تصدق کردم تا انکه این آیه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود که ببرکت من خدا تخفیف
داد این حکم را ازین امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول راز می
گفتند هر گاه حاجتی داشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر کس که خواهد در پنهان رازی
بگوید انکه تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن بر داشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتاب
ما نزل من القرآن فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه کریمه نازل شد کسی قدرت نداشت
با حضرت راز گوید تا انکه پیشتر تصدق بکند پس اول کسیکه تصدق کرد علی بن ابی طالب بود دیناری را بده درهم فروخت
و ده راز با حضرت رسول گفت و در هر رازی یک درهم تصدق کرد و بر روایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن را با آنحضرت و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق
کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای انکه پسر عمش را
رواج دهد و بدانکه اختصاص آنحضرت براین فضیلت منقبت عظمی است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود
که انچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افترا است و معلوم
است که اگر اعتنائی بامر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از انکه یک درهم بلکه یکدانه خرما تصدق کنند تا
مورد این معاتبات نگردند هفدهم واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا یعنی چنگ زنید در ریسمان
خدا و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزی که حق تعالی سبب نجات این امت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده

که مراد اهل بیت رسول اند چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود
مائیم حبل الله که حق تعالی این آیه فرموده است و حافظ ابونعیم نیز این مضمون را از ابوحفص صائغ از آنحضرت روایت کرده است
و ایضاً عامه از ابوسعید خدری روایت کرده اند که رسول فرمود ایها الناس من در میان دو حبل گذاشته ام که اگر
متمسک شوید بآنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی
زمین و عترت من اهل بیت من بدرستیکه این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پنجم
قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي یعنی بگو یا محمد اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا
بر بصیرت و بینائی من و کسیکه متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهل بیت منقول است که مراد آنکسی است که پیش
از همه کس و بیش از همه کس متابعت آنحضرت کرده است که او علی بن ابی طالب است و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت
باقر نیز روایت کرده است و بروایت دیگر از حضرت باقر منقول است که مراد آل محمد است و ایضاً حق تعالی فرموده است
هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ یعنی خدا آنکسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین و در اخبار
معتبره جانبین وارد شده است که مراد بمؤمنین علی بن ابی طالب است یا مراد بنصرة خدا نصرتیست که خدا بر دست
امیرالمؤمنین جاری کرده و بنابر اول مراد آنست که عمده و سرکرده آنها علی بن ابی طالب است یا مراد بمؤمنان آنهایند
که ایمان بعلی بن ابی طالب آورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابوهریره روایت کرده است که بر عرش نوشته
شده است لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و اینست آنچه
حق تعالی فرموده هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ و حافظ ابونعیم در حلیه و غیر آن از کلبی از ابوصالح از
ابوهریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابوالحمراء خادم رسول روایت کرده است
که از آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
بعلی و نصرته یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابونعیم بدو سند از امام محمد باقر روایت
کرده است که این آیه در شان علی نازل شده است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدای و آنکه متابعت تو کرده است از مؤمنان و او علی بن ابی طالبست که پیش از
همه و بیش از همه او را متابعت کرده است و عز محدث حنبلی گفته است که او علی بن ابی طالب است که سرکرده مؤمنانست مؤلف
که از این اخبار و آیات مقبول الطرفین بر من گردید که حضرت امیر مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل واقعی
حضرت رسول و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت و ایضاً ظاهر شد که دعوت براه خدا بعد از حضرت رسول

مخصوص

مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل واقعی حضرت رسول و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت و ایضاً ظاهر شد که دعوت
براه خدا بعد از حضرت رسول مخصوص آنحضرت است پس امامت مخصوص اوست ششم وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی باز دارید
کافران را که ایشان سوال کرده میشوند حافظ ابونعیم در چند جلد کتاب دیگر و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس
الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابوسعید خدری روایت کرده اند که سوال کرده میشوند
ایشان از محبت علی بن ابی طالب و حافظ ابونعیم در کتاب منقبة المطهرین بچندین سند از بریده اسلمی روایت کرده است که روزی
در خدمت حضرت رسول بودیم فرمود که بحق خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند دو پای بنده
در روز قیامت تا آنکه سوال میکنند از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده است و از
مالش که از کجا کسب کرده است و از محبت ما اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را
بر سر علی گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت محبت اینست هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته و هر که او را دشمن دارد
ما را دشمن داشته است و وجه استدلال از این احادیث گذشت قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا موافق احادیث معتبره عامه و خاصه معنی آیه اینست که بگو یا محمد من سوال نمیکنم
از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت خویشان من و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاده میگردانیم از برای او در آن نیکی
و ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ یعنی بگو ای محمد آنچه من سوال میکنم از مزد پس آن
از برای شما است و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در این آیه قربای آل محمد است و ابوحمزه
ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول بمدینه طیبه هجرت فرمود انصاری بخدمت آنحضرت آمدند و
عرض کردند که بر شما خرجها وارد میشود و در اموال ما هر حکمی که میفرمائید روا است پس این آیه نازل شد و ایضاً ابوحمزه ثمالی از سدی و ثعلبی
از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و بروایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی منقول است
که در خطبه خود فرمود که ماییم آن اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمان واجب کرده است در این آیه که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و اقتراف حسنه مودت ما اهل بیت است و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که مامور شده ایم بمودت ایشان فرمود علی و فاطمه و فرزندان ایشانند
و بروایت ابونعیم و دو پسر ایشان و ثعلبی در تفسیر از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضاً در شواهد التنزیل از ابو
امامه باهلی روایت کرده است که رسول فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرقه خلق کرده است و من و علی از یک درخت
خلق شده ایم من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین میوه های آنند و شیعیان ما برگهای آنند که در هر یک شاخ از شاخهای

عَلَيْهِ

ان چنگ زند نجات یابد و هر که از ان میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال
تا آنکه مانند مشک پوسیده شود و محبت ما را نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد و پس این آیه را خواند و حافظ ابونعیم بسندهای بسیار
از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا بسوی خانه فاطمه آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین در انجا بودند پس دو عضاده در را
گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضا این معنی را از ام سلمه و ابوسعید خدری روایت کرده
است که آنحضرت نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین و این سخن را گفت و از جابر روایت کرده است که رسول خدا در عرفات بود و علی
در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را بدست گرفت و گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من
اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای آنند هر که بیک شاخ آن بچسبد خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی در تفسیر
و علمنا منطق الطیر روایت کرده است که قبره در فریادی که میکند میگوید خداوندا لعنت کن دشمنان آل محمد را و ثعلبی و
صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبدالله روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید
مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل محمد
بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند ملک موت و منکر و نکیر به بهشت و هر که بر محبت
آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانه داماد برند هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در
بگشایند هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکه رحمت را بزیارت قبر او بفرستد هر که با محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت
مرده است هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چون در قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته شده باشد ناامید است از رحمت
حق تعالی هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج
البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول خطبه خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت
برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب دوست او نیست مگر مؤمن و دشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست منست و دشمن
من جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول
گفت که از پیغمبران سؤال نما که شما برچه امر مبعوث گشتید گفتند بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب و احادیث این مطلب
زیاده از آنست که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیرش گفته است که آل محمد آنهایند که امر ایشان بآنحضرت راجع میشود
و هر که آیل شدن امرش باو بیشتر باشد ایشان آل آنحضرت اند و شکی نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان
ایشان و آنحضرت اشد تعلقات بود و این مانند معلوم متواتر است پس واجبست که ایشان آل محمد باشند و ایضا خلاف
کرده اند در آل بعضی گفته اند اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت او اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آلند و اگر حمل کنیم

بر امتی که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آلند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آلند و اما دخول غیر ایشان پس مختلف فیه است
پس از صاحب کشاف روایت کرده است که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجبست بر ما مودت ایشان
گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبرند پس واجبست که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این
چند جهت است اول نزول این آیه در شان ایشان دوم آنکه ثابت شده است که رسول خدا فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه
پاره تن منست ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد که دوست میداشت علی و حسن و حسین را
پس واجبست بر همه امت که ایشان را دوست دارند زیرا که فرموده است حق تعالی فاتبعوه لعلکم تفلحون تا آخر آیه و این آیات
همه دلالت میکند بر وجوب تاسی و متابعت آنحضرت سیم آنکه دعا کردن از برای آل منصب عظیمی است و ازین جهت خاتمه تشهد
گردانیده اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل واجبست و ایضا
صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه محبت آل محمد است و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است
که حضرت رسول بفاطمه گفت بیاور شوهرت را و دو پسرت را چون ایشان را آورد عبایی بر روی ایشان انداخت پس دست را
بر داشت بر روی ایشان و گفت خداوندا اینها آل محمدند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستیکه تو حمیدی مجیدی
ام سلمه گفت من عبا را برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است بسم الذین آمنوا
و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند طوبی از برای ایشانست و نیکو باز
گشت باخرت ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختی است که اصلش در خانه علی است در بهشت و در خانه هر مؤمن
شاخی از آن درخت هست و ایضا از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر که از حضرت رسول سؤال کردند از طوبی
که درختی است در بهشت که اصلش در خانه منست و فرعش بر اهل بهشت است مرتبه دیگر از آنحضرت پرسیدند فرمود درختی است
در بهشت که در خانه حضرت امیرالمؤمنین است و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه
منست و بار دیگر فرمودید که اصلش در خانه علیست فرمود خانه من و خانه علی در بهشت یکی است و در یک مکانست بدانکه
آیاتی که امامیه و مخالفان روایت کرده اند که در شان حضرت امیرالمؤمنین و سایر اهل بیت نازل شده است بسیارست و در
حیات القلوب ایراد نموده ام و درین رساله بهمین اکتفا نمایم مقصد ششم در بیان احادیث متواتره از جانبین که دلالت
بر امامت و خلافت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند و معایب و مثالب اعدای آنحضرت و در آن چند فصلست فصل اول
در غدیر است و نص صریح امامت که در آن روز حضرت رسول بر حضرت امیرالمؤمنین و امامت آنحضرت نمود بدانکه قصه غدیر
از متواترات است و کسیکه انکار تواتر آن نماید انکار تواتر هیچ چیز نمیتواند کرد زیرا که هیچ چیز در مدینه متواتر تر از وجود

مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال اثر آن مسجد باقیست و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه این قصه را نقل میکنند
از پدر و جد و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند و ایلغام چنانکه حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است
نزول آنحضرت در غدیر از برای بیان منزلت جلیله از منازل امیر المؤمنین و اصحاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است
و کسی درین امور خلاف نکرده است و خلاف که کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه و خطبه و دلالت بر خلافت است
و چون احادیث این مطلب زیاده از آن است که درین مختصر احصا توان نمود مجملی از آن قصه با حادیثی که در صحاح مشهوره
عامه مذکور است ایراد مینمائیم و سید بن طاوس در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول بر حضرت امیر المؤمنین
در روز غدیر بامامت از آن واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد ولیکن ذکر میکنیم اسماء جماعتی را که درین باب
تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانیست که از ثقات علمای مخالفان
است در کتاب ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر
طبری صاحب تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیه به هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابو القاسم حسکانی بطرق بسیار روایت
کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب الولایه بصد و پنج طریق روایت کرده است پس بتفصیل این قصه را از مؤلف کتاب
النشر و الطی روایت کرده است و او از کتب معتبره مخالفان روایت کرده است از حذیفه بن الیمان که گفت حق تعالی فرستاد
بر پیغمبرش این آیه را النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ
بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ یعنی پیغمبر اولیست بمؤمنان از جانهای ایشان و زنهای او مادر
های ایشان است و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولایند ببعضی در کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست
این اولویتی که شما بآن احقید از ما بجانهای ما فرمود شنیدن و اطاعت کردن است در آنچه خواهید و نخواهید ما گفتیم شنیدیم
و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا
وَأَطَعْنَا یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانهای که محکم کردیم بر شما در وقتی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و این پیمانها
در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول برای حجة الوداع پس جبرئیل نازل شد و گفت پروردگار
سلام میرساند ترا که علی را نصب کن که هادی مردم و مولای ایشان باشد حضرت انقدر گریست که ریش مبارکش تر شد
و گفت یا جبرئیل قوم من عهد ایشان بجاهلیت و کفر نزدیکست و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشان را بدین در آوردم تا اطاعت
من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل بالا رفت و پیش از حجة الوداع حضرت
رسول علی را بیمن فرستاده بود در مکه بآنحضرت ملحق گردید روزی علی در نزدیک کعبه نماز میکرد و چون برکوع رفت

سائلی

سائلی سوال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ نازل شد چنانچه در سیاق آیات گذشت پس حضرت
رسول الله اکبر گفت و آیه را بر ما خواند و گفت برخیزید تا بجوئیم این صفاتی که خدا فرموده است در کی ظاهر شده است چون حضرت
رسول داخل مسجد شد سائل از مسجد بیرون میرفت پرسید از کجا می آئی گفت از نزد این مردی که نماز میکند این انگشتر را در
رکوع نماز بمن داد پس حضرت الله اکبر گفت و بجانب حضرت امیر روانه شد و با او گفت امروز چه کار خیر کردی علی تصدق
انگشتر را ذکر کرد حضرت رسول مرتبه سیم الله اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما تاب این نمی آورد
که او بر ما مسلط باشد میرویم و سوال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این سخن را بحضرت اظهار کردند حق تعالی این آیه را فرستاد
قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي و مضمون این آیه بنا بر این تفسیر است که چون بر ایشان خوانده شود آیات
واضحات ما گویند آنها که اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را از آن بگو یا محمد نمیتواند بود از برای
من تا آنکه بدل کنم آنرا از پیش خود متابعت نمیکنم مگر آنچه را وحی میشود بسوی من بدرستیکه من میترسم اگر معصیت کنم پروردگار
خود را عذاب روزی بزرگ پس جبرئیل گفت یا رسول الله تمام کن امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل
شنیدی تدبیرهای منافقان را درین باب پس جبرئیل بالا رفت و بروایت حذیفه حضرت رسول در منی بر منبر بر آمد
و گفت ایها الناس من بعد از خود دو چیز در میان شما میگذارم که اگر متابعت اینها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت
من که اهل بیت منند و بدرستیکه خداوند لطیف خبیر خبر داد که اینها از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند مانند
این دو انگشت من و دو سبابه خود را بیکدیگر چسبانید هرکه چنگ در اینها زند نجات می یابد و هرکه مخالفت اینها کند هلاک
میشود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت کردم گفتند بلی حضرت فرمود خداوندا گواه باش چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم
ماه ذی الحجه باشد حق تعالی سوره إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ را فرستاد حضرت فرمود این خبر مرگ منست که بمن داده اند چون دلالت میکند
بر آنکه کار دین را تمام کرده ام باید متوجه عالم قدس گردم پس در منی داخل مسجد خیف شد و فرمود که ندا کنند که مردم حاضر
شوند چون جمع شدند خطبه خواند بعد از آن حمد و ثنای الهی فرمود ایها الناس من در میان شما دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی
بزرگتر است که آن کتاب خداست یک طرف آن بدست خداست و طرف دیگر بدست شماست پس چنگ زنید در آن و کوچکتر
عترت منست که اهل بیت منند بدرستی و تحقیق که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف دانا که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بنزد من آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود و نمیگویم مانند این دو تا ~~جمع کرد میان~~
~~انگشت~~ و میان انگشت ~~شهادت~~ که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که امامت را در
اهل بیت خود قرار دهد پس چهار نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند

و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که خلافت باهل بیت او برسد پس حق تعالی این آیه را فرستاد ام ابرموا امرا
فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون یعنی آیا محکم کردند امری پس ما نیز
کار خود را محکم میکنیم بلکه گمان میکنند که ما نمی‌شنویم سر و راز ایشانرا بلکه میشنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشانند و مینویسند گفتها و کردهای ایشانرا
حذیفه در حدیث خود گفت پس رخصت داد رسول خدا مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بضجنان رسیدند حق تعالی امر کرد
حضرت رسول را که امامت علی را علانیة بمردم بگوید پس در جحفه فرود آمدند و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد
و گفت امامت علی را ظاهر گردان حضرت فرمود پروردگارا میترسم که قوم من نو مسلمانند اگر این امر را ظاهر گردانم خواهند گفت
رعایت پسر عمش کرد و مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب درایت روایت کرده است از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل
شد حضرت بمردم گفت آیا من اولی نیستم بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود که پس هر که من مولای
اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را
یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در آن روز بر گردن مردم واجب شد
پس در روایت اول گفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول خدا برسان بمردم
آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او و خدا نگاه میدارد ترا از شر
مردم حذیفه گفت وقتی این آیه نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بمرتبه گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می‌افکندند
بریان میشد پس فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار بروند
و سنگها بر روی یکدیگر گذارند و بشکل منبر بقدر قامت رسول خدا ساختند منبر را و جامه بر رویش افکندند و حضرت رسول
بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود تا آنکه گفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود بندگی
و گواهی میدهم از برای او بخداوندی و ادا میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلای عظیمی بر من نازل
گردد وحی کرده است خدا بسوی من یا ایها الرسول بلغ تا آخر آیه پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن
آنچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول این آیه بدرستیکه جبرئیل مکرر بر من نازل شد
و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب برادر من است
و خلیفه من است و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است بمنافقانی که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست
در دلهای ایشان و این را سهل و آسان می‌انگارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در باب علی آزار بسیار یکمرتبه میگفتند

او گوش است

او گوش است هر چه میگویند او قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی همیشه با من است و من بوی متوجه ام تا آنکه حق تعالی این آیه را
فرستاد ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر می
کنند و میگویند او گوش است بگو یا محمد او گوش نیکی است از برای شما ایمان می‌آورد از برای خدا و ایمان می‌آورد
از برای مؤمنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم که بگویند کار ایشان را نام ببرم میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی نصب کرده است
علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب گردیده است اطاعت او بر مهاجران و انصار و تابعان و بر صحرانشینان
و شهریان و عجمی و عرب و بر آزاد و بنده و بر بزرگ و کوچک و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد پس او حکمش بر همه
رواست و گفتارش نافذ است و امرش جاریست ملعون است هر که مخالف او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه
مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات آنرا و عمل کنید بآنها و متابعت مکنید متشابهات آنرا پس بخدا سوگند که واضح
نمیگرداند تفسیر قرآنرا مگر علی بن ابی طالب ای گروه مردم بدرستیکه علی و طیبین از فرزندان من که از صلب او بهم رسید
ثقل کوچکتر است و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و حلال نیست امارت
و پادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی را گرفت و بالا برد و یکدرجه
پایین تر از خود باز داشت مایل بدست راست خود پس دست او را بلند و گفت ایها الناس کیست اولی بشما از جان
های شما گفتند صحابه که خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم اینک علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هر که
او را یاری کند و دوستی کن هر که او را دوست کند و دشمنی کن هر که او را دشمنی کند و واگذار هر که او را واگذارد بدرستیکه
کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب با مؤمنان کرده باشد مگر
آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است در سوره هل اتی بجنت مگر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مگر برای
او و ذریت هر پیغمبری از صلب خودش است و ذریت من از صلب علیست دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و بدبخت
و دوست نمیدارد علی را مگر متقی و پرهیزکاری و سوره عصر در شان علی نازل شده و تفسیرش اینست که سوگند یاد میکنم
بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیان کارند مگر آنها که ایمان آورده اند بولایت علی و اعمال صالح کردند
باعانت و رعایت برادران خود و وصیت کردن یکدیگر بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد اوست و وصیت کردند یکدیگر را
بصبر در فتنها و شدتها در غیبت قایم آل محمد ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و بنوری که خدا فرستاده است
و در قرآن یاد کرده است و آن نور امامت است که علیست و در امامان فرزندان تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد
گرفت و حقهای همه ما اهل بیت را ای معاشر الناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته است

و من بر بیعت و طریقهٔ ایشانم بدرستیکه علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از و امامان از صلب او بهم رسند ایمعاشر ناس گمراه
شدند پیش از شما اکثر گذشتکان منم صراط مستقیم و راه راست که خدا امر کرده است شمارا در سورهٔ حمد که سوال کنید از خدا
هدایت بسوی آن پس بعد از من علی و بعد از و فرزندان من از صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی هر چه
که من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من بشما می فهماند و من بعد ازین خطبه دعوت میکنم شمارا
که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار کنید از برای او بامامت و بدانید که من بیعت میکنم از برای خدا و علی بیعت میکرد
از برای من و من بیعت میکرم از برای او از جانب خدا فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا
عَاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو
عاید میگردد و هر که وفا کند بانچه با خدا عهد کرده است بران پس زود باشد که خدا باو مزد بزرگ عطا میکند ایگروه مردم شما
زیاده از آنید که همه بکف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده
اید بامامت علی و امامان که بعد از من می آیند که از نسل منند و از نسل او چنانچه گفتم که در ذریت من از صلب او
بهم میرسند پس حاضران بغایبان برسانند پس بگویند که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضی بانچه رسانیدی بما از
جانب خدا بیعت میکنند با تو برین امر دلهای ما و دستهای ما برین عقیده زندگانی میکنیم و برین اعتقاد میمیریم و برین حال
در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم دادیم بخدا و بتو و بعلی و بحسن و بحسین و امامها که
یاد کردیم هر عهد و پیمانه که گفتی از دلهای خود و زبانهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی
خواهیم رسانیدن بهر که به بینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر رسول
او را و ایمان آوردیم بان بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و دست گشودند
به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یک وقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را
نیز در یک وقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصریست از آنچه علمای امامیه و مخالفان
از حضرت امام محمد باقر و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام و آن خطبه مشتملست بر اکثر آیاتی
که در شان آنحضرت نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول جمیع شرایع دین را بمردم رسانید
بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل آمد نزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید من
هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده ام و حجت او را بر خلق لازم کرده ام و از دین تو
دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده یکی فریضهٔ حج و دیگری فریضهٔ ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را

از حجت خود خالی نگردانیده ام و بعد ازین خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی که از اهل شهرها و اعراب
و بادیه نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی آن بود که برای حج حاضر شوند از همه طرف حجت
ولایت و امامت را همه بشنوند پس همه با آنحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان از هفتاد هزار کس بود و مثل عدد اصحاب موسی
که بیعت هارون را از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله میکردند و هم چنین حضرت
رسول از مثل این عدد بیعت خلافت حضرت امیر المؤمنین را گرفت و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و متابعت
ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تلبیه از مابین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد گفت
یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و عمرت باخر رسیده است و من ترا تکلیف مینمایم
بامری که چاره از آن نیست و البته ضرور است مقدم دار وصیت خود را و آنچه نزد تو است از علم الهی و میراث علم پیغمبران
پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تو است از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه تو بعد از تو
که حجت کامله منست بر خلق من علی بن ابی طالب پس او را برپا دار از برای خلق که نشانهٔ راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان
و بیعت او را بیاد ایشان بیاور و پیمانی را که در روز الست از ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت ولی من و مولای ایشان
و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی علی بن ابی طالب زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین
و تمام کردن نعمت خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست و تمام نعمت منست بر خلق
من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا پس امروز کامل کردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را
و پسندیده ام از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه که او علیست بندهٔ خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه
بعد از او و حجت بالغهٔ من بر خلق من مقرون است طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرون است طاعت هر دو بطاعت من
هر که اطاعت کند علی را مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده ام میان
من و میان خلق من هر که او را بامامت بشناسد مؤمن است و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را با او
شریک گرداند مشرکست و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود
پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که ترا درین زودی میبرم بسوی خود پس حضرت
رسول ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینهای ایشان نسبت بامیر المؤمنین میدانست
و سوال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف باز جبرئیل آمد
و تاکید کرد اما خبر نگاهداشتن از شر ایشان را نیاورد پس چون در مابین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد

حضرت فرمود ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی قبول نکنند چون بار کردند و بغدیر خم رسیدند که یک فرسخی پیش از
جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامی که پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن
شدن عصمت از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر
میشود که نص علی درین آیه بوده است و در آنوقت اول قافله نزدیک جحفه بود در رسیدند پس فرمود که پیش قافله را برگردانیدند
و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست میل کردند و بر سر غدیر بر آمدند و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند فرود
پس مردم هجوم آوردند بر رسول خدا و علی بن ابی طالب ع از برای بیعت و اول کسی که بیعت کرده ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه
و زبیر بودند و تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان
چون دیدند که انکار این قضیه بالکلیه نهایت بیحیائی دارند مجملی ازین واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح
در امامت نیست نقل کردند و هر عاقلی میداند که در قضیه که اینقدر آیات و تاکیدات در آن نازل شده باشد و مردم را چنین
وقتی و در چنین جائی فرود آورده باشند و اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند و باین دو سه کلمه نمیکنند و اکنون قلیلی از آنچه در
صحاح ایشان و کتب مشهوره معتبره ایشان درین باب مذکور شده ایراد مینمایم زیرا که گنجایش ذکر همه ندارد در جامع الاصول
از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا ص در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر
آبی که آنرا خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما آورد پس گفت ایها الناس
من نیستم مگر بشری و نزدیکست که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم
قدس و من دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور هست پس بگیرید کتاب
خدا را و متمسک شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما می آورم
در حق اهل بیت من دو مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او ای زید آیا زنان او
از اهل بیت او نیستند گفتند زنان او از اهل خانه او هستند ولیکن اهل بیت در اینجا آنهایند که بعد از حضرت تصدق بر ایشان
حرام است مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس گفت بر اینها همه صدقه حرامست گفت بلی و در جامع الاصول گفته است
که در روایت دیگر زیاده کرده است این را که کتاب خدا در آن هدایت و نور هست هر که چنگ زند در آن و عمل کند
بآن بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند گمراه است و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم
کتاب خدا که آن ریسمان خداست هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت است گفتند کیستند

اهل بیت

اهل بیت او زنان اویند گفت نه بخدا سوگند زن چندگاهی با شوهر میباشد و طلاقش میگوید و بخانه پدرش و قومش میرود و اهل بیت
او از خویشان و عصبه اویند که تصدق بر ایشان حرام است مؤلف گوید که معنی اهل بیت را سابقا بیان کردیم که مخصوص آل عباست
و آنچه زید گفته است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد و با آنکه متضمن مطلب ماهست زیرا که خلفای ثلثه البته خارجند و خویشان
آنحضرت کسی در آن زمان دعوای امامت نکرد و همه اتفاق بر خلافت آنحضرت داشتند و اگر کسی دعوای کرده باشد قائلان بآن
منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان امت باشد تا در روز قیامت و ثعلبی در تفسیر خود گفته است
واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا ص که گفت
ایها الناس من در میان شما دو چیز میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ خلیفه منند اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من
هرگز یکی از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خداست و آن ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که
اهل بیت منند بدرستی که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار
روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی
داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده اند و عبد الله بن احمد حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء
بن عازب که گفت با رسول خدا بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم بالصلوة جامعة
و میان دو درخت را از برای آنحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کردیم پس دست علی را گرفت و گفت آیا نمیدانید که من اولای
بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من اولایم بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت
و گفت هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست پس گفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن هر که با او
دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و ایضا از زید بن ارقم
روایت کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی که آنرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را
بر روی درخت انداختند که آفتاب اذیت بآنحضرت نرساند پس گفت آیا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مؤمنی از جان او گفتند
بلی گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و ایضا در مسند ابن حنبل و کتاب حافظ
ابو نعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر المؤمنین ع مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشان را
بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول ص شنیده باشد که در حق من چه گفته است بگوید سی نفر از صحابه در آن مجمع شهادت
بر مضمون این حدیث تا وعاد من عاداه دادند و در مسند بسندهای بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضامین را روایت
کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر مردم متفرق شدند و دوری از آنحضرت اختیار کردند

حضرت رسول و امیر المؤمنین را امر کرد که ایشان را جمع کنند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی و گفت ایها الناس
مکروه من کردید تنگی که از من کردید تا انکه گمان کردم که هیچ شمعه الشمس نمیدارید مانند خویشان من ولیکن علی را خدا گردانیده است
نسبت بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم و خدا از و راضی است چنانچه من ازو راضیم زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را
اختیار نمیکند پس دستها را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای انکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه میبریم بخدا
از غضب رسول خدا پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته است که بریده و ابو حمزه و جابر
و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی
روایت کرده اند حدیث غدیر را بنحوی که سابقا گذشت پس گفته است بعد از ان عمر علی را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا
این منزلت صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی
از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد در شان علی بر رسول خدا یا ایها الذین الرسول بلغ تا اخر ایه
و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است و ابو بکر شیرازی و مرزبانی از ابن
عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت
کرده است از پدرش که گفت رسول علم را در روز خیبر بعلی بن ابی طالب داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در
روز غدیر او را باز داشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و با او گفت تو از منی و من از توام
و با او گفت که تو بر تاویل قران جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قران جنگ کردم و گفت با او که تو از من بمنزله هارونی
از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت با او که تو بیان میکنی از برای مردم انچه مشتبه شود
بر ایشان بعد از من و گفت تویی عروة الوثقی و گفت با او تویی امام هر مؤمن و مؤمنه ولی هر مرد مؤمن و زن مؤمنه
بعد از من و گفت تویی انکه در شان او نازل شده واذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو
این ایه را بر مردم خوانی و گفت تویی که سنت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از امت من خواهی کرد و گفت که من اول کسی ام
که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من خواهی بود و من
اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه داخل خواهند شد و گفت با او که
خدای وحی فرستاد بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم و انچه خدا در شان تو گفته بود که بیان
کنم بیان کردم و فرمود که بترس و بپرهیز از کینها که در سینه جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من لعنت

میکند

میکند ایشان را خدا و لعنت میکند ایشانرا لعنت کنندگان پس حضرت رسول گریست گفتند چرا میگریی یا رسول الله گفت خبر داد مرا
جبرئیل که اصحاب من برو ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان ایشان را خواهند کشت و ستم
بر ایشان خواهند کرد بعد از و و خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان وقتی زائل میشود که قایم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان
بلند شود و امت من بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسیکه ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کننده
ایشان بسیار باشد و این امور در وقتی ظاهر شود که پیش از ان شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشد
و از فرج نا امید گردیده باشند پس در انوقت قایم ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول فرمود نام او نام منست
و از فرزندان فاطمه دختر منست خدا حق را با ایشان ظاهر خواهد گردانید و بشمشیرهای ایشان اتش باطل خاموش خواهد شد و مردم
متابعت خواهند کرد و بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج
زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و اوست حلیم دانا و بدرستیکه فتح خدا نزدیکست پس گفت خداوندا ایشان
اهل منند پس زایل گردان از ایشان رجس و بدی را و پاک گردان ایشانرا پاک گردانیدنی خداوندا ایشان را محافظت کن و
رعایت و یاری کن و عزیز گردان ایشانرا و ذلیل مکن ایشانرا و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستیکه تو بر انچه خواهی
قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر روایت است که ایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در فضل
علی و از حضرت صادق روایت کرده است که ایه چنین نازل شده است یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک فی علی و چون ایه نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت
کرده است که از سفیان عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عزیز جلیل سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من
الله ذی المعارج یعنی سوال کرد سوال کننده عذابی را که واقعست از برای کافران و انرا دفع کننده نیست از جانب خداوند
که صاحب معارج است این ایه در باب که نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم شنیدم که از پدرانش
روایت کرد که چون حضرت رسول بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی را گرفت و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر به شهرها رسید حارث بن نعمان فهری امد بنزد حضرت رسول در
وقتی که انحضرت در میان صحابه بود و از ناقه فرود امد و ناقه را خوابانید بخدمت حضرت امد گفت یا محمد امری کردی مارا
از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم انرا از تو و امر کردی ما را که پنج وقت نماز
بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه رمضان بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس
باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی هر که من مولای اویم علی مولای اوست

بود این اجازت است یا از جانب خداست پس حضرت فرمود سوگند یاد میکنم بحق آن خدای که بجز او خدائی نیست که تفضیل او بر شما
از جانب خداست پس روانه شد حارث رو براحله خود کرد و گفت خداوندا اگر آنچه او میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما
بباران یا بیاور بسوی ما عذابی دردآورنده را پس هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از
دبرش بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حسکانی نیز که از مشاهیر علمای مخالفان است این
حدیث را در کتاب خود از حذیفه بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی و غیر او از
ابو سعید خدری روایت کرده اند که از مجمع روز غدیر برگشته بودیم که این آیه نازل شد الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ
أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردم
بر شما نعمت خود را و از و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس حضرت رسول ص فرمود حمد
میکنم خدا را بر کامل گردانیدن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و ولایت علی بن
ابی طالب و بروایت دیگر گفت اللهُ اکبر اللهُ اکبر بر کامل گردانیدن دین تا آخر این آیه نیز نازل شده الْيَوْمَ يَئِسَ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ یعنی امروز نا امید شدند کافران از باطل کردن دین شما را
پس مترسید از ایشان و از من بترسید و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که کافران نا امید شدند و ظالمان
یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمع از
یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیه نازل میشد الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ تا آخر و میدانستیم که در چه روز نازل شده است
هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است
از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول ص علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای او بولایت
جبرئیل ع بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر
بسندهای ایشان از ابو هریره که چون غدیر خم شد که هیجدهم ماه ذی الحجه است و رسول ص گفت من کنت مولاه فعلی
مولاه پس این آیه نازل شد روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس در آیه بلغ ما انزل یعنی آنچه
نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابی طالب وان لم تفعل یعنی اگر کتمان کنی این آیه را الخ
روایت کرده است از ابن مردویه از ابن مسعود که گفت در عهد رسول ص این آیه را چنین میخواندیم يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ تا آخر آیه و ابن حجر در کتاب فتح الباری
در شرح بخاری گفته است مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ را روایت کرده است ترمذی و نسائی و سندهای آن

حدیث

حدیث بسیار است و همه را ذکر کرده است ابن عقده حافظ در کتاب جداگانه و بسیاری از سندهای آن صحیح است و حسن و صاحب
جمهره که از کتب مشهوره لغت است گفته است خم اسم موضعی است که در آن موضع نص کرد رسول ص بر علی ع و اکثر ارباب
مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد و بیست و پنج طریق از صد و پنج نفر صحابه روایت
کرده است و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر ثابت رسول ص
در قصه غدیر گفته است متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود عجب
دارم از آنچه رسید بعلی بن ابی طالب هر کس حق خود را بدو گواه میگیرد و از برای علی ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند
که همه در غدیر نص بر آنحضرت را شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و از ابو سعید همان روایت کرده اند که
شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر بنزد حضرت رسول ص آمد و گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند
در آنچه گفتی و در حق پسر عمت حق تعالی این آیه فرستاد وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق که راست کرد بر مردم شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان
پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد آنحضرت را شکسته و گفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در
اینجا گفت آنچه گفت اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد مصلحت در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل
مدینه شود و چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه
بود در میان بود و ابواه پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت بآنجا
رسد ناقه را رم دهند و چون شام شد حضرت نماز کرد و بار کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه تند
روی سوار بود و چون بعقبه بالا رفتند جبرئیل ع ندا کرد آنحضرت را که یا محمد آن جماعت در کمین تو نشسته اند در عقبه
که ترا این خبر هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست این که در عقب من است حذیفه گفت منم یا
رسول الله فرمود که شنیدی آنچه من شنیدم گفتم بلی فرمود پنهان کن چون بنزدیک ایشان رسید ندا کرد ایشان را بنامهای
ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل قافله شدند و شترهای خود را که عقال
کرده بودند در عقب گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت بشتران ایشان رسید شناخت که شتران کدام
جماعت چون حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته
شود نگذارند که امر خلافت باهل بیت او برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این را شنیدند
بخدمت آنحضرت آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این آیه را فرستاد يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ

تا آخر آیه یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند آنچه بایشان نسبت داده شده و البته گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار
اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیدند کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد آنست که قصد کردند که اشتر حضرت را رم دهند
حضرت را هلاک کنند و عیبی نتوانستند کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی کردند ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد
بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند برحق عذاب خواهد کرد ایشان را خدا عذاب دردناک در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را
در زمین دوستی و نه یاوری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه مسمی بود بهرشی و حضرت عمار را طلبید و مرا
امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند پس کوه تنگ رسیدیم آن چهارده نفر منافق را دیدم که دبه‌ها را مملو
از ریگ کرده بودند از عقب ناقه آمدند و دبه‌ها را از زیر پای ناقه انداختند که نزدیک بود که ناقه رم کند حضرت صدا زد که ای ناقه
ساکن باش بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را بسخن آورد بزبان عربی که ظاهر کننده و فصیح و گفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم
دست را از جای دست و پا را از جای پا تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار
شمشیر کشیدیم و رو بایشان رفتیم و شب تاری بود پس ایشان نا امید شدند از آنچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه
همه را شناخت و حذیفه گفت نه نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده
بن الجراح و معویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر از ابو موسی اشعری بود و مغیرة بن شعبه و اوس بن حدثان و ابو
هریره و ابو طلحه انصاری   و حدیث حذیفه اگرچه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانیست و مناسب این رساله نیست و سایر احادیث
این باب بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای منصف کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی دیدم
که احادیث غدیر را جمع در آن کرده بود دو جلد بزرگ بود و کتاب دیگر که در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابوالمعالی
جوینی نقل کرده اند که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در آن ذکر
کرده بود و در پشتش نوشته بودند که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و بعد از این جلد
بیست و نهم است و بسیاری از علمای اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی رحمه الله در کتاب شافی گفته که ما هیچ فرقه
از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشد بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون
بعون الله تع اثبات دلالت آن بر امامت مینمائیم بدو امر اول آنکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد در
هرچه امر کند آمده است دویم آنکه در اینمقام اینمعنی مراد است اما اول آنکه ما معانی الفاظ را باطلاق اکابر اهل بیت و بیان ایشان
میدانیم و همه اینمعنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قول حق تع که
مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ گفته است که معنی مولاکم آنست که آتش جهنم اولیست بشما و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران

درین

درین آیه اینمعنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تع وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
که مراد آنست که ایشان اولی و احقند بمیراث و قرّاء و سایر اهل بیت تصریح کرده اند بآنکه مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر
لغت و شعرا در اشعار بسیار اینمعنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابوالقاسم انباری از برای مولا
هشت معنی گفته است و از جمله آنها اولی بشئ است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولا در حدیث مکرر وارد شده است و آن
اسمیست که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یاور و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند
و کسیکه پیمان با او بسته باشند و بنده و آزاد شده و کسیکه انعامی بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بآن نماید او
مولا و ولی آن امر است و از جمله هست حدیثه مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ بر اکثر اینمعانی محمول میشود و از جمله اینست
حدیث که هر زنی که نکاح کند بیرخصت مولای نکاح او باطلست و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسیکه متولی امر اوست
و صاحب کشاف گفته است در آیه أَنْتَ مَوْلَانَا یعنی آقای مائی و ما بندگان توایم یا یاور مائی یا متولی امور مائی و اما دویم که مراد
از مولا در اینمقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر است مراد است بچند وجه اثبات مینمائیم اول آنکه گوئیم که آزاد شده
و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود و اول ظاهر است و ثانی از برای آنکه هم سوگند کسی
نمیشد با او عزت بیابد و بعضی از معانی هست که همه کس معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطلست مانند آزاد کننده
و مالک و هم سایه و داماد و پشت سر و پیش رو و بعضی هست که معلومست که مراد نیست برای آنکه بیفایده است مانند پسر عم
و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت و محبت دینی و یاری و ولای عتق زیرا که بر همه کس معلوم است
وجوب ولایت و نصرت مؤمنان و قرآن مجید ناطق است بآن پس برای چنین امر واضحی گنجایش ندارد که مردم را در چنین وقتی
باین اهتمام جمع کنند و همچنین اگر مراد ولای عتق بود و تعلق آن به پسر عم امری معلوم بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج به
اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ منافی این احتمال است پس ماند که مراد
اولی بتدبیر امامت و امر و نهی ایشان و اینمعنی امامت این وجهی است که سید مرتضی ره ذکر کرده است و فقیر را چند وجه دیگر
بخاطر فاتر میرسد اول آنکه اکثر مخالفان مانند قوشچی و غیر او احتمالا که داده اند از روی اضطرار است که مراد ناصر و محب باشد و بر
هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان اینمعانی موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه و فرود آمدند و بسیاری از
احکام از این ضرور تر بود که حضرت اهتمام در بیان آنها نفرمود و ایضا این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست حضرت
امیرالمؤمنین را وصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری کردم و دوست بدار هر که من او را دوست میداشتم و در خبر دادن
مردم باین امر فایده معتد به نبود دیگر آنکه مراد بآن نوعی از محبت و نصرت باشد که امر از نسبت بآنحضرت و واجب بودن متابعت

ایشان او را چون یاری میکند ایشانرا در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشانرا بجهت ایمان پس بار مدعای ما ثابت نیست دویم
انکه بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد بقراین خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت و
خلافت است چنانکه اگر فرض کنیم یکی از پادشاهان نزدیک وفاتش جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که اقرب اقارب او و
مخصوص ترین خلق باشد باو و بگوید هر که من دوست و یاور او بودم این مرد دوست و یاور اوست بعد از ان دعا کند یاور
او را و لعن کند خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفه دیگر از برای خود تعیین ننماید گمان ندارم احدی از رعایای
او شک کند در انکه مراد خلافت اوست و تطمیع مردم در نصرت و محبت او و ترغیب ایشان را در اطاعت او سیم انکه هر پادشاه
نافذ الحکمی در حق مرد ضعیف بی معاون بگوید هر که من یاور اویم فلان یاور اوست و تسبیح مینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری
همه کس می اید و از ان مرد ضعیف اگر اعانتی باید اعانت جماعتی قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت
میکند بر انکه باید ان شخصی که حضرت رسول این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه انحضرت
باشد و اقلا بر ولایتی و نفاذ حکمی داشته باشد و در محبت نیز مثل این سخن را میتوان گفت پس بر هر تقدیر این عبارت
دلالت بر امامت دارد و وجه دویم از وجوهی که دلالت میکند بر انکه مراد بمولی متصرف و امامست انست که در اکثر احادیث
گذشته قرینه هست بر انکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرمود اکا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از ان فرمود
که پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که ان سوال اول قرینه واضحه است
بر انکه مراد بمولا اولیست که پیش گذشته است و چون اولی در کلام سابق مقید بچیزی و بحالی از احوال نیست پس افاده عموم
میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افاده عموم میکند اگر قرینه بر خصوص وقتی و حالی و فردی نبوده باشد
والا الفاظ در کلام لازم می اید خصوصا انکه در اینجا من انفسکم مذکور شده و ادمی را هست که هر تصرف مشروع در نفس
خود بکند و متولی هر امر مشروعی که خواهد بشود پس هر گاه او اولی از نفس باشد پس رسد او را که هر امری که خواهد نسبت ایشان
بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل اورد و ایشانرا باو احتیاج نباشد و معنی امامت همین
است و ایضا معلوم است که انحضرت اول از ایشان سوال نمود و طلب اقرار ایشان فرمود امری است که حق تعالی در قران مجید
برای انحضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالمومنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر انکه مراد از
ایه انست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که نبی اولیست بمومنان و هر چیزی از امور دین و دنیا از
نفس ایشان و لهذا مطلق فرمود و مقید بقیدی نکرد پس واجبست بر ایشان که انحضرت احب باشد بسوی ایشان از جانهای
ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان در حق او و لازمتر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان و شفقت ایشان

بر انحضرت

بر انحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و انکه جان خود را بذل کنند نزد او و فدای او گردانند هر گاه امری عظیم رو دهد
و جان خود را وقایه او گردانند در جنگها و انکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکند بسوی ان و منع میکند از ان و متابعت
کنند هر امری را که حضرت ایشانرا بان بخواند و ترک کنند انچه ایشانرا از ان منع فرماید و سایر مفسران نیز چنین گفته اند پس
از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات ان اولویتی است که حضرت رسول داشت از برای حضرت امیر و انچه بعضی از
متعصبان عامه مثل ملا علی قوشچی و غیر ان گفته اند که اللهم وال من والاه قرینه اینست که مراد از مولا محب یا ناصر است باطل
است بلکه قرینه معنی اولویت است بچند وجه اول انکه چون از برای انحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرمود و تمشیت
ان محتاج بود بعساکر و اعوان ناصح و خیرخواهی و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد
و عداوت بود که مظنه ترک نصرت و امامت است خصوصا با وجود انکه میدانست از کینهای دیرینه که در سینهای منافقان حاضر
بود تاکید ان نمود بدعا کردن از برای اعوان او و لعن کردن کسیکه تقصیر در شان او نماید و ایضا معلوم است که این قسم
دعاهای مخصوص امرا و اصحاب ولایت است و مناسب احاد رعیت نیست دویم انکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم
امامتست زیرا که اگر معصیت از و صادر شود واجب خواهد بود بر کسیکه علم بهم رساند انکه منعش کند و ترک موالات بلکه اظهار
معادات او نماید پس چنین دعای از انحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر انکه الشخص هرگز بر حالی نخواهد بود
که مستحق ترک موالات و نصرت گردد سیم انکه اگر مراد بمولا اولی باشد چنانچه ما میگوییم مقصود ازین کلام طلب موالات و
متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه انها میگویند مقصود بیان ان خواهد بود که انحضرت
ناصر و محب ایشانست پس دعا برای کسیکه موالات و نصرت او کند با ول انسب خواهد بود از ثانی چنانچه بر متامل ظاهر است
وجه سیم انست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که ایه الیوم در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متاخرین
مخالفین است در کتاب اتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است که این ایه در روز غدیر نازل شد و این
دلیلست بر انکه مراد بمولی معنی است که بامامت کبری که بسبب کمال دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد باید که از اصول دین
باشد بلکه اعظم و متمم انها باشد و ان امامت است که بان تمام میشود نظام دنیا و دین و باعتقاد بان قبول میشود اعمال مسلمین
وجه چهارم که در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است که ایه یا ایها الرسول در ین واقعه نازل شد چنانچه بعضی
گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این ایه کریمه گفته است که این ایه نازل شد در فضل علی و چون
نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر او را ملاقات
و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح کردی مولای من و مولای هر مومن و مومنه پس گفته ابن قول ابن عباس است

و براء بن عازب و محمد بن علی ثعلبی در تفسیر حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیه در امر
غدیر نازل شده و این صریحست در انکه مراد بمولا امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بانکه اگر تبلیغ نکند هیچ رسالت او را
تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ که مبادا موجب اثاره فتنه شود تا انکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان
نگاهدارد اینها همه دلیلست بر انکه ان امری که مامور بتبلیغ او گردیده بایست امری باشد که ابلاغ ان موجب اصلاح
امور دین و دنیای مردم گردد و بان از برای مردم نار و زقیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع بان محفوظ ماند
از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول ان بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالات که ایشان در لفظ مولا گفته اند هیچیک متعلق باین
قسم امور نیست مگر خلافت و امامت انحضرت که بان باقی میماند انچه حضرت رسول تبلیغ ان نموده بود از احکام دین
و ایمان و بان منتظم میگردند امور مسلمانان و از جهت کینهای که از انحضرت در سینه داشتند مظنه بود زان فتنها بود و از
منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاهداشتن انحضرت را از شر ایشان وجه پنجم انست که اخبار خاصه و عامه که مشتمل است
بر نص صریح در انواقعه نزد کسی که اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر ازین تنزل کنیم لا اقل قرینه میتواند شد
بر انکه مراد بمولی معنی است که متضمن امامت منصوصه هر گاه ختم شود بانکه جاری شده عادت پیغمبران و پادشاهان دامر
بر انکه نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکرده اند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که از میان شما بروم
بان قراین دیگر که سابقا مذکور شد وجه ششم انست از فهم و شعران جماعتی که دران مجمع حاضر بودند ظاهر میشود که همه معنی
خلافت فهمیده اند ازین کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر و غیران مذکور است که از حضرت رسول مرخص
شد و درین باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین و مثل حارث بن نعمان فهری
که اینمعنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانچه گذشت و امثال این بسیار است و این اقوی دلایلست بر انکه
مراد انحضرت این بوده است و عجب دارم از بی شرمی علمای مخالفین که در مقالات دیگر بنقل یک راوی یا دو راوی
اکتفا مینمایند و باندک ایما و اشاره کلام بر مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت رسیدند قناع حیا را از سر
میکشند و در حصار منع میگریزند عصمنا الله و ایاهم من العصبیة و العناد و هدانا الی سبل الرشاد
فصل دویم حدیث منزلت است و ان از طرق عامه و خاصه متواتر است و مابه الاشتراک همه انست که حضرت رسول
در مواطن بسیار بامیر فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات این تتمه را دارد الا انه لا
نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هرون موسی مگر انکه پیغمبری نیست بعد از من و ما درین مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث
که در صحاح ایشان موجود است چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از

از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول در غزوه تبوک علی را در مدینه گذاشت علی گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری
حضرت فرمود که ایا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر انکه نیست پیغمبری بعد از من و از
صحیح مسلم باز روایت کرده است مجموع این عبارت را و از ابن مسیب روایت کرده است که روایت اینحدیث از سعید بن
رسید خواستم مشافهه اینحدیث را از سعد بشنوم رفتم بنزد سعد گفتم تو اینحدیث را از رسول شنیدی پس انگشتهای خود را
در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی شنیده باشم هر دو گوش من کر شود و ایضا در جامع الاصول از ترمذی روایت کرده است
از جابر انصاری مجموع اینحدیث را و ایضا از صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است که معویة بن ابی سفیان و سعد بن ابی
وقاص را امیر کرد و باو گفت چه مانع است ترا از انکه سب کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست
ان سه چیز که در حق علی شنیده ام هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از انها از برای من می بود دوستتر میداشتم از انکه
شتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و اله که باو میگفت در وقتی که او را در
بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی بن ابی طالب علیه السلام گفت مرا با زنان گذاشتی و ذکر کرد همان را که در حدیث
سابق مذکور شد اما در اینجا گفت الا انه لا نبوة بعدی یعنی مگر انکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد
گفت و شنیدم که در روز خیبر میگفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد
او خدا و رسول را ما همه گردن کشیدیم که شاید بما بدهد پس گفت علی را بطلبید چون علی حاضر شد دیده اش رمد داشت و درد
میکرد و اب دهان مبارک خود را بر دیده او مالید و علم را باو داد پس خدا برکت او فتح کرد و چون ایه مباهله نازل شد
علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب
ایشانست گفته است که حضرت امیر المؤمنین در هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول خدا دران حاضر بود تخلف
ننمود تا بمدینه هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول خدا او را از برای حراست مدینه و محافظت عیال
خود در مدینه گذاشت و باو گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است که اینحدیث را
از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین انهاست روایت کرده است انرا
از رسول خدا و سعد بن ابی وقاص و طریقها بسعد بسیار است و روایت کرده است حدیث را از ابن عباس و ابو
سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیاری که ذکر انها بتطویل می انجامد و فاطمه دختر علی
بن ابی طالب روایت کرده است گفت شنیدم که رسول خدا با حضرت امیر گفت انت منی بمنزلة هرون من
موسی الا انه لا نبی لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس بعد از ان گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی

صاحب منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این
حدیث و ابن حنبل در مسند خود که بمنزلهٔ صحاح ایشان است این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است
که رسول الله ص گفت یا علی اول مسلمانی در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان تو از من بمنزلهٔ هرون از موسی و قاضی علی بن محسن
تنوخی که از علمای عامه است این حدیث را از امیر المؤمنین ع و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر
انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و غیر ایشان بسیار و امام محمد باقر علیه السلام و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی علیه السلام و شرحبیل
بن سعد روایت کرده است و گفته است همه از حضرت رسول ص روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته
است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت رسول ص این سخن را با حضرت امیر المؤمنین ع
گفت حضرت امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است که در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی هست که حضرت
رسول ص با حضرت امیر گفتی باید یا من در مدینه باشم یا تو بمانی چون حضرت امیر این را شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان
میگویند که علی را از برای این در مدینه گذاشت که از وی آزرده بود حضرت امیر علیه السلام از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند
حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزلهٔ هرون باشی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس آن ابن حجر گفت که اصل این حدیث را غیر
سعد از علی و عمر و ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک
و حبشی بن جناده و ابن عساکر در ترجمهٔ علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید مرتضی در نهج البلاغه که مقبول الطرفین است روایت
کرده است از حضرت امیر المؤمنین ع که حضرت رسول ص با او گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو می بینی آنچه من می بینم مگر آنکه تو
پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امورت بخیر خوبی راجع است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه
اخبار بسیاره مؤید این کلام نقل کرده است گفته است دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول ص بوده است از نص کتاب و سنت
آنست که حق تعالی از حضرت موسی علیه السلم نقل کرده است که گفت واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی
امری و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده اند جمیع فرقهای اسلام که تو از من بمنزلهٔ هرونی از
موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت کردانید از برای آنحضرت جمیع مراتب هرون و منازل او را از موسی ع پس باید وزیر
حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد و محکم کنندهٔ پشت او باشد و تقویت کنندهٔ امر او باشد و اگر نه آن بود که او خاتم پیغمبران
بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم می بود و باز ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
در روز شوری گفت بان پنج نفر که عمر ملعون با او شریک کرده بود آنها را آیا در میان شما کسی هست بغیر از من که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی ع مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق

محرقه با آن تعصب و عداوتش که با اعدی عدو امیر المؤمنین علیه السلم است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث کرده است اما منع تواترش کرده
است و کدام متواتر از این واضح تر و قطعی تر میباشد که هر یک از محدثین ایشان از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده است که ایشان قول
هر یک از اینها را در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری
از اصول دین هر حدیث که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه
از هر یک از ائمه علیهم السلم روایت کرده اند و اما وجه استدلال باین حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد
اول آنکه ظاهر منزله عموم است بحسب عرف خصوصا هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند در این صورت صریح میشود در عموم در بقیه
افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید فلان مرد بمنزلهٔ حاتم است مگر آنکه بخیل است همه کس چنین می فهمند که در غیر جود در صفات کمال
دیگر مثل اوست پس این کلام دلالت کند بر آنکه جمیع نسبتها که در میان موسی و هرون علیهما السلم بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری
و این معلوم است که از جملهٔ نسبتها خلافت برادر بود چنانکه گفت اخلفنی فی قومی پس هرگاه موسی علیه السلم غایب میشد هرون
خلیفهٔ او بود پس باید که این حالت از برای حضرت امیر صلوات الله علیه ثابت و این غیر معنی پیغمبریست که استثنا شده است
اگر گویند که گاه باشد خلافت در حال   گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در آنکه مراد از اعم است
و احتیاج باستثنا نبود با آنکه خلاف ظاهر لفظ است دوم آنکه از جملهٔ منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی ع پس
باید که حضرت امیر صلوات الله علیه افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانکه دانستی سیم آنکه از احادیث
متواتره معلوم است که حضرت رسول ص این سخن را در مقامات متعدده فرمود اگر مطلب منزلت مخصوصی بود در وقایع متباینه
نمیفرمود مثل آنکه مسدود کردن درها از مسجد و مفتوح کردن در خانهٔ آنحضرت این را فرمود و در تسمیهٔ حسن و حسین و محسن بنامهای
اولاد هرون شبر و شبیر این را فرمود و در استخلاف مدینه این را فرمود و در نصب غدیر این را فرمود پس معلوم شد که همه
منازل مراد است خصوصا منزلت خلافت چهارم آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل
آن واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار واقع شده است لترکبن سنن من کان
قبلکم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقهٔ آنها که پیش از شما بودند مانند دو تای
کفش که باهم موافقند و مانند پرهای تیر که باهم برابرند و در بعضی روایات وارد شده است که اگر آنها داخل سوراخ شده باشند
شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قصهٔ عجل و سامری حادث نشد پس باید در این امت نیز مثل آن واقع
شود و در این امت امری که شبیه آن باشد بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفهٔ او برداشتند و او را ضعیف گردانیدند
و منافقان بر او غالب شدند و مؤیدش آنست که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیر علیه السلام از برای بیعت

ابو بکر امین بسمعه اورند و بقبر حضرت رسول ص کرد و آیه را که مشتمل بر تظلم هرون نزد موسی بود و شکایت از قوم خود کرد و گفت
یا ابن امّ ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر من بدرستی قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک
بود مرا بکشند پنجم آنکه جمعی از مخالفان نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی علیه السلم منتقل شد باولاد هرون پس از جمله
منازل هرون از موسی آنست که اولاد او خلیفه و اوصیاء او بودند پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین علیهما السلم که باتفاق عامه
و خاصه مسمی بنامهای پسرهای هرون شدند خلیفهای حضرت رسول ص باشند پس پدر ایشان نیز باید خلیفه باشد آنحضرت بمقتضای
اجماع مرکب و از جمله آنها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده اند محمد شهرستانیست که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال
یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هرون علیهما السلم چون موسی گفت اشرکه فی امری پس هرون
وصی موسی بود و چون در حیاة موسی فوت شد وصایت بیوشع علیه السلام بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هرون بر سبیل استقرار
زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر میباشد و گاه مستودع ششم آنکه در خصوص غزوه تبوک حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را خلیفه
کرد بر مدینه و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات امیر خلیفه باشد و اگر ازین منازل و مراتب تنزل کنیم درین شک
نیست که دلالت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هرون و اخوت هر دو یعنی روحانی و اختصاص جسمانی
و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی اگر هیچ جهتی از جهات نداشته باشد بغیر ازینست در کفر که عین نص است
و شایسته کمال در آن نیست مقدم داشتن غیر خلافت و نزد هیچ عقل روا نیست والله الهادی الی سواء السبیل فصل سیم
در بیان اختصاص آنحضرت است بمحبت خدا و رسول و اظهار این معنی در مواطن متعدده شده است اول آنکه در جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم
ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد
با من ازین مرغ پس علی علیه السلم آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که رزین گفت که درین حدیث قصه هست و
آخرش آنست که انس با علی ع گفت که طلب آمرزش کن از برای من و ترا نزد من بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرده و در
مسند ابن حنبل از سفینه مولای حضرت رسول ص روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان که در میان دو گرده نان
گذاشته بود برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد بهدیه چون نزد آنحضرت گذاشتند گفت خداوندا بیاور بسوی من دوست
ترین خلق بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی علیه السلم آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول ص پرسید پرسید کیست گفتند
علیست فرمود در را بگشا چون گشودند داخل شد و آن مرغها بایکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی طریق
این احادیث را روایت کرده است و از جمله آنها آنست از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول ص مرغ

بریانی بهدیه آوردند چون نزدیک آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را بسوی خود تا بخورد با من ازین
مرغ من در خاطر خود گفتم خداوندا بگردان او را مردی از انصاری پس علی علیه السلم آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم
حضرت رسول ص مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون بخدمت حضرت رسول صلی الله و آله آمدم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور
بسوی من محبوب ترین خلق ترا بسوی تو تا بخورد با من ازین مرغ باز در خاطر خود گذرانیدم که خداوندا بگردان او را مردی از
انصاری پس باز علی علیه السلم آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم حضرت مشغول حاجتی است برگشت چون به نزد حضرت رسول صلی الله
علیه السلم برگشتم باز این سخن را گفت پس علی علیه السلم در را سخت کوبید حضرت رسول ص سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم
و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس نشست و هر دو از آن مرغ تناول کردند و بروایت دیگر از ابن حنبل و
دیگران چون حضرت امیر داخل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین
خلق را بسوی خود بسوی من بیاورد که ازین مرغ با من بخورد و اگر مرتبه سیم نیامدی خدا را بنام تو میخواندم که ترا بیاورد حضرت
امیر علیه السلم گفت یا رسول الله من مرتبه آمدم و هر مرتبه انس مرا برگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم
شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و بروایت دیگر فرمود که مگر در میان انصار بهتر از
علی و فاضل تر از و هست عامه و خاصه در طرق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقبی که از حضرت رسول ص بر اصحاب
شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیت آن کردند و حضرت امیر علیه السلم از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم
نمانده است حضرت فرمود که اگر دروغ گوئی مبتلای شوی ببرصی که نتوان پنهان کردی اثرا از مردم بعمامه بستن و بعد از آنکه
پیسی در رو هم رسید مکرر میگفت که این نفرین علی علیه السلام است و ابن مردویه در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عایشه روایت
کرده است که چون مرغرا نزد حضرت گذاشتند حضرت فرمود کاش امیر مؤمنان و سید و آقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان
نزد من بود و با من ازین مرغ میخورد پس حضرت امیر صلوات الله علیه آمد و با او از آن مرغ خورد و خطیب خوارزمی نیز این
حدیث را بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسیکه اندک اطلاعی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق
حد تواتر روایت شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف
المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح روایت کرده اند و روایت کرده است اثرا از محمد
ثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق ابن عبد الله بن ابی طلحه و عبد الملک
بن عمیر و مسعر بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی باسندهای بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن
و ابن بطه در ابانه بصد و طریق روایت کرده است و خطیب ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق

این حدیث به تنهایی تصنیف کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و دو نفر از رسول خدا ص
روایت کرده اند با آن عداوتی که اکثر ایشان با امیر المؤمنان علیه السلام داشتند و سعی در اخفای فضایل او مینمودند و چون سند این حدیث
ثابت شد دلیل است بر امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه او را در استحقاق ثواب و فور طاعت و اتصاف
بصفات حسنه از همه در پیش است و ثابت شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغییر و انفعال در ذات
مقدس او نمی باشد و ایضاً معلوم است که ثواب و اعزاز حق تعالی و اکرام او بدون عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه
و اعمال صالحه نمی باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیار جای از قرآن مجید
بیان اینمعنی فرموده است مثل قوله تعالی قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ یعنی بگو یا محمد صلی الله علیه و آله
اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَ
تْقَاكُمْ یعنی بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد میکنند
بمالهای خود و جانهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند درجهٔ بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده
اند و قتال کرده اند پیش از فتح با آنها که بعد از فتح کرده اند و فرموده است فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ یعنی هر که عمل کند فتح
بقدر سنگینی ذرهٔ خیر ثواب اثر او را ببیند و فرموده است وَمَا يَسْتَوِي الْاَعْمٰى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّا
لِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ یعنی و مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای شایسته
کرده اند با بدکردار بسیار متذکر میشوید حق را و معلوم است که کوری و بینایی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحون است
باینمضمون و ایضاً معلوم است که محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قبیل قرابت و بشریت نیست پس کسیکه احب خلق باشد
بسوی خدا و رسول ص از همه افضل خواهد و حضرت رسول ص ازین حکم بیرون است باجماع و بقرینه آنکه حضرت خود قایل این قول
است و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است چنانکه مکرر معلوم مذکور شده و متعصبان مخالفان دو اعتراض برین
دلیل کرده اند اول آنکه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن آن مرغ و هر زبان فهمی که اندک ربطی این سخن داشته
باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات و اطلاق از
قیود دلیل عموم است و اکل در کلام جواب امر است و غیر احبیت نیست و در بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور
نیست یا آنکه احبیت در اکل یا باعتبار فضیلت و کرامت است یا از مطلب ما ثابت میشود یا باعتبار فقر و استحقاق است و این
باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه پریشان تر از آنحضرت بسیار بودند و شیخ مفید علیه الرحمه ازین اعتراض جواب
متینی فرموده است که اگر اینمعنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود و پس انس چرا اینقدر سعی کرد حضرت را برمیگردانید

وخود را

و خود را مستحق سخط حضرت رسول ص میکرد که این فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعزیر او برین فهم کرد
و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد یا آنکه مگر در میان انصار از و بهتری هست و اگر آن مراد بود بایست حضرت بفرماید که
چه فضیلتی درین سخن بود که تو میخواستی از برای انصار باشد و ایضاً اگر این احتمال میبود چگونه حضرت امیر ع این را حجت بر افضلیت
و احقیت خلافت خود میکرد در شوری و آنها چرا قبول این میکردند بایست در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلت نمیکند
که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدس سره و ایضاً گوئیم که اگر این دلیل فضیلت نبود پس چرا از برای رعایت
آن که منافقان و کتمان شهادت میکرد تا مستحق نفرین آنحضرت شود و پس گردد دوم آنکه ممکن است حضرت در آنوقت جهت
افضل خلق بوده باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همان است که این مخالف اطلاق در عموم لفظ است
زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمیع احوال و از منه حتی بر سایر انبیا و اوصیا
علیهم السلام و دلیل بر تخصیص نه در کلام است و نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر در اینجا جاریست خصوصاً قصهٔ شوری
و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکب است زیرا که مجموع امت مردد اند میان دو قول اول آن تفضیل آنحضرت
بر همه در جمیع احوال و اوقات دوم تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات این اجماع که تو گفتی هیچیک از امت بآن
قایل نیستند و بدانکه از بعضی از احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل ع از بهشت آورده بود و قرینه بر آن
آنست که حضرت بالشهادت و فتوت انس و غیر او از حاضران شریک نکرد و حصه بایشان نداد باعتبار آنکه طعام بهشت در
دنیا بر غیر معصومین روا نیست خوردن و بنا برین فضیلت آنحضرت درین واقعه مضاعف میگردد و دلیل بر عصمت و امامت
هر دو میتواند شد حدیث هفتم منقبتی است که در غزوهٔ خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از
ابو هریره که رسول خدا ص در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست دارد خدا و رسول او را و خدا بر دست
او فتح خواهد کرد و عمر ملعون گفت من دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم بامید آنکه
مرا از برای این امر بطلبد پس حضرت رسول علی علیه السلام را طلبید علم را باو داد و گفت برو و بعقب مکن نا حق تعالی فتح را
بر دست تو جاری کند چون حضرت امیر صلوات الله علیه اندک راهی رفت ایستاد و نظر نکرد بعقب و باواز بلند ندا
با حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند
بوحدانیت خدا و رسالت من هرگاه این را بگویند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق حساب ایشان بر خداست
و ایضاً صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند از سلمة بن الاکوع که علی علیه السلام با حضرت
رسول ص بجنگ خیبر نرفت از برای آنکه دیدهٔ مبارکش رمد داشت و درد میکرد و چون حضرت رسول صلوات الله علیه

با سایر روانه شدند حضرت امیر ع با خود گفت که حضرت رسول ص بجنگ میرود و من با او نروم پس از مدینه بیرون آمد و بحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که در صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول ص گفت فردا علم را خواهم داد یا خواهم گرفت علم را بمردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او یا گفت دوست میدارد خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی علیه السلم پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی آمد پس علم را بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا ص در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح کند بر دستهای او و دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را خدا و رسول پس مردم در تمام شب در اندیشه بودند که آیا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود کجاست علی بن ابی طالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی علیه السلم را طلبید و در دیدهای او دردی بود پس آب دهان مبارک را در دیدهای او انداخت و دعا کرد و در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز دردی نداشته است و علم را بدست او داد پس علی ع گفت با ایشان قتال کنیم تا مثل ما شوند حضرت رسول ص فرمود بتأنی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را بآنچه واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یک مرد را بهتر است از برای تو جمیع شتران سرخ موی که در میان عرب معتبر است و در روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شده و ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدیدی مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ فرستاد چون مقابل آنها شدند عمر ملعون و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند داد نسبت میداد او اصحابش را بجبن و بددلی و اصحابش او را نسبت میدادند به ترس و نامردی و حضرت را درد سر و درد شقیقه عارض شد و بیرون نیامد ابو بکر ملعون علم را گرفت و رفت و اصحابش گریخت باز عمر لعین علم را برداشت و رفت شکست یافت برگشت چون این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید فرمود بخدا سوگند که فردا میدهم علم را بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و خدا و رسول او را دوست میدارند و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی علیه السلم در آن وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی او ابو بکر و عمر و مردای چند از قریش و هر یک امیدوار بودند که علم باو داده شود پس حضرت رسول ص سلمة بن اکوع را فرستاد و علی ع را طلبید و بزودی حاضر شد بر شتری سوار و به نزدیک حضرت رسول ص رسید شتر را خوابانید و دیدهای خود را از شدت درد و قطعه از برد سرخ یمنی بسته بود

سلمه گفت من دست علی ع را گرفتم و میکشیدم تا به نزدیک حضرت رسول ص آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت درد دیدهایم بهم رسیده فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارک را در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت بعد از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابو هریره روایت کرده است که چون علی ع علم را بدست معجز نما گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب پس رو باصحاب خود کرد و گفت بحق خدائی که توریه را بر موسی ع فرستاده است که او بر شما غالب خواهد شد و در روایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حله ارغوان پوشیده چون بپای قلعه آمد مرحب بعادت روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود مطلای بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بود و بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند حضرت امیر علیه السلم شروع برجز کرد و پیش رفت و دو ضربت در میان ایشان رد شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سر آن مرد و را بدو نیم کرد و شمشیر بر دندانهای او نشست چون یهود آنحالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را در آن سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را کند و مانند سپر آنرا بر سر دست گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب انداخت که چهل گام دور نهاد و چهل نفر از صحابه خواستند که آنرا حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آنرا چهل نفر می‌بستند و چهل نفر میگشودند و غرایب معجزات آن ولی خدا در آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه و عامه بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در حیاة القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتملست بر مقصود ما درین مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت بآنحضرت و آنکه جمعیکه غاصب خلافت آنحضرت بودند درین جنگ گریختند و باین منقبت از روی بیشرمی باز آرزومند این منزلت عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی بچند طریق و ابن مغازلی بده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطریق بسیار و ثعلبی بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری بطرق متعدده روایت کرده اند از علی علیه السلم و عمر و عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را بابو بکر و عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند که سابقا و اشعار حسان بن ثابت که در آن واقعه بامر حضرت رسول ص در مدح آنحضرت گفته مشهور است و همچنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است و اما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت آنحضرت پس بدو وجه متین میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد اول آنکه بر هر عاقل معلوم شد که اگر مراد اصل محبت باشد

که ایشان همه مسلمانان را دران شریک میدانند با آنحضرت هر ایه صحابه بان جهتی داشتند اکثر ایشان وجان خود را عزیز میداشتند
انقدر از تو نمیکردند که علم باز بایشان داده شود وانقدر رسد بر آنحضرت درین باب نمیبردند وشعرا در مدایح خود
ذکر نمیکردند وحضرت امیر صلوات الله علیه در مفاخرات خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا ورسول را
محبتی است که هرگز مخالفت ایشان را اختیار ننماید وجان ومال خود را بطیب خواطر در راه ایشان بذل نماید ومراد بمحبت خدا
ورسول در آنحضرت در انست که در همه امور ودر جمیع احوال واز جمیع جهات محبوب ایشان باشد واین هر دو ملزوم
مرتبه عصمت است وعصمت ملزوم امامت است چنانکه مکرر مذکور شد وبوجه دیگر تقریر کنیم وگوییم که مراد محبت من جمیع
الجهات یا محبت بالجمله ومحبت فی الجمله نسبت بهر مومنی من حیث الایمان هست واختصاص بوجهی است ومحبت من جمیع
الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالاتر از مرتبه عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی اتصاف بان مستلزم انست که ازین جهت
اورا دوست ندارد واگر ازین مراتب همه تنزل کنیم دران شکی نیست که ایه متضمن فضیلت ومنقبت عظمی است برای
آنحضرت پس تقدیم غیر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است وبر حکیم علیم محال است تحریم انکه بعد از اندک تاملی بر عاقل مخفی نمیماند
که هرگاه اول علم را بابوبکر وبعد از ان بعمر علیهما اللعنه داده باشد وایشان گریخته باشند واز گریختن ایشان ارزده باشد
بعد از ان بفرماید که فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد وبر دست او فتح بشود البته باید ان شخص مخصوص
بهمه ان صفات باشد وان صفات در انها که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات میفرمود که فردا
علم را میدهم بکسیکه از اهل مکه باشد وقرشی باشد با آنکه این دو صفت در انها که پیشتر علم را گرفته بودند خلاف قانون بلاغت
بود پس ازینجا معلوم شد که ابو بکر وعمر علیهما اللعنه دوست خدا ورسول نبوده اند وخدا ورسول ایشانرا دوست نمیداشته اند
وشکی نیست درانکه اینها منافی رتبه خلافت وامامت است بلکه منافی ایمان است وچون تواند بود که کسی مومن باشد
وخدا ورسول دوست ندارد وحال انکه حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ یعنی وانها که ایمان اورده اند
محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان به بتها وایضا فرموده است که اگر خدا دوست میدارید پیروی کنید
مرا تا خدا شما را دوست دارد وایضا لازم دارد که حق تعالی هیچیک از طاعات ایشانرا نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است
بدرستیکه حق تعالی دوست میدارد انها را که قتال میکنند در راه او وفرموده است که دوست میدارد توبه کنندگانرا ودوست
میدارد مطهرانرا پس مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان وتوبه ایشان از شرک وتطهیر ایشان بهر معنی که باشد پس
میباید که ایشان نه از صابران باشند ونه از پرهیزکاران ونه از توکل کنندگان ونه از محسنین ونه از مقسطین زیرا که
حق تعالی از بسیاری در ایات کریمه محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان یکی ازین جماعت میبودند

بایست خدا ایشانرا دوست دارد وباید از جماعتی باشند که با عدم محبت خود را بایشان نسبت داده است مثل جاهلین وظالمین
وکافرین وفرح کنندگان بدنیا ومستکبرین ومسرفین واز حد تجاوز کنندگان واسراف کنندگان ودر زمین وکفار
اثیم ومختال فخور وامثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود از ایشان نموده وکسیکه باین مثابه باشد چگونه استحقاق
خلافت رسول وامامت امت دارد وهرگاه انها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر در آنحضرت میشود
باجماع مرکب چنانکه مذکور شد وممکن است این دو دلیل را یک دلیل تمام الحضرت چنانچه دانستی واگر مراد مطلق محبت
است پس دلالت میکند بانکه گوییم اگر مراد بمحبت کامله است ودر جمیع احوال واز جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت
برگردانیم بر حط مرتبه معارضان ان حضرت از جهات شتی چنانچه معلوم شد وبدانکه حق تعالی فرموده است يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ تا اخر ایه یعنی ای گروه که ایمان اورده اید هر که مرتد شود وبرگردد از شما از دین خود پس
بعد ازین بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشانرا ودوست دارند ایشان خدا را ورسول را وذلیل ومتواضع
باشند از برای مومنان وشدید وغالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا ونه ترسند از ملامت ملامت کنندگان
واین فضل خداست میدهد بهر که خواهد وخدا واسع العطا ودانا است وازین احادیث گذشته ظاهر می شود که این گروه
که حق تعالی اوصاف ایشانرا درین ایه مذکور ساخته حضرت امیر المومنین ع واصحاب اویند که با طلحه وزبیر ومعاویه و
خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت رسول ص امیر المومنین را بانها وصف کرد موافق است با اکثر اوصاف
خصوصا يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ قطع نظر از انکه معلوم شد که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود وهر یک ازینها
بمرتبه در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار نمیتواند نمود ودر طرق عامه از عمار وحذیفه وابن عباس روایت
کرده اند که این ایه در شان آنحضرت نازل شده ومویداینست انکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود وصحیح ترمذی از
حضرت امیر المومنین ع روایت کرده است که در جنگ حدیبیه بیرون امدند بسوی ما جماعتی از روسا وسرکردهای مشرکان
گفتند بیرون امدند بسوی شما جمعی از پسران ما وغلامان از خدمت گریخته اند پس ده بسوی انها را بسوی ما پس حضرت
رسول صلی الله علیه واله غضبناک شد وگفت ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما
گروهی را که گردن شما را بزنند بشمشیر وانها گروهی اند که خدا امتحان کرده است دل ایشانرا برای پرهیزکاری بعضی از
اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود که از جمله ایشان است خاصف النعل یعنی پینه کننده نعل من وچون کاره
های که متعلق بجسد مبارک آنحضرت بود در سفرها حضرت امیر صلوات الله علیه متوجه انها میشد درانوقت حضرت
نعل خود را داده بود که حضرت امیر ع پینه کند وحضرت مشغول این کار بود وعبد الله بن احمد حنبل در مسند بطریق

بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است اگر دست از این سخنان نکشید والا میفرستم بسوی شما
مردی از شما را که خدا امتحان کرده باشد دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله ابوبکر است
گفت نه گفتند عمر است گفت نه ولیکن آنست که در حجره نعل مرا پینه میکند و بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در میان شما کسی هست که بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قرآن قتال کردم
ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر لعین گفت منم فرمود نه ولیکن آنست که نعل مرا پینه میکند سیم از احادیث متفرقه است
که در کتب معتبره عامه درین باب وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دو لشکر فرستاد بسوی یمن و بر یکی علی علیه السلام را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید و فرمود که اگر کار بکارزار
منتهی شود علی علیه السلام بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنایم آن قلعه جاریه را از برای خود برداشت خالد
شکایت علی را در برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردم چون حضرت نامه او را خواند
رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه میگوئی در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارند او را خدا و رسول او
و من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و غضب رسول خدا من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را آوردم و در صحیح بخاری نیز روایت
شده و در آنجا این زیاد است که حصه او در خمس زیاده از آنست که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت
کرده است و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت که بروید و مذمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان گفتند و حضرت
روی از ایشان گردانید تا بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت علی علیه السلام کرد و گفت جاریه را از غنیمت برای خود برداشت پس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر میگفت علی را برای من بگذارید بدرستیکه علی
از منست و من از علی ام و او ولی هر مؤمنست بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست که برداشته است پس ابن ابی
الحدید گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچندین حدیث روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند
و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی از منست و من از علی ام و نمیرساند
از جانب من رسالت مرا مگر من یا علی و این حدیث صریح است در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت ابراهیم
بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در شان حضرت عیسی علیه السلام گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم
که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک کف پای ترا بردارند و بقیه آب دست شستن ترا بردارند و با آنها طلب شفا کنند و لیکن بس است
ترا بر آنکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست

بعد از من

بعد از من و تو بر ملت و دین من قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین خلق خواهی بود بسوی من و در حوض کوثر
جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس بر حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسیکه حله بهشت می پوشد از امت من تو خواهی
بود و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با رویهای سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت هم
سایه گان من خواهند بود و هر که با تو جنگ است با من جنگ است و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز من است و آشکار
تو آشکار منست و پنهان سینه تو پنهان سینه من است و فرزندان تو فرزندان منند و تو وعدهای مرا عمل خواهی آورد
و حق با تست و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تست و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است
با گوشت و خون من و در حوض کوثر بر من وارد نمیشود دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو بر حوض کوثر
وارد خواهند شد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خداوندی را که منت گذاشته بر من بایمان
و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق کرد و خاتم پیغمبران و سرور مرسلان گردانید بمحض احسان و فضل خود بر من
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی اگر تو نمیبودی مؤمنان بعد از تو شناخته نمیشدند فصل چهارم در بیان
اختصاص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است بحضرت رسول صلی الله علیه و آله در اخوت و همراز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است اول ...
در جامع الاصول روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادری قرار داد میان صحابه حضرت امیر علیه السلام
گریان شد و بنزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان صحابه خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
با علی علیه السلام گفت از من بمنزله هرونی از موسی برادر منی و مصاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر ملعون
محتضر شد خلافت را شوری قرار داد میان علی علیه السلام و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
با ایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادری میان
خود و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت
کرده اند که علی علیه السلام میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم و این سخن را بغیر من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغگوی و قصه مواخات
از متواترات است ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از جمعی از صحابه و ابن مغازلی بهشت سند روایت کرده است
و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادر
گردانید هر یک از مهاجر و انصار را با کسیکه در سعادت یا شقاوت نظیر او بود چنانچه ابوبکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن
عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر گردانید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

کسی برادر نکرد حضرت امیر صلوات الله علیه که باشد حضرت رسول الله فرمود من ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت
و بلند کرد و گفت علی از منست و من از اویم و او از من بمنزلهٔ هرون است از موسی و مضامین این اخبار هر چند در آنکه آنحضرت
ممتاز بود از میان صحابه و بغیر حضرت رسول صلعم شبیهی و نظیری نداشت که شایستهٔ برادری او باشد پس باید که در امامت و ریاست
نیز شبیه آنحضرت بوده باشد و در مسند احمد بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که
دیدم در بهشت نوشته بودند دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند محمد رسول صلی الله علیه و آله رسول خداست و علی برادر
رسول خداست دوم آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول بود و ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول
خدا صلی الله علیه و آله گفت صاحب سرّ من علی بن ابی طالب است و در صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی
و سایر کتب او جابر روایت کرده اند که در روز فتح طایف حضرت رسول صلعم راز گفت و بسیار طول کشید عمر با ابو بکر علیهما اللعنه
گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که از صاحب مشکواة روایت کرده مردم که گفتند رازش دور
و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول صلعم رسید گفت من با او راز نمیگفتم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این
حدیث را روایت کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد و در مسند ابن حنبل و مناقب ابن
ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حال احتضار فرمود بخوانید از
برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابو بکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو از او پوشانید و باز گفت بطلبید
مرا بطلبید عمر ملعون را طلبیدند رو از او گردانید و باز گفت یار مرا بطلبید عایشه ملعونه گفت علی را میخواهد چون علی علیه السلم آمد او را
در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت تا بعالم بقا ارتحال نمود سیم عامه و خاصه بطرق متواتره روایت
کرده اند که چون مهاجران و انصار بمدینه آمدند در دور مسجد خانها بنا کردند و درهای آنها را بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد
خوابیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا امر کرد شما را که درها را مسدود کنید مگر در خانهٔ
علی علیه السلم پس درین باب مردم سخنان گفتند چون آن سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من درین درها را
نبستم و در خانهٔ علی را نگشودم بلکه خدا امر کرد مرا که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل و ابو یعلی در مسند
و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیگران سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید
گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند بسیار روایت کرده است و ابن حجر از احمد روایت کرده است و ابن اثیر
در نهایه و در لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث روایت شده است که چون ندا کردند که بیرون روند از مسجد همه کس
بغیر آل رسول و آل علی بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را میکشیدیم و بیرون [illegible] میبردیم و درین زمان نیز علامت

درخانهٔ

در خانهٔ امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد مفتوح بوده موجود است و صاحب الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت حلال نیست احدی را که جنب شود درین مسجد بغیر از من و بغیر از تو و این فضیلت و اختصاص منبع است
که فوق آن متصور نیست چهارم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواست
که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر آورد چنانچه احمد در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب
خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص و جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت یا رسول الله داخل که شدیم
کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه گذاشته بودند نسخه سیاه شده و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول صلعم
هر گاه اراده بر خاستن میکرد دست علی را میگرفت و هر گاه می‌نشست تکیه بر آنحضرت میکرد و در خصایص نطنزی روایت کرده است
که چون حضرت رسول صلعم عطسه میکرد حضرت امیر میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر ترا بلند گرداند پس حضرت رسول صلعم
در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پای ترا بر سر دشمنان بلند گرداند و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله غضبناک
میشد بغیر علی علیه السلام کسی جرئت نمیکرد که با آن حضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم که حضرت رسول صلعم
علی علیه السلام را در بر گرفت و بوسید و دو مرتبه فرمود پدرم فدای تو باد ای یگانه شهید و چون علی علیه السلم حاضر شد فرمود که این است
محبوب خدا و محبوب رسول او و ابن حجر جزو اول حدیث را از عایشه روایت کرده است و بسندهای بسیار در صحاح عامه و سایر کتب
ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی از منست و من از علیم و ادا نمیکند از جانب من مگر علی
و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است که رسول خدا صلعم در سال دویم هجرت دختر خود فاطمه سیدهٔ زنان اهل جنت را
تزویج نمود بعلی علیه السلام و با او گفت ترا تزویج کردم کسیکه سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و بدرستیکه اسلامش پیش از همه صحابه
بود و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه عظیم تر است اسماء بنت عمیس گفت دیدم در وقتی که رسول خدا صلعم آن دو بزرگوار
خدا را بیکدیگر داد دعای بسیار برای هر دو کرده دیگر برادر دعا بر ایشان شریک نکرد و از برای علی علیه السلم دعا میکرد بنحویکه از برای
فاطمه صلوات الله علیها دعا میکرد و ایضاً روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا صلعم خطاب کرد بگروه ثقیف
در وقتی که بنزد آنحضرت آمدند و گفت یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از منست یا گفت مثل جان منست
پس شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و مالهای شما را خواهد گرفت عمر ملعون گفت بخدا سوگند که من از روی
امارت نکردم مگر در آنروز و سینهٔ خود را پیش میکردم که شاید بگوید اینست پس رو بعلی علیه السلم کرد و دستش را گرفت و دو مرتبه
گفت او اینست مؤلف گوید که آن کافر بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از قسم دروغ پروا نداشته است زیرا که این سخن را مکرر
بهمین نحو در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی باز یاده دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته است که مردم از برای حال او

دانند که او دروغ گوید و از همه کس حریص تر بوده بخلافت و اگر گویند مراد ش این بود که اهلیت این امر را در خود نمیدید
این راست است اما بایست درین مواطن نیز اقرار نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکواة از صحیح ترمذی روایت
کرده اند که ابو بکر و عمر علیهما اللعنه فاطمه صلوات الله علیها را از حضرت رسول خواستکاری کردند و حضرت نداد و عذر فرمود
که او کوچک است و علی علیه السلم خواستکاری کرد و باو داد و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول صلی الله علیهما
زیاده از آنست که درین رساله احصا توان کرد و هر عاقلی که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه پادشاهی
یا امیری یک شخصی از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود گرداند و در امور کلیه و جزویه باو توسل جوید و پیوسته او را
محرم اسرار خود گرداند و در همه احوال و مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته او را برای خلافت خود مهیا کرده و این
دال است بر امارت و نیابت او از انکه صریح بگوید که او جانشین منست خصوصا هرگاه این امور از کسی صادر شود که معلوم است
که محبت او تابع محبت خداست و متفق بر امور دنیویه و روابط بشریت نیست پس اینها ادله دلالت بر امامت و خلافت
آنحضرت **فصل پنجم** در بیان آنست که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است که حق
همیشه با امیر المؤمنین علیه السلام است و او از حق جدا نمیشود و در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت کرده است که رسول
خدا ص گفت بعد از من فتنه خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر ملازمت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که او جدا
کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت
کرده است و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت
رسول ص بعمار گفت که اگر ببینی علی علیه السلم را بوادی میرود و مردم بوادی دیگر میروند تو با علی برو و مردم را بگذار که او ترا
در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و از ابوذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول ص
گفت علی با حق است و حق با علیست و از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من ایند و ایضا از عایشه روایت کرده است همین مضمون را
و ابن ابی الحدید گفته است این حدیث نزد من ثابت است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که علی با حق است و حق با او میگردد
هر جا که او گردد و محمد شهرستانی در جواب علامه علیه الرحمه که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده گفته است که بودن آنحضرت
با حق و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت
کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول ص که میگفت علی با قرآنست و قرآن با علیست از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
بنزد من ایند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده روایت کرده است از ام سلمه و عایشه و مولف کتاب فضائل الصحابه نیز از عایشه
روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی را خداوندا

حق را

حق را با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون ندارد و هرگاه مفاد این حدیث ثابت شد امامت
آنحضرت ثابت میشود بچندین وجه **اول آنکه** دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است **دویم آنکه** دلالت
بر افضلیت میکند آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا **سیم آنکه** از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است که حضرت امیر ع تصدیق خلافت ثلاثه هرگز نکرد و همیشه ایشان را نسبت بجور و ظلم میداد
و از ستم ایشان شکایت میکرد و هرگاه ایشان بر خلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایات
آنحضرت از ایشان اگر چه احتیاج باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینمایم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
و ترمذی و نسائی و سنن ابو داود روایت کرده است از مالک بن اوس که علی علیه السلم و عباس آمدند بنزد عمر و طلب میراث کرد
رسول خدا ص میکردند پس عمر ملعون با ایشان گفت که چون حضرت رسول صلی علیه از دنیا رفت ابو بکر ملعون گفت من ولی رسول خدایم
پس آمدید طلب میراث میکنی پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابو بکر گفت که رسول خدا گفت که ما گروه
پیغمبران میراث نمیگذاریم الخ انچه میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند
که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود و پس چون ابو بکر لعین مرد گفتم من ولی خدایم و ولی ابو بکرم پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار رسول
و خاین دانستید و خدا که میداند من راستگو و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را تصرف شدم بحال هر دو متفق شده اند و میگویند
میراث را بما بده پس از این حدیث که در پنج صحیح از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که حضرت امیر صلوات
الله علیه این دو منافق را کذاب و غدار و مکار و گناهکار میدانسته است پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد
و ایضا گاه شبهه که ایشان در باب خلافت ابو بکر ملعون در نظر مردم جلوه داده اند اجماع بر امامت اوست و هرگاه امیر المؤمنین ع
و عباس در ان داخل نباشند کی اجماع متحقق شده است چنانکه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه
ملعونه گفت فاطمه دختر رسول خدا و عباس آمدند بنزد ابو بکر و طالب میراث خود از رسول خدا صلی الله علیه و اله میکردند و طلب
فدک میکردند و حصه خود را از خیبر ابو بکر ملعون گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که گفت از ما میراث نمیماند الخ
نمیگذاریم صدقه است و آل محمد ازین مال میخورند و کاری که پیغمبر کرده است غیر آن نمیکنیم چون حاصل صدقه مدینه آمد عمر لعین آنرا
بعلی و عباس داد و علی علیه السلم متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را عمر لعین ضبط کرد و بایشان نداد و گفته اند در روایت
دیگر وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها از ان ده شد هجرت کرد از ابو بکر ملعون و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت
او را در شب دفن کرد و ابو بکر را برای نماز او خبر نکرد و پس عایشه ملعونه گفت که علی روی در میان مردم داشت تا فاطمه حیات
بود و چون فاطمه از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه صلوات الله علیها بعد از حضرت

رسول صلی الله علیه وآله شش ماه زنده بودند پس زهری از راوی پرسید که پس علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد گفت نه والله نه او
ونه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد و چون علی علیه السلم دید که روی مردم از او گردید بضرورت
میل کرد بصلح با ابوبکر علیه اللعنه پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای آنکه عمر علیه اللعنه را با خود نیاورد
چون شدت عمر را میدانست پس عمر با ابوبکر گفت تنها بنزد ایشان مرو ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه میتوانند
کرد پس آمد بخانه علی علیه السلم و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر صلوات الله علیه برخواست و خطبه خواند و فضایل
خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر سنگین دل گریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابوبکر ملعون برخواست
و خطبه خواند و عذر ناموجه خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر عاقلی که درین
حدیث تامل کند میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه اجماعی بر خلافت ابوبکر نه طوعا و نه جبرا منعقد نشد و تصرف ایشان درین
مدت در فروج و اموال و ادیان مسلمانان محض جبر و غصب خطا بود و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد خراب البصره از محض خوف
و قلت اعوان و کثرت اعادی بود و اجماع و بیعت چنین در حق هر پادشاه جابری و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمه این سخن ان شاء الله
در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرین مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معاویه علیه اللعنه
بعلی علیه السلم نامه نوشت که مضمونش اینست اما بعد حسد و حرد است نه جزو آن در تست و دیگر در سایر مردم زیرا که امور این امت
برگشت با حدی بعد از رسول خدا مگر آنکه حسد بردی بر او و تعدی کردی بر او و ما دانستیم اینها از تو از نظر چشم آلود تو و سخنان ناهموار
تو و آههای بلند تو و امتناع کردن او از بیعت خلفاء و ترا میکشیدند بسوی بیعت مانند شتری که مهار بر او کشند تا آنکه بیعت
کردی از روی کراهت تا آخر نامه میشومه او پس حضرت امیر صلوات الله علیه در جواب آن ملعون نوشت که آمد بنزد من نامه
تو و در نامه نوشته بودی حسد مرا بر خلفاء و امتناع مرا از بیعت ایشان و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم ازین
امور بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله از دنیا رفت و امت او اختلاف کردند قریش گفتند
میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد پس قریش گفتند محمد ص از ماست و ما سزاوارتریم بخلافت از شما
پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش بسبب قرابت محمد ص واله پس ما که اهل بیت آنحضرت بودیم احق بودیم باین امر از غیر ما
چون مردم با ابوبکر بیعت کردند پدر تو ابوسفیان بنزد من آمد و گفت احقی باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا بر هر که
مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران و پیادگان بر سر ابو قحافه و من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان
اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلینی روایت کرده است که چون علی علیه السلام خواست بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از
حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی که چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفتند متصرف شدند و ما را

منع

منع کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم بآن از همه مردم پس دانستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانانرا پراکنده کنیم
و خونهای مسلمانانرا بریزیم و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد
میشود و باندک تاملی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بدار جزا رفتند
و ایضا بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر صلوات الله علیه میگفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع
کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند
حق مرا و اجماع کردند بمنازعه من در امری که من اولی بودم بآن از ایشان و هرگاه امیر المؤمنین ع این شکایتها از ایشان کند
معلوم است که ایشانرا دوست نمیداشته و ایشان او را دوست نمیداشته اند و از ایشان متاذی شده بوده صاحب مشکواة از صحاح
ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرترا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی از ابوسلمه روایت
کرده است که ما منافقانرا نمیشناختیم مگر ببغض علی علیه السلم و در استیعاب نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله گفت که هر که علی را
دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که
مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید اِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ
وَلَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ و کسی که خدا او را در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت و خلافت نیست

فصل ششم در بیان افضلیت آنحضرت است بر سایر صحابه زیاده بر آنکه سابقا مذکور شد باقرار مخالفان

ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای مخالفان است گفته است قول بتفضیل امیر المؤمنین ع قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین
قایل بآن بوده اند از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابوایوب
و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمه بن ثابت و ابو الطفیل و عباس بن عبد المطلب و بنی العباس و بنی هاشم
و بنی عبد المطلب کافه و زبیر نیز اول قایل بود و بعد از آن برگشت و از بنی امیه جمعی قایل بوده اند از آنجمله خالد بن سعید بن
العاص و عمر بن عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشان است نقل کرده که این آیه در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است
چنین بود اِنَّ اللهَ اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبْراهِیمَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَی الْعالَمِینَ و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه
از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول ص در پنج چیز با آنحضرت مساوی اند در سلام که حق تعالی فرموده است اَلسَّلامُ
عَلی آلِ یٰسین و در صلواة بر ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً
و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللهُ و فرموده قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّةَ
فِی الْقُرْبی و ابن ابی الحدید گفته است اما فضایل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود آن متعرض ذکر و بیان

شدن ساحت است بعد ازان کفته چکویم در شان کسی مردی که اعدایش اقرار و اذعان بفضلش کرده و خصمانش انکار و
کتمان فضایلش نتوانسته اند کردن معلوم است که بنی امیه با آنکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و حیله در اطفاء نور او
نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منابر لعن او کردند و مادحان و شیعیان او را
حبس و قتل کردند و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدی که بر مردم
حرام کردند که نام او را بر زبان جاری کردانند و هرچند ایشان درین امر اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلندتر و قدرش
رفیع تر شد مانند مشک که هرچند آنرا پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و بر مثال
روز روشن که اگر یک چشم آنرا نبیند چندین چشم دیگر ببیند و چه کویم در شان کسی که همه فضایل باو منسوب و سلسله جمیع کمالات
باو منتهی میکردد و سرکرده همه فضیلتها و سرچشمه تمام مکرمتها و معدن جمیع فضایل او بوده و کوی سبقت میدان از همه مکارم او ربوده
و بعد از و هر کسی نصیبی از فضیلت داشته از و داشته و هر که بهرهٔ از کمال یافته از و یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت
الهی و علم خداشناسیست و هر که خدا شناخته از و شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او افراخته و راه خدا
بشمع کلام او روشن کشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما نشسته معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و درین
فن استاد مردم اند شاکرد او بند و اشاعره نیز غاشیه بردوش این تنک و بو و هوادار این سرکویند زیرا که استاد ایشان ابو
الحسن اشعری و او شاکرد ابو علی جبائیست یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطاست و او شاکرد ابو هاشم
عبد الله بن محمد بن الحنفیه است و او شاکرد پدرش امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و اما امامیه و زیدیه انتساب ایشان
بالحضرت ظاهر است و از جملهٔ علوم علم تفسیر قرآن است که تمامی از و ماخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرینست و اکثر این
علم از و ماخوذ است شاکرد اوست و از و پرسیدند که علم تو با علم پسر عمت چونست کفت مثل قطرهٔ باران بدریای محیط و
از جملهٔ علوم علم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است و معلوم که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی میشود باو و جنید
و شبلی و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در وغ فخر میکنند و خرقه که شعار ایشان است
بسند متصل باعتقاد بالحضرت میرسانند و از جملهٔ علوم نحو و صرفست و همه کس میدانند که اختراع این علم او کرده و ابو الاسود
دیلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد آنرا او بیان فرموده از انجمله آنست که اقسام کلام
اسم و فعل و حرفست و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است
و مفعول منصوب است و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیکست که معجز باشد و اگر ملاحظه فضایل نفسانی و خصایص انسانی
نمائی میدانی که رایت جلالش در رفعت بکجا رسیده و مشارق همتش از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش شجاعت که تشنکان را

از یاد مردم برده و نام آینده کان بر زبانها فسرده مقاماتش در حروب مشهور و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است اوست
شجاعیکه هرکز نکریخته و از هیچ لشکر نترسیده و هرکز برابرش خصمی نیامده که از و نجات یافته باشد و هرکز ضربتی نزد که محتاج بضربت
دیکر باشد شجاعیرا که او میکشت قومش افتخار میکردند بانکه او کشته است چنانکه بعد از آنکه آنحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو
در مرثیه او شعری چند کفت که مضمونشان اینست اگر کشندهٔ عمرو دیگری میبود تا زنده بودم بر او میکریستم اما چون قاتلش
یکانه ایست در شجاعت ممتاز و بکرامت سرافراز کشتن او عاری و کشتهٔ او را ننکی نیست و پدرش پادشاه مکه بوده
شجاعی که لحظهٔ در برابرش ایستاده همیشه بآن افتخار مینمودی روزی معاویه بر تخت خوابیده بود و بیدار شد دید عبد الله پسر زبیر در زیر
ایستاده عبد الله از روی مزاح باو کفت ای امیر اکر میخواستم میتوانستم یعنی ترا کشت معاویه ملعون کفت دعوای شجاعت میکنی عبد الله کفت
کرا انکار شجاعت من میتوانی کرد من در صف قتال برابر علی بن ابی طالب علیه السلم ایستاده ام معاویه کفت اکر راست میکفتی ترا و پدرت را
بدست چپ خود کشته بود و دست راستش بکار مانده طلب دیکری مینمودی مجملا آنکه هر شجاعی در شرق و غرب او را مسلم میدارند و
بنام او مثل میزنند و اما قوت و زورش ضرب المثل است در همه آفاق و هیچکس بقوت او نبوده است باتفاق در خیبر را بیک
دست از جای کند و چندکس نتوانستند حرکتش دهند و سنک عظیمی را از سر چاه برکرفت که تمام لشکر از تحریکش عاجز بودند و اما
شجاعت سخاوت و جودش ازان مشهورتر است که باید کفت روزها روزه میکرفت و شبها بکرسنکی میکذرانید و قوت خود را بدیکران
میداد و سورهٔ هل اتی باین سبب نازل شد و آیهٔ کریمه اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِیَةً
در شان او آمده مردی است که برای نخلستان یهود بدست خود آب میکشید القدر که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را
تصدق میکرد و خود از کرسنکی سنک بر شکم می بست و کفته اند که آنحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت وجود بحدی بود که خدا خواسته
و پسندیده و هرکز بسایلی نه نکفته حتی آنکه منافقی از خدمت آنحضرت روکردان شده بنزد معاویه علیه اللعنه رفت که دشمن ترین مردم
بود نسبت بآنحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و منقصت باو مینمود کفت از پیش بخیل ترین مردم آمده ام معاویه کفت وای بر تو
او را بخیل میکوئی و حال آنکه اکر خانهٔ از طلا و خانهٔ از کاه داشته باشد طلا را پیشتر بصدقه میدهد تا هیچ ازان نماند اوست که خانهای بیت المال را
تصدق میکند تا آنکه جاروب نموده بر جایش نماز میکذارد و اوست که با لهای دنیا خطاب میکرد و میکفت دیکری را فریب دهید که
شما را طلاق کفته ام که هرکز رجوع ندارد و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نکذاشت و اما حلم و عفو
حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود و از کسیکه با و بدی میکرد و محبت این قول معلوم است از آنچه کرد با عدی عدوی خود مروان
بن الحکم و عبد الله بن زبیر و سعید بن العاص که در جنک جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و
متعرض ایشان نشد و تلافی ننمود با آنکه عبد الله زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق نام میبرد و دشمنی که او را اسیر کرد

سزا داد و گفت برو تا ترا نبینم و بیش از این نگفت و از انچه عایشه ملعونه با او کرد و چون بر و ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت با و
بازفرمود و اهل بصره شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت
و امان داد و اموال و اولاد شانرا نگذاشت غارت کنند و انچه در جنگ صفین با معاویه کرد که اول لشکر معاویه سر آب را گرفته بودند
و ملازمان انحضرت را منع کردند بعد از ان انحضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشانرا بصحرای بی آب راند اصحاب گفتند
تو هم آب را از ایشان منع نمای تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود که نه والله انچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر
مغنی است از این و فرمود طرفی از آب را گشادند که انها آب بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را
که او سید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچکس دیگر را سوای او جهاد نیست و درین باب اطناب بی فایده است
زیرا که جهاد انحضرت از امور ضروریه متواتره است و اما فصاحت انحضرت امام فصحا و سید بلغا و استاد خطبات بلغاء کلام
او را گفته اند که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت انحضرت بپیش معاویه ملعون رفت و گفت از پیش عاجز
ترین مردم در کلام آمده ام گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او نگشوده و
قانون سخن و دیرا سوای او کسی تعلیم ننموده و اما حسن خلق و شکفته روئی او ضرب المثل است تا حدی که اعدا مثل او را باین عیب
کردند و عمرو بن عاص میگفت او بسیار دعابه و خوشطبعی میکند و عمر این قول را از قول عمر برداشته که او برای عذر این که خلافت را
بانحضرت نداد گفت بازیگر است و صعصعة بن صوحان و دیگر شیعیان در وصف او گفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود و بهر جانب
که میخواندیم می آمد و هر چه میگفتیم می شنیدی و هر جا میگفتیم می نشست و با این حال از و میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی
با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد گردنش را بزند روزی معاویه بقیس بن سعد رسید گفت خدا رحمت کند ابوا
الحسن را که بسیار خندان و شکفته و خوشطبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا هم با صحابه خندان و خوش طبع بود وای معاویه
تو بظاهر چنین نمودی که مدح او میکنی اما قصد ذمش کردی والله که او با آن شکفتگی و خنده از هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن
هیبت تقوی بود که او داشت نه مثل هیبتی که اراذل و لیام شام از تو دارند و آن تا امروز از و در میان دوستان و اولیا
او مانده است و هم چنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان او مانده است و اما زهد در دنیا او سید زهاد بود و همه
زهاد در روی اخلاص باو دارند هرگز طعام سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت تر بود و نان ریزهای خشک میخورد
و سر انبان نانرا مهر کرده مبادا فرزندان از روی مهربانی زیت یا روغن بآن بمالایند و جامه را پینه میکرد و گاه بپاره پوستی
و گاه بلیف خرما و پیراهنش کرباس بسیار درشت بود و اگر آستینش دراز بود میبرید و نمی دوخت و رشته رشته بر سر دستش میریخت
تا وقتی که تمام شود و کم بود که نان خورش با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد سرکه یا نمک بود و اگر ترقی میفرمود سبزی بود و اگر از این ام

طرفی میکرد شیر شتر بود و گوشت نمیخورد و مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبره حیوانات مکنید و با این حال قوت و زورش از همه
کس بیشتر بود و از همه بلاد اسلام سوای شام که در دست معاویه علیه اللعنه بود اموالش پیش او می آمد و همه را بر مردم قسمت
میکرد و اما عبادت اعبد ناس بود نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش از همه کس فزون تر مردم از و نماز شب و ملازمت
اوراد و اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند چه توان گفت در عبادت کسیکه یکشمه از ان
اینست که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی برایش گسترده بودند و بران نماز میکرد و تیر از راست و چپ او
میگذشت و در پیش او بر زمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی نورانیش از طول سجده مانند پای
شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل کنی و ابنای آن تعظیم و اجلال الهی که در انها فرموده و تواضع و تذلل و خشوع
که نموده ملاحظه نمائی توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری شده و از علی
بن الحسین علیهما السلم که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدش چون است گفت چنانکه عبادت جدم
با عبادت حضرت رسالت صلی الله علیها بود و اما قرائت قرآن او درین باب مرجع همه بود و همه متفقند برانکه در زمان
حضرت رسول ص و اله تمام قرآن را کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد از انحضرت اول کسیکه قرآنرا جمع کرد و نوشت
او بود و اگر رجوع بکتب قرائت کنی دانی که استادان قرائت همه شاگردان اویند و قرائت همه منتهی باوست و همه بناه باو میجویند
و اما رای و تدبیر رایش از همه صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه امور هر یک خلفا و امرا رجوع باو مینمودند عمر ملعونرا
او از هلاک نگاه داشت و عثمان ملعون را مخالفت امر او دران بلیه گذاشت و اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را از ان ورطه
بدر میبرد و انکه دشمنانش گفتند که او صاحب رای نبود سببش آن بود که او موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمیفرمود چنانکه خود
گفته اگر نه رعایت تقوی بودی من از همه زیرک تر بودی و خلفای دیگر برای خود هر چه را اصلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق
شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسی که در اکثر امور رد دین کند دنیایش بی نظام تر از کسی است که پیروی دین نداشته باشد اما بعایت رعایت
و حکومت در حکم الهی سیاستش بغایت بود و در رعایت خویشان خود نمینمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از انچه با برادر خود
عقیل و امثال او کرد و انچه بیان نمودیم خصایص بشریت و واضح شد که در همه انقا او بر همه مقدم و امام همه عالم است و چه توان گفت
از وصف کسیکه کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را دوست میدارند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود
مینگارند و جمعی از ملوک ترک و آل بویه برای تیمن و تبرک صورت حضرت را بر شمشیرهای خود از جهة ظفر و نصرت نگاشته و با خود میداشتند
و چگویم در شان کسیکه همه کس میخواهد که از و منسوب باو باشد حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را سید و بزرگ خود میدانند
و خود را منسوب باو میکردانند تا حدیکه در روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول صلی الله علیه و اله شنیدند که لا فتی

ملا اعلی میکفتند لا سیف الا ذو الفقار لا فتی الا علی و چکونه در شان کسیکه پدرش ابو طالب است سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه
کفته اند که است فقیری که با پریشانی بزرک شد و ابو طالب بالجمله فقیر بزرک بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول صلعم بود
از وان صغر تا ایام کبر و انحضرترا از مشرکان و کفار محافظت و حمایت مینمود و تا او در حیات بود انحضرت از وطن خود محتاج
هجرت و اختیار غربت نشد و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رو که دیگر ترا در انجا ناصر و یاوری نمانده
و انحضرت با پدری باین رفعت شان پسر عمش خاتم النبیین و سید الاولین و الاخرین است و برادرش جعفر طیار با ملایکه اخیار و زوجه اش
سیدة نساء عالمیان و پسرانش سید شباب اهل الجنات پدرانش پدران رسول الله و مادرانش مادران خیر خلق الله کوشتش و خونش
بکوشت و خون او ممزوج و نور روشن با نور او متصل و مقرون پیش از خلق ادم تا صلب عبد المطلب و بعد از عبد المطلب در صلب
عبد الله و ابو طالب از همه جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند اول منذر و ثانی هادی و چکونه در شان کسی که بر همه مردم در
هدایت سبقت نموده و بخدا ایمان اورده وقتی که همه کس مشغول عبادت احجار بودند و هیچ کس براه در توحید سبقت نداشته
مکر رسول خدا صلعم واله که رایت سبقت دو عالم افراشته اکثر اهل حدیث برایند که او از همه کس پیشتر متابعت پیغمبر کرده
و باو ایمان اورده و خلاف این نکفته مکر اندکی و شک درین ننموده مکر دو کس یا یکی و انحضرت خود فرموده انا الصدیق
الاکبر و انا الفاروق الاول سلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم و هر کس تتبع احادیث نماید
انچه کفته شد یقین داند و انچه ما درین مقام ذکر نمودیم اندکیست از فضایل انجناب و اکر شرح مناقب او بتفصیل کنیم محتاج
شویم بکتاب بزرک غیر این کتاب تا اینجا ترجمه مجلی از کلام ابن ابی الحدید بود و اکرچه علما اما اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از
کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و ثابت ترین مناقب انست که دشمنان بان شهادت دهند زیرا که
این کمراه با این اهتمامی که در ذکر مناقب ان ولی خدا مینماید باز ان منافق جاهل حیدر را بر او در خلافت مقدم میداند و عداوتش
ازین بالاتر نمیباشد و از همه غریب ترانست که با انکه خود اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت میکوید خود متعرض خلافت نشد
و مردم را در جهالت و ضلالت کذاشت و ترک دنیا کرد با انکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت امیر المومنین علیه السلم از ایشان
میکرد و مکرر میفرمود که غصب حق من کردند و بر من ستم کردند و قطع رحم من کردند اکر خود با ایشان کذاشته بود و خلافت ایشان
بحق بود چرا چنین بزرکواری عاق برایمه خود میشد و این افتراها در حق ایشان میکفت و اینکه خلافت خدا و امامت کبری
که تالی مرتبه نبوتست مکر منصب دنیویست یا حطام دنیای فانیست که کسی دست ازان بردارد و بدیکری که اهلیت ان
نداشته باشد بکذارد پس بر هر عاقلی مانند افتاب روشن و واضح است که هرکاه کسی با این جهات و مناقب و کمالات در میان
امت باشد و دیکری که بهره ازین جهات نداشته باشد خلافت را متقرف شود و اکر خدا و رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت

دارد که خلافت را بچنین کسی تفویض نمایند و مردمان کامل ترا رعیت او کردانند که باید اطاعت او بکنند و اکر مردم کرده اند معلوم است
که بنای کار را بر بیعت جاهلیت کذاشته اند و از روی تعصب و عداوت دست از خلیفه حق برداشته اند و اعانت امام خود را اخذ حق خود
نکرده اند و اطاعت عجل سامری نموده اند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **فصل هفتم** در بیان قلیلی از اخبار
که مخالفان در کتب معتبره ایراد نموده اند و اکثر نص و صریح است در امامت و ایشان تعامی و تجاهل از انها نموده اند و چون ذکر همه
مناسب این رساله نیست از بسیار باندکی اکتفا مینماییم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابی الحمراء خادم
حضرت رسول صلی الله علیه واله که حضرت فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته بعلی و نصرته به و ایضا از جابر روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم واله فرمود بعلی علیه السلم که مردم از درختهای
مختلف اند و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلعم با علی علیهما السلام
کفت در تو مثلی و شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند بحدیکه مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند
تا انکه منزلتی از برای او اثبات کردند که او را نبود یعنی او را خدا یا پسر خدا خواندند پس حضرت امیر صلوات الله علیه
فرمود که دو مرد در حق من هلاک میشوند در دوستیکه افراط میکنند در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان میزنند و ایضا از
مسند از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلعم واله فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی
الحدید در شرح نهج البلاغه کفته است اکر حضرت امیر المومنین ع در مقام مفاخرت در اید و خواهد فضایل و مناقب خود را
بشمارد بان مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده و او را بان مخصوص کردانیده و جمیع فصحای عرب او را مساعدت و معاونت
کنند نتوانند رسید بعشری از انچه رسول صادق الوعد در شان او کفته است و مراد من اخبار مشهوره نیست که امامیه
بر امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر راز کفتن و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت و هنکامی
که عشیره خود را در مکه جمع کرد و کفت هر که اول بمن ایمان می اورد وصی و خلیفه منست و اول علی صلوات الله علیه ایمان اورد
و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چندیست که ائمه و پیشوایان حدیث در شان او روایت کرده اند و اندک بسیار قلیلی
از انها را در حق دیکری روایت نکرده اند و من اندکی از انها را نقل میکنم که روایت کرده اند انها را از علمای حدیث که در حق انحضرت
متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان کنند نفس بان مطمئن میکردد
و مثل روایت دیکران نیست پس بیست و چهار حدیث روایت کرده اند و ما درین رساله بعضی را ایراد مینماییم اول انست
که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه واله با علی بن ابی طالب علیه السلم
کفت یا علی بدرستی که خدا مرا مزین ساخته است بزینتی که زینت نکرده است بنده کان را بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او از ان

وان زینت ابرار و نیکوکاران است نزد خدا وان زهد در دنیاست وکردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نیکنی و دنیا چیزی از تو
کم نیکند وبخشیده است بتو محبت مساکین را پس کردانیده است ترا که راضی هستی که ایشان اتباع تو باشند وایشان راضی اند که تو امام
ایشان باشی وابن حنبل این را زیاد کرده است پس خوشحال کسیکه ترا دوست دارد وتصدیق تو کند و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد
وتکذیب تو کند دویم درمسند احمد حدیث ثقیف را که سابقاً مذکور شد نقل کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله بکروه
ثقیف گفت که مسلمان میشوید یا میفرستم مردی را که از منست یا گفت عدیل نفس منست و از روی عمر را نقل کرده است
چنانچه گذشت وگفته است باز احمد در کتاب فضایل علی نقل کرده است که مردی بر امیفرستم که بمنزله جان منست ابوذر گفت
که درین حالت من در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد و دست در پشت من گذاشت که بر دوش دست او را یافتم و از من پرسید
که کی را گمان داری که اراده کرده گفتم ترا نمیخواهد آنرا میخواهد که نعل او را پینه میکند یعنی علی بن ابی طالب علیه السلم سیم ابونعیم
در حلیه از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله گفت بدرستی که خدا عهد کرد در باب علی بسوی من عهدی
من گفتم پروردگارا بیان کن آنرا برای من گفت بشنو بدرستیکه علی علامت راه هدایت است وامام اولیای منست و نور
کیست که اطاعت من کند واوست کلمه که لازم کردانیده ام بر متقیان اشاره است بایه کریمه وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ هرکه
او را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته وهرکه اطاعت او کند بتحقیق مرا اطاعت کرده پس بشارت ده او را باین پس
گفتم پروردگارا من او را بشارت داده ام گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بگناهان من است
و هیچ ستم نکرده است بر من واگر تمام کند بر من آنچه مرا بآن وعده داده است پس او سزاوار تر است بآنکه بکند پس حضرت رسول ص
گفت من دعا کردم از برای او وگفتم خداوندا دلش را جلا بده و بهار او را ایمان بگردان خدا فرمود که کردم اما او را مخصوص
کردانیده ام ببلیه وامتحانی که احدی از دوستان خود را بآن امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا او برادر من وصاحب خیار
منست فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و ممتحن است و مردم را باو امتحان خواهم کرد وایضاً حافظ بسند دیگر از انس
روایت کرده است که حضرت فرمود بدرستی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی علیه السلم که او رایت و
علامت هدایت است ومنار ایمان است وامام و پیشوای دوستان من است ونور جمیع مطیعان من است علی امین منست در قیامت
وعلمدار منست وبدست علی خواهد بود کلید خزینهای رحمت پروردگار چهارم روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند واحمد
بیهقی در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه واله که هرکه خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او وبسوی ابراهیم در حلم او وبسوی موسی در
زیرکی او وبسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب علیه السلم مؤلف گوید فخر رازی این حدیث را در اربعین از
احمد بیهقی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است هرکه خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او وبسوی نوح در تقوی او وبسوی

ابراهیم در خلت او وبسوی موسی در هیبت او وبسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب علیه السلم پس از جانب
شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی این پیغمبران است در صفات وشک نیست که اینها افضل از ابو
بکر بوده اند واز سایر صحابه ومساوی افضل افضل است پس باید که علی افضل از ایشان باشد پنجم ابونعیم در حلیه وابن حنبل در
مسند از حضرت رسول صلی الله علیه واله روایت کرده اند که هرکه دوست دارد که زندگی کند بروش زندگانی من وبمیرد بروش
مردن من وچنگ زند در شاخی که از یاقوت سرخ است وخدا آنرا بدست قدرت خود خلق کرده است بآنکه گفت باش آن بهم
رسید پس باید متمسک شود بولایت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ششم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه واله در پسین روز عرفه بیرون آمد وفرمود بدرستی که حق تعالی مباهات کرد با ملایکه بهمه شما عموماً وگناهان همه را آمرزید ومباهات کرد بعلی بخصوص وگناهان او را آمرزید
من سخنی میگویم در رعایت خویشی خود نمیکنم بدرستیکه سعادتمند وکل سعادتمند کسی است که علی را دوست دارد در حیات او وبعد از
موت او هفتم احمد بن حنبل در کتاب فضایل ومسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله روایت کرده است گفت
که اول کسی که او را در قیامت میطلبند منم پس می ایستم از جانب راست عرش در سایه عرش پس حله بمن میپوشانند پس پیغمبران را
یکی بعد از دیگری میطلبند واز جانب راست عرش بازمیدارند وحله ها بایشان میپوشانند پس علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه را میطلبند برای قرابتی که با من دارد ومنزلتی که نزد من دارد ومیدهند بدست او علم مرا که آن لوای حمد است وآدم
وهرکه بعد از وست همه در زیر آن علمند بعد از آن با علی خطاب کرد که پس تو با علم میایستی میان من ومیان ابراهیم خلیل
پس حله بر تو میپوشانند پس منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم ونیکو برادریست برادر تو علی بشارت
باد ترا که میخوانند هرگاه که مرا میخوانند وترا خلعت میپوشانند هرگاه مرا خلعت میپوشانند وبتو عطا میکنند هرگاه بمن عطا
کنند هشتم حافظ در حلیه روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت رسول ص روزی بمن گفت ای انس برای وضوی من حاضر
کن پس برخواست ووضو ساخت ودو رکعت نماز بجای آورد پس گفت اول کسی که بر من داخل میشود از این در امام متقیان و
سید وسرور مسلمانان ویعسوب مؤمنان یعنی پادشاه ایشان وخاتم اوصیا وکشاننده روسفیدان ودست وپا سفیدان است
بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان ودعای خود را پنهان کردم پس علی علیه السلم آمد حضرت رسول ص
فرمود که آمد گفتم علی آمد پس برخواست بسوی او شاد وخندان ودست در گردن او کرد وعرق رویش را پاک میکرد علی گفت
یا رسول الله امروزی میبینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم وحال آنکه تو از جانب من رسالت
مرا بخلق خواهی رسانید وصدای مرا بایشان خواهی شنوانید وبیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را در آن اختلاف کنند بعد از
من نهم ایضاً حافظ روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول صلی الله علیه واله گفت بطلبید از برای من سید عرب را

که او علی است من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان آدمم و علی سید عرب است چون علی علیه السلم آمد انصار را
طلب کرد و گفت ای گروه انصار میخواهید دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر بر آن متمسک شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله
گفت او علی است پس او را دوست دارید بدوستی من و او را گرامی دارید بکرامت من بدرستی که جبرئیل مرا امر کرد از جانب خدا
بآنچه گفتم بشما دهم ایضاً حافظ در حلیه روایت کرده است که روزی علی علیه السلم آمد رسول خدا صلی الله علیه و اله گفت مرحبا بسید مؤمنان
و امام متقیان گفتند بعلی ع چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر آنچه بمن داده است و سوال میکنم از او که توفیق
دهد مرا که شکر کنم او را بر آنچه بمن عطا کرده است و زیاده کند بر آنچه بمن انعام کرده است یازدهم ایضاً در حلیه روایت
کرده است که حضرت رسول ص و اله روایت کرده است که گفت هر که خواهد زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش
مردن من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من انرا کشته است پس باید موالات کند با علی بعد از من و دوستی کند
با دوست او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستی که ایشان عترت منند و از طینت من افریده شده اند و فهم و علم مرا
بایشان داده اند پس وای بر آنها که تکذیب ایشان کنند بعد از من و قطع کنند در حق ایشان صلهٔ مرا خدا شفاعت مرا بایشان
نرساند دوازدهم از احمد در مسند و کتاب فضایل و صاحب الفردوس الاخبار روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود
که بودیم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از انکه ادم را خلق کند بچهارده هزار سال پس چون ادم را خلق کرد قسمت کرد ان نور را بدو
جزو پس یک جزو من بودم و یک جزو علی بود و در فردوس زیاده کرده است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا بصلب عبد المطلب رسیدیم
پس از برای من نبوت شد و از برای علی امامت و وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله
خطاب کرد با علی علیه السلم که نظر کردن بر روی تو عبادت است تو سیدی و سروری در دنیا و اخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته
و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست وای بر کسی که ترا دشمن دارد چهاردهم ایضاً احمد در کتاب
فضایل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا صلی الله علیه و اله گفت کیست که آب از برای ما بیاورد مردم همه امتناع کردند علی علیه السلم
مشکی برداشت و شب بسیار تاریکی بود و امد بر سر چاهی بسیار عمیق و فرو رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
علیهم السلم که مهیا شوید برای نصرت و یاری محمد و برادرش علی صلوات الله علیهما و لشکرش پس از آسمان بزیر آمدند با غلغله و صدائی که
هر که می شنید می ترسید چون به نزد چاه رسیدند همه انها که بر حضرت امیر المؤمنین علیه سلام کردند برای اکرام و اجلال و ایضاً
این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخرش زیاده کرده اند که حضرت رسول ص و اله گفت یا علی در روز
قیامت ناقه از ناقهای بهشت را برای تو خواهند اورد و تو بران سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من و ران تو با ران من
خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم باز احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله خطبه خواند

ودران

و دران خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی بن ابی طالب صلوات الله علیه دوست نمیدارد
او را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی هر که او را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته است و هر که او را دشمن بتحقیق
که مرا دشمن داشته است و هر که او را دشمن دارد عذاب کند خدا او را باتش شانزدهم باز از کتاب فضایل احمد بن حنبل روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که خدا در حق علی پنج خبر بمن عطا کرده است که محبوب تر است بسوی من از دنیا
و هر چه در دنیاست اول انکه او متکای منست در پیش خدا تا انکه خدا فارغ شود از حساب خلایق دویم انکه لوای حمد در دست
او خواهد بود و ادم و جمیع فرزندانش در زیر علم خواهند سیم انکه در کنار حوض من خواهد ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان
اوست اب خواهد داد از امت من چهارم انکه او عورت مرا خواهد پوشید و مرا دفن خواهد کرد پنجم انکه من بر او نمی ترسم که کافر
شود بعد از من ایمان یا زانی شود بعد از احصان هفدهم از حلیهٔ حافظ ابو نعیم روایت کرده است که حضرت رسول ص و اله
گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری
بهفت چیز احدی از قریش در انها با تو منازعه نمیتواند کرد تو پیش از همه ایمان و وفاکنندهٔ بعهد خدا و زیاده از همه قیام نمایندهٔ
بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و داناتری از همه بقضا و حکم در میان
خلق و مرتبت و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است هیجدهم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول الله
که مرا تزویج کردی بفقیری که مال ندارد حضرت فرمود که ترا تزویج کردم بکسیکه اسلامش از همه قدیم است و حلمش از همه بزرگ
تر است و علمش از همه بیشتر است گر نمیدانی که خدا مطلع است بر اهل زمین و از میان همه شوهر تو را برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید
از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر مذکور است بالفعل موجود است که چون سورهٔ اذا جاء نصر الله والفتح نازل شد
بعد از برگشتن از جنگ صفین چنین بسیار مداومت مینمود حضرت رسول صلی الله علیه و اله بر گفتن سبحان الله و استغفر الله
پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود و فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستی که هیچ کس از تو سزاوار
تر نیست بمقام من برای تقدمی که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و دامادمنی و نزد تست بهترین زنان عالمیان
و پیش از این بر من ثابت است نعمتهای ابو طالب در حقوق او در وقتی که قرآن نازل شد و من حریصم و بسیار میخواهم که رعایت حقوق
او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید این حدیث را نقل کرده است گفته است من این اخبار را درین موضع از برای این نقل کردم
که بسیاری از این جماعت که منحرفند از انحضرت چون می بینند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از برای تحدث نعمتهای
خدا بر خود در خطبها فضایل و کمالات خود را ذکر میکنند انحضرت را نسبت بتکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیشتر این را
میگفته اند چنانچه عمر ملعون گفت که عمارت لشکر جنگ را بعلی علیه السلم بگذار گفت او تکبرش زیاده از انست که این را قبول کند

این

وزیدین ثابت میگفت که ما متکبرتر از علی و اسامه ندیده ایم لهذا ما این حدیث را ایراد کردیم تا بدانند که کسی که منزلت نزد حضرت رسالت صلی الله علیه واله داشته باشد و انحضرت در شان او اینها را گفته باشد اگر با اسمان بالا رود و با ملایکه و انبیا مفاخره کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با انکه انحضرت هرگز در گفتار و کردارش اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق و تواضعش از همه کس بیشتر بود تا انکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح و مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از انحضرت صادر میشد از ان جوشی بود که از سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم میزد و بضرورت اظهار مینمود و اه سردی بود که از دل پر درد بر می کشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود یا شکر نعمتهای الهی بود که با و عطا فرموده بود و تنبیهی بود غافلان را که اقرار بفضل او نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی از منکر براو واجب بود که قدری از فضایل خود را اظهار کرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگران را در فضیلت بر او تقدیم ندهند و حق تعالی نهی کرده است ازین و گفته است افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود

مؤلف گوید که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان را می بندد و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا حجت شبهه باشد بر ایشان و بسیار غریب است که این مرد بان فضیلت این احادیث را نقل میکند و تصدیق صحت انها مینماید و قبول میکند که صد یک این فضایل در حق دیگران وارد نشده است و اقرار بافضلیت انحضرت از همه جهات میکند و اعتراف بمظلومیت انحضرت میکند و بر انحضرت واجب میداند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و نقص انها بکنند و استشهاد میکند باین ایه که صریح است در انکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک انها را خلیفه میدانند و در بیست و پنج سال انحضرت را رعیت انها میدانند و انها را نسبت باو امام واجب الاذعان میداند ان هذا لشیء عجاب و بدانکه احادیثی که درین فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمیتوانند انکار صحت انها کرد زیرا که انچه از شش صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت انها نمیتوانند کرد و انچه از سایر کتب ایشان نقل شده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان است نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مؤلف ان از ائمه اربعه ایشان است که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ ابو نعیم است که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسران مشهور ایشان است و در همه تفاسیر از و نقل میکنند و سایر کتب از انها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشان است و اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح ایشان است و چون ان شش نفر تعصب ایشان زیاده از دیگران است انها را معتبر شمرده اند و احادیثی که ما بر ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و انچه انها در برابر می اورند حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما ازان اثری نیست و اثار وضع بر اینها ظاهر است و کسیکه استشمام رایحه از انصاف کرده باشد میداند که اکثر احادیث که درین مقام

نقل شده

نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم بصحت انها کرده اند صریحست در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قران صریح است در خلافت و ریاست کبری و کسیکه عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر نمی باشد و حدیث ابتلا صریح است در امامت و غصب خلافت در چندین موضع و کسیکه متصف بصفات مشهوره انبیا باشد و همه در تحت لوای او و درجه اش میان رسول خدا و ابراهیم صلوات الله علیهم باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق با و بیعت کرده باشند نمیباشد و حدیث و ضو نیز و عارف متصف بلغات و مصطلحات اکثر فقرات ان دلالت بر امامت میکند خصوصا امام المتقین و سید المرسلین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصایت نیابت پیغمبر است و ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصایت انبیا دیگر این معنی داشته والا انحضرت طفلی نداشته که وصی برای او تعیین کند و مالی نداشته که در ان وصیت کند خصوصا بنا بر طریق عامه که میگویند که انحضرت میراث نمیدارد و احادیث وصایت انحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده اند است که متضمن وصایت است و ایضا اخر حدیث صریحست در امامت زیرا که ادا کردن رسالت از جانب حضرت رسول صلی الله علیه واله و صوت انحضرت را بایشان شنوانیدن باین معنی که انچه از و شنوند باعتبار عصمت یقین دانند که فرموده ان حضرت است و گو با صدای او را شنیده اند و ایضا چون بمنزله نفس او و جان اوست پس صدای او بمنزله صوت اوست و ایضا بیان حق در اختلاف امت همه کار امام و ثمره امامت است و در حدیث نهم سید و سر در جمیع عرب بودن و حجت او باعث هدایت ابدی گردیدن بالاتر از رتبه امامت است و دهم صریحست در امامت بجهاتی که مذکور شد و یازدهم صریحست در امامت او و امامت اولاد امجاد او و دوازدهم باعتبار وصیت و نهایت اختصاص و کرامت ظاهر است در امامت و چهاردهم که دلالت میکند که افضل از سایر خلق بغیر از حضرت رسول صلی الله علیه واله حجت کامله است بر امامت بتقریری مکرر مذکور شد حدیث اخر صریحست در انکه حضرت رسول صلی الله علیه واله خلافت برای او تعیین کرده بود و انحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تعالی ترک خواهش رسولش نمیکرد و تا انحضرت مکرر این امر را از خدا نشنیده بود بمردم اظهار نمینمود و سایر اخبار صریحست در جلالت و امتیاز انحضرت و ترجیح غیر بر او تفضیل مفضول است و عقلا قبیح است و اگر متعسفی در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اجتماع همه با هم مورث علم یقینی است باستحقاق انحضرت امامت و خلافت را و کسیکه تعصب و عناد دیده بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نیابد بهیچ حقی در دنیا اذعان نخواهد کرد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

فصل هشتم در بیان مطاعن الجماعتی که غصب حق انحضرت کردند و انکه انها قابل امامت نبودند پس حق منحصر در ان حضرت زیرا که باجماع حق منحصر بود در ایشان و انحضرت و هرگاه خلافت انها باطل شد خلافت انحضرت ثابت می شود و دران چند مطلب است مطلب اول در مطاعن ابو بکر ملعون است و ان بسیار است بقلیلی درین رساله اکتفا مینمائیم طعن اول

آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله امور عظیمه که رو میداد بعظماء صحابه تفویض مینمود و هیچ امری را بابوبکر تفویض ننمود و مگر خواندن آیات
سورهٔ برائت بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل ع نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که ادا نمیکند رسالت ترا مگر تو یا کسیکه از تو باشد
پس حضرت امیر صلوات الله علیه رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید و آیات را در موسم باهل مکه خواند و معلوم است
که حضرت رسول ص واله امیر را بدون وحی الهی نمیکرد و پس آنکه حق تعالی اول امر کرد که بابوبکر بدهد و بعد از آن از او بگیرد حکمتی در آن
ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر
از امارت حاج معزول نشد و همراه بودند در اکثر روایات معتبرهٔ ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان هست اگر
چه فایده از برای ایشان ندارد و آنکه جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود که بزرگ ایشان عهدی که میکردی بایست آن عهد را
بزرگان قبیله او بشکنند حرفیست بی اصل و در کتابی از کتب معتبرهٔ قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است
که این از عادت عرب معروف نیست و این تأویلیست که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند و ایضاً اگر عادت معروف
مقرری بود بایست بر حضرت رسول ص واله مخفی نباشد و در اول ابوبکر را نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر
و عمر و صحابه سایر که عادات جاهلیت را نمیدانستند مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابوبکر مخالف
قاعده است و ایضاً اگر سبب این بود بایست وقتی که ابوبکر خایف و محزون برگشت حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی
مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است اینست که فرمود که جبرئیل نازل شد
و گفت ادا نمیکند از جانب تو مگر کسیکه از تو باشد و از همه غریب تر آنست که نیابت پیش نماز زیرا که ثابت نیست که بگفتهٔ رسول ص
واله بوده بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان هر بر و فاجری امامت نماز میتواند کرد و دلیل خلافت ابوبکر نمیکند و عزل ابوبکر و دادن
آیات را بامیر المؤمنین علیه السلم بامر خدا مستلزم افضلیت او میباشد آنکه طعن کح آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله اسامة بن زید را
سردار لشکر کرده جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تأکید کرد که متوجه جنگ روم بشوند و ابابکر ملعون و عمر لعین از جمله
مأمورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسیکه تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای غصب خلافت و مستحق
لعن شدند و بقرائن احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از هو جیش اسامه و تأکید در سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه
از منافقان خالی کرده و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ و سیر و کتب معتبرهٔ ایشان
مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبد الله بن عبد الرحمن که رسول
خدا صلی الله علیه وآله در مرض موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجران و انصار داخل بودند و از جمله
آنها ابوبکر و عمر و ابوعبیدهٔ بن جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر بود و امر کرد او را که غارت برد بر موته بهمان موضع

که پدرش در آنجا شهید شده بود و جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل مینمودند اسامه و لشکرش و گاه حضرت را مرض شدید میشد
و گاه سبک میشد و در همه حال تأکید میفرمود در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی
چند روز بمانم تا خدا ترا شفا دهد فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا باین حال بگذارم
دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال ترا از
مترددین بپرسم حضرت فرمود که بیرون رو و اطاعت امر من بکن پس مرض موت بر حضرت غالب شد و اسامه برخاست
که متوجه بیرون شود و چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفتند تهیهٔ رفتن میکنند باز فرمود که لشکر اسامه را
بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که از او تخلف کند و باو بیرون نرود و مکرر این را میفرمود پس اسامه علم را برداشت بر سر
خود بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمده با او بودند ابوبکر و
عمر علیهما اللعنه و اکثر مهاجرین و انصار و رؤسا و سرکرده های انصار تا آنکه ام ایمن کسی را فرستاد بنزد اسامه که بیا بمدینه
حضرت رسول صلی الله علیه وآله در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخاست و علم را برداشت
و داخل مدینه شد و علم را بدر خانه حضرت نصب کرد و حضرت در همان ساعت بعالم قدس ارتحال نموده بود و ابوبکر و عمر تا
مردند پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخان
و محدثین عامه گفته اند که ابوبکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر خبر خلافت خود را برای اسامه
فرستاد اسامه گفت من و لشکری که با من اند ترا والی نکردند و حضرت رسول ص واله مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا
رفت و تو و مصاحبت عمر بی رخصت من برگشتید و امری بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت
مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد ابوبکر برخواست که خود را خلع کند از خلافت عمر ملعون نگذاشت پس اسامه
برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردیکه حضرت رسول ص واله مرا بر او امیر کرد و او مرا عزل کرده
دعوای امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان اختلافها که در میان مردم صحابه شد در مرض
آنحضرت دوم آن بود که حضرت رسول ص واله فرمود که کارسازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکر
اسامه پس گروهی گفتند که واجب است بر ما که امتثال امر آنحضرت بکنیم و اسامه بامر آنحضرت از مدینه بیرون رفته است
و بعضی گفتند مرض آنحضرت صعب شده دل ما تاب نمی آورد که حضرت را باین حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر حضرت
بکجا منتهی میشود و در هریک از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه
از سه جهت دلیل است بر بطلان خلافت آن سه غاصب خلافت اول آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله اسامه را بر ایشان

بر ایشان امیر کردانید و معزول نکردانید و ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس
هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت
او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد که اطاعت خلیفه دیگر بکنند دوم آنکه از جیش اسامه تخلف
نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملعون و ملعون بودن با خلافت جمع نمیشود سیم آنکه
ایشان تولی و اعراض از امر حضرت کردند و هر که چنین کند مومن نیست بگفته حق تعالی وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ
وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ یعنی میگویند ایمان آورده ایم بخدا و
برسول و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند و اینجماعت مومن
نیستند طعن سیم در بیان جور یکه او با عمر ملعون و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت
اول مختصری از روایات شیعه را که از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه منقول است نقل مینمائیم و بعد از ان
بر هر جزو از اجزاء ان روایاتی که در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است بر طبق ان ایراد مینمائیم تا معلوم شود
که اجماع و بیعتی که مخالفان بان متمسک شده اند در خلافت ائمه المنافقین دلیل کفر ایشان است نه خلافت ایشان شیخ طبرسی رحمه الله
در احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده موافق روایات متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول صلعم
والا شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی علیه السلم و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبه
خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر که خلیفه در میان امت گذاشته است
و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق
انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنید بعد از ان اسامه را طلبید و مبالغه کرد در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا
مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برد در یک فرسخی مدینه نزول کرد و اول کسی که مراجعت کرد برفاقت
ابو بکر و عمر و ابو عبیده بن الجراح بود در رفتند و در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز
بیمار بود و چون چاشت روز دوشنبه شد حضرت سید انبیاء بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر گذشته
بود و چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و مدینه بهم برآمد پس ابو بکر بناقه سوار شد و بدر مسجد آمد
و فریاد کرد که یا ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرد پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را خواند
وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ یعنی نیست محمد صلی الله علیه و آله مگر رسولی که گذشته اند پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته
شود شما از دین برخواهید گشت و کسیکه از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده

داو را

و او را بسقیفه بنی ساعده بردند که باو بیعت کنند چون این خبر بعمر علیه اللعنه رسید ابو بکر ملعون را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه
شدند و ابو عبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود برداشتند و در سقیفه بسیار جماعت انصار جمع شده بودند و سعد بیمار
در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار میان این چند نفر و انصار شد تا آنکه ابو بکر لعین با انصار گفت که من شما را
میخواهم به بیعت دو نفر با ابو عبیده و با عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابو عبیده با ابو بکر گفتند سزاوار نیست
که سایر ما بر تو تقدم نمائیم تو پیش از ما مسلمان شده و تو مصاحب غار بوده و تو احق باین امر از ما انصار گفتند میترسیم
غالب شود بر این امر کسیکه نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود امیر میگیریم و شما از برای خود امیری گیرید ابو بکر
فضیلت مهاجران و انصار هر دو را ذکر کرد و گفت مهاجرین امراء باشند و شما وزراء باشید حباب بن منذر انصاری
برخواست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانه شما و در زیر سایه شمایند و کسی جرئت بر مخالفت
شما نمیکند اگر اینها بامارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک
غلاف نمیتواند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند بانکه خلافت از جماعتی باشد
که پیغمبر از ایشان است و کی میتواند منازعه کند با ما و حال آنکه ما خویشان و عشیره اوئیم مگر کسیکه خواهد خود را بهلاکت اندازد دوباره
برپا کند باز حباب از آن قسم سخنان گفت و گفت بشمشیر شما اینها اطاعت کرده اند و هر که رد قول من میکند شمشیر تیزی
بر او میزنم پس ابو عبیده برخواست و سخن بسیار گفت و بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود و چون از قبیله اوس بود
و ایشان خلافت را از برای سعد میخواستند و او از قبیله خزرج بود حسد او را بر این داشت که میل کرد بجانب قریش
و مردم را ترغیب که راضی شوند به بیعت مهاجران و باین سبب اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند
پس ابو بکر گفت اینک عمر و ابو عبیده دو شیخ اند قریشند با هر یک خواهید بیعت کنید عمر و ابو عبیده باعتبار تدبیری که باهم
کرده بودند گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت من هم با شما شریکم
چون قبیله اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابو بکر و هجوم آوردند و سعد نزدیک شده که در زیر
پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و بر ریش عمر چسبید و گفت
ای پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان در جنگها و شیر غران در محل ایمنی اگر یک موی از پدرم کم کنی یک دندان در دهانت
نمیگذارم ابو بکر گفت آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا نافع تر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک و الله که اگر قوت برخواستن
میداشتم هر آینه می شنیدند در کوچهای مدینه صدای شما را و اصحاب شما را از مدینه بیرون کند و ملحق شوید بگروهی که در میان
ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران بودید الحال بر من جرئت بهم رسانیده اید ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید او را

کتابخانه [illegible] قدس
ویژه [illegible]

برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که بیا مردم بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کنار
دارم بسوی شما نیندازم و سر نیزه خود را در خون شما رنگین نکنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوة گرفتن آن داشته باشد پس من
با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کرد و اهل بیت من و عشیره من و بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع شوند من با شما و عاصی بیعت
نکنم تا بنزد پروردگار خود روم چون این جواب را با ایشان گفتند عمر گفت البته از وی بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او اباکرده
است از بیعت و لجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته شوند او را بگذارید و بیعت
نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از سعد برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان قایل
نبود و اگر یاوری می یافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته بر اینحالت بود تا ابوبکر مرد و عمر ملعون خلافت را متصرف شد و
چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت بشام و در آنجا مرد و با هیچیک بیعت نکرد و سبب موتش آن بود که در شب تیری براو زدند
و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشتند و بعضی گفتند که جعاله برای محمد بن سلمه انصاری قرار کردند و سعد را او
کشت و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت و سایر انصار و جمعی که در مدینه بودند
حاضر بیعت کردند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درین احوال مشغول تجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود
و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان رضی الله عنه شنیدم که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعالم اعلا رحلت نمود و مردم کردند
آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابوعبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی علیه السلم بایست بگوید ایشان گفتند و حجت ایشان
این بود که ای گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول ص و آله از قریش است و مهاجران بهتر اند
از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از شما انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول صلی علیه و آله فرمود
که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر و او مشغول غسل دادن حضرت رسول ص بود زیرا که آنحضرت
وصیت کرده بود که کسی غیر او مرتکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله که اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل علیه السلم پس
هر عضوی را که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید و آن عضو را ظاهر میکرد چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر
و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ما در عقب او صف بستیم و براو نماز کردیم و عایشه ملعونه در آن حجره بود که جبرئیل
چشم او را گرفت که او آن نماز را ندید پس رخصت داد صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت ایستادند
و علی علیه السلم آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ تا آخر میخواندند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه
همه انصار و مهاجران داخل شدند و صلوات فرستادند [illegible] و نماز حقیقی آن بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبر میشدند
طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت من خبر دادم امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را بآنچه آن منافقان کردند

خبر

در وقتی که

در وقتی که آنحضرت مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او بیعت کنند و بهر دو
دست با او بیعت میکردند حضرت فرمود که یا سلمان دانستی که اول کسیکه با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بالا رفت
کی بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسیکه با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابوعبیده پس عمر پس سالم مولای حذیفه پس معاذ
بن جبل حضرت فرمود آنرا نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر بالا رفت و با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مردی را
که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش سجده بود و بسیار متعبد مینمود چون ابوبکر لعین بر منبر نشست اول او
بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله که نمردم تا تو را در این مکان دیدم دست را بگشا و او دست دراز کرد و با او بیعت کرد
پس گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود
گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان مینمود که شماتت میکرد بوفات حضرت رسول ص و آله حضرت فرمود که او شیطان لعین
بود خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابلیس و سرکردهای اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول ص مرا بخلافت
نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولایم بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند
پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب او با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم شدند و تو را و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان
پناه خود را و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود که پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند
آمد و اول کسیکه بر منبر با او بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت مرد پیر متعبدی و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت
و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد و سجده خواهند و خواهند گفت ای سید ما و ای بزرگ ما تو آنی که آدم را از بهشت بدر کردی
پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما میگفتید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید چگونه
ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم اینست که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد علی علیه السلم
امّ فاطمه صلوات الله علیها را بر درازگوشی سوار کرد و دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران
و انصار رفت و حق امامت و خلافت را بیاد ایشان آورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت
دیگر بیست و چهار نفر فرمود که اگر راست میگوئید سرهای خود را بتراشید و اسلحه خود را بردارید و بامداد بیائید بنزد من که با من بیعت
کنید بر موت یعنی تا کشته نشوید دست از یاری من برندارید چون صبح شد بغیر از چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد
و عمار و بروایت دیگر بجای عمار زبیر است و شب دیگر حضرت چنین کرد و در روز بغیر از این چهار نفر حاضر نشدند چون حضرت

بیعت ابلیس با ابوبکر

داشت که ایشان در مقام عذر شدند و مکر اند و یاری او نمیکنند رفت و در خانه نشست و مشغول جمع قرآن شد و از خانه بیرون نیامد
تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود و در پوستها و چوبها و رقعها نوشته بود پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت فرمود
که سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روز صبر کردند و حضرت مجموع قرآن را جمع کرد
و در میان جامه گذاشت و سرش را مهر کرد و پس از آن به مسجد آورد در وقتی که ابوبکر ملعون با صحابه در مسجد بودند و ندا کرد با آواز
بلند که ایها الناس چون حضرت رسول صلوات الله علیه از دنیا رفت مشغول غسل و تجهیز او گردیدم و بعد از آن مجموع قرآن را
در این جامه جمع کردم و هیچ آیه نازل نشده است مگر حضرت رسول ص بر من خوانده است و تاویلش را بمن گفته است در قیامت
نگویید که ما از این غافل بودیم و نگویید که من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را بکتاب خدا دعوت
نکردم عمر علیه اللعنه گفت آنچه از قرآن با ماست ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود که دیگر این قرآن را نخواهید دید
تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر گرداند و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر علیهما اللعنه گفت علی بطلب تا بیعت کند و تا او
بیعت نکند ما ایمن نیستیم ابوبکر ملعون فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت گفت سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت
رسول ص واله بستید ابوبکر و جمعی که بر دور او بیند همه میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر فرستاد که اجابت
کن امیر المؤمنین ابوبکر را حضرت تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است که پیغمبر از میان ایشان رفته است او خود می
داند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و او هفتم جماعتی بود که حضرت رسول صلی الله علیه واله ایشان را امر کرده بود
که بر من سلام کنند و مرا امیر المؤمنین بنامند پس او و رفیقش عمر پرسیدند که خدا این را امر کرده است حضرت فرمود که بلی بحق
و راستی از جانب خدا و رسول است و او امیر مؤمنان است و سید مسلمین و صاحب علم غر محجلین است خدا او را در قیامت بر صراط
خواهد نشاند که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی جهنم چون آن خبر را بردند در آن روز ساکت شدند
پس در آن شب باز حضرت امیر صلوات الله علیه فاطمه و حسنین علیهم السلام را از برای اتمام حجت بخانه جمیع اصحاب رسول برد و از
ایشان یاری طلبید و بغیر از چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر علیه اللعنه گفت چرا نمیفرستی که علی و این چند نفر را برای بیعت
بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها ابابکر ملعون گفت کرا بفرستم عمر لعین گفت قنفذ را میفرستیم که او مرد درشت غلیظ با شر است
و از قبیله بنی عدیست پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر صلوات الله علیه رخصت نداد که داخل شوند
اصحاب قنفذ برگشت و گفتند رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر ملعون گفت بی رخصت داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمه صلوات
الله علیها سوگند داد ایشان را که بی رخصت داخل خانه من شوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر ملعون در غضب شد
و گفت ما را بگفتهٔ زنان چکار است و امر کرد جمعی را که بر دور او بودند که هیزم بر دارند و خود هیزم برداشت و بر در خانهٔ اهل بیت

رسالت

رسالت گذاشتند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با سایر اهل بیت در آن خانه بودند و فریاد زد عمر ملعون که یا علی بیرون
بیا و بیعت کن با خلیفهٔ رسول خدا والا آتش در خانه ات می افکنم پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها برخواست و گفت چه میخواهی از ما عمر
گفت در را بگشا واگرنه خانه را با شما میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمی ترسی و بخانهٔ من میخواهی در آیی آن بیحیای ملعون برنگشت
و آتش طلبید و بدر خانه انداخت فاطمه فریاد یا ابتاه یا رسول الله بلند کرد عمر علیه اللعنه سر غلاف شمشیر را بر پهلوی آنحضرت زد و
تازیانه بلند کرد و بر ذراع شریفش زد فاطمه صلوات الله علیها خطاب کرد به پدر بزرگوارش که یا رسول الله بد خلافتی کردند ابوبکر
و عمر در حق اهل بیت تو پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیتاب شد و برجست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و بینی
اش شکست و گردنش را پیچید و خواست که آن ملعون را بکشد بخاطرش آمد وصیت حضرت رسول صلی الله علیه واله را که او را امر بصبر
و نهی از مقاتلهٔ ایشان فرموده بود دست برداشت و گفت بحق آن خداوندی که محمد را گرامی داشت به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه
تقدیری می بود از حق تعالی که پیش گذشته و عهدیکه حضرت رسول صلی الله علیه واله درین باب با من کرده هر آینه میدانستی که بی رخصت
من داخل خانهٔ من نمیتوانستی شد پس عمر ملعون فرستاد و لشکر بمدد خود طلبید و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند و حضرت
امیر علیه السلام شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید که شمشیر بکشد بیرون آید و یکی را زنده نگذارد دوید
بنزد ابوبکر ملعون و قصه را نقل کرد ابوبکر لعین گفت اگر علی ارادهٔ بیرون آمدن کند بخانه اش بریزید و او را بگیرید و اگر مانع شود
آتش در خانه بزنید پس قنفذ ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست حضرت گرفتند و ریسمان در
گلوی حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند و کشیدند و از خانه بیرون آوردند و بروایت عیاشی خالد شمشیر خود را حوالهٔ آنحضرت
کرد حضرت همان شمشیر را از دست او گرفت و خواست بر او زند حضرت را قسم داد حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد
بنزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه صلوات الله علیها مانع بیرون آوردن علی علیه السلام شود بر او مکن و او را بزن و دور کن و چون
حضرت را بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه نزدیک در آمد و مانع شد قنفذ ملعون در را بعنف گشود و بر پهلوی فاطمه زد که یک
دنده از دندانهای پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول ص واله او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد
و باز ممانعت میفرمود تا تازیانه بر بازوی مبارکش زد که استخوان شکست و بهمین ضربتها شهید شد چون از دنیا رفت در
بازویش گره بزرگی از آن ضربت مانده بود و پس حضرت امیر صلوات الله علیه با آن حال بیرون کشیدند تا بنزد ابوبکر لعین آوردند
و عمر با شمشیر برهنه بر بالای سر حضرت ایستاد و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن
سعد و سایر منافقان مکمل و مسلح بر دور ابوبکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت من بسلمان گفتم آیا اینجماعت بی رخصت داخل
خانهٔ فاطمه شدند گفت آری والله مقنعه نیز بر سر نداشت استغاثه میکرد که یا ابتاه یا رسول الله تو دیروز از میان ما رفتی و ابوبکر

وابوبکر و عمر علیهما اللعنه باهل بیت چنین میکنند و من دیدم که ابوبکر لعین وانها که بر گرد او بودند همه میگریستند بغیر عمر وخالد ومغیره وعمر
میگفت ما را کاری نیست بزنان و رایهای ایشان و در هیچ امری چون علی علیه السلم را به نزدیک ابوبکر آوردند فرمود بخدا سوگند اگر
شمشیر من در دست من می بود شما بر من دست نمی یافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر
که با من بیعت کردند بیعت را نمی شکستند من جماعت شما را پراکنده میکردیم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند
وبیعت را شکستند وچون نظر ابوبکر محیل العین بر حضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابوبکر
چه زود بر جستید بر مخالفت رسول خدا و اذیت اهل بیت او بکدام حق و بکدام منزلت مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز
بامر خدا و رسول او با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار دست از تو برنمیداریم تا بیعت کنی فرمود که اگر نکنم چه خواهی
کرد گفت خواهیم کشت ترا بذلت وخواری پس فرمود کشته خواهید بود بندهٔ خالص خدا و برادر رسول او را ابوبکر گفت وبرادر
حضرت
عباس عمر ملعون گفت که بندهٔ خدا قبول داریم اما برادر رسول را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا صلی الله علیه
واله مرا برادر خود گردانید گفتند بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که
نشنیدید از رسول خدا در روز غدیر در حق من چه گفت و در غزوهٔ تبوک چه گفت پس آنچه حضرت رسول صلی الله علیه واله علانیه
در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند همه اینها را شنیدیم چون ابوبکر ملعون ترسید که مردم او را یاری کنند خود مبادرت
کرد و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما را همه شنیدیم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه واله که بعد از اینها گفت
که ما اهل بیت را خدا برگزیده است وگرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری را هردو در ما
جمع نکرده است علی علیه السلم گفت که آیا کسی هست که با تو این گواهی دهد عمر ملعون گفت راست گفت خلیفهٔ رسول الله من نیز شنیدم
پس ابوعبیده و سالم و مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمودند که وفا کردید شما پنج نفر بآن صحیفهٔ ملعونه که
در میان کعبه نوشتید که اگر محمد ص بمیرد یا کشته شود نگذارید که خلافت باهل بیت او برسد و این حدیث را در آن روز وضع کردید
ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود که ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق
خدا و بحق اسلام که شما نشنیدید از حضرت رسول ص واله که این پنج نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند و چنین پیمان با یکدیگر
بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت گفت که ایشان چنین نامه نوشته اند و عهد کرده اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند
پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین کنند من چکنم فرمود که اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد کن و قتال بکن و اگر
نیابی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود که اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند
وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر علیهما اللعنه از من غصب کردند با حدی از فرزندان

ایشان

ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند در افترای که بر حضرت رسول الله بستید این آیه است ام یحسدون الناس
علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب وآتیناهم ملکا عظیما یعنی آیا حسد میبرید بر مردم آنچه خدا
عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان ملک و پادشاهی عظیم را
حضرت فرمود که کتاب پیغمبریست و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت است و ما آل ابراهیم پس مقداد برخواست و گفت یا علی چه می
فرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر شمشیر بزنم و اگر فرمائی دست بدارم دست باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست
باز دار و عهد حضرت رسالت صلی الله علیه واله و آنچه ترا با آن وصیت کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت پس من برخواستم و گفتم بحق
الخداوندی که جانم بدست قدرت اوست که اگر دانم دفع ظلمی میتوانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود را میکشیدم
ومیزدم تا حق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی او و خلیفهٔ او را در امتش و پدر فرزندانش را باین مذلت میکشند وای از تید
پس بشارت باد شما را ببلای خدا و نا امید باشید از نعمت و رخا پس ابوذر برخواست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران
شده اید و بعصیان خود مخذول گردیده اید حق تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران
علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و آل محمد صلی الله علیهم اخلاف نوح اند و آل ابراهیم اند و برگزیده
سلالهٔ اسماعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت نبوتند و موضع رسالتند و محل آمد و شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان
بلند محل رحمت اله اند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبهٔ محترمه قبلهٔ عالمیانند و مانند چشمهٔ جاریه
منبع علوم حق اند و مانند ستارهای درخشندهٔ هدایت کنندهٔ خلق اند و شجرهٔ مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده
است محمد ص واله خاتم انبیاست و سید ولد آدم است و علی علیه السلم وصی اوصیا و امام متقیان و قائد غر محجلین است و اوست
صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولی است بمومنین از نفس ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است
النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
یعنی اولی است بمومنین از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند و خویشان او بعضی اولی اند ببعضی در کتاب خدا
پس ابوذر گفت مقدم دارید هر که را خدا مقدم داشته است و موخر دارید هر که را خدا موخر داشته است و ولایت و وزارت
پیغمبر را بکسی بدهید که خدا داده است پس در این وقت عمر ملعون برخواست و گفت چه عبث در بالای این منبر نشسته علی با تو در مقام
محاربه است و در زیر منبر تو نشسته است و بر نمی خیزد که با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آی یا بفرما که گردنش را بزنیم و امام حسن
و امام حسین صلوات الله علیهما بر بالای سر جد بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف گفتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند
که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر صلوات الله علیه ایشان را بسینهٔ خود چسبانید و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل

وابوبکر و عمر علیهما اللعنه با اهل بیت چنین میکنند و من دیدم که ابوبکر لعین وانها که بر گرد او بودند همه میگریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر
میگفت ما را کاری نیست بزنان و رایهای ایشان و در هیچ امری چون علی علیه السلم را به نزدیک ابوبکر آوردند فرمود بخدا سوگند اگر
شمشیر من در دست من می بود شما بر من دست نمی یافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر
که با من بیعت کردند بیعت را نمی شکستند من جماعت شما را پراکنده میکردیم ولیکن خدا لعنت کند انها را که با من بیعت کردند
و بیعت را شکستند و چون نظر ابوبکر جمیل العین بر حضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابوبکر
چه زود در جستید بر مخالفت رسول خدا و اذیت اهل بیت او بکدام حق و بکدام منزلت مردم را به بیعت خود میخواند تو دیروز
بامر خدا و رسول او با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی فرمود که اگر نکنم چه خواهی
کرد گفت خواهیم کشت تو را بذلت و خواری پس فرمود کشته خواهید بود بندهٔ خالص خدا و برادر رسول او را ابوبکر گفت و بر دست
عباس عمر ملعون گفت که بندهٔ خدا قبول داریم اما برادر رسول را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا صلی الله علیه
واله مرا برادر خود گردانید گفتند بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که
نشنیدید از رسول خدا در روز غدیر در حق من چه گفت و در غزوهٔ تبوک چه گفت پس انچه حضرت رسول صلی الله علیه واله علانیه
در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند همه اینها را شنیدیم چون ابوبکر ملعون ترسید که مردم او را یاری کنند خود مبادرت
کرد و گفت انچه گفتی همه حق است و ما را همه شنیدیم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه واله که بعد از اینها گفت
که ما اهل بیت را خدا برگزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است اخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری را هر دو در ما
جمع نکرده است علی علیه السلم گفت که ایا کسی هست که با تو این گواهی دهد عمر ملعون گفت راست گفت خلیفهٔ رسول الله من نیز شنیده ام
پس ابو عبیده و سالم و مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمودند که وفا کردید شما پنج نفر بان صحیفهٔ ملعونه که
در میان کعبه نوشتید که اگر محمد صلی الله علیه واله بمیرد یا کشته شود نگذارید که خلافت باهل بیت او برسد و این حدیث را در امروز وضع کردید
ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود که ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق
خدا و بحق اسلام که شما شنیدید از حضرت رسول صلی الله علیه واله که این پنج نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند و چنین پیمانها با یکدیگر
بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت گفت که ایشان چنین نامه نوشته اند و عهد کرده اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند
پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین کنند من چه کنم فرمود که اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد کن و قتال کن و اگر
نیابی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود که اگر ان چهل نفر که با من بیعت کردند
وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر علیهما اللعنه از من غصب کردند با حدی از فرزندان

ایشان

حضرت

ایشان نخواهید رسید تا روز قیامت و انچه تکذیب قول شما میکنند در افترای که بر حضرت رسول الله بستید این آیه است ام یحسدون الناس
علی ما اتاهم الله من فضله فقد اتینا آل ابراهیم الکتاب واتیناهم ملکا عظیما یعنی ایا حسد میبرند بر مردم انچه خدا
عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان ملک و پادشاهی عظیم را
حضرت فرمود که کتاب پیغمبریست و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت است و ما آل ابراهیم پس مقداد برخواست و گفت یا علی چه می
فرمائی بخدا سوگند ...

عقداد دست

باز دار و عه

اللهم انک علم حلیم ذو اناة ولا طاقة لنا بحلمک
یا الله یا الله یا الله الامان الامان الامان
من الطاعون والوباء وموت الفجاءة وسوء القضاء
وشماتة الاعداء ربنا اکشف عنا العذاب
انا مؤمنون انا موقنون برحمتک یا ارحم الراحمین

الخداوند کر جا
و میزدم تا حق
پس بشارت با
شده اید و بع
علی العالمین
سلالهٔ اسماعیل
بلند محل رحمت
منبع علوم حق ان

تم و گفتم کهی
بکشیدم
ه روی او زید
د حیران
آل عمران
رد برگزیده
م اسمان
م صحابه
شل زده

است محمد صلی الله علیه واله خاتم انبیاست و سید ولد ادم است و علی علیه السلم وصی او صیا و امام متقیان و قاید غر محجلین است و اوست
صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولای کس بمومنین از نفس ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است
النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
یعنی اولیست بمومنین از جانهای ایشان و زنان و مادران ایشانند و خویشان او بعضی او را واحق اند ببعضی در کتاب خدا
پس ابوذر گفت مقدم دارید هر که را خدا مقدم داشته است و موخر دارید هر کرا خدا موخر داشته است و والایت و وزارت
پیغمبر را بکسی بدهید که خدا داده است پس درین وقت عمر ملعون برخواست و گفت چه عبث در بالای این منبر نشسته علی با تو در مقام
محاربه است و در زیر منبر تو نشسته است و بر نمی خیزد که با تو بیعت کند یا از منبر بزیر ای یا بفرما که گردنش را بزنیم و امام حسن
و امام حسین صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند
که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر صلوات الله علیه ایشانرا بسینهٔ خود چسبانید و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل

داو بکر و عمر علیهما اللعنه باهل تو چنین میکنند و من دیدم که ابو بکر لعین وانها که بر گرد او بودند همه میکریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر
میکفت ما را کاری نیست بزنان و رایهای ایشان و در هیچ امری چون علی علیه السلم را به نزدیک ابو بکر اوردند فرمود بخدا سوکند اکر
شمشیر من در دست من می بود و شما بر من دست نمی یافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در انکه با شما جهاد نکردم اکر ان چهل نفر
که با من بیعت کردند بیعت را نمی شکستند من جماعت شما را پراکنده میکردیم ولیکن خدا لعنت کند انها را که با من بیعت کردند
وبیعت را شک [illegible] ی ابو بکر
چه زود بر جستید [illegible] بیرون
بامر خدا و رسو [illegible] خواهی
کرد وکفت خواه [illegible] بر و آن
عباس عمر ملعون [illegible] لی الله علیه
واله مرا برادر [illegible] که
نشنیدید از رسو [illegible] واله علانیه
در حق او کفت [illegible] باورت
کرد وکفت انچه که [illegible] با کفت
که ما اهل بیت را [illegible] بود در ما
جمع نکرده است علی علیه السلم کفت که ایا کسی هست که با تو این کواهی دهد عمر ملعون کفت راست کفت خلیفهٔ رسول الله من نیز شنیده ام
پس ابو عبیده و سالم و مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمودند که وفا کردید شما پنج نفر بان صحیفهٔ ملعونه که
در میان کعبه نوشتید که اکر محمد صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود نکذارید که خلافت باهل بیت او برسد واین حدیث را در ان روز وضع کردید
ابو بکر کفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود که ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق
خدا وبحق اسلام که شما نشنیدید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که این پنج نفر را نام برد وکفت چنین نامه نوشته اند و چنین پیمانها با یکدیکر
بسته اند همه کفتند بلی شنیدیم که حضرت کفت که ایشان چنین نامه نوشته اند و عهد کرده اند که خلافت را از اهل بیت بکردانند
پس تو کفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اکر چنین کنند من چه کنم فرمود که اکر یاوری بیابی با ایشان جهاد کن و قتال بکن واکر
نیابی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود که اکر ان چهل نفر که با من بیعت کردند
وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان برای خدا وبخدا سوکند که این خلافت که ابو بکر و عمر علیهما اللعنه از من غصب کردند با احدی از فرزندان

حضرت

ایشان

ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت وانچه تکذیب قول شما میکند در افزای که تو حضرت رسول الله شنیدی این ایه است ام یحسدون الناس
علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب وآتیناهم ملکا عظیما یعنی ایا حسد میبرید بر مردم انچه خدا
عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم ال ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان ملک و پادشاهی عظیم را
حضرت فرمود که کتاب پیغمبریست و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت است و ما ال ابراهیم پس مقداد برخواست و کفت یا علی چه می
فرمائی بخدا سوکند که اکر مرا امر کنی بهمین شمشیر شمشیر بزنم واکر فرمائی دست بدارم دست باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست
باز دار و عهد حضرت رسالت صلی الله علیه و اله وانچه تورا بان وصیت کرده است بخاطر بیاور سلمان کفت پس من برخواستم و کفتم که
الخداوندی که جانم بدست قدرت اوست که اکر دانم دفع ظلمی میتوانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر اینه شمشیر خود را میکشیدم
و میزدم تا حق غالب شود ایا برادر رسول خدا و وصی او و خلیفهٔ او را در امتش و پدر فرزندانش را باین مذلت میکشند وی از زید
پس بشارت باد شما را ببلای خدا و نا امید باشید از نعمت و رخا پس ابوذر برخواست و کفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران
شده اید و بعصیان خود مخذول کردیده اید حق تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران
علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم وال محمد صلی الله علیهم اخلاف نوح اند وال ابراهیم اند و بر کزیده
سلالهٔ اسماعیل اند و عترت پیغمبر اخر الزمان اند واهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل امد و شد ملائکه اند وایشان مانند آسمان
بلند محل رحمت اله اند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبهٔ محترمه قبلهٔ عالمیانند و مانند چشمهٔ صافیه
منبع علوم حق اند و مانند ستارهای درخشنده هدایت کنندهٔ خلق اند و شجرهٔ مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مشتعل کرده
است محمد صلی الله علیه و اله خاتم انبیا است و سید ولد ادم است و علی علیه السلم وصی اوصیا و امام متقیان و قاید غر محجلین است و اوست
صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولی است بمؤمنین از نفس ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است
النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
یعنی اولیست بمؤمنین از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند و خویشان او بعضی اولی و احق اند ببعضی در کتاب خدا
پس ابوذر کفت مقدم دارید هر که را خدا مقدم داشته است و مؤخر دارید هر که را خدا مؤخر داشته است و ولایت و وزارت
پیغمبر را بکسی بدهید که خدا داده است پس درین وقت عمر ملعون برخواست و کفت چه عبث در بالای این منبر نشسته علی با تو در مقام
محاربه است و در زیر منبر تو نشسته است و بر نمی خیزد که با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آی یا بفرما که کردنش را بزنیم و امام حسن
و امام حسین صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرکوار خود ایستاده بودند چون حرف کشتن را شنیدند کریستند و صدا بلند کردند
که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر صلوات الله علیه ایشان را بسینهٔ خود چسبانید و کفت کریه مکنید بخدا سوکند که ایشان قادر بر قتل

پدر شناسید و از ان ذلیل تر و بیمقدار تر اند که این جرئت توانند نمود خنده کرد پس ام ایمن مربیهٔ رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر
چه زود حاضر کردید حسد و نفاق خود را عمر لعین گفت ما را بسخن زنان چه کار است و گفت او را از مسجد بیرون کردند پس
اسلمی برخواست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و تو را در میان قریش میشناسیم با ان صفاتی
که همه کس میداند ایا رسول خدا تو و ابوبکر گفت که بروید بسوی علی علیه السلم و سلام کنید بر او بامارت مؤمنان شما پرسیدید
که بامر خدا و رسول است گفت بلی ابوبکر گفت چنین بود اما پیغمبر بعد از ان گفت از برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت جمع
نمیشود بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است والله در هر شهری که تو در ان امیر باشی من نمیمانم عمر ملعون
امر کرد او را زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر ملعون گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت فرمود اگر نکنم
چه کنی عمر ملعون گفت گردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب را شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر
ملعون دست حضرت را بلند و با انکه حضرت دست بگشاید ابوبکر علیه اللعنه دست خود را دراز دست و بر روی دست حضرت
گذاشت و بروایت عباس چون عمر ملعون گفت که گردنت را میزنم حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بران
نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تری از انکه این کار را توانی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت
نکنی میکشم ترا و حضرت برخواست و گریبان خالد را گرفت و او را تکانی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش برید و سلمان
گفت چون حضرت را بمسجد اوردند و ریسمان در گردنش بود و میکشیدند رو بجانب قبر حضرت رسول اورد و گفت
یَابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی یعنی ای برادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک
شد مرا بکشند و این خطابیست که هرون بموسی گفت از برای پرستیدن قوم او گوساله پس زبیر را گفتند بیعت کن او
ابا کرد و شمشیر کشید و عمر و خالد و مغیره با جمع دیگر شمشیر از دست او کشیدند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان
گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا مثل سلعه در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت
فرمودند و بغیر امیرالمؤمنین علیه السلم و ما چهار نفر بجبر بیعت نکردیم و شدت و امتناع زبیر از ما همه بیشتر بود چون بیعت کرد
گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند که اگر این طاغیان نبودند که تو را اعانت کردند تو نمیتوانستی که مرا جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست
من باشد من جبن و نامردی تو را خوب میدانم و لیکن طاغی چند تو را اعانت کردند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر ملعون
در غضب شد و گفت تو صهاک را نام می بری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم برد و صهاک کنیزی از حبشی از جد من عبدالمطلب
و او زناکار بود و جد تو نفیل با او زنا کرد و خطاب پدر تو از او بهم رسید و بعد از انکه ان ولد الزنا بهم رسید از عبدالمطلب صهاک را
بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ما است پس ابوبکر ملعون میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من

بسلمان

بسلمان گفتم تو با ابوبکر اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت بعد از بیعت گفتم هلاک و ملعون شدید تا قیامت
ایا میدانستید که چه کردید با خود دست کاوران پیش از خود اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت
پیغمبر خود برداشتید تا انکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر ملعون گفت حالا که تو و امامت بیعت کردید هر چه خواهید بگوئید
من گفتم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه واله که میگفت بر تو و صاحب ابوبکر که با او بیعت کردی مثل گناه جمیع امت تا روز قیامت
و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر علیه اللعنه گفت هر چه خواهی بگو امام تو بیعت کرده و دیده است روشن نشد تا انکه خلافت باو برسد
من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام که یکدر از درهای جهنم بنام تو و نسب تو و صفت تست گفت اکنون هر چه خواهی بگو
خدا دور کرد خلافت را از اهل بیت که شما ایشان را خدایان گرفته بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه واله
شنیدم در تفسیر این ایه فَیَوْمَئِذٍ لَا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ اَحَدٌ وَلَا یُوثِقُ وَثَاقَهُ اَحَدٌ که این ایه در شان تست یعنی
عذاب و بند او از همه کفار شدیدتر است عمر علیه اللعنه گفت ساکت شو خدا صدایت را بگیرد ای غلام فرزند زن گندیده پس حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت قسم میدهم تو را ای سلمان که ساکت شو سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت امیر صلوات الله علیه
مرا امر بسکوت نمیکرد هر ایه که در شان او نازل شده بود و هر حدیث که از حضرت رسول صلی الله علیه واله در حق او و ابوبکر علیهما اللعنه
شنیده بودم میگفتم چون عمر ملعون دید که ساکت شدم گفت از روی تهدید که تو مطیع و منقاد اوئی پس چون ابوذر و مقداد بیعت کردند
و سخنی نگفتند عمر علیه لعنه گفت ای سلمان چرا ساکت نشدی چنانکه دو مصاحب بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهل بیت
و تعظیم ایشان تو را زیاده از ایشان نیست ابوذر گفت ای عمر ایا سرزنش میکنی ما را بمحبت ال محمد صلی الله علیه و اله و تعظیم ایشان خدا لعنت
کند و کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط
گردانید و این امت را از پس پشت از دین برگرداند عمر لعین گفت امین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را
در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر مردم درین امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا احتجاج کردید بر انصار بقرابت رسول
صلی الله علیه واله پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ای پسر صهاک پس ما را در ان حقی نیست و حق خلافت مخصوص
تو و ابوبکر دنی زاده پسر زن خورنده مگس است عمر ملعون گفت که الحال بیعت کردی دست ازین سخنان بردار عامه مردم بمصاحب
من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود و لیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد
ترا و مصاحبت را و انها که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب او و خواری او وای بر تو ای پسر خطاب
نمیدانی که چه کرده و چه عذاب از برای خود و صاحب خود مهیا کرده ابوبکر ملعون گفت الحال که او بیعت کرد ما از شر او و فتنه
او ایمن شدیم بگذار هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما می اورم ای چهار یعنی سلمان ابوذر زبیر و مقداد

ایا شنیدید از رسول خدا صلی الله و آله که گفت در جهنم تابوتی از آتش هست در آن تابوت دوازده نفر هستند شش نفر از امم
سابقه و شش نفر از این امت و آن تابوت در چاهیست در قعر جهنم و بر آن چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد که جهنم را
مشتعل گرداند میفرماید که این سنگ را از سر آن چاه برمیدارند جمیع جهنم از شدت حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی ع فرمود که از حضور شما ا
از حضرت رسول ص و آله سوال کردم که انها کیستند فرمود که اما پیشینیان پس پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل
که یکی یهودی را گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشان است و از این امت دجال است و پنج نفر که اتفاق کردند بر نوشتن الصحیفه
ملعونه و با یکدیگر عهد و اتفاق کردند بر عداوت تو ای برادر یکدیگر کنند بر غصب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد و یکیک ایشان را
شمرد پس ما چهار نفر گواهی دادیم که ما در نزد واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم در آن وقت عثمان گفت که آیا نزد تو و اصحاب تو حدیثی
هست که در حق من شنیده باشی علی علیه السلم گفت بلی شنیدم از رسول خدا ص و آله که ترا لعنت کرد و بعد از لعنت نشنیدم که استغفار کرده
باشد عثمان ملعون در غضب شد و گفت مرا با تو چه کار است در هیچ حال دست از من برنمیداری نه در حیات رسول خدا و نه بعد از
وفات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک بمالد عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت زبیر کشته
خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت که درین وقت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آهسته بمن گفت که راست میگوید
زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت مردم همه مرتد شدند
بعد از رسول خدا ص و آله بغیر از چهار نفر مردم بعد از رسول خدا بمنزله هرون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله سامری و شنیدم
از رسول خدا که گفت گروهی از اصحاب من بیایند از آنها که در ظاهر نزد من منزلت و قرب داشته باشند که بر صراط بگذرند
من چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند و من ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از پیش من بربایند من گویم پروردگارا
اینها اصحاب منند گویند بمن که نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند و از دین برگشتند
پس من میگویم دور برید ایشان را از من و شنیدم از رسول خدا ص و آله که مرتکب خواهند شد سنت و طریقه بنی اسرائیل را مانند موافقت
دو تای نعل با یکدیگر و پرهای تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که توریه و قرآن مجید بیک دست و یکقلم و یک صحیفه نوشته
شده است و مثل سنتهای این دو امت مساوی اند و از حضرت صادق علیه السلم منقول است که چون آنحضرت امیرالمؤمنین ع را از خانه بیرون
آوردند از برای بیعت فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه ع
نزدیک قبر حضرت رسول ص و آله رسید گفت دست از پسر عمم بردارید بحق خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را بحق فرستاده است
اگر دست از و برندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گذارم و ناله بدرگاه خدا ناله بلند کنم ناقه صالح نزد
خدا گرامی تر از من نیست و بچه او گرامی تر از فرزندان من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا دیدم که دیوارهای

مسجد

مسجد شریف از بیخ برکنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش بیرون رود میتوانست پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده
من و خاتون من خداوند ترا رحمت عالمیان گردانیده بود و تو سبب نزول عذاب ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت و دیوارها
بجای خود قرار گرفت تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت فاطمه علیها السلم دست حسنین
علیهما السلم را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول ص و آله شد که نفرین کند پس حضرت امیر علیه السلم سلمان را گفت که برو دختر محمد ص
و آله را دریاب که من می بینم که پهلوهای مدینه را که بحرکت آمده است و اگر او موی سر را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش
برود و فریاد برآورد بدرگاه خدا انجماعت مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بحضرت فاطمه ع
علیها رسانید و گفت حضرت امیرالمؤمنین ع میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود هرگاه او فرموده
است برمیگردم و صبر میکنم و باسانید معتبره از حضرت صادق ع روایت کرده اند در وقتی که گریبان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم را
میکشیدند و بنزد ابوبکر ملعون می آوردند چون بنزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیدند این آیه را خواند
یَابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر ملعون که همه شناختند
که دست حضرت رسولست و صدائی ظاهر شد شناختند که صدای آنحضرتست که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک
رَجُلًا یعنی آیا کافر شدی بآن خدائیکه ترا آفرید از خاک پس از نطفه پس ترا درست مردی کرد و ایضا از طریق خاصه از حضرت
صادق ع و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر لعین
خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد
و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین خزیمه بن ثابت
و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر ملعون بر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند میرویم و او را از
منبر بزیر میآوریم و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق تعالی فرموده است خود را بدست خود مهلکه میندازید پس رای
ایشان برین قرار گرفت که بخدمت حضرت امیر صلوات الله علیه روند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند یا امیرالمؤمنین
ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بآن از ابوبکر ملعون زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول ص و آله که میفرمود علی با حق است
و حق با علی است بهر سو که او میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم که رای تو را برین باب بدانیم حضرت
فرمود که بخدا سوگند اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت با ایشان ارباب نمیکنید در میان طعام و از آب سرمه اید که در کنید
چشم کشند و خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید من
با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم و این خلاف فرموده رسول خداست زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که بزودی

است با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزلهٔ هرون از موسی و امت بعد از من از باب
هرون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چکنم فرمود که اگر یاوری بیابی مبادرت
کن و جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم به نزد من آئی و چون حضرت رسول صلی الله علیه
بملأ اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد کردم که ردا بدوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم
و کردم پس دست فاطمه علیها السلام را گرفتم و حسنین را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل بدر و آنها که در راه دین کارها کرده بودند
و سوگند دادم ایشان را که رعایت حق من بکنید و خواندم ایشان را بیاری خود و اجابت نکرد از ایشان مگر چهار نفر سلمان ابوذر
مقداد عمار پس از خدا بترسید و ساکت باشید برای آنچه میدانید از کینهائی که در سینهای اینجماعت هست و بغض و عداوتی که
ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او و اما همه باهم بروید نزد این مرد و ظاهر کنید براو آنچه از حضرت رسول صلی الله
علیه و اله شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت براو تمام تر شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت
در وقتی که او را ملاقات میکنند بدتر باشد پس در روز جمعه که آن شقی بر منبر نبی بالا رفت و همه بر دور منبر او جمع شدند
و اول کسیکه از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود و چون اعتماد بر اعانت بنی امیه داشت و گفت از خدا بترس ای ابوبکر
میدانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله در روز بنی قریظه گفت ای گروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمائید
بدرستی که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه امیر شماست بعد از من و خلیفهٔ منست در میان شما این وصیت کرده است
مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او ننمائید مختلف خواهید شد در احکام خود
مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما والی شما خواهند شد بدرستی که اهل بیت من وارثان امر منند و عمل کنندگان
بامر امت منند بعد از من خداوندا هرکه اطاعت ایشان بکند از امت و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را
محشور گردان در زمرهٔ من و از برای ایشان بهرهٔ کاملی از مرافقت من قرار ده که بان دریابند فوز و رستگاری آخرت را
خداوندا هرکه بد خلافت من کند در اهل بیت من پس محروم گردان او را از بهشتی که عرض آن مانند آسمانها و زمین است پس
عمر ملعون با او معارض شد و خالد در حسب و نسب و قبایح اعمال او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو درین امر بمنزلهٔ شیطان
است که در وقتی که بانسان گفت که کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دوان خواهد بود که در جهنم
خواهند بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان برخواست و اول بفارسی گفت کردید و نکردید و ندانید که چه کردید
پس بعربی گفت ای ابوبکر هرگاه مسئله رو دهد که ندانی از کی خواهی پرسید و هرگاه امر مشکلی از تو سوال کنند بکی پناه خواهی برد
و چه عذر داری در آنکه تقدم نمائی بر کسیکه از تو داناتر است و قرابتش از رسول خدا صلی الله علیه و اله بیشتر است و بتاویل کتاب

خدا

خدا و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا صلی الله علیه و اله او را مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو نزد وفات خود پس گفتهٔ او را
طرح کردید و وصیت او را فراموش کرده انگاشتید و وعدهٔ او را خلف کردید و عهد او را شکستید و عقد امارت اسامه را که رسول خدا
او را بر شما امیر کرد که شما را از مدینه بیرون برد که این فتنه را نکنید و برامت ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید و
و برهم زدید و درین زودی عمرت باخر خواهد رسید و باین وزر عظیم بقبر خواهی رسید و زود است توبه کن و این بال عظیم را
باخرت مبر بتحقیق که آنچه ما در حق علی علیه السلم شنیدیم تو هم شنیدی و آنچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها مانع نشد ترا از آنکه چنین
امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابوذر برخواست و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید
و جماعت بسیار از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در دین شک خواهند کرد و اگر باهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید خلاف
در میان شما بهم نمیرسید و اکنون که چنین کردید هرکه زوری بهم رساند خلافت را متصرف خواهد شد و خونهای بسیار در
طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همهٔ نیکان شما میدانند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که خلافت بعد از
من از علیست پس از برای دو پسرم حسن و حسین صلوات الله علیهما پس از برای طاهران از ذریت من صلوات الله علیهم اجمعین
پس طرح کردید گفتهٔ پیغمبر خود را و آخرت باقی را بدنیای فانی فروختید سنت امتهای گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود
کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهید چشید و جزای اعمال خود را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان خود
پس مقداد برخواست و او را نصیحت بسیار کرد و گفت که میدانی که بیعت علی علیه السلم در گردن تست و حضرت رسول صلی الله علیه و اله
ترا در زیر علم اسامه که آزاد کردهٔ رسول و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما بود داخل کرد و او را بر شما امیر کرد تا این خیال بخاطر
شما نرسد و بار دیگر شما را در زیر علم معدن شقاق و نفاق و عمرو بن العاص داخل کرد در غزوهٔ ذات السلاسل و او منافقی
بود که در شان او إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ نازل شد و چنین منافقی را بر شما امیر کرد و سایر منافقان و عمر و شما را
چاوش کرد بر آن لشکر از چاوشی یکبار ترقی کردی بخلافت و بیقین میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی علیه السلم است حق را
باو تسلیم کن پس بریدهٔ اسلمی برخواست گفت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ چه محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطرت
رفته است آنکه رسول خدا امر کرد شما را که علی علیه السلم را امیر المؤمنین بگوئیم و سلام کنیم بر او بامارت مؤمنان و در بسیاری
از مواطن گفت که این امیر مؤمنان و کشندهٔ قاسطان است از خدا بترس و حق را بکسی که احق است باو برگردان پس عمار
برخواست و گفت ای گروه قریش ای گروه مسلمانان بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولایند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام
بامور دین پیش از همه مینمایند و حفظ ملت رسول خدا صلی الله علیه و اله بهتر میتوانند کرد و خیرخواه ترند نسبت بامت از همه
کس پس بگوئید بصاحب خود که حق را رد کند باهلش پیش از آنکه امر شما سست شود و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع

کنند و میدانید که علی علیه السلم ولی شماست بعهد خدا و رسول میدانید که فرق گذاشت حضرت رسول صلی الله علیه واله میان او و شما
در مواطن بسیار درها را از مسجد بست و در او را بغیر از در او و کریمه خود فاطمه صلوات الله علیها را باو داد و بسایر طلب کاران
نداد و گفت من شهرستان حکمتم و علی درگاه آنست هر که حکمت خواهد از درگاهش بیاید و همه شما را در امور دین باو محتاج
هستید و او در هیچ امر بشما محتاج نیست بان سوابق عظیمه که او دارد هیچیک از شما ندارید پس چرا از و میل بدیگری میکنید
و حق او را بغارت میبرید وَیْلٌ لِلظّالِمِینَ پس ابی ابن کعب برخواست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای
بدیگری قرار داده است و حق را باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخواست و گفت ایها الناس آیا نمیدانید
که رسول خدا ص واله شهادت مرا به تنهائی قبول کرد گفتند بلی گفت پس من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا ص واله
که میگفت اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان که پیروی ایشان باید کرد و گفتم آنچه میدانستم وَمَا عَلَی الرَّسُولِ
إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ پس ابو الهیثم برخواست و گفت شهادت میدهم بر پیغمبر که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس انصار
گفتند او را باز نداشت مگر برای خلافت و بعضی گفتند او را باز داشت برای آنکه مردم بدانند که او مولای هر کسیست که پیغمبر مولای
اوست با جمعی را فرستادیم که از حضرت سوال کردند حضرت فرمود که بگوئید که علی ولی مؤمنان است بعد از من و خیرخواه ترین
مردم است برای امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود روز قیامت
وعده گاه همه است پس سهل بن حنیف برخواست و بعد از حمد و صلوات گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که من گواهی
میدهم بر رسول ص واله که دیدم او را در اینمکان یعنی در مابین قبر و منبر و او دست علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را
گرفته بود و میگفت ایها الناس این علی امام شماست بعد از من و وصی منست در حیات من و بعد از وفات من و قضا
کننده دین منست و وفا کننده بوعده منست و اول کسیست که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض کوثر پس خوشا حال کسیکه متابعت
او و یاری او کند و وای بر کسیکه تخلف نماید از او و یاری او نکند پس برادرش عثمان [illegible] و گفت شنیدم از رسول الله
که اهل بیت من ستارهای زمینند پس بر ایشان تقدم منمائید و ایشانرا مقدم دارید که ایشانند والیان بعد از من پس مردی
برخواست و گفت یا رسول الله کدام اهل بیت تو گفت علی و طاهرون از فرزندان او پس مباش ای ابوبکر اول کسیکه کافر شود
باین سخن و خیانت منمائید با خدا و رسول و خیانت نمائید امانتهای خود را و حال آنکه دانید حق را پس ابو ایوب برخواست
و گفت بترسید از خدا ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمائید بایشان حق ایشان را که خدا برای ایشان
قرار داده است بتحقیق که شما شنیده اید مثل آنچه برادران شما شنیده اند که در مقامات متعدده میگفت که اهل بیت من امامان
شمایند بعد از من و اشاره بعلی علیه السلم است میکرد و میگفت که این امیر بررَه و نیکوکاران است و کشنده کافران است هر که او را

واگذارد

واگذارد خدا او را واگذارد و هر که او را یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستیکه خدا توابست و رحیم است
حضرت صادق علیه السلم فرمود که پس ابوبکر ملعون ساکت ماند بر منبر و نتوانست جواب بگوید پس گفت من والی شما شدم و بهتر شما
نیستم شما اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بردارید پس عمر علیه اللعنه گفت از منبر بزیر بیا ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای
قریش را نمیتوانی گفت چرا خود را در اینمقام باز داشتی والله که من میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولای حذیفه بدهم پس
ابوبکر ملعون از منبر بزیر آمد و دست عمر لعین را گرفت و بخانه خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند چون روز چهارم
شد خالد بن ولید پلید علیه اللعنه با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید بخدا سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند
و سالم با هزار نفر آمد و معاذ جبل با هزار کس آمد و پیاپی لشکری آمدند تا چهار هزار منافق جمع شدند و بیرون آمدند با شمشیرهای
برهنه و عمر علیه اللعنه در پیش ایشان می آمد تا داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه واله شدند پس عمر ملعون برخواست گفت
بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخن میگوئید مثل آنچه در روز گذشته گفتید سر ترا از بدن جدا میکنیم پس خالد بن سعید
برخواست و گفت ای پسر صهاک حبشیه ما را بشمشیرهای خود می ترسانی یا بجمعیت خود میخواهید ما را پراکنده کنید بخدا سوگند
که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ماست بخدا سوگند که
اگر نه این بود که امام ما ما را منع میکند از قتال و اطاعت او بر ما واجب است هر آینه شمشیر میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر خود را
ظاهر کنیم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد داد
پس او نشست سلمان برخواست و گفت اللّهُ اَکْبَرُ اللّهُ اَکْبَرُ شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه واله و اگر نشنیده باشم گوشهای
من کر شوند که می گفت روزی خواهد بود که برادر من و پسر عم من در مسجد من نشسته باشد با نفری چند از اصحاب خود که ناگاه
جماعتی از سگان اهل جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما
انهایید پس عمر ملعون برخواست و بر او حمله کرد و حضرت امیر صلوات الله علیه برجست و گریبان او را گرفت و او را بر زمین زد
و گفت ای فرزند صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نوشته شده و عهدیکه از حضرت رسول ص واله پیش تر شده هر آینه بتو
مینمودم که کدام یاورش ضعیف تر است و عددش کمتر است پس باصحاب خود خطاب نمود و فرمود برگردید خدا شما را رحمت
کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل این مسجد نخواهم شد مگر بروشی که دو برادرم موسی و هرون داخل شدند در وقتی
اصحاب موسی باو گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم و با شما جنگ نمی ائیم والله که داخل نخواهم شد مگر برای
زیارت رسول خدا صلی الله علیه واله یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه شود و حکم بحق در آن بکنم زیرا که جایز نیست از برای
حجتی که رسول خدا نصب کرده باشد آنکه مردم را در حیرت بگذارد و بدانکه این مجلی و قلیلی است از آنکه از طرق معتبره شیعه

درین قضیه بسیار وارد شده است و اکثر این مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره مخالفین متفرق وارد شده است و بعضی از آنها را
در کتاب بهار الانوار ایراد نموده ام از انجمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات در قضیهٔ سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند
و جمع کثیر از محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را باکراه بیرون آوردند
و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی علیه السلم و هم چنین ابو سفیان و خالد بن سعید و عباس عم رسول
و پسرهای او و ابو سفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر ملعون آمد و گروهی از انصار
و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر
آوردند نزد ابو بکر لعین تا بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلم نماند و از برای رعایت حضرت فاطمه صلوات الله علیها
او را بیرون نیاوردند و بعضی گفته اند بیرون آوردند و با ابو بکر ملعون بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری ازینها را
روایت کرده است و گفته است که چون انصار دیدند که خلافت بایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که
ما با غیر علی علیه السلم بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم معروف بابن اثیر موصلی در تاریخش و ایضا ابن
ابی الحدید روایت کرده است که علی علیه السلم بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میگفت که اگر چهل نفر از صاحبان
عزم می یافتم جهاد میکردم این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند و اما آنچه اکثر
محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت امیر صلوات الله علیه امتناع نمود از بیعت ابو بکر
علیه اللعنه تا شش ماه و ملازمت خانهٔ خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دار فنا رحلت نمود
بعالم راحت و بقا رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه
صلوات الله علیها در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت بود و چون فاطمه علیها السلم وفات یافت روی مردم از او گردید
و از خانهٔ او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات فاطمه بعد از پدرش شش ماه بود مؤلف گوید که از جملهٔ غرایب
آنست که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است در اول گفته است که بعد از فاطمه علیها السلم طوعاً بیعت کرد و حال آنکه
عبارت صحیحین صریح است در آنکه تا اعوان می یافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی مردم از او گردید
و مضطرب شد بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفهٔ احمد بن عبد العزیز جوهری که پیوسته او را توثیق و مدح
می کند نقل کرده است که چون با ابو بکر ملعون بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه به نزد علی علیه السلم تردد میکردند و او در
خانهٔ فاطمه بود و مشورت میکردند و در امور خود با یکدیگر مصلحت میکردند پس عمر ملعون آمد و داخل خانهٔ فاطمه صلوات الله
علیها شد و گفت ای دختر رسول الله احدی از خلق محبوب تر نیست نزد ما از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب تر

نیست از تو و بخدا قسم که این مانع نیست از آنکه این جماعت که در خانهٔ تو جمعیت کنند آتش بزنم و خانه ترا بر ایشان بسوزانم چون
عمر ملعون بیرون رفت و آنها آمدند فاطمه علیها السلم گفت عمر چنین گفت و میدانم که این کار را خواهد کرد شما دیگر باین خانه
میائید ایشان رفتند و با ابو بکر لعین بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور معاویه علیه اللعنه است که
بعلی علیه السلم نوشت که دیروز بود که زنت را بر درازگوش سوار کردی و دستهای دو پسرت حسن و حسین را گرفتی در روزی
که با ابو بکر ملعون بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسرانت بدر خانهٔ ایشان رفتی
و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با مصاحب رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر
محق میبودی اجابت تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با پدرم گفتی در وقتی که میخواست
تو را از خانه بدر آورد که اگر چهل نفری یافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابو بکر و ایضا از کتاب جوهری روایت کرده است
که سلمان و زبیر و انصار میخواستند بعد از رسول با علی علیه السلم بیعت کنند و سلمان گفت که اختیار را درست کردید که بنهار
نداد بید اما خطا کردید که بمعدنش که علی علیه السلم باشد نداد بید و اگر بایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و برفاهیت
رزق خدا میخوردید و ایضا از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت
ابو بکر علیه اللعنه و بغضب آمدند علی علیه السلم و زبیر و داخل خانهٔ فاطمه صلوات الله علیها شدند بسلاح پس عمر ملعون آمد با گروهی
که یکی از آنها اسید بن حضیر بود و سلمة بن سلامه پس حضرت فریاد زد و ایشان را بخدا سوگند داد فایده نکرد و هجوم آوردند
و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ملعون ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت
کردند پس ابو بکر ملعون ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود فلتة واقع شد و بی تامل و خدا
از شر آن نگاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت نداشتم و امری بگردن من انداختند
که من طاقت آن ندارم و از دست من بر نمی آید و میخواستم که قوی ترین مردم بجای من می بود و این مقوله عذر را خواست و
مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته است که ثابت بن قیس نیز با آنها بود که با عمر ملعون داخل خانهٔ فاطمه صلوات الله
علیها شدند و بروایت دیگر عبد الرحمن بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن مسلم نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز
از کتاب جوهری از سلمة بن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابو بکر بر منبر نشست علی علیه السلم و زبیر با گروهی از بنی هاشم
در خانهٔ فاطمه بودند پس عمر ملعون آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدائی که جانم در دست اوست بیرون می آئید بسوی بیعت
یا خانه را با شما میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد مردی از انصار او را در بر گرفت با زیاد بن ولید و شمشیر
از دست زبیر افتاد و ابو بکر ملعون بر منبر صدا زد که شمشیر را بر سنگ بزنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابو بکر گفت بگذارید خدا ایشان را

ایشان را و جوهری گفته است که در روایت دیگر است که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانهٔ فاطمه صلوات الله علیها و مقداد
نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی علیه السلم بیعت کنند و عمر ملعون آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و
حضرت فاطمه بیرون آمد و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبدالله بن موسی حسنی پرسیدند
از حال ابوبکر لعین و عمر ملعون گفت جواب میدهم شما را بجوابی که عبدالله بن الحسن گفت در وقتی که از حال این دو کس
ازو سوال کردند گفت فاطمه صلوات الله علیها صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود بر جماعتی
که این دو نفر از آنها بودند ما نیز غضبناکیم از برای غضب او و ایضا از جوهری از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است
که ابن عباس گفت از عمر علیه اللعنه شنیدم که گفت صاحب تو اولای ناس بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا صلی الله
علیه و اله مگر آنکه ترسیدیم بر او از دو چیز گفتم کدام است آنها گفت ترسیدیم بر کمی سال او و محبت او باولاد عبد المطلب پس
ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع علی علیه السلم از بیعت ابوبکر ملعون تا آنکه او را بعنف آوردند بآن نحوی که مذکور شد و محدثان
و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی آنچه جوهری درین باب از راویان رجال حدیث نقل کرده اند و همه ثقاتند
و ماموننده و غیر او نیز آنقدر ذکر کرده اند که احصا نمیتوان کرد و ایضا روایت کرده است از جوهری از ابوبکر باهلی و اسمعیل
مجاهد از شعبی که ابوبکر بعمر علیه اللعنه گفت کجا است خالد بن ولید گفت حاضر است ابوبکر لعین گفت هر دو بروید و علی و زبیر را
بیاورید تا بیعت کنند پس عمر ملعون داخل خانه شد و خالد لعین بر در خانه ایستاد و عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت
این را مهیا کرده ام بیعت علی علیه السلم و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید
و زد بر سنگی که در آن خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزاند و بیرون آورد و بدست خالد داد و سایر منافقان
هجوم آوردند و میکشیدند ایشان را بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان
بسیار از هاشمیان و غیر ایشان بیرون رفتند و صدای ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها ندا کرد ابوبکر را
و گفت خوش زود غارت آوردید بر خانهٔ اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله بخدا سوگند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات
کنم و چون علی علیه السلم و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرونشست ابوبکر ملعون آمد و شفاعت کرد از برای عمر علیه اللعنه و فاطمه
ازو راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات را نقل کرده است گفته است صحیح نزد من آنست که فاطمه صلوات الله
علیها از دنیا رفت غضبناک بود بر ابوبکر و عمر علیهما اللعنه و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از
جملهٔ گناهان صغیره بود که آمرزیده شده اند و اولی آن بود که او را گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضا ابن ابی
الحدید گفته است که من نزد ابوجعفر نقیب استاد خود می خواندم آن حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب

دختر

دختر رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسول صلی الله علیه و اله در روز فتح مکه خون او را
هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد از برای ترسیدن زینب و سقط او ظاهر
حال آنست که اگر در حیات میبود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانیده و فرزند او را سقط کرد ابن الحدید گفت من بنقیب
گفتم این را از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانید و فرزند او را سقط محسن نام ازو سقط شد او تقیه کرد و گفت صحت بطلانش را هیچیک
از من روایت مکن که من درین باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت سقیفه را بهمان نحو که سابقا ذکر کردیم از محمد بن جریر
طبری که معتمدترین مورخین ایشان است روایت کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر ملعون آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم
و جماعتی بدر خانهٔ علی علیه السلم و گفت بیرون آئید والا خانه را بر شما میسوزانم و ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است
که گفت من از آنها بودم که با عمر علیه اللعنه هیزم بر داشتیم و بدر خانهٔ فاطمه بردیم در وقتی که علی علیه السلم و اصحابش امتناع کردند از بیعت
و عمر ملعون بفاطمه علیها گفت که بیرون هر که درین خانه است والا میسوزانم خانه را با هر که در آن خانه است و در آن وقت علی و فاطمه کن
و حسن و حسین صلوات الله علیهم و جماعتی از صحابه در آن خانه بودند فاطمه گفت آیا خانه مرا بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی والله
یا بیرون آئید و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشان است گفته است که علی و عباس در خانهٔ حضرت فاطمه نشسته بودند و ابوبکر
بعمر علیهما اللعنه گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر لعین آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه گفت ای پسر
خطاب آمده خانهٔ ما را بسوزانی گفت بلی والله و باز ابن ابی الحدید قصهٔ سقیفه را از کتاب جوهری مبسوط تر از آنچه سابقا مذکور شد
بهمین نحو روایت کرده است تا آنجا گفته است که بنو هاشم در خانهٔ علی علیه السلم جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد
حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا آنکه پسرانش بزرگ شدند و او را از ما گردانیدند پس عمر ملعون رفت
با گروهی بسوی خانهٔ فاطمه علیها السلم با اسید و سلمه و گفت بیائید و بیعت کنید ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر ملعون
گفت سگ را بگیرید سلمة بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابوبکر ملعون بردند و بنو هاشم همراه او بودند
و علی علیه السلم میگفت من بندهٔ خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را نزد ابوبکر لعین بردند گفتند بیعت کن حضرت فرمود من احق
باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولائید که با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا
و من نیز بهمان حجت با شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید که اگر از خدای ترسید و حق ما را اعتراف کنید چنانچه انصار بحق شما اعتراف
کردند والا معترف شوید که دانسته بر من ستم می کنید عمر ملعون گفت دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی علی علیه السلم گفت نیک
یکدیگر ساخته اید امروز از برای او میکنی فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابوبکر گفت
اگر با من بیعت نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابو عبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان نداری

و ابوبکر قوت بر این امر بیش از تو دارد و تاب بر داشتن این امر زیاده از تو دارد و پس با و راضی شو و اگر زنده بمانی و عمر تو دراز
شود تو باین امر سزاوار خواهی بود و باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهاد که تو کرده علی علیه السلم گفت ای گروه مهاجران
از خدا بترسید و سلطنت محمد صلی الله علیه و اله را از خانه او بیرون مبرید بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او
و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را داند و خواند و فقیه
باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ماهست پس متابعت خواهش
نفس خود مکنید که از حق دورتر شوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر اینها را انصار از تو پیش از بیعت ابوبکر ملعون می شنیدند دو
کس بر تو اختلاف نمیکردند ولیکن ایشان با ابوبکر بیعت کرده اند پس علی علیه السلم بخانه خود برگشت و ملازم خانه خود شد تا حضرت
فاطمه از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلم که علی علیه السلم حضرت فاطمه را سوار
کرد و شب بخانهای انصار رفت و ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت
کرده ایم اگر پسر عم تو پیشتر این سخن را میگفت ما از و بدیگری عدول نمیکردیم علی علیه السلم گفت من رسول خدا را والله را مرده در خانه
میگذاشتم و مشغول به تجهیز او و بطلب خلافت می آمدم و فاطمه صلوات الله علیها گفت علی علیه السلم آنچه کرد خوب کرد و اینها کردند کاری
که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علماء و مورخین عامه است قصه سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که
گذشت و مبسوط تر از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است چون خبر با بوبکر ملعون رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده اند
و در خانه علی علیه السلم جمع شده اند عمر علیه اللعنه را بسوی ایشان فرستاد و ایشان را طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر ملعون هیزم طلبید
و گفت بحق آن خدائیکه جان عمر در دست اوست یا بیرون می آیید یا خانه را با هر که در آن خانه است میسوزانم مردم گفتند فاطمه
درین خانه است آن ملعون گفت هر چند که باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند بیعت کردند مگر علی علیه السلم که گفت سوگند یاد کرده ام
تا قرآن را جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها بر در خانه ایستاد و گفت من قومی بیحیاتر و بدکردارتر از شما
ندیده ام جنازه رسول خدا صلی الله علیه و اله را در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر ملعون نزد ابوبکر ملعون
آمد و گفت علی علیه السلم را که تخلف از بیعت کرده است در خانه میگذاری ابوبکر قنفذ علیه اللعنه را فرستاد و گفت برو و علی را بیاور قنفذ
رفت و گفت خلیفه رسول الله ترا می طلبد حضرت گفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آوردند ابوبکر ملعون
گریست و گفت برو و بگو امیر المؤمنین ترا می طلبد چون این را گفت حضرت گفت سُبْحَانَ اللهِ امری را دعوی میکند که از وی نیست
چون قنفذ لعین این رسالت را آورد دیگر بار ابوبکر گریست پس عمر ملعون برخواست و جمعی را با خود برداشت و بدر خانه فاطمه علیها السلم
آمده در را کوبید چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله چه کشیدیم بعد از تو

از پسر خطاب

از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون مردم صدای گریه آنحضرت شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته شود و
جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر ملعون با جمعی ماند تا علی علیه السلم را بدر آورد و بنزد ابوبکر ملعون رسانید پس باو گفت بیعت کن
گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت میزنیم علیه السلم گفت پس بنده خدا و برادر رسول را خواهید کشت عمر علیه اللعنه
گفت بنده خدا بلی اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر ملعون با بوبکر گفت که در باب او چه امر میکنی ابوبکر گفت
من او را اکراه نمیکنم بر امری تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی علیه السلم نزد مرقد مطهر حضرت رسول رفت و گریان شد و فریاد کرد که
یَا ابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِیْ وَكَادُوْا یَقْتُلُوْنَنِیْ پس عمر با ابوبکر علیهما اللعنه گفت بیا برویم بخانه فاطمه که او را بغضب
آورده ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه صلوات الله علیها ایشان را رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر علیه السلم
آمدند و استدعا کردند که او رخصت بطلبد حضرت امیر از فاطمه التماس کرد که ایشان را رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت
انداختند و چون داخل شدند حضرت روی از ایشان گردانید بجانب دیوار پس سلام کردند فاطمه صلوات الله علیها جواب نفرمود
و ابوبکر ملعون گفت ای حبیبه رسول خدا من صله قرابت رسول را دوستتر میدارم از صله قرابت خود و من آرزو میکنم که کاشکی
روزی پدر تو میمرد و من میمردم و بعد از و نمیماندم آیا گمان داری که من ترا نشناسم و حق ترا دانم و میراث ترا از حضرت رسول
بتو ندهم من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله که میفرمود ما گروه انبیاء میراث نمیدهیم آنچه از ما میماند صدقه است فاطمه علیها السلم
گفت من حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کنم آیا اقرار بآن می کنید گفتند بلی فرمود که قسم میدهم شما را که شنیدید از آنحضرت
که گفت رضای فاطمه از رضای من است و سخط فاطمه سخط منست و هر که دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق که مرا دوست داشته
و هر که راضی کند فاطمه را بتحقیق که مرا راضی کرده و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق که مرا بخشم آورده گفتند بلی شنیدیم این را از
رسول خدا فاطمه علیها السلم گفت پس من خدا را و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم آوردید و مرا خوشنود نگردانیدید و اگر رسول
خدا صلی الله علیه و اله را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد با و ابوبکر ملعون گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه
پس ابوبکر آنقدر گریست بر خود که نزدیک بود هلاک شود فاطمه صلوات الله علیها گفت بخدا سوگند نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی
ابوبکر گفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابوبکر و با مردم گفت شما هر یک میروید با حلیله خود
خوشحال میخوابید و مرا باینحال میگذارید مرا احتیاجی نیست به بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول این امر مستقیم نمیشود
بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابوبکر ملعون گفت اگر نه ترس این بود و آنکه میترسم عروه اسلام سست شود هر آینه یک شب
با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از آنچه شنیدم و دیدم از حضرت فاطمه صلوات الله علیها پس علی علیه السلم بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت
و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب زنده ماند و بلاذری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین و در نهایت تعصب است گفته است

کرده است که چون ابوبکر ملعون علی علیه السلم را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر لعین امد و آتش اورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه علیها السلم
در در خانه او را ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی گفت اری و این قوی تر از انچه پدر تو اورده است پس علی ع
امد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعید ثقفی که مقبول طرفین است از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
بیعت با ابوبکر نکرد تا انکه دید دود از خانه اش بلند شد و ایضاً بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی علیه السلم امتناع نمود
از بیعت ابوبکر عمر علیهما اللعنه را فرستاد و گفت بیاور او را با نهایت عنف و شدت پس چون اورد او را گذشت میان ایشان سخن
پس علی علیه السلم بعمر ملعون گفت بدوش شیر را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که ترا حریص نکرده است بر امارت او مگر انکه فردا ترا
بر دیگران اختیار کند و ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی علیه السلم مگر بعد از شش ماه و جرات بهم نرسانیدند
بر او مگر بعد از وفات حضرت فاطمه ع و ایضاً ابراهیم روایت کرده است که قبیله اسلم اباکردند از بیعت ابوبکر و گفتند تا بریده ه
بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم زیرا که حضرت رسول الله علیه و اله با بریده گفته است که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت امیر علیه السلم
فرمود که ایشان مرا مخیر کرده اند میان انکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من با ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی شود و مردم مرتد
شوند و از دین بر گردند و من اختیار این کردم که بر من ستم کنند و ایضاً از عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچکس القدر
رحم نکردم که بر علی علیه السلم کردم در وقتی که گریبانش را کشیدند و به نزد ابوبکر ملعون اوردند و ابوبکر باو گفت بیعت کن علی علیه السلم
گفت اگر نکنم چه گفت سر ترا بر دارم پس علی ع سر بسوی اسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش پس دست راستش بگشود و بلند کرد
و ایشان باین بیعت راضی شدند مولف گوید که ای طالب حق و یقین بدانکه دلیل عمده مخالفان بر خلافت ابوبکر ملعون انست که جمیع
صحابه اجماع کرده اند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود تعریف کرده اند اجماع را انست که اجماع
و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یک وقت و درین اجماع سخن بسیار است بحث اول انکه در کتب اصول
خود چندین خلاف درین مسئله کرده اند تحقق چنین امری ممکن است یا محال دویم بر تقدیر امکان ایا متحقق شدن است در امری
یا نه سیم انکه بر تقدیر تحقق ایا دلیل بر حقیت امری میشود یا نه چهارم بر تقدیر حجت بودن ایا شرط است که بحد تواتر برسد یا نه
و در هر یک از اینها تشاجر و منازعه بسیار کرده اند پس اثبات امامت ابوبکر باجماع موقوف بر اثبات جمیع این مراتب خواهد
بود و انها که باین امور قایل نیستند از علمای ایشان چگونه باین دلیل است استدلال میتوانند کرد و باز اختلاف کرده اند در انکه
ایا شرط است در حجت اجماع انکه انها که اتفاق برین رای کرده اند بر این رای باقی بمانند تا مردن یا انکه باز خلاف کرده اند در انکه
اجماع به تنهائی حجت است یا مستندی می باید داشته باشد و این مستند حجت است و مستندی که ذکر کرده اند قیاس فقهی است که قیاس
کرده اند ریاست دین و دنیا را بنماز و ان بوجوه شتی باطل است اول انکه علمای امامیه باحادیث بسیار از طرق عامه و خاصه ثابت

کرده اند

کرده اند که نماز او بفرموده حضرت رسول صلی الله علیه و اله نبود بلکه بامر عایشه ملعونه بود و چون حضرت مطلع شد با ان ضعف تکیه بر
بر حضرت امیر علیه السلم و فضل بن عباس کرد و بمسجد امد او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری از
عروه روایت کرده است که حضرت رسول ص و اله در خود خفتی یافتی پس بیرون امد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز حضرت
صلی الله علیه و اله و مردم نماز میکردند بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر او دویم انکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلم
و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان او اقامت نموده اند سیم انکه بر تقدیر حجت در
جای حجت است که علتی در اصل بوده باشد و فرع مساوی اصل باشد در ان علت و درینجا مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که ایشان
امامت نماز را برای هر نیکوکار و بدکرداری جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و قریشی بودن و شرایط دیگر را شرط
میدانند و ایضاً امامت جماعت یک امر است و در ان علم بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر امور رعیت در ان معتبر نیست
و چون خلافت سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیاست و در ان علم بسیار و شرایط بیشمار معتبر است که هیچیک در ابوبکر و عمر
و عثمان علیهم اللعنه نبود و در هر امری مانند خر در میان گل می ماندند و استعانت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و سایر صحابه
مینمودند و انکه بعضی از انها علیهم گفتند که حضرت رسول ص و اله او را برای دین ما اختیار کرد چرا ما او را از برای امور دنیای خود
اختیار نکنیم محض کذب و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند امامت را بحکومت عامه در دین و
دنیا و ایضاً اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند و دلت بغرابت زدند چهارم انکه قیاس اگر حجت باشد
در مسایل فروع حجت است نه در مسایل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم بخلیفه گردانیدن حضرت رسول صلی الله علیه و اله
حضرت امیر المؤمنین ع را در غزوه تبوک در مدینه و او را بعد از ان عزل نکرد و هر گاه خلیفه بر مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد بود
زیرا که کسی که قایل بفصل نیست و این اقوی است از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز
بحث دویم انکه از اخبار سالفه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند و مطلقا با
ابوبکر ملعون بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و انها که ظاهرا بیعت کردند تا اتش در خانه اهل
بیت رسالت نیفروختند و شمشیرهای برهنه نکردند بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلط بیابد و جمعی از فسقه بطمع مال و جاه با او موافقت
نمایند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بیعت بخت النصر و نمرود و شداد
و مسیلمه کذاب باین رسوائی شده باشد و اگر گویند اجماع در اول متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیر المؤمنین علیه السلم بیعت کرد اجماع
متحقق شد جواب گوییم که ان نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولادش درین بیعت هرگز داخل نشدند چنانچه ابن عبد
البر در استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که بیعت بخلافت کردند با ابوبکر در روزیکه رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رحلت نمود

در سقیفه بنی ساعده و روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله
خزرج و فرقه از قریش و ایضاً ابن عبد البر در کتاب استیعاب و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچیک
از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه بیعت نکرد و نتوانستند او را جبر کنند بر بیعت چنانکه دیگران را جبر کردند برای آنکه اقوام او از قبیله
خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه او و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر ملعون بر او افتاد و گفت یا در بیعت ما
داخل شو یا از این شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو امیرش باشی پس از مدینه بجانب شام
رفت و قبیله بسیاری در نواحی دمشق داشت هر هفته نزد جماعتی بود روزی از قریه بقریه دیگر میرفت از یکی از بستانهای
تیری براو انداختند و او را کشتند و صاحب روضة الصفا گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر ملعون و بیرون رفت بسوی شام
و بعد از مدتی به تحریک یکی از عظمای کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری در تاریخش روایت کرده است که عمر ملعون
اشاره کرد بخالد بن ولید پلید و محمد بن سلمه انصاری بکشتن سعد هر یک بر او تیری انداختند و او کشته شد پس بوهم مردم انداختند
که جن او را کشتند و آن شعر مشهور را بر زبان جن وضع کردند و تظلم حضرت امیر المؤمنین ع از ایشان تا آخر ایام حیاتش متواتر
است و آنچه آنحضرت در جواب معاویه ملعون نوشت صریح است در آنکه باختیار خود بیعت نکرده بحث سیم آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق
بیعت از ششماه پس پیش از تحقق آن چرا در این مدت مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان می
کردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند و ایضاً دانسته که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کنند اهل آن بر یک
امر در یک وقت زیرا که اگر در یکوقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت متاخر از آن رای برگردد پس اجماع تدریجی
ابوبکر ملعون چه فایده میکند و از جمله غرایب اینست که اکثر متاخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید
شریف و دیگران چون دیده اند که متمسک باجماع چنین شدن موجب فضیحت است دست از اجماع برداشته اند و گفته اند هرگاه ثابت
شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیل بر آن قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت
یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافیست در ثبوت امامت و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در
دین داشتند اکتفا کردند در امامت بهمین مثل عقد عمر ملعون از برای ابوبکر لعین و عقد عبد الرحمن از برای عثمان علیه اللعنه و شرط
نکردند در عقدش اجتماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکاری نکرد و برین امر اتفاق
کردند اعصار بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است اول اجماع اهل حل
و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابوسفیان گفت
که ای فرزندان عبد مناف راضی شدید که تیم والی شما باشد بر میکنم مدینه را از سوار و پیاده و در صحیح بخاری و غیر آن از کتب

اصحاب

اصحاب مذکور است که بیعت علی علیه السلم بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ابوبکر عمر را و ابو عبیده را بسوی علی علیه السلم رسالت لطیفه است
که ثقات باسنادهای صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخن بسیاری از جانبین اندک غلظتی از عمر ملعون روایت کرده اند که چون علی علیه السلم
آمد و بیعت کرد و چون برخواست گفت خدا برکت ندهد شما را در آن امری که مرا [illegible] ازرده کرد و شما را شاد کردانید و آنچه
روایت می کنند که ابوبکر ملعون بیعت کردند علی علیه السلم و زبیر و مقداد و ابوذر و سلمان تخلف کردند پس ابوبکر روز دیگر با اصحابش
بمسجد آمد و ایشان آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت مثل سخن صاحب مواقف گفته است و فخر
رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابوبکر لعین در زمان خودش بلکه بعد از فوت او در زمان خلافت
عمر ملعون که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل متدین نظر کن که شیطان چگونه فضلای ایشان را مسخر کرده است
که از فضیحت اجماع گریخته اند خود را ببلای بدتر گرفتار کرده اند بان مینماید که کسی از بالوعه بگریزد و خود را بکنیفی بیندازد دیگر
اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم شد که بنایش بر تعصب و معانده قبیله اوس و خزرج
بود و توطیه که در میان ابوبکر و عمر علیهما اللعنه شده بود که ابوبکر را او خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد
و هرگاه باعتبار عدم بیعت الجماعت اجماع متحقق نشود عدم انکار چون معلوم می شود و هرگاه ایشان بیعت یکشخص را کافی میدانسته
در تحقق امامت چرا معارضه با ابوبکر لعین میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلافت امامت ابوبکر و بر عدم
اکتفای به بیعت آحاد امت متحقق بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا ششماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت
همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار حدیث متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث
مشهور مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح و صاحب کشاف با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
فاطمه روح دل من است و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده من است و امامان از فرزندان او امینان پروردگار
منند و ریسمان کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک
شود و در جهنم فرو رود و اعجب از آنکه جمعی از فضلاء با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در تحقق
ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامه خلق بانکه یکشخص با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و علم و صلاح در طرف
دیگر باشند و اگر این یک شخص شهادت دهد که درهمی زید از عمرو طلب دارد شهادتش را قبول نمی کنند و در تحقق امامت به بیعت
او اکتفا نمایند و باین سبب یزید پلید و ولید عنید را که قرآن مجید را تیر باران کردند خلیفه خدا و واجب الاطاعه خلق میدانند
اگر میخواهی در قیامت یوم ندعوا کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی و از وزر و وبال او شریک باشی اختیار
داری بحث چهارم آنکه هرگاه باحادیث سابقه و اقرار مشاهیر علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که اقلش ششماه است

نزاع بود میان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و ابوبکر و عمر علیهما اللعنه در خلافت و آنحضرت قدح در ایشان و در خلافت
ایشان میکرد و ایشان را نسبت بجور و ستم و ظلم میداد پس یا باید قایل شوند باآنکه بنای خلافت ایشان بر باطل بود و جور و ستم نمود
یا قایل شوند باآنکه آنحضرت در این مدت بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام بحق میکرد پس یکی
از ایشان باید که اهلیت خلافت نداشته باشند و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که حضرت رسول صلی الله علیه
واله فرمود که حق با علیست و علی با حق است با او میگردد و هر جا که بگردد و غزالی با آن تعصب در کتاب احیاء علوم گفته است که هر که صاحب
بصیرتی علی علیه السلم را نسبت بخطا نداده است در هیچ امری و در جمیع صحاح و اصول خود روایت کرده اند که علی علیه السلم بعد از پیغمبر
دیان این امت است یعنی قاضی و حاکم این امت است چنانچه زمخشری گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن
سعید حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود و مردی از حنابله قرضی از مردی
از اهل کوفه طلب داشت او به نزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که با غریم خود چکردی طلب خود را از او گرفتی گفت بیزار شدم
از طلب خود در روز غدیر رفتم به نزد قبر امیر المؤمنین علیه السلم که شاید طلب خود را از او بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها
و اقوال شنیعه و سب صحابه علانیه بی خوفی و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت اینها چه گناه دارند والله که این راه را
نگشود و جرئت نداد ایشان را بر این فضیحتها مگر صاحب صاحب آن قبر آن مرد گفت صاحب قبر کیست گفت علی بن ابی طالب علیه السلم
آن مرد از روی استبعاد گفت او ایشان را جرئت بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله آن مرد گفت اگر علی علیه السلم محق بود
در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر او مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گفت که چون اسمعیل این
سخن را شنید برجست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را داند و داخل خانه خود شد

بحث پنجم آنست که هرگاه دانستی که اجماع عمدهٔ دلایل ایشانست بر خلافت خلفاء خود ما بهمین حدیث که مستند اجماع ایشانست
اثبات میکنیم عدم استحقاق امامت اینها را بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان که عمر ملعون قصد سوختن
خانهٔ اهل بیت رسالت صلی الله علیه واله نمود بامر ابوبکر ملعون یا برضای او و آن خانه محبط وحی و محل نزول ملائکهٔ مقربین بود و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیها و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم در آنجا بودند و استخفاف و تهدید و ایذای ایشان بخشم
و غضب آورد بلکه از روایات مستفیضه محفوفه بقراین جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را ترسانیدند ~~بلکه~~ تازیانه در رو
و سر و شمشیر براو زدند تا او را مجروح کردند و فرزند او سقط شد و از ایشان آزرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول
از صحیح ترمذی بروایت کرده است از انس که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر
عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و باز از صحیح ترمذی از جمیع بن عمیره روایت کرده است

که گفت با عمه ام بنزد عایشهٔ ملعونه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان کی محبوب تر بود بسوی رسول خدا گفت فاطمه گفت از مردان کی محبوب تر
بود بسوی آنحضرت گفت شوهرش و از بریده این مضمون را نیز روایت کرده است و از جمیع صحاح ایشان از حذیفه بن الیمان روایت
کرده است که حضرت امیر المؤمنین و رسول صلی الله علیه واله فرمود که فاطمه صلوات الله علیها پارهٔ تن من است هر چه او را آزرده کند مرا آزرده میکند
و هر که او را آزار میکند مرا آزار میکند و هر چه او را بتعب می اندازد مرا بتعب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود فاطمه
بهترین زنان بهشت است و بروایت عایشهٔ ملعون بهترین زنان مؤمنان است یا زنان این امت و ایضاً بروایت ترمذی از عایشهٔ ملعونه
روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا صلی الله علیه واله از فاطمه بسیرت در رفتار و نشستن و برخواستن و چون
بنزد آنحضرت می آمد آنحضرت برمی خواست و او را می بوسید و بجای خود می نشانید و چون ~~حضرت نزد او میرفت~~ و ایضاً از صحیح ترمذی از
زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله بعلی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم گفت من جنگم با هر که شما با او جنگ کنید
و صلحم با هر که شما با او صلح کنید و باز از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که گفت بمادرم گفتم مرا رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه
واله و نماز مغرب را با آنحضرت بکنم و از او سوال کنم که استغفار کند از برای من و از برای تو پس بخدمت آنحضرت رفتم و نماز شام و خفتن را
با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شد از پی آنحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا
ترا و مادر ترا بیامرزد ملکی امشب بر من نازل شد که پیشتر از این بزمین نیامده بود و از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر
من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه صلوات الله علیها بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین صلوات الله علیهما بهترین جوانان اهل
بهشتند و ایضاً روایت کرده است که حضرت فرمود که حدیثی که حذیفه بشما نقل میکند تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا صلی الله علیه واله
روایت کرده است که حسن و حسین علیهما السلم دو گوشوارهٔ عرش الهی اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است
از براء که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه واله حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم
پس تو او را دوست دار و از جمیع صحاح روایت کرده است از براء که حضرت رسول صلی الله علیه واله حسن و حسین را دید گفت خداوندا من اینها را
دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از رسول خدا صلی الله علیه واله که کدام یک از
اهل تو محبوب تر اند گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه صلوات الله علیها که بطلب از برای من دو پسر مرا پس ایشان را می بوئید و
در بر میگرفت و ایضاً از ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله دست در گردن امام حسن صلوات الله علیه
کرد و گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز این بگفت
مضمون را روایت کرده است و ایضاً از ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله حسن و حسین صلوات الله علیهما را
بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو ایشان را دوست دار

وهر که ایشان را دوست دارد دوست دارد وایضاً ترمذی از یعلی بن مرة روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود حسین
از منست و من از حسینم خدا دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط پیغمبران وایضاً ترمذی از
ابو سعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه واله که حسن و حسین دو سید و مهتر اهل جوانان بهشتند و
نجاشی و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که حسن و حسین صلوات الله علیهما دو ریحان
منند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده از آن است که درین رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است
که ایذای حضرت امیر المؤمنین علیه السلم ایذای حضرت رسول صلی الله علیه واله است و ایذای رسول ایذای خداست و خدا فرموده است که آنها
که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب خوار کننده پس معلوم
شد که آنها که این اذیتها با ایشان رسانیده اند ملعونند در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسولند و از اهل کفر و شقاق و نفاقند پس
چگونه صلاحیت داشته باشند طعن چهارم معصیت عظمی و داهیهٔ کبرا آنست که در غصب فدک از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه بر اهل بیت رسالت صلی الله علیه واله واقع شد
اول طریق شیعه مجمل آن را روایت میکنیم و بعد از آن از کتب معتبرهٔ مخالفان مؤید آنرا ایراد مینمائیم تا معلوم شود که فضایح این
قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قضیهٔ هایله آنست که چون ابوبکر ملعون غصب خلافت امیر المؤمنین علیه السلم نمود و از
مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود را محکم کرد طمع کرد در فدک که از اهل بیت علیهم السلم بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال
بجانب ایشان میل کنند زیرا که هر گاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکن است که باعث میل منافقان
از ایشان بجانب آن ظالمان شود الحواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا آنکه دنیا پرستان از ناحیهٔ ایشان منحرف گردند و هر گاه
قلیلی از مال نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی از مردم بسوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان بر هم خورد و باین سبب
در اول حال در وقتی که صحیفهٔ ملعونه را می نوشتند این حدیث مفترای خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم آنچه
از ما میماند صدقه است و فدک از جملهٔ بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول صلی الله علیه واله آمده بود زیرا که چون فتح خیبر بر دست امیر المؤ
منین علیه السلم جاری شد اهل فدک و سایر قرای نواحی آن دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند آنها بدون جنگ تسلیم کردند و
آیات کریمه نازل شد که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسول صلی الله علیه واله است بعد از آن این آیه نازل شد وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ
حَقَّهُ یعنی بده بخویشان خود حق او را و حضرت رسول صلی الله علیه واله از جبرئیل علیه السلم پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست گفت
ذا القربی فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت رسول صلی الله علیه واله فدک را بامر خدا بفاطمه صلوات الله علیها داد که از او و از ذریت
او باشد و فرمود که اینها بی جنگ گرفته شده است و مخصوص منست بامر خدا بتو دادم بگیر اینها از تو و از فرزندان تست تا روز قیامت
پس ابوبکر ملعون چون خلافت غصبی بر او قرار گرفت فرستاد و وکلای حضرت صلوات الله علیها را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه

وشیخ

وشیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که چون ابوبکر لعین کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران
و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه صلوات الله علیها را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بسوی ابوبکر ملعون آمد و گفت
بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدر من رسول خدا صلی الله علیه واله و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه واله
بامر حق تعالی آنرا بمن داده بود ابوبکر ملعون گفت بر آنچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه صلوات الله علیها ام ایمن را آورد و ام
ایمن گفت گواهی نمیدهم تا حجت را بر تو تمام کنم بآنچه رسول خدا صلی الله علیه واله در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم که نمیدانی
که حضرت رسول صلی الله علیه واله گفت ام ایمن زنیست از اهل بهشت ابوبکر ملعون گفت بلی میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که
حق تعالی وحی کرد برسول خود که بده بذی القربی حق او را پس حضرت رسول صلی الله علیه واله فدک را بطعمه حضرت فاطمه صلوات الله علیها
داد بامر خدا و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نیز آمد و بهمین گواهی داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز شهادت
دادند پس ابوبکر ملعون نامه در باب فدک نوشت و بحضرت فاطمه علیها السلام داد عمر لعین حاضر شد و گفت این چه نامه است ابوبکر
گفت فاطمه دعوای فدک کرد و ام ایمن و علی علیه السلم برای او گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر ملعون نامه را از دست فاطمه
علیها السلام گرفت و پاره کرد فاطمه گریان شد و بیرون رفت روز دیگر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بنزد ابوبکر ملعون
آمد در وقتی که مهاجران و انصار بر دور او جمع بودند و گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا صلی الله علیه
واله باو داده بود و حال آنکه در حیات حضرت رسول آنرا مالک و متصرف شده بود ابوبکر ملعون گفت این فیء همه مسلمانان است
اگر اقامت شهود میکند بر آنکه آنرا رسول خدا باو داده و مخصوص او گردانیده است باو میدهیم والا او را در آن حقی نیست حضرت
امیر صلوات الله علیه گفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همه مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت فرمود که پس بگو
اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوا کنم که از منست از که گواهی خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود
پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی بر آنچه در دست او بود در حیات رسول خدا صلی الله علیه واله و بعد از آن مالک و متصرف بود
و از مسلمانان گواه نطلبیدی چنانکه از من طلبیدی در آن فرضی که کردم ابوبکر ساکت شد عمر ملعون گفت این سخنان را بگذار
ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدول می آوری میدهیم والا تو را و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود ای ابوبکر قرآن
خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
در حق ما نازل شده است یا در غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت فرمود پس اگر گواهان بنزد تو گواهی بدهند که العیاذ
بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابوبکر گفت بر او اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود که چنین کنی نزد
خدا از جملهٔ کافران خواهی بود گفت چرا فرمود از برای آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت

حکم

مردم چنانکه رد کردی حکم خدا و حکم رسول را که فدک را بفاطمه دادند و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود
بول میکند که گواهی داد که از پیغمبر میراث نمی‌باشد و فدک را از او گرفتی که غنیمت مسلمانان است و تحقیق که رسول خدا صلی الله علیه واله
فرمود که گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی قول رسول خدا را و بر عکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم گریستند و صداها
بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر علیه السلام کردند و حضرت بخانه برگشت و فاطمه علیها السلام بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر
بزرگوار خود و شعری چند خواند از شکایت روزگار و جفای منافقان غدار که در و دیوار را بگریه آورد و پس ابوبکر و عمر علیهما اللعنه
بخانه برگشتند و ابوبکر عمر ملعون را طلبید و گفت دیدی که علی علیه السلام امروز با ما چه کرد و اگر در یک مجلس دیگر چنین کند کار ما را برهم میزند
درین باب چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر ملعون گفت رای من آنست که امر کنیم بقتل او ابوبکر گفت این کار از که می آید عمر ملعون
گفت خالد بن ولید پلید پس خالد ملعون را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بر امر عظیمی بداریم گفت بر چه میخواهید بدارید اگر چه
بر قتل علی بن ابی طالب باشد گفتند ما نیز همین را میخواهیم خالد لعین گفت او را در چه وقت بکشم ابوبکر ملعون گفت در وقت
نماز در مسجد حاضر شو و در پهلوی او بایست و چون من سلام نماز را بگویم برخیز و گردنش را بزن گفت چنین باشد اسماء
بنت عمیس که در آن وقت زن ابوبکر ملعون بود و سابقا زن جعفر طیار و از شیعیان حیدر کرار بود این سخنان را شنید و توانست
علانیه این سخن را بحضرت برساند بجاریه خود گفت برو بخانه علی و فاطمه علیهما السلام و سلام مرا بایشان برسان و در گذار این آیه را
بخوان که مومن آل فرعون بموسی ع پیغام کرد إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ
یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستی که من از برای تو خیرخواهانم و اسماء
گفت اگر متفطن نشوند مکرر بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند حضرت امیر صلوات الله علیه
فرمود که خاتونت را سلام برسان و بگو خدا نمیگذارد که اراده ایشان بعمل آید و بروایت دیگر فرمود که اگر ایشان مرا بکشند
که با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر صلوات الله علیه برخاست و مهیای نماز شد و بمسجد آمد
و در پشت سر ابوبکر لعین ایستاد از برای تقیه و نماز خود را تنها بعمل آورد و خالد لعین شمشیر بسته در پهلویش ایستاد و چون ابوبکر
ملعون بتشهد نماز نشست از آن اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت و سطوت و شجاعت آنحضرت را میدانست و پیوسته
فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهو کرده است پس ملتفت شد
بجانب خالد لعین و گفت ای خالد مکن آنچه ترا بآن امر کردم و بروایتی سه مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز را گفت
حضرت گفت ای خالد چه بود آنچه ترا امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزنم حضرت فرمود که خواستی کردی گفت
آری بخدا سوگند اگر پیش از تسلیم مرا نهی نمیکرد هر آینه ترا میکشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر ملعون

گفت

گفت بخدای کعبه میکشدش پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست از آن لعین برداشت و بگریبان عمر بد گهر
چسپید و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول صلی الله علیه واله و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و تو کم یاورتر و کم عددتریم
و داخل خود شد و بروایت دیگر در نماز صبح بود و آنقدر تشهد را طول داد و فکر میکرد که نزدیک شد که آفتاب طالع شود و بروایت
ابوذر حضرت خالد را بانگشت سبابه و میانین گرفت و فشاری داد او نعره کرد که نزدیک بود که جان پلیدش را برآید و جامه اش را نجس
کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن نداشت پس ابوبکر با عمر علیهما اللعنه گفت این از مشورت شوم تست من میدانستم این
حالت را و خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و هر که نزدیک میرفت که خالد ملعون را خلاص کند حضرت نگاهی باو میکرد که او از ترس
برمیگشت پس ابوبکر ملعون عباس را طلبید و گفت که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب
قبر و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیها حضرت دست برداشت عباس پیشانی نورانی حضرتش را بوسید و در کتب معتبره مذکور
است که بعد از غصب فدک حضرت امیر المومنین علیه السلام بابوبکر ملعون نامه نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید
بسیار در آن درج نمود چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست فدک را و خلافت را بهر دو رد کند عمر ملعون گفت من
از برای تو آب زلال خلافت را صاف گردانیده ام که بیاشامی و تو میخواهی تشنه باشی چنانچه همیشه بودی و گردن های گردن کشان
عرب را برای تو ذلیل کرده ام و قدر آنکه امیداری از این علی بن ابی طالب است که بزرگان عرب را کشته است و سلسها را بر انداخته است
و من تدبیر او را رام میکنم تو از تهدیدات او پروا مکن ابوبکر ملعون گفت ای عمر ترا بخدا سوگند میدهم که دست از این افسانها
بردارید بخدا سوگند که اگر او اراده کشتن من و تو بکند بدست چپ هر دو را میکشد بی آنکه دست راست را حرکت دهد و ما را از و
نجات نداده است مگر سه خصلت اول آنکه تنها است و یاوری ندارد دویم آنکه رعایت وصیت رسول خدا صلی الله علیه واله میکند که او را امر
کرده است که شمشیر نکشد سیم آنکه جمیع قبایل عرب از و کینها در دل دارند اگر اینها نبود و الحال خلافت باو برگشته بود آیا فراموش
کردی روز احد را که همه ما گریختیم و بتنهائی شمشیر کشید و علمداران و شجاعان ایشان را بر خاک هلاک ریخت و فریب خالد ملعون را
مخور و تا او متعرض ما نشود تو متعرض او مشو مولف گوید اگرچه اکثر سنیان خواسته اند که امر ابوبکر و عمر علیهما اللعنه را بقتل امیر المومنین
اخفا کنند و هرگز در اکثر کتب خود روایت نکرده اند اما حرف زدن ابوبکر ملعون را در نماز پیش از نماز از سلام و خطاب
بخالد را نقل کرده اند و آن قرینه واضحه است بر صدق روایات شیعه درین باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود
ابوجعفر نقیب پرسیدم که آیا حقست قصه خالد و امر ابوبکر و عمر علیهما اللعنه او را بقتل علی علیه السلام ابوجعفر گفت گروهی از سادات
علوی این را روایت کرده اند و ابو بکار روایت کرده اند که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابوحنیفه و از و سوال کرد از آنچه ابو
حنیفه میگوید که جایز است بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدیث زفر گفت بلی جایز است چنانچه ابوبکر

در تشهد گفت آنچه گفت امر کرده گفت چه بود آنچه گفت ابوبکر زفر گفت بر تو نیست که این را سؤال کنی او مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید
این مرد را که این از اصحاب ابو الخطاب جواهر بود و ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگوئی او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم
اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان رحمه الله در کتاب ایضاح این قضیه را به نحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن
بن صالح بن حی و ابو بکر بن عیاش و شریک بن عبد الله و جمع دیگر از فقهای عامه روایت کرده است از سفیان و ابن حی و وکیع
پرسیدند که چه میگوئید در این که ابوبکر ملعون کرد همه گفتند بدی بود اما تمام نکرد و جمع دیگر از اهل مدینه گفته اند قصوری ندارند
اگر از برای اصلاح امت که متفرق نشوند مردی را بکشد چون علی علیه السلم مردم را از بیعت ابوبکر لعین منع مینمود او هم امر بقتل
او نمود و بعضی هم از ترس شناعت علت این عمل را روایت نکرده اند اما اصل تمهید ابوبکر را با خالد علیهما اللعنه که چون سلام دهم
فلان کار بکن و پشیمان شدن و پیش از گفتن که یا خالد مکن آنچه را که گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را دلیل جواز
حرف زدن پیش از سلام کرده اند بعد از آن نقل کرده است که کسی از ابو یوسف قاضی بغداد و شاگرد ابو حنیفه پرسید که چه بود
آنچه ابوبکر بخالد علیهما اللعنه گفته بود ابو یوسف جواب نگفت و گفت خموش باش تو را با این چه کار است والله که علی علیه السلم اگر راضی به
بیعت ابوبکر و مطیع او بود و او و اصحابش همه شهادت میدهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که علی علیه السلم از اهل جنت است
پس چه جوری در روی زمین از این بیشتر میباشد که با این حال امر بقتل او کنند و اگر علی علیه السلم به بیعت او راضی نبود این عین مذهب
شیعه است که ابوبکر ملعون بجبر بر علی علیه السلم تقدم کرده تا اینجا کلام فضل بود و از وجوه باطله که آن اشقیاء برای عذر او گفته اند و از
اخفای سایر جماعت علت سخن گفتن را علم قطعی بهم میرسد که سبب آن چنین امر شنیعی بوده است که از خوف شنعت اظهار آن نمی
توانستند کرد و کدام مسلمان تجویز این میتواند کرد که کسی که اراده قتل چنین بزرگواری نماید قابلیت امامت و خلافت دارد
اَلا لَعنَةُ اللّٰهِ عَلَی الظّالِمینَ و اما احادیثی که از طرق عامه بر غصب فدک وارد شده است از آنجمله خطبه مشهوره حضرت
فاطمه صلوات الله علیها است که اهل خطبه شهادت بر حقیت آن میدهد و این قسم سخن از غیر ائمه انام که منبع وحی و الهام اند
از دیگری صادر نمیتواند شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است گفته است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت
امیر علیه السلم بعثمان بن حنیف نوشته فصل اول در آنچه وارد شده است از اخبار و سیر که از دهانهای اهل حدیث و کتب ایشان
نقل میکنیم نه از کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع آنچه ایراد میکنیم درین فصل از کتاب سقیفه ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری است
و این ابوبکر جوهری مرد عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب ورع است که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از او
تصانیف او و غیر تصانیف او را پس بسند این خطبه را روایت کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین و از امام محمد باقر
علیه السلم و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب

که معتبرترین

که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه ایضا در شافی بسند عامه از عایشه ملعونه روایت کرده است
و سید بن طاوس علیه الرحمه از طرق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچندین سند روایت
کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه باین شهرت کسی انکار نمیتواند کرد و خطبه بسیار طولانیست
و قریب بدو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد قدری از آنکه متعلق باحتجاج فدک است ایراد مینمائیم روایت کرده اند
که چون ابوبکر ملعون عزم کرد بر آنکه منع کرد فدک را از فاطمه صلوات الله علیها و این خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعه مطهره بر سر
بست و چادر عصمت در بر کرد و روانه شد با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادر بپایش می پیچید از حیا و رفتارش
از رفتار حضرت رسالت هیچ فرق نمیتوانست کرد تا در مسجد نزد ابوبکر لعین آمد و او در میان گروهی از مهاجران و انصار
نشسته بود پس پرده سفیدی از پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست و ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم
برخاست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود که صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبه غرا و حمد و ثنای الهی
کرد بنحوی که همگی حیران شدند پس درود بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرستاد و حقوق نعمتهای آنحضرت را بر مردم
شمرد تا آنکه گفت پس حق تعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رأفت و رحمت و رغبت که دار راحت و آخرت را برای
او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف گردانید بملائکه ابرار و خوشنودی پروردگار غفار و مجاورت خداوند
جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین او است بر وحی او و برگزیده او است از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات
الهی بر او باد پس خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا محل امر و نواهی خدائید و حاملان دین و وحی اوئید
که بر شما خوانده شده و شما را خدا امین گردانیده است که خود بدین خدا عمل کنید و بدیگران برسانید و خود را چنین میدانید و
خدا را عهدی در میان شما هست که قرآن مجید است و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند پس فضایل
قرآن را بابلغ وجوه ذکر کرد و علل او امر و نواهی حق تعالی را بیان فرمود پس گفت از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در آنچه
شما را بآن امر کرده است یا نهی از آن نموده است بدرستی که می ترسند از خدا علما پس گفت ایها الناس بدانید منم فاطمه و پدرم محمد است
صلی الله علیه و آله آنچه میگویم غلط نمیگویم و آنچه میکنم در آن تجاوز از حد و عدول از حق نمینمایم پس آیه را خواند لَقَد جاءَکُم رَسولٌ مِن أَنفُسِکُم
یعنی بتحقیق که رسول مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او عذاب شما حریص بود بر هدایت شما بمؤمنان مهربان و رحیم
بود اگر نسبت او را یا او را دید پدر من است نه پدر شما و من دختر اویم نه زنان شما و برادر او پسر عم منست نه مردان شما و چه نیکو
بزرگواریست که این نسبتها را با و دادم پس رسالت خدا را بشما رسانید و نبوت خود را ظاهر گردانید و مشرکان طریقه معارضه مسلوک
داشت و شمشیر در میان قبایل ایشان گذاشت و پشتهای ایشان را در هم شکست و سرهای سرکردهای ایشان را به تیغ بیدریغ شکافت و راه حجت را

برپریشان نسبت بحکمت وموعظهٔ نیکو وجمعیتهای ایشانرا پریشان وشجاعانرا گریزان گردانید تا صبح صادق دین از ظلمت شب کفر وضلالت
ساطع گردید وچهرهٔ زیبای حق از پردهٔ جهالت رخ نمود واهل دین بر مسند هدایت نشستند واعوان شیطان در راه زبان دین لال
گشتند واراذل اهل نفاق هلاک شدند وعقدهای کفر وشقاق گشوده شد وکلمهٔ اخلاص تمام شد ودین اسلام عام گردید وشما بسبب کفر وشرک
برکنار گودال جهنم بودید وخوار وذلیل اهل عالم بودید هرکس برشما طمع استیلا داشت وپای ترفع برسر تکبر شما میگذاشت وهلاک واستیصال شما
اسانتر از آب خوردن واتش ربودن می پنداشت آب متعفن ممزوج ببول وسرگین شتر را میخوردید وپوست برگ یا برگ درخت را قوت خود
میکردید وبا نهایت مذلت وخواری بسر میبردید ومیترسیدید که دشمنان از دور بربایند شما را پس حق تعالی شما را ازین مهالک ومذلتها
ببرکت محمد صلعم واله نجات داد وبعد از انکه ازآزارها کشیدید وببلاهای کوچک وبزرگ مبتلا گردیدید وبعد از انکه گرفتار شجاعان وگرگان و
دزدان اعراب وسرکشان اهل کتاب گردیدید وهربار که آتش حرب افروختند حق تعالی ایشانرا باب لطف خود فرو نشانید وهر مرتبه
که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنهٔ عظیمی از مشرکان دامن گشود برادر من علی علیه السلام را در کام ایشان انداخت واز جنگ رو
نگردانید تا فرق جرئت ایشانرا پامال قدم شجاعت خود گردانید وسرهای ایشانرا در زیر پای خود دید واتش فتنهٔ ایشانرا از آب تیغ
بیدریغ خود فرو نشانید خود را بتعب می افکند در اعلای دین حق تعالی واهتمام مینمود در امر خدا ونزدیک برسول خدا واز او
جدا نمیشد در هیچ حال وسید اولیا خدا بود ودامن برزده بود در طاعت خدا وخیرخواه خلق بود وخود را بمشقت افکنده در تحصیل
رضای خود ودرین احوال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید ودر مهد امین متنعم بودید واز برای ما منتظر بلاها وفتنهها بودید
وتوقع اخبار موحشه مینمودید وچون جنگی رو میداد پهلو تهی میکردید ودر هنگام قتال پشت بدشمن داده میگریختید پس چون
حق تعالی از برای پیغمبرش خانهٔ پیغمبران خود را در اخرت اختیار کرد واورا بآرامگاه برگزیدگانش برد ظاهر شد در سینهای شما
خار کفر وشقاق وهویدا گردید در شما اثار عصبیت ونفاق کهنه شد جامهٔ دین وبسخن در امدند گمراهان که از ترس شمشیر
دهان بسته بودند وپیدا شدند کم نامی چند که از همه کس ذلیل تر بودند وشتر اهل بطلان بصدا در امد وبجولان امد در عرصهای شما
وشیطان سر خود را از انجا که فرو برده بود بلند کرد وشما را صدا زد ودید که همه استجابت او کردید وچشم بر عزت دنیا دوختید وگفت
برخیزید سبکبار برخواستید وشما را بغضب اورد براهل حق دید که غضبناکید پس بر شتر دیگری داغ ملکیت گذاشتید یعنی خلافت که حق
دیگری بود بنام خود کردید وحق دیگری را بجانب خود بردید وهنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته است وجراحت مصیبت او مندمل نشده
بود وهنوز جسد مطهر او بقبر نسپرده بودند وبهانه کردید که از فتنه ترسیدیم ودر عین فتنه افتادید وجهنم محیط است بکافران
هیهات چه دور است از شما وچگونه بشما درست میشود امر ملت وشیطان شما را بکدام جانب میبرد وحال انکه کتاب
خدا در میان شما است وامور ان ظاهر است واحکام ان واضح است ونشانهای ان پیدا است واوامر ونواهی ان لایح وهویدا است

انداختید

انداختید انرا برپشت سر خود آیا رغبت بقران ندارید تا حاکمی بغیر ان میخواهید بد بدلیست برای ظالمان حکمی که مخالف ان باشد وحق تعالی
میفرماید که هرکه طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمیشود واو در اخرت از زیانکارانست پس اینقدر صبر کردید که خلافت
باطل خود را بزور محکم کردید انگاه شروع کردید در افروختن فتنها وپیدا کردن بدعتها وهر صدائیکه از شیطان گمراه کننده در میان
شما بلند شد اجابت کردید وانوار دین جلی را فرو نشاندید وسنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید ودر پردهٔ مکر وحیله میخواهید که اثار دین را
محو کنید واهسته اهسته میخواهید در لباس دین داری انوار شریعت را پنهان کنید وبدعتهای جاهلیت را شایع گردانید وکینهای
رسول را در اهل بیت او تدارک کنید وما صبر میکنیم بر ضررهای شما مانند کسیکه بکارد ونیزه اورا پاره پاره کنند وچارهٔ نداشته باشد
وازجملهٔ انها انست که گمان میکنید که من از پدر خود میراث نمیبرم پس ایه را خواند که مضمونش اینست ایا حکم جاهلیت را طلب میکنید
وکیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای گروهی که صاحب یقین اند ایا نمیدانید حقیقت سر انکه دانسته پنهان میکنید وبر شما
ظاهر است حق من مانند افتاب تابان ای گروه مهاجران ایا برمن غلبه کنند در میراث پدر خود وشما معاونت کنید ای پسر ابو قحافه
ایا در کتاب خدا است انکه تو از پدر خود میراث ببری ومن از پدر میراث نبرم لَقَد جِئتَ شَیئًا فَرِیًّا عجب افترائی بر خدا بستهٔ
ایا عمداً ترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا را وپس پشت خود می اندازید که میفرماید وَوَرِثَ سُلَیمٰانُ داوُدَ یعنی میراث برد زیرا
سلیمان از داود ودر قصهٔ یحیی بن زکریا گفته رَبِّ هَب لی مِن لَدُنكَ وَلِیًّا یَرِثُنی وَیَرِثُ مِن آلِ یَعقوبَ یعنی
پروردگارا ببخش مارا ولی که میراث برد از من واز ال یعقوب وفرموده است وَاُولُوا الاَرحامِ بَعضُهُم اَولیٰ بِبَعضٍ فی
کِتٰبِ اللهِ یعنی خویشان رحمی بعضی اولایند ببعضی در کتاب خدا از بیگانها پس حضرت ایات میراث را که حق تعالی از برای جمیع
مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت میگوئید مرا بهرهٔ ومیراثی از پدرم نیست ومیان من وپدرم رحم وخویشی نیست ایا
مخصوص کرده است خدا شمارا بایات میراث ومن وپدرمرا از انها بیرون کرده است یا میگوئید که من وپدرم از اهل یک ملت
نیستیم وباین سبب من از او میراث نمیبرم یا شما داناترید بعام وخاص قران از پدرم وپسر عمم چون حضرت فاطمه دید که از ان
منافقان صدائی برنیامد خطاب کرد بابو بکر ملعون که بگیر فدک را امروز بی معارضی ومنازعی تا روز حشر ترا ملاقات کنم ودر مقام
حساب از تو سوال کنم پس نیکو حکم کننده ایست خدا وطلب کنندهٔ حق محمد است صلی الله علیه واله ووعده گاه قیامت است ودر قیامت
زیانکار خواهید شد وندامت فایدهٔ نخواهد بخشید وهر چیزرا قرارگاهی است وبعد ازین خواهید دانست که کیست انکه می اید بسوی
او عذاب خوار کننده وحلول میکند براو عذاب ابدی پس خطاب بانصار نمود وفرمود که ای گروه شجاعان که خود را یاوران ملت
میدانید این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید واین چه تغافل است در ستمی که بر من میرود مینمائید آیا رسول خدا صلی الله علیه واله
که پدر منست نگفت که باید حرمت هر کس را در حق فرزندانش رعایت کنید خوش زود راضی ببدعتها شدید ودست از حمایت ملت

وپیغمبر خود بر داشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنم دارید و قوت در یاری من در شماست و اگر میگوئید محمد صلی الله علیه واله
فوت شد این مصیبتی بود که در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستارها بسبب آن تیره گردید و حرمتها ضایع شد و از این
عظیمتر مصیبتی نمیباشد اما این سبب آن نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی میفرماید و نیست محمد صلی الله علیه واله مگر پیغمبری رسول که گذشته است
پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین بر خواهید گشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ ضرر نمیرساند و بزودی خدا
جزا خواهد داد شکر کنندگان را ای فرزندان قیله آیا بستم میراث پدر مرا از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار
و اسلحه کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم و اجابت ننمائید و ناله مرا بشنوید و فریادرسی نکنید
و حال آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقاتلها کردید و در معرکها تعبها کشیدید
و هر امر که میکردیم اطاعت میکردید و قدم از قدم ما بر نمیداشتید تا آنکه حق تعالی ببرکت ما آسیای اسلام را بگردش آورد و خیرات ایام
جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد پس اکنون چرا حیران شده اید بعد از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان
پس آیه را خواند که مضمونش اینست آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که نکث عهد کردند و از دین بر گشتند و خواستند که رسول خدا صلی الله علیه واله را
بیرون کنند و ایشان در حال ابتدای قتال با شما کردند آیا میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است بآنکه از و بترسید اگر ایمان دارید
چون دیدم که این سخنان در آن منافقان اثری نکرد فرمود که می بینم بجانب تنعم و راحت میل کرده اید و کسیرا که احق است بخلافت
شما دور کرده اید و از شدت بر فاهیت مایل گردیده اید و آنچه از علم و دین در گلوی شما کرده بودند از دهان بیرون کردند
افگندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در روی زمینست خدا بی نیاز است از عالمیان و میدانستم که عذر و مکر خواهید نمود و مرا
یاری نخواهید کرد و لیکن در دهان والمها در سینه من جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری
نداشته باشید پس بگیرید و به برید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا خدا می بیند و میداند آنچه میکنید و بزودی خواهند
دانست که آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود من دختر آنکسم که انذار مینمود شما را از عذاب شدید پس بکنید آنچه
خواهید ما میکنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار میکشیم روزیرا که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر ملعون گفت ای دختر
رسول صلی الله علیه واله پدر تو نسبت بمؤمنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و اگر او را نسبت
میدهیم پدر تست نه زنان دیگر و برادر شوهر تست نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویشی و او یاری نمود در هر امر عظیم و دوست
نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسولید و نیکان و برگزیدگان و راه
نمایان مائید بسوی خیر و سعادت و جنت و توی برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راستگوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه
بسبب و فور عقل خود و کسی ترا از حق خود بر نمیگرداند و بخدا سوگند که من از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و آنچه کرده ام باذن

او کرده ام

او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه واله که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقار
نیست میراث ما مگر کتابها و حکمت و علم و پیغمبری و آنچه طعمه ماست ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم میکند بحکم خود و من چنان حکم
کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و آنرا باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر
منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمیکنم آنچه خواهی بگیر از من تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه از
برای فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمی تواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم
کرد حضرت فاطمه علیها السلام فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و سور قرآنی مینمود
آیا با ما مکری که میکنید افترا بر پدر من می بندید و این حیله بعد از وفات او شبیه است بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات او
اینک کتاب خدا حاکم عادلیست میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث
در کتاب الهی مرقومست بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امریرا پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا یاری می طلبم بر آنچه وصف میکنید
پس ابوبکر ملعون گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته و تو که دختر اوئی راست میگوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن
دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتار تو را و انکار نمیکنم خطاب تو را و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند ایشان بگردن
من انداخته اند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را گرفتم و از برای خود نگرفتم و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه صلوات الله
علیها بار دیگر بمردم خطاب نمود و فرمود که ای گروه مردم که بسوی قول باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح چشم میپوشید آیا تدبر نمیکنید
در قرآن یا در دلها قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را از دلهای شما بسته شده است و گوشهای شما
و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده اید و بد تریج راه نمائی کرده اید و ضلالت را بعوض هدایت اختیار نموده اید و بزودی
بار آن را گران و عاقبتش را و خیم خواهید یافت در وقتی که پرده از پیش دیده ها گشوده شود و عذابها که در عقب است
نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و در آنوقت زیانکار میشوند اهل بطالت
و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت صلی الله علیه واله رو گردانید و شعری چند از روی درد خواند که مضمون آنها اینست بعد از
رفتن تو فتنه و آشوب بسیار روی نمود که اگر میبودی آنها نمیبود ما بی تو گلستانیم بی باران سر و برگ همه پژمرده از سموم جفای بدکاران
گواه حال ما باش و دل ما را انجار تغافل مخراش و اهل هر پیغمبری نزد امت قرب و منزلتی بود بغیر از ما ظاهر کردند مردانی چند کینهای
سینهای خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی و روها ترش کردند بر ما گروهی و سبک شمردند حق ما را چون تو را ندیدند و زمین را
بر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که باو روشنی می یافتیم و بر تو نازل میشد از جانب پروردگار عزت کتابها
و جبرئیل با آیات مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو مارا مرگ در می یافت چون رفتی قرآن

وجمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلای چند که هیچ اندوهناکی از خلایق مثل این مبتلا نشده بود نه از عرب و نه از عجم پس حضرت فاطمه
بجانب خانه برگردید که مؤلف گوید که در این مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است اول دفع شبهه چند که بمکمت در خاطر با خطور کند اگر کسی
گوید اعتراض حضرت فاطمه صلوات الله علیها با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد جواب گوییم که این معارضه
محمول بر مصلحت است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ترک خلافت برضای خود نکرده و بغصب فدک
راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معاتبات حضرت رسول صلی الله علیه واله شده و غرض تهدید و تادیب دیگرانست و ازین
قبیل است آنچه از حضرت موسی صلوات الله علیه صادر شد در وقتی که بسوی قوم برگشت و ایشان عبادت گوساله کرده بودند
از انداختن الواح و سر و ریش هرون را گرفتن و پیش کشیدن با آنکه میدانست که هرون تقصیر ندارد تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت
عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی با حضرت عیسی خواهد کرد که آیا تو گفتی با مردم که مرا و مادر مرا دو خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است
و مثل این بسیار است و اگر گویند که این مبالغه حضرت فاطمه صلوات الله علیها در دعوای فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن
منافات با تقدس و تنزه و زهد دنیا و کمال معرفت آنحضرت دارد بدو وجه جواب میتوان گفت اول آنکه این حق مخصوص آنحضرت
نبود که از سر آن بگذرد و با ایشان بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و مساهله درین امر موجب
تضییع حقوق ایشان میشد و بر آنحضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم تضییع حقوق ایشان سعی نماید دوم آنکه غرض آنحضرت
محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق آن اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و بتسویلات
ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در آخر
خطبه اشعار باین فرموده که با آنکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کنم و همچنین منازعه حضرت
امیر المؤمنین ع با آن متغلبان در باب خلافت و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت چنانچه گذشت نه از جهت محبت
دنیا بود و نه حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد ایشان بود تا حجت بر عالمیان تمام شود دوم بیان کفر ابو بکر و عمر
علیهما اللعنه از اخباری که درین واقعه ایراد شده است بچندین وجه اول آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه صلوات الله علیها
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آن دو منافق را ظالم و غاصب و عاصی میدانسته اند درین واقعه و ایشان نیز این دو بزرگوار را کاذب
و مدعی خلافت حق و عاق امام میدانسته اند و یکی ازین دو فرقه باید محق باشند با آنکه در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار که هر که
از اطاعت امام بیرون رود و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که بقدر شبری مخالفان
از طاعت سلطان بدر رود بمرگ جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد مرگ جاهلیت مرده است و معلوم است
که حضرت فاطمه صلوات الله علیها از ابو بکر ملعون راضی نشد و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که با آنحضرت

ابو بکر ملعون

ابو بکر ملعون قایل باشد باید که قایل شود که سیده نساء عالمیان و کسیکه خدا او را از هر رجسی پاک گردانیده بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از
دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قایل نمی تواند شد و در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابو داود روایت کرده است
که حضرت فاطمه صلوات الله علیها سوال کرد از ابو بکر ملعون که قسمت کند از برای او میراثش را از آنچه از رسول خدا صلی الله علیه واله
مانده است و از آنچه خدا برو برگردانیده است از انفال پس ابو بکر ملعون گفت رسول خدا ص واله گفت ما گروه پیغمبران میراث نمیداریم
آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه صلوات الله علیها در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت
و بعد از رسول خدا ص واله شش ماه زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه علیها السلم سوال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت رسول ص واله
داده بود از خیبر و فدک و از صدقه رسول در مدینه ابو بکر ملعون قبول نکرد و نداد و عمر لعین نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را بعلی ع
و عباس داد و خیبر و فدک را نگاه داشت و نداد بایشان و از صحیح بخاری بعضی این را روایت کرده اند و ابن ابی الحدید از کتاب
سقیفه روایت کرده است که چون ابو بکر ملعون فدک را از فاطمه صلوات الله علیها گرفت و او را جواب ساخت فاطمه علیها السلم گفت
بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابو بکر ملعون گفت والله که هرگز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه علیها السلم گفت والله که نزد
خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابو بکر ملعون گفت بخدا سوگند که از برای تو دعا خواهم کرد چون هنگام وفات حضرت فاطمه صلوات الله علیها
شد وصیت کرد که ابو بکر ملعون بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات
پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و احدی از بنی هاشم در حیات
فاطمه ع با ابو بکر ملعون بیعت نکردند پس باید یا خلافت ابو بکر باطل و در اخذ فدک غاصب و در روایت حدیث از حضرت رسول ص
واله کاذب باشد یا امیر المؤمنین ع با وجود عصمت و طهارت و جدا نبودن از حق عاصی و ظالم و عاق امام خود باشد و ایضا عداوت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه علامت کفر و نفاقست و کدام عداوت شدیدتر میباشد از آنچه درین واقعه و غیر آن نسبت بآنجناب
کردند حتی آنکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است که چون ابو بکر ملعون حضرت فاطمه صلوات الله علیها را شنید خطبه
در باب فدک بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادنست بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد رسول خدا نبود و این قصه
از بابت روباهیست که گواهش دم او بود و او ملازم جمیع فتنهاست میخواهد فتنه برشده را جوان کند استعانت میجوید از ضعیفان
و یاری میجوید از زنان مانند ام طحال که دوسترین اهل او بسوی او زنان زناکار بود و اگر خواهم میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم
کرد تا مرا بحال خود میگذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما و من دست و زبان نمیگشایم تا کسی
مستحق آن نشود چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها این سخنان را شنید بخانه برگشت ابن ابی الحدید گفته است که من بنقیب
استاد خود گفتم که ابو بکر این کنایه ها را باکی داشت نقیب گفت کنایه نیست صریح است و مرادش علی بن ابی طالب است من تعجب کردم

وکفتم این قسم سخنان را باو داشت کفت بلی پادشاه بود و هرچه میخواست میکفت و میکرد و چون دید که انصار از جا بر امدند ترسید
که ایشان اعانت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بکنند به تهدید ایشان را ساکت و ساکن کردانید و نقیب کفت که ام طحال زن زنا
کاری بود در جاهلیت و بزنای او مثل میزدند مؤلف کوید که ای طالب حق در این خبر تامل کن و انصاف بده که کسی نسبت بسیدالوصیاء
و پسر عم و برادر رسول خدا صلی الله علیه واله و صاحب المناقب و فضایل که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول
خدا و سیدة نساء عالمیان این قسم سخنان کوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میدارد دویم انکه تکذیب حضرت فاطمه علیها السلام
نمودن با ثبوت عصمت انحضرت متضمن رد قول خدا و رسول است چنانچه در تحقیق ایهٔ تطهیر دانستی و ایضا از طریق عامه و خاصه
متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که فاطمه پارهٔ تن منست پس هرکه او را بغضب اورد مرا بغضب اورده است و مرا
ازار داده است هرچه او را ازار دهد چنانچه کذشت و این دلیل عصمت انحضرتست زیرا که اگر معصیت ازو صادر تواند شد ابدالی
او بلکه اقامت حد و تعذیر بر و لازم خواهد بود و رضای او در ان معصیت موجب رضای خدا و رسول نخواهد بود و اگر کویند مراد
انست که ازار او کردن از روی ستم و ظلم ایذای حضرت رسول است و خوشحال کردن او در طاعت مستلزم خوش حالی حضرت رسول است
جواب کوئیم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است و ایضا اگر این مراد باشد فرقی میان انحضرت و سایر مسلمان نخواهد بود
و درین کلام مدحی و تشریفی برای انحضرت نخواهد بود و باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص داده شده است و ایضا تفریع ان
بر پارهٔ تن انحضرت بودن بیفایده خواهد بود زیرا که دیگران نیز درین امر با و شریکند و ایضا احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است
که در میان شما دو چیز بزرک میکذارم کتاب خدا و اهل او اگر متابعت کنید انها را کمراه نمیشوید و در مشکواة و غیر ان از ابوذر روایت
کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هرکه در ان سوار شد نجات یافت و هرکه تخلف نمود
از ان هلاک شد و کذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم از اهل بیت انحضرت اند
و هرکاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک باشد پس باید که فاسد ایشان حق و کردار ایشان متبع باشد و از جمیع کناهان
قولاً و فعلاً معصوم بوده باشند و مخالفت ایشان هالک و ضاله و کمراه و ملعون بوده باشد سیم انکه انچه ابوبکر ملعون دعوی کرد که پیغمبران
میراث نمیباشد محض کذب و افترا بود و بچندین وجه اول انکه مخالف ایات کریمه است در میراث بردن حضرت یحیی از ذکریا علیهما السلام
و اگر کویند مراد میراث علم و پیغمبریست جواب کوئیم که این باطل است بچندین وجه اول انکه بحسب لغت و عرف و شرع میراث مطلق که
کویند متعرف میشود بمیراث مال خصوصا انکه در ایهٔ قراینی هست که مراد میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او را رضی و پسندیده
و صالح کردان و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بیفایده است و ایضا خوف از ملاء و خویشان با مال مناسبت دارد نه پیغمبری
و علم و چرا ذکریا ترسد و مضایقه داشته باشد از انکه خدا اقارب او را پیغمبران و علماء مقرر دارد و در مال ممکنست که داند که متوی

ملعون

فسق و فساد ایشان است ازینجهة مضایقه داشته باشد و هم چنین مخالف ایهٔ میراث بردن سلیمان است از داود علیهما السلام بوجوهی که مذکور شد
و ایضا مخالف ایات میراثست و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب او کردد از میراث و در کتب مشهورهٔ ایشان در کتاب
فرایض این را ذکر کرده اند دویم انکه ابوبکر ملعون شهادتی که بر روایت داده است متضمن جر نفع است و متهم است درین باب از چند جهة
یکی انکه میخواست این اموال در تصرف او باشد و بهرکه خواهد بدهد و از هرکه خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است
از ابی الطفیل که فاطمه صلوات الله علیها امد بسوی ابوبکر ملعون و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر علیه اللعنه کفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه
واله که میکفت هرکاه به پیغمبری طعمه بدهد ان از کسیست که قیام بامر خلافت مینماید بعد از و دیکر انکه از قراین مضمون انکه معلوم بود
که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با و نکنند و همین از برای تهمت
کافیست و این اقویست ازجهتی که ابوبکر علیه اللعنه رد شهادت امیر المؤمنین علیه السلام بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیکر که میکویند
تصدیق او کردند همه شریک در ان صدقه بودند و بعداوت اهل بیت علیهم السلام معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود
سیم انکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از
مالک بن اوس روایت کرده است که عمر بعلی علیه السلام و عباس کفت که ابوبکر ملعون کفت رسول خدا صلی الله علیه واله کفت ما میراث
نداریم انچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغکو و کناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که او راستکو و نیکوکار
و تابع حق بود و پس ابوبکر علیه اللعنه مرد و من کفتم ولی رسول خدا و ابوبکر لعنهم پس مرا دروغکو و مکار و خاین دانستید و خدا
میداند که من راستکو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است
این مضمون را بچند سند از کتاب سقیفه روایت کرده است و احادیث صحیحه مستفیضه کذشت که حق از علی علیه السلام جدا نمیشود با
ایهٔ تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر انها که درین نزدیکی کذشت و هم چنین انکار حضرت فاطمه علیها السلام حقیت این حدیث را حجت
قاطعه است بر بطلان ان چهارم انکه اگر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول صلی الله علیه واله این حکم را تعلیم حضرت فاطمه علیها السلام
نماید تا دعوای ناحق نکند و بحضرت امیر صلوات الله علیه که وحی و معدن علوم امر بود این حکم را بفهماند تا نکذارد که او دعوای
ناحق بکند و هیچ عاقل تجویز این نمیکند که بسیدهٔ نساء عالمیان این حکم را از پدر خود شنیده باشد و مع ذالک القدر مبالغه و تظلم درین
باب بکند و بجمیع مهاجر و انصار بیاید و ان عتابها با تمام مسلمانان بزعم فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور با و بدهد و مردم را تحریک
و تحریص بر قتال او بکند و این باعث ان شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر ملعون را غاصب دانند و تا روز قیامت او را و اعوان او را
لعن کنند و اگر امیر المؤمنین علیه السلام میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابوبکر ملعون است کی تجویز این امور میکرد و بعد از وفات
حضرت فاطمه علیها السلام که منازعه با عباس در میراث میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود و برای اهل بیت

آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه واله تجویز چنین مساهله ومسامحه در امور دین وتبلیغ احکام الهی خصوصاً نسبت باهل خود
وبرادر خود وپاره تن او خود مینماید پس این برهان قاطع است برانکه این حدیث محض کذب وافترا بود وپنجم انکه ازشواهد کذب این حدیث
اینست که عادت ناس جاری شده است برانکه امری که خلاف معهود ومتعارف بین الناس باشد بسیار روایت کنند واین نیز معلوم است
که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است ودر هر عصری جمعی از انبیاء بوده اند واین نیز معلوم است که مردم
اهتمام بسیار دارند بضبط احوال انبیاء علیهم السلام وسیرت ایشان واحوال اولاد ایشان خصوصاً امری چند که مخصوص ایشان است چون پس
شده است که چنین امری عظیم خلاف معتادی در هیچ کتابی از کتب انبیاء وتاریخ از تواریخ ایشان مذکور نشده وبغیر ابوبکر ملعون بتنهائی
یا با دوسه منافق دیگر برین امر غریب مطلع نشده اند ویکبار درین امر در عصری از اعصار سابقه نزاعی نشده که بآن تقریب در تواریخ
امم سابقه نقل کنند ویک کس نقل نکرده که عیسی موسی را یا خاتم سلیمان را یا اسلحه پیغمبر را بصدقه بفلان شخص دادند یا ارثی کند که تابوت
فلان پیغمبر بمن رسیده پس کسیکه اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند وبی تدبیرانه افترا کرده اند ودر تفتیش
فکر نکرده اند والحال از صحاح ایشان ظاهر میشود وابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است بآن اینست که غیر ابوبکر ملعون کسی این حدیث را نقل
نکرده وبعضی گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده واین قول را نادر میدانند ودر کتب اصول استدلال کرده اند برانکه بروایت
یک صحابی عمل میتوان کرد بانکه بروایت ابوبکر بتنهائی باین حدیث عمل کرده اند اما روایت کرده اند که در زمان عمر ملعون که علی
علیه السلم وعباس مخاصمه کردند او در میراث او شهادت طلبید از طلحه وزبیر وعبدالرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وایشان نزد
از ترس باتفاق شهادة دادند ششم از جمله اموریکه ابوبکر ملعون برخلاف حکم خدا ورسول کرد در حق فاطمه واهل بیت علیهم السلم
آن بود که منع کرد حق ذوی القربی را از ایشان که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه
صلوات الله علیها با ابوبکر ملعون در دو امر بود در میراث ودر بخشش ودر حدیث وارد شده است که در امر ثالثی نیز با او نزاع کرد
وابوبکر لعین باو نداد وآن سهم ذوی القربی بود چنانچه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه علیها السلم نزد ابوبکر ملعون
آمد وگفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقه را واز برای ما در غنایم سهم ذوی القربی قرار داده است در آیه خمس ابوبکر
گفت این آیه را خوانده ام اما نشنیده ام که تمام این سهم از شما است فاطمه صلوات الله علیها گفت آیا ملک تو را واقربای تست گفت نه
بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم وباقی را در مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر ملعون گفت این حکم خداست
اگر حضرت رسول صلی الله علیه واله درین باب امر بتو عهدی کرده است بگو من تصدیق میکنم وبتو وباهل تو میگذارم فاطمه گفت درین
باب بخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم از آنحضرت در وقتی که این آیه نازل شد گفت بشارت باد شما را ای آل محمد علیهم السلام که توانگری
آمد بسوی شما ابوبکر ملعون گفت من ازین آیه نمیفهم که همه را بشما دهم ولیکن القدر که شما را بس باشد بشما میدهم وعمر علیه اللعنه نیز

درین باب تصدیق او کرد واحادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است ودر جامع الاصول بچندین سند از ابن عباس ودیگران روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله سهم ذوی القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد وعمر وابوبکر علیهما اللعنه کم کردند وهمه را بایشان ندادند
واز حضرت صادق وباقر علیهما السلام منقول است که حق تعالی نصیب از خمس از برای آل محمد علیهم السلم فرض کرد وابا کرد ابوبکر ملعون از انکه
نصیب ایشان را بدهد بسبب حسد وعداوت وحق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه فرستاده است خدا پس ایشان فاسقانند واحادیث
از طریق اهل بیت علیهم السلم درین باب بسیار است وظاهر آیه کریمه در انست که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای علمه
وخاصه میگویند در باب اقارب ووصایای وحق تعالی در ذوی القربی فقر ومسکنت را شرط نکرده است پس انچه ابوبکر ملعون کرد مخالف آیه
کریمه است وهر که مخالفت حکم قران حکم کند بنص قرآن فاسق وکافر وظالم است هفتم از جمله طعنهاست که بر ابوبکر ملعون کرده اند
درین واقعه اینست که زوجات رسول خدا صلی الله علیه واله را متمکن ساخت از تصرف کردن در حجرهای خود باتفاق ونگفت که اینها
صدقه است واین نقیض آن حکمیست که در باب فدک ومیراث رسول در حق فاطمه کرد زیرا که انتقال حجرها بانها یا از جهت میراث
یا از جهت بخشش اول منافی حدیث موضوعی است که او روایت کرد وثانی محتاج بثبوت بود واز ایشان گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه
صلوات الله علیها طلبید پس معلوم شد که او درین امور غرضی بغیر از آزار اهل بیت علیهم السلم نداشت سخن ظریفی ابن ابی الحدید درین
مقام نقل کرده است از علی فارقی که مدرس مدرسه غربیه بغداد بود که از او پرسیدم که آیا فاطمه صلوات الله علیها در دعوای فدک
صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابوبکر فدک را باو نداد تبسم کرد وگفت اگر امروز فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا می آمد و
ادعای خلافت از برای شوهرش میکرد وبعد از آن ابوبکر را ممکن نبود عذر گفتن ومدافعه کردن چون پیش ازین خود شهادت بر بینه
وشهود حکم بصدق او کرده بود وبعد از آن ابی الحدید گفته که اگر این کلام را بر سبیل خوش طبعی وشوخی گفت اما راست گفت
وسخن درین مقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده ازین ندارد ودر کتاب بحار الانوار بسط تمام داده ام طعن پنجم
انکه در جمیع کتب کلامی واحادیث عامه وکتب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر علیه اللعنه در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت
بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر ملعون امری بود که بی
تدبیر ومشورت در روایت واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان را از شر آن پس هر که عود کند بمثل آن او را بکشید وکسیکه اندک شعوری
وانصافی داشته باشد میداند که کلامی واضحتر ازین نمی باشد ونمی توان گفت در مذمت ابوبکر علیه اللعنه وبطلان خلافت او پس اگر
راست گفته است پس ابوبکر ملعون اینقدر دور است از اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمین است تا حدیکه موجب قتل است واگر
دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست واگر گویند که خلافت عمر ملعون مبتنی بر خلافت ابوبکر لعین بود چون تواند بود که
که قدح کند در آن بآن حیله ومکری که او داشت جواب گوئیم که چون امر خلافت وسلطنت او مستقر شده بود وهیبت ورعب او

در دلها جا کرده بود و میدانست که این سخنان خلاف او بهم می خورد و کسی جرئت اعتراض بر او ندارد و میترسید که بعد از او خلافت
با میر المؤمنین صلوات الله علیه برسد این سخنان را گفت که این راه را به بندد و تدبیر شورای شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید
از جاحظ روایت کرده است که چون عمر علیه اللعنه شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی علیه السلام بیعت میکنم لهذا این سخن
گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر علیه اللعنه در خطبه اش گفت که شنیدم که قایلی از شما میگفته است که اگر امیر الفاسقین یعنی
خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور مشوید با آنکه بیعت ابوبکر ملعون فلتة و بیخبر بود و تمام شد آن چنین بود و لیکن
خدا شر او را دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آنقدر تاب کرد و این بر زبانش جاری شد
و مطلبش تهیه قتل آنحضرت بود چنانچه در شوری نیز **طعن ششم** آنست که چون خلافت مغصوبه بر ابوبکر قرار گرفت خالد بن ولید
ملعون را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة اموال ایشان را بگیرد و بسبب آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک بن نویره را
فرستاده بود که زکوة ایشان را جمع کند و چون خبر وفات حضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة کشید گفت دست نگاه دارید تا
معلوم شود که امر خلافت بر که قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سوال کرد از حقیقت ایمان حضرت در ضمن بیان اصول دین فرمود که این وصی منست و اشاره کرد بعلی بن ابی طالب علیهما السلام چون
حضرت از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابوبکر ملعون را بر منبر رسول دید پیش آمد و گفت کی ترا بر این منبر بالا
برده و حال آنکه رسول خدا علی علیه السلم را وصی خود گردانید و امر کرد مرا بموالات او ابوبکر ملعون امر کرد که او را از مسجد بیرون کنند
قنفذ و خالد علیهما اللعنه او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت و من ایمن نیستم از آنکه در کار ما رخنه بیندازد
که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد ملعون و مالک را کشت و در همان شب با زوجه اش جماع کرد و ارباب سیر عامه مانند ابن اثیر
در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد لعین وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت و انقیاد
نمودند چون شب شد آثار غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط نموده اسلحه بر خود بستند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم چرا اسلحه
برداشتید ایشان گفتند ما نیز مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشتید گفتند شما اسلحه را بیندازید تا ما هم بیندازیم چون ایشان اسلحه را دور کردند
لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را بستند و نبرد خالد لعین آوردند ابو قتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که اینجماعت
اظهار اسلام کردند و شما ایشانرا امان دادید خالد التفات بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر بقتل مردان
آن ایشان و زنان و اطفال ایشانرا اسیر کرد و در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را حصه خود برداشت و در همان شب
با او جماع کرد پس ابو قتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد علیه اللعنه امیر باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابوبکر ملعون
برگشت و قصه را باو نقل کرد و عمر ملعون چون این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با بوبکر و گفت قصاص بر خالد لازم
شده است

شده است چون خالد لعین برگشت و داخل مسجد شد با هیئت اهل حرب و تیرها بر عمامه اش بند شده بود عمر برخاست و تیرها را از سرش کشید
و شکست و گفت ای دشمن خدا مرد مسلمانی را کشتی و با زنش زنا کردی والله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ملعون ساکت بود و هیچ سخن
نمیگفت و گمان داشت که ابوبکر لعین نیز در حکم بخطای او با عمر ملعون شریک است چون خالد ملعون بنزد ابوبکر رفت و عذرهای نامو جه
گفت و ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد خوش حال بیرون آمد و کنایه چند بعمر ملعون گفت و رفت و جمعی از عامه روایت کرده اند
که لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک عمر علیه اللعنه را شفیع کرده نزد ابوبکر رفت و از خالد
شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد و ابوبکر ملعون گفت ما مصاحب خود را برای اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر که صاحب نهایه
روایت کرده است گفت خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است عمر ملعون میگوید باد
که اگر من قدرت بهم رسانم خالد لعین را بقصاص مالک بکشم و حصه که از غنایم برای او جدا کرده بودند تصرف نکرد و ضبط کرد تا وقتیکه
خلیفه شد پس حصه خود را و هر چه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت و بصاحبان
ایشان داد و ایشانرا مرخص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون خالد ملعون از وعده کشتن او ترسان و همیشه از او
گریزان بود و پیش عمر علیه اللعنه آمد و گفت بعوض کشتن مالک میردم و سعد بن عباده را میکشم و رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت
پس عمر علیه اللعنه از او راضی شد و پیش خود طلبید و پیشانیش را بوسید و چون برادر مالک آمد و گفت بوعده وفا کن و خالد ملعون را
بکش من خلاف آنچه صاحب رسول الله کرده نمیکنم و در روایات شیعه وارد شده است که چون اسیرانرا بنزد ابوبکر ملعون آوردند
مادر محمد بن حنفیه در میان آنها بود چون چشمش بر ضریح منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتاد صدا و گریه و فغان بلند کرد و
گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت تواند و ما را اسیر کرده اند مانند کافران
ترک و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر آنکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینه خود کاشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس
نیکی را بدی انگاشتند و بدیرا نیکی پنداشتند تا انتقام ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت ما را چرا اسیر
کرده اید ما اقرار داریم بوحدانیت خدا و رسالت رسول و گفتند گناه شما آنست که زکوة نداده اید گفت اگر راست گویند
مردان ما نداده اند گناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد خواستند که او را بحصه خود بگیرند گفت والله مرا مالک نمیتواند شد کسی
و نیست شوهر من مگر کسیکه مرا خبر دهد که در هنگام ولادت من چه بر من گذشته است در این وقت حضرت امیر صلوات الله علیه
حاضر شد و فرمود که من خبر میدهم چون مادر ترا وضع حمل نزدیک شد گفت خدایا وضع این حمل را بر من آسان گردان بعد از آن
اگر خواهی نگاهدار و اگر خواهی ببردار چون متولد شدی همان ساعت زبان گشودی و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود گفتی که چرا
بهلاک من راضی بودی زود باشد که بسید اولاد آدم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود آید چون مادر تو این سخنان را شنید

کشت

فرمود اینها را بر پاره مسی نقش کرده در ان زمین دفن نمودند و در وقتی که تورا اسیر میکردند تمام اهتمام توان بود که ان نوشته را
ضبط نموده نمائی تا انکه اثر ابر داشته بر بازوی خود بستی بعد از ان بمبالغه عثمان و دیگران ان لوح را گشودند بهمان عبارت که نموده
بود منقوش دیدند پس حضرت او را گرفت و بجانه اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش امد و او را با آنحضرت تجویز نمود و از
احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را انبود که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف روضة الاحباب
نقل کرده است که چون مالک را اوردند که بکشند زنش که ام تمیم دختر منهال بود و مقبول ترین اهل زمان خود بود امد و خود را بر او
او افکند مالک گفت که دور شو که من کشته نشدم مگر بسبب تو و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت اقتلا این
مضمون را روایت کرده اند چون بعضی از اخبار موافق و مخالف را در این واقعه شنیدی بدانکه ابوبکر در این واقعه از چند جهت خطا
کرده و در بعضی عمر ملعون نیز با او شریکست اول انکه بیگناه و تقصیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت این
عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که برای این عمل شنیع میگویند اینست که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش اینست که
همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و اذان گفتند و نماز کردند و حال انکه حضرت رسول صلی الله علیه و اله
فرمود که هر کس شهادتین بگوید و نماز بکند مسلمان است و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را با بوبکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم
یا خود بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ خود روایت کرده است که خالد منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق
کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولات اسلام منازعه نباید کرد و چون پراکنده شدند خالد امد و ایشان را گرفت بعذر و مکری که
مذکور شد با انکه صاحب منهاج الطالبین نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه با حل وی قایل باشند کافر نیستند و بمعنی لغوی
اطلاق رده بر ایشان کرده اند پس حکم کفار بر ایشان و اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا شافعی تصریح در بحث باغیان
گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امین ناصحی را بفرستد که از ایشان سوال کند علت
بغی ایشان را اگر علت ان ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد ازاله ان از ایشان بکند و اگر شبهه داشته باشند دفع شبهه ایشان
بکند و اگر هیچ یک از اینها نباشد ایشان را موعظه و نصیحت بکند و اگر اصرار کنند اعلام کند ایشان را که ما با شما قتال خواهیم کرد
و در هیچ وارد نشده باشد که خالد ملعون یکی از اینها را در باب ایشان بعمل اورده باشد و از جماعت بغیر اظهار انقیاد و اطاعت
چیزی ظاهر نشد و اگر نه محض عصبیت باشد چرا ابوبکر ملعون و دیگران که باخبار متواتره نقض عهود خدا و مخالفت نصوص سید انبیا
و غصب حق امیرالمؤمنین و سیده نساء صلوات الله علیهما و شهادت الهی و گواهی حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه و اله
بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم اجمعین و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معاویه و اعوان ایشان علیهم اللعنه
که با حضرت امیر صلوات الله علیه محاربه و مقاتله نمودند و انقدر از اهل بیت طاهرین و ذریت طیبین و سایر مسلمین را شهید

کردند با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی و امثال این که بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و رسول و ائمه مسلمین اند و اکابر عشایر
فرض و مخالفتشان کفر است و مالک بن نویره بمحض انکه گفته که ابوبکر ملعون خلیفه نیست یا چون رسول الله نگفته که زکوة با و بدهیم
نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است و خالد با ان اعمال قبیحه مستحق یک زجر و ملامت نبود بلکه بایست او را مدح کنند و سیف الله بگویند
و بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بی صورتست عذر دیگر برای او پیدا کرده اند و گفته اند در اثنای گفتگو خالد ملعون نام
حضرت رسول صلی الله علیه و اله را برد مالک گفت صاحب شما چنین گفته خالد گفت حضرت صاحب ماست صاحب شما نیست و باین سبب
حکم بارتداد او کرد و او را کشت و بطلان این وجه از وجه اول ظاهرتر است زیرا که هیچ روایتی این مذکور نیست و ایضا اگر این واقع
بود بایست خالد وزیر ابر عمر این عذر را بگوید و ابوبکر ملعون نیز در وقتی که عمر علیه اللعنه مبالغه در قصاص انملعون بایست میکرد این را
بگوید با انکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد نیست و برای دفع حد و شبهه کافیست و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد
سایر قبیله چگناه داشتند و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان کافر اصلی نبودند که اولاد ایشان
در حکم ایشان باشند چه تقصیر داشتند که همه را مثل کفار اسیر کردند و به بندگی بمردم دادند تا بدون تزویج و نکاح با زنان و دختران مباشرت
کردند و اولاد از ایشان بهم رسیدند دویم انکه حال از دو شق بیرون نیست یا این جماعت در واقع همه ایشان مرتد و مستوجب
قتل و اسیر و غارت بودند پس ابوبکر ملعون که این جماعت کثیر از مسلمین را بیگناه کشت و اسیر کرد و به بندگی مبتلا کرد و باعث این
زناهای بسیار شد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد
و اگر این جماعت همه مرتد و مستحق این عقوبتها بودند پس عمر ملعون که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران را
که بندهٔ مسلمین شده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت امام خود نموده و بسبب خطا
باو داده و فاسق و کافر خواهد بود و پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی ازین دو امام البته لازم می اید و خلافتش باطل شود و چون خلافت
یکی باطل شود خلافت هر سه باطل شود باجماع مرکب   انکه ابوبکر چند حد از حدود الهی را تضییع نمود یکی انکه خالد ملعون را بعوض مالک
قصاص نکرد و دیگر انکه حد زنا که خالد ملعون با زن مالک کرد اقامت ننمود و دیگر انکه سایر مقتولین را خونشان را باطل کرد و قصاص و دیت
شان را معطل نمود و درین کارها عمر ملعون هم با او شریکست و در تضییع قصاص خالد ملعون عمر لعین شریک غالب است از دو جهت
یکی انکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرد دویم انکه بقتل سعد بن عباده بیگناه راضی شد و قتل او را بعوض دیت مالک
قبول کرد و ازین معلوم میشود که انکاری که عمر ملعون درین باب نمود از راه دینداری نبود بلکه برای ان بود که با او در جاهلیت
اشنا و هم سوگند بود و الا بایست عشر این تدین را در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت علیهم السلم بکار برد و از جمله غرایب
انست که ملا علی قوشجی در رفع تشنیع زنای خالد لعین گفته است که زن مالک مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این

برزه وافترا هیچ کس بغیر او نگفته و در هیچ روایتی مذکور نیست واگر چنین بود بایست در وقتی که عمر ملعون او را تهدید سنگسار میکرد
بایست این عذر را بگوید طعن هفتم انست که در اخبار مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه روایت شده است که ابو بکر ملعون مکرر
اقاله و استعفای از خلافت میکرد چنانچه طبری در تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل و ابو عبیده و غیر ایشان روایت کرده‌اند
که ابو بکر ملعون بعد از انکه با و بیعت کردند بر منبر میگفت اَقیلونی فَلَستُ بِخَیرِکُم وَعَلیٌّ فیکُم یعنی دست از خلافت و
بیعت من بدارید من بهترین شما نیستم و حال انکه علی علیه السلم در میان شماست و حضرت امیر صلوات الله علیه در خطبه شقشقیه که عامه
و عامه روایت کرده‌اند فرمود که چه بسیار عجب بود از ابو بکر که در حال حیات طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در
وقت مردن برای دیگری خلافت را عقد کرد و بروایت دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست بروم مرا
متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید بدرستیکه مرا شیطانی هست که عارض من میشود در هنگام غضب من در وقتی
که مرا غضبناک بیابید از من اجتناب کنید تا تاثیر نکنم در مویهای شما و در پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر انکه خود را
قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر صلوات الله علیه را از خود افضل میدانست و امامت مفضول قبیح است و ایضاً اتفاقیست
که عقل و عدالت هر دو در امامت شرط است اگر این شیطانی که عارض او می شد او را از عقل و تکلیف بیرون میبرد و مصروع میشد
پس شرط اول که عقل است مفقود بوده و اگر بدر نمیبرد و ضبط خود میتوانسته است کردن پس فاسق بوده و شرط ثانی مفقود بود
و ایضاً اقاله امام یا جایز است یا جایز نیست اگر جایز نیست چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و گفت
نمیکنم پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است و حال انکه بخلاف اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس
معلوم شد که برای عثمان ملعون از اینها را همه بدتر بود پس قدح در یکی از این دو خلیفه البته لازم می اید و هر که اندک شعوری
دارد میداند از شواهد احوال انمکار محیل و رفیقش که اینها همه محض مکر و حیله و مواطیه با یکدیگر بود تا مردم را در این باطل محکم
ترکنند چنانچه ان فقره خطبه شقشقیه شاهد حق است بر این طعن هشتم انست که جاهل بود باکثر احکام دین و تفاسیر الفاظ
قران که اکثر صحابه میدانستند در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است بر چند طعن و ما درین رساله چند موضع را ذکر میکنیم
اول معنی کلاله را که اولاد اب و ام اند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری باشند موافق روایات اهل بیت است
چنانچه از ایات سوره نسا نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته‌اند که ما عدای والد و ولد است و از ابو بکر پرسیدند ندانست
چنانچه عامه و خاصه روایت کرده‌اند که از و پرسیدند و ندانست بعد از ان چنانچه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای
خود میگویم اگر صواب باشد از خداست و اگر خطا باشد از من و از شیطان است و خدا از ان بریست کلاله ماسوای والد و ولد است
و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود ان شاء الله و ممکنست که مرادش از شیطان عمر ملعون
باشد

باشد و خطای دیگر انکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن برای خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده‌اند
که هر که در قرآن برای خود سخن گوید جای خود را در اتش مهیا داند و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده و بروایت دیگر حضرت
رسول صلی الله علیه و اله جمعی را دید که برای خود تفسیر قران میکردند فرمود که جمعی پیش از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را
برهم زدند هر گاه برای خود گویند در کتاب الهی خلاف بهم میرسد چه زیرا مختلف است و حکم خدا خلاف ندارد و همه با هم
موافق است هر چه را میدانید بگوئید و هر چه را نمیدانید بکسیکه میداند واگذارید و وای ندانستن پرسیدن است این همه روایات
ایشان است و فخر رازی گفته است که عمر ملعون میگفت که کلاله ماسوای ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر زدند
گفت من چنان میدانستم که کلاله کسیست که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از انکه مخالفت ابو بکر کنم مؤلف گوید عجب است
از کسیکه شرم از حضرت رسول صلی الله علیه و اله نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابو بکر علیه اللعنه شرم کند و از برای رعایت
او از رای خود برگردد و اگر قول اول بی مستند بوده وای بر او که بی مستند تفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته وای بر او که از برای
رعایت ابو بکر در وقت مردن از او برگردد و ایضا روایت کرده که در وقت مردن میگفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول
صلی الله علیه و اله برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه در ان است کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که انچه
در باب کلاله می گفته اند همه برای خود و خواهش نفس خود میگفته اند بی مستندی و هم چنین در باب خلافت ابو بکر ملعون شک داشته است
و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر اهوای باطله و مصالح دنیویه بوده و مستند بدلیل و حجتی نبوده و دلیل جهل ابو بکر ملعون همین
بست که با وجود انکه او را اسبق اسلامی نامند دانند و از جمله مخصوصان و مصاحب غار انحضرت میدانند در مدت بعثت
انحضرت زیاده از صد و چهل و دو روایت نکرده است با انکه بسیاری از انها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیا
و اشباه ان و ابو هریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است دویم انکه اب که بمعنی گیاه و مرعای حیوانات است
و هر خری میداند او ندانست چنانچه صاحب کشاف روایت کرده است که ابو از و پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد و کدام
اسمان بر سر من سایه می افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم سیم انکه دزدی را گفت بعوض دست راست و دست چپش را
بریدند و فخر رازی گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اول خلاف اجماع مسلمانان است چهارم انکه زنی میراث خود را از فرزند
زاده خود خواست گفت در کلام خدا و رسول او برای جده نصیبی نمی یابم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا
صلی الله علیه و اله بجده سدس داد و بسدس حکم کرد پنجم انکه فجا اسلمی که اطاعت او نکرد باتش سوزانید با انکه او توبه کرد و بعضی
گفته اند در میان اتش شهادتین باواز بلند میگفت تا سوخت و قبول توبه نکردن و باتش عذاب کردن هر دو بدعت بود در
دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوای اسلام کرد و عذری که بعضی گفته اند که او زندیق بود و بعضی اغلاط

گفته‌اند که توبهٔ زندیق مقبول نیست به دو جهت زیرا که در روایات از و بغیر این نقل نکرده‌اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانان را
و این باعث زندقه نمی‌شود و در روایات نهی تعذیب نار نزد عامه از روایات صحیحه است و در صحیح بخاری از ابوهریره و ابن
عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است طعن نهم آنکه چون آثار موت در خود مشاهده کرد و بالکه در ایام
خلافت برای خود تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست خواست و بال شنایع اعمال عمر ملعون را نیز بآن ضم
کند و الیقا خواست و فا کند بآن عهدی که با عمر ملعون کرده بود در بازه میدانست که بغیر عمر ملعون کسی مانع حق امیر المؤمنین علیه السلام
نمی تواند شد عزم کرد که بعد از خود عمر علیه اللعنه را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان
کندن ابوبکر ملعون عثمان لعین را طلبید و گفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که عبد الله ابوبکر بن
ابی قحافه بسوی مسلمانان می‌کند اما بعد این را گفت و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم برای شما پسر خطاب را چون ابوبکر
ملعون بهوش باز آمد گفت بخوان چون خواند ابوبکر ملعون الله اکبر ترسیدی که اگر من درین غش بمیرم مردم اختلاف کنند در باب
خلافت عثمان علیه اللعنه گفت بلی ابوبکر گفت خدا ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم
بخواند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد و گفت از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مکن ابوبکر ملعون گفت مرا بخدا میترسانی
اگر خدا بپرسد خواهم گفت بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم و درین تعیین خلیفه چند خطا کرد اول آنکه او را چه نسبت بود که
امام و خلیفه برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کرد که باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرد و تأسی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
بنص قرآن واجب است دویم آنکه گفت عمر ملعون بهترین امت است با آنکه علی علیه السلم در میان امت بود و باحادیث متواتره
او بهترین امت بود چنانچه گذشت و خود گفته است بخیرکم و علی فیکم سیم آنکه عثمان ملعون را چه نسبت بود که بر خفت خلیفه
ناحق تعیین چنین امر عظیمی برای چنین فظ غلیظ و جاهل فتاک بیباک بکند بایست او را منع و زجر کند که چرا چنین کند کردی
چه جای آنکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام او را بدهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور جزئیه چندین روز
انتظار وحی الهی میکشید و برای کامل خود سخن نمی‌گفت این جاهلان بیباک آیا از آن حضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیم را برای
خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از آنجا لازم می‌آید که شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول صلعم
و آله باشد که رحمة العالمین بود و او خلیفه تعیین نکرد و ایشان کردند و هر عاقل ازین اطوار متناقضه و اقوال متباینه می‌یابد که در همه
احوال غرض ایشان اجرای صحیفهٔ معهوده و محروم گردانیدن اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله از خلافت بود و اقوال و افعالی که عامه
خاصه نقل کرده‌اند که درین حال از او ظاهر شده و دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند بسیار است و این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد مطلب دویم در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر علیه اللعنه است که خلیفهٔ دویم سنیانست بدانکه مطاعن

و مثالب آن منبع فتن و معدن آن زیاده از آنست که در کتب مبسوطه احصا توان کرد و تکلیف این رساله وا دارد جمیع مطاعن ابوبکر شریک
بود بلکه خلافت ابوبکر یک شعبه از فتنهای او بود و لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی درین رساله ایراد مینمائیم طعن اول در بیان حدیث
دوات و قلم است و اشباه آن و این طعن مشتمل است بر چندین طعن غزالی و محمد بن شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده‌اند
که این اول فتنه و خلافیست که در اسلام بهم رسید و سببش عمر ملعون بود و شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته که اول مخالفتی که در عالم
شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر لعین بود از کاغذ و قلم و این قضیه از جملهٔ متواترات
است که خاصه و عامه روایت کرده‌اند و کسی انکار آن نکرده است و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش باندک تفاوتی
و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده‌اند و مضمون مشترک میان همه آنست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه روز
پنجشنبه و آنقدر گریست که آب دیده‌اش سنگ ریزها را تر کرد و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونهای رویش جاری
بود گفتند کدام است روز پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا صلعم و آله و گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر گفت کتف
و دواتی بیاورید که نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید پس عمر ملعون گفت إنّ الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان
میگوید و بروایت دیگر گفت رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر چه می‌شود او را آیا هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید و بروایت
درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد ما کتاب خداست بس است ما را ابن عباس گفت اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه
سزاوار نیست نزد پیغمبر نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند گفته رسول خداست حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته
عمر ملعون است دوات و قلم نباید آورد و نزاع بسیار شد حضرت فرمود برخیزید نزد من و بیرون روید سزاوار نیست نزد من
نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حایل و مانع شدند میان رسول خدا صلعم و آله و نوشتن آن نامه
که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز این احادیث را بهمین نحو زیاده از صحیح بخاری و صحیح مسلم
روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشان است در کتاب شفا ازین مبسوطتر و شنیع‌تر روایت کرده است و بر ناقد
بصیر مخفی نیست که امری که حضرت خواهد درین مجال تنگ و وقت قلیل بر کتفی بنویسد جمیع شرایع و شرایع دین نخواهد بود و پس باید امر
مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم
باشد بجمیع مصالح امت و عموم مسایل دین و خطا بر او روا نباشد و همه امت را بر یک طریقه بدارد و قرآن را چنانچه نازل شده است
لفظا و معنی برای ایشان بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانچه در حدیث ثقلین فرمود که کتاب
خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که آنها
که با وجود اهتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت خواست تأکید حجت درین وقت بفرماید و نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار

نتوانند کرد و عمر ملعون این معنی را یافت منافی و تمهیدی بود که او با منافقان دیگر درین باب کرده بود این شبهه را در میان انداخت
که مرض بالحضرت غالب شده و هذیان میگوید و حضرت دید که آن بیجا در حیات الحضرت انکار قول او میکنند و منافقان با او موافقت
میکنند دانست که اگر درین اهتمام بفرماید و چیزی نوشته شود آن ملعون خواهد گفت هذیان گفته و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه
که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشانرا از حجرهٔ طاهره بیرون کرد و اینجا چون مشاجرهٔ آن منافقان را در حضور خود
مشاهده نمود ترسید از انکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعه شدید شود و کار بکارزار منتهی شود و منافقان راهی نیابند
و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم را باین سبب نهی از مقاتله و امر بمسالمه با عدم اعوان نمود
و الفقا معلوم است که وصیت و عهدی که مناسب الوقت و الحالت تعیین وصی و وصیت باحوال بازماندگان و جمیع امت
بازماندگان الحضرت بودند چون تواند بود که احوال ایشانرا مهمل بگذارد و وصی از برای ایشان تعیین ننماید و حال انکه همه امت را امر
بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابو داود از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت کرده است که گاه هست زنی یا مردی
شصت سال طاعت خدا میکند و در وقت مرگ تقصیر در وصیت میکنند و آتش از برای ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح
خود روایت کرده اند که آدمی نباید که یکشب و دو شب براو بگذرد مگر آنکه وصیت او در زیر سرش باشد و مؤید آنچه مذکور شد
انست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در راه شام با عمر ملعون همراه بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار
و تنها میرود و من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی علیه السلم سوال کردم از و که با من بیاید
قبول نکرد و همیشه او را با خود غضبناک می یابم تو چه گمان داری غضب و خشم از و چه جهت است گفتم تو هم سببش را میدانی گفت گمان من
انست که غضب او از برای فوت خلافت است از و گفتم سببش همین است و چنین میداند که رسول خدا صلعم واله خلافت را از برای
او میخواست گفت هر گاه خدا نخواست باو برسد خواست پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری خواست و خدا غیر آنرا خواست مگر هر چه
پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که عم او ابو طالب مسلمان شود و چون خدا نخواست مسلمان نشد ابن ابی الحدید گفته است
که در روایت دیگر چنین است که عمر ملعون گفت که رسول خدا خواست که در مرض موت خود از برای خلافت او را ذکر کند پس مانع
شدم او را از ترس فتنه و خوف انکه امر اسلام پراکنده شود پس رسول خدا دانست آنچه در النفس من بود و نگفت و خدا آنچه مقدر
کرده بود شد و اینگار روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر ملعون در اول خلافتش از برای او یکصاع خرما
بر روی حصیری ریخته بودند و میخورد مرا تکلیف کرد دانه برداشتم و همه را خورد و سبوی آبی در پیش او گذاشته بود برداشت بیاشامید
و تکیه داد بر بالش و حمد خدا بجای آورد پس گفت از کجا می آئی ای عبدالله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی گمان کردم عبدالله
بن جعفر را میگوید گفتم با هم سنان خود بازی میکند گفت او را نمی گویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب

کشیدن

کشیدن بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبدالله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس
او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت آیا گمان میکند که رسول خدا صلی الله علیه واله نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده
برین هم بگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر ملعون گفت راست از رسول خدا در امری او گاهی
سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود یعنی صریح نبود و گاهی از جهة محبتی که باو داشت میخواست میل از حق
بسوی باطل در باب او بکند و در مرض موت خود خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را ازین امر از برای شفقت بر امت
و محافظت اسلام نه بحق خانه کعبه سوگند که قریش هرگز براو اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش براو در اطراف زمین
شورش خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من یافتم آنچه در خاطر دارد و ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و خدا جاری کرد آنچه
مقدر شده بود تا اینجا روایات ابن ابی الحدید بود و ازین روایات معلوم بود که از اول تا آخر رسول خدا تعیین حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه را میخواسته و میفرموده و این منافق مانع و ساعی در ابطال آن بوده و معلوم شد که او خود را از
خدا و رسول اعلم میدانسته است بمصالح امت و آنکه گفته است که عرب براو خواهند شورید و مریدان او این را از کرامات او حساب
کرده اند بشومی تدبیرات او بود که بعد از فوت حضرت رسالت صلعم واله نگذاشت که حق بامیرالمؤمنین علیه السلم برگردد که موافق
طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت داد مردم را در عرض بیست و پنج سال بانکه روسا و سرکردها را اموال بسیار
بدهند و ضعفا و زیردستان را ذلیل کردانند و هر چه مصلحت دنیا باشد در آن دانند بکنند و دست از حکم خدا بردارند لهذا چون
حق بامیرالمؤمنین علیه السلم برگشت و خواست موافق فرموده خدا و سنت رسول صلعم واله عمل کند و قسمت بالسویه بکند و با شریف
و وضیع یک نحو سلوک کند مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد و معاویه ملعون را او والی در شام
تعیین کرد و باو تمهید کرد که اگر حق بامیرالمؤمنین علیه السلم برگردد او اطاعت نکند و میدانست که او کافر و منافق و دشمن
اهل بیت است و فتنهٔ صفین و خوارج و شهادت الحضرت برین مترتب شد و از غلطاتی بر خدا و رسول بود بیت
چون شهدا تمام در گردن اوست چون کیفیت این قضیه مطلع شدی و اخبار متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون
بیان کنیم که ازین مقدمه کفر و نفاق و خطای او بچندین جهت لازم می آید اول آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول صلعم
واله داد و حال انکه باتفاق عامه و خاصه الحضرت معصوم است از انکه در کلامش مخالفتی و اضطرابی و خلاف واقعی صادر شود
نه بعمد و نه بسهو و نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه در حال غضب چنانچه قاضی عیاض در
کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم در تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و ما
ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول صلی الله علیه واله سخن نمیگوید از روی

شد

بیت

خواهش نفس خود وسخن او مکر وحی که از جانب خدا باو رسیده است انکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی و بی حیائی
است که دلیل کفر ونفاق است زیرا که این مرد هذیان میکوید باو کذارید او را که هذیان میکوید باو را چه شده است که هذیان
میکوید هر کس که اندک حیا و بی ادبی داشته باشد نسبت باو نی کسی چنین سخنی نمیکوید چه جای جناب خاتم الانبیا که حق تعم در قران
مجید همه جا بالقاب شریفه نام مبارک انحضرت برده مثل یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ وایضاً فرموده لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ
الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعَاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً یعنی کردانید خواندن انحضرت را در میان خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صداء
خود را بلند تر از صدای او میکنید وایضاً بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروائی وعدم محبت او نسبت بانحضرت
میکند که در چنین حالی محزون ومتاثر نباشد واز برای اغراض باطله خود چنین نزاعی وفضیحتی در میان خانه انحضرت که نزول ملایکه
مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر شعف وشادی وشماتت او میکند که درینحال فرصت بدست او افتاده واچه خواهد میکند سیم انکه
رد حکم الهی کرده که در چندین موضع فرموده اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ یعنی اطاعت کنید خدا را واطاعت کنید رسول خدا را وفرموده
مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی انچه بیاورد رسول از برای شما پس بکیرید انرا وقبول کنید
ونهی کند شما را از ان ترک کنید وباز فرموده است وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ اِذَا قَضَی اللّٰهُ وَرَسُولُهُ اَمْراً اَنْ
یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ یعنی هیچ مرد مومن وزن مومنه را نمیرسد که هرگاه خدا ورسول او حکم کنند در امری انکه بوده
باشد ایشانرا اختیاری در کار خود وهیچ جا نفرموده که فرق میان صحت وبیماری انحضرت هست یا انکه در بیماری از رسالت معزول
ونکفته که در هنکام مرض اطاعت او مکنید وحرف او را مشنوید ودر جای دیکر فرموده وکسی که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است
پس ایشان فاسقانند وظالمانند وکافرانند چهارم انکه در روایت ابن ابی الحدید که کذشت عمر ملعون خود اعتراف
کرد که حضرت دران وقت خواست تصریح بنام علی علیه السلم کند من مانع شدم واین عین مشاقه ومعارضه بانحضرت است وحق
تعم میفرماید وَمَنْ یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدَی تا اخر یعنی حرکت مشاقه ومعارضه کند با رسول خدا
بعد از انکه حق برا او ظاهر شده باشد ومتابعت کند غیر راه مومنان را که طاعت رسول است او را بکردار خود واکذاریم وا او را
بجهنم فرستیم وبد جائیست جهنم از برای ایشان پنجم انکه انحضرترا ازار کرد وبغضب اورد بجهتیکه بان وسعت خلق که حق تعم
او را بخلق عظیم وصف کرده واو را رحمة عالمیان کفته روا از ایشان کردانید واعراض فرمود ایشانرا راند واز پیش خود دور
کرد واحادیث متواتره وارد شده است که ازار انحضرت ازار خداست وحق تعم فرموده وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ
اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ یعنی که انها ازاری میکنند رسول خدا را از برای ایشان است عذابی دردناک وباز فرموده اِنَّ الَّذِینَ
یُؤْذُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِیناً یعنی بدرستیکه انها که ایذا میکنند

خدا ورسول او را لعنت کرده است خدا ایشانرا در دنیا واخرت ومهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده ششم انکه در قول
او حسبنا کتاب الله چندین خطا کرد اول انکه اظهار جهل حضرت رسالت صلعم واله یا خطای او کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست
که کتاب خدا بست پس اظهار جهل انحضرت داکر میدانست وباز خواست وصیت کند خطا وفعل لغوی کرده دوم انکه ایا انکه استنباط
احکام ازان کرده پانصد ایه است تقریبا ومعلوم است که اکثر احکام از قران مستنبط نمی شود وانچه مستنبط میشود در غایت
اجمال واشکال وتشابه است واختلاف عظیم در فهم احکام از انها شده وبعضی کفته اند محکم ترین ایات کریمه ایه وضوست وزیه
بعد تشابه دران هست ودر قران مجید ناسخ ومنسوخ ومحکم ومتشابه وظاهر وماول وعام وخاص ومطلق ومقید وغیر اینها هست
پس چکونه کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی باشد وایضاً اگر کافی بود چرا خود در مسایل حیران میشد ورجوع بدیکران میکرد
ومیکفت لولا علی لهلک عمر ومکرر اقرار بجهل میکرد ومیکفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در حجلها در پس پرده سیم انکه اگر
کتاب خدا کافی بود حضرت رسول صلعم واله کتاب را مقرون باهل بیت خود نمیکرد چنانچه کذشت در حدیث ثقلین ونمیفرمود که از
یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب خدا با امامی که مفسر کتاب است کافیست نه کتاب به تنهائی ولهذا
امیر المومنین علیه السلم فرمود که منم کتاب الله ناطق قطب محیی شیرازی که از علمای شافعیه واهل حال صوفیه است کفته است در رفت
مکاتیب خود که راه بر راه نما نمیتوان کرفت که چون کتاب الله وسنت رسول الله در میان هست بمرشد چه حاجت بان
ماند که مریض کوید چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند ما را باطبا مراجعت نباید کرد چه این سخن خطاست برای اینکه نه هر کس را فهم
کتب طب میسر است واستنباط ازان می تواند کرد مراجعت باهل استنباط باید کرد. ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه
الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی صدور اهل علم است بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم نه بطون دفاتر چنانکه
امیر المومنین علی علیه السلم فرمود انا کلام الله الناطق وهذا کلام الله الصامت تا اینجا کلام قطب بود که حق تعم بر قلمش جاری کرده
است واقبح ردی بر امام جاهل باطل خود کرده است چهارم انکه خود مخالفت این سخن کرده است در چندین موضع اول در روز سقیفه
که پیش انکه از تجهیز وتغسیل ودفن وصلوات بر حضرت رسول صلعم واله فارغ شوند واو برادرش وچند منافق دیکر دویدند بسوی
سقیفه ومشغول غصب خلافت شدند ومریدان ایشان عذری که میکویند برای ایشان انست که از حدوث فتنه ترسیدند اکر
کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی بود فتنه نخواهد شد وچون است وقتی که حضرت رسول صلعم واله میخواهد که نصب خلیفه
کند او را نسبت بهذیان میدهند وخود تعیین خلیفه ناحق میکنند صلاح امت است وضرورت وایضاً در وقتی که ابو بکر ملعون
در سکرات مرک غش کرد ملعون الطلبید که نص بخلافت عمر علیه اللعنه بکند وپیش از انکه نام شوم او را ببرد غش کرد وبیشعور شد وعثمان
از پیش خود نام عمر را نوشت وبعد از انکه بشعور امد او را دعا کرد وچرا انملعونرا نسبت بهذیان نداد باانکه هذیان از جهات

شد باو اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله در اینجا نگفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا این را نگفت پس عاقل خبیر از این احوال و اقوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا آخر ایشان را از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت رسالت ع واله از خلافت نبود و این اول قاروره نبود که در اسلام شکست آن شقی و پیوسته در مواطن متعدده معارضات بسیار در رای بکرده و گفته آنحضرت چنانچه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون در نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان که بسوی مشرکان بروند پس ندهند و هر که از مشرکان بسوی مسلمانان بیاید پس دهند عمر در غضب شد و به نزد حضرت آمد و گفت تو رسول خدا نه‌ای گفت بلی گفت ما مسلمانیم و اینها کافر حضرت گفت بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود آنچه خدا مرا بان امر کرده است میکنم و خدا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد کرد عمر ملعون گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد پس چرا نشدیم حضرت فرمود که من نگفتم امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخواست و گفت اگر یاوری می یافتم با اینها جنگ میکردم و به نزد ابو بکر آمد و شکایت کرد و مذمت آنحضرت کرد و ابو بکر او را منع کرد و چون روز فتح مکه شد و رسول خدا ص واله کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون آمد حضرت فرمود این است آنچه خدا مرا وعده داده بود و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر ملعون گفت از روزی که مسلمان شدم شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریحست در آنکه عمر علیه اللعنه بگفته حضرت رسول صلی الله علیه واله راضی نشد و لا شک بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فَلَا وَرَبِّكَ حَتَّىٰ تا آخر یعنی پس نه بحق پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند تا تو را حکم کنند در منازعه که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و تنگی از آنچه تو حکم کنی و منقاد گردند انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که او مؤمن نبود با آنکه شک در گفتار حضرت کرد و اعتراض کرد که چرا وعده تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت از او دلتنگ شده بود و او را شک کننده میدانست و آنقدر خاطر خطیر آنجناب را رنجانیده بود که در خاطر داشت و مترصد اثبات صدق خود بر آن منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که آنچه میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله آنها آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج ایراد نموده است که ابو هریره گفت روزی من پی حضرت رسول ص واله رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و فرمود که این دو نعل را ببر و هر که را در بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد بلا اله الا الله و در دل خود یقین بآن داشته باشد پس بشارت ده او را ببهشت ابو هریره گفت اول کسی که ملاقات کردم عمر ملعون بود و گفت این نعل چیست ای ابو هریره گفتم نعلهای حضرت رسول است مرا با اینها فرموده که هر که را ببینم آن بشارت را بدهم با او پس دست بر سینه من زد که بر پشت افتادم و گفت برگرد ای ابو هریره پس برگشتم بخدمت حضرت میگریختم و میگریستم و عمر ملعون از پی من می آمد پس رسول خدا ص واله

فرستاده

گفت

گفت چه میشود ترا ای ابو هریره من قصه خود را نقل کردم حضرت بعمر ملعون گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا تو نعلهای خود را بابو هریره داده که آن بشارت را بدهد گفت بلی عمر گفت مکن این کار را که مردم اعتماد بر این خواهند کرد بگذار مردم اعمال خیر بکنند حضرت فرمود یا ابو هریره پس بگذار اعمال خیر بکنند اگر چه آثار وضع از اول تا آخر حدیث ظاهر است چنانچه بر عاقل مخفی نیست و لیکن از احادیث صحاح ایشان است و دلالت بر بی شرمی و بیحیائی و بی ادبی عمر ملعون میکند و رد قول حضرت رسول ص واله کرد و آن عین شرکست و ابو هریره بیگناه را از دو خفت رسانید اگر احادیث اگر راست باشد حضرت از برای مصلحتی در آن وقت ترک اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت ترک معارضه و بیحیائی آن ملعون باشد و ایضا بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبد الله بن ابی منافق مرد پسر او آمد به نزد رسول خدا صلی الله علیه واله و سوال کرد که حضرت پیراهن خود را شفقت فرماید که پدر خود را در آن کفن کنم حضرت با و عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند عمر برخواست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر او نماز میکنی پس رسول خدا ص واله گفت دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده فرمود اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً و اگر دانم که زیاده از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را می آمرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت او منافق است حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیه نهی از صلوات نازل شد

پس

پس عمر ملعون گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر حضرت رسول کردم و بروایت دیگر ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر حضرت رسول و در روایات شیعه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه واله از برای تالیف قلب پسر عبد الله بجنازه او حاضر شد عمر گفت خدا امر ترا نهی کرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت عمر ملعون بار دیگر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را بسوزان باتش جهنم حضرت فرمود که آن ملعون مصلحت آنحضرت را برهم زد و از حضرت ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیائی درین مقدمه از و بظهور آمد و نسبت بادنی کسی چنین حرکتی روا نیست که جامه اش با گریبانش را از عقب بگیرند و بکشند و شک نیست که این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف بآن حضرت است که احترامش بعالمیان واجب است و جزو اسلام است و ایضا انکار قول و فعل آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول ص واله را بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل علیه السلام خبر داد که او نامه را بزنی داده و در فلان باغ است و حضرت رسول صلی الله علیه واله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و زبیر و ابو مرثد را فرستاد و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت

باخدا و رسول و مؤمنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من این را
از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند و کسی در آنجا نداشتم که حمایت ایشان کند خواستم منتی بر ایشان اثبات کنم که
رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود راست میگوید گویید نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار که گردنش را بزنم که او خیانت کرده است
حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که هرچه خواهید بکنید من بهشت را بر شما واجب
گردانیدم و این حدیث اگرچه مخالف روایات شیعه است اما الزام بر مخالفان میتوان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده
باشد و عذر او را قبول فرموده باشد و گفته باشد که مگویید نسبت باو مگر خیر بار دیگر نسبت خیانت باو دادن و اراده زدن گردن
رد قول حضرت رسول است و مخالفت صریح آنحضرت است و ایضاً ابن ابی الحدید در شرح نهج و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند
احمد بن حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابوسعید خدری که گفت ابوبکر آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من
بفلان وادی گذشتم مرد خوش هیئت با خشوعی دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود برو او را بکش ابوبکر رفت چون او را در
نماز دید نخواست که او را بکشد برگشت پس حضرت بعمر گفت برو او را بکش این هم رفت و او را در نماز دید نکشت و برگشت
پس علی علیه السلام را گفت تو برو و او را بکش چون حضرت رفت و او را ندید رفته بود پس حضرت رسول ص و آله فرمود که این
مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از چنبره گردن ایشان نمیگذرد و از دین بیرون خواهند رفت مانند تیر که از نشانه بیرون رود و بعد
از آن هرگز بدین برنخواهند گشت و ابن حجر گفته است که سند این حدیث جید است و رجالش همه ثقه اند و
در روایت ابن ابی الحدید چنین است که بعد از آن حضرت رسول ص و آله فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه بود و آخر فتنه بود
یعنی دیگر فتنه نمی شد پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه بجهد و این
مضمون را باز حافظ ابونعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند باین
نحو که صحابه مدح کردند مردی را به بسیاری عبادت حضرت شمشیر خود را بابوبکر داد و امر کرد او را بقتل او و بهمان روش روایت
کرده اند و در آخرش حضرت فرمود که اگر کشته میشد میان امت من هرگز اختلافی بهم نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن ابوبکر
او را مخالفتی صریحی بود برای امر رسول خدا ص و آله و نماز کردن او عذری نبود زیرا که بعد از آن که صحابه او را وصف بکثرت
عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از آن ابوبکر او را وصف بصلاة با خشوع کرده بود و امر بکشتن
او فرمود و مخالفت عمر ملعون از آن رسواتر بود زیرا که بعد از آنکه ابوبکر عذر نماز را گفت و حضرت نپسندید و امر بقتل او کرد
او مخالفت کرد و همین عذر ناموجه را گفت و معلوم شد که مخالفت ایشان درین امر باعث حدوث فتنه ها شد تا روز قیامت
همچنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و ازین اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که این قسم

امور

امور باعتبار نفاق باطنی مکرر از و صادر میشده و مخالفت خدا و رسول طریقه عادت او بوده و از برای نفاق دلیلی ازین ظاهرتر نمیباشد
چنانکه گفته اند یک خطا یا دو خطا یا سه خطا ای مادر بخطا اینقدر خطا **طعن اول** آنکه انکار بود امری را که بر هیچ عاقلی وقوع آن مخفی نمیتواند
بود چنانکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول ص و آله معلوم شد ابوبکر لعین حاضر نبود
عمر ملعون ندا کرد در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده است و برخواهد گشت و دستها و پاهای مردانی
چند را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابوبکر حاضر شد و گفت آیا نشنیده این آیه را إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و این
آیه را وَمَا كَانَ مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِ الرُّسُلُ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ یعنی تو خواهی مرد
و ایشان خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولی که پیش از و رسولان گذشته اند آیا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت
برخواهید گشت عمر چون این آیات را شنید گفت گویا هرگز این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر
در نهایه و صاحب کامل و زمخشری در اساس اللغه روایت کرده اند و کسی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت نیست
یا آنکه اینقدر جاهل بود بآیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری از ضروریات دین بود و حضرت رسول ص و آله مکرر میفرمود که
بعد از من چنین خواهد بود و شد و فرمود که علی ولی هر مؤمن است بعد از من و فرمود که یا علی بعد از من مقاتله خواهی کرد با
ناکثان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر گفت رفتن من نزدیک شده و در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در
که دوات قلم طلبید اشعار باین فرمود و ایضاً از کجا معلوم شد که دست پای مردم را خواهد برید و شناعت این واقعه زیاده از آن است
که بیان باید کرد یا غرض حیله و مکر بود که مبادا تا آمدن ابوبکر ملعون با حضرت امیر علیه السلام بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود و این
سخن را در میان انداخت تا ابوبکر لعین حاضر شود چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفان را در بحار
بتفصیل ایراد نموده ام **طعن سیم** آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه زنان را با آنکه حضرت رسول ص و آله آنها را مقرر فرموده بود
و تفصیلش آنست که خلافی نیست در میان امت در آنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول ص و آله مقرر شد و خلافی کرده اند در آنست
که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست و اهل بیت علیهم السلام اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقیست و منسوخ نشده است و در حکم متعه نازل شده
این آیه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً بنابر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته است
که اتفاق کرده اند امت بر آنکه متعه مباح بود در صدر اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول ص و آله که چون حضرت
در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب حضرت از طول عزوبت حضرت فرمود که متعه کنید ازین زنان
و در صحیح بخاری و مسلم و جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبدالله بن زبیر نهی میکرد

مردم را از ان من این را بجا بر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد ما متعه کردیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله
چون عمر ملعون خلیفه شد گفت بدرستی که خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه را میخواست بهر چه میخواست و بدرستیکه قرآن در منازل
خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا فرموده است شما را امر کرده است و نکاح زنان را دایم قرار دهید اگر بیاورند نزد
من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیر علیه السلام
روایت کرده اند که اگر نه آن بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنان هیچکس زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی نیز در تفسیر این را
روایت کرده است و ایضاً در تفسیر از عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل
نشد که آنرا نسخ کند و امر کرد ما را بآن رسول خدا و متعه کردیم و مرد و ما را از آن نهی نکرد و بعد از آن گفت مردی برای خود آنچه
خواست کرد و حج تمتع اجماعی مسلمانان است که مشروع است و حکمش باقیست و فقهای عامه خلافی که کرده اند درین است که آیا آن
بهترین انواع حج است یا نه و آیهٔ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی
و غیر اینها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و دیگران روایت کرده اند که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه حج وداع شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت
امیر علیه السلام چون در یمن بود حضرت باو نوشت که از آن راه بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت حج کرد که احرام می بندم مانند
احرام رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت رسول صد شتر با خود آورده بود پس حضرت امیر صلوات الله علیه را شریک در هدی خود کرد اند
و این یکی از مناقب مختصه آنحضرت است که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود
و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول بحج تمتع خواهد فرمود هدی با خود
نمی آوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است باید که عدول نیت بعمره کند و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم
مخصوص امسال است یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یکدست مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر داخل کرد و فرمود داخل
شد عمره در حج باین روش و همیشه چنین خواهد بود و چون حضرت امیر صلوات الله علیه احرام خود را تابع احرام حضرت رسول
کرده بود فرمود تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول صلی الله علیه و آله شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت
امیر صلوات الله علیه باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده اند که در عسفان نزاع شد میان علی علیه السلام
و عثمان ملعون زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر صلوات الله علیه این را شنید صدا بلند کرد و تلبیه
عمره تمتع و گفت لبیک بعمرة و حجة عثمان گفت من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من میکنی حضرت فرمود که من دست
از سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر نمیدارم از برای گفته احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین

بمن گفت که امروز بتو حدیثی نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع گرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر بعمره کرد طایفه
از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خود آنچه
خواست کرد و برین مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار
همه را با جواب شبهای شافی ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که عمر ملعون بر منبر باواز بلند
میگفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه بودند در عهد
رسول الله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور دارد
میداند که این عبارت صریح است در مشاقه و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخلست در تحت آن آیه
وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ تا اخر آیه که ترجمه اش گذشت و ایضاً حکم نکرد بآنچه خدا فرستاده و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند
بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد از و پرسیدند که حلال بودن متعه را
از کجا دانستی و از کی فرا گرفتی گفت از عمر گفتند که عمر نهی کرد از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر گفت که دو
متعه در عهد رسول خدا بودند من این روایت او را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بوده و قبول نکردم رای او را که از پیش
خود اختیار کرده طعن چهارم آنست که چون مغیرة بن شعبه از جمله روسای منافقین و دشمنان حضرت امیر المؤمنین بود
چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند
در آنکه نگذارند که خلافت باهل بیت رسالت علیهم السلام برگردد و یکی از آنها مغیره بود و سالها بر منابر سب آنحضرت کرد چنانچه
ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب بغداد یان ما گفته اند که کسیکه اصل اسلامش چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس و برای
مصلحت بود و خاتمه امرش آن بود که در اخبار متواتره وارد شده است که پیوسته بر منبرها لعن علی علیه السلام میکرد تا بجهنم واصل
شد و میان عمرش عمل زنا بود و آنکه از خواهش شکم و فرج نمیگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت
خدا صرف میکرد چنین کسی را چرا ما دوست داریم و چرا فسق او را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت کرده است در آنکه
آن ملعون سب حضرت امیر علیه السلام بر منابر میکرد و مردم را امر باین مینمود و همچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره
در جاهلیت و اسلام مشهور به زنا بود و پس دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض بوده و اصل قصه
طولی دارد و مجملی از آنرا در اینجا ذکر میکنیم و آن چنانست که چون عمر مغیره بآن فضایل را والی بصره کرد در بصره زنی بود که او را ام
جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان بخانه او تردد میکرد و چون اهل بصره برین مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این را
و طبری روایت کرده است که خانه ابوبکره و خانه مغیره نزدیک یکدیگر بود و همین شارع در میان فاصله بود و مسکنشان در غرفه

مقابل یکدیگر بود و هر یک از غرفها روزنه داشت که بسوی دیگری مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود با جمعی و صحبت
میداشت ناگاه بادی وزید و در روزنه را گشود ابوبکره خواست که در را ببندد نظرش بر غرفه مغیره افتاد دید که باد آن روزنه را نیز
مفتوح کرده و او در میان پای زنی نشسته است پس ابوبکره با جماعت گفت برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند گفت گواه باشید
گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند ما از پس را دیدیم اما رو را ندیده ایم ایشان صبر کردند و مشاهده
حرکات میشنودند تا فارغ شد چون برخواست شناختند که ام جمیل است در آنوقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل خود پیش
نماز جماعت کند ابوبکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر ملعون نوشتند و مغیره نیز درین باب دروغ چند بعمر نوشت چون
نوشتها بعمر لعین رسید ابوموسی اشعری را که دشمن امیرالمؤمنین بود والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید ابن
ابی الحدید از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی که معتبرترین کتابهای مخالفان است روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر ملعون نشست
و مغیره را با گواهان طلبید پس اول ابوبکره را طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا میبینم
که اثر آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر لطیف دقیقی کرده ابوبکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا بسبب آن
عمر ملعون گفت نه والله تا شهادت ندهی مانند میل در سرمه دان دیده که داخل میکرده و بیرون کشیده قبول نمیکنم گفت بلی تا
چنین شهادت میدهم درین وقت رنگ عمر لعین متغیر شد و حضرت امیر علیه السلام گفت ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند
عمر ملعون این را گفت پس نافع را طلبید و از و پرسید گفت گواهی میدهم بمثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی
مانند میل در سرمه دان فایده ندارد نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم که تا پر و سوفار نشست پس تاثیر عظیمی در عمر ملعون
ظاهر شده علی علیه السلام گفت یا عمر نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود و او هم چنین شهادت داد پس
علی علیه السلام گفت یا عمر سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر ملعون چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریختند و زیاد که گواه چهارم
بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست و به نزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند
و به نزد زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میرفت و میگریست پس عمر ملعون حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه
سخن نگویند تا زیاد حاضر شود چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون
زیاد پیدا شد گفت من مردی را می بینم که هرگز خدا خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران را و باین عبارت تعلیم او کرد که
نباید شهادت را تمام گفت چون نزدیک رسید و دید جوان مغروری است دستها را حرکت میدهد و می آید بجانب خسته رسید
که او را تهدیدی هم باید کرد و مهابت عمر ملعون با وجود نامردی میان عرب و عجم معروف است بصدای بلند در شرح گفت چه گواهی
نزد تو هست ای که گوله عقاب و گویا مدح و ذم هر دو درین عبارت هست و عبدالکریم راوی حدیث گفت که چون

ابوعثمان

عثمان نقل روایت عمر ملعون میکرد خواست صدای خود را شبیه بصدای نامراد عمر بکند چنان نعره زد که نزدیک شد که من غش کنم
پس از فحوای این اخبار معلوم شد که باعتبار جنسیتی که میان عمر و آن فاسق منافق علیه اللعنه بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت
نشود و آن سه نفر بیگناه را حد فحش بزنند و تعطیل حدود الهی و سعی در آن کردن مطلقا بد است و اگر متضمن حد زدن چندین
بیگناه باشد قبیح تر و شنیع تر است و از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان بیشتر شهادت خود را بیک نحو نوشته بودند و این
اختلاف بحیله و تهدید عمر ملعون بهم رسید و ابوالفرج گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد گفت دیدم مغیره را
که پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیه های او را دیدم که حرکت میکرد میان رانهای او و صدای بلندی و نفس تندی می شنیدم و ابو
الفرج گفته است که عمر ملعون را گفته زیاد و تغییر شهادت دادن و دفع حد از مغیره ملعون بسیار خوش آمد و گفته است بعد از آنکه
ابوبکره را حد زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد و عمر ملعون اراده کرد که بار دیگر او را حد بزند حضرت امیر علیه السلام
او را نهی کرد ازین و فرمود که اگر او را حد میزنی من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت شده
بود زنای مغیره را و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند این سخن را و ابوالفرج گفته است
که عمر ملعون ابوبکره را امر بتوبه کرد ابوبکره گفت که مرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول کنی من عهد کرده ام که گواه نشوم میان دو کس
تا تو در دنیا باشی یا تا من در دنیا باشم و گفته است که چون آن گواهان را حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد
عمر گفت ساکت شو خدا جانت را بگیرد و بروایت دیگر گفت نفس گیر شو خدا خوار کند آنمکانیرا که اینها ترا در آنمکان
دیدند ابوالفرج گفته است که عمر بعد از آن بحج رفت و ام جمیل و مغیره ملعون بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا
تجاهل میکنی بر من بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابوبکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی بینم مگر آنکه میترسم
که از آسمان مرا سنگ باران کنند بسبب تو و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم میفرمود که اگر بر مغیره ظفر بیابم او را سنگسار
خواهم کرد و هر که تأمل کند درین اخبار او را شکی نمیماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیر علیه السلم و نزد عمر ملعون ثابت
بود و عمر علیه اللعنة دانسته از برای رعایت مغیره ملعون تعطیل حد الهی در حق او و اقامت حد بجور و ظلم بر بیگناهی چند کرد
طعن پنجم آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه روایت کرده اند که روزی عمر ملعون در خطبه خود
گفت که اگر بشنوم زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر خود گرفته است پس خواهم گرفت و بروایت دیگر در بیت
المال مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی برخاست و گفت خدا ترا رخصت نداده است که انکار کنی میفرماید که اگر
قنطاری بیکی از زنان خود داده باشید از ایشان هیچ چیز را مگیرید عمر لعین گفت همه مردم داناترند و فقیه‌ترند از عمر حتی
زنان پرده نشین در خانها و بروایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت و با امام شما

معارضه کرده و بر او غالب امده و بروایت دیگر رازی ان زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه مردم داناتر اند از تو ای عمر و از گفته خود برگشت و ازین روایات نهایت جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسی که باعتراف خودش زنان مخدره از و افقه باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصاً وقتی که عالم بجمیع علوم در میان امت باشد طعن هشتم که از اعظم طعنهاست و صریح است در معاندهٔ خدا و رسول و اکثر علمای امامیه نیز متعرض نشده اند و از جملهٔ مطاعن او ذکر نکرده اند وان انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و دیگران روایت کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است همه از شقیق روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت اگر مردی جنب شود و یکماه اب نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز کند پس چه میکند باین سورهٔ مائده فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهند ایشان را هر وقت که اب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهند کرد من گفتم از برای همین معنی کراهت دارد از تیمم گفت بلی پس ابو موسی گفت ایا نشنیدهٔ سخن عمار را که بعمر ملعون گفت که رسول خدا صلی الله علیه و اله مرا برای حاجتی فرستاد پس من جنب شدم و اب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد پس چون بخدمت حضرت امدم این را عرض کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید و دستها و روی را مسح کرد عبد الله گفت مگر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده است و ایضاً بسند دیگر روایت کرده است از شقیق بن سلمه که گفت من نزد ابن مسعود و ابو موسی بودم ابو موسی گفت اگر کسی جنب شود و اب نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا اب بیابد ابو موسی گفت چه میکنی قول عمار را ابن مسعود گفت ندیدی که عمر باین قانع نشد ابو موسی گفت قول عمر را بگذار ایه را چه میکنی عبد الله نتوانست جواب گفت الا عذر نا موجه سابق را گفت و ایضاً بخاری از سعید بن عبد الرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی به نزد عمر علیه اللعنه امد و گفت من جنب شدم و اب نیافتم عمر ملعون گفت نماز مکن عمار گفت بعمر بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول صلی الله علیه و اله واقعه را ذکر کردیم حضرت فرمود ترا کافی بود چنین کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد و رو و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیگر عمار گفت بسبب حقی که بر من داری این حدیث را باحدی نقل کنیم صاحب جامع الاصول بعد از انکه روایات بخاری و مسلم را ذکر کرده است گفته است که در روایت ابو داود چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد عمر بودم مردی امد و گفت ما در مکانی یکماه و دو ماه می باشیم و اب نمی یابیم عمر گفت اگر من باشم

کفت

نماز نمیکنم تا اب بیابم عمار گفت ایا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس انکه امدم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و عرض کردم و حضرت کیفیت نماز تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله که این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما تو را بگفتهٔ خودت میگذاریم مؤلف گوید که این حدیث از صحاح مخالفان نقل شده و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند کرد پس میگوییم خالی از دو صورت نیست یا انکه عمر در وقتی که امر کرد سایل را در هنگام نیافتن اب ترک نماز بکند و اذعان قول عمار نکرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا اب بهم رسد عالم بود بانکه خدا تیمم را بر فاقد اب واجب گردانیده و متذکر ایه بود که حق تعالی برد او در دو ایه تصریح بان نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول صلی الله علیه و اله را به تیمم و بیان کیفیت ان کردن یا جاهل بود و نمیدانست فرمودهٔ خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانچه ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را رد صریح خواهد بود بر خدا و رسول بگمان انکه این حکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل دادن بهیچ بخدا و رسول خواهد بود و کفری ازین قبیحتر و ظاهرتر نباشد اگر چه از و غریب نبود مدار او براین بود چنانکه حی علی خیر العمل در اذان انداخت و منع دوات و قلم نمود و سایر اموری که از و متواتر است و بعضی گذشت و بعضی خواهد امد و اگر شق دوم باشد که جاهل این حکم باشد و بر این ایه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بی دینی او که در مدت زیاده از بیست پنج سال که در خدمت الحضرت بود چنین امر عام البلوا را که متعلق است باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بان بسیار واقع شود او نداند پس چنین کسی چگونه صلاحیت ریاست عامه دین و دنیای جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب انست که در وقت مرگش گفتند چرا عبد الله پسر خود را خلیفه نمیکنی چون میدانست که او معارضه با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نمیتواند کرد و امامت زود بحضرت امیر علیه السلم بر خواهد گشت قبول نکرد و عذری که گفت این بود که کسیکه نداند چگونه طلاق زن خود بگوید قابل امامت نیست و اتباعش جهل چنین حکمی را که در میان ان و طلاق از جهات شتی فرق است مانع امامت او نگردانیده اند با انکه پسرش بعد از تنبیه متذکر شد و برگشت و عمر مصر بر انکار ماند و نگرد که بعد از قول عمار رجوع بسایر صحابه بکند و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کند و از اینجا معلوم می شود که انچه عامه در اکثر مواضع بان متمسک میشوند که چون کسی انکار نکرد فعل خلفای جور را باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین واضح حکمی را که خلاف کتاب و سنت و اجماع امت بود حکم کرد و نقل نکرده اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگویی من این حدیث را دیگر روایت نکنم هرگاه در این امور جزئیه که در ان چندان غرضی دنیوی بان متعلق نیست ایشان قدرت بر انکار نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت کی می توانستند انکار کردن طعن نهم انست که در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و سایر صحابه او را تنبیه میکردند و برمیگشت

چنانچه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت تو را بر زن حکم هست و بر فرزندیکه در شکم اوست حکمی نیست او
از حکم خود برگشت و در مناقب خوارزمی روایت کرده است که در ایام خلافت عمر ملعون زن حامله را آوردند عمر از و
سوال کرد او اعتراف کرد بزنا پس عمر امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیرالمومنین علیه‌السلم ایشان را ملاقات
کرد و از واقعه سوال نمود چون مطلع شد فرمود که برگردانید او را و آمد بنزد عمر ملعون و فرمود که امر کرده که این را سنگسار
کنند گفت اعتراف کرد نزد من بزنا حضرت فرمود تو بر و سلطنت داری برانچه در شکم اوست سلطنت نداری پس
حضرت فرمود که شاید او را تهدید کرده باشی یا ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین گفت حضرت فرمود مگر نشنیدی
که رسول خدا ص واله فرمود که حد نمی‌باشد بر کسیکه اعتراف کند از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر آن
زن را رها کرد و گفت عاجز اند زنان از آنکه مثل علی بن ابی طالب از ایشان متولد شود اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد و ایضا
از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آورده بودند بسوی عمر که زنا کرده بود عمر ملعون
خواست او را سنگسار کند حضرت امیر فرمود که مگر نشنیده که رسول خدا ص واله فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از
سه کس از دیوانه تا عاقل باشد و از طفل تا بالغ شود و از کسی در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از و برداشت
و این قضیه را قاضی القضاة و ابن ابی الحدید نقل بقبول کرده اند و ازین باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش
ذکر انها ندارد طعن هشتم بدعتهائیست که او در دین خدا کرد و برای خود بی مستندی باید و قلیلی در اینجا اکتفا مینمائیم اول نماز
تراویح که شبهای ماه مبارک رمضان نوافل بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن آنست که خود او اعتراف
بان کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون عمر بمسجد آمد در شب ماه رمضان دید که باغوای
شیطان مسجد پر شده است گفت نعمت البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت
کرده اند که ابوسلمه از عایشه سوال کرد که نماز رسول خدا صلی الله علیه واله در ماه رمضان چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان
و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر
در نهایت نیکوئی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود که ای عایشه
دیدهای من بخواب میرود و دلم بخواب نمیرود و در روایت دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه ملعونه گفته که نماز آنحضرت
در ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت بود که نافلهٔ صبح داخل در انها بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود
روایت کرده است که رسول خدا ص واله حجرهٔ در مسجد از حصیر ساخته در ماه رمضان و بیرون آمد که در ان حجره نماز کند پس بعضی
از مردم آمدند با آنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند که حضرت را خواب

برده است

برده است پس بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود که پیوسته درین امور مبالغه می
کنید تا آنکه میترسم بر شما واجب شود و از عهده بر نیائید ایها الناس در خانهای خود نماز کنید بدرستیکه بهترین نماز آنست
که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول ص واله نماز میکرد
در ماه رمضان من آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت که ما در عقب او ایستاده‌ایم
نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و فرمود که چون شما آمدید کردید من ترک نماز در مسجد کردم و ازین باب احادیث
بعد از آن
بسیار در صحاح خود روایت کرده اند و ازین اخبار بسیار ظاهر میشود که با حضرت رسول صلی الله علیه واله در ماه رمضان مطلقا نافله
اضافه نمیکرده اند یا اگر میکرده اند راضی نبوده اند که بجماعت واقع شود پس این عدد مخصوص را در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب
گردانیدن و سنت موکد قرار دادن معلوم است که بدعت است و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است
که هر بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول ص واله در خطبه
خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست و بهترین هدایتها هدایت محمد است و بدترین امور آنهاست که تازه بهم میرسند
و هر بدعتی ضلالتست و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود که چه سبب دارد
که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از همه بیشتر است و در
جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابوداود روایت کرده است که زنهار احتراز کنید از اموری که تازه بهم میرسد زیرا که هر تازه
بدعتست و هر بدعتی ضلالتست و آنچه جمعی از عامه برای اصلاح کار عمر ملعون گفته اند که بدعت بر پنج قسم منقسم میشود مخالف احادیث
عامه و خاصه است و از نصوص صریحه مستفاد میشود که هر امری که در دین خدا کنند که در شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد
بدعت است و حرام است و هر فعلی را که بر وجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عام یا خاص مستفاد نشده باشد بدعت و تشریعست
خواه فعل مستقل باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع منقول شده باشد مثل آنکه واجب را بقصد سنت کنند یا سنت را به
نیت واجب بعمل آورند یا وصف خاصی را در عبادت اختراع کنند مثل آنکه طواف را بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادت را در
وقتی مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر ملعون همه حرام است و اگر کسی بدعت را اصطلاح
کند و بر پنج قسم منقسم گرداند شک نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرام است دویم آنکه عسس را بدعت کرد که شبها گردد و تجسس
احوال مردم کنند با آنکه حق تعالی نهی از ان فرموده و گفته است وَلَا تَجَسَّسُوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر ملعون
شبی از برای عسس میگشت از خانه صدائی شنید از دیوار بالا رفت مردی را با زنی دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای
دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت او گفت تعجیل مکن اگر من یک گناه کردم تو سه خطا کرده

خدا فرموده است تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا یعنی داخل خانها از درهای آنها بشوید تو
از دیوار آمدی و فرموده است إِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا یعنی هرگاه داخل خانها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر
ملعون گفت اگر از تو عفو کنم آیا امر خیری خواهی کرد گفت بلی والله دیگر این کار نخواهم کرد و عمر لعین گفت برو عفو کردم از تو سیم اکر
آنکه سه طلاق متوالی را بدون رجوع یکی حساب میکردند در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ابو بکر ملعون و بعد از آنکه سه سال از خلافت
او گذشت به سه طلاق حساب کرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابو داود و دیگران روایت کرده است از ابن عباس بچندین
طریق و عذری که گفته است اینست که مردم جرئت بر طلاق نکنند این علت اگر اجرای سه طلاق میشد بایست که خدا که علم
او به همه چیز احاطه کرده است بکند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمیع امور منتظر وحی الهی می شد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد و عمر ملعون را
چه نسبت است که احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر بدهد چهارم آنست که از ائمه اهل بیت علیهم السلام بطرق معتبره منقول است که مقام
ابراهیم علیه السلام در زمان ابراهیم و بعد از آن متصل بود بدیوار خانه کعبه تا آنکه کفار قریش در جاهلیت آنجا بر داشتند و در
موضعی که الحال در آنجا است گذاشتند چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد مقام را بر گردانید بجائی که در زمان حضرت
ابراهیم علیه السلام در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر ملعون غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کیست که بداند که مقام در
زمان جاهلیت در کجا بوده است منافقی دیگر گفت من اندازه آنرا بتسمه بر داشته ام و نگاه داشته ام عمر ملعون آنرا طلبید و
مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را بر داشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال در آن موضع است و حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه بمکان اول بر خواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه متواترات است و الحال جای
مقام را که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنجا بوده کوثر گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره
بتحویل مقام نموده است و گفته است عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی موضع مقام در جاهلیت کجا بود گفت بلی و نشان
داد همین موضع را و ابن ابی الحدید گفته است که مورخان گفته اند که عمر اول کسی بود که قرار کرد که تا ماه رمضان را بجماعت بکنند
و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانه رویشید سقفی را سوزانید که نبید میفروخت و اول کسی بود که عسس و شب گردی را
اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه برای تادیب مردم اختیار کرد و میگفتند که تازیانه عمر مهابتش بیشتر از شمشیر حجاج بود
و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف اموال ایشان را گرفت و آنملعون مسجد حضرت رسول صلی الله علیه را خراب کرد و زیاد
کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در آنجاست و پیشتر متصل بود بخانه کعبه و معاند
با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ازین واضحتر نمیباشد و صریح تر نمیباشد که سنت آنحضرت را دانسته برطرف کند و بدعت کفر و جاهلیت را
احیا کند پنجم آنکه چون از حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت

میکرد

میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عرب و عجم بخواهند و عرب از عجم دختر بگیرند و قریش دختر
بسایر عرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داد و حال آنکه رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود و مسلمانان کفو یکدیگرند و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر ملعون منع کرد از آنکه میراث عرب از عجم
بدهند مگر عجمی که در میان عرب متولد شده باشد و این منافی صریح است باحکام میراث که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته ششم آنکه
در میراث عول و تعصیب را قرار داد و آن مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد که مناسب این رساله نیست هفتم آنکه الصلوة
خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانچه در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است هشتم نهم آنست که بیت المال و غنایم
دنیا را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زمان ابو بکر ملعون بالسویه قسمت میکردند عمر آنرا بر هم زد و زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
زیاده میداد و عایشه ملعونه را سالی دوازده درهم میداد و سایر زوجات را ده هزار درهم و قسمت اهل بدر را از مهاجران پنج هزار درهم
و از انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سایر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با نصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در حوض کوثر به نزد من
آئید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسیکه این بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر ملعون بود
و این معلوم است که متضمن جور بر جماعتی است که حق ایشان را کم کرد و اکثر فتنها از زمان خلافت حضرت امیر صلوات الله علیه متفرع
برین بدعت شد زیرا که حضرت امیر میخواست که سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در میان ایشان جاری کند اکابر
اصحاب آنحضرت راضی نشدند باین مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره را برپا شد و فتنهای دیگر بر آن متفرع گردید و اگر جایز بود تفضیل در
قسمت البته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نایره آن فتنهای عظیم را باین منطفی میساخت که القدر و همین در ارکان خلافتش
نهم نرسد و باعث قوت معاویه ملعون و دیگران نشود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گویی ابو بکر نیز قسمت
بالسویه کرد چنانچه حضرت امیر صلوات الله علیه کرد و کسی انکار بر او نکرد چنانچه انکار بر امیر المؤمنین کردند جواب گوییم در
زمان ابو بکر ملعون متصل بود بزمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بسیرت او عمل کرد و کسی بر او اعتراض نتوانست و عمر علیه اللعنه چون
خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل گذاشت و مردم باو الفت گرفتند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر ملعون بطول انجامید
و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت و آنها که مظلوم شدند عادت بآن کردند و قناعت نمودند و چون عثمان
علیه اللعنه خلیفه شد او هم بطریقه عمر ملعون سلوک کرد و عادت مردم باین طریقه محکم تر شد و چون خلافت بحضرت امیر صلی الله علیه و آله
رسید خواست برگرداند مردم را بعادت زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بعد از آنکه بیست و دو سال با مر دیگر عادت کرده بودند و
آن سنت را فراموش کرده بودند لهذا قبول آن بر ایشان گران بود بحدیکه بیعت لازمه را شکستند و بر آنحضرت خروج کردند

وجمع دیگر را که عمر ملعون ایشان را تفضیل میداد و گمراه میکردند و با خود شریک کردند و سیرت آنحضرت را مذمت میکردند و بدعت عمر علیه اللعنة
مدح میکردند تا آنکه اکثر دلها از آنحضرت منحرف گردید مخفی نماند که اگر نیک تامل کنی میدانی که فتنهائی که در اسلام بهم رسید و ظلمها که
بر اهل بیت علیهم السلام واقع شد همه از بدعتها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجرهٔ فتنه را در روز سقیفه غرس نمود و بتفضیل
در عطاء اثر آن تربیت کرد و بتدبیر شوری اثر آ بیار آورد و تا ظهور قایم آل محمد علیهم السلام هر ظلم و جوری که بر اهل بیت و شیعیان ایشان
واقع میشود از ثمرات آن شجرهٔ ملعونه است فلعنة الله علی من غرسها و سقاها و اثمرها و ربّاها علی من و قصهٔ شوری
است که از اعظم قبایح و اشنع قضایات و مجمل آن قصهٔ باطله بایه چنانچه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند آنست
که ابولولو عمر لعین را زخم زد و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد قانع نشد بآنچه در باب حرمان اهل بیت علیهم السلام از خلافت
و نقص مرتبهٔ ایشان در حال حیات خود کرده بود شروع کرد بتدبیری امر چند که متمم آن باشند که بعد از وی نیز هرگز امر خلافت
بر ایشان مستقر نگردد و نزد عوام محمود باشد و کسی گمان حیله باو نبرد و او را بی غرض شناسند اول مشوره کرد با اصحاب در این باب
کسی برای خویش اماداو گفت عبد الله پسر خود را خلیفه کن از برای آنکه او را صاحب غرض ندانند و ایضا میدانست که اگر او بشود برا
نمیتواند برد و حق زود بصاحبش بر میگردد قبول نکرد و گفت نه والله از اولاد خطاب دو کس مرتکب این امر نمیشود بس است
عمر را آنچه کرد خلافت را برای اولاد خود ذخیره نمیکنم و در حیات و ممات هر دو متحمل این امر نمیشوم بعد از آن گفت بتحقیق
که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی علیه السلم و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد
الرحمن بن عوف بخاطرم میرسد که خلافت را میان ایشان بمشوره قرار دهم تا برای خود هر یک را که خواهند اختیار کنند بعد از آن
ایشان را طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی ایشان و گفت هر یک از ایشان بامید خلافت آمده اند و بروایت ابن ابی
الحدید گفت آیا شما در خلافت طمع دارید بعد از من چون دو مرتبه اعاده این سخن کرد زبیر گفت چه مانع است مارا
از طمع خلافت تو خلافت کردی و ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بعد از آن گفت میخواهید بگویم شما چگونه مردمید گفتند بگو اگر بگوییم مکررات از ما بر نخواهید داشت گفت اما تو ای زبیر بد خو
و مفسده اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی و گاهی شیطانی ممکن است که اگر خلافت بتو برسد
بازار برای یک چهار یک جو خود را بر دریا میدهی نمیدانم اگر خلیفه شوی روزیکه شیطان باشی امام مردم که خواهد بود و آیا که
تو باین صفت باشی بکار این امت نمی آئی و اما تو ای طلحه بتحقیق که رسول خدا ص و اله از تو آزرده بود از دنیا رفت
بسبب کلمهٔ که در روز نزول آیهٔ حجاب گفتی ابن ابی الحدید گفته که شیخ ما ابوعثمان جاحظ گفته است که آن کلام آن بود که چون
آیهٔ حجاب نازل شد طلحه در حضور جماعتی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند بر وی خواهد مرد

و ما زنان شرا

و ما زنان شرا انگاه خواهیم کرد و بعد از آن برای تو نازل شد و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه
ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را برنجانید و نه آنکه زنان او را بعد از او نکاح کنید و اما تو ای سعد متعصب
و متکبری و بکار خلافت نمی آئی و اگر ریاست و هی باتو باشد از عهدهٔ آن بر نمی آئی و چه نسبت است میان بنی زهره و
خلافت و اما تو ای عبد الرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را باین کار نسبتی نیست و اما
تو ای عثمان والله که سرگینی بهتر است از تو و اگر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط گردانی و همه اموال بیت المال را
بایشان دهی می بینم که قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را بفیء مسلمانان اختصاص دهی بعد از
آن گرگان عرب بر تو بشورند و ترا بکشند بعد از آن رو بعلی علیه السلم کرد و گفت تو مزاح و شوخی نمیداشتی برای این کار
خوب بودی والله که اگر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی کند بعد از آن آنحضرت برخواست و بیرون
رفت عمر ملعون گفت والله قدر این مرد را میدانم و مرتبه اش را میشناسم اگر کار خود را باو بگذارید شما را بر حق واضح و
راه روشن بدارد پرسیدند که کیست آن گفت اینکه از میان شما برخواست و میرود و اگر او را صاحب اختیار کنید شما را براه خدا
میبرد گفتند پس چه مانع است که باو نمیدهی گفت نمیخواهم که بار اینکار در زندگی و مردگی بر دوش من باشد و بروایت دیگر در
روز غیر شوری گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت دیگر گفت کم سن است بعد از آن عمر علیه اللعنه گفت
آه اگر ابو عبیده جراح یا سالم مولای ابو حذیفه زنده می بودند مرا هیچ تشویش و تردد نمی بود و ایشان برای اینکار مناسب و بی
عیب بودند بعد از آن عمر ملعون ابو طلحه انصاری را طلبید و گفت پنجاه کس از انصار بردار و این شش نفر را در خانه جمع
کن و شما هم با شمشیرها بر در خانه بایستید و تعجیل کن و بیش از سه روز مهلت مده تا ایشان باهم مشوره کنند و یکی از جمله خود را
اختیار کنند و اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن او را بزن و اگر چهار کس اتفاق نمایند و دو کس مخالفت
ورزند گردن هر دو را بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که عبد الرحمن در میان ایشان باشد بقول او عمل کنید و اگر آن سه کس
دیگر بر مخالفت مصر باشند گردن ایشان را بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق بر امری نکنند گردن همه را بزن و مسلمانان را
بگذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر ملعون را دفن کردند ابو طلحه با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند
و حضرت امیر علیه السلام بروایت مستفیضهٔ مخالف و موالف قریب بصد منقبت از مناقب غیر متناهیهٔ خود را بر ایشان شمرد
و همه تصدیق کردند و با یکدیگر مشوره کردند و گفتند اگر خلافت باو داده شود هیچکس را بر دیگری زیادتی نخواهد داد و همهٔ
مسلمانان را مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود مایوس شد و دانست از علی علیه السلام
و عثمان ملعون بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت گفت من حصهٔ خود را بعثمان بخشیدم زبیر چون عمه زاده امیر المؤمنین

علیه‌السلم بود برای حیث قرابت گفت من حصهٔ خود را بعلی علیه‌السلم بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص دانست که خلافت باو نمیرسد
گفت من هم حصهٔ خود را باین عم خود عبد الرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن عبد الرحمن گفت من هم حصهٔ خود را
میان علی و عثمان گذاشتم و بعلی علیه‌السلم گفت با تو بیعت میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقهٔ شیخین ابو بکر و عمر ملعون
حضرت فرمود من قبول میکنم بر کتاب و سنت رسول و آنچه خود دانم و رایم بران تعلق گیرد بعد از آن بهمان نحو بعثمان ملعون
گفت عثمان گفت قبول کردم باین شرط بار دیگر بعلی علیه‌السلم و بعثمان ملعون بهمان شرط گفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان
ملعون قبول میکرد و علی علیه‌السلم قبول نمیکرد و چون دید که علی علیه‌السلم شرط طریقهٔ شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان ملعون داد
و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی علیه‌السلم گفت والله تو با او بیعت نکردی مگر بهمان امید که عمر با ابو بکر کرد خدا میان
شما جدائی اندازد و چنانچه اکثر نقل کرده‌اند دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عناد بمرتبه بهم رسید که هیچیک
با دیگری سخن نمی گفتند تا آنکه مرگ میان ایشان جدائی افکند این بود کیفیت این قضیه که اکابر محدثین و مورخین عامه روایت
کرده‌اند و در مقام احتجاج مسلم داشته‌اند و بر عاقلی مخفی نتواند بود اشتمال این قضیه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت
و خطای ابو بکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان علیهم اللعنه اول آنکه گفت بس است عمر را آنچه کرد در حیات و ممات متحمل
این کار نمی شوم اگر این کار موافق امر الهی و حضرت رسالت پناه و رضا و طاعت ایشان بود چرا از آن احتراز بود و استنکاف
میکرد و از تحمل آن میگریخت و بار شر از دوش خود میریخت و اگر خطا و باطل و خلاف رضا و طاعت ایشان بود چرا در حیات
خود متحمل میشد و بکدام حجت خدا و رسول او متمسک شد و حق را از صاحب گرفت اول برای ابو بکر و بعد از و برای خود دویم
آنکه اول گفت که رسول خدا صلعم و اله از همه این شش نفر راضی بود و از این جهت همه لایق خلافت اند بعد از آن برای هر کسی
عیبی گفت که باعتقاد او منافی آنست و اکثر آنها اگر کفر نباشند بی شک معصیت هستند با این عیوب چون تجویز خلافت ایشان
کرد و چگونه آنحضرت از ایشان راضی بود و ابن ابی الحدید از جاحظ نقل کرده است که اگر کسی بعمر ملعون میگفت که تو اول گفتی
که رسول خدا ازین شش نفر راضی بود و پس چون حالا بطلحه میگوئی که از تو آزرده بود و از دنیا رفت و اینها نقیض یکدیگرند
اما کی جرئت میکرد که کمتر ازین سخن را بگوید چه جای این سیم آنکه عیب کرد امیر المومنین صلوات الله علیه را بمزاح که از جمله صفات
حمیده و اخلاق حسنهٔ انبیا و اولیاست و حق تعالی رسولش را بآن مدح کرده و خلافش را مذمت کرده و فرموده فبما رحمة من
الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و اگر مراد او بدعابه و مزاح امری باشد که منافی تمکین
و وقار و نفاذ حکم و متضمن لهو و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است که آنحضرت بخلاف این اوصاف موصوف بود و رعبش در
دلهای کافران و منافقان بمقتضای اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین بمرتبهٔ متمکن بود که نامش را می شنیدند

بدنشان میلرزید و باین سبب اکثر قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود او را نسبت بمزاح و تکبر میداد و از ابن عباس روایت کرده‌اند
که چون آنحضرت ساکت بود ما جرئت نمیکردیم که ابتدا بسخن بکنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر ملعون بابن
عباس گفت که اگر صاحب شما علی علیه‌السلام متولی خلافت بشود میترسم که عجبی که او دارد او را از راه بدر برد و باز از ابن الانباری
روایت کرده است که علی علیه‌السلم آمد بمسجد و نزد عمر نشست و نزد او جماعتی بودند چون برخاست یکی از حاضران او را نسبت بتکبر
و عجب داد عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند اگر شمشیر او نبود ستون اسلام راست نمیشد و او در قضا از همه اعلم است
و از وست سوابق و شرف این امت پس کسی گفت هرگاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنید گفت ما از خلافت او کراهت
داریم از جهة آنکه کم سن است و فرزندان عبد المطلب را دوست میدارد و ایضا روایت کرده است که عمر علیه اللعنه بابن عباس گفت
که شما اهل بیت رسول خدا و پسران عم او نیستید چرا قوم شما خلافت را بشما نگذاشتند ابن عباس گفت نمیدانم هرگز بغیر
نیکی چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما که از برای شما پیغمبری و خلافت جمع شود پس شما با آسمان
بالا روید از نخوت و تکبر و شاید شما گویند که اول کسیکه شما را از خلافت دور کرد ابو بکر بود و مطلبش این نبود و لیکن امری رو
داد که علاجی بغیر این نداشت و اگر نه رای ابو بکر بود در حق من هر آینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر میکرد بر شما
گوارا نمی شد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما نظری که گاو می کند بقصابی که او را میکشد و باز ابن ابی الحدید از عبد الله بن
عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبد الله بن عباس گفت که میدانی که چه امر مانع شد مردم را از آنکه خلافت را بشما
بدهند گفت نه عمر گفت ولیکن من میدانم گفت آن چیست عمر گفت کراهت داشتند قریش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری
و خلافت و یکباره مردم را پامال کنید پس قریش از برای خود تدبیری کردند و اختیار نمودند و توفیق یافتند و رای درست
اختیار کردند ابن عباس گفت آیا خلیفه غضب خود را از من دور میگرداند که جواب این سخن را بشنود عمر گفت بگو آنچه میخواهی
ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حق تعالی میفرماید وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ
لَهُمُ الْخِیَرَةُ یعنی پروردگار تو خلق می کند هرچه میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان آنچه خیر ایشان در آن است و تو میدانی
که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت آن را که اختیار کرد اگر قریش از برای خود اختیار کرده خدا را اختیار کرده اند حق است
و الا باطل است و آنچه گفتی که نخواستند که برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس حق تعالی الجماعت را ذکر کرده است و گفته است
ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی این بسبب آنست که ایشان نخواستند آنچه را خدا فرستاده است
پس خدا حبط کرده است عملهای ایشان را و ثواب آنها را برطرف کرد و اما آنچه گفتی که اگر چنین میشد ما مردم را پامال میکردیم
اگر بخلافت بر مردم تعدی میکردی بقرابت و خویشی نیز میتوانستیم کرد و لیکن خلقهای ما مشتق است از خلق رسول خدا که خدا

در حق او کفته است که بدرستی که تو بر خلق عظیمی و ایضا باو خطاب کرده است که بکشا و پست کن بال مرحمت خود را برای آنها که متابعت تو کرده اند از مؤمنان عمر ملعون کفت همراه و بس ای پسر عباس دلهای شما پر از غش و مکر است در امر قریش غشی که هرگز زایل نمیکردد و کینه که هرگز متغیر نمیشود ابن عباس کفت بتانی براه رو ای پادشاه مؤمنان و دلهای بنی هاشم نسبت بغش و قریب مده بدرستی که دلهای ایشان از دل رسول خداست که خدا پاک و پاکیزه کردانیده است او را از همه عیبها و بدیها و ایشان خاندانند که حق تعالی آیه تطهیر را در شان ایشان فرستاده است و اما آنکه کفتی که عداوت و کینه شما در دل ماهست چگونه کینه نداشته باشد کسی که حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران بیند پس عمر کفت اما تو ای عبد الله از تو سخنی بمن رسیده است که نمیخواهم ترا بکویم و منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس کفت کدام است مرا خبر ده اگر باطل باشد خلافش را ظاهر کردانم و اگر حق باشد نباید از حق برنجی عمر ملعون کفت میشنوم که مکرر میکوئی که این خلافت را از روی حسد و ظلم از ما کرفتند ابن عباس کفت اما حسد پس شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد ما بسیار میبرند و تو میدانی که صاحب این حق کیست پس کفت ای خلیفه آیا حجت نمیکیرند عرب بر عجم که رسول خدا صلعم و آله از ماست و ما بهتریم از شما و قریش دعوی فضیلت میکنند بر سایر عرب که رسول خدا از ماست پس ما نیز بر سایر قریش این حجت را داریم عمر ملعون کفت برخیز الحال بخانه خود برو چون برخاست و روانه شد عمر ملعون از عقب او صدا زد که ای آنکه میروی بدرستی که ما با هر چه از تو صادر شود رعایت حق تو بر میداریم ابن عباس رو بعقب کردانید و کفت مرا بر تو و بر همه مسلمانان حق عظیمی هست بسبب رسول خدا صلعم و آله هر که آن حق را رعایت کند بهرهٔ خود را حفظ کرده است و هر که ضایع کند آنرا بهرهٔ خودش را باطل کرده است این را کفت و رفت پس عمر ملعون کفت با حاضران مرحبا ابن عباس را هرگز ندیده ام او را با کسی مباحثه و معارضه کند مگر آنکه بر او غالب می آید مؤلف کوید که این اخبار متناقضه بر هر عاقل ضمیر مخفی نمی ماند که آن منافق میدانسته است که خلافت حق امیر المؤمنین علیه السلم است و با این وسایل و حیل سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یکی از آنها که کفته دلیل واضحی است بر کفر و نفاق او مثل آنکه کفت نمیخواهم در حیات و ممات متحمل این امر شوم جواب اینست که هرگاه میدانی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه صاحب این حق است و اگر خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد و همیشه میکفتی لولا علی لهلک عمر پس چرا بعد از موت باو نمیدهی شاید کفارهٔ بعضی از کناهان تو بشود و اگر نمیخواستی در اصل متحمل شوی چرا با قبح وجوه متحمل شدی و تدبیرات کردی که اگر سکه باعتراف تو احق و اولیست منصرف کردد و بکسی منتقل شود که باعتراف تو و بحسب واقع سرکینی از دو بهرات واز غایت فضیحت کشته شود و آنکه کفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنیم ابن عباس جواب شافی درین باب کفت و حق تعالی میفرماید ان الامر کله لله یعنی بدرستی که امر همه از خداست و فرموده است لا تقدموا بین یدی الله

ایشان

و رسوله

و رسوله و آیات و اخبار بسیار ازین باب کذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل خلافت و امامت نیستند سوای آنکه معدن نبوت و ابواب علم و حکمت و اعلام هدا و تقوای و راه نمایان راه خدا اند و چرا در سایر انبیا مانند نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت اهل بیت ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان که اشرف پیغمبرانست مانع شد و آنکه خلافت و نبوت هر دو با شما باشد برای ما هیچ نماند محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است هرگاه خدا ایشان را برای خلافت پسندیده و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی را تقصیری نخواهد بود و اما عذر کم سالی هرگاه کم سن بودن مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و عیسی و یحیی و سلیمان علیهم السلم و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد در حق آنحضرت و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا بودن هرگاه چهل سال کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا سن آنحضرت برای حمل سورهٔ برائت و در غزوه تبوک برای منزلت هرونی و خلافت که چند سال پیش ازین بود کم نبود و بعد از وفات حضرت رسول صلعم و آله که چند سال بعد از آن بود کم بود و عذر دیگر که بخویشان محبت دارد هرگاه محبت خویشان از برای خدا باشد و مزد رسالت رسول خدا باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که این خطا مشتملست بر چند خطاهای بسیار چهارم آنکه خود روایت کردند در روز سقیفه که ائمه میباید از قریش باشند و انصار بهمین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری کفت اگر سالم مولای ابی حذیفه میبود من در خلافت او شک نمیکردم و حال آنکه بیشک او از قریش نبود و این از مناقضهٔ صریح است با مخالفت نص و اتفاق و اما مقدمهٔ اولی پس سابقا مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون روایت کرده است که چون عمر ملعون را زخم زدند باو کفتند اگر کسی را خلیفه میکردی رفع این نزاع میشد کفت اگر ابو عبیده زنده می بود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میکفتم از پیغمبر شنیدم که می کفت او امین این امت است و اگر سالم زنده می بود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میکفتم از پیغمبر شنیدم میکفت سالم محبتش نسبت بخدا شدید است و سید مرتضی رحمه الله از بلاذری روایت کرده است که بعمر ملعون کفتند که کسی را تعیین کن کفت از اصحاب خود حرص بدی بر خلافت می بینم و من باین سبب شش نفر میکذارم که رسول خدا از دنیا رفت از ایشان راضی بود و بعد از آن کفت که یکی از دو نفر را اگر می یافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را باو میکذاشتم و اعتماد بر او میکردم و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است و طعنی در آن نکرده است و اما مقدمهٔ دویم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا صلعم و آله کفت که مردم تابع قریشند درین امر مسلمان ایشان تابع مسلمان ایشانند و کافر ایشان تابع کافر ایشانند و ایضا از هر دو از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله و آله فرمود که پیوسته این امر در قریش است مادام که دو نفر ایشان باقی باشند و بخاری از معاویه روایت کرده است که رسول خدا صلعم و آله فرمود که این امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مکر آنکه خدا او را برو بجهنم افکند مادام که دین را بر پا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص

روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که قریش والیان مردمند در خیر و در شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در معنی این
این روایت را نقل کرده است و گفته است که در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرد و همه شهادت بر حقیت آن دادند و بحد
استفاضه رسید پس معلوم شد که درین تمنی و حکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم نقیض گفته خود کرده و هم مخالفت نصوص قاطع نمود
وایضا عذری که از برای خلافت سالم پیدا کرده بود با آنکه مجهول است معلول هم هست زیرا که شدت حب امری نیست که مستلزم اجتماع
جمیع شرایط امامت و قدرت بر تحمل بار گران خلافت باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا وصف امیرا
لمؤمنین صلوات الله علیه در حدیث طیر متواتر با آنکه او احب خلق است بسوی خدا حجت تامه امامت او نباشد با آنکه محبوب خدا بودن
بالاتر است از محب خدا بودن و شدت محبت مستلزم فضیلت جمیع خلق نیست و محبوبتر بودن هست پس چرا تعیین آنحضرت نکرد
قطع نظر از آیات متکاثره و نصوص متواتره دیگر و بعضی گفته اند از اکابر که این قرینه واضحه است بر آنکه شیعه روایت کرده است که عهد اند
کرده بودند ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم بر آنکه امامت را نگذارند که به بنی هاشم برسد و اگر این نبود چه معنی داشت آرزوی وجود
این دو نفر کردن که به هیچ فضلی موصوف و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع فضایل و سوابق ممتاز و معروف بودند
پنجم اگر اول قسم خورد که من بعد از فوت متحمل نمیشوم و بعد از آن متحمل شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بود بر حجیت شوری که
مبنای خلافت کبری تواند شد نهایتش آنست که مبتنی بر مشروعیت اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چرا
بود و انصار چرا خود که خود را خلیفه میدانست اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد دیگران کرد که محتاج بامر قتل و آن همه
تقسیم و تهدید و توعید شود و اگر باجتهاد و امر خود اکتفا مینمود چنانکه ابوبکر در خلافت او کرد البته از فتنه و آشوب اسلم بود و فی الحقیقه
منشا مقاتله جمل و صفین و نهروان هیچ امری بغیر شوری نبود چنانچه ابن ابی الحدید از معاویه ملعون نقل کرده است که امر مسلمانان را
هیچ چیز پراکنده نکرد و خواهشهای ایشان را متفرق نگردانید مگر شوری که عمر ملعون در میان شش نفر قرار داد زیرا که آن باعث این شد
که هر یکی از آنها داعیه خلافت بهم رسانیدند و قوم ایشان نیز این خواهش بهم رسانیدند و اگر عمر یک کس را خلیفه میکرد چنانچه ابوبکر کرد
این اختلافها بهم نمیرسید و تمام کرد بر انگیختن این فتنه را با آنکه بطمع انداخت معاویه و عمرو بن العاص را در خلافت زیرا که او
معاویه ملعون را عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود و برای آنکه عداوت ایشان را نسبت بامیر المؤمنین علیه السلام میدانست
پس بایشان داد برای آنکه اگر روزی خلافت بآنحضرت برگردد شاید آنها اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از حیات مایوس گردید
و گفت ای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله خیرخواه یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما عمرو و معاویه علیهم اللعنه و چون این سخن
بایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر صلوات الله علیه سر بر آوردند و ایضا ابن ابی الحدید
از جعفر بن مکی روایت کرده است که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل ظریف ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب

مذهب مخصوص نمیکشید من از او سوال کردم از احوال علی علیه السلام و عثمان ملعون گفت این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی عبد شمس
و بعد از سخن بسیار درین باب گفت سبب دویم در اختلاف در امر امامت آن بود که عمر ملعون خلافت را بشوری قرار داد و نص بر یک
شخص نکرد پس در نفس هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته این امر در خاطرهای ایشان مذکور بود
و چشم بر این دوخته بودند و انتظار این امر میکشیدند تا نزاع میان علی علیه السلام و عثمان ملعون قوی شد و کار منتهی شد بقتل او
و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک نداشت که خلافت بعد از عثمان ملعون باو خواهد رسید باعتبار سابقه او و آنکه پسر عم ابوبکر بود و
ابوبکر در نفوس اهل آن عصر منزلت عظیمی داشت و سماحتی و جود هم داشت و با عمر ملعون در حیات ابوبکر لعین در خلافت منازعه کرد
و پیوسته باین سبب سعی در تضییع عثمان و شورانیدن مردم بر او و دلهای اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را از او منحرف کرد
و زبیر نیز درین باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست و امید این دو نفر بخلافت کمتر از امید علی علیه السلام بود بلکه
طمع ایشان قوی تر بود زیرا که علی علیه السلام را ضایع کرده بودند ابوبکر و عمر علیهم اللعنه و او را در نظر مردم بیقدر کرده بودند بلکه او را فراموش
کرده بودند از خاطرها و آن جماعتی که خصایص و فضایل و بزرگیهای او را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیده و شنیده بودند
اکثر آنها مرده بودند و جماعت دیگر بعرصه آمده بودند که او را نمی شناختند و او را از سایر مسلمانان میدانستند و از فضایل او چیزی در میان
مردم ظاهر نبوده مگر آنکه پسر عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضایل او را فراموش کرده بودند و از برای
آنحضرت اتفاق افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت آن قدر که از برای هیچیک از دیگران اتفاق نیفتاده بود و
و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض علی علیه السلام در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان ملعون تالیف قلب
قریش میکردند و ایشان را وعده عطا و اقبال میدادند و هر دو خود را در میان مردم خلیفه بالقوة بلکه بالفعل میدانستند زیرا
عمر ملعون نص برایشان کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیات و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم اقوال و
افعال و رای او پسندیده و چون عثمان ملعون کشته شد طلحه اراده اخذ خلافت کرد و بسیار حریص بود بر آن و اگر اشتر و شجاعان
عرب که با او بودند خلافت را در علی علیه السلام قرار نمیدادند بآنحضرت نمیرسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت آن رخنه
عظیم در خلافت آنحضرت کردند و عایشه را بعراق بردند و فتنه جنگ جمل پیدا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهید بود از برای جنگ صفین
زیرا که اگر جنگ بصره نبود معاویه ملعون جرات بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی علیه السلام فاسق شد بمحاربه عایشه ملعونه
و مسلمانان و آنکه طلحه و زبیر را کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مومنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد
که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و فرع آن بود و از فساد صفین و گمراه شدن معاویه ملعون ناشی شد هر فسادی و قبحی که جاری
شد در ایام بنی امیه و فتنه عبدالله بن الزبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان ملعون بود زیرا که عبدالله دعوی کرد که چون عثمان یقین

بقتل خود سید اگر دفن خلافت از برای من کرد و مروان بن الحکم وجمع دیگر برین گواه اند پس نمی بینی که سلسله این امور چگونه بیکدیگر پیوسته است
و هر نوعی متفرع باصلیست و هر شاخی بدرختی پیوسته است و شعله از آتشی افروخته است و همه منتهی میشود بشجرهٔ خبیثهٔ شوری که عمر ملعون
در زمین فتنه و ضلالت غرس نمود و گفت عجب تر ازین آن بود که عمر ملعون گفته که سعید پسر عاص و معاویه واکثر منافقین
که داخل مؤلفة قلوبهم بودند و اسیر شده‌ای جنگ و فرزندان ایشان که بجبر ایمان اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی علیه السلام و عباس
و زبیر و طلحه را مطلقا و لایتی ندادی و حکومتی ندادی در جواب گفت که اما علی علیه السلم تکبرش زیاده از آنست که از جانب من حکومت
قبول بکند و اما اینجماعت دیگر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار نکنند پس کسیکه از حکومت ایشان خایف باشد
که فساد کنند و هر یکی دعوای خلافت از برای خود بکنند چگونه نترسید که در وقت که شش نفر را در مرتبهٔ خلافت مساوی قرار داد
از انکه فساد کنند پس معلوم شد که جمیع فتنهای اسلام متفرع بر شوری و سقیفه سایر بدعتها ابوبکر و عمر علیهما اللعنه شد و علی اعوانهما اللعنة اشد
واللعنة الاعنین الی یوم الدین ششم انکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باتفاق و اخبار ثابتهٔ صحیحه متفق علیها از جلال
بیت و راستگوترین اهل زمین و ملازم حق محبوب حضرت رسالت صلی الله علیه واله و شیعیان حضرت امیر المؤمنین بودند و عباس
عم حضرت رسالت صعم را در مشورهٔ داخل نکرد و جمعی را که باقرار خودش معیوب بودند بهمهٔ آن عیوب و معدن نفاق و شقاق
بودن صاحب اختیار و مرجع این کار کرد هفتم انکه در قضیهٔ فدک که امر جزئی بود متعلق بدنیا دعوی و شهادت چهار معصوم را
که جناب احدیت و حضرت رسالت صعم واله شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده اند بتهمت جر نفع رد
کرده و در باب امامت که ریاست تمام امت در جمیع امور و احکام دین دنیا و آخرت است رجوع بجمعی نمود که همه را در آن
امر شریک کرده بود و تهمت جر نفع اصلا مانع نشد هشتم انکه اگرچه بحسب ظاهر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را داخل
شوری کرد اما تعیین اثر او بوجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت بگردد و بعض او ظاهر شود که دلیل واضح است
بر کفر او چه در نهایت ظهور بود که طلحه باوجود آن بعض نسبت بحضرت رسالت صعم واله باعتراف عمر و عداوت با حضرت امیرا
لمؤمنین علیه السلم باعتبار ربط او با ابوبکر ملعون و معارضه حضرت با او در خلافت و همچنین عبد الرحمن با خویشی عثمان و
سایر نسبتها میان ایشان جانب عثمان را نمیگذاشت و همچنین سعد که از جملهٔ بنی زهره و بنی امیه بود جانب عبد الرحمن و عثمان را
نمیگذاشت و ایشان باوجود او بخلافت آن حضرت راضی نمیشدند و زبیر که باقرار عمر گاهی انسان و گاهی شیطان بود و اگر با ایشان
می بود آنحضرت تنها میماند و اگر در خدمت آنحضرت اقامت مینمود دو کس می بودند و بر تقدیری که سعد هم با ایشان موافقت
میکرد سه نفری شدند عبد الرحمن طلحه البته موافقت نمیکردند پس در هیچیک ازین سه صورت خلافت بآنحضرت نمیرسید
و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری

که گفت

که گفت چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و عباس از مجلس عمر ملعون برخواستند در روزی که بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان
رفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت که باین تدبیر عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود که سعد
گفت در جانبی باشید که عبد الرحمن در آن جانب است و سعد مخالفت عبد الرحمن نمیکند زیرا که پسر عم اوست و عبد الرحمن نظیر
عثمان و داماد اوست و هرگاه اینها در یک طرف جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فایدهٔ نخواهد کرد چه جای انکه من امید بامن
بهر دو بلکه یکی از اینها ندارم و باین مراتب مطلب عمر آن بود که بفهماند بمردم که عبد الرحمن افضل است از ما و بخدا سوگند که اول
ایشان که ابوبکر بود در ما فضیلت نداشت چه جای عبد الرحمن او بخدا سوگند که اگر عمر درین مرض نمیرد من خاطرنشان او خواهم
کرد مدتی عاقبت الحمد را از اول تا آخر باو ما کرد و اگر بمیرد و البته خواهد مرد ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند
و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت والله که من رغبت بپادشاهی ندارم و دنیا را نمیخواهم ولیکن میخواهم عدالت را
در میان مردم ظاهر گردانم و قیام نمایم باحکام کتاب خدا و سنت رسول خدا صعم واله اگر کسی گوید که هرگاه حضرت میدانست
که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری شد جوابش آنست که چون ابوبکر و عمر در روز اول آن حدیث را وضع کردند که نبوت
و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر ملعون نیز مکرر این را میگفت و در خاطرهای مردم مذکور شده بود و اگر حضرت داخل شوری
نمیشد هرگز احتمال خلافت به بنی هاشم نمیدادند و حق باو بر نمیگشت چون حضرت با مر او داخل شوری شد دانستند که آن روایت
موضوع و آن حرف بی اصل بوده است چنانچه ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون عمر ملعون
نامهٔ شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان ملعون را نوشت و علی علیه السلم را در آخر همه نوشت عباس بحضرت گفت
که تو را ابتدا از همه نوشته است و تو را بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری مشو حضرت جواب او نگفت چون با عثمان
ملعون بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود که از علت داخل شدن من سببی داشت که بر تو مخفی بود
نشنیدی که عمر بر منبر گفت که خدا برای اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهند کرد من خواستم که او بزبان خود تکذیب خود بکند
و مردم بدانند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت شد و ایضا فرمود در امور
و افعال ایشان مصالح بسیار است که عقول ناقصه ما بآنها نمیرسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل شوری نمیشد جبر میکردند
آنحضرت را بر بیعت یکی از اینها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده و با اینها بیعت کرده است بخلاف
انکه داخل شود در شوری و طلب حق خود بکند و حجتها بر ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار بر طرف میشود چنانچه طبری درین
قصه روایت کرده است که عبد الرحمن بآنحضرت گفت که یا علی بر جان راه حکایت گشته شو بدیدم من نظر کردم در باب مردم مشورة
کردم ایشان کسی را معادل عثمان نمیدانند پس علی علیه السلام بیرون آمد و فرمود که آنچه مقدر شده است خواهد شد و در

روایت کرده است در طبری که چون مردم با عثمان ملعون بیعت کردند علی علیه السلم مضایقه کرد در بیعت عثمان و عثمان این آیه را
خواند که در شان خودش و امثال او که بیعت رسول را شکسته نازل شده و مَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ
تا اخر آیه چون حضرت این تهدید را بشنید برگشت و بیعت کرد و میفرمود مکر کردند و عجب مکری کردند و سید مرتضی رضی
الله عنه از بلاذری که از معتبرترین مورخین عامه است روایت کرده است که چون عبد الرحمن با عثمان ملعون بیعت کرد
حضرت امیر علیه السلم ایستاده بود و نشست عبد الرحمن گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را میزنم و در آن روز کسی بغیر او شمشیر
نداشت پس علی علیه السلم غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن و الا جهاد میکنیم پس برگردانیدند
حضرت را تا بیعت کردند پس باین احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی رضا نبود و اجماعی متحقق نشد و چگونه
شایبه اختیاری باشد تا تهدید بقتل و جهاد و سید رحمه الله گفته است که اول مکری که عبد الرحمن کرد آن بود که اول خود را از میان
بدر کرد که مردم او را بی غرض بدانند و هر که بگوید قبول کنند و مکر دیگر آنکه بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه عرض کرد
خلافت را اما بشرطیکه علم میداشت که حضرت بآن شرط قبول نخواهد کرد بانکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابو بکر و عمر علیهما اللعنه عمل
کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میدانند و قبول این شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اظهار
این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب قدح در و میکردند و ایضا محال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که
سیرت انها نیز باهم موافق نبود و باین مکر واضح چنین امر را از پیش بردند نهم آنکه در چهار صورت امر بقتل این جماعت
نمود مخالفت عمر با عبد الرحمن با سایر اولیاء عثمان یا بر چیزی قرار نگرفتن رای ایشان و اینها چه نحو معصیتی بودند که
بآنها مستحق قتل شوند و امر او و رای عبد الرحمن و دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب
اطاعت ایشان نمود که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتلشان حرام واکبر کبایر است شود دهم
آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نمود بلکه امر بقتل نبود مگر از برای آنحضرت و اتباع او چنانچه
از حیله تقسیم ظاهر شد بانکه باحادیث صحیحه از طرق مخالف و مؤالف ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب
خدا و سلم او سلم آنحضرت است یازدهم آنکه بر تقدیر وجوب اطاعت رای الجماعت و ایجاب مخالفت ایشان قتل مسلمین را خصوصا
المعصوم بزرگوار را کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین این مدت کرد که اگر از سه روزه بگذرد واجب القتل شوند دوازدهم
آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را بآن مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان ثابت شده و اکثر گذشت که از حق و از قرآن جدا
نمیشود و باب مدینه علم و حکمت است و امام حق و حجت بر جمیع خلق است با سایر مناقب که مذکور شده امر کرد که اطاعت عبد الرحمن
بکند که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان که عم زاده و داماد او بود نمیگذارد و باعتقاد خودش ضعیف الرای

ومحب قوم خود بود و باین علت قابل خلافت نیست و رای او را بر رای آنحضرت ترجیح داد و اطاعتش را بر او واجب تا حدی که اگر
خلاف رای او کند او را بکشند ازین عناد و نفاق و کفر و ضلالت بالاتر نمیباشد سیزدهم هرگاه باتفاق مخالف و موالف حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه قرین کتاب و اهلبیت و هرگز از حق جدا نیست و سفینه نجات و اعلم امت است و بطریقه شیخین
راضی نشد و بهمین سبب از خلافتی که حق مخصوص او بود گذشت ازین واضح تر دلیلی نمی باشد بر ضلالت ایشان و بطلان
طریقه ایشان زیرا که اگر طریقه ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود چرا حضرت انرا قبول کرد و این را قبول نکرد و چرا
بانکه انرا قبول کرده بود و عبد الرحمن بسبب قبول نکردن این بخلافت آنحضرت راضی نشد و اگر مخالف آن بود مخالفت خدا و
رسول عین کفر است چهاردهم آنکه چون عثمان ملعون باین شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد
و ایضا بر تقدیر حجت اجتهاد علی علیه السلام و عثمان اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم
خلافت بمذهب ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشانرا داخل شورای خلافت و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بودند
چرا عبد الرحمن شرط میکرد که باجتهاد خود عمل نکند و از اجتهاد ابو بکر و عمر تجاوز ننماید و چرا عثمان ملعون قبول این شرط کرد
و اگر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد در خلافت چیست و ایضا هرگاه باجتهاد مخالفت حضرت رسول صلعم واله
که واجب است متابعت او و منصوص قرآنی جایز باشد چنانچه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابو بکر و عمر علیهم اللعنه را توجیه میکنند
چرا مخالفت آن دو جاهل باطل جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا درین قضیه هست که استیفای انها موجب تطویل کلام است
و آنچه مذکور شد برای عاقل متدبر کافیست پانزدهم آنکه ابو بکر ملعون را در خانه حضرت رسول صلعم واله دفن کرد و وصیت
کرد که او را نیز در انخانه مقدسه دفن کردند و آن جایز نبود بچندین وجه اول آنکه تصرف در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز
نیست دویم آنکه نهی کرد حق تعالی از داخل شدن در خانه آنحضرت بغیر اذن سیم آنکه کلنگها در نزدیک قبر آنحضرت بر زمین
زدند و حق تعالی نهی کرد از آن که صدا نزد آنحضرت بلند کنند و حرمت مؤمن خصوصا آنحضرت در حیات و موت یکیست
و در هر حال رعایت آنحضرت واجب است و تفصیل سخن درین باب آنست که موضع قبر آنحضرت خالی از ان نیست
که تا وقت وفات بملکیت آنحضرت باقی بود یا در حال حیات آنحضرت بعایشه ملعونه منتقل شده بود چنانچه بعضی از سنیان
ادعا کرده اند و بنا بر اول خالی از ان نیست که بمیراث بدیگران رسید یا صدقه بود و اگر میراث بود پس جایز نبود که ابو بکر و
عمر علیهما اللعنه را که امر کنند بدفن ایشان در انجا مگر بعد از طالب رضا از ورثه و در هیچ روایتی و خبری نقل نشده است که از ورثه
رخصتی طلبیده باشند یا بخبر بدن و امثال آن از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بود بایست که از مسلمانان خریده باشند یا جای
تحصیل کرده باشند و اگر انتقال در حال حیات بود بایست درین باب حجتی یا شهودی از عایشه ملعونه بطلبند چنانچه از حضرت

فاطمه صلوات الله علیها طلبیدند و از برای آنکه در نظر عوام تسویلی کنند فرستاد به نزد عایشه ملعونه و از و رخصت طلبید و بر
عاقل خبیر ظاهر است که رخصت عایشه ملعونه فایده نداشت زیرا که اگر صدقه بود همه مستحقان شریک بودند در رخصت عایشه
فایده نداشت و اگر میراث بود تصرف در آن پیش از قسمت بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه بتنهائی
نفعی نداشت روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی گذشت بر مجلسی که ابو حنیفه با جماعت بسیار از شاگردان نشسته
بود و مشغول افاده بود با رفیق خود گفت والله تا ابو حنیفه را خجل و ملزم نکنم ازین موضع نروم پس به نزدیک رفت و
ایشان سلام کرد و گفت ای ابو حنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسول ص واله علی بن ابی
طالب است و من میگویم بهترین مردم بعد از آنحضرت ابوبکر است و بعد از و عمر برای من دلیلی بگو که بر او حجت کنم ابو حنیفه
ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت و گفت بس است از برای کرامت ایشان و فخر ایشان آنکه ایشان هم خوابه
آنحضرت شدند در قبر او کدام حجت ازین واضح تر می باشد فضال گفت من گفتم این را با برادرم او گفت اگر آن موضع از حضرت
رسول صلی الله علیه واله بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن ایشان در موضعی که حقی در آن نداشتند و اگر از ایشان
بود و بحضرت رسول ص واله بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشیده خود کردند و عهد را شکستند ساعتی سر بزیر
افکند پس گفت بازای مهر دختر های خود در آنخانه مدفون شدند گفت من گفتم برادرم گفت تا حضرت مهر زنان را میداد
بر و حلال نمیشد چنانچه حق تعالی فرموده است انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن ابو حنیفه گفت بگو بمیراث دختر
های در آنخانه مدفون شدند فضال گفت من گفتم برادرم گفت حضرت رسول ص واله که از دنیا رفت نه زن داشت
و بمجموع زنها هشت یک آنخانه میرسید پس هر زنی یکحصه از نه حصه از هشت یک میرسید و آن بقدر یک شبری نمیشد چگونه ایضاً
جنازه با آن بزرگی را دفن کردند و ایشان فاطمه را میراث ندادند و گفتند که آنحضرت را میراث نمیباشد چون شد که
که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید ابو حنیفه گفت دور کنید این را که خود رافضی است و برادری
ندارد و الحق در کتب مبسوط در رذالت و حسب و ولد الزنا بودن او مذکور است این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
مطلب سیم در بیان قلیلی از مطاعن عثمان علیه اللعنه است قبایح اعمال او مشهورتر است از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد
و اندکی از آنها را درین رساله بیان مینماید طعن اول آنست که اقارب فاسق منافق کافر چند را که اهلیت هیچ امری
نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط گردانید چنانچه ولید برادر مادری خود را
والی کوفه گردانید و انواع فسوق و معاصی از و صادر شد و مداومت بر شرب خمر بود و ابن عبد البر در کتاب استیعاب
و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که روزی مست بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت پس در اثنای
نماز

نماز با ایشان گفت اگر میخواهید زیاده از چهار رکعت نیز میکنم و صاحب استیعاب بعد از آن گفته است که این قصه از مشهورات و ثقات روایت
کرده اند از اهل حدیث و اهل اخبار پس گفته است که خلافی نیست میان اهل علم بتاویل قرآن که آیه کریمه إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا
در شان ولید نازل شده است و حق تعالی او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که فسق او بجائی
شایع شد که بر منبر او را سنگباران کردند و او را بمدینه آوردند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم او را حد شرب خمر زد و اگرچه عثمان
لعین راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود دخیل کرد که هر جور و عدوان که خواست کرد و عبد الله بن ابی سرح را امیر مصر
کرد چون مصریان از و شکوه کردند و بفریاد آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرده فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که چون اینجماعت
بیایند سر و ریش ایشان را بتراش و حبس کن و بعضی را بر دار بکش اهل مصر نامه را در راه گرفتند و بمدینه برگشتند و باین اسباب کشته شد
طعن دوم آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت رسول صلی الله علیه واله او را از مدینه بیرون کرد باعتبار کفر و نفاق او و ایذای
بسیاری که از و بآنحضرت میرسید و تا حضرت در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد
باعتبار قرابتی که با عثمان ملعون داشت و اتفاقی که در نفاق با یکدیگر داشتند عثمان به نزد ابوبکر آمد و شفاعت کرد که او را رخصت
دخول مدینه بدهد و او راضی نشد و چون عمر ملعون خلیفه شد باز استدعا کرد و عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را با امثال
او را باعزاز و اکرام بمدینه آورد و هر چند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه درین
باب با و سخن گفتند و این عمل را بر او انکار کردند فایده نکرد و این عمل هم مخالفت حضرت رسول ص واله بود و مخالف سنت
شیخین که شرط کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و این امور را واقدی و ابن عبد البر و دیگران بطرق بسیار روایت کرده اند
طعن سیم آنکه ابوذر رضی الله عنه که احدی از عامه و خاصه در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح
خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند چون مکرر عثمان ملعون را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد
و در کوچهای مدینه میگشت و میگفت بَشِّرِ الْكَافِرِينَ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عثمان ملعون او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد
و در آنجا نیز چون از معاویه ملعون بدعتها و ستمها دید بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلم را روایت
میکرد و معاویه هر چند میخواست بمال او را راضی کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر و بشوراند معاویه بعثمان علیهما اللعن
نوشت که اگر ترا احتیاج بشام هست ابوذر را از آنجا بیرون کن عثمان ملعون باو نوشت که او را به نزد من فرست بر مرکبی
که در نهایت درشتی و ناهمواری پس معاویه ملعون آن بزرگوار را بر شتری درشت رو و برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ عنیف
بر و موکل نمود و مقرر کرد که شب و روز براند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد و چون آن مرد پیر ضعیف را بآن عنف آوردند
تا رسیدن بمدینه رانهایش مجروح شد و گوشتها ریخت چون او را بنزد عثمان ملعون آوردند دست از نهی منکر برنداشت

واحادیثی در طعن و مذمت او و خویشان او از حضرت رسول الله شنیده بود نقل کرد عثمان تکذیب او کرد حضرت امیر علیه السلم
فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که گفت آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین گرد آلود بر نداشته
سخن گوی را که راستگوتر از ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و اله
و اله در شان ابوذر شنیدیم عثمان ملعون گفت با صحابه که گویند من چکنم با این شیخ دروغگو بزنم او را یا حبس کنم یا بکشم یا او را
از بلاد بیرون کنم میخواهد جماعت مسلمانان را بر الده کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفت من میگویم در حق او آنچه مؤمن
آل فرعون در حق موسی علیه السلم گفت پس آیه را خواند که مضمونش اینست اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر او خواهد بود و اگر
راست میگوید خواهد رسید بشما بعضی آنها که شما را وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو باشد
پس عثمان لعین گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود که بلکه در دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده اند که با جماعت آنحضرت چون
انگون کشته شد دهانش را پر از خاک یافتند پس عثمان ملعون تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید بعد از چند روز
باز او را طلبید و گفت از بلاد ما بیرون رو گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که آن ناحیه را
فاسد کردی گفت پس بعراق بفرست گفت میخواهی به نزد جماعتی بروی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بمصر بفرست
با آن هم راضی نشد پس او را بربذه فرستاد که دشمن ترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت او و در آن غربت با محنت
و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد و همه این ظلمها که واقع شد حضرت رسول صلی الله علیه و اله
او را خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها مبعوث خواهی شد و گروهی از اهل عراق متولی غسل
و نماز تو خواهند شد چون هنگام وفات او شد کسی بغیر دختر او بر سر او نبود دختر گفت من چگونه تنها بامر تو قیام نمایم
ابوذر گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله مرا خبر داده است که جمعی از حاج عراق تجهیز من خواهند نمود چون من فوت شوم جامه بر روی من
بپوش و برو بر سر راه حاج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا بایشان برسان چون دختر بر سر راه آمد قافله عراق رسیدند
و عبد الله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را بایشان گفت همه محزون و گریان شدند و متوجه
تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه گریستند و لعنت کردند بر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون
کرده و این یکی سبب ضرب و اهانت ابن مسعود بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن ابوذر
اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم واقع شد که بمتابعت او رفت و یکی که با مثل ابوذر کسی
از کبار صحابه و اهل سوابق که ترمذی در شان او روایت کرده است که در زیر آسمان و بر روی زمین از او راستگوتری نیست
و او شبیه بعیسی بن مریم است با فضایل بسیاری دیگر در تفاصیل خود روایت کرده اند چنین ستمها روا دارد و نسبت بدو اهل

بیت رسالت صلی الله علیه و اله این اهانتها و بدیها بعمل آورد از اهل اسلام نمیتوان شمرد او را چه جای آنکه مستحق خلافت باشد طعن چهارم
آنکه عبد الله بن مسعود که از اکابر صحابه میدانند و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرد و دو
مرتبه او را زد یکی برای آنکه بر ابوذر نماز کرده چهل تازیانه بر او زد دیگری برای آنکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود که تحریفات
و کم و زیاده کرده بود موافق کرداند و او نداد او را آنقدر زد که دو استخوان پهلویش را شکست و سه روز بعد از آن رحلت
کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت رحلت او عثمان ملعون بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه
داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا را گفت طبیب برایت بیاورند گفت طبیب بیمارم کرده است گفت
وظیفه ات را که قطع کرده بودم باز برایت مقرر کنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شدم میدهی گفت برای فرزندانت
باشد گفت خدا ایشان را روزی میدهد گفت برای من از خدا طلب مغفرت بکن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و
وصیت کرد که عثمان بر و نماز نکند و اصل زدن عثمان ملعون ابن مسعود را مشهور است نیز او در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة
الاحباب و صاحب کتاب لطایف المعارف روایت کرده اند و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند طعن پنجم
زدن عمار است که از صحابه کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحونست بذکر فضایل و مناقب او چنانچه عبد البر در کتاب
استیعاب روایت کرده است که عایشه ملعونه گفت احدی از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و اله نیست مگر آنکه خواهم در حق او سخنی میتوانم
گفت مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که گفت مملوست عمار از ایمان حتی کف پاهای او و بروایت دیگر پر است
از کف تا پای او تا نرمه گوشهای او از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که
هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت که از روزی که این را از حضرت رسول شنیدم پیوسته او را دوست
داشتم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود مشتاقست بهشت بسوی علی علیه السلم و عمار و سلمان و بلال
و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بهشت مشتاق بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه
ملعونه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه دشوارتر بود
بر بدنش و در مشکاة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من و عمار نزاعی بود من
سخن درشت بر روی او گفتم عمار بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله رفت و از من شکایت کرد و من نیز بخدمت آنحضرت
رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت و درشتی کردم و حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود
هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت پس بیرون آمدم و سعی
بسیار نمودم در خوشنودی عمار و او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید

خدری که چون مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و اله را بنا میکردند ما یک خشت بر میداشتیم و عمار دو خشت بر میداشت حضرت رسول
صلی الله علیه و اله او را بر این حال مشاهده کرد و بدست مبارک خود خاک از رو میریخت و میفرمود بیچاره عمار خواهند خواند ایشان را
بسوی بهشت و خواهند او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم بسوی خدا از فتنها و اما کیفیت قصه عمار چنانچه اعثم کوفی
در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند آنست که جمعی از صحابه حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله اتفاق نموده فسوق و ظلمهای عثمان ملعون را نوشتند و تهدیدش کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او
شورش نمایند و بعمار دادند و باو برسانند چون بان ملعون داد و یک سطر را خواند انداخت عمار گفت ای امیر نامه اصحاب
رسول خداست میندازی و بخوان و تامل کن و یقین بدان که من خیر ترا میگویم پس غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را
بر زمین کشیدند و انقدر زدند او را که از حرکت انداختند پس خود پیش آمد و لگدی چند با کفش بر شکم و اسافل اعضایش
زد انقدر که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او
فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخت نمازها را قضا کرد و ایضاً اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است
که چون خبر فوت ابوذر بعثمان ملعون رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما
از دل میگوییم عثمان ملعون گفت تو را گمان اینست که من از اخراج ابوذر پشیمان شده ام گفت نه والله این گمان ندارم
عثمان ملعون ازین سخن آزرده شد و گفت بر گردنش بزنید و از مدینه اخراج کنید بهمانجا که ابوذر بود و تا من زنده ام بمدینه
نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی گرگان و سگان مرا خوشتر است از همسایگی تو و برخواست بیرون رفت و عثمان لعین
قصد اخراج او کرد و بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق نموده بخدمت حضرت امیرالمومنین علیه السلم رفتند و گفتند عثمان
عمار را زد و آزار کرد و ما تحمل کردیم اکنون امر باخراج او نموده و اگر این کار کند میترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما هر دو
پشیمان شویم حضرت ایشان را تسلی داد و فرمود که شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس بنزد عثمان لعین رفت و گفت
در بعضی از کارها بی اندیشه میکنی و سخن خیرخواهان نمیشنوی اول ازین ابوذر را که از صلحای مسلمانان امت پیغمبران و اخیار
مهاجر بود از مدینه اخراج بربذه نمودی تا در غربت مرد و مسلمانان اینرا نپسندیده اند و حالا میشنوم که اراده اخراج
عمار داری از خدا بترس و دست از عمار و دیگران بدار عثمان ملعون ازین سخن در غضب شد و گفت اول تو را بیرون
باید کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت فرمود تو را عداوت اینست که با من این سخن گویی و این کار توانی کرد و اگر خواهی والله
که نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که فساد عمار و غیر او همه از تست و ایشان گناهی ندارند کارهای
بد میکنی که تاب نمی آورند و بزبان می آورند و ترا خوش نمی آید پس برخواست و بیرون رفت و کسیکه درین روایات

تامل

تامل نماید میداند که کسی که اذیت و اهانت و ستم و ضرب واقع سازد نسبت بکسیکه حضرت رسالت صلی الله علیه و اله در حق اینها گفته باشد
دوستی او و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات الله علیه که حب او ایمان و بغض او کفر و نفاق است
آن سگ را از ایمان و اسلام بهره ندارد و آنچه از اخبار معتبره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که عمده اسباب عداوت عثمان ملعون
با عمار ولایت حضرت امیرالمومنین علیه السلم بود چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده از ابن عباس که عثمان بمن گفت که پسر عم تو و پسر
خال من بمن چه کار دارد و از من چه میخواهد گفتم که را میگویی عم زاده من و خالو زاده تو بسیارند گفت علی را میگویم گفتم والله من از او
بغیر خیر و خوبی چیزی نشنیده ام گفت والله که از تو پنهان میدارد آنچه را بدیگران میگوید درین اثنا عمار رسید پرسید که چه میگفتید که بعضی را
شنیدم گفتم همان است که شنیدی گفت بسا مظلومی که خبر ندارد و ظالمی که خود را بنادانی میگذارد عثمان ملعون گفت تو از دشمنان
ما و اتباع ایشانی بعظمت خدا که اگر رعایت بعضی امور نباشد تو را ادبی که تلافی گذشته و مانع آینده باشد عمار گفت اما دوستی علی علیه السلم
من از ان عذری نمیخواهم و اما ادب کردن بر من حقی نداری من بر تو حجت دارم و من تابع سنتم عثمان ملعون گفت والله که تو از
ما فعال خیری از اعوان و انصار شر عمار گفت من خلاف این را از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله شنیدم روزیکه از نماز جمعه مراجعت کرده بود
تو آمدی و دیگری بود من سینه و گردن و روی مبارک او را بوسیدم فرمود به تحقیق که تو ما را دوست میداری و ما تو را دوست میداریم
و به تحقیق که از اعوان خیر و فاعل شری عثمان لعین گفت چنین بود اما بعد از آن تغییر کردی عمار دست بدعا برداشت و گفت
یا ابن عباس آمین بگوی و سه مرتبه گفت خدایا تغییر ده هر که او را تغییر داد و این حکایت از چند دلیل است بر فسق و ظلم عثمان ملعون
و ایذای عمار چند بار و تعزیر عمار بر دوستی و نسبت شر بافعال حضرت امیرالمومنین علیه السلم دادن و اهل شر گفتن آنحضرت و بغض
و عداوت آنحضرت که خود دعوی کرد اگر دروغ نگفت فسق بلکه کفر و اگر راست گفت بیقین کفر زیرا که معلوم است که آنحضرت
با مومن و مسلم البته بغض و عداوت نمیدارد و بغض و با آنحضرت که از کلام خودش مستفاد است عین نفاق و کفر است طعن ششم
آنکه خمس مخصوص اهل بیت است و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را باولاد و اقارب خود زیاده از حد و اندازه داد از
جمله بچهار کس که چهار دختر خود را بایشان داد چهار صد هزار دینار داد که تقریباً بحساب این زمان شصت هزار تومان است و از مال
افریقیه بمروان صد هزار دینار داد و بروایت کلبی و شهرستانی دویست هزار دینار که سی هزار تومان باشد باو داد و بروایت
واقدی همه مال را باو داد و گفت که عثمان میگفت ابوبکر و عمر علیهما اللعنه ازین مال بخویشان خود میدادند من هم بخویشان خود میدهم
و ایضاً او روایت نموده که مال عظیمی از بصره آوردند همه بکاسه میان اهل و اولاد خود قسمت کرد و هم او روایت کرده است که شتر
بسیاری از زکواة آوردند همه را بحارث بن حکم داد و حکم بن العاص را والی زکواة قضاعه کرد و سیصد هزار رسید همه را باو داد و صد هزار
دینار بسعید بن العاص داد و مردم طعن و ملامتش نمودند و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را

در مسجد انداخت وگفت من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم شد باین سلوک که بطریقه رسول سیصد هزار دینار میدهد و ابو مخنف روایت
کرده است که عثمان نوشت بعبد الله بن ارقم خازن بیت المال که بعبد الله بن خالد که خویشان عثمان ملعون بود سیصد هزار دینار
و بهریک از جمعیکه رفیق او بودند صد هزار بدهد او نوشته را رد کرد و ایشان قهر انداد و عثمان ملعون گفت تو خازن مائی هرچه میگوییم
بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تو است کلیدهای انبار را آورد و بر منبر او گذاشت و بروایت
دیگر پیش او انداخت و قسم یاد کرد که متوجه این کار نشود و عثمان ملعون کلیدها را بنایل غلام خود داد و واقدی روایت کرده است
که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار درهم از بیت المال برای عبد الله بن ارقم برد و گفت امیر فرستاده
که صرف عیال و اقربای خود کنی عبد الله گفت مرا باین مال حاجت نیست و من برای آنکه عثمان لعین مزد من بدهد خدمت بیت
المال را نکرده‌ام و بخدا سوگند که اگر این مال از مسلمانان است کار من اینقدر نیست که مزدش سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال
عثمان است نمیخواهم که نقصان باو رسانم که او بیت المال را بهرکه خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جوهری
از خزانه پادشاه عجم آورده بودند بنزد عمر ملعون که چون آفتاب بران میتابید مثل مشعل آتش شعاعش بلند میشد بخازن بیت المال گفت
این را میان مسلمانان قسمت کن که گمان دارم که بر سر او فتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را این
بهمه مسلمانان قسمت نمیتوان کرد و کسی نیست که تواند او عهده قیمتش برآید که این را بخرد شاید سال دیگر حق تعالی فتحی مسلمانان را
روزی کند که کسی را اینقدر قدرت بهم رسد که تواند این را خرید گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن گوهر بود تا عمر ملعون کشته
شد و عثمان آنرا بدختران خود داد و ایضا ابن ابی الحدید روایت کرده که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آمد که از عثمان برای
او چیزی بگیرد فرمود که او حمال خطایا است نه والله هرگز بشفاعت نزد او نروم و صاحب استیعاب و دیگران گفته‌اند که بعد از
کشتن عثمان ملعون سه زن از او ماند و بعضی چهار زن گفته‌اند که از ثمن ترکه او بهریک هشتاد و سه هزار دینار رسید که
مجموع ترکه دویست و چهل هزار دینار یا سیصد و سی و دو هزار دینار باشد که مبلغ اخیر تقریبا نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد و
درین باب اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و کسیکه در اموال مسلمانان خصوصا خمس ذوی القربی
اینقدر را از برای خود و اقارب خود متلبس نماید که صرف فسق و فجور و اسراف و تبذیر و زینت کنند و فقرا و مساکین در مشقت و عسرت
بوده باشند کی اهلیت خلافت عامه مسلمانان دارد و بانکه خلافت آن شرطیت که در بر او اقرار کردند که بطریقه ابوبکر و عمر علیهم اللعنه عمل کند
و عمر ملعون اگرچه تفضیل در عطا را بدعت کرد اما به نحوی میکرد که در نظر عوام مشتبه میشد و جهات واقعیه را فی الجمله رعایت میکرد و خود
کم تصرف مینمود و عثمان ملعون رسوائی را بحدی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی شد طعن هفتم
آنکه جمع کرد مردم را بر قرائت زید بن ثابت و بس برای آنکه عثمانی بود و دشمن امیر المؤمنین بود و چون خواست مناقب اهل بیت ع

ومثالب

ومثالب اعدای ایشان را از قرآن بینداز داو را برای جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قرائت که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بعد از وفات حضرت رسول ص و اله جمع کرد و بانکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت قبول نکردند و چون عمر ملعون خلیفه شد از حضرت امیر
صلوات الله آن قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از آن بردارد و آنچه را نخواهد باطل کند حضرت نداد آن قرآن را و فرمود که من نمیگذارم آن
مصحف را مگر مطهران از فرزندان من و ظاهر نمیشود آن تا قائم از اهل بیت من ظاهر شود و مردم را بر خواندن و عمل نمودن بآن
بدارد و عثمان ملعون چون خواست قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد بجمع قرآن و مصحفهای دیگر را که عبد الله بن مسعود و
دیگران داشتند بجبر گرفت و بسوزانید و بعضی گفته‌اند جوشانید در دیگ و بعد از آن سوخت تا کسی را بر آنها اطلاع بهم نرسد
و یک سبب زدن ابن مسعود و اهانت او این بود که راضی نمیشد که مصحف خود را بایشان بدهد بآن جهت و اهانت او کردند
و سوزانیدند و مصحفی که الحال در میان است و مشهور بمصحف عثمانیست نسخه ایست که از آن برداشته‌اند و چون این خبر بعایشه رسید گفت
اقتلوا احراق المصاحف یعنی بکشید بسیار سوزاننده مصحف را و این عمل از چند جهت متضمن طعن و استحقاق لعن اوست اول آنکه
رد کلام حق تعالی کرد و آن کفر است چنانچه فرموده است افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل
ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب یعنی آیا ببعضی از کتاب ایمان
می‌آورید و ببعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسیکه از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و روز قیامت برمیگردند بسوی
بدترین عذاب و این مصداق حال آن بدمآل است که در دنیا بخاری کشته شد و بعذاب الیم عقبا رسید و ایضا کراهت داشت
از نزول بعضی از آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمال است چنانچه حق تعالی فرموده است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله
فاحبط اعمالهم یعنی این بسبب آنست که کراهت داشتند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا عملهای ایشان را دوم آنکه اهانت
استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نموده استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفافی عظیم‌تر از جوشانیدن و سوزانیدن نمی
باشد سیم آنکه ترجیح قرائت زید بن ثابت از جمله قراء قرآن ترجیح مرجوح و متضمن رد قول حضرت رسول ص و اله است اما آنکه متضمن
رد قول حضرت رسولست زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده‌اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت
رسول صلی الله علیه و اله منع نمیکرد مردم را از قرائت مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص و اله
فرمود که جبرئیل ع قرآن را بر من بر یک حرف خواند من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا آنکه بر هفت حرف رسید و در جامع
الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابو داود و نسائی بسندهای ایشان از عمر بن الخطاب روایت کرده است که گفت شنیدم
از هشام بن حکیم در حیات رسول خدا ص و اله که او سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قراءت او را او حروف بسیار خواند
که من از حضرت رسول صلی الله علیه و اله نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با و معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت

پس ردای او را در گردن پیچیدم و گفتم این قرائت را که خواندی از که شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگوئی من از رسول
خدا بنحو دیگر شنیدم پس او را کشیدم و بخدمت حضرت بردم و گفتم من سورهٔ فرقان را شنیدم از این که میخواند بغیر آنچه که از تو شنیده
بودم حضرت فرمود که رها کن او را پس با هشام گفت بخوان هشام خواند بنحوی که من از او شنیدم حضرت فرمود چنین نازل شده است
پس گفت بخوان ای عمر من خواندم بنحوی که میدانستم فرمود که چنین نازل شده است بدرستی که این قرآن بر هفت حرف نازل شده است
پس بخوانید آنچه میسر باشد از آن و ترمذی گفته است این حدیث صحیح است و ایضاً در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکوره از
ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق این مضامین روایت کرده اند که ذکر آنها موجب
تطویل کلام است پس جمع کردن همه بر یک قرآن و یک قرائت و منع از قرائت دیگر مخالفت حکم رسول است باعتقاد ایشان و
بدعت در دین است و اگر گویند مراد قرائت سبعهٔ مشهوره است آن باطل است زیرا که باتفاق قراء این اختلافات در خواندن مصحف
عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف را باطراف بلاد فرستاد و چون برسم الخط نوشته بود دیگرا
کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود و باین جهات اختلاف قرائت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات
ایشان وارد شده تنزیل برین نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قراء و قدوهٔ ایشانست تصریح نموده است بانکه این سبعه
آن سبعه احرف نیست که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند و بدانکه این را
نابر مذهب ایشان الزام مینمائیم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است و رد میتوانند کرد و از احادیث ائمه ما علیهم السلام
ظاهر میشود که قرآن حرف واحد است و از نزد خداوند واحد نازل شده است و آن مصحفی است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورد
و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع است و اینها را وضع کرده اند از برای آنکه نباید قرآن آنحضرت را قبول و اختیار
زیاده و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد از آنها آنست که چون قرآن جمع نشده بود و متفرق بود تجویز فرموده باشند که آنچه میدانند از آیات
و سور در نماز و غیر آن بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکند بر آنکه ابن مسعود متابعت قرائت او اولی
و احق است از زید بلکه دلالت میکند بر آنکه متابعت قرائت او واجب است و ترک قرائت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا بابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل
و ابی بن کعب و سالم مولای ابی حذیفه را و فرمود که هر که خواهد قرآن را تازه و نیکو بخواند بروشی که نازل شده است بقرائت ابن ام عبد
بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وایل روایت کرده است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من داناترین امتم بکتاب خدا
و بهترین ایشان نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و کی نازل شده است و ابو
وایل گفت نشنیدم کسی این سخن را بر او انکار کند و از ابو ظبیان روایت کرده است که گفت ابن عباس از من پرسید

که بکدام

که بکدام یک از دو قرائت قرآن را میخوانی گفتم بقرائت اول که قرائت ابن مسعود است گفت بلکه این قرائت اخیر است جبرئیل هر سال یکمرتبه
قرآن را بر رسول خدا عرض میکرد و در سالی که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در آن وقت ابن مسعود حاضر بود پس
دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضاً روایت کرده است که از علی علیه السلام سؤال کردند از حال ابن مسعود فرمود
قرآن را خواند و سنت را دانست و همین بست از برای او و از شقیق روایت کرده است از ابو وایل که گفت که چون امر کرد
عثمان ملعون در مصاحف آنچه امر کرد عبد الله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت امر میکند مرا که قرآن را بر قرائت زید بن
ثابت بخوانم بحق خدائی که جانم بدست اوست من از دهان حضرت رسول صلی الله علیه و آله هفتاد سوره یاد گرفتم و زید در آن وقت کاکلی در
سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن نازل نشد چیزی مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچکس دانا
تر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا و شتر من مرا باو میتواند رسانید البته بنزد او
میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در حلقهای که اصحاب رسول صلی الله علیه و آله در میان آنها
داخل بودند داخل شدم و نشنیدم رد این قول بر او بکند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است کسی
پس مصحف ابن مسعود را که این روایات صحیحهٔ ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است ترک کردن و سوزاندن
و جمع کردن مردم بر قرائت زید که عشر این فضایل را در حق او روایت نکرده اند و مذموم او را روایت کرده اند تفضیل مفضول و مذمت
او مخالفت قول رسول است و چون در استیعاب گفته است زید عثمانی بود و در هیچ جنگ از جنگهای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
با کفار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت علیهم السلام و مثالب اعدای
ایشان را توانند بیرون کرد و از جملهٔ مصحفها که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی ابن کعب بود و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح
ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است بطرق متعدده چنانچه بعضی گذشت طعن هشتم که اعظم صحابهٔ آنکه کبار
صحابه که باجماع و اتفاق جمیع علمای مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند تفسیق و تکفیر عثمان ملعون کردند
و شهادت بر ظلم و کفر او دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیه در قرآن گواهی بر کفر عثمان
علیهما اللعنة میدهد و من چهارم آنهایم و آیات آنها اینست وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ یعنی هر که حکم
نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیهٔ دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده است
که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابو وایل روایت کرده است که عمار میگفت
عثمان نامی در میان مردم نداشت سوای کافر تا آنکه معاویهٔ ملعون والی شام شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن ا
لعاص از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمر از عمار پرسید که عثمان را [illegible]

گفت گفت خدای علی کشت و علی علیه السلام با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را
کشتید گفت خواست دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه گفت بحمد الله در عثمان شکی
ندارم اما شکی که دارم این است که آیا قاتل او کافر بود که کافری را کشت یا مؤمنی بود و ایمانش افضل از همه مؤمنان که به نیت خالص
مرتکب قتل او گشت و ایضا حذیفه میگفت هر که اعتقاد دارد که عثمان ملعون مظلوم کشته شد در روز قیامت گناهش بیشتر است
از جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت به سه وجه مال خدا را اسباب زینت
دولت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله را بدست گرفت و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضا جمیع صحابه که در مدینه
با سکینه بودند از مهاجران و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب آن شدند و بعضی
اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار ننمودند و یاری او ننمودند مگر چند نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها شریک بودند پس
سنیان که خلافت ابوبکر ملعون را که کاشف است از کفر او و یا فسق او و کبیره که موجب قتل او باشد و معلوم است که هر دو منافی
استحقاق خلافت اند و خلیفه واجب القتل معنی ندارد و باعتراف نمایند ببطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر الجماعت درین
اجماع داخل بودند و کثرت اینها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست پنج هزار کس بودند که بر هر قول اضعاف
آنها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت و نصرتش کردند
حتی عایشه و معاویه چنانچه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است که با آنکه بسبب بغض و عداوت با حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام خون عثمان ملعون را بهانه کرده عالم را بر هم زدند وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان ملعون کردند عایشه اراده حج کرده
هر چند مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن و مردم را ازین کار باز دار و قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در میان جوال
باشد و او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت بر سبیل مذمت یعنی ریش دراز احمق یا پیر کفتار یا تشبیه میکردند او را
بمرد یهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه مکرر میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا
یعنی بکشید این پیر احمق را یا این یهودی مانند را خدا او را بکشد و ابن ابی الحدید از استاد خود ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که
گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان ملعون که ایشان را تحریص و ترغیب مینمود عایشه بود و چون معاویه ملعون را بد دل لبید
گفت تا او اطاعت خدا مینمود خدا هم رعایت او میفرمود و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت خدا هم
او را واگذاشت و کسیکه حق تعالی رعایت نکند من اعانت نکنم و اینجا مورد همان مثل است که ویل لمن کفره نمرود و مثل ابوذر و عمار
و سایر صحابه کبار درین اجماع بودند که انکار مخالفت نمودند حتی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنانچه سابقا دانستی

الا بیعت ابوبکر و عمر بعد از شش ماه و آن هم بجبر و اکراه و اینجا بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او داد و بقول دیگران کراهت از آن
نداشت بلکه راضی بآن بود و گفت قتله الله و انا معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضا جمیعا اتفاق بر قتل عثمان ملعون
نمودند و مباشر قتل او بودند با جماعت بغیه بعد از فراغ آن اجماع بر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام کردند و با او بیعت نمودند و
سنیان آنحضرت را باین اجماع خلیفه واجب الاطاعه میدانند چرا اجماعشان در اینجا معتبر است و در آنجا معتبر نیست و این طعن
مشتمل بر چندین طعن است و برای اختصار با یکدیگر ضم کردیم طعن نهم شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبه شقشقیه و سایر
کتب خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواترات و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها موجب تطویل است و ایضا
شهادت آنحضرت باباحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتن او برای کفر و شقاوت اش کافیست و احتیاج بادعای اجماع
اجماع نیست چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان علیه اللعنه حضرت فرمود خوشم نیامد و بدم هم نیامد و ایضا
پرسیدند که راضی بقتل او بودی فرمود نه گفتند از رده شدی فرمود نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری ازین اخبار گفته است
که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچیک ننمود و پس خونش در پیش او مباح بود و مباح بودن خون او نزد
آنحضرت دلیل است بر کفر او یا فسق عظیم یا ظلمی که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بقتلش دلالت بر اسلام و خونبها
ندارد بلکه از آن جهت بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته
شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هر گاه قتل یک کافر مستلزم این همه فتنه و کفر و
قتل چندین هزار مسلمانان باشد راضی بآن نمیتوان بود و پس با وجود این مضایقه نداشتن آنحضرت از قتل آن ملعون برهان قاطع نهروان
است بر اینکه کفر و ظلم و عدوان او بمرتبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه فتنه و آشوب برابری مینمود بلکه
زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل او میفرمود و انتظار آن داشت چنانچه عامه و خاصه روایت کرده اند که آن
حضرت بعد از قتل عثمان ملعون و استقرار آنحضرت بر سریر خلافت سوره خود خطبه خواند که مشتمل برین فقرات بود
قد طلع طالع و لمع لامع و لاح لائح و اعتدل مائل و استبدل الله بقوم قوما و بیوم یوما و انتظرنا الغیر انتظار المجدب المطر و انما
الائمة قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه یعنی
آفتاب خلافت از ولایت افق طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک هدایت درخشید
و امور دیگر که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و روز حق را بدل روزگار
باطل او کرد و ما منتظر تغییر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت میباشند و ائمه و پیشوایان

دین از اهل بیت ع قیام نمایند کانند از جانب خدا بامور خلق او و شناسنده کانند موکل بر بندگان او و داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه ایشان را شناسد و بامامت و ایشان او را شناسند بایمان و داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه منکر ایشان و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که مراد از سه فقرهٔ اول انتقال خلافت است بانحضرت و از فقرهٔ چهارم اعوجاج امور که در اواخر زمان عثمان ملعون بود و فقرهٔ پنجم اشاره است به تبدیل جناب سبحانه عثمان و شیعه او را بعلی علیه السلام و شیعه او و بعد از ان گفته است اگر گویند با وجود انکه انحضرت دنیا را طلاق گفته بود اینقدر سرور و خوشحالی از خلافت چه بود جواب گوئیم که طلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی بود و سرور از جهت امامت دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود و بعد از ان گفته است ایا جایز است بمذهب معتزله که علی علیه السلام منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این عین مذهب شیعه است جواب گوئیم که انتظار تغییر گفت نه انتظار قتل پس تواند بود که منتظر خلع و عزلش باشد بسبب احداثاتی که کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ماست پس از این کلمات شریفه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام موافق انچه ابن ابی الحدید اعتراف نموده ظاهر شد که انحضرت شاد و خوشحال بوده از قتل او و همین نسبت از برای شقاوت او نقل کرده است انتهی که در زمان امیر تیمور گورکان علماء ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر همه کس واجب است بغض علی بن ابیطالب اگرچه حق باشد بسبب انکه فتوی بقتل عثمان ملعون داده و امیر را برین داشتند که باین حکم کند و در ممالک خود رواج دهد امیر فرمود محضر را نزد شیخ زین الدین ابو بکر بردند تا رای او درین باب معلوم شود شیخ در پشت ان محضر نوشت که وای بر عثمانی که علی مرتضی صلوات الله علیه فتوی بخون او دهد امیر را نوشته او خوش امد و محضر را باطل و ابتر کرد ضعف دهم انکه طغیان و عصیان عثمان علیه اللعنه بحدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز بر او نکردند چنانچه مدائنی در مقتل عثمان و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز و غسل و دفن او منع مینمودند حتی انکه مروان و سه کس دیگر از ملازمانش او را برداشتند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنگباران کردند و بعد از سه روز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردم را از ممانعت دفن او منع کرد پس او را در شب برداشتند و در مقبرهٔ یهودان دفن کردند و اکثر گفته اند او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر صلوات الله علیه و احدی از صحابه کبار و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از انکه معاویه ملعون والی شد فرمود که دیواری که در میان ان مقبره و مقبرهٔ مسلمانان بود برداشتند و بامر او مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم که درین زمان موجود است مذکور است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که عثمان را دفن کردند و حال انکه سه روز بود تا او را در مزبله انداخته بودند و سگان یکپای او را

او را برده بودند پس او را برداشته بر روی تخته دری کوچک گذاشتند که پایش از ان گذشته بود و سرش بر روی ان می جنبید و بروایت دیگر بران تخته میخورد و طق طق میکرد و حکیم بن حزام یا جبیر بن مطعم بر او نماز گذارد و معلوم است که اگر حضرت امیر صلوات الله علیه و سایر صحابه او را داخل مسلمانان دانستندی از نماز او تخلف نمیکردند و سه روز جسد او را مانند کل اب در مزبله نمیگذاشتند که سگ و گربه او را بخورند و هر که اندک انصافی دارد میداند که جمع نمیتوان کرد میان اعتقاد بخلافت امیر المؤمنین علیه السلام و خلافت عثمان ملعون و این واقعه البته متضمن قدح در یکی از ایشان است و خلافت و جلالت امیر المؤمنین علیه السلام متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت انهاکه خلافت عثمان لعین متفرع بر خلافت ایشان است روا نیست چرا امیر المؤمنین علیه السلام در ایذای عمار و اخراج ابوذر رحمه الله معارضه و انکار و اصرار میفرمود و در قتل و ترک نماز و دفن عثمان ملعون که باعتقاد ایشان انحضرت رعیت او بود مداهنه و مساهله میفرمود و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی بتقلید حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي یعنی بپرسید از من هرچه میخواهید پیش از انکه مرا نیابید پس زنی برخواست و سوال کرد که میگویند سلمان رض در مداین فوت شد و علی علیه السلام از مدینه که یکماه راه است در یک شب امد و او را تجهیز فرمود و باز گشت گفت چنین روایت کرده اند گفت عثمان ملعون در مدینه کشته شد و سه روز در مزبله افتاده بود و علی علیه السلام در مدینه حاضر بود و بر و نماز نکرد گفت راست است پس زن گفت پس بر یکی از ایشان خطا اید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهرت از خانه بیرون امده لعنت بر تو و اگر باذن او بیرون امده لعنت بر او زن گفت عایشه باذن حضرت رسول صلعم واله بجنگ علی علیه السلام از خانه بیرون رفت یا بی اذن انحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد بدانکه بدعتهای و قبایح اعمال و احوال عثمان ملعون زیاده از انست که این رساله گنجایش ذکر انها داشته باشد و در کتب مبسوطه مذکور و اکثر انها را در کتاب بحار ایراد نموده ام و انچه ایراد شد از برای منصف کافیست و ابن ابی الحدید بعد از انکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرد که بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند ولیکن ما ادعا میکنیم که انها بمرتبهٔ فسق نرسید و باعث حبط صواب او نشد و از جمله گناهان صغیره مکفره بودند زیرا که ما میدانیم که او امرزیده است و از اهل بهشت است به وجوه اول انکه او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هرچه خواهید بکنید گناهان شما را امرزیدم و عثمان اگرچه در بدر حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند و حضرت رسول صلی الله علیه واله ضامن حصهٔ غنیمت و اجر او شد دویم انکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ و او اگرچه دران بیعت حاضر نبود و لاکن حضرت رسول صلی الله علیه واله او را برسالت بسوی کفار مکه

ایستاده بود و این بیعت از برای آن بود که از جوفه مذکور شد که او را کشته اند پس حضرت در زیر درخت نشست و از مردم
بیعت بر مرگ گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست راست
خود گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر است از دست راست عثمان سیم آنکه او از جمله آن ده نفر است که در اخبار وارد شده
است که ایشان از اهل بهشتند پس این وجوه دلالت میکنند بر آنکه او امر پسندیده است و خدا از و راضی است و او از اهل بهشت است
پس اینها دلالت میکنند بر آنکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره نیست اینها سخنان والی ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوییم بعون
الله تعالی از همه این وجوه اجمالاً و تفصیلاً با آنکه بنای این وجوه همه بر اخباری چند است که وضع کرده اند و خود منفردند بروایت
آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشد و هر دو روایت کرده باشند چنانچه ما کردیم
نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمده روایت ایشان که بخاری روایت کرده است ناصبی چند از
عبدالله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر آن است که با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بیعت نکرد و یاری او ننمود و دشمن آن
حضرت بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را امیرالمؤمنین علیه السلم در روز جمل رد و تکذیب نمود
چنانچه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل
زبیر را طلبید و او با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو با جمیع فرقه اهل علم از اصحاب محمد ص و آله
میدانید که اصحاب جمل را لعن کرد رسول خدا و خایب و نا امید است کسیکه افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه
ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود که اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن
عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا که ده نفر از قریش در بهشت اند حضرت فرمود که از و شنیدم که این حدیث را بعثمان
ملعون نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت که گمان داری که این حدیث را دروغ بر حضرت رسول ص و آله بست حضرت فرمود
حضرت فرمود من جواب ترا نمیگویم تا بگویی که این ده نفر کیستند زبیر گفت ابوبکر و عثمان و عمر و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن
عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه نفر را شمردی دهم کیست گفت تویی
حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من به بهشت و آنچه از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر
گفت آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول خدا بسته است حضرت فرمود که گمان ندارم و الله که یقین میدانم که افترا کرده است
بر آنحضرت و بخدا سوگند که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی اند در دره در چاهی در درک جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست
که هرگاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل گرداند آن سنگ را از سر آن چاه بر میدارد و شنیدم این را از رسول خدا و اگر
نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر بدهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا ظفر دهد مرا بر تو و بر اصحاب تو

دار واو شما را بزودی بسوی جهنم ببرد پس زبیر برگشت بسوی اصحاب خود و میگریست و ایضاً ایشان در صحاح خود از سعید بن زید و
عبدالرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو داخل عشره اند و درین روایت متهم اند با آنکه اکثر متکلمین امامیه ببراهین عقلیه اثبات
نموده اند که جایز نیست عقلاً که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغراء اوست بر قبیح
و خلافی نیست در آنکه اکثر عشره معصوم نبودند و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شد و ایضاً اگر اینخبر واقع بود چرا ابوبکر
در روز سقیفه و غیر آن در مناقب خود این را نشمرد و هم چنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان ملعون در وقتی که او را
محصور کردند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم می شمرد چرا متمسک باین خبر نشد و این اگر اصل میداشت از برای
او نفع بود از چیزهای دیگر که مذکور ساخت و ایضاً اگر این خبر واقع بود چرا احتمال داشت که اکابر مهاجرین جرئت بر قتل او کنند
و چون ایشان خصوصاً حضرت سید الاوصیا راضی میشد که مردی را که یقین دانند که اهل بهشت است بآن مذلت در مزبله بیندازند و برو
نماز نکنند و چرا اعوان و انصار و این را بر ایشان حجت نمیکردند و ایضاً اگر چنین باشد لازم می آید کفر طلحه که باتفاق حلال میدانست
قتل او را و ایضاً لازم می آید که اکثر عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی از عشره درین طرف بودند و بعضی در آن
طرف و هر یک قتل دیگری را حلال میدانستند و ایضاً اینخبر ثابت بودی بایست عمر ملعون بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه میپرسید
که آیا رسول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضاً میگوییم که روایت اهل بدر با مضمونی است بر ظاهرش چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است
که رخصت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل گناهان گذشته و آینده همه هست یا تجوز و تخصیص در آن میرود و بنابر اول لازم
می آید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره و هر چند آن
فعل مؤدی بکفر هم باشد مانند استخفاف بمصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین است و کسی دعوای عصمت از اهل بدر
نکرده است مگر در امیرالمؤمنین علیه السلام و شکی نیست که بغیر آنحضرت مرتکب گناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت
عامی را اغراء بر قبیح است و آن قبیح است و صدورش از حق تعالی محال است و بنابر ثانی که تجوز و تخصیصی در آن رود یا تخصیص می
کنند رخصت بصغایر و تعمیم میکنند مغفرت را در گناهان گذشته و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فایده بایشان نمی بخشد و
دلالت نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر یا کفر بوده است یا تخصیص مینمایند مغفرت را بگناهان گذشته و مراد با
اعملوا ما شئتم مبالغه در حسن عمل ایشان است در بدر و اظهار رضا از ایشان بسبب آن عمل شایسته پس فایده از برای ایشان
نمیکند و اینها همه بر تقدیری است که تسلیم کنیم که عثمان ملعون درین امر از اهل بدر شریک است و آن مبنی بر روایت ضعیف از عمر است که حالش
که سابقاً معلوم شد و اما تمسک ببیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول از جانب او استدلال بآن مدخولست
از چند وجه اول آنکه حق تعالی معلق گردانید رضا را در آیه بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و اقرباء او ممنوع است

واحادیث بسیاره از اهل بیت علیهم السلم دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکند دویم انکه قبول نداریم که الف لام المؤمنین برای استغراق
حقیقی است انکه درین ایه بعد ازین وصفی چند مذکور شده است که دلالت بر اختصاص بجماعت خاص میکند زیراکه فرموده است بعد ازین که پس
خدا دانست انچه در دلهای ایشان است پس سکینه و اطمینان بر ایشان لازم کردانید و ثواب داد ایشانرا فتحی نزدیک و فتحی که بعد از
بیعت رضوان بود بلا فاصله فتح خیبر بود و رسول خدا صلی الله علیه واله ابو بکر و عمر علیهما اللعنه را در ان جنک فرستاد و کریختند و بغضب امد
رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را فرستاد و فتح نمود چنانچه کذشت پس انحضرت مخصوص است بحکم ان ایه و انهاکه با او بودند
و بودن عثمان ملعون با انحضرت معلوم نیست پس دخول او در حکم ایه معلوم نیست این جوابرا بعضی از محققان متکلمین شیعه
کفته اند سیم انکه بر تقدیر تسلیم عموم ایه و شمول ان عثمان و اضراب او را مفادش انست که بتحقیق که راضی شد خدا از مؤمنان
در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا بسبب انکه بیعت کردند با تو در زیر درخت و این که دلالت میکند بر انکه رضای
او از ایشان مستمر خواهد بود و تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره
نخواهد شد و ایشان موافق مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شدند
و اکر اقائی غلامی داشته باشد و کاری خوبی بکند و اقا با و بکوید که من از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب
انکه فلان کار کردی و روز دیکر باز کناه عظیمی بکند و از و در غضب شود و او را تادیب و تعذیب بکند هیچکس او را ملامت نمیکند
و او را نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا انکه ایه که در همین سوره قبل ازین ایه باندک فاصله واقع شده است صریحست در انکه قبول این
بیعت مشروط بمواخاتست و ممکن است که این بیعت را برهم زنند زیراکه فرموده است اِنَّ الَّذِيْنَ يُبَايِعُوْنَكَ اِنَّمَا
يُبَايِعُوْنَ اللّٰهَ يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهٖ وَمَنْ اَوْفٰى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ
فَسَيُؤْتِيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا یعنی بدرستی که انهاکه بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مکر با خدا دست خدا بالای دستهای ایشان است
پس هر که بشکند این بیعت را پس نشکسته است مکر بر نفس خود یعنی ضرر ان بخودش عاید میشود و هر که وفا کند بانچه عهد کرده است
با خدا بران پس بزودی خدا عطا خواهد کرد او را مزدی بزرک پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی بایشان میرسد و رضای خدا
شامل حال ایشان میشود که امری که مخالف ان باشد از ایشان صادر نکردد و اول در جنک خیبر کریختند و بعد از ان معادات
با اهل بیت او کردند و دین او را باطل کردند و شرایع او را برهم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن او را شهید کردند
باین اعمال قبیح حکم ان بیعت و خوشنودی خدا کی بایشان ماند و ما این مطلب را اندکی بسط دادیم برای انکه بعضی از مخالفین این
ایه و اخبار را بر عوام شیعه شبهه میکنند و کاه هست که ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان ملعون پس انها زیاده
از انست که درین رساله احصا توان نمود لهذا درین رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد بر جمیع انها مطلع کردد رجوع
نماید

نماید بکتاب بحار الانوار و همچنین مطاعن معاویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب
بدع را حواله بان کتاب و سایر کتب اصحاب نمودیم **مقصد هفتم** در بیان امامت سایر ائمه است صلوات الله علیهم بدانکه لفظ
شیعه بر کسی اطلاق میشود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه واله خلیفه داند و امامیه و اثنی عشریه را میکنند
بر کسی اطلاق میکنند که همه دوازده امام را تا مهدی علیه السلم امام و خلیفه خدا و رسول دانند و ایشان عصمت را در امام شرط
میدانند و بعد از رسول خدا علی بن ابی طالب را و بعد از و امام حسن را و بعد از و امام حسین را و بعد از و علی بن الحسین زین
العابدین را و بعد از و امام محمد بن علی باقر را و بعد از و جعفر بن محمد صادق را و بعد از و موسی بن جعفر کاظم را و بعد از و علی بن
موسی الرضا را و بعد از و محمد بن علی التقی را و بعد از و علی بن محمد النقی را و بعد از و حسن بن علی عسکری را و بعد از و حجة بن الحسن
مهدی را صلوات الله علیهم اجمعین امام میدانند و حضرت مهدی علیه السلام را زنده و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر
خواهد شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و مذهب حق در است در میان مذاهب فرق شیعه
اینست پس اکثر زیدیه و اسمعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل امامیه و اثنی عشریه نیستند و شیعه
باین معنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیکران نقل کرده اند و از هفتاد و بلکه هشتاد
تجاوز نموده مثل کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین علیه السلم محمد حنفیه پسر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را خلیفه میدانند
و بعضی کفته اند او نمرده است و مهدی اوست و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از و امامی نیست و بعضی کفته اند
او مرد و امامت با ولاد او رسید و مذاهب باطله میان ایشان بسیار بوده است و الحمد لله همه منقرض شده اند و مثل زیدیه
که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین العابدین صلوات الله علیهما قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین شده است
و بعضی از ایشان حضرت امیر صلوات الله علیه را بی فاصله خلیفه میدانند و بعضی بان سه خلیفه باطل نیز قایلند و مانند
اسمعیلیه که اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت صادق فوت شد و علانیه
جنازه او را برداشتند و بر و نماز کردند و ایشان چند فرقه اند بعضی کفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق علیه السلم
از برای تقیه از منصور دوانقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت ایام قلیلی زنده بود و امامت
باولاد او رسید و بعضی کفته که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت بر طرف نشد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل
منتقل شد و اکثر این فرقها بعد از مرور ایام ملحد شدند و همه عبادات را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و ازین
فرقه قلیلی درین ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه که میکفته اند حضرت صادق علیه السلم نمرده است و پنهان شده است و او
ظاهر خواهد شد و او مهدیست و مثل فطحیه که بعد از حضرت صادق علیه السلام عبد الله افطح پسر بزرک انحضرترا که در ظاهر

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

رو باطن هر دو معیوب بود و باین سبب امامت باو منتقل شد امام میدانسته اند و بعد از و امام موسی علیه السلم را امام میدانسته اند
و عبد الله چند روزی بعد از حضرت صادق ع زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفته اند که حضرت امام موسی ع زنده است
و پنهان شده است و او مهدیست و با امامان بعد از و قایل نبوده اند و چند فرقهٔ نادر نیز نقل کرده اند و از جمله این فرقها تا حال که
سال هزار و صد و نه از هجرت است بیش از سه فرقه نمانده اند امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض و مستاصل گشته اند
و از ایشان بغیر نامی نمانده مانند قایلان بامامت محمد پسر حضرت صادق علیه السلم و قایلان بامامت موسی مبرقع و جعفر کذاب
و امثال ایشان اما باطل بودن مذهب آنها که منقرض شده اند احتیاج به بیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر نیست
و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف الهی از برای ایشان
بکند و مکلف بمعلوم ایشان بوده باشد تکلیف مالا یطاق است و آن عقلا قبیح است و ایضا جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه مذهب
حق در میان امت می باید باشد تا روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی ما عدای مذهب موجوده
و اما اثبات امامت ائمه اثنی عشری علیهم السلم و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض شده باشند به پنج طریق
میتوان کرد **طریق اول** طریق نص است و آن دو نحو است یکی مجمل و دیگر مفصل اما مجمل چند قسم است اول آنکه صاحب جامع
الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا ص و اله گفت بعد از من
دوازده امیر خواهند بود پس کلمه گفت که نشنیدم آنرا از پدرم پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که همه از قریشند و بروایت دیگر
فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاریست مادام که دوازده امام مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده
از جابر که گفت با پدرم رفتم بخدمت رسول خدا ص و اله پس شنیدم که میگفت پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه
با دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمود همه از قریشند و باز بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام
گفته است و باز در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات آنست
که از آنحضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین قایم
و برپاست تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضا در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن
سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا ص و اله پس بمن نوشت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله در روز جمعه در
پسینی که اسلمی را سنگسار کرد گفت پیوسته دین برپاست تا قیامت برپا شود و با ایشان دوازده خلیفه خواهند بود و از قریش و در روایت
دیگر تتمهٔ این حدیث این است که پس بیرون می آید دروغگوی چند نزدیک قیامت و در کتب معتبرهٔ ایشان بچندین سند از شعبی
از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم قرآن بر ما میخواند پس مردی برخاست و پرسید که آیا از رسول خدا

صلی الله علیه و اله که چند خلیفه بعد از و خواهد بود عبد الله گفت تا من بعراق آمده ام کسی این را از من نپرسیده بلی سوال کردیم
حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده است
که رسول خدا ص و اله فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بگذرند دوازده خلیفه که همه از قریشند و از انس روایت کرده که
حضرت رسول ص و اله فرمود که پیوسته این دین برپاست با دوازده خلیفه از قریش پس هر گاه ایشان بروند زمین بموج خواهد
آمد با اهلش و ایضا از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که بعد از من دوازده خلیفه خواهند
بود و ایضا روایت کرده اند که ابن عمر گفت با ابی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از آن هرج مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا
روایت از عایشهٔ ملعونه پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت رسول ص و اله خواهد بود گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه
خواهند بود گفت کیستند آنها گفت نامهای ایشان نزد من نوشته هست باملای رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت و برین
مضامین بالفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن عمر روایت شده است که رسول خدا ص
و اله فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس باقی باشد و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت
کرده اند که گفت هرون الرشید مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول ص و اله فرمود ای عم از فرزندان من دوازده
خلیفه خواهند بود پس امور کریهه و شدت عظیمه روی خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بدر خواهد آمد و خدا امر او را
در یک شب باصلاح خواهد آورد پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند
آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و وجه دلالت این احادیث بر خلافت همهٔ ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلم آن است
که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قایل بوجوب این عدد از خلفا و دوازده امام خصوصا که از همه قریش باشند و بوجوب استمرار
خلافت تا خلق باقی باشند نیستند مگر فرقهٔ اثنی عشریه از فرق شیعه پس بهمین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده است
مذهب ما ثابت شد و همهٔ مذاهب دیگر باطل شده از غرایب تعصبات مخالفان آنست که بعضی از ایشان خواسته است که این
احادیث را موافق مذهب خود کرداند گفته است که خلفای اثنی عشریه خلیفهٔ اول و امیر المومنین و امام حسن علیهم السلم و هفت
دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته است که مراد صلحای خلفا اند و ایشان بعد از امام حسن علیه السلام عبد الله زبیر و عمر بن عبد
العزیز و پنج دیگر از بنی عباسند و این دو توجیه در غایت سخافت است زیرا که همهٔ خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت
و ضلالت و جهالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن
و بعضی را رد کردن بی وجه است و ایضا ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشان است و بعضی صریح است که تا روز
قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است فاذا مضوا ساخت الارض باهلها یعنی چون این امامان بروند زمین با اهلش

بموجب ایه و نظام عالم برطرف میشود و بعضی صریحست که خلافت قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که تاویلها فایدهٔ برای
ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی کافیست دویم احادیث ثقلین و مثل انهاست که دلالت می کند برانکه حضرت
رسول ص واله امر بمتابعت قران و اهل بیت نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمی شوند تا روز قیامت و مخالفان خلفاء
ایشان منقرض شده اند و بخلافت احدی از اهل بیت قایل نیستند و ائمهٔ اسمعیلیه اگر باشند فاسق ملحدی چندند که در ظاهر
تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروفند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول
دین خود متمسک بحجتی نیستند و باعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج بسیف کند امامست و ائمه که احال ایشان دعوای امامت
انتهای کنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معانی قران مجید بوده باشند تا انکه صادق باشد مقارنت
ایشان با کتاب و حال انکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و سنت و در فروع دین خود در اکثر مسایل مقلد ابو حنیفه اند و بر خصوص
امامت خود حجتی و برهانی ندارند و نه نصی بر امامت خود دارند و نه اجماعی منعقد شده است بران بلکه مانند سایر سلاطین
جور بغلبه و استیلا پادشاهی شوند و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت را مانند حضرت صادق و باقر علیهما السلام
سب می کنند و ناسزا میگویند تا انکه جمیع امت بغیر ایشان و اقرار بفضل و جلالت و علو ایشان داده اند و ازین جهت خوارج
ایشان مانند خوارجند لهذا در احادیث اهل بیت ع وارد شده است که زیدیه بدتر اند از مخالفان زیرا که مخالفان ما با شیعیان
ما عداوت دارند و با ما عداوت نمی کنند و زیدیه با ما عداوت می کنند سیم ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیاء روایت
کرده و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول ص واله فرمود که هر که خواهد زندگانی کند مثل
زندگانی من باشد و مردن او مثل مردن من باشد و در جنات عدن که خدا بدست قدرت خود درخت طوبی را غرس نموده
دران و منزل منست ساکن شود باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را اختیار کند و پیروی کند امامان
و اوصیا از فرزندان او را باید رستی که ایشان عترت من اند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی نصیب
و روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من
در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند چهارم زمخشری روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه
واله فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل منست و دو پسرش میوهٔ دل منند و شوهرش نور دیدهٔ منست و امامان از اولادش
امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیدهٔ میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات می یابد و هر که تخلف
نماید و جدا شود بدرک اسفل واصل گردد و ازین باب احادیث در کتب معتبرهٔ ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد
ننمودم و اما نص مفصل چون خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ثابت شد نص انحضرت بر حضرت امام حسن و نص امام حسن

برحضرت

بر حضرت امام حسین و هم چنین نص هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم در میان فرق علماء و محدثان امامیه
که در هر عصر چند هزار نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیهٔ بوده اند متواترست و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است
که ایشان را داعی برین بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملک و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و مغلوب
بوده اند و با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و اثار مینموده اند اگر غرض ایشان دنیا بود و بایست بخلفای مخالفان متوسل
شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند با انکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بودند و نهایت احتراز از
کذب مینموده اند و هر که باین قراین و جهات ملاحظهٔ این روایات نماید البته او را علم حاصل می شود بحقیقت انها و در طرق
معتبرهٔ شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول و از هر یک از حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام
متواتر است و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسماء و صفات و اباء و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا
غیبت امام دوازدهم و احوال او و خفایای میلاد او و کتبی که مشتمل است بر این احادیث از زمان حضرت امام زین العابدین
طریق تا زمان قایم ع میان شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده پس درین احادیث راه شک و شبهه نیست دویم طریق
افضلیت است و شک نیست در انکه هر یک از ائمهٔ ما علیهم السلام افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا خلفای که غصب
حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب و مخالف همه اتفاق دارند برین و در مشکلات
مسایل و دقایق وقایع همه علما، و فقهاء بایشان رجوع مینموده و سخن ایشان را حجت و متبع میدانسته و مرجع کافهٔ امراء و رعایا
بوده اند و همهٔ خلفاء بنی امیه و بنی العباس ایشان را مستحق بمقام خلافت میدانسته اند و از ایشان در حساب بوده اند و در
کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحونست باین مراتب و فضایل و مناقب خصوص حسنین صلوات الله علیهما زیاده
از انست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت
دیدم رسول خدا ص واله حضرت امام حسن ع را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم
پس تو او را دوست دار و ایضا هم از براء روایت کرده اند که حضرت روزی حسن و حسین علیهما السلام را دید پس گفت
خداوندا من اینها را دوست میدارم پس تو ایشان را دوست دار و ایضا در جامع الاصول از ترمذی از ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله امام حسن علیه السلام را بر دوش خود سوار کرد پس مردی با امام حسن ع گفت بر نیکو مرکبی
سوار شدهٔ ای کودک حضرت فرمود او نیز نیکو سواره ایست و ایضا از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که از
حضرت رسول ص واله پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب ترند فرمود که حسن و حسین صلوات الله علیهما و
میگفت بفاطمه ع که بطلب از برای من دو پسر مرا و چون می امدند ایشان را می بوسید و در بر میگرفت و بخود می چسبانید و ایضا

از صحیح مذبور از ابوهریره روایت کرده است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم بسیاری از روز و با من سخن نگفت و من با آن حضرت سخن نگفتم تا رفت به بازار بنی قینقاع پس برگشت تا آمد به منزل فاطمه علیها السلام و گفت آیا کودک من اینجا است یعنی امام حسن پس دیدم که بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار تو او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز این مضمون را از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد بخانه فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بود چون حضرت او را دید دستها را گشود و او را در بر گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس او را دوست دار و هر که او را دوست میدارد دوست دار پس ابوهریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچکس نزد من دوستتر نبود از حسن بن علی صلوات الله علیهما و از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم دیدم که حضرت چیزی بر روی رانهای خود گذاشته و جامه بر روی آن پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست آنچه در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم حسن و حسین علیهما السلام بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس دوست دار اینها را و دوست دار هر که اینها را دوست دارد و ایضاً از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسین از منست و من از حسینم خداوندا دوست دار هر که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جمله اسباط است که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی گویا که یکی از پیغمبران است و در نهایه لغت باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتی است از امتها در خیر و خوبی و گفته است که حدیث دیگر وارد شده است که حسن و حسین دو سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی دو طایفه و دو قطعه اند از آنحضرت و ایضاً از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضاً از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبد الله بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجائی گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که سؤال می کند از من از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت در حق او و برادر او که ایشان دو گل بوستان منند در دنیا و گفت ایشان سید و مهتر و بهتر جوانان اهل بهشتند و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن یا حسین علیهما السلام را بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد

من سر بر داشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت بسجده است پس باز بسجده برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه ما گمان کردیم که امری حادث شده یا وحی بر تو نازل شد فرمود که اینها نبود و لیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا بجانب خود برسد و لذت خود را بیابد و در صحیح بخاری و سنن ابو داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابوبکره گفت من دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بر منبر و حضرت امام حسن علیه السلام بر پهلویش بود و گاهی نگاه بمردم میکرد و گاه نگاه بر او میکرد و میگفت این فرزند من سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من و در صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه تر نبود برسول خدا صلی الله علیه و آله از حسن و حسین صلوات الله علیهم و احادیث در فضایل ایشان زیاده از حد و احصاست و آنچه گذشت از نزول آیه تطهیر و مباهله و غیر اینها در فضیلت ایشان کافیست و اکثر ایشان صریح است در امامت ایشان خصوصاً احادیث محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خدا است و محبت آنحضرت از راه قرابت بشریت نبوده چنانچه مکرر بیان شد و هرگاه ایشان محبوب خدا و احب اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید که در قرب نزد حق تعالی و در کمالات از همه امت زیاده باشند مگر امیر المؤمنین صلوات الله علیه که به دلایل خارجیه افضلیت او معلوم شده و در همه این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است که وَ اَبُوهُمَا خَیْرٌ مِنْهُمَا یعنی و پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بخلافت امت از جمیع خلق خصوصاً از آن منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را در مواطن متعدده لعنت کرده بود و ایضاً کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت و معرفت او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد و الا عداوت او از جهت ارتکاب آن معصیت واجب خواهد بود و ایضاً کسی که آن اختصاص بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داشته باشد که فرماید که او از منست و من از ویم و تشبیه کرده باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا بوده اند احق است بامامت از دیگران و همچنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل زیرا که باتفاق همه اهل بهشت همه جوانان اند و پیر در بهشت نمی باشد و اگر مراد جمعی باشد که جوان از دنیا رفته باشند آن خطاست زیرا که ایشان در سن کهولت و شیوخت شهید شده اند با آنکه باز مدعای ما ثابت می شود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوانی بودند فرمود که ایشان بهترند از جمعی اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بیوجه است زیرا که ایشان در آن وقت در سن طفولیت بودند و در سن شباب بر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است زیرا که هرگاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت ایشان بر دیگران ثابت می شود و از غرائب

است که عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابو بکر و عمر علیهما اللعنه اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابو بکر و عمر سید
پیران اهل بهشتند غافل از انکه در بهشت پیری نمی باشد وان احتمالات دیگر باطل است چنانچه دانستی با انکه این حدیث ضعیف که خود منفرد اند
بنقل آن واز پسر عمر نقل کرده اند که متهم اند درین باب بجز نفع و بعداوت امیر المؤمنین معروفند منافات دارد با حدیث سید
شباب اهل الجنة که عامه وخاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که حضرت رسول ص واله فرمود که فرزندان عبد المطلب سادات
و مهتران و بزرگواران اهل بهشتند من و علی و جعفر دو پسر ابو طالب و حمزه و حسن و حسین و مهدی ع و اگر گویند مراد آن است
که ایشان بهترند از جماعتی از اهل بهشت که در انوقت در سن کهولت بوده اند با انکه بسیار بعید است نفعی بایشان نمی بخشد
زیرا که دلالت نمی کند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در انوقت در سن شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر المؤمنین و
حسنین علیهم السلم و مثل اینست الحدیث که در برابر انا مدینة العلم و علی بابها وضع کرده اند والحاق کرده اند که و عمر سقفها غافل
از اینکه شهر سقف نمیدارد و ایضا حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگوار دلالت بر نهایت قرب و منزلت او می
کند نزد پروردگار که آنحضرت ترک آداب و سنن جماعت که در ان تخفیف مطلوب است نماید برای انکه خواهش او بعمل
اید و مبادا خاطر مبارکش برنجد واگر هریکی از اینها برای اثبات امامت کافی نباشد شک نیست که از مجموع اینها معلوم می
شود مرتبه افضلیت که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان دران شریک نبوده اند پس احق و اولی خواهد بود
بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلا قبیح است طریق سیم عصمت است و بیانش اینست که ببراهین عقلیه و نقلیه طریق سیم
وجوب امام را اثبات کردیم و هیچ فرقه سوای اثنی عشریه قایل بوجوب عصمت امام و عصمت همه ائمه که خود دعوی میکنند نیستند
پس همه آن مذاهب باطل و مذهب اثنی عشریه حق است طریق چهارم معجزه است واز هریک از ائمه صلوات الله علیهم معجزات طریق چهارم
بسیار و خصایص صادر شده و در میان شیعه ایشان متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب
السؤل و ابن صباغ مکی مالکی در فصول مهمه و ملا جامی در شواهد النبوة و دیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و انها را
کرامات نام کرده اند حتی بر دست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه معجزات عظیمه صادر میشد که
بان سفارت و نیابت ایشان را میدانسته اند طریق پنجم اجماع است و بیانش اینست که همه امت متفق اند و سایر مذهب پنجم
حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان است وان مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و
عدم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر این طوایف قایل باین امور مذکوره در همه ائمه که خود دعوی امامت ایشان می کنند
نیستند و طوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه شریکند پس اصل امامت ایشان باجماع
همه ثابت است و دعوی وقف و غیبت و حیات که مخصوص ایشان است بنصوص متواتره ثابت در وجوب عدد اثنی عشر و در خصوص

ایشان

ایشان و بثبوت موت ایشان باطل است و طرق دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسی که اندک انصافی داشته باشد وخود را از تعصب
خالی کند و طالب حق باشد و در انها تامل کند البته هدایت می یابد اول علومی که هریک از مشاهیر علما دریک علم از انها ممتازند جمیع انها
در ائمه ما علیهم السلم جمع شده است چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه رغبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم اند و همه از آنحضرت
اخذ کرده اند و خود را منسوب باو میگردانند و جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب
و حکم و وصایا و آداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاسات و نجوم و غیر انها و همه از آنحضرت نقل کرده اند و کلام او را متبع
دانسته اند و راه اعتراضی بر انها نگشوده اند با آن عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض باطله باو داشته و هم چنین جمیع این علوم
از ائمه ذریت او اخذ کرده اند و کسی از اهل علم در فضایل و جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده و در زمان حضرت امام زین ا
لعابدین علیه السلم چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کفر عالم را گرفته بودند و تقیه شدید بود و مردم را بخود راه نمیداد
اگر سایر علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده ادعیه که از آنحضرت منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است و
معلوم است که بالهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری گردیده و باین سبب او را بانجیل اهل بیت و زبور آل محمد ملقب ساخته
اند و سایر ادعیه که این شکسته چندین برابر صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده ام و حقا که اگر انها نمی بود مردم طریق مناجات
با قاضی الحاجات را نمیدانستند و آداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیده آنحضرت که کتب خاصه و عامه بانها زینت یافته برای
ارباب حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال سرمشقی است که بان اکتفا میتوانند نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر
و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود ازان دو بزرگوار انقدر از مسایل
حرام و حلال و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر انها از غرایب علوم منتشر گردید که عالم را فرو
مناظرات گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیدند و پیوسته در منازعات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند
و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق ع روایت کرده است و اکثر صاحب تصانیف بودند و چهارصد اصل در
میان شیعه بهم رسید که اصحاب باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم روایت کرده بودند و ایشان در هیچ حکم احتیاج
برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابو حنیفه و سایر علما و قضات ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران
میشدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آنحضرت مینمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در طاق المحامل
کوفه دکانی داشت انقدر علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که آن ملاعین او را شیطان الطاق میگفتند و شیعیان
او را مؤمن الطاق مینامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان در فنون علوم و خصوص
متاملین در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجلس خلفا و امراء با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب

بوانده وحضرت امام موسی علیه السلم نیز در نشر علوم درین مرتبه بود تا انکه هارون ملعون او را حبس کرد وحضرت امام رضا علیه السلم در
قلیلی که در خراسان بود انقدر علوم واثار از انحضرت منتشر شد که کتابهای مفرد درین باب جمع کرده اند وملعون مامون علمای
جمیع ملل را جمع کرد که با انحضرت مناظره کنند شاید عجز انحضرت ظاهر شود و بر همه غالب امد و همه اقرار بامامت انحضرت کردند و
بدین حق درامدند وحضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت واکثر شیعیان
از اطراف بحج امدند که بخدمت انحضرت برسند واکثر ایشان فضلای مشهور بودند و در سه روز ایام منی سی هزار مسئله کلامی
وغیر ان را بر طبق حق جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مامون با یحیی بن اکثم وسایر علمای مشهور ایشان مناظره
کردند و همه ملزم شدند واقرار بفضل وامامت انحضرت نمودند وحضرت امام علی نقی وامام حسن عسکری صلوات الله علیهما
بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اگر چه مردم کم بخدمت ایشان میرسیدند واحادیث از ایشان کمتر روایت شده
است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید وجوابهای انها را می نوشتند ومسایلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان
عرض میکردند وقول ایشان را بر اقوال سایر فقهای خود ترجیح میدادند وکسی دعوی نمیتواند کرد که ایشان این علوم را از علمای
مخالفین یا راویان ایشان اخذ کرده باشند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده بوده باشند
وایضا علوم ایشان مباین علوم دیگران ومخصوص ایشان است وهمه عالم محتاج بایشان بودند در علم وایشان محتاج باحدی نبودند
پس معلوم می شود که این علم لدنیست که از جانب خدا ورسول بایشان رسیده وحق تعالی ایشان را مخصوص بان گردانیده که
مفزع وپناه امت باشند واین را معجز ایشان گردانیده چنانچه معجز جد ایشان حضرت رسالت صلعم این بود که علوم اولین واخرین
وقصص انبیا ومرسلین را بدون انکه در کتابی خوانده یا از احدی بشنود اورد سیم انکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت وعدالت
ایشان وهیچ کس نیست که قدرت نماید وقدحی در احدی از ایشان بکند یا فسقی یا عیبی بایشان نسبت دهد با انکه سعی که دشمنان ایشان را
از خلفا وامرا وحاسدان ایشان در حط مرتبه ایشان مینمودند وهر که اظهار عداوت ایشان میکرد مقرب خود میگردانیدند وکسی را
که گمان ولایت ومحبت ایشان باو می بردند دور میکردند ومحروم میگردانیدند بلکه در مقام قتل واستیصال او در می امدند زیرا که میدیدند
که اکثر خلق اعتقاد بامامتی که تالی رتبه نبوت است نسبت بایشان دارند وشیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیده اند ودعوای
صدور معجزات وعصمت از معاصی وزلات از برای ایشان میکنند حتی انکه غالیان باعتبار غرایب احوال ومحاسن صفات واخبار
از مغیبات وسایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری وبعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کردند وایشان را داشتند
وباین مراتب با وفور اعدا وحساد نتوانستند افترائی در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی وخطائی بایشان بدهند با انکه می بینیم
که عادت چنین جاری شده است که کسی اندک منزلتی ورتبه در میان مردم بهم رساند در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمیماند

والبته

البته عیبی چند از برای او اثبات می کنند وامری چند در حق او افترا می کنند که قدر او را پست کنند واو را از مرتبه خود بیندازند
پس این از جمله معجزات ایشان است که حق تعالی زبان دشمنان را بسته است و رتبه ایشان در میان دوست ودشمن بمرتبه
ظاهر گردانیده است که کسی یارای تهمتی وافترای در حق ایشان ندارد وسیم انکه در جمیع فرق اسلام خواه انها که ایشان را امام میدانند
وخواه انها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت وعدالت وطهارت وعلو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج واشباه
ایشان که از فرق اسلام خارجند وهمه قول ایشان را حجت میدانند وروایات از ایشان نقل می کنند ودر کتب خود ایشان را
با نهایت تعظیم وتکریم نقل میکنند ودر ان نیز شکی نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر وصادق وسایر ائمه صلوات
الله علیهم بوده اند از اهل عراق وحجاز وخراسان وفارس وغیر ذالک مانند زراره ومحمد مسلم وابو بصیر وبرید وهشامان و
حمران وبکیر ومؤمن الطاق وابان بن تغلب ومعاویه بن عمار وجماعت بسیار که احصای انها نتوان کرد ودر کتب رجال وفهرستهای
علمای شیعه مسطور اند وایشان رؤسای شیعه بوده اند در فقه وحدیث وکلام وکتابها تصنیف کرده ومسایل را جمع نموده اند و
هر یکی از ایشان اتباع وشاگردان بسیار داشته اند وپیوسته بخدمت ائمه علیهم السلم می امده اند واحادیث می شنیده اند وبعراق
وسایر بلاد بر می گشته اند ودر کتب خود ثبت میکرده اند واز ایشان روایت مینموده اند ومعجزات از ایشان منتشر میگردانیده اند
واختصاص ایشان بائمه علیهم السلم معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف وسایر شاگردان ابو حنیفه باو واختصاص شاگردان شافعی
باو وبر همه کس معلوم است وشک نیست که ائمه علیهم السلم بر اقوال وافعال ایشان مطلع بوده اند پس حال از دو شق نیست یا این
جماعت در انچه نسبت بانحضرت میدهند از مذاهب شیعه راست میگویند ومحق اند یا دروغ میگویند ومبطل اند اگر صادق اند
در انچه نسبت بانحضرت میدهند از دعوای امامت ونص بر ایشان وصدور معجزات بر ایشان وفسق وکفر مخالفان ایشان پس
همه این مراتب حق وثابت است واگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم وافعال ایشان واقوال ایشان تبری از ایشان نفرموده
اند وکذب وبطلان ایشان را ظاهر نکرده اند چنانکه تبری از مذاهب باطله ابو الخطاب ومغیره بن شعبه وسایر غلات واهل ضلال
نموده اند واگر دانسته اغماض کرده اند وتقویت اقوال وافعال ومذاهب باطله ایشان نموده اند پس والعیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال
خواهند بود که راضی بانها بوده اند وزکوات واخماس ایشان را قبول می نموده اند وهیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمیدهد وایشان را
چنین نمیدانند چهارم انکه حق تعالی دوست ودشمن را همه مجبور ومجبول بر تعظیم وتبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور وامرای ایشان
که نهایت عداوت بایشان داشتند تفخیم وتوقیر ایشان می نمودند وانکار جلالت وفضل ایشان نمی نمودند چنانچه خلفای ثلثه
که غصب حق امیر المؤمنین علیه السلم نموده بودند در ایام امامت خود ظاهرا او را اعزاز واکرام ودر اعزاز واکرام حسنین علیهم السلم
نهایت مبالغه مینمودند وهم چنین انها که نکث بیعت انحضرت کردند با انکه در مقام مجادله ومقاتله درامدند باز انکار فضیلت

آنحضرت نمیکردند و هم چنین معاویه ملعون با آنکه بنای همه کارش بر فساد و عناد بود باز انکار فضیلت و مناقب آنحضرت نمینمودند
و بغیر شرکت در قتل عثمان ملعون فسقی بآنحضرت نسبت نمیداد و بهمین قانع بود که حضرت امارت او را برای او باقی بدارد
و او اقرار کند بخلافت آنحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضایل آنحضرت را در حضور او مذکور می‌ساختند و انکار نمیکرد و
یزید پلید با آن قبح اعمال باز انکار فضل سید الشهدا نمیکرد و حضرت امام زین العابدین علیه السلم را تعظیم مینمود و در واقعهٔ حره مسلم
بن عقبهٔ لعین را سفارش کرد که حرمت آنحضرت و اهل بیت او را مرعی دارد و بنی مروان نیز آنحضرت را نهایت اکرام و اعظام
می‌نمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی العباس هر یک از ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر رعایت
میکردند حتی متوکل با آن عداوت و عناد و عصبیت حضرت امام علی النقی علیه السلم را نهایت تعظیم مینمود با آنکه ائمه محبوس ایشان
و زیر دست ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت
تعظیم و تبجیل مینمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و مؤید اینست آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوایف
مختلفهٔ خلق را بر زیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد مشرفهٔ ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت
ایشان میشوند و حوایج عظیمه نزد ضرایح مطهرهٔ ایشان طلب می‌نمایند و امید اجابت دارند و بر آورده می‌شود و در شداید
خطیره پناه بروضات مقدسهٔ ایشان میبرند و امان می‌یابند و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند
بعمل نمی‌آورند و پناه باین ضرایح می‌آورند و این خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود و اکثر پادشاهان
مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ائمه ما بودند قبور ایشان مندرس و متروک شد
و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفونند و نادری که معلوم است کسی رغبت بر زیارت ایشان نمی‌کند و بعضی از سادات که
نسبت ایشان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرتبهٔ ایشان یا نزدیکتر اند و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشته اند در
حیات و موت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان از برای ایشان نکرده اند و اگر قبور بعضی از ایشان را فی الجمله
تعظیمی و رعایتی کنند باعتبار انتساب بایشان است مثل حضرت معصومه و عبدالعظیم پس این از جمله معجزات ایشانست
که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از وفات نموده که با آنکه دواعی از جهات دنیویه با ایشان
نبوده و مردم از خلفا جور بسبب احترام و اکرام ایشان متضرر میشدند باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای جور
سعیها بسیار کردند که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصا حضرت امام حسین صلوات الله علیه را که متوکل ملعون خواست
که جای قبور آنحضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت کنند که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست و گاوها که بشخم
بسته بودند چون بحایر میرسیدند داخل نمیشدند و گاو بسیاری را کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستاد که بیل

وکلنک

وکلنک آن قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر مقدس ظاهر شدند که نمیشناختند ایشان را و مانع شدند سرکردهٔ ایشان گفت
که ایشان را تیرباران کنند هر تیری که بآن جانب انداختند برگشت و صاحبش را کشت پس فرمود که آب بر آن صحرا رها کنند
چون آب بحایر رسید از چهار طرف بلند شد و داخل حایر نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیهٔ حایر اینست پس جمعی را مقرر
کرد که سر راهها را نگاه دارند و هر که بزیارت رود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند
و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این نیست بغیر از آن که حق تعالی خواسته است که قدر ایشان را عظیم گرداند و رفعت درجهٔ
ایشان را ظاهر سازد و قطع نظر از معجزات که در مشاهد مطهرهٔ ایشان ظاهر میگردد و در اکثر سنوات خصوصا نزد ضریح
سید الشهدا از کور روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و مؤالف همه اقرار بآنها دارند و فقیر در بحار
الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده ام و بطریق معتبره بسیار منقول است که قتاده بصری
که از مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم آمد حضرت فرمود که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت
فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی آفریده است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای
زمین اند و خازنان علم الهی اند برگزید ایشان را پیش از آنکه خلایق را بیافریند نوری چند بودند از جانب راست عرش او پس قتاده
مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش فقها و خلفا و پادشاهان و ابن عباس نشسته ام
و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانچه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود میدانی در کجائی در پیش خانه آباده نشسته
که حق تعالی در شان ایشان فرموده است که فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه تا آخر آیه یعنی
مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بآن مثل زده در خانه چند افروخته شده که حق رخصت داده و مقرر فرموده که بوسیله
رفیع و بلند آوازه باشند و مذکور شوند در آنها نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند در آنجا نهار و بامداد و پسین مردانی چند که غافل نمیکرداند
ایشان را تجارتی و نه فروختی از یاد خدا و از بپا داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که تو اکنون نزد آنها نشسته
و مائیم آن خانه‌ها آباده قتاده گفت راست گفتی و الله خدا مرا فدای تو گرداند بخدا سوگند که آن خانه‌ها خانه سنگ و گل نیست
بلکه خانه آباده نبوت و امامت و علم و حکمت است و ایضا در روایت معتبر دیگر وارد شده است که در سالی که هشام بن عبدا
لملک بحج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد امام باقر هجوم آورده اند و از امور دین خود سوال میکنند عکرمه شاگرد
ابن عباس از هشام پرسید که کیست این که نور علم از جبین او ساطع است میروم که او را خجل کنم چون نزدیک حضرت آمد و ایستاد
لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا ابن رسول الله من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت
مرا عارض نشده حضرت همان جواب فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت اینست که حقتعالی محبت ایشان

در دل دوستان و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان می افکند که طوعا و کرها در حیات و ممات تعظیم مینمایند و در حوایج دین و دنیا پناه بایشان می برند ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مقصد هشتم در اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت است صلوات الله علیه بدانکه احادیث خروج مهدی علیه السلم را عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانچه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صم واله فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپای نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول نکند پس گفت که رسول خدا صم واله فرمود که چگونه خواهید بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلم و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرمود که خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا با تو نماز کنیم او خواهد گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را گرامی داشته است و از مسند ابو داود و ترمذی و ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول صم واله فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را طولانی میگرداند تا آنکه برانگیزد در آن روز مردی از امت من یا اهل بیت مرا که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت دیگر فرمود منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابوهریره روایت کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابو داود روایت کرده است از علی علیه السلم که حضرت رسول صم واله گفت اگر از دهر و روزگار باقی نمانده مگر یک روز البته برانگیزد خدا مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابو داود و ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صم واله فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابو داود و ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که مهدی از فرزندان من گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند که ابو سعید گفت که ما می ترسیدیم که بعد از پیغمبر بدعتها بهم رسد پس سؤال کردیم از آنحضرت حضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود و بیرون خواهد آمد و پنج یا هفت سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی نزد او خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت آنقدر زر در دامنش بریزد که دامنش پر شود و از سنن ترمذی از ابو اسحق روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نظر کرد به پسر خود حسین عم پس گفت این پسر من سید است چنانچه

چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه واله او را سید نام کرد و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابونعیم که از محدثین مشهور عامه است چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتملند بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله آنها از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه واله در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه علیها السلم نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول صم واله سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه صلوات الله علیها گفت میترسم که بعد از تو مرا ضایع گذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر زمین مطلع شدنی پس اختیار کرد از آن پدر تو را پس او را مبعوث گردانید برسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر تو را و وحی کرد بسوی من که تو را باو نکاح کنم ای فاطمه حق تعالی بما عطا کرده است هفت خصلت را که باحدی پیش از ما نداده است و باحدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی حق تعالی و من پدر توام و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشان است بسوی خدا و او شوهر تست و شهید ما بهترین شهیدانست و بهترین ایشان است بسوی خدا و آن حمزه عم پدر و شوهر تست و از ماست آنکه خدا او را دو بال داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هرجا که خواهد و او پسر عم پدر و برادر شوهر تست و از ماست دو سبط این امت و ایشان دو پسر تواند حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان بحق خدائی که مرا بحق فرستاده است بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندیکه مرا بحق و راستی به پیغمبری فرستاده است که از حسن و حسین صلوات الله علیهما بهم خواهد رسید مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت آورند مردم بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم کند پیری را پس خدا برانگیزاند در آن وقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعهای ضلالت ضلالت او دلهائی را که غافل از حق باشند و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای عز و جل رحیم تر و مهربان است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در دل منست و خدا ترا تزویج کرده است بکسیکه حسبش از همه بزرگ تر است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیم ترین مردم است بر رعیت و عادل ترین مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوند و علی علیه السلم فرمود که نماند فاطمه علیها السلم بعد از حضرت رسول صم واله مگر هفتاد و پنج روز که به پدر خود ملحق گردید مؤلف گوید رسول خدا صلی الله علیه واله حضرت مهدی را بحسن و حسین علیهما السلم هر دو نسبت دادند برای آنکه از جهت مادر از نسل حضرت امام حسن علیه السلم است

زیرا مادر امام محمد باقر دختر امام حسن علیه السلم بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین علیه السلم است
و دارقطنی که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری روایت کرده است و در اخرش گفته است
که حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی علیه السلم در عقب او نماز خواهد کرد و پس دست زد بر دوش حسین علیه السلم
و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش
مانند ستاره درخشانست و بر جانب راست روی مبارکش خال سیاه هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهای مبارکش
گشاده و بروایت عبد الرحمن بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدیست و خلیفه
خداست پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی علیه السلم پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب
کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی علیه السلم و صفات و علامات
او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است که من همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنة حسین بن مسعود
بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بران نوشته است در آن
پنج حدیث از اوصاف مهدی علیه السلم از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح که الحال در میان عامه
متداول است پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث
درین باب نقل کرده است و در کتب شیعه زیاده از هزار حدیث روایت کرده است در ولادت حضرت مهدی علیه السلام
و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و نسل امام حسن عسکری است علیه السلم و اکثر آن احادیث مقرون باعجاز است زیرا که خبر
داده اند بترتیب ائمه علیهم السلم تا امام دوازدهم و خفایای ولادت آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود ثانی درازتر
از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شد و کتبی که مشتمل اند بر این اخبار
معلوم است که سالها پیش از ظهور این مراتب مصنف شده است پس این اخبار قطع از تواتر چندین جهت دیگر افاده
علم میبخشند و ایضا ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیر بران ولادت با سعادت و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات
اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم و در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از این
مذکور خواهد شد ان شاء الله و صاحب فصول مهمه و مطالب السئول و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب
خود ولادت آنحضرت را با اکثر خصوصیات که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت آبای اطهار آنحضرت معلوم
است ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفایای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت
فایده نمیکند و اموری که ببراهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آنها نمیتوان نمود چنانچه کفار قریش انکار معاد

مینمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک شده چگونه زنده میتواند شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده مثل آن
درین امت واقع میشود از جمله حضرت ابراهیم علیه السلم چون منجمان نمرود ملعون را خبر داده بودند که شخصی درین زمان بهم خواهد رسید
که دین و ملک شما را برهم زند و نمرود امر کرده بود که مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابراهیم علیه السلم در پنهان
با مادر او مقاربت کرد و حضرت مخفی در غار متولد شد و مدتی در پنهان بود و حضرت موسی ع نیز چون منجمان خبر داده بودند
که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون ملعون باشد فرعون ملعون حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت
حضرت موسی علیه السلم مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن سلطنت
و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلم نه روز فاصله بود و یوسف علیه السلم پادشاه بود و یعقوب
پیغمبر چون حق تعالی میخواست ثواب او را عظیم کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای
جور شنیده بودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را
پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلمه را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او میکشند و ایشان
سعی در اطفای این نور میکردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما را در سر من رای محبوس گردانیده بودند
و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند و در مقام تضییع آن گوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده حمل مادر
آنحضرت را مستور گردانیده ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانیده او را بحفظ و حمایت خود از نظر دشمنان
ظالمان دور کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگوار ازا مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان باثار و اخبار
کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسامی ایشان معروف است
بر ولادت با سعادت آنحضرت مطلع شد مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت
تا وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلم جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزاتی که در وقت ولادت آنحضرت و از
نرجس خاتون مادر آنحضرت ظاهر شد زیاده از حد عد و حصر است و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نموده ام
و اشهر در تاریخ ولادت شریف آنحضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد و جمعی دویست و پنجاه و شش
گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و هشت نیز گفته اند و بنابر مشهور میان خاصه و عامه وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنابر قول اول تقریبا پنج سال بوده و بنابر قول دوم
چهار سال و بنابر قول سیم دو سال و مع ذالک آن معجزات و غرایب حالات از آن حضرت بظهور رسید و آنحضرت را دو غیبت
بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض بایشان میدادند و مسایل

رسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می آمد و خمس و نذرها که می بردند ایشان می گرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند
و حضرت میفرمود که بسادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیر هر ساله موقوف بودند و بر دست و زبان سفرا معجزات
عظیمه ظاهر میشد که مردم یقین میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت منصوبند چنانچه مقدار مال را میگفتند و نام کسی که مال را
فرستاده میبردند و آنچه چه ایشان در راه گذشته بود خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آینده ایشان میفرمودند
و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می آمد و درین غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند
اما سفرای معروف که همه شیعیان ایشان را میشناختند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان
بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما نص بر عدالت و امانت او فرموده
بودند و بشیعیان گفته بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابوجعفر
محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص حضرت امام حسن عسکری علیه السلم و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب الامر
و حضرت صاحب صلوات الله علیه بعد از وفات عثمان بمحمد نامه نوشتند که اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ تسلیم میکنیم
امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمیده و پسندیده پس خدا رحمت
کند او را و ملحق گرداند او را باولیا و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در آنچه موجب
قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی حق تعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا
عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید مصیبت او بتو و بما هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را بوحشت
افکنده است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او با آخرت و از جمله کمال سعادت او آنست که حق تعالی او را فرزندی
مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از وی و قایم مقام او باشد بامر او و ترحم کند بر او و میگویم الحمد لله
که نفوس راضی اند بمکان تو و بآنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا ترا یاری کند و تقویت دهد و اعانت نماید
و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع دیگر از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او برای شیعیان
بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شده و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و
کتابها در فقه تصنیف کرد مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلم و حضرت صاحب الامر علیه السلم و از پدر خود شنیده
بود و ابن بابویه از او روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر علیه السلم هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر
میشود و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و نمیشناسند و از وی پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده
گفت بلی و آخرین مرتبه که دیدم که به پرده های کعبه چسپیده بود در مستجار و میگفت خداوندا بمن انتقام بکش از دشمنان خود

و ابن

و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم
که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی را نشانده که آیات قرآنی نقش بران می کند و اسماء ائمه علیهم السلم را بر ان
حواشی نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این را از برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا دفن کنند یا بر
پشت من دران قبر بگذارند که مرا بران تکیه بدهند و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آنجا
میخوانم و بیرون می آیم و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته دران قبر
مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از ماه و
سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمین نحو روایت
کرده اند و روایت کرده اند که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب
علیه السلم او را امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر بن محمد بن احمد میل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان
داشت و اکثر کارهای حضرت را باو میفرمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر گفت که در وقت
احتضار محمد بن عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سوالها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود
پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نایب گردانم پس من برخواستم
و دست حسین را گرفتم و او را بجای خود نشانیدم و خود رفتم به نزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین بن
روح می بود و بخدمات او قیام می نمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان
اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت که اگر مرا مرگ دریابد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب
حضرت صاحب علیه السلم مامور شده ام که او را نایب خود کنم بعد از من در امور خود باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع می
کردند و زیاده از بیست و یکسال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود میدانستند
و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب
علیه السلم شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت باو منتقل شد و سه سال امر نیابت
باو بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین
شیعه درین سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهرا منقطع شد و ثقة الاسلام محمد بن
یعقوب کلینی و رئیس محدثین محمد بن بابویه رحمه الله درین سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابراهیم گفته است که با مشایخ
شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بابویه قمی را که درین ساعت

رحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ آن روز را نوشتند بعد از آن هفده روز یا هیجده روز خبر رسید که علی رحمه الله در همان روز
و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را بهمین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران
روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در سالی که سیمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش
بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب الامر علیه السلام او بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن
محمد سیمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کار
های خود را و کسی را وصی و قایم مقام خود مگردان بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد و بعد ازین ظاهر نمیشویم از برای
احدی مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود
و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد ازین جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد و هر که دعوی کند که مرا دیده است
پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی او دروغگو و افترا کننده است وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ حسن
گفت که ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم در حال احتضار یافتیم
کسی باو گفت که وصی تو بعد از تو که خواهد بود گفت خدا را امری و حکمتی هست که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را گفت
و بعالم اعلا ارتحال نمود   که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند
و در آن وقت نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکن است درین حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کند که در آن
وقت دیده اند و شناخته اند دروغ میگویند یا اگر با دعوای مشاهده دعوای سفارت و نیابت کنند دروغ میگویند و اما
معجزات که بر دست و زبان سفرا جاری شده زیاده از آن است که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه
گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم
در راه یک شمش گم شد من یک شمش بوزن آن خریدم و با آنها ضم کردم و به نزد حسین بردم چون آنها را گشودم از میان آنها
اشاره کرد بآن شمشی که خریده بودم و گفت بردار آن شمشی را که بعوض گم شده خریده زیرا که گم شده بما رسیده و دست
دراز کرد و شمش گم را بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد دیدم که می پرسید وکیل حضرت صاحب کیست یکی
از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد آن زن آمد به نزد حسین و گفت بگو من چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم حسین
گفت آنچه آورده به بینداز بمیان دجله تا بگویم که چه چیز آورده پس آن زن رفت و آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت
نزد حسین چون داخل شد حسین بخادم گفت حقه را بیاور خادم حقه را آورد حسین گفت این حقه ایست که آورده بودی
و در دجله انداختی و درین حقه یکجفت دست برنج طلاست و حقه بزرگی که در آن دانه بزرگی منصوبست و دو حقه کوچک

که دانه

که دانه دارد و دو انگشتر که یکی نگینش عقیق است و دیگری فیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن حقه بود چون زن
آن حالت را مشاهده کرد بیهوش شد و جمعی دیگر از سفرا بودند غیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند
حکیمه خاتون عمه حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز و شاء و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که مدتها
نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش باعجاز حضرت صاحب علیه السلام بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشت
و کفن از برای او فرستاد در آذربایجان و جمع دیگر بودند که بعضی نادرا بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای
اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمه الله علیهم روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب علیه السلام را
طلب بسیار کردم و مال جزیل صرف کردم و باین سعادت فایز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمری که نواب آنحضرت
رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت
فردا اول روز بیا چون نزد او رفتم دیدم که آدمی آید و جوانی خوشبوی خوشرو باو همراه است بهیئت تجار و متاعی در آستین
دارد پس عمری اشاره کرد بسوی آن جوان که اوست آنکه میخواهی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم و جواب فرمود
پس بدر خانه رسید که معروف نبود و اعتنائی بآن نداشتیم خواست داخل خانه شود عمری گفت اگر سوال داری بکن که دیگر او را
نخواهی دید چون رفتم سوال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعون است ملعون است که نماز بامداد را تاخیر کند تا آنکه
ستاره ها بر طرف شود ملعون است ملعون است کسی که نماز مغرب را تاخیر کند تا آنکه ستاره در آسمان پیدا شود یعنی از برای طلب
فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل مداین که گفت با رفیقی بحج رفتم و در موقف
عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته بود و ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه دیناری ارزید
و نعل زردی در پا داشت و اثر سفر بر او ظاهر نبود پس سایلی از ما سوال کرد او را رد کردیم نزدیک آن جوان رفت و از او
سوال کرد آن جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سایل او را دعای بسیار کرد جوان برخاست و از ما غایب شد نزد
سایل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز بتو داد که اینقدر او را دعا کردی بما نمود سنگ ریزه طلائی که مانند ریگ
دندانه داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود برفیق خود گفتم امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز
او سنگ ریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه
و مدینه که این مرد که بود گفتند جوانیست علوی هر سال پیاده بحج می آید و قطب راوندی در خرایج از حسن مسترق روایت
کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبد الله ابن احمدان ناصر الدوله بودم در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب علیه السلام
و غیبت آنحضرت مذکور شد و استهزاء میکردم باین سخنان در اینحال عموی من حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنان را

میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد ترا داشتم درین باب تا انکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند
و هر حاکمی که میرفت او را می کشتند و طاعت نمیکردند پس لشکر بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم بشکار
رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی او رفتم تا بنهری رسیدم در میان نهر روان شدم و هر چند میرفتم وسعت نهر
بیشتر می شد درینحال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت و بغیر چشمهایش چیزی در زیر
ان نمینمود و دو موزه سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و کنیت نیز یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام
مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا عیب میکنی و سبک میشماری ناحیه ما را و چرا خمس مالت را باصحاب و نواصب ما نمیدهی
و من مرد صاحب وقار شجاعی بودم که از چیزی نمی ترسیدم از سخن او بلرزیدم و ترسیدم و گفتم میکنم ای سید من انچه
فرمودی گفت هرگاه برسی بان موضعی که متوجه ان گردیده و باسانی بدون مشقت قتال و جدال داخل شهری شوی
و کسب کنی انچه کسب کنی خمس انرا بمستحقین برسان گفتم شنیدم و اطاعت می کنم پس گفت برو بارشد و صلاح و عنان
اسب خود را گردانید در وانه شد و از نظر من غایب گردید و ندانستم کجا رفت و از جانب راست و چپ او را بسیار
طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم
از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون امدند و گفتند هر که
مخالف ما بود در مذهب و بسوی ما می امد ما با او محاربه میکردیم و چون تو از مائی و بسوی ما امده میان ما و تو مخالفتی نیست داخل
شهر شو و تدبیر شهر بهر نحو که میخواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از انچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای
خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند تا انکه مرا معزول کرد و برگشتم بسوی بغداد و
بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من می امدند درین وقت محمد بن عثمان عمری امد
و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه داد و من ازین حرکت او بسیار بخشم امدم و پیوسته
مردم می امدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من بر او زیاد میشد چون مجلس منقضی
شد به نزدیک من امد و گفت میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب و نهر میگوید که ما وفا بوعده
خود کردیم پس ان قصه بیادم امد و لرزیدم و گفتم می شنوم و اطاعت می کنم و بجان منت میدارم پس برخواستم و دستش را
گرفتم و باندرون بردم و در خزینهای خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردیم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم
او بیاد من اورد و خمس را گرفت و بعد از ان من در امر حضرت صاحب علیه السلم شک نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت من
نیز تا این قصه را از عم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و یقین کردم امر الحضرت را و شیخ طوسی رحمه الله و دیگران روایت

کرده اند

کرده اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت حضرت صاحب علیه السلم نوشت و بحسین بن روح داد و سوال کرده بود در ان عریضه
که حضرت دعا کنند از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو و حق تعالی
ترا درین زودی دو فرزند ذکر نیکوکار روزی خواهد کرد پس در انزودی از کنیزی خدا او را دو فرزند داد یکی محمد
و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله انها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار از محدثان
و فضلا بهم رسیدند و فخر میکرد که من بدعای حضرت قایم علیه السلام بهم رسیده ام و استادان او او را الحسین و مدح میکردند
محمد
و میگفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب علیه السلم بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بابویه
بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده اند که گفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع و میخواستم از انحضرت سوال
کنم که امام بعد از و که خواهد بود حضرت پیش از انکه سوال کنم فرمود که ای احمد خدای عز و جل از روزی که ادم علیه السلام را که
خلق کرده است تا حال زمین را خالی از حجت نگردانیده است و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسیکه حجت خدا باشند
بر خلق و به برکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران از اسمان بفرستد و برکتهای زمین را بر اورد گفتم
یا ابن رسول الله پس که خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخواست و داخل خانه شد و بیرون امد و کودکی بر دوش بود
مانند ماه شب چهارده و سه ساله مینمود و گفت ای احمد اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای
او او را بتو نمی نمودم ای فرزند نام و کنیت او موافق نام و کنیت حضرت رسول است ص و اله و زمین را پر از عدالت
خواهد کرد بعد از انکه پر جور و ظلم شده باشد ای احمد مثل او درین امت مثل خضر و مثل ذو القرنین است بخدا سوگند که غایب
خواهد که غایب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسیکه خدا او را ثابت
بدارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم ایا معجزه و علامتی ظاهری تواند شد که خاطر
من مطمئن گردد پس ان کودک بسخن امد و بزبان عربی فصیح گفت منم بقیه خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او بعد از دیدن
دیگر طلب خبر مکن احمد گفت که شاد و خوشحال از خدمت انحضرت بیرون امد و روز دیگر بخدمت انحضرت رفتم و گفتم یا ابن
رسول الله عظیم شد سرور من بانچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر و ذو القرنین که در ان حجت خواهد بود چیست
حضرت فرمود که ان سنت طول غیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار من ان
قدر بطول خواهد انجامید که بر گردند از دین اکثر انها که قایل بامامت او باشند باقی نماند بر دین حق مگر کسیکه حق تعالی
عهد ولایت ما را در روز میثاق گرفته باشد و در دل او بقلم صنع ایمان نوشته باشد و او را موید بروح ایمان گردانیده باشد
ای احمد این از امور غریبه خداست و رازیست از رازهای پنهان او و غیب الغیبست از غیب های او

پس بگیر انچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر کنندگان باش تا در قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضا از یعقوب
بن منقوش روایت کرده است که گفت روزی بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلم بر روی تخت گاهی نشسته بودند و از
جانب راست ان حجره بود که پرده بر درگاه او اویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده را
بردار چون بر داشتم کودکی بیرون امد که قامتش پنج شبر بود و تقریبا گویا بایست هشت ساله باشد یا ده ساله با جبین گشاده
و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده و بر خد راست رویش خالی بود و کاکلی بر سر داشت
امد و بر ران پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود اینست امام شما پس ان کودک بر خواست حضرت فرمود ای فرزند
گرامی برو تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس با و نظر با و میکردم تا داخل حجره شد پس حضرت
فرمود ای یعقوب نظر کن که درین حجره است داخل شدم و گردیدم هیچکس را در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معاویه
و محمد بن یعقوب ایوب و محمد بن عثمان عمری روایت کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن علیه السلم پسر خود حضرت
صاحب علیه السلام را بما نمود و ما در منزل انحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من و خلیفه من
بر شما اطاعت بکنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد ازین روز او را نخواهید دید
پس از خدمت انحضرت بیرون امدیم و بعد از اندک روزی حضرت عسکری علیه السلم از دنیا مفارقت نمود و ایضا
روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن علیه السلم
حضرت صاحب از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت
غایب گردید بعد از ان جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از حضرت نیافت تا انکه جده مادر حضرت امام حسن علیه السلم برحمت
خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را در انخانه دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر امد و مانع شد و گفت خانه
منست در انجا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و فرمود که ای جعفر این خانه تست و غایب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ
طوسی علیه الرحمه از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت صاحب علیه السلم در سامره واقع شد
در سال دویست پنجاه و شش و کنیت او ابو القاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول صلعم واله که اسم او اسم منست
و کنیت او کنیت منست و لقب او مهدیست و اوست حجت و منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت
حضرت امام حسن عسکری ع در مرضی که از ان مرض بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او نشستم در انحال عقید خادم خود را
گفت که اب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب علیه السلم قدح را اورد و بدست انحضرت داد چون خواست
بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را از دست گذاشت و عقید را گفت داخل انخانه

شو کودکی که در سجده است نزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم کودکی در سجده است و انگشتهای سبابه بسوی اسمان بلند
کرده است چون سلام کردم نمازرا سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند که نزد او بیائید
پس مادر حضرت دستش را گرفت و بسوی حضرت او اورد چون داخل شد بر پدر خود سلام کرد و ان طفل بزرگوار رنگش درخشان
بود و موهایش پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود و چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سید اهل بیت خود اب بمن
بده که من بسوی پروردگار خود میروم ان طفل قدح اب مصطکی را برداشت و لبهای خود را حرکت بدعائی داد و او را ابپدر بزرگوار
خود داد چون اب را بیاشامید فرمود که مرا برای نماز مهیا گردانید پس دستمالی در دامان حضرت انداختند و حضرت صاحب علیه السلم
انحضرترا وضو داد یکمرتبه و یکمرتبه هر دو پاهای انحضرترا مسح کرد پس بحضرت صاحب علیه السلم گفت ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان
و توئی مهدی و تو حجت خدائی در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شدهٔ و توئی محمد پسر حسن و تو فرزند حضرت
رسول صلی الله علیه واله و توئی خاتم امامان طاهر و پاکیزه و رسول خدا صلعم واله بشارت داد بتو امت را نام و کنیت تو را بیان
کرده و این عهدیست از پدر و پدران من که بمن رسیده است و در ان ساعت انحضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان
عمری روایت کرده است که چون اقای ما حضرت صاحب علیه السلم متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلم پدر مرا طلبید و فرمود
که ده هزار رطل که قریب بهزار من باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری
برای عقیقه بکشد و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری عسکری علیه السلم روایت کرده است که چون حضرت قایم علیه السلم متولد
شد بدو زانو نشست و انگشتان شهادت را بسوی اسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد واله
پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا بر طرف خواهد شد اگر مارا رخصت گفتن بدهد خدا شکی نخواهد ماند و ایضا نسیم روایت
روایت کرده که یکشب بعد از ولادت انحضرت بخدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود که امانست از مرگ تا سه روز و ابو علی
خیزرانی از جاریه عسکری ع روایت کرده است که چون حضرت قایم علیه السلم متولد شد نوری دیدم از انحضرت ساطع گردید
و اطراف اسمانها روشن کرد و مرغان سفید دیدم از اسمان بزیر می امدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک انحضرت
میمالیدند و پرواز میکردند بسوی اسمان چون این واقعه را بحضرت عسکری علیه السلم نقل کردم خندید و فرمود اینها ملایکه اسمانند
فرود امده اند که تبرک بجویند بانحضرت و اینها یاوران او خواهند بود در وقتی که خروج کند و دو بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ
طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان رحمة الله علیهما برده فروش که از فرزندان
ابو ایوب انصاری بود و او از شیعیان خالص امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلم و همسایه ایشان بوده در سر من رای گفت
روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه بنزد من امد و طلب نمود مرا چون بخدمت انحضرت رفتم و نشستم

فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول صعم واله
تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری بر
ولایت ما و ترا براز پنهان مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر
شریف خود را بر آن زدند و کیسه زردی بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه و زر را
و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از آن کنیزان را در آن کشتیها
خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد
پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را
که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود که در جامه حریر کنده پوشیده است ابا و امتناع خواهد نمود از آنکه
کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از و ظاهر میشود پس بدان
که بزبان رومی میگوید که وای پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این
کنیز و عفت او مرا در خریدن راغب تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت سلیمان بن
داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت من مده پس آن برده فروش
گوید من برای تو چاره چه کنم که به هیچ مشتری راضی نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیز گوید که چه تعجیل میکنی و البته
باید مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برخیز و صاحب کنیز و بگو که
نامه با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و
وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب
آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود
همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگند
های عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد
که حضرت امام علی نقی علیه السلم بمن داده بودند پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد بحجره که
در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام علیه السلم را بیرون آورد و می بوسید و بر دیده ها می چسبانید و بر رو
میگذاشت و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که می بوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی کنیز گفت که ای عاجز کم معرفت
به بزرگی اوصیای پیغمبران گوش خود بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه

دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی ع است ترا خبر دهم بامر عجب
بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل
حواریان عیسی علیه السلم از علمای نصارا و از عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران
عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کرده
بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کرده بودند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای
تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت
خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد پس در آنحال رنگهای کشیشان متغیر شد
و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی
که دلالت میکنند بر اینکه دین مسیحی بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این
تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو
تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند
و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی روی نمود و نحوست این برادر برابر نحوست آن برادر بود و سر این کار را
ندانستند که این از سعادت سروریست نه از نحوست دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرمسرا بازگشت
و پرده های خجالت در آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان
در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم
تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با وصی و دامادش علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و جمعی
از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح علیه السلم بقدم ادب از روی
تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیاء صعم واله شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت
رسالت پناه صعم واله فرمود که آمده ام یا روح الله که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم
و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلم فرزند آن کسی که تو نامه اش بمن دادی پس حضرت
عیسی علیه السلم نظر افکند بسوی شمعون و گفت شرف دو جهانی روی بتو آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله
علیهم اجمعین و شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر بر آمدند و حضرت رسول صعم واله خطبه انشا فرمود و با حضرت مسیح
مرا بامام حسن عسکری علیه السلم عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت صعم واله با حواریان گواه شدند پس چون از خواب

سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش
محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه‌ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد فنا میداد تا بحدیکه خوردن
و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق نهانی بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای
روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از او سوال نمود و هیچ کس سود نمیداد پس چون
از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو
بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تو اند
دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش بامن عافیتی ببخشند
پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران
مسلمانان را عزیز و گرامی داشت بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمة الزهرا علیها السلم بدیدن
من آمد و حضرت مریم علیها السلم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت بود پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین
زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری علیه السلم پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت
امام حسن ع بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا
شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری
که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلم بدیدن تو بیاید پس بگو
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء علیها السلام مرا
بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم
و این دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت می بردم چون شب آینده در آمد و بخواب رفتم
خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود
مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر از برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب
بنزد تو خواهم بود تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجر را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال
یک شب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی
گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلم در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد
پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیئتی که ترا نشناسند از پی جد

خود

خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال
کسی بغیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت من بحصه او افتادم از نام من سوال کرد گفتم نرجس نام
دارم گفت این نام کنیزان است بشر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگ و زبان عربی را نیک میدانی گفت که بلی از بسیاری محبتی که جدم
نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده
بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون او را بسر من رای بردم و بخدمت
حضرت امام علی نقی علیه السلم رسانیدم حضرت بکنیز که خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین
نصاری را و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلام را گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو
بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم که کدام یک بهتر است نزد تو آنکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی
بدهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و
مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت که این فرزند از که بعمل خواهد آمد فرمود
فرمود که از آن کسیکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله ترا برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او
ترا بعقد که در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن علیه السلم حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت که مگر از آن شبی که بدست
بهترین زنان مسلمان شده‌ام شبی نگذشته است که او بدیدن من نیامده پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و
خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن و چون حکیمه خاتون داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر
گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را در خانه و واجبات و سنتها را باو
بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری و مادر صاحب الزمان صلوات الله علیهما است و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن
یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده
اند حکیمه خاتون او را در بر گرفت روزی حضرت امام حسن عسکری ع بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون
کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که
در این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده
باشد گفتم پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه گوید که جامه‌های خود را پوشیدم
و بخانه برادرم امام علی نقی علیه السلم رفتم و چون سلام کردم نشستم بی آنکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت
ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم

فرمود کای برزگوار صاحب برکت خدا میخواست که تورا در چنین ثواب شریک گرداند و بهرهٔ عظیمی از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید
که تورا واسطه چنین امری گردانید حکیمه گفت که بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت را و عفاف را در خانه خود واقع
ساختم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السلم
در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت آن امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آن
آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از
پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیدهٔ خود می نهم چون حضرت امام حسن ع این سخن را از
من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور
جامههای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که درین شب متولد میشود فرزند گرامی بر خدا که حق تعالی
باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از که بهم میرسد ای سید
من آن فرزند و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس
ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر و ظاهر خواهد
شد و مثل او مثل مادر موسی است و حمل این فرزند نیز درین امر شبیه است بحمل موسی و در روایت دیگر اینست که حضرت فرمود
که حمل ما اوصیا و پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلوی باشد و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران مادران فرود می آئیم زیرا که
ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاسات را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که بنزد نرجس رفتم و این احوال را باو
گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم پس در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در
ساعت از وجه میگرفتم و او بجای خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده می بود و درین است بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد
برخواستم و نماز شب ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدیم نرجس از خواب برجست و وضو ساخت و نماز شب بجا
آورد چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود و نزدیک شد در دلم شکی بدید آید از وعدهٔ که حضرت فرموده بودند ناگاه
حضرت امام حسن علیه السلم از حجرهٔ خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است درینحال از نرجس اضطرابی مشاهده کردم
پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر و خواندم حضرت آواز دادند که سورهٔ انا انزلناه بر و بخوان پس از و پرسیدم که چه حال
داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده پس چون من شروع کردم بخواندن سورهٔ انا انزلناه شنیدم که آن طفل در
شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی
خوردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام حسن علیه السلم

تمام شد

[illegible]

تمام شد نرجس از دیدهٔ من غایب شد گویا پرده میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی حضرت امام حسن علیه السلم فریاد
کنان حضرت فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده
کردم که دیده ام خیره کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که رو بر بقبله بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را
بسوی آسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین پس یک یک امامان را
شمرد تا بخود رسید پس فرمود اللّٰهمّ انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبّت وطأتی و املأ الارض
بی عدلاً و قسطاً یعنی خداوندا وعدهٔ نصرت که بمن فرمودهٔ وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و
انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن ع مرا آواز داد که ای
عمه فرزند مرا در بر گیر و بسوی من بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده یافتم و پاک پاکیزه یافتم و بر ذراع راست
اش بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستیکه باطل
مضمحل شدنیست و ثبات و بقا ندارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را بنزد پدر بزرگوار بردم و نظرش
بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر چهره و دیده اش مالید و بر دهان و هر دو گوشش زبان گردانید
و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت
صاحب علیه السلم استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض
و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکّن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم
ما کانوا یحذرون و این آیهٔ کریمه موافق احادیث معتبر در شان آنحضرت و آبائهم و آبائی بزرگوار او نازل شده است
و ترجمه ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را پیشوایان دین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را
در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنه و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر میکردند برگشتیم
بترجمهٔ حدیث پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه فرستاد تا پدر بزرگوار خود پس درینحال مرغان بسیار نزدیک
سر مبارک آنحضرت پیدا شدند و یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه
بنزد ما بیاور مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند و حضرت
امام حسن علیه السلم فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی باو سپرد موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت
فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را بسوی تو بر میگردانند مانند حضرت موسی علیه السلم
که بمادرش برگردانیدند چنانچه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیدهٔ مادرش

باو روشن کرد و پس حضرت حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را باو سپردید فرمود که این روح القدس است که موکل است
بر ائمه علیهم السلام ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت
که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل شدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این
طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیاء ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اولاد و اطفال
دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت
پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود
که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان حضرت امام حسن علیه السلام تا آنکه چند روزی قبل از وفات آن
حضرت او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا امر میفرمائی
که به نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه منست بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن
او را قبول کنید و امر او را اطاعت نمائید پس از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من
حضرت صاحب الامر علیه السلام را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سوال نمایند مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سوالی
بکنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت عسکری ع رفتم بخدمت
حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت و امام زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است چون نشستم گفت ای
محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی یا ناطق است و علانیه دعوای امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از
امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت در دو برادر نمی باشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسنین علیهما السلام را بر سایر ائمه داده است
و خدا فرزندان حسین علیه السلام را زیادتی داد بر فرزندان حسن علیه السلام و ایشان را مخصوص گردانید بامامت چنانچه فرزندان
هرون را زیادتی داد بر فرزندان موسی علیه السلام و مخصوص گردانید ایشان را به پیغمبری و وصایت هر چند موسی بهتر بود
از هرون و حجت بود بر دو فرزندان هرون همیشه فضیلت داشتند بر فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است این
امت را از حیرتی که بشک اندازد اهل بطلان و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران
این حیرت بعد از وفات حضرت عسکری ع البته خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا از حسن عسکری علیه السلام فرزندی مانده
تبسم کرد و گفت هرگاه فرزندی نمانده باشد پس که حجت خدا خواهد بود و بعد از و من گفتم بتو که بعد از حسنین علیهما السلام
امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده من خبر ده مرا که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه بود پس حکیمه خاتون قصه
ولادت را بنحوی که در حدیث گذشت مذکور ساخته بیان نمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از

سه روز از ولادت حضرت صاحب ع مشتاق لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام و گفتم که مولای من کجاست فرمود
که سپردیم او را بآن کسی که از ما و تو احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا به نزد ما چون روز هفتم شد رفتم گهواره دیدم بر سر
گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز داد که فرزند
مرا بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب علیه السلام شهادتین
فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت
امام علیه السلام فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران خود فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی
خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریه موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن
جدم محمد مصطفی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین همه را خواند پس قصههای پیغمبران را یاد کرد و پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک را فرستاد که او را بسراپردههای عرش رحمانی بردند پس حق تعالی
باو خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده من تو را خلق کردهام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و توئی هدایت یافته بنده
کامل من قسم بذات خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را
می آمرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و
بگوئید که در پناه حفظ و حمایت منست و او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را
باو بر پا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال حیات حضرت عسکری ع
و بعد از وفات آنحضرت را دیدهاند و معجزات از آنحضرت مشاهده نمودهاند از آنجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی رحمه الله علیه روایت
کرده است از ابو الادیان که گفت خدمت امام حسن عسکری علیه السلام میکردم و نامههای آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری
که از آن مرض بعالم بقا ارتحال نمود مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی
شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابو الادیان گفت ای سید هرگاه این واقعه رو دهد
امر امامت باکیست فرمود که هر که جواب نامههای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من
نماز کند او جانشین من است گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز هست او امام شما است و مهابت آنحضرت
مرا مانع شد که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامهها را باهل مداین دادم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده
بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم
جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان گرد او بر آمدهاند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت خود میگویند

پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است امامت نوع دیگر شده است این فاسق که اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را
میشناختم که شراب می خورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت کردم گفتم و هیچ سوال از من نکرد در
این حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخاست و شیعیان
با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلم را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش
ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند ماه پاره بیرون آمد
و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن
طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را بر پهلوی حضرت امام علی نقی علیه السلم دفن کرد و متوجه من شد و فرمود
که ای بصری بده جواب نامها را که با تست پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن علیه السلم فرموده بود
ظاهر شد و یک علامت مانده است و بیرون آمدم پس حاجز وشا بجعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست که بود آن
طفل جعفر گفت والله که من هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم پس در اینحال جماعتی از اهل قم آمدند و سوال کردند از احوال امام
حسن علیه السلم چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند
و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند که با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر
برخواست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در اینحال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلم و گفت با شما
نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن همیان ده اشرفی هست که طلا را روکش
کرده اند آن جماعت نامها و مالها تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و مالها را بگیری او امام زمان است
و مراد حضرت امام حسن علیه السلام همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفه بناحق آن زمان بود و این وقایع را
نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن علیه السلم را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده
او انکار کرد و از برای دفع مظنه ایشان گفت حملی دارم من از آنحضرت باین سبب او را بابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون
فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبیدالله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان در حال خود ماندند
و کنیزک از خانه قاضی بخانه خود باز گشت و شیخ طوسی علیه الرحمه بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتمد معتضد خلیفه فرستاد
و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک یک اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را بجنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل
برویم بسامره و خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلم بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است
پس داخل خانه شوید و هر که را در آنجا یابید سرش را برای ما بیاورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی

نشسته بود

نشسته بود و بندی زیر جامه در دست داشت و می بافت پرسیدیم که کی درین خانه هست گفت صاحبش و هیچ گونه ملتفت نشد بجانب
ما و از ما پروا نکرد پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست
کارگر بدر آمده است و در خانه هیچکس نبود و چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره
ایستاده است و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب
هیئت و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق
شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شده بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس
رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز باینمنوال گذشت پس من متحیر ماندم و زبان بعذرخواهی گشودم و گفتم معذرت
میطلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا والله که ندانستم که نزد کی می آییم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی
خدا ازین کردار پس بهیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود و ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار
ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که در هر وقت که برگردیم که ما را بنزد او ببرند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم
و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کرده اید و با کسی حرفی گفته اید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم
یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه ازین واقعه را بکسی نقل کرده اید هر آینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از
مردن او و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیماء غلام
خلیفه بسر من رای آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلم را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر علیه السلم
از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست مبارک داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانه من سیماء بر خود لرزید و گفت که جعفر
کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تست باز میگردیم پس از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس راوی حدیث
گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم که از حکایتی که این شخص نقل کرد که آیا راست است گفت که ترا
خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نمیماند و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق
که از وکلای حضرت امام حسن عسکری علیه السلم بود سعد بن عبدالله را که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت آنحضرت که از مسئله
چند میخواست سوال کند سعد بن عبدالله گفت که چون بدر دولتسرای آنحضرت رسیدیم پس احمد رخصت دخول از برای خود
و من طلبید و داخل شدیم و احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا
و نقره بود که هر یکی را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بودند چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن آن
حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت گوئی از طلا بود بشکل انار

که نگینهای زیبا و جواهر گرانبها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره بهدیه فرستاده بود برای آنحضرت و در دست حضرت نامهٔ
بود و کتابتی میفرمود و چون آن طفل مانع میشد آن گوی را انداخت که طفل از پی او میرفت و خود کتابت میفرمود
چون احمد همیان را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت با آن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفهای شیعیان تست بگشا و متصرف
شو آن طفل یعنی حضرت صاحب علیه السلم گفت ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام
پس حضرت عسکری علیه السلم فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است تا حضرت صاحب علیه السلم حلال و حرام از
یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت فرمود که این از فلانست که در فلان محلهٔ قم میباشد و شصت
و دو اشرفی درین کیسه است و چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکی است که از پدر میراث باو رسیده بوده و فروخته است و چهارده اشرفی
قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایهٔ دکان سه دینار است حضرت امام حسن علیه السلم فرمود راست گفتی ای فرزند
بگو که چه چیز درمیان اینها حرام است تا بیرون کند فرمود که درین میان یک اشرفی هست بسکهٔ ری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخ
بتاریخش بر آن نقش است و نصف نقشش محو شده است و یکدینار مقراض شده ناقصی هست که یک دانگ نیم است و حرام درین
کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش آنست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولای که از همسایه
کانش بود مقدار یکمن ریسمان بود و مدتی بر این گذشت و دزد آنرا ربود و آنمرد چون گفت که آنرا دزد برد تصدیقش نکرد
و تاوان از او گرفت ریسمانی باریک تر از آن که دزد برده بود بهمان وزن داد که آنرا بافتند و فروخت و این دو دینار از
قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب ع فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را
تسلیم نمود پس صرهٔ دیگر بیرون آورد حضرت صاحب الامر علیه السلم فرمود که این مال فلان است که در فلان محلهٔ قم می باشد
و پنجاه اشرفی درین صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و
برزگرانش مشترک بود و حصهٔ خود را زیاده کیل کرد و گرفت و مال آنها در آن میان است حضرت امام حسن بحضرت صاحب
الامر علیهما السلم فرمود که راست گفتی ای فرزند پس باحمد گفت که این کیسه‌ها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند
که ما نمیخواهیم و اینها حرام است تا آنکه همه را باین نحو تمیز فرمود و چون سعد بن عبدالله خواست که مسایل خود را بپرسد حضرت
عسکری ع فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب ع فرمود پس جمیع مسایل مشکل را پرسید و
جوابهای شافی شنید و بعضی از سؤالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث
طولانیست و در سایر کتب ایراد نموده‌ام و کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمه الله علیهم روایت کرده اند بسندهای معتبر از علان هندی
که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه آن ملک

برگشتیهای نشستیم و همه توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم درمیان مردم و ایشان را دانا
میگردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشان را و در حلال و حرام ایشان را و همه مردم رجوع بما میکردند پادشاه و غیر او روزی
نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مذکور ساختیم و گفتیم این پیغمبری که ما در کتابها نام او مذکور است امر او بر ما مخفی است
و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس رای همه بر این قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان
احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود برداشتم پس دوازده ماه گردیدم تا نزدیک بکابل رسیدم
جماعتی از ترکان برخوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند حاکم کابل چون باحوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد
و در آنوقت داود بن عباس والی بلخ بود چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده ام و لغت فارسی
آموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند من
گفتم از شهر خود بیرون آمده ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده ایم گفتند نام
او چیست گفتم محمد ص و آله گفتند او پیغمبر ماست که تو او را طلب نمائی من شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند
با ایشان گفتم میدانم که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر است اما نمیدانم که آنکه شما میگوئید آنست که من او را طلب میکنم یا نه بگوئید
او در کجا باشد تا بروم به نزد او و سؤال کنم از او از علامتها و دلالتها که نزد من هست و در کتب خوانده ام اگر آن باشد
که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفهٔ او کیست گفتند ابوبکر گفتم نامش را بگوئید
این کنیت اوست گفتند نامش عبدالله پسر عثمان است و نسب او را بقریش ذکر کرده اند گفتم نسب پیغمبر خود را ذکر کنید
پس بیان کردند گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب او میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفهٔ او برادر اوست در دین و پسر
عم اوست در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین بغیر از فرزندان
این مردی که خلیفهٔ اوست چون فقهای ایشان این سخنان را از من شنیدند برجستند و گفتند ای امیر این مرد از شرک بدر آمده
است و داخل کفر شده است و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم
تا دینی قوی تر از آن که دارم نیابم من صفات آن پیغمبر را خوانده ام در کتابهای که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است و من از
بلاد هند بیرون آمده ام و دست برداشته ام از عزتی که در آنجا داشتم از برای طلب او و چون تفحص کردم امر پیغمبر شما را از آنچه شما
بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب الهی خوانده ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اشکیب را که از
اصحاب حضرت عسکری علیه السلم بود طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند
و ایشان ابصر و اعلم اند بمناظرهٔ او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و جواب خاطرشان

اوکن پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از انکه احوال خود را باو کفتم و بر مطلب من مطلع کردید کفتم انکه پیغمبر که طلب میکنی همان است
که ایشان کفته است اما خلیفهٔ او را غلط کفته اند ان پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله پسر عبد الله پسر عبد المطلب است و وصی او علی بن ابی
طالب پسر عبد المطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است صلوات الله علیها که دو فرزند زادهٔ محمد اند
غانم کفت من کفتم همین است انکه من مینجم استم و طلب میکردم و اَنَّ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ
پس والی نیکی و احسان بسیار بمن کرد و بحسین کفت تفقد احوال او بکن و از و باخبر باش پس رفتم بخانهٔ او و با و انس کرفتم
و مسایلی که بان محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض از و اخذ کردم من بحسین کفتم ما در کتب خود
خوانده ایم که محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از و نیست و امامت بعد از او با وصی و وارث و خلیفهٔ
اوست و بعد از و پیوسته امر خلافت خدا جاریست در اعقاب و اوصیا ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی
محمد صلی الله علیه و آله کفت امام حسن و بعد از و امام حسین پسر پسر محمد صلی الله علیه و آله و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر صلوات
الله علیه و بیان کرد انچه حادث شد از غایب شدن انحضرت پس همت من مقصور شد بر انچه طلب ناحیهٔ مقدس
انحضرت کنم شاید بخضرت توانم رسید راوی کفت پس غانم امد بقم و با صحاب صحبت داشت در سال دویست و
شصت و چهار و با صحاب ما رفت به بغداد و با و رفیقی بود از اهل سند که با و رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم بود
کفت خوش نیامد بعضی از اخلاق ان رفیق از وجدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد
بنی عباس یا وارد قریهٔ عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر بودم در ان امری که در طلب ان سعی میکردم ناکاه مردی بنزد
من امد تو فلانی و مرا بنام خود خوانده که در هند داشتم و کسی بران اطلاع نداشت کفتم بلی کفت اجابت کن مولای خود را
که تورا می طلبد من باو روانه شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای من نشسته است
و بلغت هندی کفت خوش امدی ای فلان چه حال داری چگونه کذاشتی فلان و فلان را تا انکه مجموع ان چهل نفر را نام برد که
رفیقان من بودند و احوال هر یک را پرسید و انچه بر من کذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی
میفرمود و کفت میخواهی بحج میروی با اهل قم کفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان بحج مرو درین سال و برکرد و در سال اینده
برو پس بسوی انداخت صرهٔ زری که نزد او کذاشته بود و فرمود این زر را خرج کن و در بغداد بخانهٔ فلان شخص
مرو و او را بر هیچ امر مطلع مکردان راوی کفت بعد از ان غانم برکشت و بحج نرفت و بعد از ان قاصدها امدند و خبر اوردند
که حاجیان در ان سال از عقبه برکشتند و معلوم شد که حضرت او را برای این منع فرموده اند از رفتن بسوی حج در ینسال
پس بجانب خراسان رفت و سال دیکر بحج رفت و بخراسان برکشت و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند

تا برحمت

تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه استاد شیخ مفید رحمه الله علیهما روایت کرده است که چون قرامطه
اعنی اسمعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه اوردند و در مسجد نجف کردند در سال سیصد و هفت که اوایل غیبت
کبری بود خواستند که حجر را بکعبه بکردانند و در جای خود نصب کنند من بامید ملاقات حضرت صاحب علیه السلام در ان سال اراده
حج کردم زیرا که در حدیث صحیح وارد شده است که حجر را کسی بغیر امام زمان و معصوم نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله انرا نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را
بر پسر عبد الله زبیر خراب کرد و چون خواستند باز سازند هر که حجر را کذاشت لرزید و قرار نکرفت تا انکه حضرت امام زین العابدین
علیه السلام انرا بجای خود کذاشت و قرار کرفت لهذا در ان سال متوجه حج شدم و چون ببغداد رسیدم علت صعبی مرا عارض شد
که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود کردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام میکفتند و عریضه
بخدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم و در ان عریضه سوال کرده بودم که مدت عمر من چند سال است و خواهد بود و از ین
مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را کفتم مقصود من انست که این رقعه را بدهی بدست کسیکه حجر را بجا خود بکذارد
و جوابش را بکیری و من تورا از برای همین کار میفرستم ابن هشام کفت که چون داخل مکه معظمه شدم مبلغی بخدمه کعبه دادم
که در وقت کذاشتن حجر مرا حمایت کنند و درست توانم دید که حجر را بجای خود میکذارد و از ازدحام مردم مانع دیدن من نشود
چون خواستند که حجر را بکذارند خدمه مرا در میان کرفتند و حمایت کردند مرا و من نظر میکردم هر که حجر را میکذاشت حرکت میکرد
و میلرزید و قرار نمیکرفت تا انکه جوان خوشرو گندم گون پیدا شد و حجر را از دست ایشان کرفت و بجای خود کذاشت
و درست ایستاد و حرکت نکرد پس خروش از مردم بر امد و صدا بلند کردند و روانه شد و از در مسجد بیرون رفت من
از عقب او بسرعت روانه شدم و مردم را میشکافتم و از جانب راست و چپ دور میکردم و میدویدم و مردم کمان میکردند
که من دیوانه شده ام و چشم را از و بر نمیداشتم که مبادا از نظر من غایب شود تا انکه از میان مردم بیرون رفت و او در نهایت
اهستکی و اطمینان میرفت و من هر چند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجایی رسید که بغیر من و او نبود ایستاد و بسوی من
ملتفت شد و فرمود بده انچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نکشوده فرمود باو بکو بر تو خوفی نیست درین علت و عافیت
می یابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیکر خواهد بود و چون انحالت را مشاهده کردم و کلام معجز نشانش را شنیدم خوف
بر من مستولی شد بحدیکه حرکت نتوانستم کرد و چون این خبر بابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال
سیصد و شصت هفت از هجرت در ان سال اندک ازاری بهم رسانید و وصیت کرد و بتهیهٔ کفن و حنوط و ضروریات سفر
اخرت مشغول شد و اهتمام تام درین امور میکرد و مردم باو کفتند که ازار بسیاری نداری اینقدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی

نطاقش را

گفت همین سال است که مولای من مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل رفیعهٔ جنت انتقال نمود الحقه الله
بموالیه الاطهار فی دار القرار و سید بن علی بن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که من در سامره بودم در شب سیزدهم
ماه ذی الحجه سال ششصد و سی و هفت صدای حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا
میکرد و از الجمله فرمود زنده گردان یا باقی بدار ایشان را در عزت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما و شیخ ابن بابویه روایت
کرده است از احمد بن فارس که من داخل شهر همدان شدم و همه را سنی یافتم بغیر یک محله که ایشان را بنی راشد میگفتند
و همه شیعهٔ امامی بودند از سبب تشیع ایشان سوال کردم مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب
تشیع ما آن است که جد اعلای ما که همه منسوبیم باو بحج رفته بود و گفت در وقت مراجعت پیاده می آمدم چند منزل که آمدیم در بادیه
روزی باول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد
و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود و بتوکل روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز خرم و پر گل که هرگز چنین
مکانی ندیده بودم چون داخل آن بستان شدم قصر عالی بنظر من درآمد بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر رسیدم دو خادم
سفید دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکوئی گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است که ترا باین موضع
آورده است پس یکی از آن خادمها داخل قصر شد و بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل
قصر شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده که بر در خانه آویخته بود برداشت و
گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف آویخته است
که نزدیک است که سر شمشیر بسر او برسد و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم در نهایت
ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی که من کیستم گفتم نه والله گفت منم قایم آل محمد ع والله منم آنکه در آخر
الزمان باین شمشیر خروج خواهم کرد و اشاره بآن شمشیر کرد و زمین را پر از عدالت و راستی خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم
و جور شده باشد پس بر رو افتادم و رو را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی از مدینه از بلاد جبل
که آنرا همدان میگویند گفتم راست فرمودی ای مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم
بسوی اهل خود بروم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شده پس اشاره کرد بسوی خادم و او دست مرا گرفت
و کیسهٔ زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که رفتیم عمارتها و درختها و منارهٔ مسجد
پیدا شد گفت میشناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که آنرا اسدآباد میگویند پس گفت همان است برو با رشد
و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسدآباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود و پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان

خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را بآن سعادتها که حق تعالی برای ما میسر کرده و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا آن اشرفیها در میان ما هست و
شیخ صدوق و شیخ طوسی و جمعی و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده
اند که گفت بحج رفتم بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه برسم و میسر نشد شبی در میان رخت خواب
خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بحج بیا که بخدمت آقای خود خواهی رسید پس بیدار شدم و ضاحک
و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت تا صبح طالع شد و نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی چند بهم رسانیدم
و متوجه حج شدم چون داخل کوفه شدم تفحص بسیار کردم اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل
مدینهٔ طیبه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و نا
امیدی متردد و متفکر بودم تا آنکه در شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور کعبهٔ معظمه خلوت شود و مشغول طواف
شوم و تضرع و ابتهال از بخشندهٔ بیزوال سوال کنم که مرا بکعبهٔ مقصود خویش راهنمائی کند و چون خلوت شد مشغول طواف شدم
ناگاه جوانی با ملاحت خوشروی خوشبوی را دیدم در طواف که دو برد یمنی پوشیده بود یکی بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده بود
و طرف ردا را بر دوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود که از کدام شهری گفتم از اهواز
گفت ابن الخصیب را میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت
میایستاد و تلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم من آنم گفت خوش آمدی
ای ابوالحسن گفت چه کردی آن علامتی را که در میان تو و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود گفتم با منست گفت بیرون آور
بسوی من پس بیرون آوردم انگشتر نیکوئی را که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند و بروایت دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش آن
بود و چون نظرش بر آن افتاد آنقدر گریست که جامهایش تر شد و گفت خدا ترا رحمت کند ای ابو محمد بتحقیق که تو امام عادل
بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران تو ساکن گرداند پس گفت بعد از
حج مطلب داری گفتم فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیده و او مرا بسوی تو فرستاده است
برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار و چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار گفت
بخانهٔ خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشته پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم
آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشا حال تو که ترا رخصت ملازمت دادند پس همراه او روانه شدم
تا از منی و عرفات گذشت و چون بپایان عقبهٔ طایف رسیدیم گفت ای ابوالحسن پیاده شو و تهیهٔ نماز بگیر پس با و نافلهٔ
شب را بجای آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و رو بر خاک مالید

و سوار شد و من سوار شدم تا بالای عقبه رفتیم گفت نظر کن چیزی می بینی نظر کردم بقعه سبز خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت
گفت نظر کن بالای تل ریگ چیزی می بینی چون نظر کردم خیمه از مو دیدم که نور آن تمام وادی را روشن کرده بود گفت منتهی
آرزوها در آنجاست و دیده ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون از
مرکب بزیر آمدیم گفت دست از مهار ناقه بردار و اقرار ما کن گفتم ناقه را بکی گذارم گفت این حرمیست که داخل آن نمیشود مگر ولی خدا
و بیرون نمی آید از آن مگر ولی خدا پس در خدمت او رفتیم تا به نزدیک خیمه منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم
بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است
و نطع سرخی بر روی نمد افکنده اند و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود و رویش را مشاهده
کردم مانند پاره ماهی از طلبش و صفات میرانه بسیار بلند و نه کوتاه اند که بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و
بیکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده و گونها و رویهای هموار و بر آمده در نهایت حسن و جمال بر گونه راستش خالی
بود مانند فتات مشک که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی سیاهی بر سرش بود و نزدیک بنرمه گوشش او رسیده از پیشانی نورانیش نور
ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن و جمال القا پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض
کردم که ایشان در دولت بنی العباس در نهایت مذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود که روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید
و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود پدرم علیه السلم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم در زمین مگر در جای که پنهان تر
و دورترین جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمردو جهال تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و با من
گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا باید بر خلق
تمام باشد ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا گردانیده است ترا برای نشر حق و برانداختن باطل و اعلای دین و اطفای نایره مضلین
پس لازم جای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی و بدانکه دلهای اهل طاعت
و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چند اند که بظاهر در دست مخالفان
ذلیل اند و نزد حق تعالی گرامی و عزیز اند و اهل قناعت اند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین ما از آثار ما
مینمایند و مجاهده بحجت با اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است بآنکه صبر نمایند بر مذلتها که از مخالفان
دین میکشند تا آنکه در دار قرار بعزت ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن در جمیع مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب را
میسر گرداند و علمهای ~~زرد و رایات~~ زرد و رایات سفید در مابین حطیم و زمزم بر سر تو بجولان در آید و فوج فوج از اهل اخلاص
و مصافات نزدیک حجرالاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجرالاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد

از آلودگی

از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان اهل نرم باشد برای قبول دین و متصلب باشند در دفع
مضلین و در آن وقت حدایق ملت و دین بیار آید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را از زمین بر اندازد و بحجت امن و
امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رسیده شرایع دین متین با شیانهای خود برگردند و امطار فتح و ظفر باغهای ملت را
سرسبز و شاداب گرداند پس حضرت فرمود که آنچه درین مجلس گذشت باید پنهان داری و اظهار ننمائی مگر بجمعی که از اهل صدق
و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز در خدمت آنحضرت ماندم و مسایل مشکل خود را از آن جناب نمودم آنگاه مرا
رخصت فرمود با اهل خود معاودت نمایم در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بهدیه بخدمت آنحضرت بردم و
التماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت بجوی باین مال در برگشتن بسوی وطن خود که راه دراز
در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم و حکایات و اخبار درین باب بسیار است و این رساله مختصر ذکر
گنجایش آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است عدد جماعتی را که بخدمت
آنحضرت رسیده اند یا معجزات آنحضرت بر ایشان ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا و ایشان اینجماعتند عثمان بن سعید
عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان
محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبدالله اسدی و از اهل آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها
همه وکلاء بوده اند و از غیر وکلاء ابوالقاسم بن ابی حالس و ابو عبدالله جنیدی و هارون قزاز و نیلی و ابوالقاسم بن دبیس و ابو
عبدالله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی نقی ع و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب
پوستینها داز و صاحب صره سربمهری و از همدان محمد بن محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور
حسن بن هرون و احمد پسر برادر او و ابوالحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد
و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و محمد بن هرون و صاحب سنگ ریزه
و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوگر و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از قابس دو مرد و از شهر زور پسر خالویه
و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن صالح شعیب و از یمن فضل
بن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابو الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن
وجناء و از اهواز حضینی و آنچه در کتب معجزات مذکور است زیاده از حصاد نقل میشود و خبر برای این عدد از جماعت مختلف نقل
کننده البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که قایم ما را غیبتی خواهد
بود که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا ابن رسول الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان

در این امت جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حق تعم میفرماید لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ
یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است و ایضاً از عبد الله بن الفضل روایت کرده است که حضرت
صادق علیه السلم فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر سست ایمان شک کند گفتم چرا حضرت فرمود که ما را رخصت نداده‌اند
که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیاء ایشان
بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه خضر علیه السلم بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن
پسر و بر پا داشتن دیوار را مگر در وقت جدا شدن ای پسر فضل این امریست از امور غریبه و سریست از اسرار خدا و غیبیست
از غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم بآنکه افعال او همه منوط بحکمت است هر چند وجهش بر ما
معلوم نباشد و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب علیه السلم و بمحمد بن
عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سوال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع می برند از آنحضرت در حال غیبت و از آنکه
مردم چه نفع‌ها میبرند از آنحضرت حضرت در جواب نوشتند اما علت غیبت پس حق تعم میفرماید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ یعنی ای گروه که ایمان آورده اید سوال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر
شود بر شما آزرده شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که
در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعتی احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد و اما
آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع بآفتابست در وقتی که غایب کرده باشد
آنرا ابر از دیدها بدرستیکه من امان اهل زمینم از عذاب الهی چنانچه ستاره‌ها امان اهل آسمانند پس ببندید درهای اهل
سوال را از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلیف مکنید دانستن امری را که شما را تکلیف دانستن آن نکرده اند و دعا کنید که حق
تعم بزودی ما را فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست سلام خدا بر تو باد و بر هر کس متابعت هدایت کند و ابن بابویه بسند
خود از جابر انصاری روایت کرده است که او سوال کرد از رسول خدا صلعم واله که آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قایم علیه السلم
در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی می یابند بنور ولایت او
در غیبت او مانند انتفاع مردم بآفتاب هر چند ابر او را پوشانیده باشد مؤلف گوید که تشبیه بآفتاب زیرا برای اشاره است بچند
چیزهاست اول آنکه بمدلول اخبار معتبره وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات است و خیرات و برکت ایشان بخلق میرسد
و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان
حقایق و معارف شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنها از ایشان رفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَا كَانَ اللَّهُ

لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ و عامه و خاصه روایت کرده است از رسول خدا صلعم واله که اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه ستاره‌ها
امان اهل آسمانند و هر که دیده دلش اندک بنور ایمان منور شده باشد میداند که هر گاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و چاره کاری
گو در مانده یا مطلب دقیقی و مسئله مشکلی بر او مشتبه گردد همین که متوسل بارواح مقدسه ایشان شود و بقدر توسل البته ابواب رحمت
و هدایت بر او مفتوح میگردد دوم آنکه همچنانکه آفتاب که بابر محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بضوء او آنا فآنا منتظر رفع سحاب
کشف حجابند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند سیم آنکه
منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور آثار آنجناب مانند منکر وجود آفتابست هر گاه محجوب بسحاب باشد چهارم آنکه
چنانکه مستور بودن آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت از برای شیعیان باوجه
انتفاع ایشان بآثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجوه شتی که ذکر آنها موجب تطویل است پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب
اکثر دیدها را ممکن نیست و بسا باشد که باعث کوری چشم نظر کننده بشود همچنین دیدن شمس جمال آنحضرت بسا باشد باعث کوری
بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیا علیهم السلم ایمان بایشان می آوردند و بعد از بعثت بسبب
اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهود مدینه و دور نیست که اکثر شیعیان در این زمان غیبت چنین باشند ششم آنکه در
روز ابر بعضی از مردم آفتاب را از فرجها می بینند و بعضی نمی بینند همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی شیعیان بخدمت
آنحضرت برسند و بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق علیه السلم فرمود که حضرت قایم را علیه السلم دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی
دراز و در غیبت اول نخواهند دانست جای او را مگر خواص شیعیان او و در غیبت دویم نخواهند دانست مکان او را مگر مخصوصان
موالی او و در روایت دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند بود و چون یکی
که بمیرند دیگری بجای او خواهد آمد هفتم آنکه آنحضرت و آبا طاهرین او علیهم السلم مانند آفتابند در عموم نفع و کسی بغیر کور بی بهره
از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعم در حق آن کوران باطنان فرموده است مَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ
أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث
متواتره بوجود حضرت قایم علیه السلم قایم شده باشد انکار آن کردن بمحض استبعاد از طول حیات آنحضرت بی صورت است
با آنکه مثل اکثر ائمه عامه از وجود خضر علیه السلم قایل شده اند و در عمر حضرت نوح ع بزیاده از هزار سال قایلند و بروایات معتبره دو
هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را چهار هزار سال قایل شده و عمر دجال و ابن الصاید را در زمان حضرت رسول صلعم
تا امروز و حضرت عیسی علیه السلم از آسمان قایل شده اند و عمر حضرت عیسی ع را تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلم قایلند پس
چه استبعاد دارد که حق تعم حضرت مهدی علیه السلام را در مدت مدیدی باقی بدارد تا وقتی که مصلحت داند و رخروج او داد

امر بخروج فرماید و آنچه میگویند که در وجود امام غایب چه فایده است این سوال بی وجه است زیرا که هر گاه غیبتهای طولانی از پیغمبران
سابق بروایات مسلمه بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدتها در شعب ابی طالب و در طایف و
در غار ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود و غیبت آنها بود در وجود و غیبت آن
حضرت میتواند بود و اگر فایده پیغمبران نباشد که شیعیان را در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت
بردن ثوابهای غیر متناهی حاصل میشود کافیست چنانچه منقولست که از حضرت امیر المومنین علیه السلام پرسیدند که کدام
عمل محبوب ترست نزد خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که فرمود که غیبت
حجت دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمان
خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله معاین
مشاهده گردیده است و خدای عز و جل ایشانرا در آنزمان بمنزله جماعتی گردانیده است که جهاد کنند در پیش روی رسول
خدا بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما بند براستی و دعوت کنندگانند خلق را بسوی دین خدا در پنهان و آشکار
و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجهاست و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که ثابت بماند بر ولایت ما
در غیبت قایم ما علیه السلام عطا کند حق تعالی باو ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسند بسیار از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که انتظار ظهور حضرت قایم ع کشد بمنزله کسیست که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه
بمنزله کسیست که در خدمت حضرت رسول ص و آله شهید شود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بر مردم زمانی خواهد آمد
که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشحال آنها که ثابت بمانند بر امر ما در آنزمان کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آن
است که ندا کند باری تعالی ایشانرا که ای بندگان من ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را
بثواب نیکو از جانب من بدرستی که شمایید بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادات را و بس و از شما عفو میکنم گناهرا
نه از غیر شما و شما را می آمرزم و بس و ببرکت شما باران میفرستم از برای بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان
اگر شما نمیبودید عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی گفت یا ابن رسول الله چه چیزست بهتر کاری که مردم در آنزمان
کنند فرمود زبان نگاه داشتن و ملازم خانهای خود بودن و احادیث درین باب زیاده از حد و احصاست با آنکه از کجا معلوم
است که منافع آنحضرت ظاهرا بمردم نمیرسید بر وجهی که او را نشناسند چنانچه وارد شده است که آنحضرت هر سال بحج می آید
و مردم او را نمیشناسند و او مردم را میشناسد و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که ما او را میدیدیم و نمیشناختیم و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف ع این سنیان اشباه خوک چرا انکار میکنند این را

برادران یوسف عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و در رفتند بنزد آنحضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران
او بودند و او را نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار میکنند این امت حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات
خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرشهای
ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف علیه السلام را
رخصت داد که خود را به برادران خود بشناساند و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را نصب کند زیرا که لطف
بر او واجب است و اگر مردم او را خایف گردانند و او غایب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد
بود و جمعی که درین باب تقصیر نداشته باشند بثوابهای عظیم فایز خواهند گردید خصوصا در وقتی که از برکات ائمه صلوات
الله علیه آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل ضروری را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار دین را
خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را امر برجوع ایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان
حیرتی برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی در هر عصر عادلی چند از راویان احادیث
اهل بیت علیهم السلام مقرر گردانیده است که نفی میکنند از دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذهب باطله مبتدعان را
و تاویل کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب علیه السلام بشیعیان رسید که در ایام غیبت ما رجوع کنید براویان
احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه یا بر ایشان و آن دلایل و نصوصی که ما بر امامت آنحضرت
اقامت نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد وَاللَّهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ **مقصد نهم** در اثبات رجعت
است بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت
قایم علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد برمیگردند و نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود صلوات الله
علیهم دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و
عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمیخواستند باهل رسالت علیهم السلام برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان
و سایر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند
در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و اما سایر مردم پس ایشانرا بحال خود میگذارند و اکثر علمای امامیه
دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و سید
ابن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای شیعه و مخالفین
درین مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علمای و محدثین شیعه رسایل مفرده درین مسئله تالیف نموده اند چنانچه ارباب

دجال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق ع که از ما نیست کسی که ایمان
برجعت نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست از زیاده از چهل نفر مصنفین علمای امامیه
که در بیجا اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد بان کتاب رجوع کند و آیاتی که تفسیر آنها برجعت شده است
بسیار است اول حق تعالی فرموده است وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا یعنی در روزی که مبعوث
گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که این
آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت اینست که فرموده است وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ
مِنْهُمْ أَحَدًا یعنی محشور گردانیم ایشان را پس ترک نکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرمود که مراد بآیات امیر المؤمنین
و ائمه علیهم السلام اند دویم حق تعالی فرموده است وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ
أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان یا وقتی که نازل شود عذاب
بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین که سخن گوید با ایشان که بدرستی که بعضی مردم بودند
که بآیات ما اذعان نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این آیه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است
که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهم السلام با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده مؤمن
خواهد زد و نقش خواهد بست که او مؤمن است حقا و انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد گرفت که او کافر است
حقا و عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده است و صاحب کشاف و غیره روایت
کرده اند که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود و پس عصا را محل سجود مؤمن خواهد زد
یا در میان دو دیده اش پس نکته سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان یا آنکه
در میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن و انگشتر بر بینی کافر میزند و سیاه میشود و جمیع رویش را تیره میکند یا در میان دو
دیده اش نوشته می شود کافر و گفته است بعضی از قراء تُكَلِّمُهُمْ به تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشان را و در احادیث
خاصه و عامه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین ع مکرر در خطبها میفرمود منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که بآن داغ
کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ ابن نباته و غیر ایشان روایت کرده است که دابة الارض حضرت امیر ا
لمؤمنین علیه السلام است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمة روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معاویه
ملعون مرا خطاب کرد و گفت شما گروه شیعه گمان میکنید که دابة الارض علی علیه السلام است من گفتم ما نمیگوئیم تنها یهود نیز چنین
میگویند معاویه ملعون فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتابهای خود ذکر دابة الارض می یابید گفت

بلی معاویه ملعون گفت چه چیز است گفت مردیست معاویه ملعون گفت میدانی چه نام دارد گفت آری معاویه لعین گفت آیا چه نزدیک است
بعلی علیه السلام سیم آنکه قول حق تعالی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ یعنی بدرستی که آنکه بر تو واجب گردانیده
قرآنرا هر آینه ترا بر میگرداند بسوی محل عود و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول ص است بسوی دنیا
در رجعت چهارم قول حق تعالی وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ یعنی اگر کشته شوید در سبیل خدا
یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور میشوید منقول است بطرق بسیار که این آیه در رجعت است و سبیل الله ولایت علی ع و
ذریت او است هر که ایمان باین آیه داشته باشد کشته شده و مرگی هست اگر در حیاة دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت
بر میگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت بر میگردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرمود در تفسیر قول حق تعالی كُلُّ
نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر که کشته شود مرگ را نچشیده است والبته در رجعت بدنیا بر میگردد تا مرگ را بچشد پنجم قول خدای
عز و جل وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ تا آخر یعنی بیاد آور وقتی را که گرفت
خدا پیمان پیغمبران را که هر آینه آنچه داده ام بشما از کتابها و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان
بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید
بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار راوی شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانچه سعد
بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که یعنی ایمان برسول خدا
صلی الله علیه و آله خواهند آورد و حضرت امیر المؤمنین ع را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که
خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد از او است جمیع ایشانرا بر میگرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی امیر
المؤمنین صلوات الله علیه و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت صادق علیه السلام باز
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بدرستی که خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی مثل و نظیر است
و منفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلم نمود پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور محمد را آفرید و مرا و ذریت بکلمه
مرا نیز از آن نور خلق کرد پس تکلم بکلمه دیگر نمود و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را
در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و بما حجت خود را بر خلق تمام
کرد و ما پیش از خلق اشیا در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب بود و نه روز و نه دیده که
نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند و چون
پیغمبرانرا خلق کرد و عهد و پیمان از ایشان گرفت که بما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت و ما را یاری کنند پس حضرت

این آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد صلی الله علیه واله و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستی
که حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را صلعم واله و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم
دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بانچه گرفته است بر من از میثاق و پیمان و نصرت و یاری محمد صلی الله علیه واله و هنوز یاری
من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب زمین
همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر
خواهند زد و بر سر زندها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجب است و چگونه تعجب نکنم از مرده ای که خدا
ایشان را زنده گرداند و گروه گروه از قبرها لبیک لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان
بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر گردنهای خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران
اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است در قرآن که وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ تا آخر آیه
یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه گرداند در زمین
چنانچه خلیفه گردانیده بود آنها را که پیش از ایشان بودند و البته متمکن گرداند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است
از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت جز
فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند بتقیه کردن از کسی
و بدرستی که مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب حملها و انتقام
کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و
صندوق سر خدا و حجاب خدا و جنب خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی
خدا و منم اسماء حسنی و مثلهای اعلای او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میگردانم اهل بهشت را در بهشت خدا و امثال
و اهل جهنم را در جهنم بامنست تزویج اهل بهشت و باختیار منست اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی منست و حساب خلق با منست
و منم آن گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن
و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیاء
پیغمبران و وارث انبیاء و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها
هر که در مابین آنهاست و منم آنکه خدا باو حجت تمام کرده است بر شما در ابتداء خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم
آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و میدانم نسبتهای مردم را و بمن سپرده اند آیات

ومعجزات

و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها و رعد و برق و تاریکی
و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستارها و آفتاب و ماه را و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد
هر چیز را میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده است و بآن رازها که مخفی به پیغمبرش وحی کرده است و آن رازهای پنهان پیغمبر
بمن گفته است و منم که خدا نام خدا بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم
از من سوال کنید پیش از آنکه مرا نبینید بار خدایا خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی برایشان و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم ششم وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر پایینتر پیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت صادق
علیه السلم فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است
و مراد از برگشتن و زنده شدن در رجعت است هفتم رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ یعنی ای پروردگار
ما میراندی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار و در احادیث وارد شده است که یک زنده گردانیدن در رجعت است
و دیگر در قیامت و یک میراندن در دنیاست و دیگری در رجعت است هشتم إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ یعنی بدرستی که ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند
در زندگانی دنیا و در روزی که می ایستند گواهان برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنیم ایشان را
علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلم فرمود که یاری دنیا در رجعت است که میدانی
که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا و کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی که تاویل رجعت
فرموده اند بسیار است درین رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله و سعد بن عبدا
لله در بصایر از حضرت صادق ع روایت کرده است که شیطان از خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روزیکه مردم زنده
میشود در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود شیطان لعنه الله با جمیع
اتباعش از روزیکه خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برگردد و این آخر برگشتنهای
آنحضرتست راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد بود فرمود بلی و هر امامیکه در قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران زمان
او با او برمیگردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان از ایشان انتقام بکشند پس چون آن روز بشود
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود
نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

ده صد قدم از پس پشت باز گردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل بشود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر باشد
از ملائکه و رسول خدا صلعم واله حربه از نور در دست داشته باشد در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب دست
برگردد و اصحابش باو گویند اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می‌بینم آنچه شما نمی‌بینید من میترسم از پروردگار
عالمیان پس حضرت رسول صلعم واله باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه با آن هلاک شوند
پس بعد از آن همه مردم خدا بیگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهل و چهار
هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یکمرد از شیعیان آنحضرت فرزند از صلب او متولد شود هم بسر هر سال یک فرزند پس در آن
وقت دو باغ سبز که حق تعالی سبز کرد حق تعالی در سوره رحمان فرموده است در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین صلوات الله علیه خواهد بود در رجعت پیش
قیامت و بچندین سند از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اول کسیکه در رجعت برخواهد گشت حضرت امام
حسین صلوات الله علیه خواهد بود و آنمقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای او بر روی دیده‌هایش آویخته شود
و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان
بسوی بدنهای ایشان تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند
و اگر ایشان را بخشم آورده باشد او را بخشم آورند و اگر کشته باشند بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان
خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یکشب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت زندگانی کنند و دشمنان ببدترین عذابهای برگردند
جهنم برگردند و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی وَجَعَلَكُمْ أَنْبِيَاءَ
وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا یعنی و گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول صلی الله علیه واله
و ابراهیم و اسمعیل و ذریت او بیند علیهم السلام و پادشاهان ائمه اند راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی
بهشت و پادشاهی رجعت و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج با من گفت در
قرآن آیه هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است و نمی‌فهمم و آن آیه اینست وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ
بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می‌آورند بحضرت عیسی پیش از مردن او و بخدا سوگند
که من امر میکنم که گردن یهودی و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لب او حرکت نمیکند تا میمیرد من گفتم ای امیر آن معنی مراد
نیست که فهمیده اند گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی علیه السلام پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نماند
هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی علیه السلام می‌آورند پیش از مردن عیسی ع و نماز خواهد در عقب حضرت مهدی علیه السلام

حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از که شنیده گفتم از حضرت امام محمد باقر ع شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی
برداشته و ایضا روایت کرده است او و دیگران در تاویل قول حق تعالی بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ
یعنی بلکه تکذیب میکنند با آنچه احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز تاویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود این آیه در باب
رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آنها نیامده است و ایشان تکذیب آنها مینمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر دیگر
روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره ایشان خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است إِنَّ لَهُ
مَعِيشَةً ضَنْكًا و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق و باقر علیهم السلام روایت کرده اند که هر قومی را که حق تعالی بعذاب هلاک
کرده است در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه فرموده است وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ و در
اخبار معتبره وارد شده است در تاویل این آیه وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا تا آخر که این مثلی است
که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا که موجب تسلی آنحضرت گردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی
اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را میکشتند نظیر ایشان درین امت ابوبکر و عمر و عثمان علیهما اللعنه و اتباع ایشان بودند
که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه واله حق تعالی وعده داده است پیغمبر را که همچنانکه ولادت موسی را
مخفی کردم و او را از فرعون غایب گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و او را
بر دولت او هلاک کردم همچنین قایم را ولادتش را پنهان خواهم کرد و از فراعنه زمان خود او را مستور خواهم گردانید و در رجعت
ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات چنین است و میخواهیم که
منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را
وارثان زمین که پادشاهی روی زمین بر او ایشان مسلم گردد و تمکین و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین که باطل را براندازند
و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم بفرعون یعنی ابوبکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان و اتباع ایشان که غصب حق آل محمد کردند
مِنْهُمْ یعنی از آل محمد آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و هم چنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان
ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که جدم رسول خدا صلعم واله فرمود
بمن که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند
یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد
که درد و الم بریدن آهن بایشان نخواهد رسید و چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام گردانید همچنان

آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود و پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس میدانیم
در ان عالم ان قدر که خدا خواهد پس اول کسیکه زمین شکافته میشود و از زمین بیرون می آید من خواهم بود و بیرون آمدن من
موافق می افتد با بیرون آمدن امیر المؤمنین و قیام قایم ما علیهم السلم پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب
حق تعالی که هرگز بر زمین نیامده باشند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه فرود می آیند محمد و علی و من و برادرم
و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیاء صلوات الله علیهم اجمعین سوار شده بر اسبان خدای ابلق از نور
که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و با شمشیر خود بدست
قایم میدهد پس بعد از ان آنچه خدا خواهد میمانیم پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه
از شیر پس آنگاه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شمشیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمن دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب
بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه بر زمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح
کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و گویند راست گفتند خدا و رسول
او در وعدهای که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقابله و مقاتله در آیند او را بکشند و
لشکری بسوی بلاد روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشتم تا آنکه نباشد طیب و نیکو بر روی
زمین نماند تا آنکه جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر گردانم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود
بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را
از روی او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت
آن بلا را از او دفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین بفرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه
بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید اینست معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان
بیاورند و پرهیزکاری کنند هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین و لیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم
ایشان را بآنچه کسب کردند و بخشد خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه اگر کسی
خواهد احوال اهل خانه خود را بداند خدا او را الهام خدا بآنچه ایشان میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است
که مامون ملعون از حضرت امام رضا علیه السلم پرسید که چه میگوئی در رجعت حضرت فرمود که رجعت حق است و در امم سابقه
بوده است و قرآن مجید ناطق است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که میباشد درین امت آنچه در امم سابقه بود مانند دو تای نعل
که با یکدیگر موافق اند و مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساویند حضرت فرمود که چون مهدی علیه السلم از فرزندان من بیرون آید

بان

عیسی

عیسی علیه السلم از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود خلفای جور نامی
بر خود گذاشته اند و خود را امیر المؤمنین میگویند و این نام مخصوص علی بن ابی طالب است و هنوز تاویل این نام و معنی
آن بر مردم ظاهر نشده است راوی گفت تاویل آن کی خواهد بود فرمود که آن وقتی خواهد بود که حقتعالی جمع کند در پیش روی
او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری کنند او را چنانچه حقتعالی فرموده است وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ تا آخر
آیه که گذشت پس در آن روز میدهد رسول خدا صلی الله علیه و آله علم را بعلی بن ابی طالب صلوات الله علیه پس او امیر جمیع
خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد بود و اینست تاویل امیر المؤمنین
و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است ابان بن ابی عیاش که گفت رفتیم بخانه ابو الطفیل و او حدیث
رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل گفت من عرض
کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابی طالب علیه السلم در کوفه پس گفت این علم خاصیست که باید امت بدانند
و رد کنند علم خصوصیات آنرا بخدا پس آنچه از آنها شنیده بودم بآن عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات بسیار از
قرآن تفسیر کرد برجعت تفسیر شافی واضحی تا آنکه چنان شده ام که یقین من بقیامت زیاده نیست از یقین من برجعت
پس پرسیدم که حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود که بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که مردم را
از حوض دور خواهد کرد فرمود من بدست خود خواهم کرد و دوستان را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان را تشنه بر خواهم گردانید
پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود آن دابه ایست که طعام
میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المؤمنین آن کیست او فرمود که صاحب زمین است
که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیر المؤمنین بگو کیست او فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و
ذو القرنین این امت است باز گفتم بیان فرما که کیست فرمود آنست که خدا در شان او گفته است و یتلوه شاهد منه و گفته
است الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و گفته است وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ و او تصدیق کرد پیغمبر را
در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیر المؤمنین نامش بگو فرمود ای ابو الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه شیعیان مرا بنزد من
بیاوری که اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیر المؤمنین می نامند و جهاد مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث کنم
بعض آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است بر محمد صلی الله علیه و آله هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر
طایفه قلیلی از اهل حق بدرستی که امر ما صعب است و اذعان باحادیث ما دشوار است و نمیشناسد آنها را و اقرار بآنها
نمیکنند مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمن نجیبی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابو الطفیل چون

ایشانرا

رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا برفت مردم همه گمراه و مرتد شدند مگر انها که خدا ایشانرا برکت با اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصایر از
سعد بن عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت صادق علیه السلم که علی علیه السلام را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش
حسین علیه السلم با علم خود خواهد امد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معاویه و ال معاویه و هرکه با انحضرت جنگ کرده باشد لعنهم الله
پس حقتعالی یاوران اورا از کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم با ایشان باشند ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه
اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا ایشانرا ببرد بسوی بدترین عذابها با فرعون و ال فرعون پس
بار دیگر امیر المؤمنین رجوع کند با رسول خدا صلوات الله علیها و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه علیهم السلم عاملان او باشند
در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی اشکار شود چنانچه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف ان عبادت خواهد شد و
حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیارا تا روزیکه دولتهای دیگران برطرف
شود تا انکه حقتعالی وفا کند بوعدهٔ که اورا داده که اورا غالب گرداند بر همه دینها هرچند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که اول کسیکه بدنیا برمیگردد حضرت امام حسین علیه السلم و صحابهٔ او و یزید پلید و اصحاب او خواهند بود
پس همه ایشانرا بکشد مثل انکه ایشان کشته شده اند چنانچه حق تعالی فرموده است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ
بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشانرا و اعانت کردیم شمارا بمالها و پسران
و گردانیدیم لشکرهای شمارا زیاده از لشکرهای انها و شیخ کشی و شیخ مفید رحمة الله علیهما در ارشاد و در مجالس بسندهای بسیار
از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که گفت منم سید پیر
پیران و در من سنتی از ایوب علیه السلم هست و بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانچه از برای ایوب اولاد
اورا زنده کرد و جمع کرد و بر روایت دیگر چنانچه از برای یعقوب علیه السلم اولاد اورا جمع کرد و ایضا کشی از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است فرمود که من سؤال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد ولیکن در باب او منزلت
دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون اید با ده نفر از اصحاب او که یکی از انها عبد الله بن شریک عامری
باشد و او علمدارش خواهد بود و از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که گویا می بینم عبد الله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد
و دو علاقه در میان دو کتفش اویخته دارد از دامن کوه بالا میرود و در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند
و صدا بتکبیر بلند کرده اند و ایضا کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلم عرض کردم که من پیر شده ام
و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمال من بان باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره ازین نیست
اگر درین وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلم خطبهٔ طولانی از ان

حضرت روایت کرده است و در عرض ان خطبه فرمود ضبط نمیکنید احادیث مارا مگر قلعهای حصین یا سینهای امین یا عقلهای متین رزین
پس فرمود وای عجب و کل عجب از انچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه عجب
که مکرر میفرمائید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از انکه مردهٔ چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زندها خواهند زد و بحق خداوندی که
حبه را شکافته و گیاها را بیرون اورده و خلایق را خلق کرده است گویا می بینم ایشانرا که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای
برهنه بر دوش گذاشته باشند و زنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان و اینست معنی انچه خدا فرموده است يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ
یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید گردیده اند از اخرت چنانچه ناامید
گردیده اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلم که چون قایم ما ظاهر شود
عایشه را زنده کنند تا بر وحد بزنند و انتقام فاطمه را از و بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که چون وقت قیام قایم علیه السلام بشود در ماه جمادی الاخر و ده روز از ماه رجب بارانی ببارد که خلایق مثل ان را ندیده باشند
پس برویاند خدا بان باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشانرا در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که میایند از
جانب قبیلهٔ جهینه و خاک قبررا از سرهای خود فشانند و ایضا از انحضرت روایت کرده است که بیرون می اید با قایم علیه السلم از پشت
کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی از انها که حق تعالی گفته است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت
میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر و در پیش روی ان
حضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت کرده است
از حضرت باقر که چون قایم ال محمد علیهم السلم بیرون اید خدا اورا یاری کند بملائکه و اول کسیکه با او بیعت کند محمد باشد و بعد از علی علیه السلم
و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قایم علیه السلام انست که بدنی
برهنه در پیش قرص افتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیر المؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند
و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که چون حضرت قایم علیه السلم خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید
و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت
خدا باشی همانجا باش پس بعضی بیرون ایند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعهٔ مشهوره [illegible] منقوله
خصوصا زیارات حضرت امام حسین علیه السلم ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بان مذکور است و در متهجد و مصباح [illegible]
از حضرت صادق علیه السلم منقول است که هرکه دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قایم علیه السلم باشد و اگر پیش از ظهور

انحضرت بمیراند مرا او را از قبر در وقت خروج انحضرت بیرون اید و در عهد مذکور مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان
من و انحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده پس بیرون آور مرا از قبر در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر
و نیزهٔ خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی یاری او میخواند و شیخ در مصباح از حضرت صادق دعوت
علیه‌السلم زیارت بعید حضرت رسول صلعم و اله و ائمه علیهم‌السلام را روایت کرده است و در ان روایت مذکور است که من قایلم
بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قایل نمیشوم مگر بانچه خدا خواسته است و صاحب کامل
الزیاره از حضرت صادق علیه‌السلم زیارتی از برای حضرت امام حسین علیه‌السلم روایت کرده است و در ان زیارت مذکور است
که یاری من از برای شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمنان شما من از انهایم
که ایمان دارند برجعت شما انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم چیزی که خدا خواهد نمیتواند
بود و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده است و ایضاً بسند معتبر زیارت دیگر از برای حضرت امام حسین ع
و جمیع ائمه علیهم‌السلم روایت کرده است و در ان زیارت مذکور است که خدا او را مبعوث گرداند در مقام پسندیده که انتقام
بکشی باو از برای دین خود و بکشی باو دشمن خود را بدرستیکه تو او را وعده کرده و تو پروردگاری که خلف وعده نمیکنی
و در کلینی در صفت قبض روح مؤمن حضرت صادق علیه‌السلم روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس روح مؤمن
زیارت میکند آل محمد علیهم‌السلم را در بهشت های رضوی و میخورد با ایشان از طعام ایشان و می‌آشامد با ایشان از شراب
ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قایم ما اهل بیت پس چون خدا زنده میگرداند ایشانرا پس با او
می‌آیند تلبیه گویان فوج فوج پس در انوقت بشک می افتند اهل بطلان و مضمحل میشوند مخالفان و ازین جهه بود که رسول
خدا صلعم و اله بحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلم گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلام است یعنی نجف اشرف و در دعائی که در سرداب
غیبت حضرت صاحب علیه‌السلم باید خواند مذکور است که پروردگارا توفیق ده مرا که با طاعت قایم علیه‌السلام قیام نمایم و در
خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از ان جماعتی
که برمیگردند در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت شیم او میباشند
و محشور میشوند در زمرهٔ او و روشن میشود دیدهٔ ایشان برؤیت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی
از حضرت صاحب علیه‌السلام بیرون امد بسوی ابی القاسم بن علا که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین
علیه‌السلام است این دعا را باید بخوانند و دعا را فرمود تا انجا که ترجمه‌اش اینست که در مدح حضرت امام حسین ع میفرماید که سید قبیله است
و اعانت کرده شده است بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت

او باشد

او باشد و رستگار کردند مردم باو در برگشتن او و برگشتن اوصیاء از عترت او بعد از قایم و غیبت او تا طلب خون خود و احبای
خود بکشد و خداوند جبار را راضی گرداند و در اخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او می اوریم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی
و عیاشی و شیخ مفید و سید بن طاوس رحمه‌الله علیهم بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سوال کردم از
حضرت صادق علیه‌السلام از تفسیر قول حق تعالی واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت یعنی و قسم میخورند
بخدا بمبالغهٔ تمام که خدا زنده نمیگرداند انها را که مرده اند بلکه زنده میگرداند وعدهٔ لازمیست بر خدا و لیکن اکثر مردم نمی
دانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند با تو چه میگوئی درین ایه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده‌ها
در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود هلاک و زیان کار باد کسیکه این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان سوگند
ایشان بخدا بود یا بلات و عزی و ابو بصیر گفت فدای تو شوم بفرما معنی ایه را حضرت فرمود که چون قایم ما ظاهر شود خدا
جماعتی از شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیاری انحضرت بیایند چون این خبر بجمعی از
شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند فلان فلان و فلان از قبر مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قایم اند علیه‌السلم
جمعی از سنیان گویند بایشان که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما درین زمان دولت شماست و هر دروغی میخواهید
میگوئید نه والله زنده نشده اند انها و تا قیامت زنده نخواهند شد حق تعالی درین ایه حکایت قول ایشان فرموده است
و ایضاً کلینی از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی وَقَضَیْنَا اِلَی بَنِی اِسْرَائِیلَ فِی الْکِتَابِ
لَتُفْسِدُنَّ فِی الْاَرْضِ مَرَّتَیْنِ یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل که اول فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه حضرت
فرمود اشاره است بقتل امیرالمؤمنین و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن علیهما‌السلم وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا و طغیان
خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امام حسین علیه‌السلم فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ اُولَیهُمَا پس هرگاه
بیاید وعدهٔ انتقام اول ایشان فرمود که هرگاه بیاید انتقام خون حسین علیه‌السلام بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ عِبَادًا لَنَا اُولِی
بَاْسٍ شَدِیدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّیَارِ یعنی فرستادیم بر شما بندگانی را که صاحب باس و قوهٔ عظیم بودند در جنگ پس
گردیدند در میان خانها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتیکه خدا ایشانرا مبعوث خواهد کرد
پیش از بیرون امدن حضرت قایم علیه‌السلم پس نخواهند گذاشت کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشد مگر انکه او را خواهند
کشت وَکَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قایم علیه‌السلام است ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ
الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ اشاره است بخروج حضرت امام حسین ع با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای طلا بر سر داشته باشند که هر
خودی دو رو داشته باشد و بمردم گویند که این حسین است که بیرون امده است تا مؤمنان شک در و نکنند و بدانند

که دجال و شیطان نیست و حضرت قایم علیه السلم در انوقت در میان ایشان باشد پس چون موت حضرت امام حسین علیه السلم
در دلهای ایشان قرار گیرد حضرت قایم علیه السلم از دنیا برود و حضرت امام حسین علیه السلم او را غسل دهد و کفن کند و حنوط
کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور وصی را بغیر از وصی مرتکب نمیشود مؤلف گوید که اگر کسی گوید حضرت
امام حسین علیه السلام را کی غسل دهد در جواب گوئیم که چون آنحضرت درین نشاء شهید در معرکه بود احتیاج بغسل ندارد و یا آنکه
بعد از آنحضرت که بدنیا برگردند آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا بنفخ صور منتهی شود و این آیات اگر چه بحسب ظاهر
در شان بنی اسرائیل نازل شده است اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن درین امت واقع می
شود و حق تعالی آن قصص برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع که درین امت واقع خواهد
شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت
پادشاهی خواهد کرد و بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قایم علیه السلام از دنیا
برود گفتم قایم علیه السلم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج و فتنه بسیار خواهد
بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که حضرت امام حسین علیه السلم است و طلب خون خود و اصحاب
خود خواهد کرد و آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند اگر این از ذریت پیغمبران بود این قدر آدم نمیکشت پس
بعد از آن سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت باقر علیه السلم
روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود خدا بمن شش چیز داده دانستن مرگها و بلاها و حکم بحق خلایق بیان
و منم صاحب رجعتها و دولت صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب
و کافی روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلم که روزها و شبها نخواهند رفت تا خدا مرده ها را زنده کند و زنده ها را
بمیراند و حق را باهلش برگرداند و برپا دارد دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت
کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی خبر داد رسول خدا را و بشارت داد او را بامام حسین صلوات الله علیه پیش از
از آنکه فاطمه صلوات الله علیها باو حامله شود و بآنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آن
حضرت را بآنچه بامام حسین علیه السلام خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خودش و در فرزندانش پس عوض آنها او را از شهادت
بآنکه امامت در او باشد و اعلام کرد آنحضرت که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا برخواهد گردانید و یاری او
خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین گرداند چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت
گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین

فرموده است

فرموده است که بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله که زمین را میراث خواهند برد بندگان شایسته
پس خدا بشارت داد پیغمبر را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین برخواهند گشت و دشمنان خود را
خواهند کشت و سید علی بن عبدالحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم سوال کردند
از رجعت که آیا حق است فرمود که بلی پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد کرد که خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام
خواهد بود که بعد از حضرت قایم علیه السلام بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود
چنانچه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند پس حضرت قایم علیه السلم انگشتری خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد
رفت و حضرت امام حسین علیه السلام غسل و کفن و حنوط خواهد کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد او را ایضاً از کتاب فضل
بن شاذان روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون حضرت قایم علیه السلام ظاهر شود و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت
کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث گرداند که در میان اصحاب او و از یاوران او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره
بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از اسمعیل که حق تعالی او را در قرآن صادق
الوعد گفته است آیا اسمعیل پسر ابراهیم علیهما السلام است حضرت فرمود نه بلکه اسمعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی
او را مبعوث گردانید بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان
و سطاطائیل ملک عذاب را بنزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم تو را عذاب کنم بسخت
ترین عذابهای اگر خواهی اسمعیل گفت مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل
گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود به پروردگاری و از برای محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری و از برای اوصیای
او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت بحسین علیه السلام خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده
دادی حسین را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که این ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی
تو ای پروردگار من آنست که مرا برگردانی بسوی دنیا تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند
چنانچه حسین علیه السلام را برخواهی گردانید پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت
امام حسین علیه السلام بدنیا برخواهد گشت و ایضاً از حریز روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلم عرض کردم که فدای
تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیک است اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق
با شما دارند حضرت فرمود هر یک از ما صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیات خود
چون آنها منقضی شود میدانیم که اجل ما رسیده است و در آنوقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آید و خبر وفات ما را

با میگویند و ثوابهای عظیم حق تعالی ما را بشارت میدهد و حضرت امام حسین صلوات الله علیه صحیفهٔ خود را خواند و در ان صحیفه نوشته بودند انچه در حال حیات خود کند و انچه باقی ماند که بعد از ان خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جملهٔ اموریکه باقی مانده بود ان بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین رسیدند حضرت شهید شده بود و حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبهٔ او باشید تا از قبر بیرون اید در رجعت و یاری او بکنید پس گریه کنید برو و بر انچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن برو پس انملائکه برو میگریند و چون بیرون اید از یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار در تاویل قول حق تعالی يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ یعنی روزیکه میلرزند حرکت کنندها و متحرک میگردند انها که ساکن بودند و از پی ان می اید انچه ردیف انست فرمود که راجفه حسین بن علی است صلوات الله علیهما و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسیکه در رجعت از قبر بیرون می اید حسین بن علی است صلوات الله علیهما با هفتاد و پنج هزار کس و ان است تاویل قول حق تعالی إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا چنانچه گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت صادق ع که كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در رجعت ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ یعنی اگر خواهیم میفرستیم برای ایشان از اسمان ایتی پس میگردد گردنهای ایشان برای ان ایت ذلیل حضرت فرمود که گردنهای بنی امیه برای ان خاضع و ذلیل میگردد و ان ایت انست که علی بن ابیطالب صلوات الله علیه در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد نزد قرص افتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را بکشد حتی انکه بنی امیه مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان کند درخت بسخن اید و فریاد کند که این مردیست از بنی امیه انجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ فرمود دنیا اخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما در ثویه که موضعیست از کوفه و در انجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضا از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است از حمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت ال محمد خواهد بود و سید ابن طاوس گفته است که در کتاب ظهیر بن عبد الله این روایت را ازین مبسوطتر دیده ام و در کامل الزیاره از مفضل از حضرت صادق ع

روایت کرده است که فرمود گویا می بینم که کرسی از نور بگذارند و بران نصب کنند قبهٔ از یاقوت سرخ مکلل بسایر جواهر و حضرت امام حسین ع بران کرسی بنشیند و بر دور او نود هزار قبهٔ سبز بوده باشد و مؤمنان ایند و انحضرت را زیارت کنند و براو سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند ایشانرا که ای دوستان من انچه خواهید از من سوال کنید بسیار ازار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و اخرت از من سوال کنید بر می اورم از برای شما پس خوردن و اشامیدن ایشان از بهشت باشد اینست والله کرامت و بزرگواری عظیم مؤلف گوید که حاجتهای دنیا که درین حدیث مذکور است دلالت میکند بر انکه اینحالت در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیهٔ مقدسه زیارتی بیرون امد بسوی محمد بن جعفر حمیری و دران مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و اخر و انکه رجعت شما حق است و دران شکی نیست در روزیکه نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کند در ایمانش خیری را و ابن بابویه رحمه الله در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که هر که اقرار بهفت چیز بکند مؤمن است و از جملهٔ انها ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعهٔ زنان و بحج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و بسوال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مؤمن است بحق و راستی و از شیعهٔ ما اهل بیت است و احادیث دیگر درین باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شکی نیست در انکه اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسیکه دران شک کند ظاهرش انست که حشر قیامت را نیز منکر باشد و امری که بنصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعادات وهم انکار کردن محض بی دینی است و بعضی از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذه وارد شده است جزم نمیتوان کرد اما انکار نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث ان نمی شود که اصلش را انکار کنند چنانچه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر انها اختلاف در اخبار واقع شده است و ان باعث ان نمیشود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه انست که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین علیهما السلام نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول صلی الله علیه و اله نیز متواتر است و یا قریب بتواتر و در سایر ائمه ع نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبهٔ رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این رجعتها معلوم نیست که ایا با ظهور حضرت در یک زمان خواهد بود یا پیش یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر

میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان رحمه الله قایل شده است بانکه هر امامی زمانی امامت دارد در زمان مهدی بودی دارد و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه اول که ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعد از رجعت آبا کرام خود باز آنحضرت رجعت خواهد فرمود و باین وجه تاویل کرده است کرده است ان حدیث را که از ما دوازده امام و دوازده مهدی هست و این قول اگرچه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است و ابن بابویه رحمه الله در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که حق است و حق تعالی فرموده است
الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم
ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود میماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یکسال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندا از جانب حق تعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه مردند و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر اینحال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل برایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا آباد کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که میخواهی من ایشانرا زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد بدعای آن پیغمبر و با او رفتند پس اینجماعت مردند و بدنیا برگشتند پس با اجلهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه حضرت عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میراند و بعد از صد سال زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی ع را از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار بد ایشان صاعقه بایشان رسید و همه مردند پس موسی علیه السلم گفت پروردگارا چگویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشانرا با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند و با فرزندان بهم رسانیدند پس باجلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی ع خطاب کرد که بیاد آور وقتی که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مردها که او زنده کرد باذن خدا برگشتند و مدتها ماندند و بعد از آن باجلهای خود مردند و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشانرا زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است و دلالت میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که بیاید

درین

درین امت آنچه در امم سابقه شده است مانند موافقت دو تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید که درین امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون حضرت مهدی علیه السلم بیرون آید عیسی ع از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او بزمین زنده شدن بعد از مرگ است زیرا که حق تعالی فرموده است انی متوفیک و رافعک الی و بعد از آن بعضی از رجعتهای سابقه را که دلالت برجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب موت حضرت عیسی ع و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تامل است و در حیاة القلوب و بحار الانوار تحقیق آنها مذکور است و ختم مینماییم این مبحث را بایراد حدیث مشهور مفضل شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصایر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلم وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی ابا نمود از آنکه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین نماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همه در باب قیام آن حضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما علیه السلام وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بی خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناختن او بر خلق تمام شود با آن حجتی که بر خلق لازم ساخته ایم و قصه ها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را بهدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک می آورند و در آیه دیگر فرموده است وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یک دین برگردد و از هیچ کس بغیر دین قبول نکند چنانچه حق تعالی فرموده است که ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را دین هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد و مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با که مخاطبه خواهد فرمود و که با او سخن خواهد گفت فرمود که ملایکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیانش برسانند والله ای مفضل گویا میبینم آنحضرت را که داخل شود در مکه و برد حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و آله در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد

و در پاهایش دو نعل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا
کسی او را نشناسد و باین هیئت بیاید به نزد خانهٔ کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیدها بخواب رود جبرئیل و
میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت
صاحب الامر علیه السلام دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعدهٔ ما را راست گردانید و زمین
بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن و حجر الاسود
و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره
کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای
عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر جای که بوده باشند پس بشنوند همه بیک آواز و همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند
و بیک چشم زدن همه حاضر شوند در خدمت آنحضرت در مابین رکن و مقام بایستد پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی
آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهای مؤمنان در آید و جانهای ایشان
بآن فرح [illegible] و ندانند که قایم آل محمد علیه السلام ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که نقباء الارض از اطراف
عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را گشاید مانند دست موسی
از نور عالم را روشن گرداند پس گوید که هر که باین دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسیکه دستش را
ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده تن
نقباء بمبایعت سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند
اینها که با اویند پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شد گویند که هیچیک از اصحابش را میشناسید گویند کسی
نشناسیم هیچیک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب
باشد پس چون آفتاب بلند شود از میان قرص آفتاب منادی باواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق
این مهدی آل محمد است بنام و کنیت جدش او را یاد کنید و نسبت دهید او را بامام حسن پدرش علیه السلام امام یازدهم
و دیگر پدرانش را بشمارید تا حسین بن علی علیهم السلام با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت او منمایید که گمراه میشوید
پس اول کسیکه آن ندا را لبیک میگوید و اجابت میگوید ملائکه اند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده تن که نقباء آنحضرت اند
میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق از
شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما

در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه علیه اللعنه با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت
نکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقباء همه او را تکذیب کنند و دانند او شیطان است و گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب
شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه بر رود و در تمام آن روز حضرت صاحب علیه السلام پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد
نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من است
و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیه السلام پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه
نزد منست و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و مصحف پیغمبران را میخواهد بیاید و از
من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند این است والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ
تغییر راه نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و ابراهیم و توریه موسی و انجیل عیسی و زبور
داود علیهم السلام را پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که اینست آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته
است و آنچه از ما فوت شده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی که حق تعالی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل ساخته
بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در این حال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب
پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن
سفیانی پس حضرت فرمود که قصهٔ خود را و برادر را نقل کن بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و
خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را شکستیم و استرهای ما در میان
مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب
کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینهٔ طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی
از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکار را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال
و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی به نزد ما آمد و رویهای ما را به پشت
گردانید چنانچه می بینی پس با برادرم گفت که ای نذیر الکو برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن
مهدی آل محمد علیهم السلام و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی ع
در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که توبهٔ ترا قبول فرماید پس حضرت دست
مبارک بر روی بشیر بمالد و بحالت اول برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشکر آنحضرت بماند مفضل پرسید که ای سید من
ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانچه مردی با اهل خود

بود صحبت دارد مفضل پرسید که ملایکه وجن با او خواهند بود فرمود که بلی والله ای مفضل وآن گروه با آنحضرت فرود خواهند
آمد در زمین هجرت مابین نجف وکوفه واصحابش در آنوقت از ملایکه چهل وشش هزار از ملایکه خواهند بود وشش هزار از
جن وبروایت دیگر چهل وشش هزار از جن وخدا باین لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه
چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت وموعظه نیکو بحق دعوت نماید پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت
خود را خلیفه گرداند بر ایشان وبیرون آید ومتوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که آنرا
میکند واز بنائیکه حضرت ابراهیم واسمعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا میکند واز نو میسازد وبناهای ظالمانرا از مکه ومدینه
وعراق وسایر اقالیم خراب میکند ومسجد کوفه خراب میکند واز اساس اولش بنا میکند وقصر کوفه را خراب میکند که از آن
بنا نهاده ملعونست مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود که نه ای مفضل شخصی از اهل بیت خود را در آنجا
جانشین خواهد کرد وچون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرترا بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت
نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده وگریان وتضرع کنند وگویند ای مهدی آل محمد علیهم السلام توبه میکنیم
توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد واز عقوبات دنیا وآخرت بترساند واز اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند وبیرون
آید باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران خود را از جن ونقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که برگردند بحق پس
هرکه ایمان بیاورد او را ببخشند وهرکه ایمان نیارد او را بقتل رسانند پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه برگردند از
صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی علیه السلام
ومحل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود ومجلس دیوان وحکمش مسجد کوفه خواهد
بود ومحل جمع بیت المال وقسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود وموضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید
که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بکوفه باشد بود
ودر آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد ودر آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه وچهار
میل یعنی هجده فرسخ باشد وقصرهای کوفه بکربلای معلا متصل گردد وحق سبحانه وتعالی کربلا را پناهی وجایگاهی گرداند که
که پیوسته محل آمد وشد ملایکه ومؤمنان باشد وحق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند وچندان از برکات
ورحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد وبخواند خدا را هر آینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا با وعطا نماید
پس حضرت صادق ع آهی کشیدند وفرمودند ای مفضل بدرستیکه بقعهای زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه
بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی وحی کرد بکعبه که ساکت شو وفخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن بقعه مبارکه ایست که در آنجا

ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید وآن همان مکان بلندیست که مریم وعیسی را در آنجا جای دادیم ودر موضعی که
سر مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه بعد از شهادت شستند در همانموضع حضرت مریم عیسی روح الله در وقت ولادت
غسل داد وخود در آنجا غسل کرد وآن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله از آنجا عروج نمود وخیر ورحمت بی پایان
برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قایم ع مفضل گفت که ای سید من پس مهدی علیه السلام دیگر بکجا متوجه
خواهد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا وچون وارد مدینه مدینه شود امر عجیب از و بظهور آید که موجب شادی مؤمنان شد
وخواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امرست فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق
این قبر جد من رسول خدا ص است گویند بلی ای مهدی آل محمد علیهم السلام گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند
دو مصاحب ودو همخوابه او ابوبکر وعمر علیهما اللعنه پس حضرت صاحب علیه السلام در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که
کیست ابوبکر وکیست عمر وبچه سبب ایشانرا از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند وگاه باشد که دیگری باشد که مدفون
شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد علیهم السلام غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشانرا برای همین در آنجا
دفن کرده اند که خلیفه رسول خدا بودند وپدر زنان آنحضرت بودند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر به بیند ایشان را
بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید که آیا کسی شک دارد درین که ایشان اینجا مدفون اند گویند نه پس بعد از
سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند وهر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورتی
که داشته اند پس بفرماید که کفنهارا از ایشان بگشایند وایشانرا بحلق کشند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال
آن درخت سبز شود وبرگ برآورد وشاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته باشند گویند که اینست
والله شرف وبزرگی ورستگار شدیم بمحبت ایشان وچون این خبر منتشر گردد هرکه در دل او بقدر حبه از محبت ایشان
داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب صاحب علیه السلام ندا کند که هرکه این دو مصاحب ودو همخوابه حضرت رسول ص
علیه وآله را دوست میدارد از میان مردم جدا شود وبیک جانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان
ویکی لعنت کننده ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جویند از ایشان واگر نه بعذاب الهی گرفتار
میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل محمد ع ما پیش از آنکه بدانیم که ایشانرا نزد خدا قرب ومنزلتی هست از ایشان
بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان وحال آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شده ودانستیم که مقرب
درگاه حق اند بلکه از تو بیزاریم واز هرکه ایمان بتو آورده است واز هرکه ایمان بایشان نیاورده واز هرکه ایشان را
بدین خواری بدر آورده بردار کشیده پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر نماید بادسیاهی را که بر ایشان وزد وهمگی را

بهلاکت رساند پس بفرماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده کرداند و امر فرماید خلایق را
که همه جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و
آتش افروختن بدر خانهٔ امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن
امام حسین و اطفال و پسر عمان و یاران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ریختن خون آل محمد علیهم السلام
در هر زمانیکه بناحق ریخته شده و هر فرجیکه بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلم و جوری که واقع
شده تا قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر در روز
اول غصب خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نماید
پس ایشان را بفرماید بر درخت برکشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر
فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد مفضل گفت که ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل و الله
که سید اکبر محمد رسول صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه
هدا همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته باشد و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع
ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا
بهر جائی که خواهد ایشان را ببرد و معذب کرداند پس از آنجا حضرت مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و در مابین کوفه و نجف
فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراکه بغداد باشد
در آنوقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسیکه در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد
و علمهای مغرب و از علمهای که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد و الله که بر آن شهرها نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای
گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانیکه بر اهلش نازل خواهد
شد طوفان شمشیر خواهد بود و الله که یک وقتی چنین آباد آن شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانها و قصرهایش
بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است
مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افترا بخدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام
خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آنرا باین فتنها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی
گذر و نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان خوش روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و بآواز فصیح ندا کند
مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند گنجهائی از طلا

درازنقره

از نقره بلکه مردی چند مانند پارهای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند
ظالمان را تا بکوفه در آیند در وقتی که اکثر زمین از کافران پاک کرده باشند پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی
و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند پس باصحاب خود میگوید بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد و الله که خود را
میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی
علیه السلام می ایستد و میگوید که اگر راست میگوئی که تو مهدی آل محمدی کجاست عصای جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و انگشتری
او و برد و زره او که او را فاضل مینامیدند و عمامه اش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که عضبای
گفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و کو مصحف امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بی
تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی علیه السلام حاضر کرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع
یوسف و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی علیه السلام و
میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی علیه السلام عصای حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت
بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایهٔ آن باشند پس حسنی گوید الله الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای
فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه
که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی علیه السلام پس حضرت
امام حسین صلوات الله علیه ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ
رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و برای او قبه در
نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا میبینم
قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله با هر که ایمان آورده است باآنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده
باشد پس زنده میکند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت او و یا رد گفتهٔ او میکردند و میگفتند
ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را بجزای
خود میرساند و هم چنین بر میگرداند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر علیه السلام و هر که یاری او کرده باشد تا خوشحال شوند
و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت بیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا کردند و در آنوقت ظاهر میشود تاویل
آن آیه کریمه که ترجمه اش گذشت که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه مفضل پرسید که

مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که رسول خدا و امیر المؤمنین
با حضرت صاحب الامر علیهم السلام خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگیرند حتی پشت کوه قاف را
و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند
پس فرمود که گویا می‌بینم ای مفضل ازو نه را که ما گروه امامان واقع شده نزد جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده باشیم
و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شده از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب
در رکفتهای ما و دشنام دادن و لعن کردن بر ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول
بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گریان شود
و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات
الله علیها شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند و چندانکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و
نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر ملعون گرفت در حضور مهاجران و انصار و آب دهان نحس خود را بر آن انداخت
و پاره کرد پس بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان
دیگر اتفاق و خلافت را از شوهرم گرفتند پس چون آمدند که او را به بیعت ببرند او ابا کرد و هیزم بر در خانه ما جمع کردند
که اهل بیت رسالت علیهم السلام را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر چه جرأت است که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل
پیغمبر را از زمین براندازی عمر علیه اللعنه گفت که بس کن ای فاطمه محمد صلی الله علیه و آله حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از
آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند وگرنه آتش می‌اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو
شکایت میکنیم که پیغمبر تو از میان ما رفته است و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که
حرفهای احمقانه زنانه را بگذار خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس عمر علیه اللعنه تازیانه زد و دست مرا شکست
و در را بر شکم من زد و فرزند محسن نام ششماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را
دروغگو میخوانند و تازیانه بر رو میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسو بگشایم حضرت امیر صلوات الله علیه دوید
و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم تو را که مقنعه
از سر نگشائی و سر باسمان بلند نکنی و الله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد پس برگشتم و از آن
درد و آزار شهید گشتم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم و از
آنهای که تو مکرر بیعت و خلافت مرا از ایشان گرفته بودی از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردن و چون صبح

شد

شد هیچیک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت
که ای فرزند مادر بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف کردند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزارها چند کشیدم
که هیچ وصی پیغمبری از اوصیای پیغمبران مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبدالرحمن ابن ملجم پس حضرت امام
حسن صلوات الله علیه برخیزد و گوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه اللعنه رسید زیاد ولدالزنا را با صد و پنجاه هزار
کس بکوفه فرستاد که من و برادرم حسین صلوات الله علیه و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول
نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ
معاویه خواندم بغیر از بیست کس جواب من نگفت پس روی باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم
و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من مقصر اند خداوندا تو بفرست
بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روانه شدم پس آمدند به نزد من و گفتند
که اینک معاویه لشکرها بانبار و بکوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان
جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که به نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید
شکست و مرا مضطر خواهید کرد که بمعاویه صلح کنم و آخر نشد مگر آنچه ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام مظلوم معصوم
شهید حسین بن علی صلوات الله علیهما با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدای که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول صلی الله علیه
و آله نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه صلوات الله علیها نعره
بزند که زمین بلرزد و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول صلی الله علیهم بایستند و حضرت فاطمه
صلوات الله علیها از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بسینه خود بچسباند
و گوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین علیه السلام حمزه سید الشهدا ایستاده باشد
و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین صلوات الله علیه برداشته بیاورند
فریاد کنان و حضرت فاطمه صلوات الله علیها آیه تلاوت فرماید که اینست ترجمه ظاهر لفظش امروز روز شما که بشما وعده می
دادند امروز می باید هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که
کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست و فرمود که روشن مباد که
دیده که نزد این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب
غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه علیها برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده

که با من کرده در باب آنها که با من ظلم کرده اند وحق مرا غصب کرده اند ومرا زدند وبجزع آوردند بستمهای که بر جمیع فرزندان
من کردند پس بگویند بر او ملائکه آسمانهای هفت گانه وحاملان عرش الهی وهرکه در دنیا وهرکه در تحت الثری است
اهل خروش بر دارنده شود پس نماند احدی از کشندگان ما وستمکاران برما وآنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار
مرتبه در آنجا کشته شوند مفضل گوید عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما در دنیا
شما ودشمنان شما در آنجا زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله صلی الله علیه واله وسخن ما اهل بیت را
که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ
فرمود که عذاب پستتر عذاب رجعت است وعذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان
که ما را نشناخته اند تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد ومهدی ما پادشاه شود وای بر ایشان
که پادشاهی دین ودنیا را از ما گرفته است که بما برگردد پادشاهی نبوت وامامت ووصایت همیشه با ما است ای مفضل
اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه کریمه را وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى
الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است وتاویلش در رجعت
ما اهل بیت است وفرعون وهامان ابوبکر وعمر اند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین وپدرم امام محمد باقر
علیهم السلام پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا صلی الله علیه واله آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من وشکایت
کنم آنچه منصور دوانقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام وشکایت کند از هارون الرشید بجدش پس برخیزد
علی بن موسی الرضا علیه السلام وشکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی علیه السلام وشکایت کند از مامون وغیر مامون
پس برخیزد امام علی النقی علیه السلام وشکایت کند از متوکل علیه اللعنه پس برخیزد امام حسن عسکری علیه السلام وشکایت کند از معتز
پس برخیزد مهدی آخر الزمان همنام جدش حضرت رسول صلی الله علیه واله با جامه خون آلود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله در روزی که پیشانی نورانیش در جنگ احد مجروح کردند ودندان مبارکش را شکستند بخون آلوده شده وملائکه بر دور
وکنار او باشند تا بایستد نزد جد امجدش وبگوید ای جد وصف کردی برای مردم ودلالت فرمودی بنام ونسب وکنیت مرا
ای جد برای ایشان بیان کردی پس امت تو انکار حق من کردند واطاعت من نکردند وگفتند متولد نشده است ونیست واگر خواهد
بود یا گفتند مرده است واگر میبود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود
که ظاهر شوم پس حضرت رسول صلی الله علیه واله فرماید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ
الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ وگوید که آمد یاری ونصرت الهی وظاهر شد گفته حق سبحانه وتعالی وَهُوَ الَّذِي

ارسل

أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ پس بخواند إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ
فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلی الله علیه واله که حق تعالی میفرماید
که تا بیامرزد الله تعالی برای تو آنچه گذشته است از گناهان وآنچه مانده است وبعد از این خواهد آمد حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه واله دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی بن ابی طالب صلوات الله علیه وشیعیان فرزندان
من که اوصیا منند گناهان گذشته وآینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن ومرا در میان پیغمبران بسبب گناهان رسوا مکن
پس حق تعالی جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرد وهمه را از برای آنحضرت آمرزید پس مفضل گریست وگفت ای سید من اینها
بفضل خدا است برما ببرکت شما امامان آنحضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو وامثال تست از شیعیان خالص واین حدیث را
نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند وبهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند وترک عبادت میکنند
پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمی کنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد وشفیعان
از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول صلی الله علیه واله خواهد خواند لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب شده اند فرمود که ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود ونصاری ومجوس
وصابیان وغیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی علیه السلام ورجعت حضرت رسول صلی الله علیه واله خواهد
بود وآن آیه نیز در این زمان بعمل خواهد آمد وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ
پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود پس برگردد مهدی علیه السلام بسوی کوفه وحق سبحانه وتعالی از آسمان ملخ از طلا
بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب علیه السلام بارید وقسمت نماید باب ششم زمین را از طلا ونقره وجواهر مفضل پرسید
که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد وقرضی از برادران مؤمن در ذمت او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت
مهدی علیه السلام ندا کند در تمام عالم که هرکه قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید وبگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک حبه
سیر ویک دانه خردل واین حدیث از این طولانی تر است وما باینقدر که مناسب اینمقام است اکتفا کردیم **باب ششم** در اثبات
معاد است ودر بیان مقدمات آن وتوابع آن از وقت مرگ تا انقضای امر عالم ودر آن چند فصل است **فصل اول** در اثبات
جسمانی است ودر آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آنچه در قرآن مجید واحادیث معتبر وارد شده است در وصف قیامت
ومقدمات آن وخصوصیات واوصاف آن وآنچه بعد از آن احوال خلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد ودر راه تاویل
در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد وتفضیل فتح باب ایراد وتاویل است وعمده اسباب ایمان ویقین انقیاد وتسلیم

چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقول است که هر چه از ما بشما برسد اذعان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمائید و رد و انکار مکنید شاید که ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلاست و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر اینست بدانکه معاد در لغت بسه معنی آمده است اول عود و رجوع بجائی یا بجائی که از آن منتقل شده باشد دویم مکان عود سیم زمان عود و مراد درینجا عود روح است بحیات برای یافتن جزای اعمال که در مدت از حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان و یا زمان عود و هر سه نیک چیزیست میگردد و آن روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد و بعلوم و کمالات که در دنیا اکتساب نموده مبتهج و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسایط صفات ذمیمه که درین نشا کسب کرده است معذب و مغموم باشد و فلاسفه بهمین معاد قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها را در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح ایشان متعلق گردد و اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و بآتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قایلند و اکثر کتابهای الهی باین ناطق است خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات درین معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود بلی و تورا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه نازل شد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ چنانچه بعد ازین انشاء الله تفسیرش مذکور خواهد شد و شک نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام همه هست چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد و در اینها تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس و ابلیسیست و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این مدعا عاجز شده اند درچنین مسئله غامضی که محل انکار و انظار جمیع عقلاست دعوای بداهت کرده اند و کسیکه باعتبار چنین شبهه دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بر دارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد و بانکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد ازین انشاء الله بیان خواهد شد و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قایل اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقیست و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارد و در قیامت که ارواح با بدن بر میگردد

ببهشت یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است که بدانکه معاد جسمانی از جمله اموریست که واجب است اعتقاد بآن و منکران کافر است اما معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تالم او بلذات و المهای عقلی تکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد بآن و منکر کافر نیست اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات آن فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قایلان بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت درین زندگانی دنیا ممکن نیست زیراکه آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق آن در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیراکه ارواح بشری درین عالم ضعیفند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوتی ایشان را بهم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در آنکه این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو نه محض جمع بین الرأیین است بلکه بهر دو برهان قایم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب مبدأ و معاد نفی حشر جسمانی کرده است مؤلف گوید که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز دلالت بر این دارد چنانچه عیاشی و غیر او از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و داخل شوند دوستان خدا در مساکن و منازل خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوهای او آویخته باشد بر سر او و چشمهای بر دور او بجوش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاها متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر گردانند پیش از آنکه از ایشان طلبد و حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی او بخرامند و درین نعمتها باشند آنچه خدا خواهد خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزیکه بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد ازین نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت می برد از نعمتها که ما داریم و در جوار رحمت خداوند کریم خود هستیم پس چون بار دیگر ندا بایشان رسد گویند بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه بهتر آن ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیمتر است از آنچه در آن هستید گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خطرها بآن شادتر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش اینست که وعده داده است خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را باغستانها و بهشتها که جاری

میشود از زیر انها نهرها و همیشه در انها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در جنات عدن رضا و خوشنودی از
جانب خدا خدا بزرگترست از اینها اینست فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستی که بان تنعم خواهید کرد در اخرت
و ظاهرش انست که باصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب انکه اعظم اللذات ایشان در عبادت حق تعالی
و مناجات او و تحصیل قرب اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است
که هر که شبی را بعبادت احیا کند حق تعالی او را در جنة الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد هر
انچه نفس خواهش کند و دیده لذت برد و انچه بخاطر خطور نکرده باشد سوای انچه مهیا کردانیده است از برای او از کرامت
و مزید قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت
انست که حوریان برای ایشان خوانندگی کنند بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بروش مزمار شیطان بلکه بتسبیح
و تمجید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی بان درخت وحی میکند که بشنوان
به بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت من و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس صدا
بلند شود از ان درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل ان صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه رحمه الله علیه
در رسالهٔ عقاید گفته است اهل بهشت چند نوع‌اند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتقدیس و تنزیه و تسبیح و تکبیر حق تعالی با ملائکهٔ
خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و اشامیدن و میوه‌ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر سندها
و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت می‌برد بانچه میخواهد و همتش بان متعلق است و باو داده میشود
انچه خدا را برای ان عبادت کرده است و حضرت صادق علیه السلم فرمود بدرستی که مردم حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنف
صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت حریصان و طمعکارانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را
از ترس اتش او پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از برای محبت او پس این عبادت
بزرگواران است و کریمانست و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت التذاذ بماکل و مشارب
و مناظر و مناکحست و انچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزهائی که مطبوع است بر میل نفوس انها و ادراک میکنند مراد
خود را بظفر یافتن بانها و نیست در بهشت از بشر کسی که لذت بیابد بغیر اینها و قول کسی که در بهشت بشری هست که لذت
می‌یابد بتسبیح و تقدیس بدون خوردن و اشامیدن قولیست که شاذ است از دین اسلام و ان ماخوذ است از دین نصاری
که میگویند که انها که در دنیا طاعت حق تعالی کرده‌اند در بهشت ملک میشوند نمیخورند و نمی‌اشامند و جماع نمیکنند و حق تعالی

تکذیب قول ایشان کرده بانکه ترغیب نموده است عاملان را بعمل بوعدهٔ اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و حال انکه
کتاب خدا شهادت بضد ان میدهد و اجماع بر خلاف ان منعقد است مگر انکه درین باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز
نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد مؤلف گوید که کلام مفید علیه الرحمه متین و در احادیث معتبره این مضمون بنظر
نرسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی متلذذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد اورده
است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که از انکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم نمی‌اید که از
نعیم بهشت متلذذ نشوند همچنانچه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نمیباشد و مع هذا از نعمتهای ان لذت می‌یابند
بلی ممکنست که لذات جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانچه تحقیق کردیم بانکه ممکن است که ایشان زیاده از حظ
التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات میدارد بحسب اختلاف
احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای از کاه صرف مینمایند چنانچه در دنیا لذت
می‌یافتند بی انکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که بهشت را ازین جهت میخواهند که دار کرامت
خدا و محل دوستان اوست و لذت از نعمتهای بهشت ازین جهت می‌یابند که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب ایشان
برای ایشان مهیا کردانیده است پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمان استشمام مینمایند و از هر فاکهه و طعامی
طعم رحمت بی‌غایت او را می‌یابند و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز در کام و مشام ایشان همین لذت را می‌یابند
پس بهشت دو بهشت است روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانی است همچنانکه صورت عبادات در دنیا
قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر مکملات عبادتست پس کسی که در دنیا بجسد بی روحی از عبادت قناعت کرده و
در بهشت جسمانی بغیر لذت جسمانی لذت نمی‌یابد و کسی در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است
و عاشق عبادت گردیده است و باسرار بندگی را یافته و باخلاص و خضوع و خشوع و سایر اداب ظاهره و باطنه بعمل اورده است
در بهشت جسمانی بجز لذات روحانی نمی‌یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیات و کتاب بحار
ایراد نموده‌ام وَذٰلِكَ مِمَّا أَفَاضَ اللهُ عَلَيَّ بِلُطْفِهِ وَهُوَ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ و در باب اثبات معاد جسمانی
اکتفا بتفسیر یک ایه می‌نماید که باعتقاد متکلمین صریحترین ایات است قَالَ سُبْحَانَهُ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ
و سبب نزول این ایه سابقا مذکور شده و فخر رازی درین ایات غرایب بسیار هست بقدر امکان ذکر میکنیم پس می
گوییم انها که منکر حشر اند بعضی مطلقا متمسک بدلیل بلکه بشبهه نیز نشده‌اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده‌اند
و اکثر چنین اند و بسیاری از این ایات بر این دلالت دارد مثل این ایه قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ هیهی

گفت که زنده میکند این استخوانهارا در حالتی که رمیم و پوسیده باشد پس این انکار بمحض استبعاد بود حق تعالی اول ابتدا کرد
بابطال استبعاد ایشان که فرموده ونسی خلقه آیا فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک واز نطفه متشابهة الاجزا
از سر تا قدم اعضاء مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه درین اعضا حالتی
چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر
حیوانات ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد اکتفا میکند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود نمی کنند که غریب تر
است و تخصیص ایشان استخوانها بذکر از برای آن بود که از حیات دورتر است و وصف کردند او را به پوسیده شدن
و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعادات و حق تعالی رفع استبعاد ایشان
کرد بکمال علم و قدرت آن خداوندی که اینها را بر یکدیگر داند پس فرمود که از برای ما مثل میزند باستخوان پوسیده یعنی
قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را در اول خلق او پس
گفت بگو زنده میکند آنها را آن خداوندی که آنها را از کتم عدم بوجود آورد در اول بار و او بهر خلقی علیم و داناست و
هیچ امر بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند اگرچه آخرش باز باستبعاد برمیگردد و آن بر دو
وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمیماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود آن کردن و حق تعالی اشاره
بجواب شبهه کرده است بآنکه در اول خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او را آفرید و هم چنین او را باز میگرداند
هرچند معدوم شده باشد و شبهه دویم آنست که میگویند که کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده
باشد و بعضی از آنها در بدن پرندگان و درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو اجزای کوزه ها و مثل آنها شده باشد
چگونه جمع میشود و ازین بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزای ماکول جزو بدن آکل بشود اگر در حشر برگردند
اگر آن اجزا در بدن آکل داخل شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است
وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و وجهش آنست که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده است و اجزای فضلیه
هست که از غذا بهم رسیده و در ماکول نیز هر دو قسم هست پس اگر انسانی انسان دیگر را بخورد اجزای اصل ماکول اجزای
فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن ایشان جزو بدن او بوده است و حق تعالی بهمه چیز عالم
است میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یکی کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح در آن میدمد و جمع میکند
اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح در آن میکند و هم چنین اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله
و قدرت کامله خود جمع میکند پس حق تعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرمود اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ

نارًا یعنی آن خداوندی که از درخت تر که منافی آتش و میرانندهٔ آنست آتش سوزنده بیرون می آورد و اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه میباشد
که یکی را مرخ میگویند و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی ازین دو درخت را بدیگری میسایند از آنها آتش
ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می آید مگر درخت عناب اما ازین دو درخت بهتر بعمل می آید فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ
پس ناگاه شما از آن آتش می افروزید أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ
بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ یعنی آیا نیست آنکسی که آفریده است آسمانها و زمین را قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان آری قادر است
و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که دیده میشود
و حیاتی که در اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست اگر استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت
و حیات را در و پس استبعاد میکنید زیرا که بودن آتش در درخت سبزی که آب از آن میچکد عجیب تر و غریب تر است اگر استبعاد میکنید
خلق جسمش را پس خلق آسمانها و زمین بزرگ تر است از خلق بدنهای شما وَهُوَ الْخَلَّاقُ اشاره است بآنکه علم او کامل است وَالْعَلِيمُ
اشاره است بآنکه علم او شامل است مؤلف گوید که از جملهٔ آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی
این آیهٔ شریفه است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم
و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد و این آیه قطع نظر از کلام الهیت و راه شک در آن نیست برهان قاطعیست بر اثبات معاد زیرا
که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود
و کارهای او همه منوط بحکمت است و مصلحت پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد
تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات است و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج
بغیر از لوازم امکان است پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشأه دیگر نباشد و منحصر باشد درین نشأهٔ فانیه
منافع این نشأه که مخلوط است باضعاف آن از کدورات جسمانی و روحانی و مصایب و محن و امراض و فتن و تلف و غصب اموال
و بیماری و موت اولاد و احبا و سایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای آن خلق کند و این شبیه است بآنکه کریمی شخصی
بضیافت برد در خانه که مملو باشد از انواع درندگان و موذیات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون
وارد شود طعامی به نزد او حاضر سازند و هر لقمه که بردارد چندین زنبور بر دستش و دهانش بزنند و شمشیر داران در برابرش
ایستاده باشند و در هر ساعت بر او حمله آورند و پیش از آنکه آنچه متوقع است بعمل آید او را گردن بزنند هیچ عاقل ضیافت چنین را
نمی پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه خادمان شاهی او را بفرمایند و او را وعده کنند که چون این آزارها بکشی و بعد از آن مدتهای بسیار
در حکومت و رفاهیت خواهی بود همه عقلا او را ستایش میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت

و بهشت غیر متناهی **فصل هجدهم** در دفع شبهه‌های معاد جسمانی است و آن موقوفست بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه
در حقیقت روح انسان خلاف بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده‌ام و بعضی گفته‌اند جهل
قول درین باب هست و انچه اکثر محققین قایل شده‌اند انست انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر در حقیقت اند
که میان ایشان با غایت اشتراک نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علویست و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت
و مرکز عالم سفلی است و هر کدام را اثر و عملی است که آن دیگر را نیست اثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و بوییدن و گفتن و
خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست باین اعضا و قوای ظاهر و لذت و الم در حصول و عدم اینهاست و صفات و کمالات
و فهم و علم و اعتقادات کار روح است بدن را نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمنست بلکه آن افعال چیزی و حسی که از
بدن و اعضای او صادر میشود مثل دیدن و شنیدن همه کار روح است و بدن و اعضا برای انها آلت چندند که چنانچه میگوئی من
دیدم بچشم خود و من شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس من عبارت است از روح و ذات تو همانست و این افعال فعل اوست
و این اعضا و قوی همه آلات اویند مثل کتابت که قلم مینویسد و در حقیقت نویسنده دیگریست و بعضی گفته‌اند از جمله اثار
و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و اشامیدن است بی همه اعضای ظاهر چنانکه از احوال خواب ظاهرست که بدن و
قوای او همه بیخبر اند و بدن در جای خود در خواب است و روح برای خود می اید و میرود و شهر بشهر میگردد و میگوید و میشنود
و همه کار میکند اما درین کلام سخنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است بمنزلهٔ آلات اوست و بعضی گفته‌اند روح
در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی همه از چراغ است و فانوس پردهٔ ظلمتست اگر چراغ را بی پرده مشاهده نمائی
ضیاء جمالش را توانی دانست و اگر روح را بی بدن ملاحظه نمائی قدر کمالش را میتوانی شناخت و انوقت میدانی که فانوس نقص و
عیب چراغ است نه زینت جمالش چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانیست از هبوب ریاح محتاج بفانوس و پنهان است و بیمار تا نحیف
و رنجور است لحاف و پوشش او را ضرورست مشعل و افتاب را فانوس در کار نیست و صحیح محتاج به پرهیز از نسیم بهار نیست
و در کتاب بصایر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روح مؤمن و بدنش مثل جوهریست در صندوقی
جوهر را که برداشتند صندوق را می اندازند و اعتنا بشان آن نمیکنند و در کتاب معارج الیقین روایت کرده است که کسی از آنحضرت
پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر بخواب می بیند فرمود مثل افتاب است که مرکزش
در آسمانست و شعاعش در جهان پهن است و ایضا در بصایر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که روح
ممزوج ببدن و داخل ببدن نمیشود بلکه مثل سرپوشیست بر بدن که محیطست با آن و حاصل خلاف در روح باین برمیگردد که
روح ایا جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است و جمعی انها که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قایل شده‌اند

روح

یکی انکه عبارت است از این هیکل محسوس و دوم انکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه
می باشد که کم و زیاده و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است با نا همین آن اجزا اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب
بران است و بعضی از متکلمین امامیه باین قایل شده‌اند برین قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح انست
بلکه انچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود آن اجزاست چنانچه بعد ازین انشاء الله مذکور
خواهد شد و انها که جسم نمیدانند بعضی جسمانی میدانند اقوال صعبه سخیفه دارند که قابل نقل نیست و انها که مجرد میدانند
اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگر چه بعضی گفته‌اند که در آخر
عمر ازین مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه و بعضی از متاخرین گفته‌اند که بسیاری از اخبار باینمعنی
مستفاد میشود و فقیر حدیث صریحی درین باب ندیده‌ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشاری یا ایهامی باینمعنی داشته باشند بمحض
انها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته‌اند اگر چه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تع
وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر انکه تجرد از صفات مختصهٔ حقتعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن
روح با میت و امدن به نزد اهل خود و منتقل شدن بوادی السلام و امثال انها دلالت بر تجسم میکنند مگر انکه تاویل کنند انها را
بتجسد مثلی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد بودن انها بر دور عرش و امثال انها دلالت بر جسمیت میکند مگر انکه
تاویل کنند انها بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقهٔ ارباب دیانت بعیدست پس نفی و اثبات هر دو مشکل است
و بعضی حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ را باینمعنی فهمیده‌اند که همچنانکه خدا را نمیشناخت نفس را نیز نمی
توان شناخت و حضرت رسول صلعم واله فرمود ساکت شوید از انچه خدا از آن ساکت شده است حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که تکلیف علم آن بشما نکرده‌اند که بسا باشد برخلاف حق قایل شوید و معذور نشوید نزد خدا و انچه اکثر
گفته‌اند قول ببقای روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است بوجه است و ممکن است بر وجهی باشد
که صاحب صحایف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته‌اند که نفس عبارت است از جسم نورانی از عالم سماوات و از حظایر
قدس و مجامع انس و در بدن از بابت چراغ است در غرفه اثر ضوء و نورش میرسد بجمیع اجزاء بدن و موتش به بیرون
امدن اوست از بدن و مفارقت او از آن و جسم او مانند جسم ملائکه و سایر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت بقدرت
الهی محفوظ میماند چنانکه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سوالات کرد و بعد از
جواب شدن مسلمان شد از جملهٔ انها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود
که میرود و بر نمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و بر نگردد حضرت فرمود

قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهان است و اجسام با عیانها قایمند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از اینها را
بر دیگری زنند آتش در میان آنها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند و چراغ را افروزند پس آتش در آن اجسام ساطع ثابت
است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که در آن قالب کثیفی پوشانیده اند و از باب چراغ نیست که تو گفتی
بدرستی که آن خداوندی که خلق کرده است جنین در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در آن انواع مختلفه از عروق
و اعصاب و دندان و مو و استخوانها و غیر آنها او بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای آن بر میگرداند گفت پس روح در قبض
کجاست فرمود که در دست ملکی است که او را قبض کرده است تا او را بر زمین بسپارند گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب در آمد پراکنده
میشود یا باقی میماند فرمود که بلکه او باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت همه اشیا باطل و فانی میشوند پس نه حسی میماند
و نه محسوسی پس بر میگردانند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن در مقدار چهار صد سال است که خلق در آن معدوم اند
و آن در مابین نفخ اولیست تا نفخ دویم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث
متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس ممکنست که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در اصل ...باشد چنانچه از بعضی روایات
مستفاد میشود ممکنست که تعلق بروح حیوانی که در بدن ساریست و از قلب منبعث میشود و بخروج روح حیوانی تعلق او
از بدن بر طرف شود و بعود بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکنست
که چون محتاج بآلتی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن
و رفتنش در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیات نیز هست و آن باندازه این بدن و
در میان آن یا خارج از آن است و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند در حال حیات و در بیداری تعلقش
باین بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و با آن بدن عروج بسموات میکند و بر الواح سماویه
مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد
و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشوند و بمقتضای وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ الهام و جهالت
شیطانی بایشان میرسد و بعد از مرگ تعلق آنش ببدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش بآن است بلکه محتمل است
که نفوس قویه مثل نفوس انبیاء و اوصیاء علیهم السلام تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت
بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار باسانی میتوان کرد و بنا بر قول بتجرد و قول بجسد مثالی ضرورت است روح
و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکال است و آنکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول .
بتناسخ است بیوجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافر اند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در این

اجساد

اجساد عنصریه میگردد و از بدن زید ببدن عمرو منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد و در این نشاء و نشاء دیگر نیست و ثواب
و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط
میدانند [illegible] و بسبب این عقاید باطل کافرند نه بسبب نتایج بحث و بسند معتبر از حبه عرنی منقول است که شبی در خدمت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بصحرای نجف رفتیم که او را وادی السلام میگویند حضرت آنجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی صحبت میدارند
من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و برخاستم دیگر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم
و گفتم یا امیر المؤمنین می ترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندک استراحتی بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم
و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر برای تو
ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان
فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین مگر آنکه روحش را میگویند که ملحق شو بوادی السلام
و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقول است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم
که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبز اند که در دور عرش میباشند فرمود که نه روح مؤمن از آن
عزیز تر است و گرامیتر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنیست مثل این بدن که داشتند
و ایضا از ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بر درختی از بهشت نشسته یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر
احوال می پرسند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان سؤال نمودند فرمود در بهشت می باشند بصورت
ابدان ایشان که اگر به بینی میشناسی و میگوئی که فلان است که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از
موت در قالبی مثل قالب دنیاست و در بعضی بدنی مثل بدن دنیایی باشند اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال
بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه است بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت جسمی و صورت
نوعی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت جسمیه و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی
باقی میماند و صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی خواجه نصیر رحمه الله و بعضی از حکما هیولی قایل نیستند
و میگویند جسم بغیر صورت جسمی نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقیست و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم
نمیشود بلکه عرضی از آن که اتصال باشد بر طرف میشود و انفصال عارض آن میشود و بر عکس و این قول بسیار متین است اما رفع
شبهه استحاله اعاده معدوم بمحض این مشکل است و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای دفع این شبهه و غیر آن بجزء لا یتجزی
قایل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزاء چیزی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هرگاه

بر این اقوال مطلع شدی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب آنها معلوم شد و عمدهٔ شبههٔ ایشان
که حکما متشبث بان شده اند امتناع اعادهٔ معدوم است و بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر
مذهب ایشان صورت جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعادهٔ بعینه که بجمیع اجزا عود کند بدون اعادهٔ معدوم
نمی شود و اصحاب قول دویم و سیم گمان کرده اند که باختیار این دو قول تقصی ازین اشکال نموده اند و این محل نظر است
زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخص را بسوزانند و خاکسترش را بباد دهند تشخص زید باقی نمیماند و هر چند صورت اجزا
باقی بماند و عود شخص بعینه ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام آن تشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند
تشخص هر شخص قایم است باجزاء اصلیهٔ او و مخلوق است از منی و آن اجزا باقیست در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او
و تفرق اجزاء او پس تشخص معدوم نمیشود و بنا بر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر آنها بجای آنها برگردد
قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که همه جز فرزند آدم
میپوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود بلی و باقی نمیماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن
مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعادهٔ معدوم بنا بر آنکه دانستی که دلیلی
بر آن قایم نشده است و دعوی بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصاً بنا بر قول بانعدام جمیع
اشیا که از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله و اگر کسی قایل بامتناع باشد نیز ممکنست قول بحشر
جسمانی بآنکه گوییم که در اعادهٔ اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از آن ماده بعینها یا از آن اجزا بعینها مخلوق شود
خصوصاً وقتی که شبیه باشد بآن شخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگویی که او فلان است زیرا که مدرک لذات
و آلام روح است اگر چه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند آدمی را از وقتی که روح در او دمیده میشود تا هنگام پیری
که همان شخص است هر چند متبدل شود صورت و هیئت او و اجزاء او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای
او را قطع کنند باز میگویند شرعاً و عرفاً که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از او صادر شود در پیری از او استیفا
میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد و آقا در پیری دست برو بیابد و او را تادیب کند نمیگویند که بر او ستم کرده است
و بنا بر اینها و اعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار اینست که کار با روح است و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است
عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمیشمارد و هم چنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و نصوص دلالت
نمیکند مگر آنکه آن شخص برمیگردد بنحوی که حکم کننده بحسب عرف بر آنکه آن شخص است همچنانکه حکم میکنند بر یک آب هرگاه در دو

ظرف بریزند که این همان آبست که در یک ظرف بود و بحسب شرع و عرف هر چند قایل بهیولی باشند و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی
بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یکقطره از آن بر دارند و در
بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ
عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ یعنی نیست آیا آنکسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده
است در وصف عذاب اهل جهنم كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ یعنی هر چند بریان می
شود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن تا آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است
که محشور می شوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافران مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن
و ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابوطالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیهم الرحمه روایت طه
کرده اند که ابن ابی العوجای ملحد از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد از آیهٔ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا و گفت گناه آن پوست
دیگر چیست که آنرا عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این هم آن پوستست و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثل آن را
از امور دنیا بیان فرما فرمود مثل آن است که خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر همان قالب بریزند میتوان گفت همان است
و میتوان گفت غیر آنست گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را بوجود تو و باین مراتب احوط و اولی آنست که تصدیق نمایند
آنچه را در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است و بضرورت ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه
وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند بتفکر و نظر در آنها
که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند چنانچه سابقاً مذکور شد فصل سیم
در اقرار بحقیت مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است اول آنکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر حق تعالی البته او را مرگ
می باشد چنانچه حقتعالی فرموده است كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هیچ ممکن را حیات ابدی نمی باشد و کلینی بسند صحیح روایت
کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت را تعزیه بگوییم باسمعیل فرزند او چون ترحم
کرد برو بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبرش را باو داد و فرمود إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ یعنی تو خواهی مرد
و آنها خواهند مرد و فرمود كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد
ماند پس اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهند ماند مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت
می آید و نزد حقتعالی می ایستد پس خدا از وی میپرسد و حال آنکه خود از او بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا
باقی نمانده است مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو بگو جبرئیل و میکائیل را بمیرند پس ملائکه

بر این اقوال مطلع شدی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب آنها معلوم شد وعمدهٔ شبههٔ ایشان که حکما هم متشبث بآن شده اند امتناع اعادهٔ معدوم است و بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر مذهب ایشان صورت جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعادهٔ بعینه که بجمیع اجزاء عود کند بدون اعادهٔ معدوم نمی شود و اصحاب قول دویم و سیم گمان کرده اند که باختیار این دو قول تقصی از این اشکال موده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخص را بسوزانند و خاکسترش را بباد دهند تشخص زید باقی نمیماند و هرچند صورت اجزاء باقی بماند در عود شخص بعینه ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام آن تشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخص قایم است باجزاء اصلیهٔ او و مخلوق است از منی و آن اجزاء باقیست در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزاء او پس تشخص معدوم نمیشود و بنا بر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر آنها بجای آنها برگردد قدح نمیکند در آنکه اشخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت کرده اند که همه جزء فرزند ادم میپوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود بلی و باقی نمیماند گوشت و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعادهٔ معدوم بنا بر آنکه دانستی که دلیلی بران قایم نشده است و دعوی بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصًا بنا بر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله و اگر کسی قایل بامتناع باشد نیز ممکنست قول بحشر جسمانی بانکه گوییم که در اعادهٔ اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از آن ماده بعینها یا از آن اجزا بعینها مخلوق شود خصوصًا وقتی که شبیه باشد بآن شخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگوئی که او فلان است زیرا که مدرک لذات و آلام روح است اگرچه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند آدمی را از وقتی که روح در او دمیده میشود تا هنگام پیری که همان شخص است هرچند مبدل شود صورت و هیئت او و اجزاء او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعًا و عرفًا که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از او صادر شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر علای در جوانی گناهی کرده باشد و آقا در پیری دست بر او بیابد و او را تادیب کند که نمیگویند که بر او ستم کرده است و بانها و باعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار آنست که کار با روح است و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمیشمارد و هم چنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و نصوص دلالت نمیکنند مگر آنکه اشخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه اشخص است همچنانکه حکم میکنند بر یک آب هرگاه در دو

ظرف

ظرف بریزند که این همان آبست که در یکظرف بود و بحسب شرع و عرف هرچند قایل بهیولی باشند و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا ثابت بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یکقطره از آن بر دارند و در

بعضی از ... آلَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ ...

جلدین مرآة الاحوال جلدین تفسیر منهاج العارفین ...

مجالس المؤمنین بیت الاحزان مظاهر الانوار حق الیقین

ترجمه ینابیع المودة کلمه دلیله سعادات ناصری حق الیقین

ینابیع الحکمة جامع التمثیل خزائن النراقی ترجمه مجموعه الاودیة

منتخب النفیس توحید مفضل منتخب الرسائل هدایت الخب

...جلد هدیة الزائرین ... جلد تحفة الزائرین حلیة المتقین

صحیفه حفظ ... جلد صحیفه علویة ... مفتاح الجنة ...

زاد المعاد منتخب الدوات طب الیس جامع الدوات

تحفة الطلویة مصباح الدعا

... باشد چنانچه حقتعالی فرموده است كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هیچ نفس ... بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمد که گفت رفتیم بخدمت حضرت صادق علیه السلم که آنحضرت را تعزیه بگوییم باسمعیل فرزند او پس ترحم کرد بر و بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر موت پیغمبر را باو داد و فرمود إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و فرمود كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهند ماند مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت می آید و نزد حقتعالی می ایستد پس خدا از و می پرسد و حال آنکه خود از و بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو بگو جبرئیل و میکائیل را بمیرند پس ملائکه

بر این اقوال مطلع شدی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعادست و جواب آنها معلوم شد و عمدهٔ شبههٔ ایشان
که حکما امتثبت بان شده اند امتناع اعاده معدوم است و بنابر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی‌تر است زیرا که بنابر
مذهب [illegible] و معدوم
نمی [illegible] نظر است
زیرا [illegible] اجزاء
باقی [illegible] میکویند
تشخص [illegible] او
و تفرق [illegible] بار دو
قدح [illegible] آدم
هیبوس [illegible] آیه
کرده [illegible] این
خلوق [illegible] دلیلی
بران [illegible] جمع
اشیا که [illegible] بشر
جسمانی [illegible] شود

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

خصوصا که و [illegible] عقلیت و حواس جسمیت که اکراو را بر پیری بلوغ کرد او فلان است زیرا که مدرک لذات
و آلام روح است اگرچه بتوسط آلات باشد و لهذا میکویند آدمی را از وقتی که روح در او دمیده میشود تا هنگام پیری
که همان شخص است هرچند مبدل شود صورت و هیئت او و اجزاء او تحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای
او را قطع کنند باز میکویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از و صادر شود در پیری از و استیفا
میکنند و اگر علای در جوانی کناهی کرده باشد و آقا در پیری دست برو بیابد و او را تادیب کند که نمیکویند که برو ستم کرده است
و با اینها و باعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار روحست که کار با روح است و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است
عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمیشمارد و هم چنین بعد از موت زیرا که روح بنابر مشهور بعینه باقیست و نصوص دلالت
نمیکند مگر آنکه آن شخص برمیکردد و بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است همچنانکه حکم میکنند بر یک آب هرگاه در

ظرف بریزند که این همان آبست که در یکظرف بود بحسب شرع و عرف هرچند قایل بهیولی باشند و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی
بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا آب باید بر قبول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یکقطره از آن بر دارند و در
بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است اَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ
عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ یعنی نیست آیا آنکسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشانرا و باز فرموده
است در وصف عذاب اهل جهنم كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ یعنی هرچند بریان می
شود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن تا آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است
که محشور می شوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافران مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن
و ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیهم الرحمه روایت | طه
کرده اند که ابن ابی العوجای ملحد از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد از آیهٔ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا و گفت گناه آن پوست
دیگر چیست که آنرا عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوستست و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثل آن را
از امور دنیا بیان فرما فرمود مثل آن است که خشتی را بشکنند و گل کنند و باز دیگر همان قالب بریزند میتوان گفت همان است
و میتوان گفت غیر آنست گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را بوجود تو و باین مراتب احوط و اولی آنست که تصدیق نمایند
الجمله را در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است و بضرورت ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و دیگر
وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند بتفکر و نظر در آنها
که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور شد مبحث سیم
در اقرار بحقیت مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است اول آنکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر حق تعالی البته او را مرگ
می باشد چنانچه حقتعالی فرموده است كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هیچ ممکن را حیات ابدی نمی باشد و کلینی بسند صحیح روایت
کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت صادق علیه السلم که آنحضرت را تعزیه بگوئیم باسمعیل فرزند او پس ترحم
کرد بر او و بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبر را باو داد و فرمود اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ یعنی تو خواهی مرد
و ایشان خواهند مرد و فرمود كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد
ماند پس اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهند ماند مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت
می آید و نزد حقتعالی می ایستد پس خدا از وی می پرسد و حال آنکه خود از او بهتر میداند که کی مانده است میکوید پروردگارا
باقی نمانده است مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میکوید باو بگو جبرئیل و میکائیل را بمیرند پس ملائکه

گویند پروردگارا ایشان دو رسول‌اند و امین تواند فرماید که من مقدر و مقرر کردم که در روح بوده باشند مرگ را
پس ملک موت بیاید و نزد حق تعالی بایستد و از او سوال کند که که مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت
و حملهٔ عرش پس میگوید بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او
پرسد که که مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک الموت پس نیز او بمیرد
انگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود نگاهدارد و ندا کند که کجایند آنها که با ما شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من
خدای دیگر قرار میدادند و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را موکل بقبض ارواح گردانیده است و او را اعوان
هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو میسپارند و درین باب ظواهر آیات اند که منافاتی دارد زیرا که در
بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملائکه داده است اکثر جمع میان اینها باین نحو کرده‌اند
که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او همه را بحق تعالی عرض مینماید و از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول که جناب اقدس الهی از آن عظیم‌تر است که این امور را خود متوجه شود و آنچه
رسولان و ملائکه بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفیران خود
در میان خلق خود چنانچه فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض
روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او را میکنند و ملک موت را اعوانی
چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هر چه ایشان عمل می‌آورند منسوب
باوست پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر
فرمود که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میکند و از خلق خود موکل میکند هر که را میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را
موکل میگرداند بمخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد و هم چنین نیست که صاحب علم هر علم را برای همه مردم
تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن ندارند و بعضی کسی که
خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آنرا و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیاء او و ترا همین بس است
که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستها هر که خواهد از ملائکه خود و غیر ایشان
مؤلف گوید که درین حدیث شریف اشعاری هست بانکه آنحضرت با سایر ائمه علیهم السلام نیز قبض بعضی از ارواح می
نمایند یا مدخلیتی در همه دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن ننموده‌اند چنانچه در
بعضی از خطب غیر مشهوره فرموده است که منم محی و منم ممیت باذن خدا و ایضاً دلالت دارد بر انکه درین قسم

امور

امور ایمان اجمالی کافیست و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت صادق علیه السلم منقول است در جمع میان این آیات
که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که یساولان داشته باشد و بهر جا و بهر کاری که خواهند فرستد پس ملائکه اعوان او
قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض مینماید و در احادیث
معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلعم واله ملک موت را در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی
همه ارواح را در یک ساعت و حال انکه بعضی در مشرق‌اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشانرا اجابت من میکنند و بروایت دیگر
فرمود که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسه‌ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند
و لقمه بردارد و دنیا نزد من از بابت درهمی است که در دست یکی از شما باشد بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان
اجمالی کافیست تفحص این تفاصیل ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت حق تعالی است و او
محیی و ممیت همه است و میتواند بود که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا را کارکنان بسیار است و ظاهر آیات و اخبار حشر
وحوش انست که ارواح آنها نیز محفوظ بماند تا روز حشر چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی تتمیم انکه باید اقرار
نمود بانچه در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات مرگ و شدائد آن و کیفیات آن و حاضر شدن رسول خدا
صلی الله علیه واله و ائمه هدی صلوات الله علیهم در وقت قبض روح هر شخص مؤمنان را از برای بشارت دادن و آسان کردن
مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از برای زیاده شدن شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان
بعذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن ایشان میت را بچه
نحو است و حضور ایشان بجسد اصلی است یا بجسد مثالی است چنانچه سابقا اشعار بآن شد زیرا که تفکر در اینها موجب
استیلای شیطان و وساوس او میگردد و احادیث درین باب متواتر است و شعر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که بحارث همدانی خطاب کرده نزدیک بتواتر است یا حارِ همدانَ من یمت یرنی من مؤمنٍ او منافقٍ قبلا
یعنی ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا معاینه می‌بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبر بسیار از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه
پس منسیه اهل و مال را از خاطرش فراموش میکند و مسخیه او را جوانمرد و راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک موت
می‌آید که قبض روح او بکند باو میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خدا و بدیکه محمد صلعم واله را بحق فرستاده است من
مهربان‌تر و مشفق‌ترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و
امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم پس باو میگویند اینها اند رسول خدا

گویند پروردگار ایشان دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقدرم و مقرر کردم که در روح بوده باشد مرگ را
پس ملک موت باید و نزد ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... صاحب علم هر علم را برای همه مردم
تفسیر نتواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن ندارند و بعضی کسی که
خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آن را و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیا او و تو را همین بس است
که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستها هر که خواهد از ملائکه خود و غیر ایشان
مؤلف گوید که درین حدیث شریف اشعاری هست بانکه آنحضرت با سایر ائمه علیهم السلم نیز قبض بعضی از ارواح می
نمایند یا مدخلیتی در هر دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بان ننموده چنانچه در
بعضی از خطب غره مشهوره فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضاً دلالت دارد بر آنکه درین قسم

امور ایمان اجمالی کافیست و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت صادق علیه السلم منقولست در جمع میان این آیات
که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که بسیار والان داشته باشد و بهر جا و بهر کاری که خواهد بفرستد پس ملائکه اعوان او
قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض مینماید و در احادیث
معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملک موت را در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی
همه ارواح را در یک ساعت و حال آنکه بعضی در مشرقند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را اجابت من میکنند و بروایت دیگر
فرمود که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند
و لقمه بردارد و دنیا نزد من از بابت درهمیست که در دست یکی از شما باشد بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان
اجمالی کافیست تفحص این تفاصیل ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت حقتعالیست و او
محیی و ممیت همه است و میتواند بود که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا کارکنان بسیار است و ظاهر آیات و اخبار حشر
وحوش آنست که ارواح آنها نیز محفوظ بمانند تا روز حشر چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مریم انکه باید اقرار
نمود بانچه در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات مرگ و شدائد آن و کیفیات آن و حاضر شدن رسول خدا
صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم در وقت قبض روح هر شخص مؤمنان را از برای بشارت دادن و آسان کردن
مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از برای زیاده شدن شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان
بعذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن ایشان میت را چه
نحو است و حضور ایشان در جسد اصلی است یا در جسد مثالی است چنانچه سابقا اشعار بان شد زیرا که تفکر در اینها موجب
استیلای شیطان و وساوس او میگردد و احادیث درین باب متواتر است و شعر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که بحارث همدانی خطاب کرده نزدیک بتواتر است یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا
یعنی ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا معاینه می بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبر بسیار از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه
پس منسیه اهل و مال را از خاطرش فراموش میکند و مسخیه او را جوانمرد و راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک موت
می آید که قبض روح او بکند باو میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آنخدا و بدیکه محمد صلی الله علیه و آله را بحق فرستاده است من
مهربانتر و مشفقترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و
امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم پس باو میگویند اینها یند رسول خدا

گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقدرم و مقرر کردم که در و روح بوده باشد مرگ را
پس ملک موت بیاید و نزد حق تعالی بایستد و از او سوال کند که که مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت
و حملهٔ عرش پس میگوید بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مهموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او
پرسد که که مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک ملک الموت پس نیز او بمیرد
انگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود نگاهدارد و ندا کند که کجایند انها که با ما شریک قرار میدادند کجایند انها که با من
خدای دیگر قرار میدادند و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را موکل بقبض ارواح گردانیده است و او را اعوان
هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باوی سپارند و درین باب ظواهر ایات اندک منافاتی دارد زیراکه در
بعضی از ایات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملائکه داده است اکثر جمع میان اینها باین نحو کرده اند
که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او همه را بحق تعالی عرض مینماید و از حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول که جناب اقدس الهی از ان عظیمتر است که این امور را خود متوجه شود و انچه
رسولان و ملائکه بامر او می کنند فعل اوست زیراکه بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفیران خود
و میان خلق خود چنانچه و فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض
روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او را میکنند و ملک موت را اعوانی
چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هرچه ایشان عمل می اورند منسوب
باوست پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر
فرمود که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میکند و از خلق خود موکل میکند هر که را میخواهند بهر امر که میخواهد و ملک موت را
موکل میگرداند بخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد و هم چنین نیست که صاحب علم هر علم را برای همه مردم
تفسیر تواند کرد زیراکه در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم ان ندارند و بعضی کسی که
خدا سهل و اسان کند از برای او حمل ان را و اعانت کند او را بر فهم ان از خاصان اولیاء او و ترا همین بس است
که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میرانده است و قبض ارواح میکند بر دستها هر که خواهد از ملائکه خود و غیر ایشان
مؤلف گوید که درین حدیث شریف اشعاری هست باانکه انحضرت با سایر ائمه علیهم السلم نیز قبض بعضی از ارواح می
نمایند یا مدخلیتی در ان دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بان ننموده چنانچه در
بعضی از خطب غیره مشهوره فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضاً دلالت دارد بر انکه درین قسم

امور ایمان اجمالی کافیست و تفحص از تفاصیل انها ضرور نیست و از حضرت صادق علیه السلم منقول است در جمیع میان این ایات
که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که پیاولان داشته باشد و بهر جا و بهر کاری که خواهند فرستند پس ملائکه اعوان او
قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی ان ارواح را از ملک موت قبض میکند ... میماند و در احادیث

۱۴۷۱ − ۱۵۰ = ۱۳۲۱

صادق علیه السلام منقول است که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه
پس منسیه اهل و مال را از خاطرش فراموش میکند و مسخیه او را جوانمرد و راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک موت
می اید که قبض روح او بکند باو میگوید اید وست خدا جزع مکن بحق الخدا و بدیکه محمد صلی الله علیه و آله را بحق فرستاده است من
مهربان تر و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و
امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم پس باو میگویند اینها یند رسول خدا

واماما ن تو که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم بگشاید و ایشان را می بیند و منادی او را ندا میکند از جانب رب العزت
که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت فرمود
که یعنی ای نفس که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه خود
مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان خدای من یعنی محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم
و داخل شو در بهشت من پس در انوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از انکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی
و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نمیمیرد هرگز تا نفسی تا رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را نه بیند راوی
پرسید که چون ایشانرا دید بدنیا بر میگردد فرمود نه چون ایشانرا دید میرود بسوی آخرت و هر دو می آیند و رسول خدا نزدیک
سر او می نشیند و علی علیه السلام نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول سر را نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت باد
ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از انچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر علیه السلام بر میخیزد و سر را نزد او می برد و
میگوید ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی در این وقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این
در کتاب خداست الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات
الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی انها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشان است بشارت در زندگانی
دنیا و در آخرت و اینست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون زبان محتضر بندی شود رسول خدا و امیر المؤمنین
صلوات الله علیهما حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر المؤمنین در دست چپ او و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با او میفرماید انچه امید داشتی در پیش روی تست و انچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس در بهشت را
برای او میگشایند و گویند این منزل تست در بهشت اگر خواهی ترا بر میگردانیم بدنیا و انچه خواهی از طلا و نقره بتو می
دهیم گوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در انوقت رنگش سفید میشود و آب از دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش
بیرون میرود دنیا را باو عرض میکنند و او آخرت را اختیار میکند پس روح با دست و او را غسل میدهند با آنها که غسل میدهند و
میگردانند بدن او را با آنها که میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند روح در پیش جماعت میرود و ارواح
مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بانچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت
چون او در قبر گذاشتند روح را باو بر میگردانند از سر تا کمر او و از او سوال کنند از انچه میداند از اعتقادات حق چون جواب
گفت در بهشت را بر روی او میگشایند پس داخل میشود بر او در قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و از ابن بابویه بسند
معتبر از حضرت علی علیه السلام منقول است که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا سوگند که خدا اعمال را از شما قبول میکند و شما را

[illegible]

می امرزد و پس چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند انچه موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر
میشود حاضر میگردد نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت علیهم السلام پس حضرت امیر المؤمنین ع نزدیک می آید
و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت بود او را دوست بدار رسول خدا ص و آله بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول و
اهل بیت را دوست میداشت پس او را دوست دار و جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت
او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او آید و گوید ای بندهٔ خدا آیا گرفتی چیزی که بآن گردن
خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی بآن از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید بلی
پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن ابی طالب است ملک موت گوید راست گفتی از انچه از آن میترسیدی خدا ترا
از آن امان داد و انچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا به رفاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت
ایشان پس جان او را قبض کند برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر
خواهد بود و حلهٔ زردی از حله های بهشت بر او بپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند
که از شمیم و گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رویش و دست راست و چپش بقدر یکماه راه بگشایند و باو گویند بخواب مانند
خوابیدن داماد در حجلهٔ خود پس باو گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت
میکنند آل محمد را در باغستانهای رضوی و با ایشان میخورد از طعام ایشان و می آشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید
در مجالس ایشان تا وقتیکه قایم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی ایشانرا مبعوث گرداند با او تلبیه گویان و چون کافر را
مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی علیه السلام نزدیک آید و گوید یا
رسول الله این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا صلی الله علیه و آله بجبرئیل گوید که این دشمن خدا و رسول
خدا و اهل بیت رسول بود او را دشمن دار جبرئیل بملک موت گوید که این دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود او را دشمن
دار و با او بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید که ای بندهٔ خدا آیا در زندان خط دنیا گرفتی
• چیزی که خود را از گرو عذاب خدا بدر آوری و گرفته برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شده بعصمت کبری گوید
نه ملک موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم از انچه میترسیدی بآن رسیدی با
رسیدی پس جان او را بنهایت عنف و دشواری از بدن او میکشد و مؤکل میگرداند بر روح او سیصد شیطان را که همه آب
دهان بر روی او می اندازند و از روح او متأذی میباشند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند
که داخل می شود بر او از زبانه و بوی بد از جهنم و احادیث درین باب بسیار است باید مجملاً بهمهٔ اینها اقرار نمایند و در مقام

نفس و تفاصیل آنها نباشند **فصل چهارم** در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی
بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقاً مذکور شد و بسوال قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ مابین موت را میگویند
تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می آیند از برای سوال و حق تعالی روح را بایشان بر میگرداند از سر تا کمر
او را میشانند و از و سوال میکنند و جمعی را که از ایشان سوال میکنند بعضی از ایشان بعد از سوال در راحت و نعمت اند و
بعضی در عذاب و شدت اند و سوال و ضغطه و فشار قبر در این بدن است و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب
در ضمن چند فایده بیان میشود **فایدهٔ اول** در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت
از بدن و در آیات متکاثره و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید گمان مکن که آنها که کشته شده اند در راه خدا مرده گانند
بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند و شادند بآنچه حق تعالی بایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد
میباشند از برای مؤمنانی که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشانند بآنکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و
در باب کفار یا منع کنندگان زکواة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشانرا مرگ گوید پروردگارا برگردانید مرا بدنیا
شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرمود کلا نمی تواند شد این بدرستی که این کلمه ایست
که او میگوید فایدهٔ نمی بخشد و در عقب ایشان برزخی است تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار
از طریق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در
لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و بآن بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن
ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان
بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند که در حوصلهٔ مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمن گرامی تر است بر خدا از این چون وقت
مرگ او می شود می آیند نزد او رسول خدا و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند اگر گویا کرد
خدا زبان او را بشهادة از برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر بنبوت و از برای اهل بیت بولایت گواهی میدهد بر این رسول
خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شده حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبر را بعلم
آنچه در دل او هست از این عقاید پس آنحضرت بشهادة میدهد باین و شهادة رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین
و هر که با ایشان است از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نمود می برد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل این صورتی
که در دنیا داشته است و میخورند و می آشامند پس مرده که تازه بر نزد ایشان میرود میشناسند ایشانرا بآن صورتیکه در دنیا
داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بر مرد پیری
که در زیر

که در زیر درختی نشسته بود و کودکی چند در دور او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست گفت این پدر تو ابراهیم
علیه السلام است فرمود که این اطفال که بر دور او پیند کیستند گفت اینها اطفال مؤمنان اند ایشانرا غذا میدهد و علی بن
ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان تربیت میکنند صلوات الله
علیها **مؤلف گوید** که این سه حدیث احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و در احادیث که در باب ظهور انبیا و او
صیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیرالمؤمنین رسول خدا صلوات الله
علیهما را بابوبکر ملعون در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را باصحاب خود و دیدن
حضرت امیر حضرت یوشع ع را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت صادق حضرت باقر علیهما السلام را و امثال اینها — گفتن
که در کتاب بصایر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است باین هر دو احتمال جسد اصلی نیز دارند چنانچه شیخ مفید
و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قایلند که بعد از دو روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا با جسدهای اصلی بالا
میآیند و ایشان را باسمان می برند و دیدن حضرت رسول صلی الله انبیا علیهم السلام را در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث
مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال را دارد اما در بعضی از آنها جسد اصلی ظاهر تر است و از صحایف الابرار
فضل بن شاذان روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در صحرای نجف بر روی سنگ ریزه خوابید
قنبر گفت من جامهٔ خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست مگر تربت مؤمنی یا مزاحمت نمودن او در مجلس مؤمنی یا او
هم نشینی کردن اصبغ بن نباته گفت تربت مؤمن را دانسته ام که بوده و خواهد بود مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت
فرمود ای پسر نباته در این صحرا ارواح هر مؤمنی و مؤمنه هست در قالبها از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در
کتاب مختصر از کتاب قایم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش زیاد کرده است که ای پسر نباته اگر
پرده برداشته شود هر آینه خواهی دید ارواح مؤمنان را که حلقها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و با یکدیگر صحبت میدارند
در روح هر مؤمن در این وادیست و روح هر کافر در وادی برهوت یمن است و ایضاً از کتاب شفا و جلا روایت کرده است
از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که میگویند روح مؤمن را در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا برگردانیم بسوی
جسدیکه در آن بودی گوید چه میکنم بلا و زیانکاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که خواب
دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد راوی پرسید سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود که خدای
عز ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او را و ایشانرا خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او گفتند اگر این را بکنیم از برای
ما چه خواهد بود و تو مالت از ما بیشتر نیست و عشیره ات از ما عزیزتر نیست گفت اگر اطاعت میکنید خدا شما را داخل جهنم بهشت — من

میکند واگر معصیت من کنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی بانجا
میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما بینیم مردهای خود را که استخوان شده اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان زیاده شد و
استخفاف ایشان بآنحضرت بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان خواب دیدن را احداث کرد آمدند بنزد آن پیغمبر و خبر دادن
بآنچه دیده بودند و تعجبی که درین باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت بر شما تمام کند اینحالت را بر شما وارد کرد بعد از
مردن ارواح شما چنین خواهد بود هر چند بدنهای شما پوسیده باشد و روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتی
که بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که گفت بابو بصیر که هر که از شما
بر اعتقاد ولایت ما بمیرد شهید است هر چند در میان رخت خواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در
احادیث بسیار وارد شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران مؤمن میروید مطلع میشوند و انس میگیرند
بشما و چون برمیگردند وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
مؤمن بزیارت اهل خود می آید و می بیند چیزی را که دوست میدارد و از وی میپوشانند آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت
اهل خود می آید و می بیند آنچه نمیخواهد و می پوشانند از و چیزی را که میخواهد و بعضی در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر و بعضی
بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت
اهل خود می آید اگر مؤمن می بیند که اهل او اعمال صالح میکنند خدا حمد میکند بر این و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالح میکنند
موجب حسرت او میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقول است که گفت بحضرت کاظم علیه السلام عرض کردم که آیا میت
بزیارت اهل خود می آید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه
صورت می آید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف شود اگر ایشان را بخیر و خوبی
بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی بیند محزون و غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که می آیند بقدر فضایل خود بعضی
هر روز و بعضی در هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا مثل آن بصورت
گنجشک یا کوچکتر و با دو ملکی می آید و باو مینمایند آنچه سرور او است و از وی میپوشانند آنچه باعث اندوه او است و برمیگردد
با شادی و خوشحالی و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از نزد پروردگار خود مرخص میشود و حق تعالی
دو ملک را با او میفرستد بصورت بعضی از مرغان می آید و بر خانه خود می نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را
میشنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآت العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث
معتبر منقول است که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد از ارواح مؤمنان فرمود در حجره چند در بهشت

میخورند از طعام آن و می آشامند از شراب آن و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و ملحق
کن آخر ما را باول ما و ارواح مشرکان در آتش معذب اند میگویند پروردگارا برپا مدار از برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ما را
بعمل میاور و ملحق مگردان ما را باول ما پس ازین احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقیست و مثاب و معاقب
میباشند فی الجمله **فصل پنجم** در بیان سوال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانان است که در قبر سوال میباشد
و روح را از برای سوال ببدن برمیگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق ع
روایت کرده است که کسیکه سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سوال قبر و شفاعت و ایضا چنین آمدن دو ملک از برای سوال
متواتر و ضروریست و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و یکی نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان
مبشر و بشیر و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند ایشان را بثوابها
و نعیم بی انتها و از برای کافران و مخالفان بصورتهای مهیب می آیند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین
امامیه آنست که سوال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر بحت است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سوال نیست
و همچنین کسی را که بعد از گذاشتن در قبر تلقین کنند از و سوال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را
تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید علیه الرحمه گفته است سوال قبر حق است اجماعا
مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی عامه در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامه باهلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
که چون بمیرد احدی از شما و خاک برو بریزند پس یکی از شما نزد سر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلان و نام او و مادرش را
بگوید او میشنود و جواب نگوید پس باز دیگر بگوید او درست می نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا تو را رحمت کند پس بگوید
بیاد آور اعتقادی را بآن از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد و بآنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری
و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را امام خود دیگر منکر و نکیر پس میروند و گویند ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین
حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش ندانند او را بحوا نسبت دهد و خلاف کرده اند در آنکه آیا انبیاء و اوصیاء علیهم السلام
سوال قبر میباشند یا نه و تفکر درین مسئله ضرور نیست اگر چه عدم سوال اظهر است و در سوال اطفال عامه نیز خلاف کرده اند
و اظهر عدم سوال است و شیخ مفید ره در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوعند بعضی
منتقل بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب نمی یابند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
پرسیدند از کسیکه میمیرد در دار دنیا روح او در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او ماحض ایمان باشد محضا یا
ماحض کفر باشد محضا منتقل میشود روح او از هیکلی که دارد بمثل آن در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت

وچون حق تعالی اراده نماید که ایشان را محشور گرداند در قیامت انشا میکند جسم و بدن او را و بر میگرداند روح را ببدن
اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود
بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی چند از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشد در آنجا تا روز قیامت
و منتقل میشود روح او از جسد او بجسدی مثل آن بعینه وی برند او را بسوی آتشی که معذب باشد بآن تا روز قیامت
و شاهد این در مومن آنست که حق تعالی فرموده است در باب مؤمن آل یاسین باو گفته شد و داخل شود در بهشت
گفت ای کاشکی قوم من علم بهم میرسانیدند بآمرزیدن پروردگار من مرا و بآنکه او گردانیده مرا از آنها که گرامی داشته
است و دلیل در حال کافر آنکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد و پیشین
و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر آنست که سوال و عذاب و ثواب ایشان را
نمی باشد و در احادیث از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که سوال قبر و رجعت مخصوص کسی است که محض ایمان
داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سوال و رجعت نمی باشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و اوصیا و ائمه هدای
صلوات الله علیهم ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین باسمان میروند و تنعم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا
داشته اند و این مخصوص ایشان است و در غیر ایشان نمی باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که صلوات فرستد
بر من نزد قبر من میشنوم از او و هر که صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد و فرمود که هر که صلوات فرستد بر من
یکمرتبه صلوات فرستم بر وی ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر وی صد مرتبه پس هر که خواهد
صلوات را بسیار بفرستد و هر که خواهد کم بفرستد پس بیان کرد آنحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات را بر او میشنود
و این نمیشود مگر بآنکه نزد حق تعالی زنده باشد و همچنین ائمه هدی علیهم السلام سلام کننده بر ایشان را از نزدیک میشنوند
و از دور بایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان بر این مضمون وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد
خدا زنده اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند که روزی رسول صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکان را
که در آن روز کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود که بتحقیق که شما همسایه بدی بودید از برای رسول خدا او را
از خانه بیرون کردید و از دیار خود راندید و اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعده پروردگار حق
یافتم پس عمر گفت یا رسول الله خطاب تو چیست با مردانی که چون جان ایشان رفته است حضرت فرمود که بس کن ای پسر با آنحضرت
خطاب بخدا سوگند که تو شنواتر نیستی از اینها و نیست میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بگرزهای آهنین
مگر آنکه من رو از ایشان بگردانم و منقول است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان

صفهای کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که او را عمر علیه اللعنه نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بگردن
انداخته بود و با اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را در میان کشتگان دید
فرمود که او را بنشانید چون نشاندند فرمود ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق بود آیا تو وعده خدای خود را
یافتی که حق بود پس فرمود که بخوابانید او را چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه
فایده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن نمیشنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه
اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شنیدند و اینها از جمله اخباریست که دلالت میکند بر آنکه بعضی
از مردها بر میگردد بسوی او روح او از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه بآن
تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام مفید و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
است که سوال کرده نمیشود که بسؤال از کسی میشود که ضغطه بر او واقع میشود و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده
است که دو ملک می آیند که مینامند بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتی که مدفون شد صدای ایشان مانند رعد ناصف است
و دیدهای ایشان مثل برق خاطف زمین را میشکافند بنیشهای خود و مویهای ایشان و لحیه که در میان آنها راه میروند
و سوال میکنند از میت که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمن است میگوید خدا پروردگار منست و
دین من اسلام است پس از وی پرسند که چه میگوئی در حق این مردیکه در میان شما بیرون آمد گوید از محمد رسول خدا
از من می پرسید گویند که شهادت میدهی که او رسول خداست گوید گواهی میدهم که او رسول خداست پس باو گویند
بخواب خوابی که در آن خوابی پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع گشاده میگردانند و از برای او دری بسوی بهشت
میگشایند و جای خود را در بهشت می بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک با آن هیبات بیرو داخل میشوند و شیطان را
در پیش او باز میدارند که دیدههای او از مس سرخ است چون آن سوالها را از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او
میگذارند مسلط میگردانند بر او در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بدمد زمین را هرگز گیاه از آنجا نروید و دری
از برای او بسوی جهنم میگشایند و جای خود را در آنجا می بیند و ایضا از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت
صادق علیه السلام که کیستند آنها که در قبر از ایشان سوال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسیکه کفر خالص
داشته باشد گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وامیگذارند و اعتنا بشان ایشان نمیکنند
گفتم از چه چیز سوال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شما است پس از مومن می پرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر
فلان میگوید او امام منست چون این را گفت میگویند بخواب خوابی که در دیده است خواب استراحت بگذار و دری از بهشت

برای او میگشایند و پیوسته نسیم بهشت بتحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سؤال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان
یعنی امام زمان گوید شنیدم او را و میدانم کیست آن پس میگویند هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند و پیوسته
حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که سوال میکنند در قبر
از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد صلی الله علیه و آله
میگویند کیست امام تو گوید فلان فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا ثابت
داشت بران میگویند باو بخواب خوابی که خیالات پریشان دران نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت برای
او میگشایند که از شمیم بهشت و گلهای آن باو میرسد پس میگوید پروردگارا قیامت را زود قایم گردان شاید باهل
و مال خود برگردم و از کافر می پرسند پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد میگویند دین
تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم میگفتند من گفتم پس گرزی بر و میزنند که اگر
جن و انس همه جمع شوند تاب آن را نداشته باشند پس میگدازد چنانچه قلعی میگدازد پس روح را باو برمیگردانند و دل او را در
میان دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید پروردگارا قیامت را دور گردان مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه ایمان سنیان بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان بائمه خود توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانچه در
کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان بن خالد منقولست که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه
ملاقات میکند از صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشان را نکیر و منکر میگویند می آیند بنزد صاحب قبر و از و سوال می
کنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا حق بود و اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم میشنیدم که مردم میگفتند رسول خداست
که حق بود یا دروغ بود پس بر او ضربتی میزنند که اهل سموات و اهل زمین میشنوند مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است
نمیترسد میگوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود و آمد بهدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ جای
میگردانند و میگویند بخواب رو در نهایت استراحت و نیکوئی و ابن بابویه از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است
که چون مؤمن بمیرد متابعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را
مینشانند و میگویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست و محمد صلی الله علیه و آله
پیغمبر منست و اسلام دین منست پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و طعامی از بهشت برای او می آورند
و داخل میگردانند بر او نسیم و گل بهشت را و اینست معنی قول حق تعالی فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ
یعنی در قبر وَجَنَّةُ النَّعِيمِ یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد متابعت میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم

تا قبر او و او را سوگند میدهد حاملان جنازه خود را که او را برگردانند بصدائی که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و می
گوید کاش مرا بازگشتی بود بدنیا پس از مؤمنان میشدم و میگوید مرا برگردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام
پس زبانیه میگویند کلا این سخنی است که تو میگوئی و ملکی ایشان را ندا میکند که دروغ میگوید اگر برگردد عود خواهد کرد بآنچه
او را نهی کرده اند از او و چون او را داخل قبر کنند و مردم از و مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها
و او را بنشانند و سوال کنند از و از رب او و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی
از عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز از آن بترسند پس باز باو سوال کنند گوید نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار
نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و بعوض نزل که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می آورند و
اینست مراد از قول حق تعالی وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ یعنی در قبر وَتَصْلِيَةُ الْجَحِيمِ یعنی در آخرت
و اما آنچه در قبر از و سوال میکنند معلوم است که سوال از عقاید ایمانی میکنند خصوصا امامت ائمه صلوات الله علیهم و احادیث
از طرق عامه و خاصه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام سوال میکنند چنانچه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن
عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت رضا علیه السلام رفتم فرمود که علی بن حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش
شد پرسیدند از و از امام بعد از پدر گفت بعد از و امامی نمیدانم پس ضربتی از و زدند که قبرش پر از آتش شد
و بروایت دیگر فرمود که او را نشانیدند در قبرش پس سوال کردند از ائمه علیهم السلام نام همه را گفت تا آنکه بنام من رسید
پرسیدند توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصایر الدرجات از زرین جبیش روایت
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک بنزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است
پس اول چیزی که سوال میکنند از پروردگار اوست پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز
شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت که اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت چونست حال او
فرمود مذبذب است نه از اینهاست و نه از آنها و هر کرا خدا گمراه کرد نمی یابی هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند برسول
خدا که یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی شما درین زمان علی است و بعد از و وصی او و از برای هر زمانی عالمی میباشد که خدا
باو حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند چنانچه گمراهان پیش از ایشان گفتند در وقتی که انبیاء ایشان رفتند پروردگارا چرا نفرستادی
بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت و خواری بما برسد و ضلالت ایشان آن بود که آیات را که اوصیاء
باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست
که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میگفتند در کار

نیست ما را طلب شناختن اوصیا تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تعبیر و سرزنش کرد ایشانرا باین و اصحاب صراط اوصیا علیهم السلام اند که بر صراط ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشوند مگر کسیکه ~~ایشانرا نشناسد و ایشان~~ که ایشان او را شیعه خود ندانند و او ایشانرا بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مردم را بایشان شناسانید و گواه گرفت بر ایشان در وقتیکه پیمانها از ارواح گرفت و در روز میثاق وصف کرده است ایشانرا در کتاب خود در آنجا که فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر اعراف مابین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر موالات دوستان خود و رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند و رسول خدا نیز پیمان گرفت از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ تا آخر آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم تو را گواه بر این گواهان در آنروز خواهند خواست دارند و خواهند کرد آنها که کافر شدند و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار شده بودند و کتمان نکنند در آنروز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی را از خدا در دار دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضایل و غیر آن روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر صلوات الله علیه از دنیا رفت حضرت فرمود که چرا میگریی خدا هرگز دیدهای تو را گریان نگرداند گفت والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده میگذاشت و مرا روغن میمالید والله که در خانه ابوطالب یکدرخت خرما بود و سبقت میکرد در بامداد و از برای من میچید و از پسر عمان پنهان میکرد و از برای من پس حضرت خوابیده متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را در آن کفن کنند و در حالت تشییع جنازه قدم را آهسته میگذاشت و بتأنی میرفت و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند برگردند سه مرتبه گفت پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن ابی طالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله درین جنازه کاری چند کردی که در جنازهای دیگر نمیکردی فرمود اما بتأنی رفتن من از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه در لحدش خوابیدم از برای آن بود که در حال حیات او ضغطه قبر را ذکر کردم گفت واضعفاه پس در لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد و اما آنکه او را کفن کردم به پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم

عریان

عریان محشور خواهند گشت گفت وافضیحتاه و اسوأتاه او را به پیراهن خود دفن کردم که پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم باو ابنک ابنک برای آن بود که چون ملک آمدند و از و سوال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار منست و گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر منست گفتند کیست ولی تو و امام تو شرم کرد از آنکه بگوید فرزند من پس گفتم باو بگو فرزند تو علی بن ابی طالب علیه السلام پس خدا دیده او را روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سوال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت او بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقر آن باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای اظهار جلالت او چنانکه آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میت مؤمن را چون از خانه اش بیرون می آورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند بر او تا او را بقبرش میرسانند و چون بقبرش رسید زمین باو میگوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود خواهی دید با تو چه خواهم کرد پس قبر او را میگشاید بقدر آنچه چشم او کار کند و داخل میشوند بر او دو ملک منکر و نکیر و سوال میکنند از و که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد صلی الله علیه و آله میگویند کیست امام تو میگوید فلان پس منادی ندا کند از آسمان که راست گوید بنده من از فرشهای بهشت در قبرش بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشائید و از جامه‌های بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ماست از برای او بهتر است پس باو میگویند بخواب مانند خواب نو داماد بخواب خوابیدنی که در آن خواب پریشان نباشد و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت او کنند تا قبر او و زمین باو گوید لا مرحبا بجای بد آمدی والله که من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بر رو

حالت بدتر است از برای او از این حالت پس سه مرتبه از آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش بر پرواز میکند و اگر آن ضربت را بر کوههای تهامه بزنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط میگرداند خدا بر او در قبرش مارها که او را سخت میگزند و میخورند و شیطان او را بغم و اندوه می آورد و صدای عذاب او را میشنود هر که خدا خلق کرده است مگر جن و انس

بدرستی که میشنود صدای کفشهای متابعت کننده کان خودرا و صدای برهم زدن دستهای ایشانرا و اینست معنی قول
حق تعو وَيُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا تا آخر آیه که تفسیرش ظاهر است که ثابت میدارد حق تعالی انهارا که ایمان اورده اند
بقول و اعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و در اخرت و گمراه میکند و بخود وا میگذارد ظالمانرا و میکند خدا انچه میخواهد خدا
و انکا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ موضع قبری نیست مگر انکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه
خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و بروایت دیگر میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم باغ از باغهای
بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل ان میشود بنده مؤمن میگوید خوش امدی و نزد
اهل خود امدی تا اخر انچه در حدیث سابق گذشت تا انکه فرمود که از برای او دری میگشایند که چون جای خودرا در بهشت
می بیند پس ازان دو مردی بیرون می اید که دیدهای او ازان نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن میگوید ای بنده خدا
هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده ام گوید من اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس بگیرند روحشرا و در انجائی که در
بهشت باو نموده اند بگذارند و بگویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او برسد که لذت خوشبوئی
اورا بیابد تا مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا پس اورا فشاری بدهد که استخوانهای
اورا ریزه کند و باز بحال اول برگردد و دری از برای او بسوی اتش بگشایند و ازان مردی بیرون اید که هرگز بد
صورتی و قباحت منظری ندیده باشد پس گوید من عمل بدم که میکردی و ان اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح اورا در همان
جا نموده بودند در اتش بگذارند و پیوسته نفخه ببدنش رسد و الم و حرارت ان بجسد او یابد تا روزی که مبعوث
شود و مسلط گردانند بر روح او شصت و نه مار عظیم که اورا گزند و گوشتش را گزند درنده که اگر یکی ازان مارها بر روی
زمین بدمد هرگز گیاه ازان زمین نروید و بعضی از عامه از ابو هریره روایت کرده است در تفسیر حق تعو يُثَبِّتُ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ که قول ثابت شهادتین است و فی الاخرة در قبر است دو ملک داخل میشوند و سوال میکنند
از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام علیه السلام است وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی در قبر گمراه میکند ظالمانرا از ولایت
علی علیه السلام که جواب نمیگویند در وقتی که از امام سوال میکنند و ایضا از حضرت رسول صلعم و اله روایت کرده اند که خدارا
دو ملک هست که ایشانرا ناکر و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت در قبر و سوال میکنند از او از پروردگار او و پیغمبر او
و دین او و امام او اگر بحق جواب گفت اورا بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد از جواب اورا بملائکه عذاب تسلیم
میکنند و از بعضی روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سوال میکنند چنانچه کلینی از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که سوال کرده میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما

اهل بیت

اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر بان چهار دیگر که هر نقصی که در شما باشد بر من است که تمام کنم و ایضا از حضرت روایت
کرده است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست می اید و زکوة از جانب چپ و بر و احسان بر او مشرف میشوند
و صبر بکناری میرود و چون دو ملک داخل میشوند سوال کنند صبر میگوید با نماز و زکوة که دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید
من اورا دریابم و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیفی را
که حجت بر نواصب نتواند تمام کرد و حجت اورا بر ناصبی تمام کند حق تع در روزی که اورا داخل قبر میکنند تلقین میکند که بگوید
خدا پروردگار منست و محمد صلعم و اله پیغمبر منست و علی علیه السلام ولی و امام منست و کعبه قبله من است و قران سرور و شادی
منست و ذخیره اخرت من است و مردان و زنان مؤمن و مؤمنه برادران و خواهران منند پس حق تعم میفرماید که حجت خودرا
القا کردی و واجب شد از برای تو اعالی درجات بهشت پس در انوقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در
محاسن بسند صحیح از انحضرت روایت کرده است که چون مؤمنی بمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از انها
خوشروتر و خوش هیئات تر و خوشبوتر و پاکیزه است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی جانب چپ و یکی در پیش
رو و یکی در پایین پا و انکه خوش صورت تر است در بالای سر پس سوال یا عذاب از هر جهت که می اید انکه در انجهت ایستاده است
مانع میشود پس انکه از همه خوش صورت تر است با سایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شمارا جزای خیر دهد از جانب من
صاحب جانب راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکوتم انکه در پیش رو است گوید من روزه ام انکه در عقب
است گوید من حجم و عمره ام انکه در پایین پاست گوید من بر و احسان ببرادران مؤمنم پس از انها گویند باو که تو کیستی که از
همه ما بهتر و خوشروتر و خوشبوتری گوید من ولایت ال محمدم صلی الله علیه واله و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از حضرت علی بن
الحسین علیه السلام روایت کرده است که انحضرت در هر جمعه در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه واله مردم را موعظه میکرد و
از انجمله ان موعظه این بود ای فرزند ادم اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو و نزدیکست که ترا دریابد و ملک قبض کند
روح ترا و بروی بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تو روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سوال تو و
امتحان شدید تو و بدرستی که اول چیزی که از تو سوال میکنند از دین تست که بان اعتقاد داشته و از کتاب تو است
که تلاوت کرده و از امامیست که ولایت اورا اختیار کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال تو
که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس حذر خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سوال اگر مؤمن و پرهیزکار
و عارفی بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات با اولیا و دوستان خدا کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند
و زبانت را گویا میگرداند بصواب پس جواب را نیکو میگوئی و بشارت میدهند ترا ببهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکو روی

خوشنود استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب می‌شود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی
از جواب و بشارت میدهند ترا باتش جهنم و استقبال میکنند ترا ملائکه بنزل حمیم و سوختن جحیم و اما ضغطه قبر و ثواب و عقاب
ان فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانان است چنانچه سابقاً مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطه قبر در بدن اصلی است
و عام نیست و تابع سوال قبر است و کسیکه سوال نمی‌کنند او را ضغطه نمی‌باشد و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر ایهٔ وَ
مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ برزخ امر بین امرین است و ان ثواب و عقاب در ما بین دنیا و اخرت است
و این رد میکند قول کسیرا که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکند و حضرت صادق علیه السلم فرمود بخدا
سوگند که نمی‌ترسم بر شما مگر برزخ را اما در وقتیکه در قیامت کار با ما باشد ما اولائیم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صلی الله علیه و اله
امر فرمود او را غسل دادن و کفن و حنوط کردند و چون جنازه‌اش برداشتند حضرت بی کفش و رداء با جنازهٔ او روان
شد و گاه جانب راست جنازه میگرفت و گاه جانب چپ را و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک
خود او را در لحد گذاشت و خشت بر او درست چید و فرجها را بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او
در قبر می‌پوسد و لیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری کند محکم بکند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد تو را
بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستیکه بسعد فشاری در قبر رسید پس صحابه گفتند
یا رسول الله از برای سعد کار چندی کردی که از برای دیگری نکردی گفت چون ملائکه بیکفش و رداء در جنازهٔ او میرفتند
من تاسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم و گفتند با انچه نسبت باو بعمل اوردی
فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود بلی باهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسین
بن سعید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول صلی الله علیه و اله خطاب باو
کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت یا سعد چنین میکنند چون از این حالت سوال کردند فرمود که هیچ
مؤمنی نیست مگر انکه فشاری در قبر او را میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون رقیه
دختر حضرت رسول صلی الله علیه و اله بزجر و ضرب عثمان ملعون بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت
فاطمه صلوات الله علیها در کنار قبر ایستاده بود و اب دیدهٔ مبارکش بر قبر میریخت و حضرت اب دیدهٔ او را بجامهٔ خود پاک
میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را میدانستم از خدا سوال میکردم که او را از ضغطهٔ قبر امان دهد و ایضاً
بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا علیه السلام سوال کرد از کسیکه او را بر دار کشیده باشند ایا عذاب

قبر باو میرسد حضرت فرمود خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت فرمود که پروردگار زمین و پروردگار هوا یکیست وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد او را بدتر از
ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که عیسی علیه السلام گذشت بقبری که
صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر همان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سوال کرد از سبب ان وحی
کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد من او را امرزیدم بکردهٔ
فرزند او و ایضاً از انحضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که ضغطه قبر از برای مؤمنان کفارهٔ
ایست از برای انچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضاً از انحضرت روایت کرده است که هر که
بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و بروایت
دیگر هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او دور کرده و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلام که چون از کافر سوال کنند در قبر و گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که هر که خدا خلق کرده است
بشنود غیر از انسان و مسلط گردانند بر او شیطانرا و دیده‌های او مانند مس سرخ باشد و گوید باو که من برادر توام و مسلط
گردانند بر او مارها و عقربها را و قبرش بر او تاریک شود و او را فشاری بدهند که دندانهای هر طرف در دندانهای دیگر
داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب نگوید بر او ضربتی بزنند که هر دابه که خدا خلق
کرده است از ان بترسد بغیر از جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند و باو گویند بخواب ببدترین احوال
پس جای بر او چنان تنگ شود مانند سر نیزه در میان اهن حتی انکه مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا
مسلط گرداند بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بگزند تا وقتی که او را خدا مبعوث گرداند و از بدی حالش ارزوی
قیامت کند و کلینی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است
مگر انکه پیش از پیغمبری گوسفند میچرانیده و من نیز گوسفند میچرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان
که در چراگاه خود در غایت امنیت می‌چریدند و در اطراف ان چیزی نبود که انها را از جا بدر اورد و ناگاه همه میترسیدند و سر
از چرا بر میداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا انکه جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که در قبر کافر را ضربتی میزنند که جمیع
مخلوقات صدای ان را میشنوند و می‌ترسند پس در انوقت دانستم که سبب فزع و خوف انها ان بوده است پس پناه میبریم
بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل اورد وحشت قبر براو
داخل نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه

وسخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که عمدهٔ عذاب قبر در بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان را
یا از علمای بنی اسرائیل را در قبرش نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته
کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست گفت
بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از برای آنکه یک روز نماز بی وضو کردی و بر ضعیف مظلومی گذشتی و او را یاری
نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند صحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت
از حضرت صادق صلوات الله علیه سوال کردم که آیا از ضغطهٔ قبر کسی نجات می یابد فرمود که پناه می برم بخدا از آنچه
بسیار کم است کسیکه از آن رهائی یابد بدرستی که رقیه رضی الله را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول صلی الله علیه و آله بر قبر
او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیده های حق بینش میریخت و بمردم گفت بیادم آمد آنچه از آن ملعون
بر او واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوندی رحیم سوال کردم که او را ببخشد و فشار قبر باو نرسد پس گفت
خداوندا رقیه را بمن بخش از ضغطهٔ قبر پس خدا آن مظلوم شهیده را بآنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در
جنازهٔ سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازهٔ او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود مثل سعد
کسی بر او واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ایم که ضغطهٔ او برای آن بود که استخفاف ببول میکرده و احتراز   ضغطه
از آن کم میکرده حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر برای آنکه با اهلش بخلقی بدی سوال میکرد پس حضرت فرمود
که مادر سعد گفت گوارا باد تو را ای سعد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب
نجات یافته است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عمر بن یزید بخدمت آنحضرت عرض
کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که همهٔ شیعیان ما در بهشت اند هر چند گناه کرده باشند حضرت فرمود که راست
گفتم بخدا که همه در بهشت اند گفتم فدای تو شوم بسیاری از گناهان کبیره است حضرت فرمود اما در قیامت پس همه
شما اهل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او و لیکن والله می ترسم بر شما از برزخ
گفت چیست فرمود قبر از روز مردن تا روز قیامت مؤلف گوید که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که
مؤمن را ضغطه نمی باشد چنانچه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر گذارند روحش را با عالم بدن او برمی
گردانند و سوال میکنند از او از آنچه میداند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی قبرش میگشایند که داخل
میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطهٔ قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه

چزی

چزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی آن راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه رفت و بر پس
پشت تو نرفت و چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب میکند که من تو را دوست میداشتم در وقتی بر پشت من راه میرفتی
اکنون که کار تو با من است میدانم با تو چه کنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند و جمع میان این اخبار در غایت
اشکال است و ممکن است حمل بر مؤمن کامل اگر بکنیم کامل تر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر آنکه فاطمه
و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان خوابیدن و دعا بعمل آمده باشد و گوییم مراد از مؤمن معصوم است و کسیکه
تالی مرتبهٔ عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکنست که احادیث عدم ضغطهٔ مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه
شدیده و منافات با ضغطهٔ حقیقیه معاذ نداشته باشد و در اخبار ضغطه اشعاری بخفت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم
ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطهٔ مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت گردد چنانچه ابتلای او
ببلاهای دنیا نیز از این جهت است یا آنکه گوییم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصوم علیهم السلام بر وجه عموم بود
و بعد از آن بشفاعت رسول خدا و ائمهٔ هدی علیهم السلام از مومنان دفع شد و این وجه قریبی است اگرچه در بعضی
اخبار بعدی دارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقول است که گفت روزی از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم
که جریده را چرا با میت گذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب از میت دور میشود مادام که تر است و همه عذاب
در یکروز می باشد قدر آنکه میت را داخل قبر میکنند و قوم بر میگردند و دو جریده از برای آن قرار داده اند که در آن ساعت
عذاب نکنند و هرگاه در آنوقت نشد ان شاء الله بعد از خشک شدن هم نمیشود مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال
هست اول آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول می باشد دویم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول می باشد هرگاه حق تعالی   اول
در آنوقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن اقتضای عذاب نمیکند و این ظاهرتر است فایدهٔ ثالثه
در بیان محل روح است و جسد مثالی در عالم برزخ کلینی رحمه الله از حبهٔ عرنی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که مؤمنی که بمیرد در بقعه از بقعها میگویند روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف
اشرف است و بدرستی که آن بقعه ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض
کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد هیچ مؤمن در مشرق
و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت وادی السلام کجاست فرمود بیرون کوفه است
گویا می بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان
در درختی می باشند در بهشت بصورت بدنها یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سوال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند

وی اشامند و میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما بر پا دار و آنچه ما را وعده داده عطا کن و آخر ما را باول ما ملحق گردان
و هرگاه روحی از ارواح بر ایشان وارد می‌شود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید احوال او را که از
هول عظیم رها شده است و چون اطمینانی بهم میرسد از هر یک از یاران و اصحاب خود سؤال میکنند اگر گویند زنده است
امیدوار می‌شوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن بایشان ملحق گردد و اگر گفت مرده است میگویند رفت بپایین و
بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذبند و بروایت دیگر عرض میکنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را
برای ما بر پا مدار و وعیدها را بعمل میاور و آخر ما را باول ما ملحق مگردان و درین باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح
از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم که مردم میگویند که فرات
ما از بهشت بیرون آید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب می‌آید و چشمها و رودها در آن میریزد
حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آنرا خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می‌آید و بسوی آن
بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان در قبرهای خود در هر شام از میوه‌های آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر
ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع میشود از بهشت بیرون می‌آیند و در هوا مابین آسمان و زمین
پرواز میکنند و میآیند و میروند و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبرها از آن میگیرند و در هوا
با یکدیگر ملاقات میکنند و با همراه آشناها میکنند و یکدیگر میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست در مشرق خلق کرده
است از برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخورند از زقوم آن و می‌آشامند از حمیم آن در شب و چون
صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است و آنرا برهوت می‌نامند و از جمیع آتشهای دنیا گرم‌تر است و در آنجا
می‌باشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون شام میشود باز بآتش بر میگردانند ایشان را و حال ایشان
چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول صلعم و آل
قایل باشند از مسلمانان گناهکاری چند که بمیرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت
فرمود که در قبرهای خود هستند و بیرون نمی‌آیند و هر که از ایشان عمل شایسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشود
از قبرها راهی میگشایند بسوی بهشت که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا
حسنات و سیئات او را حساب میکند تا به بهشت می‌برد ایشان را یا بجهنم پس ایشان را موقوف میدارند بامر خدا و همین
معامله میکنند با مستضعفین و ابلهان و اطفال اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده‌اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در
مذاهب باطله خود تعصب دارند پس نقبها میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه

دیگر

و شرر و دود و فوران حمیم آن آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است
در آتش میسوزند پس بایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید
بغیر از امامی که گردانیده است خدا او را امام از برای مردم و ایضا روایت است که حضرت صادق علیه السلام پرسیدم
از جنت آدم حضرت فرمود باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر از جنات آخرت می‌بود
هرگز از آن بیرون نمی‌آمد و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا
یعنی از برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت که
ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمی‌باشد و ایضا روایت کرده است
در تفسیر قول حقتعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرْضُ یعنی پس اما آنها که شقی و بدعاقبت اند پس در آتشند و ایشان را در آن ناله و فغان و فریادی هست
و همیشه در آن خواهند بود مادام که بوده باشند آسمانها و زمین و فرمود که این در آتش دنیاست پیش از قیامت
و باز فرموده است و اما آنها که سعادتمندند در بهشت اند و همیشه در آن خواهند بود تا دایم باشند آسمانها و زمین
فرمود که در بهشت دنیاست که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ یعنی این بهشت عطائیست که مقطوع
نیست از نعیم آخرت و باز متصل خواهد بود و دلیل برین آنست که در آخرت آسمانها و زمین متبدل و برطرف
میشود پس باید که در بهشت و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت صادق پرسید
از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب فرعون میفرماید که آتش عرض کرده میشود بر آن در بامداد و پسین
حضرت فرمود که سنیان درین باب چه میگویند راوی گفت که میگویند این در آتش خلد است و بعد از مردن تا
قیامت ایشان را عذاب نمی‌باشد حضرت فرمود که پس ایشان سعادتمند آن خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه
است فرمود که این در دنیاست که بامداد و پسین در آن میباشد و قرینه دیگر برین آنکه بعد ازین میفرماید که
روزی که قیامت قایم میشود میگویند داخل کنید آل فرعون را در سخت‌ترین عذابها و ایضا از حضرت امام حسن مجتبی
علیه السلام روایت کرده است که ارواح مؤمنان در شب جمعه مجتمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت
حشر خلایق نیز در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بچندین
سند روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول
صلوات الله علیهما فرمودند که بدترین آبهای در روی زمین آب برهوت است و آن وادیست در حضرموت

که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از عقب یمن وادی
هست که آنرا وادی برهوت میگویند و در آن وادی نمی باشد مگر مارهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی
هست که آنرا بلهوت میگویند و در هر شب و بامداد ارواح مشرکانرا بآنجا می برند و از آب صدید بر حلق ایشان می
کنند و ایضاً بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود از کجا آمدی
ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که قعرش را نمیتوانستم دید و بوم و هام و جغد بسیار است
حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح کافران در آنجاست و علی
بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مردی آمد بخدمت حضرت رسول ص واله و گفت یا رسول الله
من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی را از چاه احقاف که مردم
از برای شفا بر میدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک
بریزم ناگاه دیدم از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و میگفت ای مرد مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم
چون سر بلند کردم که قدح آب باو بدهم دیدم که مردیست و زنجیر در گردن اوست چون خواستم قدح را باو دهم او را
کشیدند تا نزدیک قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب ده که
درین ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد بقرص آفتاب ۳ مرتبه چنین شد و من سر مشک را
بستم و باو آب ندادم حضرت رسول ص واله گفت آن قابیل پسر حضرت آدم است که برادر خود را کشت و این
عذاب اوست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت
صادق علیه السلام سوال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از مابین بصرای شام است تا صنعای یمن میخواهی
آنرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا را بر زمین زد نهری پیدا
شد که دو طرف آنرا نمی توانست دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود دو نهری
در نظر من آمد که از یکطرف آن آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر
و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت و هرگز ندیده بودم چیزی نیکو و خوشنماتر از آن
شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می آید و مجرای آن کجاست حضرت فرمود که اینها
آن چشمهاست که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت می باشند چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب درین
نهر جاری می شود و در دو کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریه و مویها بر سر آنها آویخته

بود که هرگز

بود که هرگز بآن خوبی موئی ندیده بودم و در دست هر یک آبینه بود که هرگز بآن نیکوئی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای
دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت که اشاره نمود که آب بدهد دیدم که آن حوریه خم شد که از نهر
بردارد درخت نیز با او خم شد و ظرفرا از آن نهر پر کرد و بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آبینه را باو داد و اشاره فرمود
باز پر کند او با درخت باز خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم هرگز شرابی
بآن لطافت و نرمی و لذت نچشیده بودم و رایحه از بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم سه لون شراب در آن
بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود
حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا گردانیده است مؤمن چون از دنیا بیرون رود روحش را
بسوی این نهر آورند و در باغستانهای آن می چرد و از شرابهای آن می آشامد و دشمن ما چون وفات می یابد روحش را
می برند بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه میباشد و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میکنند پس
پناه برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبدالله بن بکر روایت کرده است که از حضرت صادق ع
رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه موحشی از جانب
چپ راه گفتم یا ابن رسول الله که بسیار وحشت دارد این کوه درین راه کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود
ای پسر بکر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهیست که آنرا کمد میگویند و آن بر وادی از وادیهای جهنم واقع است
و درین کوه می باشند قاتلان پدرم حسین صلوات الله علیه خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری می
شود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون می آید از جب حزن و از فلق و از اثام و از طینة خبال
و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشته ام مگر ابوبکر و عمر را
می بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس بابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب
آنهائی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم گردیدید و حق ما را غصب کردید و جمیع
امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسیرا که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست
بر بندگان خود گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجا و حافظان است بر جهنم زیاده از
ستارهای آسمان و قطرهای باران و قطرات دریاها و ذره های خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت نمیکند
و زید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود
حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مؤمنان و ایشان در عرصهای بهشتها ساکنند

که خداوند عالم رخصت داده است بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند
که از برای هر روحی ناقه از ناقهای بهشت بیاورد که بر آن قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پردهٔ آن از یاقوت زرد تر
باشد و با ناقه حلهای و برقعها از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار می شود بر آن ناقه ها
با زینت تمام حلهای بهشت در بر و تاجها از مروارید تر بر سر که آن تاجها در سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند
ستارها که از آسمان نزدیک و دور میدرخشد پس ارواح مؤمنان در عرصهٔ بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر
کند جبرئیل علیه السلام را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان بفرستد پس ملائکه هر آسمان ایشانرا استقبال کنند و تا آسمان
پایین ایشانرا مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلم و آن صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس
متفرق شوند در شهرها و قریهها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند
که بگردانند روهای ایشانرا از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه خواهند یعنی امور بد که موجب اندوه ایشان باشد دیدن
آنها از ایشان پنهان میکردانند و اموری که موجب سرور ایشانست با ایشان مینمایند و بزیارت قبرها که بدنهای اصلی
ایشان در آنهاست میروند و چون از نماز جمعه و عید فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل علیه السلام در میان ایشان که بر
گردید بسوی غرفهای بهشت پس بر میگردند چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت
فدای تو شوم این از برای مؤمنست پس حال کافر چون است فرمود بدنهای ملعون چند اند در زیر خاک و روحهای
خبیث چند اند که ساکن کردانیده اند ایشانرا در وادی برهوت در چاه کبریت و در آنجا معذب اند و فزعها و هولهای
آنها میرسد ببدنهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاکند بمنزلهٔ کسیکه در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند و پیوسته
آن بدنها خایف و ترسانند و روحها معذب اند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوسند و روی راحتی
نمی یابند تا آنکه قایم ما علیه السلام ظاهر شود پس از روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان بر میگردانند و حضرت
قایم ع گردن ایشانرا میزند و میروند بسوی آتش و در قیامت بجهنم میروند و ابد الاباد در آنجا معذب اند مؤلف گوید که از این
ظاهر میشود که ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلد اند که در آسمانست و از احادیث سابقه ظاهر میشود
که در بهشت زمین می باشند و آن احادیث بیشتر و معتبرتر است و ممکنست که مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد
و مجمل قول درین باب و آنچه باید البته اعتقاد کرد و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود دانست که نفس
بعد از موت باقیست و اگر محض ایمان دارد منعم است و اگر محض کفر دارد معذب است و اگر مستضعف است
که قدرت بر تمیز حق او باطل نداشته یا حجت کما ینبغی برو تمام نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد

تسنن

تسنن می باشند و اطلاعی بر اختلافات مذاهب ندارند یا اگر اطلاعی دارند نمی توانند ببلادی آیند که تفحص دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین
که محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند و با شیعه عداوت نداشته باشند و حیران باشند و امام را بخصوص نشناسند و اطفال و مجانین
و امثال ایشان اینها در برزخ سوال و عقاب و ثواب نخواهد بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود
با ایشان سلوک کند و سایر مردم را روح بر ایشان بر میگردد یا بتمام بدن یا ببعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سوال
و جواب داشته باشند و از ایشان سوال میکنند از بعضی از عقاید و بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند
و ضغطه و فشار قبر بر اکثر حق است و سوال از بعضی ساقط میشود مانند کسیکه تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی ساقط
میشود چنانچه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود بعد از آن روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی مانند اجساد
جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب او در آن بدن می باشد و ممکنست که روح را المی حاصل شود بسبب
بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع شود باعتبار تعلقی که سابق بآن داشته است میداند بآن عود خواهد کرد چنانچه
از بعضی از اخبار ظاهر میشود و باین وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عقاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و
طیران او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلام بشکلهای ایشان و مشاهدهٔ اعدای ایشان با عذاب
و سایر آنچه در آن باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار این
مکانی است که روح در آن می باشد در عالم برزخ و اگر چه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قول بتجسم روح بدون اجساد
مثالیه اما چون اجساد مثالیه در احادیث معتبر بسیار وارد شده است و مانعی عقلا و شرعا از قول بآن نیست البته قایل
باید شد توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می آید باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین
است بر بطلان آن و معلوم است که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قایم شده و چگونه داخل در آن باشد
و حال آنکه قایل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محدثین شیخ رحمه الله در جواب
مسایل سرویه گفته است از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود
کسیکه محض کفر داشته باشد و منعم نمیشود هر میتی بلکه منعم میشود کسیکه محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود
میگذارند و هم چنین وارد شده است که سوال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانچه در اخبار وارد شده است و اما
عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمن در آن پس خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در قالبی مثل قالب
او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون در صور بدمند انشا میکند جسد او را
که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس بر میگرداند روح را بهمان بدن و حشر میکند او را بسوی موقف و امر میکند

که او را بجنت می برند و ابد الآباد در ان متنعم می باشد اما آن تجسدی که باز بر میگردد بر ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل
طباع آن میماند و صورت آنرا نیکو میگردانند که هرگز پیر نمیشود و با آن تعدیل طباع و تعب و ماندگی و سستی او را در بهشت
نمی باشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل او قالب در دنیا در محل عذابی که معاقب می شود بآن و آتشی که معذب
میگردد بآن تا قیامت پس خدا انشا میکند جسد او را که مفارقت کرده است از آن در قبر و بر میگرداند روح را با و بآن بدن معذب
میگردد همیشه در آخرت و جسدش بنحوی ترکیب میکند که فانی نشود **فصل پنجم** در بیان بعضی از اشراط و علامات قیامت
است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمدهٔ آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بآن ناطق است
و در قصهٔ ذو القرنین فرموده است که چون حد سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه
بیاید وعدهٔ پروردگار من سد را با زمین هموار میگرداند و وعدهٔ پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده است
تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بزیر آیند و نزدیک شود وعدهٔ حق
قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است
و هر یک چهارصد امت اند و مردی از ایشان نمیرد تا هزار فرزند از صلب خود می بیند و ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان
مانند درختهای بلندند و صنفی از ایشان طول و عرض ایشان مساویست و این صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی
ایستد و صنف دیگر یک گوش خود را فراش و دیگری را لحاف خود میکنند و نمیگذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات
که اینکه آنها میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند مقدمهٔ ایشان در شام خواهد بود و ساقهٔ ایشان در خراسان
و نهرهای مشرق و دریاچهٔ مازندران را آب میکشند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است بهمین
اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد ذو القرنین چنانچه در نص قرآن مجید
وارد شده است باید آورد و گوش سخن ملاحده و شبهه های ایشان نباید داد و تفحص خصوصیات آنها ضرور نیست
دویم دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد سیم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تع
فرموده است که روزی بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر نیاورده باشد یا
کسب کند در ایمان او خیری و طاعتی و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آیات طلوع آفتاب است
از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت رسول خدا صلعم صادق علیه السلام
روایت کرده است که آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی
بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طالع میشود هر کس ایمان می آورد و ایمان بایشان

نفعی

نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان
او نفع نبخشد چهارم دخان است که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است بآنکه حق تع فرموده است یوم
تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی که روزی بیاورد آسمان دود هویدای را که فرا
گیرد مردم را گویند این عذابیست دردآورنده پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستی که ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده
است ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستی که شما باز عود خواهند کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی
است از اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند
کلهٔ بریان شود و بهر مؤمنی از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز
باشد بعد از آن برطرف شود و این را از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام
مجمل وارد شده است و این تفاصیل در آنها بنظر نرسیده است بهمین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره
است بقحطی که در زمان حضرت رسول صلعم واله شد مخالف احادیث معتبره عامه و خاصه است و در بعضی از روایات وارد
شده است که این در رجعت ظاهر خواهد شد **فصل ششم** در بیان نفخ صور است و فنای اشیاء بدانکه آیات بسیار دلالت
بر نفخ صور میکند و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده و باو
صور عظیمی آفریده یعنی بوقی که یکطرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که او خلق شده است آن بوق را
در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حق تع برسد در صور بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین در صحیفهٔ
کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده ها گشوده و انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور را
و حلول امر قیامت را پس آگاه میسازد و زنده میگرداند بدمیدن در صور مرده ها را که در قبرها در گرو اعمال خود اند و حق
تع در سورهٔ کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه فرموده است
در روزی که بدمند در صور و حشر کنیم مجرمانرا با دیده های کبود و در سورهٔ مؤمنین فرموده است پس هرگاه بدمند
در صور پس نفع نسبها در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سورهٔ نمل فرموده است و روزی که بدمند در
صور پس بفزع آیند هر که در آسمانها و در زمین است و گفته اند از شدت خوف میمیرند مگر کسی که خدا خواهد نمیرد و گفته اند
که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمیرند و در سورهٔ یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک
صدای عظیم را که ایشان را فرا گیرد در حالتی که در عین مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخهٔ اولیست که بآن میمیرند
مفسران گفته اند که قیامت برپا شود در وقتی که دو مرد جامها گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامها را

نرسیده باشند که قیامت برپا شود و مردی لقمه برداشته باشد هنوز بدهانش نرسیده باشد که بمیرد و پس فرموده است استطاعت
سن ندارند که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود و خانهای خود برمیگردند و علی بن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر زمان
است صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتی که بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در جای خود و احدی از ایشان
بمنزل خود برنمیگردد و وصیتی نمی کنند پس حقتعالی نفخهٔ دویم را فرمود که ونفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها
بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند گویند وای بر ما که ما را برانگیخت و محشور گردانید
از جای خواب ما اینست آنچه وعده داد خداوند رحمان و راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدای پس ناگاه همه در یک موضع
نزد ما حاضر شدند و در سورهٔ ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را دیگر برنمیگردند بدنیا و در زمر فرموده است
و نفخ کرده می شود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور میدمند
پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار کشند که با ایشان چه خواهند کرد و در سورهٔ ق فرموده است
که دمیده می شود در صور این روزیست که وعیدهای خدا بعمل می آید و فرموده است گوش بده و بشنو روزیکه ندا
میکند نداکننده از مکان نزدیک روزیکه می شنوند صیحه را بحق و راستی این روزیست که بیرون می آیند مردم از قبرها
بدرستیکه مائیم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت همه روزیکه شکافته میشود زمین و بیرون می آیند
بسرعت این حشریست که بر ما آسانست و در مدثر فرموده است پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در بوق پس امروز روزیست
که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که دو نفخ در صور البته می باشد یکی دمیدن اول
که با آن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها میمیرند بیکدفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن که با آن دمیدن همه خلایق بیکدفعه
زنده می شوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه مرتبه میدمد نفخهٔ اول نفخهٔ فزع است که می ترسند و نفخهٔ دویم نفخهٔ صعق است
که میمیرند و نفخهٔ سیم نفخهٔ قیامت است که زنده میشوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نادرست و در احادیث
معتبره بغیر دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورت است و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت
بیوجه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنهاست و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن
ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سوال کردند که فاصلهٔ میان نفخهٔ اول و دویم چند
گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یا ابن رسول الله چگونه میدمد در صور فرمود اما نفخهٔ اول پس
بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می آید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان
طرفین هر یک بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور بزمین می آید میگویند خدا رخصت

داده است

صدای

داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می آید بحظیرهٔ بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین
اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمند و صدا بیرون می آید از طرفی
که بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید از طرفی که در جانب آسمانهاست
پس در آسمانها صاحب روحی نمیماند مگر اسرافیل پس حقتعالی باسرافیل میگوید که ای اسرافیل بمیر پس او نیز بمیرد و برین
حالت می مانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت می آیند و هباء می شوند و برطرف میشوند و
حضرت فرمود یعنی هموار می شوند و بهم می شوند و بدل میشود زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند
و بارز و نمودار باشد و بنائی و کوهی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال
او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آنوقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف
آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نیست که جواب بگوید خود جواب میفرماید از
برای خداوند یگانه قهار است و من قهر کردم خلایق را همه را و میراندم ایشانرا منم خداوندی که جز من خداوندی نیست
و شریکی ندارم و نه وزیری و من آفریدم خلق را بدست قدرت خود و من میراندم ایشان را بمشیت خود و من زنده
میکنم ایشانرا بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدای آن طرفی که بجانب
آسمان است پس در آسمانها احدی نماند مگر زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ
حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت بسیار گریست در یوقت و در تفسیر علی بن ابراهیم
و کتاب زید نرسی از عبید بن زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میگفت که چون
بمیراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنچه خلق کرده است خلایق را و مثل آنکه میرانده است ایشان را و اضعاف این
زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را و بر این حالت مثل آنچه خلق کرده است خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل زمین و
و اهل آسمان اول را و اضعاف آن پس میمیراند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر میفرماید
پس میمیراند اهل آسمان سیم را و همچنین میمیراند اهل هر آسمان را بقدر جمیع زمانهای گذشته و اضعاف آن تاخیر مینماید
تا آنکه آسمان هفتم را پس فرمود که تاخیر مینماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل و باز اضعاف
جمیع زمانهای گذشته تاخیر می نماید پس میمیراند جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند
اسرافیل را و باز اضعاف جمیع زمانها تاخیر میفرماید پس میمیراند ملک موت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث می
فرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار است کجایند جباران کجا آنها

که با من خدا را دعا میکردند کجا یند منکران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکند عبیده گفت من عرض کردم که چنین خبری میباشد
بسیار طولانی شمردم این زمانها را پس حضرت فرمود زمانهای پیش از آفریدن خلایق درازتر است اما بر آنها مطلع شده
بر اینها نیز مطلع نخواهی شد که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات است و اخبار سابقه است که دلالت می
کردند بر آنکه اکثر اهل آسمانها یکدفعه بدمیدن صور هلاک می شوند و این خبر چون راوی مجهول دارد معارض آن آیات
و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش آنست که ارواح و اجساد معدوم مطلق گردند چنانکه بعد ازین انشاء الله مذکور خواهد شد
و استبعادی که جمعی میکنند که هرگاه همه خلایق معدوم باشند خطاب لِمَنِ الْمُلْكُ بیفایده است و صورتی ندارد زیرا که آنچه
از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی هست هرچند بر ما مخفی باشد و ممکن است در آن لطفی باشد نسبت بمکلفین
که چون مخبر صادق این خبر را قبل از وقوع بایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور
بعزتها و دولتهای آن نگردند و علم ایشان بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیاء قبل از قیامت
در آن شکی نیست که جمیع زندها بغیر از حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند اما خلاف است در آنکه آیا
اجسام و ارواح و اجساد و هرچه غیر جناب مقدس الهیت معدوم بالمرة میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر
آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی آنها را بر میگرداند یا هیچیک از آنها معدوم بالمرة نمی
شوند و اجزاء آنها متفرق و پراکنده میشود و حق تعالی بقدرت خود اجزای اصلیه با همه اجزا را جمع میکند و روح را بآنها
بر میگرداند متکلمان عامه را درین باب اقوال بسیار است که در ذکر آنها چندان فایده نیست و هر یک بر مذهب خود
از آیات و اخبار استدلال کرده اند بود و قائلون بفناء استدلال کرده اند از قول حق تعالی هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ
كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ و قائلان
بعدم فناء استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر بجمیع اجزاء متفرقه است مانند قصه ابراهیم و عزیر
علیهما السلام و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخول است و جزم بجهة طرفین مشکل است
و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم نمی شوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح
و اجساد مکلفین معدوم نمیشوند چنانچه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام
کرده است و تاویل میکنند در مکلف بتفریق اجزاء چنانچه در قصه ابراهیم علیه السلام وارد شده است اما بعضی از احادیث
معتبره صریح است در فناء و انعدام بالکلیه چنانکه گذشت که حضرت صادق علیه السلام در جواب زندیقی فرمود که روح
باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آنوقت باطل میشود اشیاء و فانی می شوند پس نه حسی میماند و نه

محسوسی پس بر میگرداند اشیاء را چنانچه ابتدا کرده است بدبیر آنها و آن چهار صد سال است که خلق قطع میشود در آن و این در میان دو نفخ
صور است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر آنها متواتر میدانند مذکور است که اوست فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها
تا آنکه موجودات آنها میگردد مثل مفقود آنها نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجب تر از وجود آوردن آنها از عدم
و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شود جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان
و زیرکان جمیع امتها برآنکه احداث کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد آن نیابند و هر آینه حیران گردد
و عقلهای ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان و برگردند وامانده و اعتراف کنند بآنکه مقهور اند
و اقرار کنند بعجز از انشای پشه و اذعان کنند بضعف از فانی کردن آن و بدرستیکه حق تعالی بر میگردد بعد از فنای
دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن آنها چنین بود و بعد از فناء دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه
حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آنوقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند
یگانه قهار که بازگشت جمیع امور باوست در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرت بر ایجاد نداشتند و در هنگامی که فانی کرد آنها را
امتناع نتوانست کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دایم می بودند بقای آنها و در وقتیکه ایجاد آنها کرد از برای
تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهائی
که با ایشان انس بگیرد دنیا آفرید و بعد از آفریدن آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف تدبیر آنها بهم
رسانیده باشد یا بر او سنگین و دشوار بوده باشد بقای آنها و باز بر میگرداند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی
بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری بآنها بجوید و این خطبه صریحست در فناء جمیع چیزها و بنابرین چاره نیست از قول بجواز
اعاده و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند فایده نمی بخشد و اظهر جواز اعاده معدوم
است عقلاً و شرعاً و هرگاه چیزیرا از کتم عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از اعدامش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از عدم مکان
بدر نرفته است و اگر کسی بر جوازش دعوای بداهت کند دور است اما اخبار فنای مطلق بحدی نرسیده است که افاده
قطع کند پس رد اخبار نباید کرد و در مرتبه احتمال بلکه ظن باید گذاشت

فصل هفتم

در بیان سایر احوالاتیکه حق تعالی
خبر داده است که پیش از قیامت خواهد شد باید بهمه آنچه حقتعالی در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان
آورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبهه های فلاسفه راه تاویل بر آنها نباید داد چنانکه فرموده است روزیکه بپیچیم آسمانها را
مانند پیچیدن نامهها و فرموده است هرگاه شق شود آسمان و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است وقتیکه آسمانرا از جای
خود دور کنند و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نور ایشان برطرف

و از آسمان فرو ریزد و نور آفتاب و ماه برطرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت
آیند و بایکدیگر بر پرند مانند ذرّه‌ها بهوا روند و با زمین هموار شوند و زلزلهٔ عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها
منقلبین برطرف شود و هموار شود و هیچ بلند نماند و مسطّح شود و فرموده است که سؤال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس
بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگذارد زمین را بیابانی مستوی که نه بینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی
بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را
محشور و جمع کند امر میکند که منادی ندا کند پس همهٔ انس و جن را در یک چشم زدن در یکمکان جمع کند پس آسمان اول را
بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دویم را بزیر آورد که دو برابر آسمان اول است و باین ترتیب جمیع آسمانها
بزیر آورد و محیط گرداند بمردم پس ابری بزیر آید با گروهی از ملائکه و منادی ندا کنند باین آیه یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَا
لْاِنْسِ اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوا مِنْ اَقْطَارِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ اِلَّا بِسُلْطَانٍ
یعنی ای گروه جن و انس اگر بتوانید که نفوذ کنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد
مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست راوی پرسید در نوقت رسول خدا و امیرالمؤمنین و شیعیان او در کجا باشند
فرمود ایشان در روی تلّی چند اند از مشک خوشبوتر بر منبرها از نور مردم محزون می باشند و ایشان محزون نیستند و مردم
می ترسند ایشان نمی ترسند پس آیه خواند مضمونش اینست هر که بیاورد حسنه پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان
از فزع آن روز ایمن اند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه درین آیه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و علی بن ابراهیم
از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همهٔ بندگان را در یک بقعهٔ زمین روحی
نماید باسمان اول که فرود بیا با هر که در تو هست پس فرود می آید آسمان اول با دو برابر هر که در زمین است و آسمان
دویم فرود آید ده بار دو برابر جمیع آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و هم چنین هر آسمان بزیر می آید با دو برابر اهل
سابق پس جن و انس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشان را ندا کند باین آیه که گذشت پس نظر میکنند که هفت
طوق از ملائکه بایشان احاطه کرده اند و از هیچ طوق بدر نمیتوانند رفت **فصل هشتم** در بیان حشر وحوش است حقتعالی
فرموده است وَاِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است مَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْاَرْضِ
وَلَا طَائِرٍ یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ اِلَّا اُمَمٌ اَمْثَالُکُمْ مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ ثُمَّ اِلٰی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ
یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که بدو بال خود پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما در آنکه حق تعالی
ایشان را خلق کرده است و حفظ مینماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ

هیچ چیز را

هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور می شوند و مشهور میان مفسرین آنست که مراد از حشر درین دو آیه
محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشان است در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصّه و عامّه آنست
که ایشان محشور می شوند قتاده از مفسّران عامّه گفته است که همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه تقاص و تدارک مظالم
ایشان بکنند و معتزله گفته که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض المهائی که بایشان رسیده است در دنیا بردن
و کشته شدن و غیر آن بیابند و چون عوض المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی
میکند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست امّا حشر میکند و حشر ایشان قصاص
میکند حیوانات شاخ دار را برای ستمی بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند
و در مجمع البیان در تفسیر آیه اول گفته است که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برساند آنچه مستحق اند ایشان از عوضها
بر المهائی که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق آن بودند
از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دایم است میگویند که ایشان منعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند که عوض منقطع است
بعضی میگویند که خدا عوض را دایم میدارد از برای ایشان تفضل و عامّه روایت کرده اند از ابوهریره که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان و هر که چیزی باشد پس عدالت خدا
بمرتبه‌ای میرسد در آن روز که حق بی شاخ را از شاخدار میگیرد پس میگوید خاک شوید همه خاک میشوند و ازین جهت است که کافر
میگوید یَا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَابًا و آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند
که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانید که چرا
بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود ولیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی
و برقی در محاسن روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در خطبه فرمود ایها الناس گناهان سه
گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش داریم و
بر او می ترسیم اول گناه بنده است که حق تعالی در دنیا او را بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حکیمتر و کریم
تر است که بندهٔ خود را دو بار عقاب کند دویم ظلم بر بندگان است بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود
قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمی گذرد ستم ستم کنندهٔ اگرچه دستی بر دستی بزند یا مسح بکفی بکنند
و اگرچه شاخ زدن حیوان شاخدار حیوان بی شاخ باشد پس انتقام میکشد و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای
احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشان را می برد بسوی حساب و سیم گناهیست که خدا پوشانیده باشد بر بندهٔ خود

و روزی که او کرده باشد توبه را پس او خاشع و گریان است برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را پس
ما نیز برای او چنانیم که او را از برای خود امید داریم از برای او رحمت را و می ترسیم بر او عقاب را مؤلف گوید که گویا این
سه قسم گناه مؤمنان است زیرا که کافران را در دنیا و آخرت هر دو عقاب می‌نماید و خوف سیم خوف بر او باعتبار
احتمال اخلال بشرایط توبه است والا بر حق تعالی قبول توبه واجب است بسبب وعده که فرموده است و در احادیث
معتبره فرموده است از طرق عامه و خاصه منقول است از رسول خدا ص و آله که فرمود در قیامت چهار کس سوار
خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او را پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه غضبای من و علی علیه السلام
بر ناقه از ناقهای بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عم من حمزه سید الشهدا بر ناقه عضبا و در اخبار مانع
الزکوة وارد شده است که هر که زکوة انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرای محشر برگرداند که هر صاحب نیشی
بنیش خود او را بگزند و هر صاحب سمی بر روی او راه روند و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله ناقه را دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت است حضرت فرمود کجاست صاحب این ناقه بگوئید
مهیا باشند که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق ع روایت کرده است که از هر شتری
که سه حج و بروایت دیگر که هفت حج بر آن بکنند آنرا از چارپایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول ص منقول است
که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب شما خواهند بود بر صراط و ایضا مرویست که اسبان غازیان در دنیا
اسبان ایشان است در بهشت و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از بهایم در بهشت نمی باشند مگر حمار بلعم
بن باعورا و ناقه صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و ازین باب اخبار بسیار است پس از ظواهر آیات و اخبار
مستفاد می شود که وحوش محشور می شوند و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر
از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقه صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و انها ثواب مکلفین
بر میگردد و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشوند لهذا اکثر متکلمین
شیعه مجمل گفته اند و متعرض تفاصیل نگردیده اند اما از سایر مکلفین از ملائکه و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور می شوند
و ملائکه داخل بهشت می شوند و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی
روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم میشوند و مؤمنان ایشان مثابند بایمان و اعمال صالح اما
خلافست که ایشان داخل بهشت می شوند یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند و
درجات ایشان پست تر درجات از بنی آدم است بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم

گفته است که از عالم علیه السلام پرسیدند از مؤمنان جن آیا داخل بهشت میشوند فرمود نه ولیکن خدا را خطیرها هست در میان
بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بمحض این روایت این مدعا ثابت نمی شود و محتمل باید
دانست که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب عاملان را البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز در
بهشت باشد خصوصا آیات سوره رحمن که امتنان نعم بهشت بر انس و جان هر دو کرده است و این روایت دلالت
بر خلاف آن میکند و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ
یعنی جماع نکرده است حوریان ایشان را پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را ثواب هست و زنان
از حوریان دارند و بعضی گفته اند که معنی آیه آنست که حوریان که خدا بانس میدهد انسی با او مقاربت نکرده است و آنچه
بجن میدهد جنی با او مقاربت نکرده است و این استدلال ضعیف است و توقف درین باب اولیست **فصل نهم**
در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشان است بدانکه خلافی نیست میان اصحاب ما در آنکه اطفال مؤمنان باپدران
خود در بهشت میروند چنانچه حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ
ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ یعنی آنها که ایمان آوردند و از پی ایشان رفتند ذریت ایشان
بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریت ایشان را و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران باین سبب چیزی را و احادیث
بسیار وارد شده که این آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشان را با پدران به بهشت میبرند و بعضی
گفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند حق تعالی ایشان را بدرجه پدران ملحق میگرداند
بسبب ایمان ایشان و پدران و این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخل است و اول
اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا ص و آله فرمود که مؤمنان
و اولاد ایشان در بهشت اند پس این آیه را خواند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است که اطفال
شیعیان ما را حضرت فاطمه صلوات الله علیها تربیت میکند و هدیه میدهند بپدران ایشان در قیامت و کلینی
رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قاصر بودند از فرزندان از عمل پدران ملحق میگردانند
پسران را بپدران تا دیدهای ایشان روشن شود و در نوادر راوندی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است
که تزویج بکنید زن خوشروئی را که فرزند بیاورند بدرستی که من مباهات میکنم بشما با امتها در روز قیامت مگر نمیدانید
که فرزندان در زیر عرش رحمان می باشند و استغفار میکنند از برای پدران خود محافظت میکنند ایشان را ابراهیم و تربیت
میکند ایشان را ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت

کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر
و مادر یا خویشان مؤمن ایشان مرده است باو میدهند که او را غذا بدهد و الا بحضرت فاطمه صلوات الله علیها میدهند
که او را غذا دهند تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت مؤمن او بمیرد پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها باو بایشان
میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال مؤمنان را بحضرت ابراهیم و ساره
علیهما السلام میدهد که غذا میدهند ایشان را بدرختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو در قصری از
مروارید چون روز قیامت شود ایشان را جامهای خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه بپدران ایشان بدهند
پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و اینست معنی قول حق تعالی پس آن آیه را خواند که گذشت
و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسول ص و آله در شب
معراج باسمان نهم رسید و پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد و گفت کجاست پدرم ابراهیم ع گفتند او با اطفال شیعیان
علی است ع چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم ع در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو
و اطفال چند از آن پستانها می مکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون می آید حضرت ابراهیم برمیخیزد و پستان را بدهان
او برمیگرداند پس سلام کرد بر حضرت رسول ص و آله و از احوال حضرت علی بن ابی طالب ع سوال کرد گفت او را در میان
امت خود گذاشته ام گفت نیکو خلیفه گذاشته حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است و اینها اطفال
شیعیان اویند از خدا سوال کردم که ایشان را بمن بسپارد که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که یکی از ایشان می مکد
طعم جمیع میوه ها و نهرهای بهشت را در آن می یابند مؤلف گوید که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را بابراهیم
و ساره یا اول بحضرت فاطمه صلوات الله علیها دهند و آنحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلاف است
بعضی گفته اند تابع پدرانند در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند ایشان ببهشت میروند و بعضی گفته اند حق تعالی
در قیامت بعلم خود با ایشان عمل می کند اگر میداند که ایشان اگر میماندند از اهل سعادت بودند ایشان را ببهشت
می برد و اگر میداند که ایشان اگر میماندند از اهل شقاوت می بودند ایشان را بجهنم می برد و بعضی گفته اند داخل بهشت
میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی نیست میان متکلمین شیعه در آنکه ایشان داخل جهنم نمیشوند
و بعضی داخل بهشت می شوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند که از اهل
اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه رحمة الله علیهما و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد اینست که حق تعالی در قیامت ایشان را
تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب آن تکلیف ایشان را مثاب و معاقب خواهد گردانید موافق احادیث بسیار

که درین باب وارد شده است چنانچه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر شش کس بر طفل و بر کسیکه در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت
پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده
باشد معذور خواهند بود و کسیکه در ابتدای بعثت نفهمد و هنوز حجت قایم نشده باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد و مستضعف
باشد و دیوانه که هیچ نفهمد مکلف نباشند و کر و گنگ مادرزاد پس هر یک از ایشان خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان
مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید بایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این
آتش شوید و هر که داخل شود برد و سلام خواهند بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و
معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده اند که چون روز قیامت شود اطفال را و مردم پیر را که خرافت
او را دریافته باشد و چیزی نفهمد و کسی که در فترت که میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل
نکند ایشان بر خدا حجت میگیرند که بر ما حجت تمام نشده بود و حق تعالی بر ایشان حجت تمام میکند باینکه ملکی را بسوی ایشان
میفرستد تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق
علیه السلام سوال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسیکه بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود که خدا بر ایشان
حجت تمام میکند و آتشی می افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود برو برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق
تعالی میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا باین سند مثل این را روایت کرده است در باب گنگ و کر و
طفل و کسیکه در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع
میکند و آتشی میافروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که خدا داند او از اهل سعادت است
خود را در آن آتش اندازد و برو سرد و سلامت خواهد و هر که خدا داند که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند و داخل نمی
شود پس خدا امر میکند که ایشان را بآتش برند ایشان گویند پروردگارا ما را امر میکنی که بآتش برند و هنوز قلم بر ما جاری
نشده است خداوند جبار میفرماید که من مشافهة شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید
هرگاه پیغمبران بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کنند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبد الله
بن سلام که گفت سوال کردم از رسول خدا ص و آله که آیا عذاب میکند خدا خلق را بی حجتی حضرت فرمود معاذ الله عبد الله
گفت پس اولاد مشرکین در بهشتند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی
که آنرا فلق مینامند و بدترین آتشهای جهنم است در عذاب پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره و تار

و بار بحیرها و با غلها پس خدا آنرا امر فرماید که بدمد بر روی خلایق دمیدنی پس از شدت دمیدن آن آسمان پاره پاره میشود و نور
ستارها بر طرف می شود و دریاها خشک می شوند و کوهها بر طرف می شوند و دیدها تاریک می شوند و زنان حامله فرزندها افکنند
و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند
پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و برد و سلام میشود چنانچه بر ابراهیم
علیه السلام شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند پس حق تعالی امر میکند
آتش را که او را بر باید از برای آنکه ترک امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهند بود در جهنم
و احادیث دیگر درین باب بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه رحمه الله علیه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام
انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمی باشد و جواب گفته است که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای
کافر جهنم است و این تکلیف در غیر جنت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود که چه استبعاد دارد که قیامت
از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب غیبت روایت کرده
است از زراره که حضرت صادق علیه السلام فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند
زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق میمیرد و امام بعد از از روی تقیه صامت است و بظاهر دعوای
امامت نمیکند پس هر که درین زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل الآیات باهره از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و سلام روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ یعنی بر میگردند بر دور ایشان
پسران گوشواره در گوش با همیشه ساده و مقبول که حضرت فرمود پسران اهل بهشت پسران اهل دنیا اند که حسنات نداشتند که ایشان را ثواب
عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت گردانیدند و از حضرت رسول صلعم واله پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود
خدمتکاران اهل بهشتند بر صورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث در تاویل
این آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق ع سوال کردم که
چه میفرمائی در اطفالی که پیش از بلوغ میمیرند فرمود سوال کردند از احوال ایشان از رسول خدا صلعم واله فرمود که خدا
دانا تر است بآنچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخنی مگوئید و علم
ایشان را بخدا بگذارید **مؤلف گوید** اصل درین باب اینست و مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است
از آیات و اخبار که حق تعالی عادل است و ظلم و جور نمی کند و در باب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان
تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را بدون حجت اگر که بر ایشان

تمام شود عذاب نخواهند کرد و ثواب و عقاب ایشان بران مرتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از
آنها را ذکر کردیم و محی الدین عربی نیز از صوفیه اهل سنه باین قایل شده است چنانکه بخاطرم می آید که در کتاب فتوحات ویداکه
با ایشان را در اعراف جا میدهند یا بهشت می برد و درجه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود
یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود و پس چنانچه در یک حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت
و باید دانست که آنچه بمقتضای عدالت حق تعالی با ایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت بایشان نمی کند و بدون تمام
حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت با اهل بهشت کنند بنحوی نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه ملتذ خواهند بود
از آن چنانکه ملائکه علیهم السلام لذت می یابند از خدمات مرجوعه بایشان والله یعلم

در بیان میزان است
و حساب و سوال و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیقت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد
شده است در سوره اعراف میفرماید وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ فَأُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ فَأُولَئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا کَانُوا بِآیَاتِنَا یَظْلِمُونَ یعنی وزن و سنجیدن
اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای او پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد
ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره
مؤمنان نیز نزدیک باین مضمون را فرموده است و در باب کافران گفته است در سوره کهف پس بر پا نمیداریم از برای
ایشان وزنی را و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوی عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمی
شود بنفسی هیچ ظلمی و اگر از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آنرا می آوریم در میزان عمل او و ما کافیم از برای حساب
کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده است پس در اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است
اما در معنی آن خلاف است اکثر مفسران و متکلمان عامه و خاصه بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت
ترازوی نصب مینماید که زبانه دارد و دو کفه عظیم و اعمال عباد را در آن می سنجند و حسنات را یک کفه میگذارند و
سیئات را کفه دیگر و اشاعره نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرض چند اند و وزن نمیدارند و قایم بنفس
نمی باشد پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را میکشند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سوال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفها را وزن میکنند و بنا بر این باید حق تعالی صحیفها را
در خور اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای منور نیکو و اعمال سیئه مصور می شوند
بصورتهای تاریک و سیاه و آنها را با یکدیگر وزن می کنند و بعضی بتجسم اعمال قایلند و میگویند باعتبار اختلاف نشآت

انقلاب حقایق جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤیا بابت و شیر مصور می‌شود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با
معادی که اهل اسلام قایلند موافقت ندارد زیرا که ایشان عود بهمین بدن قایلند و خلاف نشاء قایل نیستند و با این حال
قول با نقلاب حقایق سفسطه است و اقرب بعقل اینست که حق تعالی مناسب آن اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چیزی چند
خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و معاین گردد بلی با مذهب کسی که موافق است که معاد را در عالم مثال و خیال
و اجساد مثالیه قایل باشد و ایضاً خلافست بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازو است یا که ترازوی
هر کس جدا است و بر تقدیر جدا بودن هر کس یک ترازو است یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع افعال ترازوهای
متعدد هست و چون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمال درین ابواب کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه
قایلند باینکه میزان کنایه از عدل است و موازنه میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر شخص
اقرار بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن ترازو است و اگر اعتقاد ندارد باین کشیدن کی باور میکند و میتواند گفت
که خود جسمی چند را آوردی و سنجیدی و این رجحان را ظاهر کردی من چه دانم که این عدالت است پس فایده درین کشیدن
نیست و مؤید اینست آنکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام
از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد
اشیاء را نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز برو مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد
عدالت است پرسید چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود که هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن
بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت صادق عم پرسید از معنی قول حق تعالی وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ
الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فرمود که موازین انبیا و اوصیاء علیهم السلام اند و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که میزان تعدیل میان
اعمال است و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و این معنی ندارد که حشویه
فهمیده اند که در قیامت ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آنجا بگذارند زیرا هست
که اعمال عرض‌اند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل می‌شوند بر سبیل مجاز و مراد اینست که هر چه ثقیل
باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش
استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین و ائمه از ذریت او علیهم السلام
موازین اند مراد اینست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم میکنند در آن باب بعدل و صواب و در محاورات میگویند
فلان در نزد من در میزان فلان است و مراد اینست که نظیر او است و آنچه حق تعالی در حساب و خوف از آن فرموده است

مراد اینست

مراد اینست که او را با اعمالش باز دارد و هر که چنین کند از تبعات آنها خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند از فایز می‌شود و
نجات و کسیکه سنگین موازین او که استحقاق ثوابش زیاد باشد ایشان رستگارانند و هر که سبک باشد موازینش بآنکه طاعاتش
کم باشد و مستحق ثواب نباشند پس ایشان زیانکار جانهای خوداند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عرب
نازل شده است و حقیقت و مجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه
دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است اما چون روایات درین باب متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد
و معنی آنرا بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم عباد آیات و اخبار در
آنها بسیار است و ایمان بآنها مجملاً واجب است در آیات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب و اسرع الحاسبین است
و بعضی را فرموده است از برای ایشان است سوء حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ماست بازگشت ایشان و بر ماست
حساب ایشان که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد
شده است که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم زدن و در روایت دیگر بقدر دوشیدن گوسفند و از حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیگرداند
او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب
و میزان اینست که اینها حق اند بعضی را خود متوجه میشود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا و ائمه علیهم السلام را خود
متوجه میشود و هر پیغمبری حساب اوصیاء خود را میکند و اوصیاء متولی حساب امتها می‌شوند و حق تعالی گواه است بر انبیاء
و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیاء و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما
و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی
و بیاوریم ترا گواه بر اینها و فرموده است وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و شاهد امیرالمؤمنین علیه السلام است و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی از خلق بی حساب بهشت میروند و سؤال بر همه خلق وارد می
شود زیرا که فرموده است فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ یعنی از دین سؤال میکنند و اما
غیر دین پس سؤال نمیکنند مگر از کسیکه او را حساب کنند زیرا حق تعالی میفرماید فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ
وَلَا جَانٌّ یعنی پس در آن روز سؤال کرده نمی‌شود از گناهان او نه انسی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه عم نه غیر ایشان
هم چنین که در تفسیر اهل بیت علیهم السلام وارد شده است و هر که را حساب میکنند او معذب است اگر چه بطول بازداشتن
در موقف قیامت باشد و نجات نمی‌یابد از جهنم و داخل بهشت نمی‌شود مگر برحمت خدا و حق تعالی خطاب میکند [illegible]

کتابخانه آستان قدس
ویژه سلی

اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان بیک خطاب و یکدفعه هر یک حساب عمل خود میشنود و از دیگری نمی شنود و گمان میکند که او مخاطب
است و بس نه دیگری و مشغول نمیگرداند او را خطاب از مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار یک ساعت
از ساعات دنیا و بیرون می آورد از برای هر کس نامه که آنرا ملاقات کند گشوده شده که جمیع اعمال آنکس در آن نوشته
شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب کننده نفس خود میگرداند و حاکم بر خود
میگرداند و باو گوید بخوان نامه خود را بس است امروز برای حساب بر تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی نفس تو
میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کردهای ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادی بر ما گویند که بسخن
آورد ما را آن خداوندی که هر چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام
شد کلام صدوق و جمع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که از برای
اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و دیوانها گشوده نمیشود و ایشانرا فوج فوج بیحساب بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین
از برای اهل اسلام می باشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهم بسندهای معتبر از حضرت باقر ع روایت
کرده اند که دو قدم بنده از پیش حقتعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال کند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز
فانی کرده است از جسد او و یا جوانی او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او که از کجا کسب کرده است و در چه چیز خرج کرده است
و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود
بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که از جمله اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید
پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی ولایت و حکومتی بمن نداده بودی که حق تو عدالت
کنم یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا
بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل میفرماید که راست میگوید
بنده من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی می ماند تا آنقدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد
ایشانرا پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات
ظاهر میشد و خدا می بخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بتوبه کاران پس تو کیستی گوید منم آن فقیرم
که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت
کرده است که مردی بخدمت حضرت باقر علیه السلام آمد و گفت یا ابن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خداست
و برای احدی از مخلوقین مطلع نشده است و بر من گران است و ترا از آن جلیل تر میدانم که آنرا بتو عرض کنم حضرت

فرمود

فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مؤمن خود بکند او را بر یک یک از گناهان او مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها
مطلع نگرداند نه ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را از دیگر مستور دارد که موجب زیادتی خجلت او نگردد و پس گوید
سیئات او که حسنات اینست معنی قول حق تعالی اُولٰئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِیمًا شوید
یعنی ایشان بدل میکند خدا گناههای ایشانرا بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرمود که مؤمن گناهکار را
می آورند در روز قیامت و در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میشود و مطلع نمیگرداند بر حساب او
احدی از مردم را و گناهانش را بر او میخواند چون اقرار بهمه گناهان خود کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنند
گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را از برای مردم چون ببینند مردم گویند که این بنده یک گناه نداشته است
پس امر میکند که او را به بهشت ببرند و اینست تأویل این آیه و این در گناهکاران از شیعیان ماست و بس و در عیون اخبار
الرضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده
باشد که او را بیحساب بجهنم میفرستد و ایضا بسندهای بسیار روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
با محمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت با او عطا میفرماید
و مهمات او را در هر دو کفایت میکند و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار
خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند درین دنیا نعمت حسنه هست و زمین خدا وسیع است و داده میشود بصبر کنندگان
مزد ایشان بیحساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشانرا بآن در آخرت حق تعالی میفرماید لِلَّذِینَ
اَحْسَنُوا الْحُسْنٰی وَزِیَادَةٌ یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده
در دنیاست و از حضرت صادق ع منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست یا در گناهی که کسب کرده است
و یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است باز میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی
پس میفرماید که مقایسه کنید میان حسن و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال او را حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا با او بخشید
و مقایسه کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشند عملهای حق تعالی شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میکند و اگر خیرش
زیادتی کند حق تعالی باز زیادتی او را ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی
شیعه است و عقایدش درست است خدا او را می آمرزد برحمت خود اگر خواهد و تفضل میکند بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را متوکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خداست
از خدا سؤال میکنیم که از برای ما بخشد پس آن از ایشان است و آنچه حق ماست با ایشان میبخشیم پس حضرت این آیه را خواند

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ و از بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که من اول کسی‌ام که نزد خدای آیم در قیامت پس می‌آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من
پس خدا سؤال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق ع
در تفسیر این آیه إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا فرمود یعنی گوش را سؤال میکنند از آنچه
شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده‌اند
که سه چیز است که بنده مؤمن را با آنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه او را معاونت نماید و فرج
خود را با او حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آنحضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از
از فقهای عامه که حاضر بودند گفت که حق تعالی میفرماید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی پس سؤال کرده می‌شود در روز
قیامت از نعیم و آب سرد مراد است و آن از نعمت دنیاست حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده‌اید و خلاف‌ها
تفسیر کرده‌اید بعضی گفته‌اند آب سرد است و بعضی گفته‌اند طعام خوشبوی نیکوست و بعضی گفته‌اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم
که این اقوال نزد جدم حضرت صادق ع مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود که خدا سؤال نمیکند بندگان را از چیزیکه بر ایشان
تفضل کرده باشد و منت نمیگذارد بر ایشان بآن و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عز و جل توان
نسبت داد چیزیرا که از برای مخلوقین نه پسندیده باشد و ایشانرا الهی از آن کرده است و لیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات
و اعتقاد بامامت ماست که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میکند و آنرا نعیم گفته است زیرا که بنده هرگاه وفا بآن بکند آنرا
آنرا میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که مرا خبر داد پدرم از پدران بزرگوار خود از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی بدرستیکه اول چیزی که سؤال کرده می‌شود بنده از آن بعد از مرگش شهادت
بوحدانیت خداست و آنکه محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب آنچه از برای تو قرار
داده است از امامت و من از برای تو قرار داده‌ام از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید اینها را میرود بسوی آن نعیم
که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پا برهنه و بی ریش و بی عیب بر روشی که در روز
اول خلق شده بودند در یک صحرا و برانند ایشانرا تا آنکه بایستند در عقبه محشر و ازدحام بیاورند و بیکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه
بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولیست از احوال روز قیامت پس
ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و دیده‌های ایشان خاشع گردد و بندهای بدنهای ایشان

بلرزد دلهای ایشان

بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی او از پس خداوند حاکم عادل ندا کند ایشانرا که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست
و حاکم عادلم و ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و ظلمهای مردم را بحسنات و سیئات تقاص
میکنم و بر بخشیدن بعضی مظلمه‌ها ثواب میدهم و نمیگذرد از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش بخشد
و من او را ثواب بدهم پس بچسبید بیکدیگر و مظلمه‌های خود را طلب کنید از هر که ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای
شما بر ایشان و بس است گواهی من پس مظلومان میگردند ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمه‌های خود را از ایشان میکنند و مدتها
بر این حال میمانند پس حال ایشان شدیدتر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر عرق تا دهنهای ایشان می‌آید و فریاد
و فغان ایشان بسیار میشود و اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه نجات بیابند پس منادی ندا کند
ایشانرا که خاموش شوید و ندای پروردگار خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمه‌ها
بیکدیگر بخشید و از این عقبه خلاص شوید و اگر نمی‌بخشید مظلمه‌های شما را میگیریم پس اکثر ایشان شاد میگردند و مظلمه‌ها را می‌بخشند
باین امید که از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمه‌های ما بزرگتر از آنست که ببخشیم پس ندا میرسد
برضوان خازن بهشت که قصری از نقره از قصرهای جنة الفردوس را بیارایید بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان
و غلمان در نظر ایشان جلوه دهید پس منادی ندا میکند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصر را مشاهده کنید
چون نظر هر یک آرزو کنند که آن قصر از او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند از مظلمه مؤمنی را پس اکثر
آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی باشند که عفو نکنند پس حق تعالی میفرماید که داخل بهشت من نمیشود کسیکه مظلمه احدی از مسلمانان
بر ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشانرا میگشایند که بعقبه
حساب در آیند نزد عرش الهی و دیوانها گشوده شود و میزانها برپا شود و پیغمبران و ائمه که شهداء و گواهان بر خلقند هر امامی
گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشانرا بسوی خدا خوانده است پس مردی از قریش
گفت یا بن رسول الله هرگاه از برای مرد مؤمن نزد مرد کافر مظلمه بوده باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل
جهنم است حضرت فرمود که می‌اندازند از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او بر کافر است پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با
عذابیکه بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان نزد او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمان نزد مسلمانی باشد چگونه
مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و می‌افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات
نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناهان مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم می‌افزایند و در علل الشرایع روایت کرده است
که روز قیامت صاحب قرض می‌آید و شکایت میکند اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض

کنند

میکیرند واکر حسنه ندارد کناهان صاحب را برا او میکذارند مؤلف کوید که از ایات و اخبار معلوم شد که حقیقت اصل حساب و سوال در قیامت
معلوم است و خصوصیات انها که انکه سوال و حساب میکنند و کرا بیحساب ببهشت یا بجهنم می برند معلوم نیست ایضا معلوم نیست که از
چه چیز سوال میکنند و حساب مینمایند جمعی را اعتقاد انست که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سوال میکنند چنانچه در احادیث عامه
و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حساب است و از برای حرامش عقاب است و در احادیث سابقه کذشت که
من تورا بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی کذشت که در ماکول و ملبوس و منکوحه حساب نمیباشد و در ثواب بسیاری
از اعمال وارد شده است که عامل بان بیحساب ببهشت میرود پس انچه در باب بیحساب بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص عمومات
حساب خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد امد و جمع میان احادیث دیکر بدو وجه میتوان کرد اول انکه حساب نکردن
نعمتهای دنیا نسبت بمؤمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دویم انکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند
ان سه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجه
غیر مشروع یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل ان ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است در باب عریان محشور
شدن و پوشیده محشور شدن و در بعضی وارد شده است که عریان محشور می شوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد دلالت
بران داشت و در احادیث معتبر وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردههای خود را که با انها محشور خواهند شد و ممکن است
که اول در باب غیر مؤمنان مطلقا یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کامل ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن ان
از برای مزید اطمینان باشد **فصل یازدهم** در بیان سوال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامها بدست راست و چپ و بعضی از احوال
هول قیامت است حق میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه بود انچه اجابت شما کردند امتهای شما کویند علمی نیست مارا
توئی بسیار داننده غیبها و فرموده است که پس ما البته سوال خواهیم کرد انهارا که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته
سوال خواهیم کرد از فرستاده شدکان و خبر خواهیم داد ایشانرا بعلم و ما غایب نبودیم از کردهای شما و فرموده است چکونه خواهد
بود حال امتهای در وقتیکه بیاوریم از هر امتی کواهی و تورا بیاوریم بر ایشان کواه و فرموده است که روزی که برانکیزیم در هر امتی
کواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم تورا کواه بر ایشان و فرموده است که تا بوده باشد رسول کواه بر شما و بوده باشید کواهان
بر مردم و فرموده است از برای ایشانست عذاب عظیم روزیکه کواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان
بانچه میکردند و دادن نامهای سعادت بدست راست و اشقیا بدست چپ در ایات بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقولست
که در تفسیر قول حق تعالی ماذا اجبتم یعنی از رسولان می پرسند که چکونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای شما ایشان
در جواب میکویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با اوصیای ما و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر

روایت

روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویانرا راستگویی
ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب میکذرند براهوال روز قیامت و بعرصه حساب
نمیرسند مکر بعد از انکه مشقت بسیار بکشند پس ایشانرا نزد عرش حق تعالی باز دارند و حق تعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی را
که بطلبند بنداینکه جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبد الله پیغمبر قرشی عربی را بطلبند و اورا از جانب راست عرش الهی باز دارند پس
صاحب و امام شما علی بن ابی طالب علیه السلام را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول خدا صلعم واله بایستد پس ائمه ذریت آنحضرت را
با سایر امت بطلبند و از جانب چپ حضرت امیر المومنین عم باز دارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای
ایشان بطلبند و از جانب امر الهی باز دارند پس اول کسی را که از برای سوال کردن بطلبند قلم باشد بیاید در برابر عرش الهی بایستد
در صورت ادمیان پس حق تعالی از او سوال کند که نوشتی در لوح انچه تورا الهام بامر آن نموده بودم از وحیها قلم کوید بلی ای پروردکار
من تو میدانی که من نوشتم انچه مرا الهام و امر بنوشتن آن کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید که کواهی میدهد از برای تو
باین کوید پروردکارا آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حق تعالی میفرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را
بطلبند و بیاید بصورت ادمیان تا با قلم بایستد پس حق تعالی باو میفرماید که آیا قلم در تو رقم کرد وحیها را که من اورا الهام کرده
بودم و امر بان نموده بودم لوح کوید بلی ای پروردکار من و انرا رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت ادم
با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانیدی بتو لوح انچه قلم دران نوشته بود از وحی کوید بلی پروردکارا و برسانیدم
انرا بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند و بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید انچه باو رسیده
بوده کوید بلی ای پروردکار من رسانیدم انرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی جمیع انچه بمن رسیده بود از امر تو و ادای رسالات
تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای تورا با ایشان رسانیدم و اخر کسیکه رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب
و کلام تورا باو رسانیدم محمد بن عبد الله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تست حضرت باقر عم فرمود که پس اول ~~کسانیکه~~ کسی را که
خوانند از فرزندان آدم از برای سوال کردن محمد بن عبد الله است خدا اورا نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچکس در انروز
قرب و منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردکار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید انچه وحی کرده بودم
بسوی تو و اورا برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و آیا اینها وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا صلعم
کوید ای پروردکار من بمن رسانید جبرئیل جمیع انچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی اورا بان از کتاب تو و حکمت
تو و علم تو و وحیها را او رد بسوی من پس حق تعالی فرماید بمحمد صلی الله علیه واله که آیا رسانیدی بامت خود انچه بتو رسانیده بود
جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول صلعم واله کوید بلی پروردکارا رسانیدم بامت خود انچه را وحی کرده بودی

بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی فرماید بمحمد صم که کی شهادت میدهد از برای تو باین
آنحضرت گوید پروردگارا تو شاهدی از برای من به تبلیغ رسالت و میکائیل و ملائکه تو و نیکان از امت من و شهادة تو کافی
است برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که من بتبلیغ رسالت تو نمودیم پس امت محمد صم
واله را بطلبند و سوال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و علم و حکمت مرا و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادة
دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت و علم و حکمت نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان امت خود کسی را
خلیفه و جانشین خود گردانیدی که در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان
کند از برای ایشان اموری را که در آنها اختلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد صلی الله علیه واله
گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب را که برادر من و وزیر من و وصی من بود و بهترین امت
من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که نشانه راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه خود
گردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او کنند امت من تا روز قیامت پس علی بن ابی طالب علیه السلام را
بطلبند و از وی پرسند که آیا محمد صم واله وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب نمود در حیات خود که
نشانه راه هدایت باشی و آیا بعد از او قایم مقام او گردیدی حضرت گوید بلی ای پروردگار من محمد وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه
گردانید در امت خود چون محمد صلی الله علیه واله را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف گردانیدند
و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسی را که مؤخر گردانیده بودی و مؤخر گردانیدند کسی را که مقدم گردانیده بودی
و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا کشتند پس علی علیه السلام گویند که آیا
بعد از خود در میان امت محمد صم واله حجتی و خلیفه در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین من و راه رضای من
علی ع گوید بلی ای پروردگار من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر پیغمبر خود را پس حضرت امام حسن علیه السلام را بطلبند دفتر
و همان سوال که از علی بن ابی طالب کردند از وی بکنند و هم چنین هر امامی بعد از امامی را بطلبند و حجت او را بر اهل زمان او تمام
کنند پس حق تعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجازه حجیت ایشان بکند و در این وقت حق تعالی فرماید که روزیست که نفع می بخشد
راستگویان را راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالم همه
خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح علیه السلام باشد پس از وی پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند که گواهی
میدهد از برای تو گوید محمد بن عبد الله صم واله پس نوح ع بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید بنزد محمد صلی الله علیه واله
و او بر روی تلی باشد از مشک و علی علیه السلام با وی باشد و اینست معنی قول حق تعالی فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ

کفروا

كَفَرُوا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی بد و متغیر گردد رویهای کافران پس نوح علیه السلام گوید یا محمد صم واله حق تعالی
از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت حضرت رسول صلی الله علیه واله گوید ای جعفر و ای حمزه برو و گواهی دهید از برای نوح که او تبلیغ
رسالت کرد حضرت صادق ع فرمود پس جعفر طیار و حمزه عم رسول گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای
تو شوم در آن وقت علی علیه السلام در کجا است حضرت فرمود شان و منزلت علی ع از آن بزرگتر است که او را برای گواهی بفرستند
مؤلف گوید که شاید اول بودن نوح نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول و اوصیا او علیهم السلام و عیاشی روایت
کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند ترازوها را
و حاضر گردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا علیهم السلام شهادت میدهد هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر
خدا و دعوت نموده است ایشان را براه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عز و جل فَكَيْفَ
إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ حضرت فرمود این آیه در امت محمد صم واله نازل شده است و پس در هر قرنی از این امت
امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد گواه است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است که امام هر زمانی با اهل زمانش می آورند
و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات می یابد و منکران و مخالفان او را بشهادت او بجهنم می برند و شیخ طوسی در مجالس
بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از تفسیر قول الهی قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ یعنی بگو پس
خدا را حجت کامله بر خلق است حضرت فرمود که حق به بنده خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا
عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود اینست حجت بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند
معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که مردی از شما یعنی از صلحاء و یا علماء شیعه در محله می باشد خدا حجت
میکند او را بر همسایگان او پس با ایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید آیا صدای گریه او را
در شب نمی شنیدید پس او حجت خداست بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ یعنی و چون
صحیفها منتشر و پهن شود علی بن ابراهیم گفته است که مراد صحیفهای اعمال است و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است
که چون روز قیامت شود بهر کس نامه او را بدست او خواهند داد و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او می آورد جمیع کردهای او را از نگاه کردن
و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را بنحوی که گویا الحال کرده است پس میگوید ای وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک
نکرده است نه صغیره را و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا
شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی
دهد بر ایشان گوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکرده اند علی بن ابراهیم روایت کرده است از آن حضرت

که مراد از پوستها فرجهای ایشان است و این آیه نازل شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشان را پس ایشان انکار
میکنند و میگویند ما هیچ ازین کارها نکرده ایم پس گواهی میدهد بر ایشان ملائکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت فرمود پس
کافران میگویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند شهادت میدهند از برای تو و بخدا سوگند یاد میکنند که ما اینها نکرده ایم
چنانچه حق تعالی فرموده است روزی که خدا مبعوث گرداند همه ایشان را پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانکه امروز سوگند یاد
میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند که غصب حق امیر المؤمنین علیه السلام کردند پس در این وقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای
ایشان و اعضا و جوارح ایشان بسخن می آیند پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از چیزهای که خدا حرام کرده است و دیده شهادت
میدهد بآنچه نظر کرده است بسوی چیزهای که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه گرفته اند و پاها شهادت میدهند
بآنچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را گویا گرداند بفرجهای
خود که چرا گواهی دادید بر ما انها جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیز را گویا گردانیده است و او خلق کرده است
شما را اول مرتبه و بسوی او میگردید و نمی توانستید که پنهان کنید از خدا آنکه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیدهای شما و نه فرجهای
شما ولیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها را که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده است که جوارح
بر مؤمنان گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی میدهد که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و دعوای تناقض در آیات قرآن مجید میکرد از آنجمله گفت در یکموضع فرموده است که سخن
نمیگویند مگر کسیکه رخصت دهد او را خداوند رحمان و حرف حقی بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک
نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر مخاصمه و جدال اهل جهنم را
میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهانهای ایشان میگذاریم و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگرند
حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه
هزار سال است پس حق تعالی جمع میکند ایشان را در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار کنند بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها
گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت از رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت
میکنند اهل معاصی یکدیگر را و اینها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان
و متکبران و ظالمان لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانچه فرموده است
که روزیکه می آید آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود دیگر بیزار اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا
کرده باشند پس جمع میشود در موطن دیگر و در آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا هر آینه غافل گرداند جمیع

خلایق را

خلایق را از معاش خود پس سخن نمیگوید در اینجا احدی مگر کسیکه خدا او را رخصت دهد و سخن حقی بگوید پس رسولان را باز میدارند و از ایشان
سوال میکنند چنانچه فرموده است فکیف اذا که گذشت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گواه بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند و جمع میشوند
در موطن دیگر و در آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق مظلوم از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حق تعالی است و اینها همه پیش از
حساب است پس چون شروع کنند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری نپردازد و سوال میکنیم از خدا برکت آن روز را و در
علل الشرایع روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یکموضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت
فرمود در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است
که چون بنده توبه نصوح بکند حق تعالی او را دوست دارد پس مستور دارد گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه مستور
میگرداند فرمود فراموش میگرداند از خاطر دو ملک که بر او موکلند آنچه را بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح
او که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی مینماید بسوی بقعهای زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است بر روی شما از گناهان پس
چون بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار هست که قرآن مجید در روز قیامت شهادت
میدهد و شفاعت میکند از برای آنکسیکه آنرا تلاوت نموده و عمل بآن نموده تا آنکه او را باعلای درجات بهشت میرساند و ابن بابویه
از آنحضرت روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان و شیعیان گواهانند بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهند
و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که می آید ندا میکند آدمیزاد که ای فرزند آدم منم روزی تازه و بر تو
گواهم پس در من سخن خیری بگو و کار خیری بکن تا گواهی بدهم از برای تو در قیامت که بعد ازین مرا هرگز نخواهی دید و شب نیز این ندا را
میکند و ایضا از آنحضرت منقول است که مؤمن را در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نوشته است که این کتاب خداوند
عزیز حکیم است فلان را داخل بهشت گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که چنانکه خدای عز و جل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای خود که گواهان عدول بر خود
بگیرید همچنین احتیاط کرده است بر بندگان و از برای ایشان بآنکه گواهان از برای ایشان گرفته است و ملائکه چند بر هر یک ایشان
موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او صادر میشود از اعمال او و اقوال او و نگاه کردنهای او و همچنین بقعهای
زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت میکنند گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند بر او و از برای او
و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند بر او و از برای او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او و از برای او و چه بسیار کسی در قیامت
سعادتمند شوند بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی اینها بر او بدرستیکه حق تعالی در روز
قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده همه نفوذ میکند و صدای داعی را همه می شنوند

وحشر میکنند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعهای زمین را پس کسیکه عمل صالحی کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعهای زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبهای جمعه و ساعتهای ان پس نصیب او میکردد سعادت ابدی و کسی که عمل بدی کرده باشد اینها همه کواهی دهند بر او و شقی میشود بشقاوت ابدی پس عمل کنید روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای ان روز بعد از ان حضرت فضیلت ماههای مبارک رجب و شعبان و رمضان را و فضیلت روزه اینها را و اعمال صالحه کردن در اینها و کواهی دادن اینها از برای او بیان فرمود حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند نامه او را بدست راست او دهند و میان خود و او را حساب کند که دیگری مطلع نشود و کوید ای بندهٔ من فلان کار و فلان کار کردی او کوید بلی پروردکار من کرده ام پس خداوند کریم فرماید که امرزیدم انها را از برای تو و بدل کردم انها را بحسنات پس مردم کویند سبحان الله این بنده یک کناه نداشته است و اینست معنی قول حق تعالی پس هر که نامه او بدست راست او داده شود پس بعد از این حساب خواهد کرد او را حسابی اسانی و بر میکردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل او باشند در بهشت اگر مؤمن باشند پس فرمود اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلایق و حجت را بر او تمام میکند و نامه اش را بدست چپ او میدهد چنانچه حق تعالی فرموده است و اما انکه نامه او را از پشت سر او میدهند پس واثبوراه خواهد کفت و اتش افروز جهنم خواهد کردید بدرستیکه او در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا و کمان میکرد که باخرت بر نخواهد کشت و این اشاره است بانکه دستهای کافران و منافقان را در کردن غل میکنند و نامه ایشان را از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در دعاهای وضو ساختن در هنکام شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نامه خلد بودن در بهشت مرا بدست چپ من و حساب کن مرا حساب اسان و خداوندا مده نامه مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من و نکردان دستهای مرا غل کرده در کردن من و بدانکه خلاف کرده اند در کواهی دادن اعضای ادمی که چه معنی دارد بعضی کفته اند حق تعالی احداث صورتی در انها میکند و بعضی کفته اند ایشان را حالت شعور و الت نطق میدهد و بعضی کفته اند صفتی در انها احداث مینماید که دلالت بر صدور کناه از انها میکند و سخن کفتن مجاز است و هم چنین در کواهی دادن زمانها و بقعهای زمین و درهای اسمان که اعمال مؤمنان از انها بالا میرود خلاف کرده اند بعضی کفته اند مراد کواهی دادن ملائکه است که بانها موکلند و در انها ساکنند و بعضی کفته اند این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی کفته اند حق تعالی در قیامت ایشان را عقل شعور و الت نطق میدهند و بعضی کفته اند مثالی از برای ایشان خلق میکند و اولی اوسط انست که با اینها همه مجملا ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اکر ضروری بود بیان میفرمودند و بعقل ناقص ما نمیکذاشتند والله یحق الحق و هو یهدی السبیل

فصل چهاردهم

در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم است

بدانکه احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین است و ایمان باینها واجب است خصوصا حوض کوثر و شفاعت کبری و قلیلی از اخبار را در این رساله ایراد می نمائیم و اکثر انها در کتاب حیات القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین بسندهای صحیح معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله فرمود که هر کاه از خدا سوال کنید از برای من وسیله را سوال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود ان درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یکماه راه است بدویدن اسب نجیب عربی و پایهها بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند ان را در روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و ان در میان انها ممتاز باشد مانند ماه در میان سایر ستارها پس نماند در ان روز پیغمبری و شهیدی و نه صدیقی مکر انکه کوید خوشا حال کسیکه این درجه او است پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این درجه محمد است صلی الله علیه و اله پس حضرت رسول فرمود من در ان روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر گذاشته باشم و علی بن ابی طالب علیه السلام در پیش روی من رود و لوای علم من در دست او باشد و ان لوای حمد است و بر ان لوا نوشته باشند لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم بر پیغمبران کویند این دو ملکند که ما نمی شناسیم و چون بملائکه بگذریم کویند اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی بن ابی طالب صلوات الله علیه از پی من اید چون باعلای درجات منبر برایم علی یکپایه از من پست تر بایستد و علم در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و کویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار کرامی و مکرمند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب خدا ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است محمد صلی الله علیه و اله و این ولی من است علی بن ابی طالب صلوات الله علیه خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسیکه او را دشمن دارد و دروغ بر او به بندد پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که نمیماند در مشهد قیامت احدی که تو را دوست دارد مکر انکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد کردد و نماند احدی از انها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو در امده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مکر انکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیاید از جانب رب اعلی بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیکری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من اید و سلام کند بر من و بکوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او بکویم و کویم ای ملک خوشبوی خوشروی کرامی نزد پروردکار خود تو کیستی کوید من رضوان خازن بهشت امر کرده است

مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول کردم این را از جانب پروردگار خود و
حمد میکنم او را بر انچه انعام کرده است بر من بده انها را ببرادرم علی بن ابی طالب صلوات الله علیه پس رضوان کلیدها را بعلی
میدهد و بر میگردد پس بنزدیک من می اید خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من میگویم علیک السلام ای ملک
چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید منم خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای
جهنم را به نزد تو بیاورم پس من گویم قبول کردم از پروردگار و او راست حمد و ستایش بانچه بان انعام کرده است بر من
و تفضیل کرده است مرا بان بر دیگران بده انرا ببرادرم علی پس مالک کلیدها را بعلی علیه السلام دهد و برگردد پس علی ع اید بکلید
بهشت و جهنم تا به نشیند بر افز جهنم و مهارش را بدست بگیرد در وقتی که صدای زبانه اتش بلند باشد و حرارتش بنهایت رسیده
باشد و شرار اتش بسیار گردیده باشد پس ندا کند که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشانید علی ع گوید قرار گیر که امروز ترا
اطاعت می باید کرد پس فوج فوج مردم ایند و انحضرت گوید این را بگذار که دوست منست و این را بگیر که دشمن منست پس بدرستیکه
جهنم در انروز اطاعتش از برای علی علیه السلام بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد او را بجانب راست
می برد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است در انروز ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع
روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد ص و اله را بطلبند و حله گلرنگی باو بپوشانند و او را از جانب راست عرش الهی باز
دارند پس حضرت ابراهیم ع را بطلبند و حله سفیدی بر و بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام را بطلبند و حله گلرنگی باو بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول باز دارند پس حضرت اسمعیل ع را بطلبند و حله
سفیدی بپوشانند و در جانب حضرت ابراهیم باز دارند پس حضرت امام حسن ع را بطلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب
حضرت امیر صلوات الله علیه باز دارند پس حضرت امام حسین علیه السلام را بطلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست
حضرت امام حسن باز دارند و هم چنین سایر ائمه صلوات الله علیهم را بطلبند و حله‌ای گلرنگ بپوشانند و هر یک را از جانب
راست دیگری باز دارند پس شیعیان ایشان را بطلبند و در برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها را
و زنان او را از فرزندان او و شیعیان او پس همه داخل بهشت شوند بیحساب پس منادی ندا کند از میان عرش از
جانب رب العزة و افق اعلا که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم ع است و خوب برادریست برادر تو و او علی ع
است و نیکو دو سبطند سبطهای تو حسن و حسین صلوات الله علیهما و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد محسن
است و نیکو امامان هدایت کننده کانند ذریت تو که فلان و فلان و فلانند و جمیع ائمه تا حضرت قایم علیه السلام نام ببرد و خوب
شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستیکه محمد وصی او و دو سبط او و امامان از ذریت او ایشانند فایزان و رستگاران

پس

پس امر کند که از همه را ببهشت ببرند چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از اهل جهنم و داخل شود در بهشت پس فایز گردیده
است بسعادت ابدی و در بصایر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع
خلایق انرا ببینند و حضرت امیر المؤمنین ع بران منبر بالا رود از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی
طالب است داخل جهنم میکند هر که را میخواهد و عیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب
کنند که بیست چهار پایه داشته باشد و علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بیاید و لوای حمد در دست او داشته باشد و بران منبر بالا رود
و خلایق را بر و عرض کنند هر که را بشناسد که شیعه اوست داخل بهشت کند و هر که را شیعه خود نداند داخل جهنم کند و تفسیر این
در کتاب خداست میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان مؤمنان علی بن ابی طالب
است و امامان از ذریت او صلوات الله علیهم و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی القیا فی
جهنم کل کفار عنید که خطاب با محمد و علی است یعنی بیندازید در جهنم هر بسیاری کفران کننده معاند را و از حنش و حسن بن صالح
و دیگران روایت کرده اند که این ایه چنین نازل شده است یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن
ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول ص فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده عسی
ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که همه کس از ستایش کنند و وفا
خواهند کرد از برای من بان وعده چون روز قیامت بیاید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بران
منبر بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد و گوید اینمقام محمودیست که خدا ترا وعده کرده است پس علی را
ببالای منبر بطلبم و یک درجه از من پست تر بایستد و لوای حمد بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من
دهد و گوید اینمقام محمودست که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها را بدامن علی بگذارم پس مالک جهنم بیاید و گوید که اینمقام محمودست
که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریت خود را و دشمنان اهل بیت خود را در جهنم پس انها را در دامن علی ابن ابی
طالب بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی ع زیاده از اطاعت زن باشد بر شوهرش این است معنی قول حق تعالی القیا
فی جهنم کل کفار عنید یعنی بیندازید ای محمد و ای علی صلوات الله علیهما دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی
که احدی پیش از من نکرده است پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و
حقتعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکه او و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان او و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس
ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید دیدهای خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بگذرد بسوی بهشت قصر خود پس
فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حوریه بر دورش راه روند چون بدر قصر خود رسد حضرت

امام حسن صلوات الله علیه ایستاده باشد و حضرت امام حسین علیه السلام بر سر ایستاده باشد پس بحضرت امام حسن ع گوید کیست این گوید این
برادر منست که امت پدر تو او را کشتند و سر شرا جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی باو برسد که ای دختر حبیب خدا از برای این
نمودم بتو انچه امت پدر تو نسبت بجگر گوشهٔ تو کردند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر انکنم بمحاسبهٔ بندگان
تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همه را داخل بهشت
کند پیش از انکه مشغول محاسبهٔ عباد شود و اینست معنی قول حق تعالی که در حق ایشان فرموده است لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَهُمْ
فِيمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ یعنی ایشانرا اندوه نمی اورد ترس بزرگ روز قیامت و ایشان در انچه خواهش دارد
نفس ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا از انحضرت از اباء الطاهرین او علیهم السلام روایت کرده اند که
رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من در دست تو خواهد بود و ان لوای حمد است
و ان هفتاد شقه است که هر شقه از ان بزرگتر از افتاب و ماه خواهد بود و در علل روایت کرده است از امام زین العابدین ع
که رسول خدا بعلی صلوات الله علیهما گفت که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود حضرت امیر علیه السلام گفت یا رسول الله
من پیش از تو داخل میشوم گفت بلی از برای انکه تو علمدار منی در اخرت چنانچه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم می باشد پس
گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو باشد و ان لوای حمد است و ادم و هر که بعد از وست از پیغمبران و اوصیا
در زیر ان علم باشند و در امالی و خصال بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که جبرئیل ع
بنزد من امد شاد و خوشحال گفت یا محمد خداوند علی اعلا ترا و علی را سلام میرساند و میگوید محمد ص و اله پیغمبر رحمت منست
و علی ع حجت منست عذاب نمیکنم کسیرا که با علی موالات و دوستی کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسیرا
که با او دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت من کرده باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که جبرئیل ع در روز قیامت بنزد من
خواهد امد با لوای حمد و ان هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از افتاب و ماه است و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی
خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم ان علم را و بدهم بدست علی بن ابی طالب علیه السلام پس عمر ملعون برجست
و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن ان علم دارد که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر از افتاب و ماه است حضرت در غضب
شد فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را از قوه عطا کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور ادم و از حلم مثل حلم رضوان
و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه ان بود که داود خطیب اهل بهشت است هر اینه علی را علیه السلام
مثل صوت ان داد و علی علیه السلام اول کسیکه کسی است که از چشمهٔ سلسبیل و زنجبیل می اشامد و علی ع و شیعیان او را نزد خدا منزلتی
هست که ارزو میکنند انرا پیشینیان و اایندگان و پیغمبران و برگزیدگان و دیگران از بندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قوله

حق تعالی يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ یعنی روزیکه بخوانیم هر جماعتی را بامام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش
و امیر المؤمنین را با اصحابش و امام حسین را با اصحابش و هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و
متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست راست او دهند و بسوی بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم ببرند پس
در انوقت انها که اتباع ائمه ضلالت بودند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت
کنند و سید ابن طاوس رحمه الله و دیگران بطرق متعدده از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول ص و اله فرمود که
امت من در حوض کوثر بر من واردی شوند بر پنج رایت اول انها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس بر خیزم و دست او را بگیرم چون بدستم
بدست او رسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد و هر کس که او شریک باشد حال ایشان چنین
شود پس گویم چگونه خلافت من کردید در دو چیز بزرگ در میان شما گذاشتم گویند انکه بزرگ بود یعنی قران مجید تکذیب ان
کردیم و پاره کردیم و انکه کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم و حقش را غصب کردیم گویم با ایشان که بروید بجانب چپ
پس ایشانرا ببرند تشنه لب و بدحال بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است با روهای سیاه و یکقطره از کوثر نچشند پس وارد
شود رایت فرعون امت من یعنی عمر ملعون و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند مهر چون ابوذر گفت راه گم کرده
فرمود بلکه دین را فاسد کرده اند و حق را روکش باطل کرده اند و ایشان گروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا و رافضی می
شوند از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان از برای محض دنیاست چون دست صاحب ایشانرا بگیرم باز رنگش سیاه شود
و قدمهایش بلرزد و دلش بطپیدن اید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را
نسبت بدروغ دادیم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشانرا کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود بروید
پس ایشان تشنه و اب بر نداشته با روهای سیاه برگردند و یکقطره اب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان ملعون و او
امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان و سؤال و جواب بهمان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکردهٔ
خوارج و او سرکردهٔ هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال ایشان نیز چنین شود پس وارد شود بر من امیر المؤمنان و
قاید رو سفیدان و دست و پا سفیدان و چون برخیزم و دست او را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان
پرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچکتر را معاونت و یاری
کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیایید و بیاشامید پس شربتی از ان اب بخورند که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان
مانند افتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان مانند ماه شب بدر باشد و بعضی مانند ستارهٔ درخشان باشد چون ابوذر
این حدیث را نقل کرد حضرت امیر المؤمنین ع و مقداد گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و اله چنین فرمود و حق تعالی فرموده است

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ یعنی بدرستی که ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری و کتاب
است و بعضی گفته اند خیر کثیر است و بعضی گفته اند کثرت اصحاب و اشیاع و امت است و بعضی گفته اند بسیاری فرزندان است از نسل
فاطمه و بعضی گفته اند شفاعت است و مشهور میان مفسرین اینست که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه
برین مضمون وارد شده و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس روایت کرده اند
که چون این سوره نازل شد حضرت رسول ص واله بر منبر برآمد و بر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر که
خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر راست تر و در کنارش قبهاست از مروارید و
یاقوت و وارد شوند بران طیور مرغان سبزی چند که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله چه بسیار
نیکست آن مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را بنیکوتر از انها گفتند بلی یا رسول الله فرمود هر که از ان مرغ بخورد و از ان آب
بیاشامد فایز گردد و بخوشنودی حق تعالی و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که آن نهریست در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود
داد بعوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه واله که نهریست در بهشت که وعده کرده پروردگار
مرا بان نهر خیر بسیار و آن حوض منست وارد می شوند بران نهر امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستارهای آسمان
است پس جماعتی از ایشان از پیش من ربایند من گویم پروردگارا ایشان از امت منند گویند تو میدانی که اینها بعد از تو چه عملها
کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت
باقر ع روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریانی و پابرهنه پس
باز دارند ایشان را در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتها بر این حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است
و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمان پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی
پس مردم گویند نامش را بگو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله پس رسول خدا ص واله برخیزد و در پیش روی تمام
مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله بصره و صنعا باشد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را
بطلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را گذارند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون
حضرت رسول ص واله بیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان دور میکنند بگرید و مکرر گوید پروردگارا
اینها از شیعیان علی اند پس حقتعالی ملکی را بفرستد و سوال کند یا محمد ص واله سبب گریه تو چیست حضرت گوید چگونه نگریم از برای
جمعی از شیعیان برادرم علی علیه السلام که می بینم ایشان را بجانب اهل جهنم می برند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند
پس حق تعالی فرماید که ایشان را بتو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم و ملحق کردم ایشان را بموالیان ذریت تو و ایشان را

در زمرهٔ تو قرار دادم و در حوض تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتم ترا باین پس
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود چه بسیار مردی و زنی که در ان روز گریان شوند و ندای یا محمداه بلند کنند پس در ان روز
هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض ما وارد شود و جمیع این مناقب
بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول ص واله سوال کرد از کوثر فرمود که نهریست
که جاری میشود از زیر عرش الهی آبش سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل و نرم تر است از مسکه سنگ ریزه اش زبرجد است و
یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران است و خاکش مشک خوشبو است و پایهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست
بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زد و گفت یا علی اگر آن نهر از منست و از تو و از دوستان تو بعد از من و از
ابن عباس روایت کرده اند که حضرت رسول ص واله فرمود که حق تعالی عطا کرده است بمن نهری در بهشت که مجرای آن از زیر
عرش است و بران هزار هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره و گیاهش از زعفران است و سنگ ریزه اش از مروارید و
یاقوت است و زمینش مشک سفید است و این بهتر است از برای من و امت من از همه چیز و اشاره باین است قول حق تعالی
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله
فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من ندارد خدا شفاعت
مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی که هر که ترا دوست
دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا از حضرت صادق ع منقول است که رسول
خدا ص واله فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی مرا
بعد از من علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بدرستی که او ساقی حوض منست دور میکند از ان دشمنان خود را و آب میدهد دوستان
خود را هر که را آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و هر که یک شربت آب از ان بدهد هرگز تشنه نخواهد شد
و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که در قیامت من با حضرت
رسول ص واله خواهم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسیکه اراده داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند
بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستیکه ما را در قیامت شفاعتی خواهد بود و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید
و سبقت نمائید بر یکدیگر بر ملاقات کردن ما نزد حوض بدرستیکه ما دور میکنیم از ان دشمنان خود را و آب میدهیم از ان دوستان
خود را و شیعیان خود را و هر که یک شربت از ان بیاشامد هرگز بعد از ان تشنه نمیشود و حوض ما ملو است و در ان دو نهر میریزد
از بهشت یکی از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین و بر کنارهایش زعفران روئیده است و سنگ ریزه اش مروارید و یاقوت است

وان حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است فرمود بهمین دو دست کوتاه
خود دور میکنیم از حوض رسول خدا ص و اله دشمنان ما را و وارد خواهند شد بران از دوستان ما و بسند دیگر از طرق عامه از ابو
ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت من مگر انها که پاک باشند دلهای ایشان از عقاید باطله
و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیت های ایشان و انقیاد کنندگان باشند و می مراد بعد از من علی بن ابی طالب است انها که انچه باید بایشان
داد باشان میدهند و انچه باید از ایشان گرفت بدشواری نمیگیرند و علی دور میکند از حوض کسیرا که از شیعیان او نیست چنانچه عرب شتر صاحب
جرب را از میان شتران دور میکند و ابن بابویه رحمه الله علیه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول ص و اله فرمود که من
بهتر و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیا من بهترین اوصیاء پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بطریقه من
رفته باشند بهترین اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه صلوات الله علیها سیده زنان عالمیانست و طاهرات زنان من مادر
مومنانند و امت من بهترین امتهایند و من از همه پیغمبران اتباعم بیشتر اند در روز قیامت و مرا حوضی هست که عرض ان مابین
بصری و شام و صنعای یمن است و دران ابریقها هست بعدد ستارهای آسمان و خلیفه من در حوض برابر و خلیفه منست در دنیا
گفتند ان کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین و امیر مؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که دوستان
خود را از ان حوض اب میدهد و دشمنان خود را از ان میراند چنانچه شما شتر غریب را از اب میرانید پس فرمود که هر که علی را دوست دارد
و اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد می شود فردا با من خواهند بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد
و نافرمانی او کند در قیامت من او را نه بینم و او مرا نه بیند و او را از من بربایند و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم
که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که خدا کوثر را بمن عطا کرده است
وان نهریست در بهشت که عرض و طولش از مابین مشرق و مغرب و هر که از ان بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که از ان اب
رو بشوید هرگز ژولیده نمیشود و نمی اشامد از ان کسیکه پیمان مرا بشکند و نه کسیکه اهل بیت مرا بکشد و از حضرت رسول ص و اله
روایت کرده است که علی از شیعیان او نیست از ان دور کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باینمضمون روایت کرده است
که حضرت صادق ع فرمود کسیکه دل او بدرد اید از برای مصیبت ما فرحناک میشود در وقت مردن خود فرحی که هرگز از دل او بدر
نمیرود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدوستان ما چون بر و وارد میشود حتی انکه باو بچشاند از لذت انواع خوردنیها
که نمیخواهد از انجا بجای دیگر برود ای مسمع هر که یک شربت از ان اب بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از ان تعب نکشد هرگز
وان اب بسردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم است و از اب دیده صاف تر است
و از عنبر خوشبو تر است و از چشمه تسنیم بهشت بیرون می اید بر نهرهای بهشت همه میگذرد و بر روی سنگ ریزه مروارید و یاقوت

جاری

جاری میشود و در دور ان قدحها زیاده از ستارهای آسمان است و بوی خوشش از هزار ساله راه احساس کرده میشود و قدحهای ان از طلا
و نقره و الوان جواهر است و کسیکه از ان می اشامد بر روی او هر بوی خوشی میکشد تا انکه میگوید چه بودی مرا در همین موضع که اشتر
من بدل این چیز دیگر نمیخواهم ای کردین تو از انها خواهی بود که از ان حوض سیراب میشوند و هر دیده که بر مصیبت ما گرید البته خوشحال
و شاد گردد به نظر کردن بکوثر و اب میدهند از ان همه دوستان ما را بقدر محبت و متابعت ما از ان لذت می برد و هر که محبتش بیشتر است
لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیرالمؤمنین حیدر موکل است و در دست او عصای خواهد بود از چوب درخت عوسج
و بروایت دیگران درخت طوبی و در میشکند دشمنان ما را بان عصا پس یکی از ایشان گوید من اقرار بشهادتین داشتم حضرت
فرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان وازو سوال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید امامیکه میگوئی از من بیزاری نمود
حضرت فرماید که برگرد بسوی انکسیکه او را امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح دادی ازو سوال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین
خلق بود نزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود گوید هلاک شدم از تشنگی فرماید که خدا تشنگی ترا زیاده کند راوی مسمع گفت فدای تو
شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک حوض بیاید و حال انکه دیگران نزدیک نمی توانند امد فرمود از برای انکه ورع میموده است از بسیاری
از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم ناسزائی نمیگفت و ترک می نمود چیز چند را که غیر او برانها جرات مینمودند از گستاخی
نسبت بما اما اینها از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهش که نسبت بما داشته باشد بلکه از بسیاری سعی در عبادت با اهل خود و دینی
داری خود و از برای انچه مشغول کرده است نفس خود را بان از یاد کردن مردم اما دلش منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت
اهل بیت است و متابعت دشمنان ایشان مقدم داشتن ابوبکر عمر علیهما بر همه کس پس این اسباب نزدیک حوض می اید و محروم
بر میگردد و در این باب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا نمودیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان و ضرورتی
دین اسلام است که رسول خدا ص و اله را در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه جمیع امتها خواهد بود و خلافی که هست در ان
است که ایا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مومنانی که مستحق ثواب باشند و بس یا از برای اسقاط عذاب
از گناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد انست که شفاعت در هر دو می باشد و خوارج و وعیدیه معتزله را اعتقاد انست
که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط عذاب نمی باشد و میگویند همچنانکه بر خدا واجب است که وفا کند
بوعده ثواب بر او واجب است که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط ان فایده نمی کند و خلافی نیست میان علمای
امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه می باشد هرچند از صاحب کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت ص و اله
تنها نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بر خصوص آنحضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث
بسیار ظاهر میشود که علماء و صلحاء شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا ص و اله روایت کرده است

که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود و در خصال از طریق عامه از انس
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که هر پیغمبری دعای کرد مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت
کنم امت خود را در قیامت و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که سه کسند که شفاعت
میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علما پس شهدا و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که رسول
خدا صلی الله علیه واله فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت
من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج شفاعت باشند راوی گفت بحضرت
امام رضا علیه السلام گفتم پس چه معنی دارد قول خدای عزیز جلیل وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر
برای کسیکه خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا صلی الله علیه واله و اصحاب
برگزیده او که بر طریق او باشند و از برای ائمه او و اهل بیت طاهرین او و از برای خاصان مؤمنان و نجات میدهد خدا بشفاعت
ایشان بسیاری از گناهکاران را و مؤید است آنچه در روایات اصحاب ما از حضرت رسول صلی الله علیه واله روایت کرده اند که حضرت
فرمود من شفاعت خواهم کرد روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی علیه السلام شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد گردید
و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهند شد و کسی از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برای دران
خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آن آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و تنهاها
ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سوره مریم حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نیستند مگر کسیکه نزد خدا عهدی گرفته باشد
و اکثر مفسرین گفته اند که مراد از عهد ایمان است و بعضی گفته اند که شفاعت نمیکنند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت نیسته مگر کسی که
داده باشد و ایشان انبیا اند و اوصیا و شهدا و علما و مؤمنان چنانچه در اخبار وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است
که مراد وصیتی است که در وقت مردن بعقاید حقه خود بکند بنحویکه در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده است
که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا برد قول بت پرستان که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه شفیعان ما باشند نزد خدا
و ابن بابویه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول خدا که ای پدر بزرگوار
من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من باشد
و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر اگر در آنجا ترا نیابم در کجا بیابم بجویم فرمود نزد
حوض کوثر در وقتی که امت خود را آب دهم گفت ای پدر اگر در آنجا ترا نبینم فرمود نزد صراط که من ایستاده باشم
و گویم پروردگارا سلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود نزد میزان که دعا کنم از برای امت

خود گفت اگر در آنجا ترا نیابم فرمود در کنار جهنم مرا طلب کنم در وقتی که منع کنم شراره و زبانه آنرا از امت خود پس فاطمه علیها السلام شاد شد
و علی بن ابراهیم بسند موثق روایت کرده است از سماعه که گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام از شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه واله
در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدهان ایشان برسد و عارض شود ایشان را
اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم به نزد حضرت آدم علیه السلام که او ما را شفاعت کند پس بیایند به نزد آدم و بگویند شفاعت
کن از برای ما نزد پروردگار خود او گوید مرا گناهی و خطائی هست و روی شفاعت ندارم بروید بنزد حضرت نوح علیه السلام
چون بنزد نوح آیند ایشان را به نزد پیغمبر بعد از خود فرستد و هم چنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر کند تا بحضرت عیسی علیه السلام
رسد او گوید بروید به نزد حضرت محمد صلی الله علیه واله و علی جمیع الانبیا چون بنزد آنحضرت روند گوید با من بیائید و به نزد ایشان را
بسوی دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده در آید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو برسد که سر بردار و
شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی بطلب تا عطا کنم و اینست معنی آنچه خدا فرموده است عَسَىٰ أَنْ
يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا و در امالی و بشارة المصطفی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت
بیاید حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریک ظلمت شدیدی ایشان را فرا گیرد که همه بناله و فغان در آیند و
گویند پروردگارا بگشا از ما این ظلمت را پس روی بحشر آورند گروهی که نور از پیش ایشان آید و زمین قیامت را روشن
کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدایند ندا از جانب حق تعالی رسد که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا
رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان شهیدانند ندا رسد که ایشان شهیدان نیستند گویند پس کیستند ایشان ندا بایشان
رسد که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستند اهل جمع گویند کیستید شما گویند مائیم علویان مائیم ذریت محمد رسول الله مائیم
اولاد علی ولی الله مائیم مخصوص بکرامت خدا مائیم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق عز و علا رسد که شفاعت کنید
در محبان خود و اهل مودت خود و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا گردد و در علل الشرایع از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او بر میگردند بخدا سوگند که شما با ملحق میگردید
در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچیک از شما نیست
مگر آنکه از برای او کنار خواهد شد آتشی از جانب چپ او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل بهشت میکند
و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که انکار کند از سه چیز را از شیعیان ما
نیست معراج او سوال قبر او شفاعت او و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از آنحضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده است بخدا سوگند
ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است

که مغفرتش بخشیدت پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی بدنیا می بود پس میبودیم از مؤمنان و العیاشی
معتبر روایت کرده است از ابو ایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت ای ابوجعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میکردانید
و میگوئید شفاعت محمد شفاعت محمد صلی الله علیه و آله حضرت بمرتبهٔ غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا
ترا مغرور کرده است آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد صلی الله
علیه و آله وای بر تو آیا شفاعت میباشد مگر از برای کسیکه مستوجب جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین
نخواهند بود مگر آنکه محتاج خواهند بود بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شفاعت
خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مؤمنی میباشد
که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عربند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود میگوید پروردگارا حق
خدمت بر من دارد مرا از گرما و سرما نگاه داشته و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بهشت هشت در دارد
یکدر از آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یکدر شهداء و صالحان داخل میشوند و از پنج در دیگر شیعیان و محبان ما داخل
میشوند پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران
مرا و هر که در دنیا ولایت و محبت مرا داشته است پس ناگاه ندا از میان عرش رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا در
شیعیان تو قبول کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیان من و کسیکه محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من
جنگ کرده باشد بکردار یا بگفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در دیگر سایر مسلمانان از آن در داخل میشوند از
آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت داده اند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است
که مؤمنی از شما بیند مردی را که با او آشنائی داشته باشد در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون برو بگذرد گوید ای فلان من نیکی در
دنیا بتو میکردم و حاجت ترا برمی آوردم آیا مکافاتی امروز از برای ما نزد تو هست پس مؤمن گوید بملکی که موکل با او کردیده است که
دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را که امان او و مؤمن را اجازت کند و او را رها کنند و ایضا بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است
که مؤمن شفاعت میکند از برای دوست و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکهٔ مقربین و پیغمبران مرسل شفاعت کنند از برای
ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده اند که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون
ایشان نزد حق تعالی بازدارند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کردی
و بروایت دیگر عابد را میگویند که تو نیک مردی بودی اما همت تو مقصود بخودت بود برو بسوی بهشت و بعالم گویند که تو همت بر ادب
بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از عالم تو منتفع شده است او را شفاعت کن و ببر بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت

صادق علیه السلام روایت کرده است که جابر بپدرم حضرت باقر علیه السلام گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جدهٔ خود فاطمه
صلوات الله علیها که هرگاه بشیعیان نقل کنیم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون
روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیاء و رسل علیهم السلام منبرها از نور و منبر من از همه بلندتر باشد در روز قیامت پس حق تعالی
فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل مثل آنرا نشنیده باشند پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و از
برای وصی من علی بن ابیطالب علیه السلام منبری از نور بگذارند و منبر آنحضرت بلندتر از آن منبرها باشد پس حق تعالی امر کند آنحضرت را
که خطبه بخوان پس خطبه بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آنرا نشنیده باشد پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از
نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزندزاده ام و دو گل بوستان من در ایام حیات من منبری از نور و با ایشان گویند
خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه زهرا دختر
محمد صلی الله علیه و آله کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزد پس حق تعالی
فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم گویند کرم و بزرگواری از خداوند یگانهٔ قهار است
پس حق تعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام قرار دادم ای اهل محشر سرها بزیر اندازید و
دیدها را بپوشانید که فاطمه صلوات الله علیها بسوی بهشت میخواهد پس جبرئیل علیه السلام ناقه بیاورد از ناقهای بهشت که دیبا بران پوشانیده
باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس از برای او بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بران سوار شود و حق تعالی
صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای خود بردارند
تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب بفرماید حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست
گوید پروردگارا میخواستم قدر من در مثل این روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن
هر کس در دل او محبت تو یا محبت ذریت تو بوده باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند ای
جابر که حضرت فاطمه در آن روز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانهٔ خوب را از دانهٔ بد جدا میکند پس چون شیعیان
آنحضرت بدر بهشت رسند حق تعالی بدل ایشان افکند که رو بعقب گردانند حق جل و علا فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما
چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم در باب شما گویند پروردگارا میخواستیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود
پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید هر که شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای
حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت آنحضرت دست او را
بگیرید و داخل بهشت گردانید پس حضرت فرمود والله باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون بمیان طبقات جهنم

هراسینه ندا کنند چنانچه حق تعا فرموده است فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ پس میگویند کاش بدنیا برمیگشتیم پس میبودیم
از مؤمنین حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهند شد و دروغ میگویند اگر بدنیا برگردندی عود خواهند
کرد بآن اعمالیکه ایشانرا از آن نهی کرده اند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید والشی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت
باقر ع که من همسایه دارم و همه محرمات را بعمل میآورد حتی نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود سبحان الله
و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی خبر دهم ترا بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود که کسیکه نصب عداوت از برای
ما کند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهل بیت رسول صلی الله علیهم از برای ذکر ایشان رقت کند ملائکه دست
بر پشت او بمالند و همه گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت او مقبول است
و از برای ناصبی مقبول نمیشود و مؤمن شفاعت کند از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را
از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حق تعا میفرماید که من پروردگار توام و سزاوارترست که مکافات دهم
از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنان از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت
میکند و احادیث شفاعت زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها داشته باشد **فصل سیزدهم** در بیان
صراط است بدانکه صراط از جمله ضروریات دین که ایمان بآن باید آورد صراط است و آن جسریست که بر روی جهنم میکشند و تا کسی
از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود و در روایات معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و
از آتش گرمتر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات
می یابند و بعضی از عقبات آن بجهنم می افتند و آن در حقیقت نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت
حضرت امیر المؤمنین و حضرت ائمه معصومین از ذریت اوست صلوات الله علیهم پس هرکه از این صراط عدول و میل
بباطل کرده است در گفتار یا در کردار از همان عقبه از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره
بهر دوست و ابن بابویه رحمه الله علیه در عقاید گفته است که اعتقاد ما در صراط آنست که آن حق است و آن جسر جهنم است
و بدان مرور جمیع خلق واقع میشود حق تعا فرموده است وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا
یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو حتم و لازم و قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدا اند
پس هرکه ایشانرا در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت
رسول صلعم واله بعلی علیه السلام گفت یا علی چون روز قیامت شود بنشینیم من و تو و جبرئیل علیهم السلام بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسیکه
برات بولایت تو با او باشد و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که صراط بمعنی طریقت و باین سبب ولایت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت

او را صراط میگویند که راه نجات است و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسریست که مردم بر آن میگذرند
و آنست صراطی که رسول خدا صلعم واله از جانب راست آن می ایستد و امیر المؤمنین صلوات الله علیه از جانب چپ آن و ندا از
خدا بهر دو می آید که بیندازید در جهنم کفار معاند را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که میگذرند
مردم بر صراط چندین طبقه یعنی چندین قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل
دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی دست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی بدن ایشان آتش میگیرد
و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد
وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول صلعم واله را پرسیدند معنی این آیه را فرمود
که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعا اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند آنرا صد
هزار ملک در نهایت غلظت و شدت و جهنم را صدای در هم شکستن و خروش غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و
صدای از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعا تاخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس گردنی و
زبانه از آن بیرون آید که احاطه کند به نیکوکار و بدکار و نماند هیچ بنده از بندگان خدا و نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد
کنند که رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي یعنی پروردگارا جان مرا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که أُمَّتِي أُمَّتِي و از
برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آن سه قنطره داشته باشد بر یکی از
امانت باشد و صله رحم و بر دویم نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمهای بندگان پس مردم را
تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول رحم و امانت ایشانرا نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم
کرده باشند از آن نمیگذرند تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و اگر نه از این عقبه نجات یابند نماز ایشانرا نگاه میدارد
و اگر نه از آن نجات یابند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشانرا نگاه میدارد و اشاره باینست آنچه حق تعا فرموده است
إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی بدرستیکه پروردگار بر سر راه است یا در کمین گاه است و مردم بر صراط میروند بعضی بدست
چسبیده اند و بعضی یک پایش لغزیده و بپای دیگر خود نگاه دارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و ندا و دعا میکنند که ای خدا
وند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن و عود کن بفضل خود و سالم بدار و بسلامت بگذران ایشانرا و مردم میریزند در آتش
مانند شپره پس کسیکه برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند
حسنات و حمد میکنیم خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستیکه پروردگار ما
آمرزنده و شکر کننده است مظلمهای بندگان خود را **مؤلف گوید** که میتواند بود که امانت در اموال باشد و عدل الهی

در ظلمهای دیگر یا اول در حق الله باشد و ثانی در حق الناس و دوم آنست که مراد از صلهٔ رحم رعایت رحم آل محمد ص وآله واز امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است وعقبهٔ ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوئیم اینها نسبت بمؤمنین است وکفار ومشرکین ومخالفان در اول صراط یا پیش از ورود صراط بجهنم میروند ودر معانی الاخبار منقول است که از حضرت پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بسوی معرفت خداست ودو صراط میباشد صراط دنیا وصراط آخرت صراط دنیا امامیست که اطاعت او فرض وواجب است که هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است وهر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد وبجهنم می افتد ودر تفسیر امام حسن عسکری ع در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو نکنند در حق ائمه علیهم السلام وتقصیر نکنند در حق امامت ایشان ومستقیم باشد در دین حق ومیل بباطل نکند ودر آخرت راه مؤمنان است بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم وغیر آن وایضا در معانی الاخبار از آنحضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمهٔ احدی نمیگذرد ودر مناقب از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا در تفسیر قول حق تعالی فلا اقتحم العقبة که بر بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار سالست که هزار سال بزیر میروند وهزار سال بر خارها وخسکها ومارها وعقربها راه میروند وهزار سال میروند ببالا ومن اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کند ودویم علی بن ابی طالب ع خواهد بود وهیچکس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد واهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین وایضا از تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه لا یخزی الله النبی که گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را والذین آمنوا معه یعنی عذاب نمیکند آنها را که با او ایمان آورده اند یعنی علی وفاطمه وحسن وحسین وجعفر وحمزه صلوات الله علیهم یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم یعنی روشنی دهد بر صراط از برای علی وفاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان میرود از پیش روی ایشان واز جانب راست ایشان وایشان از عقب ایشان میشتابند پس اهل بیت محمد وآل او یکدسته وگروهی بر صراط گذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد گذرند وگروه دیگر مثل دویدن اسب وگروه دیگر مثل رفتار پیاده وگروه دیگر بچهار دست وپا وگروه دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند وخدا صراط را برای مؤمنان عریض میگرداند واز برای گناهکاران باریک میگرداند یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین ع میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز وفاطمه علیها السلام با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار ودور او هفتاد هزار حوریه روند مانند برق تند وشیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا ص وآله فرمود که چون روز قیامت شود وصراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسیکه نامهٔ

رخصتی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بوده باشد واشاره باینست قول حق تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی در زیر عرش خداوند ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید دیدههای خود را تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله که سیدهٔ نساء عالمیان است از صراط بگذرد پس همه خلایق دیدههای خود را برهم گذارند بغیر محمد وعلی وحسن وحسین وطاهرون از اولاد ایشان که محرم آنحضرتند وچون داخل بهشت شود جامهٔ آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط ویک طرفش در دست آنحضرت باشد در بهشت ویک طرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در رشتهٔ از رشتههای جامهٔ سیدهٔ زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه صلوات الله علیها مگر آنکه بچسبد بتاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زنند در آن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشند وهمه نجات یابند ببرکت آنحضرت از آتش جهنم وکلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است ودر هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میمانند چنانچه حق تعالی فرموده است که در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است وابن بابویه رضوان الله علیه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقباتی که بر راه محشر است آنست که هر عقبه اسم واجبی وفرضی است از اوامر ونواهی الهی پس بهر عقبه که برسد که مسمّی باسم واجبیست اگر تقصیر در آن واجب کرده است آنرا در آن عقبه هزار سال باز میدارند وطلب حق خدا در آن واجب از او میکنند اگر بیرون آمد از عهدهٔ آن بعمل صالحی که در پیش فرستاده باشد یا برحمتی از خدا که او را دریابد نجات می یابد از آن وبعقبهٔ دیگر میرسد پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند ونزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس حیاتی می یابد که هرگز در آن مرگ نمیباشد وسعادتی می یابد که هرگز شقاوت وتعب با او نمیباشد وساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران واوصیاء وصدیقان وشهداء وصالحان از بندگان خدا واگر او را بر آن عقبه حبس کنند وطلب کنند حقی را که تقصیر در آن کرده است پس نجات نده او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد ودر نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی میلغزد قدمش از آن عقبه وفرو میرود در جهنم پناه می بریم بخدا از آن واین عقبات همه بر صراط است واسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلایق را نزد آن عقبه باز دارند وسوال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین وائمهٔ بعد از او اگر اتیان بآن کرده است نجات می یابد ومیگذرد واگر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانچه فرموده است وقفوهم انهم مسئولون واهم عقبات مرصاد است وان ربک لبالمرصاد وحق تعالی میفرماید بعزت وجلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی واسم یک عقبه رحم است واسم دیگر امانت است واسم دیگری نماز است وباسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند واز آن فرض سوال میکنند

فصل چهاردهم در حقیت وحقیقت بهشت ودوزخ است بدانکه وجوب ایمان به بهشت ودوزخ جسمانی بنحویکه در صریح آیات واخبار متواتره

وارد شده است از ضروریات دین اسلام است وکسیکه مطلقا بهشت و دوزخرا انکار کند مانند ملاحده یا تاویل کنند انها را مانند فلاسفه
بیشک کافر است وفلاسفه درین باب دو طایفه اند اول اشراقیانند که قایلند بعالم مثال وایشان ظاهرا قایلند بر بهشت و دوزخ وانچه
در شرع وارد شده است از تفاصیل انها اما نه درین بدن جسمانی ونه انکه ان بهشت و دوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام این دنیا بلکه
عالمی است متوسط میان عالم جسمانیت و عالم مجردات مانند عالم خواب وصوری که در اب وایینه دیده میشود پس ثواب وعقاب
مانند خوابهای خوب وخواب پریشان خواهد بود واین مخالف صریح ایات واخبار بیشمار است وتلاعب بدین مبین است واگر گویند
که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ بمثال قایل شده اند جواب گوییم که دو فرق هست اول انکه انچه ایشان قایل شده اند مستلزم
انکار عود بدن نیست در محشر ومستلزم رد ایات واخبار صریحه حشر جسمانی نیست دویم انکه عالم مثالی که ایشان قایلند غیر این مثال است
ومیگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملایکه وجن وروح در عالم برزخ بان جسم تعلق میگیرد وتاویل بعالم خواب وخیال
نمیکنند و دویم مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند وجمیع انچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت وحور وقصور تاویل میکنند
بلذاتی که روحانی باشد بعد از مفارقت بدن بکمالات ومعلومات خود که درین نشاه تحصیل کرده اند وسعادت وثواب و
بهشت او همین است وانها که جاهلند واین علوم وکمالات را تحصیل نکرده اند در الم وحسرتند از فقد این علوم وشقاوت وعقاب
وجهنم ایشان همین است و درین عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بود و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک ان لذت
واین الم کما ینبغی نمیکرد وبعد از مفارقت بدن اینها برا او ظاهر میگردد وچون اکثر امم عوام بودند وخبری از لذات والام روحانی
نداشتند در کتب الهیه وحکم نبویه این لذات جسمانیه والام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات وخیرات
وترهیب ایشان از شرور معاصی وسیئات وبر سبیل استعاره ومجاز تعبیر از ان لذات روحانیه بحور وقصور وثمار انها وامثال انها
واز الام بزقوم وضریع وحمیم ونار واشباه انها نموده اند چنانچه شیخ ابو علی در رساله مبدا و معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا
از ترس علماء اسلام معاد جسمانی حواله بصاحب شریعت نموده وکسیکه اندک شعوری وتدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله
وکلمات واهیه ایشان میکند میداند که اکثر انها با ایمان بشرایع انبیا علیهم السلام جمع نمیشود وجمعی که اعتقاد باصول ایشان دارند وبضرورت
بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل وتکفیر لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند ودر دل خلاف انها را
قایلند يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وگاهی بر سبیل استهزا اظهار بعضی را از اصول دین میکنند وچون بشاگردان وخواص خود
خلوت میکنند میگویند إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ وبایمان ظاهری قناعت کرده اند يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ
وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ وایشان بان عقاید باطله که بتقلید فلاسفه وشبهات شیطانیه قایل شده اند درین باب معذور نیند زیرا که کسیکه
قایل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر واحد وگوید هر حادثی مسبوق است بماده وگوید که انچه قدمش ثابت شد عدمش محال است

وعقول

وعقول وافلاک وهیولای عناصر را قدیم دانند وانواع متوالده را قدیم دانند واعاده معدوم را محال دانند وافلاک را متصل بیکدیگر دانند
وفاصله در میان انها قایل نباشد وخرق والتیام را در فلکیات محال دانند وعنصریات را در افلاک محال دانند وامثال این عقاید
باطله را قایل باشد چگونه اذعان می تواند کرد بانکه خدا فاعل مختار است وانچه خواهد میتواند کرد وعالم وادم حادث شدند وبحشر جسمانی
وانکه بهشت در اسمان است ومشتمل است بر حور وقصور وابنیه ومساکن واشجار وانهار وانکه اسمانها شق میشوند وپیچیده میشود وکواکب بی نور
میشوند وفرو میریزند بلکه همه فانی میشوند وانکه ملایکه اجسامند وبالها دارند واسمانها مملوند از ایشان وبزمین می ایند وبالا میروند وانکه حضرت
رسول صلی الله علیه واله بمعراج رفت وعیسی وادریس علیهما السلام باسمان رفتند وهم چنین بسیاری از معجزات انبیا واوصیا علیهم السلام از
شق قمر واحیاء اموات ورد شمس وطلوع ان از مغرب وکسوف وخسوف در غیر وقت مقرر وجاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک
وفرو بردن عصا خروارهای چوب وریسمانرا وامثال اینها پس معلوم شد که اعتقاد باصول حکما یا اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود
پس یا منکر نبوت انبیا باید بشوند یا ایشانرا والعیاذ بالله ارباب حیل ومعمیات دانند که تمام عمر مدار ایشان باین بوده
که مردم را در ضلالت وجهل مرکب اندازند وباطل را در لباس حق بمردم نمایند وهدایت ایشانرا باین فرقه ضاله حواله کرده باشند واز همه عجیب تر
انست که جمعی که خود را از اهل شرع میشمارند واهتمام عظیم در باب اتیان باداب ومستحبات مینمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد
درس میگویند وکسی از ایشان نشنیده در مقام رد وانکار ودفع شبهات ایشان در ایند وکسیکه رد وانکار ان عقاید نماید از جهات
دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود توانند نمود وطعن میکنند بر کسیکه بر ارباب این عقاید لعن کند
ودفع میکنند که ما از جمله لاعنین نیستیم يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ پس وجود
بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست وکسیکه انکار کند کافر است اما متکلمان عامه خلاف کرده اند در انکه بهشت و دوزخ ایا بالفعل موجودند
یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را اعتقاد انست که موجودند بالفعل ودر ابتداء خلق عالم انها را خلق کرده اند وقلیلی
از معتزله قایل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت ومعلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف قایل شده
باشند واین قول را نسبت بسید رضی رضی الله عنه داده اند وازو بسیار بعید است وایات بسیار دلالت بر وجود انها در حال نزول
قران میکند مثل أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى واکثر احادیث
معراج مشتملست بر انکه حضرت رسول الله ص واله داخل بهشت شد وجهنم را مشاهده نمودند واکثر متکلمین بهشت حضرت ادم علیه السلام را
بهشت خلد میدانند وابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که یا ابن
رسول الله مرا خبر ده از بهشت واتش جهنم ایا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی ورسول خدا ص واله داخل بهشت شد وجهنم را
در شبی که انحضرت باسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود نه ایشان از

از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب کرده حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده است و تکذیب ما کرده است
و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهند بود حق تعالی فرماید هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا
وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ یعنی اینست این جهنمی که تکذیب مینمایند بآن مجرمون میگردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است
که با تش میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا باسمان بردند جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت
و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم و حامله
شد بفاطمه صلوات الله علیها پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریه است و بظاهر انسیه است هر گاه مشتاق بوی بهشت میشوم
دختر خود فاطمه را میبویم و علی بن ابراهیم روایت کرده است که دلیل بر آنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند اینست که میفرماید عِنْدَهَا
جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ یعنی سدرة المنتهی است جنتی که ماوی مؤمنان است و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نزد در
آنجا است و دلیل بر آنکه بهشتها در آسمانست آنست که در حق کفار فرموده است که گشوده نمیشود برای ایشان درهای آسمان و داخل
بهشت نمیشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است پس بحق پروردگار تو البته محشور میکنیم ایشانرا و شیاطین را
پس حاضر میکنیم ایشانرا بر دور جهنم بدو زانو آمده و بعضی گفته اند حول جهنم دریا است که محیطاست بدنیا همه آتش خواهد بود چنانچه فرموده است
وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ پس فرموده است وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا یعنی در زمین میگذاریم ایشانرا در وقتیکه آتش شود دور
حاصل از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی آمدند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوال کردند از جمله آنها
پرسیدند که بهشت کجاست و جهنم در کجاست حضرت فرمود بهشت در آسمان است و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست
فرمود هفت در جهنم است که موافق یکدیگرند پرسیدند که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر
از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است
فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم علیه السلام و باز همین مضمون را بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در
کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول و سوال قبر
و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که کسیکه اقرار کند معراج برجعت و متعه حج
تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سوال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزاء و حساب او
مؤمنست حقا و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه رحمه الله گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنست که مخلوقند و
رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آنست که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان
خود را در بهشت یا جهنم ببیند و مؤمن از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنچه دیده بوده است و مکان او را

در جنت باو بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند پس در آنوقت قبض روح او میکنند و اما جنت آدم پس آن باغیست
از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد بود هرگز بیرون نمی آمد و مکان بهشت باید
دانست که در جهت آسمان است و مشهور آنست که در بالای آسمان هفتم است و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت
آسمانها و زمین است و خلاف است در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند وسعت بهشت
مثل همه اینهاست و بعضی گفته اند یعنی اگر آسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک از این طبقها سطحی باشد مؤلف از اجزاء
لایتجزی و بعضی را ببعضی وصل کنند که یک سطح شود هر آینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی اینقدر خواهد
بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند که هر گاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان میگنجد و جواب گفته اند که ما میگوئیم بالای آسمانهای
هفتگانه است پس میتواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانچه در حدیث وارد شده است در وصف بهشت که سقف آن عرش رحمان است
و روایت کرده است که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که تو دعوت میکنی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است
پس در جهنم کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجاست و در معنی این حدیث گفته اند همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگرند و
چون روز در جهت اعلا باشد شب در جهت اسفل است همچنانکه بهشت در فوق سموات است و جهنم در تحت ارضین است و عامه روایت
کرده است که از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس
در کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش و اگر گویند هر گاه بهشت در بالای آسمانها هفتگانه باشد و جهنم در زیر
طبقه هفتم زمین است پس چگونه صراط را بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوئیم که تفکر در اینها ضرور نیست
بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیا علیهم السلام خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانیست نباید
نمود و کسیکه دست از اصول فاسده حکما بردارد و بآیات و اخبار اذعان نماید همه با یکدیگر منطبق میتواند شد زیرا که هر گاه کواکب
فرو ریزد و آسمانها درهم پیچیده شود و عرض بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود و میتواند بود که وَأُزْلِفَتِ
الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ اشاره باین باشد و جهنم را بلند میکردانند و ظاهر میسازند چنانچه فرموده است وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ
و چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است دریاها و زمین همه آتش میشوند و اضافه جهنم میشوند و صراط را بر روی آن نصب کنند و راهی
میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف آنست و جزوی از عرش متصل بمحشر خواهد بود
همه که محل حضور انبیا و اوصیا و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را در آنجا خواهند گذاشت و عرش را بروشی که حکما گفته اند فلکی قرار
نباید داد فلکی جسمی است اعظم از همه اجسام و مربع است و قوایم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سال است با اینها موافق است و مکان
امریست موهوم و تابع متمکنست و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق اجسام امکان بهم رسید هم چنین بحرکت عرش دست

مکان انها بهم رسد وان مکانها برطرف میشود وحکم فوق اجسام بهم میرساند واستحاله این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیر که محال باشد
ممکن است که حق تعالی جسم دیگر در انجا خلق کند و بالجمله اگر دست از قواعد واصول فاسده حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است بردارد
همه اینها بایکدیگر موافق میشود تا اگر تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست واذعان اجمالی کافیست والله الموفق للخیر والصواب

فصل پانزدهم در بیان صفت بهشت که در آیات واخبار از برای بهشت وارد شده است واعتقاد بانها لازم است باید
دانست که بهشت دار بقا وسلامت است ودران مرگ نمیباشد باجماع امت وَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ اگر نقل کلام اهل جهنم باشد
استثنا منقطع خواهد بود ومراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده اند در عصر سابق وجمعی تکفیر ایشان باین
سبب میکردند وهمچنین در آیه دیگر فرموده است که نمیچشند دران مرگ را مگر مرگ اول مراد مرگ دنیاست وایضا در بهشت پیری
وکری وکوری نمیباشد ودرد وبیماری وآفت ومرض وهم وغم والم نمیباشد وایضا دران فقر واحتیاج ودرماندگی نیست وهرچه
نفس خواهش کند ودیده ازان لذت برد از برای ادمی حاصل است ودار خلود است هرگز ازان بیرون نمیروند ومنزل پاکان و
نیکان است ودران بغض وحسد وعداوت ونزاع وجدال نمیباشد وهرکس بانچه حق تعالی باو عطا کرده است راضی است وآرزوی
مرتبه دیگر نمیکند وبعضی گفته اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبه ادنی می آیند وایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا مرتبه ایشان در
نظر ایشان پست شود وعیش ایشان منقص گردد واین ضرور نیست زیرا که ممکن است که حق تعالی ایشانرا بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو
وخواهش بمرتبه دیگر نکنند وایضا چنانکه در دنیا بعضی از مردم مطعومات ردیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند ودر جای خسیسه واشغال
بالطرا بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکنست دران نشاء نیز هریک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانند وبان راضی ومشعوف باشند
ولهذا فرموده است وَلَهُمْ مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ پس آنچه نفس هرکس خواهش کند باو میدهند وخواهشهای انفس مختلف میباشند
امّا در روایت معتبری وارد شده است که اهل درجه سافله بدرجه عالیه نمیروند ودیگر آنکه ایشانرا بول وغایط وکثافات نمی باشند
وبعنوان عرق خوشبوی از ایشان دفع میشود وزنان ایشانرا خواه از حوریان وآدمیان حیض ونفاس نمی باشد واستحاضه وولادت
ورشک وحسد وعداوت وبدی اخلاق که عادت زنان است نمی باشد وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ باین تفسیر کرده اند وروشنی بهشت از
آفتاب وماه وستارگان نیست وپیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب است وَظِلٍّ مَمْدُودٍ را باین تفسیر کرده اند وشراب
دنیا مستی وصداع وبول وقی وتلخی وتهوع میدارد ولغو وفحش ودشنام بان میباشد وشراب بهشت هیچیک از اینها ندارد ولذت شراب را
باضعاف غیرمتناهی دارد وچون در وقت شراب میوه وکباب وملاقات احباب لذیذتر میباشد واز دست غلامان خوش
لقا ومصاحبت حوری طلعتان زیبا خوشتر مینماید در وصف مجلس بهشت آیین ایشان فرموده است که بر کرسیهای بافته از
مفتول طلا ومزین بمروارید وجواهر نشسته باشند تکیه بر انها داده روبروی یکدیگر وگردند بر ایشان غلامان وامردان گوشواره

درگوش باقدحها وابریقها از نقره وطلا وانواع جواهر وکاسها از شراب معین که از نوشیدن آنها صداع بانها نمیرسانند وعقل ایشان
زایل نگردد ومیوها از برای مزه هر میوه را که اختیار کنند وگوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند ومصاحبت حوریان سیم اندامان
سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون آمده باشد ونشنوند دران شراب خوردن سخن لغوی وچیزیکه متضمن
فحش یا گناهی باشد مگر سلام وتحیّة باشد که یکدیگر را بان نوازش کنند پس نظر کن لطف وکرم خداوند کبیر را که باین گبر ذرهای
حقیر وبندهای سراپا تقصیر بچه مهربانی سلوک کرده واز برای رغبت ایشان بطاعت وبندگی مجلس عیش ایشانرا بچه شایانی وآرایی
بیان فرموده وبعوض عمل ناقصی که بلطف وتوفیق واسباب والآت وادوات آفریده او در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان
ضعیف او بعمل آمده چه بزرجهاء جسمانی وروحانی در بهشت جاودانی از برای این غلامان سرکش جانی فانی مرتبه داشته فَلَهُ الْ
مُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ وایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفهاست زیرا که التذاذ آن بیشتر است وگلها
وسبزهها در غرفه بیشتر می باشد وعیب غرفه در دنیا احتیاج به نزول است ودشواری آن واهل بهشت را احتیاج به نزول نیست
واگر خواهند باسانی فرود می توانند آمد ووارد است که نهرهای بهشت بر خندقی که در زمین بکنند بلند میشوند بقدر آنچه خواهند
درمیان منازل ودر زیر غرفهها ودرختان ایشان جاری میشوند وابن بابویه رحمه الله در فقیه وامالی از عبد الله بن علی روایت
کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن رسول خدا صلعم رسیدم واز وصف بنای بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم
از رسول خدا که حصار بهشت یک خشت از طلاست ویکخشت از نقره ویک خشت از یاقوت وبجای گل مشک ناب بکار برده اند
وکنگرهای آن از یاقوت سرخ وسبز وزرد است پرسیدم درهای آن از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است باب الرحمه
از یاقوت سرخست گفتم حلقه اش چیست گفت باب الصبر درِ کوچکیست ویک لنگه است واز یاقوت سرخ است وحلقه ندارد وباب
الشکر یاقوت سفید است ودو مصراع دارد ومابین این دو مصراع پانصد ساله راه است وآنرا خروشی وناله هست ومیگوید خداوندا
اهل مرا بسوی من بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال واکرام او را بسخن می آورد واما باب بلا از یاقوت
زرد است ویک مصراع است وچه بسیار کم است کسی که ازان داخل شود واما در بزرگ پس داخل میشوند ازان بندگان شایسته این
خدا که از اهل زهد وورع اند ورغبت کنندگانند بسوی خدا وانس گیرندگانند باو وچون داخل بهشت شوند در کشتیها می نشینند وسیر
میکنند در دو نهر از آب صاف وکشتیها از یاقوت است وآنچه کشتیها بان حرکت میکنند مروارید است ودران کشتیها ملایکه از نور
هستند که جامهای سبز بسیار سبز پوشیده اند گفتم آیا از نور سبزی باشد گفت جامهای سبزاند ودر آنها نوری هست از نور پروردگار
عالمیان وایشان بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی گفتم آیا در وسط این بهشت دیگر است
گفت بلی جنت عدن وآن در وسط بهشتهاست وحصارش از یاقوت سرخ است وسنگ ریزه اش مروارید است گفتم درمیان آنها

بهشت دیگر نیست فرمود بلی جنة الفردوس است وحصارش از نور است وغرفهایش از نور پروردگار عالمیان است وحق تعالی میفرماید
در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقها وخوب رویها وبعضی گفته اند ایشان زنان دنیایند و بهتراند از حوریان و روایت
کرده اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند و غنا وخوانندگی میکنند بصدای چند که خلایق مثل آنرا نشنیده باشند گویند مائیم راضیات
که بخشم نیائیم مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان دوستان شوهران کرام چون حوریان این سخنان
بگویند زنان دنیا در جواب ایشان بگویند مائیم نماز گذارندگان و شما نماز نکرده اید و مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید
و مائیم وضو ساخته ایم و شما نساخته اید و مائیم تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و عیاشی روایت
کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که هرگاه مرد مؤمنی زن مؤمنه داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند
آیا در بهشت زن شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که حق تعالی حاکم عادلست اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکند اگر اختیار او
کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میکند اگر زن آن شوهر را اختیار
کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت فرمود که مگویید بهشت یک بهشت است حق تعالی میفرماید که در
پائین تر یا نزدیک تر از آن دو بهشت دو بهشت دیگر هست و مگویید بهشت یک درجه است بلکه درجهاست بعضی بالای بعضی
و زیادتی مردم در درجات باعمال می باشد راوی گفت دو مؤمن داخل بهشت میشوند و یکی مکانش بلند است و دیگری پست پس میخواهد
ملاقات کنند دیگری را آیا میتوانند فرمود که آنکه بالاتر است پائین میتواند آمد که پست تر را ببیند و آنکه پست تر است بدرجه بالا نمیتواند
رفت زیرا که آن بالاتر از مرتبه اوست ولیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسیها که نشسته اند در مرتبهای خود
یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضاً روایت کرده است که علاء بن سیابه بآنحضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از ما هرگاه میگوئیم که جمعی
از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند و میگویند چون میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا
میفرماید وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ نه والله ایشان با دوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود راوی گفت
ایشان کافر بودند فرمود نه والله اگر کافر میبودند داخل بهشت نمیشدند گفت مؤمن بودند فرمود نه والله اگر مؤمن می بودند
داخل جهنم نمیشدند ولیکن واسطه اند میان مؤمن و کافر و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقه
دروازه بهشت از یاقوت سرخ است و بر صفحهای طلا آویخته است چون آن بر صفحه میخورد صدا بلند میکند که یا علی و علی بن ابراهیم صفحه
روایت کرده است که نصرانی شام از حضرت امام محمد باقر ع سؤال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در
دنیا چیست فرمود نظیر اینها جنین است در شکم مادر میخورد آنچه مادرش میخورد و غایط نمیدارد و ایضاً بسند صحیح از حضرت
صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص و آله در شب معراج داخل بهشت شد دید ملکی چند عمارت میسازند که یک خشت آن

از طلا است

از طلا است و یک خشت از نقره و گاه دست باز میگیرند پرسید چه سبب دارد که گاهی میسازند و گاهی دست برمیدارند گفت انتظار خرجی
میکشیم پرسید که خرجی شما چیست گفتند گفتن مومن سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَر هرگاه میگوید
ما میسازیم و هرگاه دست برمیدارند ما دست برمیداریم و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه روایت کرده اند که طوبی درختیست در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول ص و آله و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه
در خانه او شاخی از آن درخت هست و خواهش چیزی در خاطر او خطور نمیکند مگر آنکه شاخ آنرا از برای او حاضر میکند و اگر سوار تند
روی در سایه آن صد سال بتازند از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی از پائین آن پرواز کند تا از پیری تمام آن سفید شود ببالای
آن درخت نرسد و ایضاً ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در بهشت درختیست از بالای آن حلها بیرون می آید و از زیر
آن اسبان با زین ولجام و بال دار بیرون می آید که سرگین و بول نمیدارند و دوستان خدا بر آنها سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت
با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی از ایشان پست تراند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین مرتبه
من رسیده اند خداوند جلیل فرماید که ایشان در شبها بعبادت می ایستادند و خواب نمیکردند و در روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند
و با دشمنان جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمی ورزیدند و از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت
رسول ص و آله فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود
و از امت من کسی در آنجا ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام کند و نماز کند در شب در
هنگامیکه مردم در خواب باشند و ایضاً از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول ص و آله
پرسید که زنی که دو شوهر کرده است و همه داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای
ام سلمه او را بآن شوهر میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده
است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختیست در بهشت و اصلش در خانه حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول ص
و آله حضرت فاطمه صلوات الله علیها را بسیار می بوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهر دار را چرا اینقدر می بوسی حضرت
فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم جبرئیل مرا به نزد درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم
پس از آن خدا آب گردانید در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه هرگاه که او را می بوسم بوی درخت
طوبی از آن استشمام میکنم و ایضاً بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که
فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای

دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزل چنان است که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند هر اینه از طعام و شراب آنمقدار
نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد او است چیزی کم نشود و کمترین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل بهشت
شود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقه پست تر شود آنمقدار از زنان و خدمتکاران و میوه ها و نهرها در نظر او جلوه
نماید که دیده اش روشن و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن چون حدیقه
دویم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقه اولی ندیده باشد گوید پروردگارا این نیز بمن عطا کن ندا باو رسد
که شاید این را که بدهیم باز دیگری را خواهش نمائی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزوی نمیکنم چون داخل آن حدیقه شود مسرت
و شادی او مضاعف شود و شکر خدای تعالی ادا کند پس در آنحال دری از جنة الخلد بر روی او بگشایند و اضعاف آنچه پیشتر
دیده بود در اینجا مشاهده نماید و گوید نوراست حمد ای پروردگار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی
بر من بنعمتهای بی پایان چنان ابو بصیر گریست و گفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده گردان حضرت فرمود نهری در بهشت
هست که در کنارهای آن دختران روئیده است هرگاه مؤمن بیکی از آنها بگذرد و او را خوش آید آنرا بگیرد و حق تعالی بجای آن
دیگری برویاند گفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود بهر مؤمن هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه بدهند و دو
زن از حور العین گفت فدای تو شوم هشتصد باکره فرمود بلی هر وقت که بنزد ایشان برود باکره باشند گفت فدای تو شوم
از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن او از پس هفتاد حله درخشان باشد و بروایت
دیگر مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید که روی خود را در آن ببیند و آئینه مؤمن باشد و جگر مؤمن آئینه او باشد گفتم
فدای تو شوم آیا حوریان را سخنی هست که با آن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که با نهایت حلاوت و غنج و دلال خوانند که کسی بغنای
دل ربائی که خلایق مثل آن را نشنیده باشند گویند مائیم خالدات که هرگز نمیریم مائیم نرم و ناعم که هرگز آزرده نشویم مائیم اقامت
کنندگان که از بهشت بدر نرویم مائیم خوشنودان که هرگز بخشم نیائیم خوشا حال کسیکه از ما برای او خلق شده ام مائیم آنها که اگر
گیسوی یکی از ما را در میان آسمان بیاویزند نور آن دیده ها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی ما ها در میان آسمانها باز دارند هر آینه
مستغنی گرداند ایشانرا از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت صادق ع که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده
است مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن
ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای
ایشان مقرر کرده بودند بلند ندا کنند و با ایشان بنمایند و بگویند اینها منازل شما است که اگر معصیت خدا میکردید داخل این
منازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی میمرد بایست اهل بهشت در آنروز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان

هرگز

رفع شده است

رفع شده است پس ندا که ای گروه اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند با ایشان بنمایند منازل ایشانرا
و نعمتهای را که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شما است که اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل
میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه میمرد بایست در آنروز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث
میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند و اینست معنی قول حق تعالی أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ
يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی ایشانند وارثون که بمیراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند
بود و علی بن ابراهیم بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا از برای آن ثوابی بیان کرده است
که از بس که ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است که پس نمیداند نفسی آنچه پنهان کرده است از برای ایشان از
چیزهائیکه موجب روشنی چشم ایشان است از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود بدرستیکه خدا را کرامتی هست در بندگان
مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت حله چون ملک بدر وازه بهشت
مؤمن رسد بگوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس دربانان بنزد مؤمن روند و بگویند رسول
پروردگار تو در دروازه ایستاده و رخصت می طلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود مصلحت کند ایشان گویند ای آقای ما
بحق آن خداوند بهشت را از برای تو مباح گردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از آن نمیدانیم که پروردگار تو از برای تو خلعت
فرستاده است پس یکی از آن حله را بر کمر بندد و دیگری برابر دوش افکند و بر هر چه گذرد از نور آن حله ها روشن شود تا بوعده گاه
لقای الهی رسد چون در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسجده بیفتند حق تعالی فرماید که ای بندگان من
سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشته ام ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه بما
عطا کرده پس از جانب حق تعالی با ایشان ندا رسد که مضاعف گردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز
جمعه نعمتهای ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میگردد و اینست معنی آنکه حق تعالی فرموده است وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ و بدرستیکه شب
جمعه شبی است نورانی و روزش روزیست روشن پس در آنروز و شب بسیار بگوئید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنای بر خدا را و صلوات
بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون مؤمن برگردد بهر چیز بگذرد از نور او روشن شود تا بنزد زنان خود رسد پس
گویند بحق خداوندیکه مباح گردانیده است بهشت را هرگز ترا به نیکوئی این ساعت ندیده ایم گوید این بسبب آنست که نظر کرده ام
بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر نمیبرند و حایض نمیشوند و تکبر و خود ستائی نمیکنند راوی گفت
فدای تو شوم میخواهم سوال کنم از تو از چیزیکه شرم میکنم از آن فرمود سؤال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود میباشد فرمود بدرستیکه
که در بهشت درختی هست امر میکند حق تعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از آن درخت صدای چند ظاهر میشود که هرگز

خلایق بآن خوبی سازی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت فرمود که این عوض است از برای کسیکه در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن
غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود که حق تعالی بهشتی بدست خود خلق کرده است که دیده آنرا مشاهده ننموده است و مخلوقی
بران مطلع نگردیده است میگشاید آنرا پروردگار در هر صباح و میفرماید زیاده کن شمیم را اینست که حق تعالی میفرماید فلا تعلم
نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است
که از حضرت رسول صلی الله علیه واله سوال کردند از تفسیر قول حق تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روزیکه محشور
گردانیم متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمان گروهی حضرت فرمود یا علی این گروه نمیشوند مگر سواران و ایشان مردانی
چند اند که از معاصی خدا پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت ایشانرا و مخصوص خود گردانید و اعمال ایشان را پسندید و ایشانرا
متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می
آیند و ملایکه استقبال ایشان میکنند بناقه چند از ناقهای عزه که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای
آنها از استبرق و سندس بهشت باشد از بافته ارغوانی و پرواز کنند آن ناقها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار
ملک روند از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ و ایشانرا بسرعت تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی
هست که هر برگی از آن هزار کس را سایه کند و در جانب راست درخت چشمه هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک
شربت از آن آب بیاشامد پس پاک کند حق تعالی بآن دلهای ایشانرا از حسد و بریزد بآن موهای زیاد را از بدنهای ایشان و این است
معنی قول حق تعالی و سقاهم ربهم شرابا طهورا یعنی بیاشامند با ایشان شرابی پاک کننده از آن چشمه پاک کننده پس میروند
بسوی چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت پس غسل میکنند در آن و آنرا عین الحیوة میگویند یعنی چشمه زندگانی پس نمیرند
هرگز پس ایشانرا باز میدارند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم گردیده اند از آفتها و بیماریها و دردها و از سرما و گرما هرگز
بآنها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملایکه که با ایشانند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشانرا با خلایق
مدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده است رحمت من برای ایشان و چگونه خواهم ایشانرا با اصحاب
حسنات و سیئات باز دارم پس می برند ایشانرا ملایکه بسوی بهشت چون در دروازه بزرگ بهشت رسند ملایکه حلقه را بر در زنند
از آن صدای عظیم ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم منان برای دوستان خود در قصرهای جنان مهیا گردانیده آن صدا را بشنوند
و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را بآمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند
و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان ایشان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما و خوش آمدید چه بسیار
شدید بود شوق ما بملاقات شما و دوستان نیز بایشان چنین گویند پس علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه واله سوال

کرد از تفسیر قول حق تعالی لهم غرف من فوقها غرف یعنی ایشانرا غرفهاست و از بالای آنها غرفهاست پرسید که از برای چه بنا کرده
است این غرفها را حضرت فرمود که یا علی خدا این غرفها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از
طلاست و منقش کرده اند بطلا و نقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفها فرشها بلند گردانیده
باشند بعضی را بر بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و اینست معنی قول
حق تعالی و فرش مرفوعة و چون داخل شود مومن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بگذارند و بپوشانند
بر او حلهای طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید باشد و بپوشانند او را هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته
بطلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ چنانچه حق تعالی فرموده است که زیور میکنند ایشانرا بدست رنجها از طلا و مروارید و پوشش ایشان
در بهشت حریر است و مومن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون قرار بگیرد ولی خدا در منازل خود در بهشت
رخصت طلبد بر او که ملکی که موکل است ببهشتهای او که تهنیت و مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند با او خدمتکاران مومن
از کنیزان و غلامان که باش در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجه حوریه سیاه چشم او مهیا مضاجعت او
گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ شود پس زوجه حوریه او از خیمه خود بیرون خرامد و بجانب او روان گردد
و کنیزان بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ
کرده باشند و بر سر تاج کرامت گذاشته باشند و در پاهایش دو نعل طلا بوده باشد مکلل بمروارید و یاقوت و بند آن نعلها از یاقوت
سرخ باشد پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد که برخیزد بسوی او از روی شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت
نیست بر مخیز من از توام و تو از منی پس بمقدار پانصد سال از سال دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک از دیگری ملول نشوند پس مومن
نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ ببیند و در میانش لوحی باشد که بران لوح نوشته باشد توئی ای ولی خدا حبیب منی
و منم حورا حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو بسوی من بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک
بفرستد برای تهنیت مومن و تزویج کردن حوریه با او چون باول دری از درهای بهشتهای او برسند گویند بملکی که موکل است بران
در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خدا بدرستیکه خداوند رحیم ما را بمبارکباد و تهنیت او فرستاده است ملک گوید با ایشان باشید
تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد رود بنزد حاجب و او را اعلام کند که هزار
ملک را پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا و از و رخصت دخول طلبند حاجب گوید بر من دشوار است که از برای
احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود
بسوی قیم و او را اعلام کند و قیم رود به نزد خدمتکاران مخصوص و ایشانرا اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده اند و ایشان هزار

ملک اند که برای تهنیت ولی خدا آمده اند و او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند چون خدمتکاران بولی
خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشان داخل شوند در غرفه و غرفه را هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس دربانان
درها را بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند و اینست معنی قول حق
تع وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفه و میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها از برای شماست بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس
نیکو آخر خانه است این خانه شما حضرت فرمود که اشاره باینست قول خدا وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا
اگر به بینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود این آیه اشاره است بآنچه ولی خدا در آن هست از کرامت و
نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت میطلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفه او و فرمود که نهرها
جاری میشود از زیر قصر ایشان و میوه ها نزدیکست بایشان چنانچه حق تع فرموده است وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ
قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا یعنی و نزدیک باشد بایشان سایه درختان آن بهشتها و آسان کرده باشند چیدن میوه آن درختها را
آسان کردنی چنانکه گفته اند که اگر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند تا دستش بآنها
برسد و اگر بخوابند فروتر آیند حضرت فرمود که چنان آسان شود چیدن میوه ها بر ایشان که از بس که نزدیک باشند بایشان مؤمن
از هر نوعی از میوه ها که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه او را
بخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را جنتهای بسیار هست بعضی داربست کرده و بعضی داربست نکرده و نهرها دارد از شراب
و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد آنچه نفس او در آنوقت خواهش کند برای او حاضر
سازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکنند با برادران مؤمن خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود
یعنی در هوای مانند ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مؤمنی هفتاد زوجه از حوریان دارد و چهار
زن از آدمیان و مؤمن یکساعت با حوریه میباشد و یکساعت با آدمیه و یکساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر
و نظر میکنند بیکدیگر و گاهی که تکیه بر تخت خود کرده باشند شعاعی از نور او را فرو گیرد و گوید بخدمتکاران خود که این چه شعاع بود که مرا
فرو گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران باو گویند حق تع از آن مقدس
تر است که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریه ایست از زنان تو که هنوز به نزد تو نیامده است مشرف شد بر تو
از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو بر او غالب گردیده است چون ترا دید که بر تخت خود تکیه کرده تبسمی کرد بسوی
تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی و نقاوه صفا و ضیاء دندانهای او بود پس ولی خدا گوید

که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا
ترا خواسته است پس از خیمه خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد
و معطر گردانیده بمشک و عنبر و ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض ما بین
دوشهای او ده ذراع باشد و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران او را با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و
یاقوت و زبرجد و بر او نثار کنند پس سالها بایکدیگر معانقه کنند که هیچیک را ملال حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که بهشتها در قرآن مذکور است جنت عدن است و جنت الفردوس و جنة النعیم و جنة المأوی و خدا را بهشتهای دیگر
هست که محفوفند باین بهشتها و از برای مؤمن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو که
خواهد هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش اینست که بگوید سبحانک اللهم چون اینها را بگوید مبادرت کنند بسوی او آنچه خواهد بی
آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن بکند و اشاره باینست آنچه حق تع فرموده است دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ
فِيهَا سَلَامٌ یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان سلام میکنند وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ فرمود که یعنی هرگاه از لذت خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند
و میگویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و اما قول حق تع أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ یعنی خدمتکاران میدانند آنچه ایشان
میخواهند و می آورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سوال کنند فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ یعنی هیچ چیز در بهشت
خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند بآن و ابن بابویه در خصال بطرق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول
خدا صلعم و آله فرمود که بر در جنت نوشته است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمان و زمین را بهزار سال لا اله الا الله محمد
رسول الله علي اخو رسول الله و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که چون حق تعالی بهشت را خلق کرد خشتی از آن از طلا و خشتی از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت گردانید و سقفش را
از زبرجد و سنگ ریزه اش از مروارید و خاکش زعفران و مشک ناب پس باو گفت بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده
که هرگز ترا مرگ نباشد و قیومی که همه چیز بتو قایم است و تو بچیزی قایم نیستی سعادتمند کسیست که داخل من شود پس
پروردگار عزت و جلال فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت
بشراب کند و پیوسته مست باشد گو از غیر شراب باشد و نه سخن چینی و نه دیوث و نه پیاول ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد
و نه قطع کننده رحم و نه کسیکه انکار قضا و قدر حق تع کند یا کسیکه بجبر قایل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا از حضرت
امام محمد باقر ع روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که حق تعالی خلق

کرده است ازاو خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی که آفریده است آنرا مؤلف گوید که این حدیث منافات
ندارد با آنکه ارواح مؤمنان در مدت برزخ در بهشت دنیایی باشند و ارواح کافران و عاصیان در آتش دنیا زیرا که مراد بمؤمنین
و کافرین در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است از خلقی که پیش از خلق آدم در زمان بوده اند چنانچه بعد ازین خواهد
آمد و ایضاً ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حق تعالی میفرماید روزی که بگوییم جهنم را که آیا پر شدی و گوید که آیا زیادتی
هست علی بن ابراهیم و حسن بن سعید روایت کرده اند که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران
و عاصیان پر شود حق تعالی بر سبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل اذعان گوید که آیا جای زیادتی هست یعنی پر شده ام
پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی او را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس حق تعالی
در آن روز خلقی بیافریند که پر کند بر ایشان بهشت را پس حضرت صادق ع فرمود که خوشا حال ایشان که غمها و کدورتهای دنیا
ندیدند و ایضاً علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه و علی آبائه السلام فرمود بر تو باد بقرآن زیرا
که حق تعالی خلق کرد بهشت را بدست قدرت خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را پر از مشک کرد و خاکش زعفران
است و ریگش مروارید است و درجات آنرا بعدد آیات قرآن گردانید پس کسیکه قرآن بخواند باو گویند بخوان و بالا رو پس
درجه او از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی
که ببرکت حضرت صادق ع مسلمان شد آنحضرت پرسید که میگویند اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه جدا کند و تناول نماید
همان میوه بعینه در درخت برمیگردد حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا چراغ است اگر صد هزار چراغ ازو روشن
کنند از روشنی آن چیزی کم نمی شود گفت شما میگویید که ایشان میخورند و می آشامند و محتاج بقضای حاجت نمی شوند فرمود
بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبوی دفع میشود گفت چون میشود
که حوری هر چند شوهر او نزد او میرود او را باکره می یابد فرمود زیرا که او از طینت طیبی خلق شده است و عاهی عارض او نمی
شود و آفتی با جسمش مخلوط نمی شود و در سوراخش چیزی بغیر آلت شوهرش داخل نمی شود و بحیض و امثال آن از نجاسات آلوده
نمی شود پس رحم پیوسته بهم چسبیده است زیرا که غیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود در آن و بیرون نمیرود گفت میگویند که او هفتاد حله
میپوشد و شوهر او مغز ساقش را از عقب آن حلها و پوست و گوشت و استخوان می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در ته
آب صاف می بیند هر چند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت بنعیم آن و حال آنکه هیچیک از ایشان نیست که فرزند
یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان خود را در بهشت نبیند و چون در بهشت او را نبیند شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس
چگونه گوارا می شود نعیم بهشت بر کسیکه دوست او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند

که ایشان

که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی گفته که انتظار قدوم ایشان میکشند و امید دارند که آنها در اعراف باشند مؤلف گوید
که تردد حضرت در جواب شاید باعتبار قصور فهم سایل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که در آن نشأه اغراض فاسده
دنیوی برطرف شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد از دشمنان خدا تبری کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند
و از عذاب آنها ملتذ شوند هم چنانچه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه
میکردند و بدست خود ایشان را میکشتند و لذت از آن می بردند و حق فرموده است نمی یابی قومی را که ایمان آورده اند بخدا و روز
قیامت دوستی کنند با کسیکه دشمنی کند با دشمن خدا و رسول او هر چند بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برا
دران ایشان یا خویشان ایشان و آیه کریمه یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ فی الجمله
شهادت برین مدعا میدهد و می تواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سایل ذکر نکرده باشد و آن دو
وجه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشند والله یعلم و از علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که فرمود چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل آن در خانه علی علیه السلام بود و در بهشت
قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی از آن هست و اعلایش سبدها است مملو از حلهای بهشت از سندس و استبرق
از برای هر بنده مؤمن هزار هزار سبد هست و در هر سبدی صد هزار حله که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف
و اینها جامهای اهل بهشت است و وسط آن درخت سایه ایست کشیده شده در عرض بهشت که بقدر جمیع عرض آسمانها و زمین
است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او و سواره تندرو در سایه آن صد سال میتازد و آنرا
قطع نمیکند اینست که حق تعالی فرموده است وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و پائینش میوهای اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانهای
ایشان آویخته است و بر هر شاخه صد رنگ و صد نوع از میوها باشد از آنچه دیده اید در دنیا و از آنچه ندیده اید و از آنچه شنیده
اید و از آنچه نشنیده اید و هر میوه که بچینند بجای آن مثل آن بروید چنانچه فرموده است لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و جاری
شود نهری در زیر آن درخت که منفجر شود از آن نهرهای چهار گونه نهرها از آب که متغیر نشده باشد و نهرها از شیر که طعم آنها
متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار
وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه صلوات الله علیها جبرئیل و میکائیل علیهما السلام با چند هزار ملک حاضر شدند در
بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حلهها و سندس و استبرق و مروارید و زمرد و یاقوت و عطر
بهشت و حق تعالی عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه و آنرا در خانه علی علیه السلام قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد
روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که فدای تو شوم مردی هست از اصحاب صاحب ورع

و پرهیزکاریست و منقاد اهل بیت ع است و نماز بسیار میکند و باینحال مبتلا شده است بمحبت لهو و باطل و غنا و خوانند که حضرت
فرمود که آیا اینحالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن و از عیادت بیماران
و حضور جنازهای مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمیشود اینحالت او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت
فرمود که این از وسوسهای شیطان است و انشاء الله آمرزیده میشود از برای او پس فرمود که طایفه از ملائکه عیب
کردند فرزندان آدم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال نه در حرام پس حق تعالی را خوش نیامد سرزنش
کردن ملائکه فرزندان آدم را و در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بر
مؤمنان چون اینحالت را در خود مشاهده کردند فریاد بدرگاه خدا برآوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما
درگذر از تقصیر ما برگردان ما را بحالتی که ما را از برای آن خلق کرده و ما را مجبور بآن ساخته که میترسیم ببلاهای عظیم
مبتلا شویم پس حق تعالی اینحالت را از و برداشت چون روز قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه
رخصت بطلبند از اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند برایشان و سلام کنند
گویند سَلٰامٌ عَلَیْکُمْ بِمٰا صَبَرْتُمْ یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال
و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار
بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر و نگذشته اند گوید کیستید شما و از کجا داخل شدید گویند بما کاری مدار ما
گروهی بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم کسی بر آن مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی
از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود پدرم گفت در بهشت نهری هست که آنرا
جعفر میگویند و در کنارش در جانب راست دُرّ سفیدی هست که در آن هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر دیگر هست
از برای محمد و آل محمد صلوات الله علیهم و در جانب چپش دُرّ زردی هست که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار
قصر هست از برای ابراهیم و آل ابراهیم علیه السلام و ایضاً بسند حسن روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت
صادق ع از تفسیر قول حق تعالی فِیهِنَّ خَیْرٰاتٌ حِسٰانٌ فرمود اینها زنان شیعه صالحه اند گفتم حُورٌ مَقْصُورٰاتٌ فِی الْخِیٰامِ
فرمود حوریان مخدره مستوره اند که در خیمها دُرّ و یاقوت و مرجان می باشند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد
دختر نو رسیده ایستاده اند که دربانان ایشانند و در هر روز کرامتی از خدای عز و جل بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا
بایشان مؤمنان را و ایضاً روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه مردم میگویند خدا جزا دهد ترا خیر
حضرت فرمود که خیر اسم نهریست در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می آید و بر آن نهرست

منزلهای

منزلهای اوصیاء علیهم السلام و شیعیان ایشان و در دو کنار آن نهر دختران هستند که از زمین روییده اند هر یک را که بکنند دیگری بجای
او میروید و آن دختران باسم نهر مسمی شده اند و خیرات حسان ایشانند پس هرگاه شخصی گوید جزاک الله خیراً مراد آن منزلهاست
که خدا مهیا کرده است آنها را از برای برگزیدهای خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین از رسول خدا صلوات الله علیهما سؤال کرد از صفت قصرهای که خدا بشهدا کرامت میفرماید حضرت
فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از طلا و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریگستان دُرّ و یاقوت
است و خاکستان زعفران است و تلهای آنها از کافور است و در صحن هر قصری از این قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری
از شراب و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها محفوفند بدرختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از این نهرها خیمهاست
از یک قطعه دُرّ سفید که در آن درزی و قطعی و فصلی نیست حق تعالی گفته است باش بهم رسیده اند و از اندرونشان بیرون
بیرون می نماید و از بیرون آنها اندرون مینماید و در هر خیمه کرسی باشد که دانه نشان کرده باشند بیاقوت سرخ و پایهایش
از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد و مغز
ساقهایش از پشت استخوان و پوست و حلی و حلهها چنان مینماید که شراب صافی در شیشه سفیدی و هر حوریه هفتاد گیسو
داشته باشد هر گیسوی بدست کنیزی و در دست دیگر مجمره داشته باشد که آن گیسو را بآن بخور کند و از آن مجمره بخار خوشبو
ساطع شود بی نار و لیکن بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه در ثواب تهلیلات ذی الحجه روایت کرده است که هر که هر
روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید و یاقوت ما بین هر
درجه بقدر سیر صد سال راه باشد بر رفتار سوار تندرو و در هر درجه شهری و در آن شهر قصری باشد از یک جوهر که در آن
فصلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها از خانها و قصرها و غرفها و حجرها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و تکیها
و مسندها و خدمتکاران و انهار و اشجار و زیورها و حلهها آنقدر باشد که مخلوقی وصف آنها نتوانند کرد و چون از قبر بیرون
آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش روی او و از جانب راست
او و از جانب چپ او تا منتهی شود بدر بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری
رسند که بیرونش یاقوت سرخ باشد و اندرونش زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده
باشد و چون منتهی شوند بسوی آن شهر گویند ولی خدا میدانی این شهر چیست گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر
بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات را میخواندی و این شهر و آنچه در آنست ثواب تست بر آن تهلیلات و شیخ در تهذیب
و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که گفت روزی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودیم

فضیلت روز غدیر شد مذکور یعنی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز عید غدیر در آسمان
مشهورتر است از آن در زمین بدرستی که خدا را در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن از نقره است و یک خشت آن از طلا
و در آن صد هزار قبه هست از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکش از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر
است نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان هست از انواع میوه و بر آن
قصر و درختان مرغان هستند که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای
خوش چون روز غدیر شود وارد شوند بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند و آن مرغان و
پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها بر ایشان
بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه صلوات الله علیها را که درخت طوبی بر ایشان افشانده بیکدیگر بهدیه فرستند و چون
آخر آن روز شود ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبه‌های خود بتحقیق که ایمن گردید از خطا و لغزش
تا سال آینده مثل این روز از برای کرامت محمد و علی صلوات الله علیهما و کلینی از حضرت رسول صلعم واله روایت کرده است
که هر که لا اله الا الله بگوید غرس نماید از برای او درختی از بهشت از یاقوت سرخ که منبت باشد در مشک سفید شیرین تر
از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوه‌ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها که
شکافته شود هفتاد حله از میانش بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول صلعم واله فرمود که
جبرئیل ع در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و به دست من داد به
بدو نیم شد و از میان آن حوریه بیرون آمد که مژگانهای دیدهای او در سیاهی مانند سینه کرکس بود پس گفت
السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا احمد السلام علیک یا محمد من گفتم تو کیستی خدا تو را رحمت کند گفت منم راضیه
مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است و اعلای من از کافور است و وسط من از عنبر است
و مرا خمیر کرده اند با آب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش بهم رسیدم آفریده شده ام از برای پسر عم تو و وصی تو و
وزیر تو علی بن ابی طالب علیه السلام و در کتاب اختصاص از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی میفرماید
داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت
خودم سوگند که شما را نازل میگردانم در خانه خود دار کرامت و چون داخل شوید بر طول حضرت آدم خواهید بود شصت
ذراع و بر جوانی حضرت عیسی سی و سه سال و بر زبان محمد صلعم واله لغت عرب و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نور
از روهای شما ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا از آنحضرت

روایت

روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم منان فرموده است وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ یعنی از برای کسیکه بترسد از قیام
حق تعالی بمحاسبه و مجازات بندگان دو بهشت است حضرت فرمود که مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از شهوتهای دنیا که
حرام باشد پس بخاطر آورد مقام پروردگار خود را بحساب و ثواب و عقاب و ترک کند آنرا از ترس خدا پس این آیه در شان اوست
پس اینها دو بهشت اند از برای مؤمنین و سابقین پس فرموده است وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ حضرت فرمود یعنی پست تر از این
دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که پست تر اند از آنها در فضیلت نه بحسب نزدیکی مکانی و اینها از برای اصحاب یمین
است یکی جنة النعیم است و دیگری جنة المأوی و در این چهار بهشت نعمتها هست در بسیاری مانند برگ درختان و ستارهای
آسمان و بر این چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است بهمه طولش پانصد ساله راه است و خشتی از آنها از طلا است و خشتی
از نقره است و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفران است و کنگرهای آن از نور است که میدرخشد
و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در دیوار آن می بیند و در آن هشت در هست و هر دری دو مصرع دارد که عرض آنها یک
ساله راه است بدویدن اسب نجیب و ایضا فرمود که زمین بهشت بجای سنگ نقره است و بجای خاک ورس و زعفران و آنچه جاروب
کنند مشک است و سنگ ریزه‌اش در و یاقوت است و کرسیهای آن از مروارید و یاقوت است و آنچه حق تعالی فرموده است که عَلَى
سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ یعنی بر کرسیهای بافته نشسته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها را بجای نی بافته اند از مروارید و یاقوت
بافته باشند و حجلها را بر روی آن کرسیها زده باشند و حجلها از مروارید و یاقوت باشند اما از پر سبک تر و از حریر نرم تر و بر آن
کرسیها از فروش بقدر شصت غرفه از غرفهای دنیا باشد و بعضی بالای بعضی و اینست معنی قول حق تعالی وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ
و دیگر فرموده است عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ حضرت فرمود که مراد با رائک آن کرسیهای بافته است که حجلها را بر روی آن نصب
کرده اند و فرمود که رسول خدا صلعم واله فرمود که نهرهای بهشت بدون آنکه رخنه در زمین بهم رسد در روی زمین جاری میشود
و از برف سفیدتر است و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و گل نهر مشک بسیار خوشبو است و ریگش از در و یاقوت و جاری
میشوند در چشمها و نهرها هر جا و بر هر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود و اگر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده اند
از جن و انس هر آینه فرا گیرد همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حلها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا از حضرت
رسول صلعم واله روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرهایش از زبرجد سبز است و خوشهایش
از مروارید سفید و برگش از حلهای سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه و در میانش دانه نباشد
و درازی هر خوشه دوازده ذراع باشد و از بالای ترکها تا پائین مرتبا متصل بیکدیگر بافته باشد و آنچه از آن بگیرند در ساعت
عوضش بروید چنانچه بود و اشاره باینست قول حق تعالی لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و هر رطبی در بزرگی مانند سبوهای

بزرگ باشند و مویز و انارش بقدر دلوهای بزرگ و شاخهای ایشان از طلا باشد و مجمرهای ایشان از در و یاقوت و مروارید و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن ایشان نیست و مخلوق میشوند سرکشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوق در گردن و دست ربخ و انگشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و مجبور و مکرم و بهر یک از ایشان قوت صد مرد بدهد در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور قدیر بر روهای ایشان نور و بر بدن های ایشان حریر بپوشاند سفید رنگ و زرد زیور و سبز جامه بوده باشند زنده باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند و بی نیاز باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند که هرگز محزون نشوند و خندان باشند که هرگز نگریند و پوشیده گرامی باشند که هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند که هرگز رو ترش نکنند و پیوسته متنعم و شاد باشند و بلذت خورند و هرگز رنج نکروند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرفهای طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسیها تکیه کرده نظر کنند بسوی انها دلتهیه و سلام پیوسته از جانب ملک علام بایشان رسد بدانکه آیات و اخبار در خصوصیات بهشت و نعیم ان از حیز تحریر و تقریر بیرون است و انچه در این رساله ایراد نموده ام از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی در کتاب عین الحیواة و در رساله جنت نار ایراد نموده ام رَزَقَنَا اللّٰهُ وَسَائِرَ الْمُؤْمِنِينَ الْوُصُولَ إِلَيْهَا وَإِلَى الْيَقِينِ بِهَا بِحَقِّ الْيَقِينِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

فصل ششم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات انست اَعَاذَنَا اللّٰهُ وَسَائِرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ شُفَعَاءِ يَوْمِ الدِّينِ حق تعالی فرموده است بترسید و بپرهیزید از آتشی که آتش افروز آن مردمان است و سنگ و اکثر مفسران گفته اند که مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته اند مراد بتهاست که با عابدان انها را بجهنم می برند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستیکه آنها کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملایکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود و تخفیف نمی یابد از ایشان عذاب و مهلت نمی یابند و در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری می جویند و فرموده است هر که مرتد شود از شما از دین خود و بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده می شود اعمال شان در دنیا و آخرت و ایشان اصحاب آتشند و در ان همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم نمی خورند در شکم خود مگر آتش را و بزودی خواهند افروخت آتشی را و از حضرت باقر منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مبعوث می شوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس باو گفتند یا رسول الله کیستند انها حضرت این آیه را خواند یعنی خورندهای مالهای یتیمانند و فرموده است هر که بکشد مؤمنی را عمداً پس

جزای او

جزای او جهنم است در حالتی که همیشه در ان خواهند بود و فرموده است که بدرستیکه منافقان در درک پائین ترِ آتشند مفسران گفته اند جهنم طبقات و درکات است چنانچه بهشت درجات است و منافق در پست ترین طبقات جهنم است و فرموده است آنها که کافر شدند اگر از ایشان باشد جمیع انچه در زمین است و مثل آن نیز با آن داشته باشند و بفدای خود بدهند از برای رفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشان است عذاب دردآورنده میخواهند که بیرون روند از آتش و بیرون نخواهند رفت از ان و از برای ایشان است عذاب مقیم دایم و فرموده است از برای ایشان هست شرابی از آب جوشیده جهنم و عذاب دردآورنده بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است بدرستیکه از برای کافران است عذاب آتش و فرموده است که آنها که گنج میگذارند از طلا و نقره را و انفاق نمی کنند در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم در روزیکه سرخ میکنند انها را در آتش جهنم را پس داغ میکنند بانها پیشانیهای ایشانرا و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشانرا و بایشان میگویند اینست انچه گنج کرده بودید از برای نفسهای خود پس بچشید مزه انچه را گنج میکردید و فرموده است وعده داده است خدا مردان و زنان منافق و کافر را آتش جهنم مخلد خواهند بود در ان این بس است ایشانرا و لعنت کرده است ایشانرا خدا و از برای ایشان است عذاب مقیم و فرموده است پس بگویند انها را که ستم کرده اند بچشید عذاب دائمی را آیا جزا داده می شوید مگر با انچه کسب کرده اید و فرموده است و خایب و نا امید است هر جبار معاندی و از عقب اوست جهنم و باو می آشامانند از آب شدید یعنی چرک و ریم و جرعه جرعه می آشامند بجبر و نمیتوانند فرو برد و اسباب مرگ از هر مکان و از هر جهت بسوی او می آید و نمی میرد که از این شدتها خلاص شود و از عقب او عذاب غلیظی بدتر از این هست حضرت صادق ع فرمود که صدید خون و چرکیست که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری می شود و گفته اند که زنگش زنگیست و مزه اش مزه صدید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که از نزد او می آورند و او کراهت دارد و چون پیش روی او می آورند رویش بریان شود و پوست سر و رویش در ان بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعاء او را پاره کند تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق ع فرمود که مانند رودی از چرک و ریم از هر یک بیرون آید و انقدر بگویند که جدولها و نهرها در روی ایشان پیدا شود پس آب دیده بر طرف شود و چون جاری شود و انمقدار بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری توانگرد و فرموده است جهنم وعدگاه ایشان است همه و از برای هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزو قسمت شده است از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که جهنم را هفت در هست یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت و فرمود همچنین و گفت خدا بهشتها را بر عرض گذاشته است و آتشها را بعضی بر بالای بعضی و پائین تر همه جهنم است و بالای ان لظی و بالای ان حطمه و بالای ان سقر و بالای ان جحیم و بالای ان سعیر و بالای ان هاویه و بعضی گفته اند پائین تر همه هاویه است و بالای همه جهنم است و از ابن عباس روایت کرده است که درگاه اول جهنم است

دوم سعیر و سیم سقر چهارم جحیم پنجم لظی ششم حطمه است هفتم هاویه است و بعضی گفته اند آتش هفت دروازه دارد و آن درکه است
بعضی بر بالای بعضی درکه بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون می آورند
دوم محل یهود است سیم محل نصارا چهارم محل صابئون پنجم مجوس ششم مشرکان عرب و هفتم که درکه اسفل است محل منافقان و
فرموده است آنجماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشانرا عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد
میکردند بعضی گفته اند افعیها و عقربهارا زیاده میکنند از آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند
که مراد نهری چند است از مس گداخته که ایشانرا بآن عذاب میکنند و بعضی گفته اند زیاده می کنند از برای ایشان مارها مانند فیلها
و شتران و عقربها مانند استرهای سیاه و فرموده است بحق پروردگار تو محشور میگردانیم ایشانرا پس حاضر میگردانیم ایشان را
در دور جهنم بدو زانو درآمده و پس جدا میکنیم از هر طایفه هر یک که بر خداوند رحمان طغیان ایشان بیشتر بوده است پس دانا
تریم بآنها که سزاوارترانند بسوختن در جهنم و هیچیک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود و به پروردگار تو حتم و لازم است
پس نجات میدهیم آنهارا که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمانرا بدو زانو درآمده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی
وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن
همچنانکه در جای دیگر فرموده است پس حاضر میکنیم ایشانرا دور جهنم بدو زانو درآمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است
و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مؤمنان برد و سلام است چنانکه بر ابراهیم شد و بر کافران عذاب لازم است و این مضمون را
از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است هرچند اشتعال جهنم کم میشود ما افروختن آنرا زیاده میگردانیم و فرموده
است که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادق آن یعنی سراپرده های آن بعضی گفته اند
سرادق دیواریست از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دود و زبانه آتش است که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد
یا کنایه است از احاطه آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریادرسی ایشان میکنند بآبی
مانند مهل یعنی مس گداخته یا مانند درد زیت یا چرک و ریم و خون که رویهای ایشانرا بریان کند بد شرابیست مهل از برای ایشان
و بد متکائیست جهنم از برای ایشان و فرموده است پس آنها که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامها از آتش گفته اند
از برای ایشان [illegible] از مس گداخته سرخ شده مانند آتش میسازند و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که گداخته می شود
بآن آنچه در شکمهای ایشان است و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزهاست از آهن و هر گاه خواهند بیرون آیند از آتش
بسبب غم و گرفتگی نفس بر گردانند ایشانرا بسوی آتش و گویند بایشان بچشید عذاب آتش سوزنده را روایت کرده اند از
از رسول خدا ص واله که گرزی چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی آنها را بر روی زمین بیاورند و جن و انس خواهند که آنرا

از زمین بردارند نتوانند برداشت و ایضاً روایت کرده اند که آتش بزبانه خود ایشانرا ببالا افکند چون ببالای طبقات جهنم
رسند گرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند و یکساعت ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیگر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که این آیات در شان بنی امیه است که آتش ایشانرا فرو گیرد چنانکه جامه آدمیرا فرو میگیرد و پس لب
پایین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند عمودهای
آهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است که آنها که سبک است ترازوهای اعمال ایشان پس ایشانند که زیانکار جان
خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانه آتش بر روی ایشان میزند و روهای ایشان قبیح گردیده گفته اند مانند کله که
بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پایین درهم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان گشوده شده باشد بایشان گویند
آیا آیات ما بر شما خوانده نمی شد پس شما بآنها تکذیب میکردید گویند پروردگارا بر ما غالب شد شقاوت ما و بودیم ما گروه گمراهان
ای پروردگار ما بیرون آور ما را از این آتش پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود
پس خدای تعالی گوید دور شوید و با من سخن مگوئید و فرموده است و مهیا کرده ایم از برای کسیکه تکذیب کند بقیامت آتشی
افروخته که هرگاه ببیند ایشانرا از مکان دوری شنوند از برای او صدای خشم آنرا و ناله اهلش را یا خروش آنرا و هرگاه بیندازند
ایشانرا در مکان تنگی دستها در گردن بسته یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند و اثبوراه و واویلاه ملائکه بایشان
گویند این ندای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید و از حضرت صادق ع منقول است
که یکساله راه خروش جهنم را خواهند شنید و گفته اند تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است ولیکن لازم
شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان همه و فرموده است آنها که کافر شدند از برای
ایشان است آتش جهنم مرگ بایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمی شود از ایشان چیزی
از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته
بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند بایشان که آیا عمر ندادیم بشما آنقدر که متذکر شود و تفکر کند در عاقبت خود کسیکه خواهد متذکر شود
و حضرت صادق ع فرمود که این سرزنش از برای هیجده ساله است چه جای بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید
عذاب را که ظالمانرا یاوری نیست و بعد از آن فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را از برای مؤمنان ذکر کرده است آیا این
بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم گردانیده ایم امتحانی از برای ستمکاران آن درختی است که بیرون می آید از اصل
جهنم و میوه آن شکوفه اش مانند سرهای شیاطین است پس بدرستی که کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن
پس از برای ایشان بر روی آن شرابی از حمیم گرم جهنم است که بر روی آن می آشامند پس بازگشت ایشان بعد از این

طعام و شراب بسوی جحیم است که ماوای ایشان است مفسران گفته اند زقوم درختی است در آتش که میوه دارد در نهایت تلخی و
خشونت و بدبوئی و چون ابوجهل و سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان آتش چون میروید حق تعالی فرمود
که او را امتحانی گردانیده ایم از برای ستمکاران و رؤس شیاطین بعضی گفته اند میوهٔ تلخ بدبوئیست در بادیه و بعضی گفته اند
شیطان جنسی از مار است میوه را تشبیه بسر مار کرده اند و بعضی گفته اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسر
شیطان میکنند و روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبهٔ غالب شود که عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه
میکنند بمالک پس ایشانرا بسوی آن درخت می برد و ابوجهل ملعون در میان ایشان است پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان
پر میشود و بجوشش می آید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوشش باشد پس آب میطلبند مالک از حمیمی که از حرارت بنهایت
رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می آورند چون نزدیک ایشان میرسد روهای ایشان بریان می رسیده
شود و چون بشکم ایشان داخل میشود هرچه در شکم ایشان است میگدازد و فرموده است شراب ایشان حمیم است و غساق
بعضی گفته اند غساق آب بسیار سرد است که از سردی ایشانرا میسوزاند و بعضی گفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر هر صاحب
نیشی در آن جاری می شود و بعضی گفته آب چرک و ریم بدن ایشان است که در حلقشان میکنند و بعضی گفته اند عذابیست
که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه باینها هست و فرموده است از برای ایشان
سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است و گویند آنها که در آتشند بخازنان جهنم که بخوانید
پروردگار خود را که تخفیف دهند از ما روزی از عذاب را خازنان گویند آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات
و دلایل و براهین واضحات گویند بلی آمدند گویند پس هرچه خواهید دعا و استغاثه کنید فایده نمی بخشد شما را و نیست دعای
کافران مگر بیفایده و فرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود تا امید از نجات و فرموده
است که ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو در جواب ایشان گوید که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را
مرگ نخواهد بود و ابن عباس گفته است که بعد از هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است
شجرهٔ زقوم طعام آن گناهکار است که ابوجهل باشد از بابت مس گداخته غلیان کند در شکمهای ایشان از بابت جوشیدن
آب که در دیگ جوشد گویند بزبانیهٔ جهنم که بگیرید او را و بر رو بکشید بمیان جحیم پس بریزید بالای سرش از عذاب حمیم
و گویند باو بچش بدرستیکه گمان میکردی عزیز و کریمی در میان قوم خود و ترا عذاب نخواهند کرد و فرموده است باو قرین
او یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او اینست آنچه نزد منست از نامهٔ اعمال تو حاضر است أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ
عَنِيدٍ و احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب تثنیه بحضرت رسول ص و اله و امیر المؤمنین علیه السلام است

که بیندازید

که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کنندهٔ معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی
گفته اند که خطاب بدو ملک است که موکلند بکافر و فرموده است شناخته می شوند مجرمان و کافران بر روهای سیاه ایشان
پس بزبانیه پیشانی ایشانرا با پاهای ایشان غل میکنند و در جهنم میافکنند و گویند ملایکه با ایشان که اینست آن جهنمی که باور نمیکردند
کافران که با آتش ایشانرا عذاب میکنند و گاه با آب جوشیده و فرموده است هرگاه ایشانرا بیندازند در جهنم صدای عظیمی از جهنم
ظاهر شود و در جوشش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشند از شدت خشم بر کافران هر فوجی را که بیندازند در
جهنم خازنان با ایشان گویند که آیا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند گویند بلی آمد انذار کننده و ما تکذیب کردیم و
گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می شنیدیم و می فهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمی شدیم و فرموده است
نزد ما زنجیرها و غلهای گران هست و طعام گلوگیر داری که در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی زقوم
و فرموده است که او را بزودی داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیگذارد چیزی را از گوشت و پوست و استخوان
ایشانرا و هیچ نوع از عذاب را نمی گذارد که با ایشان نرساند و تغییر دهنده است پوستهای ایشانرا و موکلند بر آن نوزده
ملک که خازنان جهنم اند گفته اند دیدهای ایشان مانند برق رباینده است و دندانهای ایشان مانند شاخهای گاو و زبانهای
آتش از دهانهای ایشان بیرون می آید ما بین دو دوش هر یک هزار ساله راه است و در هر کف دست ایشان مانند ربیعه
و مضر که اعظم قبایل عربند توانند گنجید و رحم از دل ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را بر میدارد
و هر جای که جهنم خواهد می افکند و بعضی گفته اند بر خصوص سقر نوزده ملک موکلند و از برای درکات دیگر خزینه داران
دیگر هستند و روایت کرده اند چون این آیه نازل شد ابوجهل ملعون با قریش گفت که محمد میگوید که خازنان جهنم نوزده نفرند
و شما همه شجاعانید آیا نمی توانید هر یکی از شما یکی از خازنان جهنم را بگیرد و یکی از ایشان گفت من هفده را کفایت میکنم نفر
شما دو تا را کفایت کنید در این وقت این آیه نازل شد که ما نگردانیده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند که شما
از عهدهٔ ایشان بر آیید و نگردانیده ایم عدد ایشانرا مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند
بروید بسوی آتشی که انکار میکردید آنرا در دنیا بروید بسوی آتش سیاهی که تیره است و سه شعبه دارد یا دودی که از جهنم
بیرون می آید و سه شعبهٔ آن دود کافر را احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و از جانب چپ که نفسهای ایشانرا میگیرد
و بعضی گفته اند زبانه از آتش بیرون می آید و احاطهٔ بکافر کند مانند سراپرده و سه شعبه دارد و در آن هست تا از حساب
فارغ شود و بعضی گفته اند سایهٔ دود جهنم است چون داخل آن می شوند فایدهٔ با ایشان نمی بخشد و از حرارت زبانهٔ آتش مانع ایشان
نمی شود و شرارهٔ چند بیرون می افکند آتش مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه می نماید و فرموده است جهنم

بر سر راه عاصیان است و طاغیان و کافران از مآب و مرجع ایشان است مکث خواهند کرد در آن حقب بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت
نخواهد داشت و بعضی گفته‌اند چهل و سه حقب است و هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتاد سال است و هر سال سیصد و شصت
روز است و هر روزی هزار سال است و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند بچندین سند معتبر که این آیه در شأن جماعتی
است از مسلمانان که از جهنم بیرون می‌آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق ع روایت کرده‌اند که هشت حقب است و هر حقبی
هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است از سالها که شما میشمارید و عامه از ابن عمر
روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بیرون نمی‌آید کسیکه داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بماند
و هر حقبی زیاده از شصت سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی بقدر هزار سال است از سالهای شما
پس کسی اعتماد نکند بر آنکه از جهنم بیرون خواهد آمد و نمی‌چشند در آن بردی و نه شرابی ابن عباس گفته است برد خواب
است و بعضی گفته‌اند نه هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق و فرموده است مال کافر با او نفع نمیرساند و البته می‌اندازند او را
در حطمه و چه میدانی که حطمه چیست آتش خداست که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درهای آنرا بر روی ایشان
می‌بندند در عمودهای کشیده شده گفته‌اند درهای جهنم بر ایشان می‌بندند پس محکم میکنند آنها را میخهای آهنی از آتش
ناامید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است
که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید را و مسلمانان را که توحید شما فایده بشما نبخشید و ما و شما مساوی شدیم
در داخل شدن جهنم پس پروردگار عالمیان حمیت کند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان را شفاعت
کنند آنقدر که خواهد پس فرماید پیغمبران را که شفاعت کنید پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس فرماید مؤمنان را
که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند هر که را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید من از همه رحم کنندگان رحیم ترم بیرون
آیید برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران که نزد آتش جمع شوند پس حضرت فرمود که بعد از
آن عمودها را میکشند و درها را بر ایشان می‌بندند و بخدا سوگند که آنها که باقی مانده‌اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم
بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که یا ابن رسول الله مرا بترسان که دلم
سنگین شده است حضرت فرمود مهیا شو از برای زندگی دراز بدرستیکه جبرئیل آمد بنزد رسول خدا و رو ترش کرده بود و پیشتر
که می‌آمد متبسم بود حضرت از سبب اینحال سؤال نمود جبرئیل گفت که امروز دمها را که بر آتش جهنم میدمیدند از دست کشیدند
فرمود دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد
پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره

از ضریع

از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا
بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیر که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن
تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بدان هلاک شوند چون جبرئیل
اینها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل علیهما السلام هر دو بگریه در آمدند پس حق تعالی ملکی بسوی ایشان فرستاد که پروردگار شما سلام میرساند
شما را و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از آنکه گناهی بکنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هر گاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت
می‌آمد متبسم بود و خندان پس حضرت صادق ع فرمود که در آنروز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت
بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار
جهنم رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان بکوبند تا بقعر جهنم بر میگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن
ایشان میکشند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند پس حضرت با ابو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت بس است مرا و کافیست
و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد
کنند از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشان را مرگ نمی‌باشد که از عذاب نجات یابند
و عذاب ایشان هرگز سبک نشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد
و محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود و رحم بر ایشان نکنند و عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند
و از حمیم گرم جهنم بعوض آب بیاشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام بخورند و بقلابهای آتش بدنهای ایشان را بدرند و گرزهای آهن
بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و برو ایشان را در آتش میکشند و با
شیاطین ایشان را در زنجیر میکنند و در غلها و بندها ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمی‌شود و اگر حاجتی
بطلبند بر آورده نمی‌شود اینست حال جمعیکه بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که جهنم را هفت در است
از یکدر فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمانست داخل می‌شوند و از یکدر بنی امیه که مخصوص ایشان است و کسی دیگر
با ایشان ازین در شریک نیست و یکدر دیگر باب لظی است و یکدر دیگر باب سقر است و یکدر دیگر هاویه است که هر که از آن در داخل
میشود هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوششی میزند و ایشان را بطبقه اعلای جهنم می‌افکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند
و ابد الآباد حال ایشان در جهنم اینست و یکدر دیگر دریست که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده از آن
داخل جهنم می‌شوند و این در بزرگترین درهاست و گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است و بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق ع
پرسیدند که از معنی فلق فرمود که دریست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد

هزار مار سیاه هست و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذاری می افتد و در حدیث دیگر
فرمود که این آتش شما که در دنیا هست یک جزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه انرا باب خاموش کرده اند و باز
افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیک ان نداشت و بدرستی که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند
اورد که صراط را بر روی ان بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر اورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم ان بزانوی
استغاثه در ایند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادیست در جهنم که در ان سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد
خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی
سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از ان عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزند از برای هلاک همه کافیست و در حدیث
دیگر فرمود که درکات جهنم هفت است مرتبهٔ اول جحیم است که اهل ان مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ
بجوش می اید و مرتبهٔ دویم لظی است که حق تعالی در وصف ان میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکانرا با پوست سر ایشانرا
و بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده بحق و روی گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق
الهی را ادا نکرده مرتبهٔ سیم سقر است که حق تعالی در وصف ان میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد و پوست و گوشت و رگها ازان
و اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حق تعالی ان اجزا را باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند و آتشی است
بسیار سیاه کننده پوست کافرانرا یا ظاهر و هویداست برای ایشان و بر ان موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع ملائکه و مرتبهٔ
چهارم حطمه است که از ان شرارها جدا میشود مانند کوشکی عظیم که گویا شتران زردند که بهوا میروند و هر که را در ان افکنند اورا
درهم میشکند و میکوبد مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمینماید و چون مانند سرمه ریزه ریزه شدند حق تعالی ایشانرا بصورت
اول بر میگرداند و طبقهٔ پنجم هاویه است که در انجا گروهی هستند که فریاد می کنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان می
رسد ظرفی از آتش بر میگیرد که مملوست از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و بایشان
میخورانند پس چون به نزدیک روی ایشان می اورد پوست و گوشت روی ایشان در ان میریزد از شدت ان چنانچه حق
تعالی میفرماید که برای ستمکاران اماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند بر ایشان سراپردهای ان و اگر استغاثه نمایند از تشنگی
بفریاد ایشان میرسند بابی که مانند مس گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روهای ایشانرا بد شرابیست جهل
از برای ایشان و بد تکیه گاهیست آتش از برای ایشان و هر که را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش
بسوزد حق تعالی بدل ان پوست دیگر بر بدنش برویاند و طبقهٔ ششم سعیر است که در ان سیصد سراپرده از آتش هست و در هر
سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش هست و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در انجا

مارهای و عقربها هست از آتش و کندها و زنجیرها و غلها از آتش برای ان طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای
کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقهٔ هفتم جهنم است که فلق در انجاست و ان چاهیست در جهنم که چون در انرا میگشایند
جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات جهنم است و صعود کوهیست از مس در میان جهنم و اثام وادیست از مس
گداخته که بر دور ان کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی منقولست که در جهنم
وادی هست که انرا سقر می نامند که از انروز که خدا انرا خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا رخصت دهد انرا که بقدر سوراخ
سوزنی نفس بکشد هر اینه جمیع انچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میگیرند از حرارت و گند و بدی و کثافت ان
وادی و انچه خدا در انجا برای اهلش مهیا فرموده از عذاب خود و در ان وادی کوهیست که جمیع اهل ان وادی پناه میگیرند بخدا از گرمی
و تعفن و کثافت ان کوه و عقابهای که خدا در انجا برای اهلش مقرر فرموده و در ان کوه دره هست که اهل ان کوه بخدا استغاثه مینمایند
از گرمی و گند و کثافت ان دره و عذابهای ان دره و در ان دره چاهی هست که اهل ان دره از گرمی و تعفن و قذارات و عذاب
شدید انچاه بخدا پناه میبرند و در انچاه ماری هست که جمیع اهل انچاه از خباثت و تعفن و کثافت ان مار و انچه خدا در نیشهای ان
از زهر مقرر کرده بخدا استعاده مینمایند و در شکم ان مار هفت صندوقست که انجا جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس
ازین امت اما ان پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت من میمیرانم و زنده
میکردانم و فرعون است که دعوای خدائی کرد و یهود است که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصارا را گمراه کرد و ازین امت
دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابو بکر و عمر علیهما اللعنه و از حضرت امیر المؤمنین منقولست فرمود که برای اهل
معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشانرا در زنجیر کرده اند و دستهای ایشانرا در گردن غل کرده اند و بر بدنهای
ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبها از آتش برای ایشان بریده برای ایشان بسته اند در میان عذابی گرفتارند
که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز اندرها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل
نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و پیوسته عذاب ایشان شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانهٔ ایشان
فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می اید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند او در جواب میگوید که
همیشه درین عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم ازان استعاذه
مینمایند و ان چاهی جای هر متکبر جبار معاندست و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد
و هر که عداوت محمد و ال محمد داشته باشد و فرمود که کسیکه در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسیست که دریای از آتش بند
و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلین از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان

کنند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت تر است و حال انکه عذاب او از همه سهل تر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهی است
که اهل جهنم از شدت حرارت ان استعاذه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفس بکشد چون نفس کشید جمیع اهل جهنم را سوخت و دران
چاه صندوقیست از آتش که اهل انجاه از گرمی و حرارت ان صندوق استعاذه مینمایند و ان تابوتیست که دران تابوت شش کس
از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند اما شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش
انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستید و دین خود کرد و آنکسیکه یهود را بعد از پیغمبرشان گمراه کرد و اما شش کس اخر ابو بکر
عمر عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم علیهم اللعنة و العذاب الشدید و از حضرت صادق ع رسول ص و اله منقول
است که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر ان با ایشان برسد هر اینه مسجد
و هر که دران هست بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان که میگزد کسی را چهل قرن یا چهل
سال دران می ماند و عقربها هست بدرشتی استر که اثر گزیدن انها نیز انقدر از مدت می ماند و از عبد الله بن عباس منقول است
که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوه است و بر هر کوهی هفتاد هزار دره است و بر هر دره هفتاد هزار وادی است
و بر هر وادی هفتاد هزار شکافست و بر هر شکافی هفتاد هزار خانه است و بر هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری
سه روزه راه است و نیشهای ان مارها بمثابه نخلهای طولانیست می ایند نزدیک فرزند ادم و میگیرند پلک چشمان و لبهای او را و
جمیع پوست و گوشت او را از استخوانهایش میکشند پس چون میگریزد از ان در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن
دران نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقول است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم داخل جهنم شوند
منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در اید خواهید شناخت ان را
گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و با ایشان گویند که ببینید
این مرگ است پس حق تعالی امر فرماید که انرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست
و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نیست و این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشانرا از
روز حسرت در روزیکه کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از انروز غافلند حضرت فرمود که مراد از این
روزیست که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشانرا نباشد و در انروز اهل جهنم حسرت
برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و اله فرمود که چهار کسند که اهل جهنم بان ازاری که دارند که حمیم در حلق ایشان میکنند و در میان جحیم واویلاه و واثبوراه
میگویند از عذاب ان چهار کس متاذی میشوند و باید دیگر میگویند که چه حال است که اینها دارند که با این ازاری که ما داریم از اینها

درازاریم

در ازاریم اول مردیست که او آویخته است در تابوتی از آتش و دیگری امعاء و روده های خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک و خون جاریست
و دیگری گوشت خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب او ما را ازار میکند گوید که آن ملعون
او مرد و در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او بکند و انکه امعای خود را میکشد پروا نمیکرد از بول بهر جا که
بدنش برسد و انکه ریم و خون از دهانش جاری بود تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را و نقل میکرد و انکه گوشت خود میخورد گوشت
مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان عداوة میکرد می افکند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت رسول ص و اله فرمود که در شب معراج صدائی شنیدم که مرا فزع و خوف ازان رو داد جبرئیل ع گفت که این
صدا سنگی است که هفتاد سال است که از کنار جهنم انداخته ام که امروز در ته جهنم قرار گرفت پس انحضرت نخندید تا از دنیا
مفارقت کرد پس فرمود جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان اول شدم و هر ملکی که مرا میدید میخندید و شاد میشد
تا انکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه را که از و عظیم تر خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر بود پس مثل
سایر ملائکه بر من سلام کرد و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه مشاهده کردم از و ندیدم گفتم یا جبرئیل این
کیست که من از و ترسیدم گفت سزاوار است که از او بترسی که همه ما از و میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده
است و از روزی که خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاده میگردد و خدا
باین انتقام خواهد کشید از ایشان و اگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بود هر اینه بسوی تو می خندید پس سلام کردم بر او و جواب
سلام من گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلت و شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او
مینمایند چنانچه حق تعالی فرموده است مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ آیا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن عطا بنماید جبرئیل ع گفت ای مالک باو
بنما بمحمد ص و اله اتش را مالک یک پرده را گشود و یکدر از درهای جهنم باز کرد از ان زبانه بسوی آسمان ساطع شد و خروشید
و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگرفت گفتم ای جبرئیل بگو پرده را برگرداند مالک خطاب کرد آتش را که برگرد برگردید
و ابن بابویه نیز این مضمون را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است و در اخرش فرمود که بعد از ان تا از
دنیا رفت لب مبارک انحضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص و اله
فرمود که آتش جهنم در روز قیامت با سه کس سخن میگوید با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید که ای کسیکه خدا بتو سلطنت
و امارت داده بود و عدالت نکردی پس او را میرباید چنانچه مرغ دانه کنجد برباید و فرو می برد و بقاری میگوید ای انکسیکه
و قرآنرا زینت خود کردی در میان مردم و معصیت کردی در حضور پس او را فرو می برد و میگوید بمالدار که ای انکسیکه خدا
دنیای بسیار گشاده فراوان بتو داد و اندک چیزی بعوض از تو طلبید که در حق ضعفا انفاق بتو بدهد و بخل ورزیدی

پس او را بر باید بود و بر دوار حضرت صادق ع روایت کرده است که آتش جهنم برای کافران عذابست و از برای خازنان
جهنم رحمت است یعنی ایشان از آن لذت می برند و ایشانرا نمی سوزاند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در نامهٔ اهل مصر
در وصف جهنم فرموده است قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است و مقامع
گرزهایش از حدید است عذابش سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمی باشد خانه ایست که در آن رحمت نمی باشد و دعای اهلش شنیده
نمیشود و حق تعم فرموده است اصحاب بهشت در روز قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و نیکوتر است محل قیلولهٔ ایشان و از حضرت
ایشان حضرت باقر ع فرموده که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل جهنم شوند دودی از جهنم باستقبال ایشان آید
با ایشان گوید ملائکه که داخل شوید که درین سایهٔ که سه شعبه دارد گمان کنند که آن بهشت است چون داخل آن شوند بجهنم منتهی
شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت
تحفها از بهشت بیاورند و ایشانرا داخل منازل خود کنند در وسط روز اینست معنی قول الهی که محل قیلولهٔ ایشان نیکوتر است
و فرمود در قول حق تعم مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ یعنی ایشان با یکدیگر باشند بزنجیرها سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ فرمود یعنی
پیراهنهای ایشان از ارزیز گداخته است چون آنها را بر ایشان بپوشانند فرو گیرد روی ایشانرا و فرموده است در باب
زناکار وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا حضرت باقر علیه السلام فرمود اثام رودیست از ارزیز گداخته و در پیش از رود
سنگستانیست از آتش و آنها جای کسیست که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در اینجا
خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین ع منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سعیر می نامند چون آتش جهنم کم میشود
آنرا میگشایند که جهنم باز افروخته میشود و اینست معنی قول حق تعم كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا و علی بن ابراهیم روایت
کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد ساله راه بزیر میروند چون بپایان جهنم رسند نفسی بکشد و ایشانرا بالا اندازد و پس
گرزهای آهن را بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح از حضرت
صادق ع روایت کرده اند که در جهنم وادی هست از برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت
خود و سؤال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جهنم جمیعا سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت
صادق صلوات الله علیه سؤال کرد که آیا آتش بس نبود که حق تعم بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت
فرمود که خداوند جبار بان عقرب و مار گروهی را عذاب میکند که میگفتند انها را خلق خلق نکرده است خدا و شریکی در خلق برای
خدا قایل می شدند تا آنکه بچشانند با ایشان عذاب آن چیز را که آفریدهٔ خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت باقر ع روایت کرده
است که در جهنم کوهیست که آنرا صعد میگویند و در صعد وادی هست که آنرا سقر می نامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب

میگویند هرگاه پرده از روی آن چاه برمیدارند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و آنجا منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند
حسن از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایهٔ کافری داشت که در دنیا نهایت مهربانی
و احسان نسبت بآن مؤمن میکرد چون آن کافر مرد حق تعم خانهٔ از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاهدارد و روزی
او از جای دیگر باو میرسد و میگویند باو که اینها همه بسبب مدارا و نیکیست که نسبت فلان مؤمن همسایهٔ خود کردی و کلینی بسند
معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام آزار مؤمن بود از او گریخت و ببلاد باقر علیه السلام
مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را جا داد و رفق و مدارا باو مینمود و او را ضیافت میکرد چون وقت مرگ آن مشرک شد
وحی کرد باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت من مسکنی می بود ترا در آن ساکن میگردانیدم ولیکن بهشت
حرام است بر کسیکه با شرک بمیرد ولیکن ای آتش او را از جای بدر آور و مترسان اما آزاری باو مرسان و روزی او را از
دو طرف روز از برای او بیاورند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود از هر جا که خدا خواهد مؤلف گوید که این دو
حدیث منافات ندارد با آیاتی که گذشت که دلالت میکردند بر آنکه کافران همه معذب بند و عذاب ایشان هرگز تخفیف
نمی یابد زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشانست هر چند آزار بایشان نرساند و در حدیث دویم تخویف و ازعاج آتش
ظاهر است که عذاب ایشانست و اینها از ایشان تخفیف نمی یابد و ممکن است که این احادیث مخصص آن آیات بوده باشند
و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حق تعم امر کند مردم را که بر صراط بگذرند مؤمنان با ایشان بگذرند
و منافقان بر جهنم بیفتند پس حق تعم گوید ای مالک استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید
و ندا کند ایشانرا که ای گروه منافقان باینجا بیائید و بالا آئید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم
هفتاد سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند بیرون روند در را بر روی ایشان ببندند و از موضع دیگر دری بگشایند
و گویند ازین در بروید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریای آتش شنا کنند و چون بآن در رسند باز
بر روی ایشان ببندند و همیشه با ایشان چنین کنند چنانچه در دنیا ایشان پیوسته بمؤمنان استهزاء میکردند و می گفتند
إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ و اینست معنی قول حق تعم اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ یعنی حق تعم در آخرت استهزاء خواهد کرد بایشان
و حضرت امام حسن عسکری ع در تفسیر این آیه فرموده است که اما استهزاء خدا بایشان در آخرت آنست که حق تعم هرگاه مستقر
گرداند منافقان معاندان علی صلوات الله علیهم را در جهنم که دار لعنت و مذلت است و عذاب کند ایشانرا بانواع عجیبه
تعذیب و عقوبت و قرار دهد مؤمنانرا که منافقان بایشان استهزاء میکردند در دنیا در روضات جنات بحضور محمد صلی الله
علیه و اله برگزیدهٔ ملک دیان ایشانرا مشرف گرداند بر آنها که استهزاء میکردند بایشان در دنیا تا مشاهده نمایند آنچه منافقان

گرفتارند در آنها از عجایب نعمتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان بشماتتی که بر منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشان است در تنعم
ایشان در بهشتهای پروردگار ایشان پس مؤمنان آن کافران را بنامهای ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنفند بعضی در میان شکمهای
افعیهای جهنم اند که میخایند ایشان را و بعضی در میان چنگال درندگانند که بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه
زبانیه اند و عمودها و گرزها که بر ایشان میکوبند و عذاب و نکال ایشان را شدید میگردانند و بعضی در دریای حمیم غرق شده اند و برزو
میکشند ایشان را در میان آنها و بعضی را زبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق جهنم را بر گلوی ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف
عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و می بینند مؤمنان را که در دنیا با ایشان سخریه و استهزا میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات
محمد و علی و آل ایشان علیهم السلام اعتقاد کرده بودند بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوهای بهشت تنعم
مینمایند و بعضی در غرفات و بساتین و منتزهات آن سیر میکنند و حوریان و غلامان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت
ایشان ایستاده اند و بر در ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان قیام مینمایند و ملائکه خداوند عزیز جلیل می آیند بسوی
ایشان از جانب پروردگار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و عجایب و تحف و هدایا و میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس میگویند آن مؤمنان که مشرف شده اند برین کافران و منافقان که ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان
تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در مواقف خزی و خواری مانده اید بیایید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بگشاییم تا
خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند وای بر ما کی ما را میسر می شود مؤمنان گویند نظر
کنید بسوی این درها چون نظر کنند درهای بهشت را گشاده می بینند گمان کنند که این درها بسوی جهنم گشوده است و می
توانند بآن درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه دوند و گریزند و آنها
از پی ایشان دوند و بایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانها بر ایشان زنند و پیوسته باین نهج دوند و انواع این
عقوبات را کشند تا وقتی که گمان کنند که بآنها درها رسیده اند به بینند که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه عمودها را
بر ایشان زنند و سرنگون بمیان جهنم افکنند و مؤمنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزا و سخریه بایشان
کنند و اشاره بآنست اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و ایضا فرموده است فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ
عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ یعنی پس در آن روز کسانی که ایمان آورده اند از احوال کافران میخندند و بر کرسیها نشسته
بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده است وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ حضرت باقر علیه السلام فرمود اما اهل بهشت
پس ایشان را جفت میکنند با خیرات حسان و اما اهل جهنم هر یک از ایشان را جفت میکنند بشیطان که او را گمراه کرده است
و حق سبحانه و تعالی فرموده است فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى یعنی پس
ترسانیدم

ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته است و زبانه میکشد ملازم آن نمیشود مگر شقی ترین مردم آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت
گردانید بر حق علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادی هست که در آن وادی آتشی
هست که نمیسوزد بآن مگر شقی ترین مردم که عمر ملعون است که تکذیب کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله را در ولایت علی علیه السلام و پشت گردانید از
ولایت او و قبول نکرد و بعد از آن فرمود آتشها بعضی از بعضی پست است و آتش این وادی مخصوص ناصبیان است و دشمنان اهل بیت
است و مؤید اینست آنکه شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس علیه اللعنه پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو گفت
چرا یا امیر المؤمنین بخدا سوگند تورا حدیثی نقل کنم از خود از خدای عز و جل و در میان ما ثالثی نبود بدرستیکه چون مرا بزمین فرستاد خدا
بسبب الخطای که کردم چون باسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی
وحی کرد بسوی من که بلی آفریده ام خلقی که از تو شقی تر است برو بسوی خازن مالک جهنم تا صورت او را و جای او را بتو بنماید رفتم بسوی
مالک و گفتم خداوند تورا سلام میرساند و میفرماید که بمن بنمای کسیکه از من شقی تر است پس مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالا
جهنم را برداشت آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک بآن گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقه
دوم آتشی بیرون آمد از آن سیاه تر و گرم تر گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین بهر مرتبه که می برد از مرتبه دیگر تیره تر و گرم تر بود
تا بطبقه هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد که گمان کردم که من و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدهای خود
گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن او را که سرد و ساکن شود و الا من میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو نفر را
دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در
دست داشتند و بر سر ایشان می زدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخواندی آنچه در ساق عرش نوشته بود و من خوانده بودم که حق تع
بر ساق عرش دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را بادم خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشانند و
ستم کننده بر ایشان اند یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنه و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله آنها کفر جحود است و آن آنست که انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند پروردگاری نیست
و بهشتی نیست و آتشی نیست و این قول دو طایفه از زنادقه است که ایشانرا دهریه میگویند و سید بن طاوس رضی الله عنه از کتاب
زهد النبی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود بحق خداوندی که جان
محمد در دست قدرت اوست اگر قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین و طاقت آن نیارند
پس چگونه خواهد بود حال کسیکه آن طعامش باشد و بحق خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر قطره از غسلین را

بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو رود تا زیر طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال آنکسیکه آن آتش
باشد و بحق الخدائیکه جانم در دست اوست که اگر یکی از مقامعی که خدا در قرآن فرموده است بر کوههای زمین بگذارند هر آینه فرو
رود تا پایین طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشد پس چگونه خواهد بود حال آنکسیکه اینها را براو کوبند در جهنم و ایضا از
کتاب مذکور روایت کرده است که چون این آیه نازل شد که بدرستیکه جهنم وعده گاه جمیع ایشان است از برای آن هفت درست
از برای هر دری از انها حصهٔ مقرری از کافران و عاصیان هست حضرت رسول صلعم و اله گریست گریهٔ شدیدی و اصحاب آنحضرت از
برای گریهٔ آنحضرت گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند که از آنحضرت سوال کردند و آنحضرت چون فاطمه صلوات الله
علیها را میدید شاد میگردید بعضی از صحابه رفت بخانهٔ فاطمه که آنحضرت را بیاورد دید که آرد جو در پیش گذاشته است و خمیر میکند و
میگوید وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ پس سلام بر آنحضرت و حال حضرت رسول صلعم و اله و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه صلوات
الله علیها برخاست و چادر کهنه بر خود پیچید دوازده موضع آنرا بلیف خرما پینه کرده بودند چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد
گریست و گفت واحزناه قیصر پادشاه روم و کسرا پادشاه عجم سندس و حریر پوشند فاطمه دختر محمد صلعم و اله که بهترین خلق است
جامهٔ می پوشد چون فاطمه صلوات الله علیها بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من
بحق الخداوندیکه ترا براستی بخلق فرستاده است پنج سالست که نیست من و علی مگر پوست گوسفندیکه شتر ما در روز بر روی
آن علف میخورد و چون شب می شود آنرا در روی خود می اندازیم و بالش زیر سر ما از پوست است که لیف خرما در میانش
پر کرده ایم پس حضرت رسول صلعم و اله فرمود ای سلمان دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس به بهشت میروند
پس فاطمه ع گفت ای پدر فدای تو شوم چه چیز باعث گریهٔ تو شد حضرت فرمود که جبرئیل این دو آیه را آورد حضرت فاطمه
صلوات الله علیها چون این دو آیه را شنید برو افتاد و گریه کرد و فرمود که وای پس وای بر کسیکه داخل جهنم شود پس سلمان
گفت که کاش گوسفندی می بودم مرا می کشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی شنیدم ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا
نمیزائیدی و یاد جهنم را نمی شنیدم و عمار گفت در لیفام مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و بر من حساب و عقابی نبود و نام
جهنم را نمی شنیدم و حضرت امیر المؤمنین فرمود که کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم نمیزائید و نام جهنم را نمی شنیدم
پس حضرت امیر صلوات الله علیه دست بر سر مبارک گذاشت و میگریست و میگفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت
در میان آتش میگردند و ابقلاً بهای آتش گوشت ایشانرا میدرند بیماری چند ند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروحی
چند ند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند و اسیری چند ند که کسی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش
میآشامند و در میان طبقات جهنم میگردند بعد از پوشیدن پنبه و کتان دجامهای آتشی می پوشند و بعد از معانقهٔ زنان

باشیاطین مقرون میگردند احادیث و آیات اوصاف جهنم و شداید از عقوبات آن بسیار است بهمین قدر درین رساله اکتفا نمودیم
و اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار کند و از بیهوشی ضلالت هشیار گرداند
بمحمد و اله الطاهرین **فصل هفدهم** در بیان اعراف است حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما
یافتیم آنچه را وعده داده بودند از ثواب پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما
از عقوبتهای که حق بود گویند بلی پس اذان بگوید مؤذنی یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت
خدا بر ظالمان است که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج می نمودند بمردم و ایشان باخرت و قیامت کافر بودند در
احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین ع خواهد بود
و از ابن عباس روایت کرده اند که گفت علی علیه السلام را در کتاب خدا نامهاست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که درین آیه
نازل شده است که او ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکارانیست که تکذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من
پس فرموده است و میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود و گفته اند آن اعرافست که حصاریست میان بهشت و دوزخ و فرموده
است بر اعراف مؤذنی چند هست که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت
نشده اند هنوز و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیدهٔ ایشان گردیده می شود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان
ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف چند مردانی که میشناسند ایشان بسیمای ایشان و گویند فایده نبخشید بشما جمع کردن شما
اسباب و اموال دنیا را و تکبری که از قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا بر اینها نخواهد
رسید پس اینها گویند داخل شوید بر بهشت و خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد اینست ترجمهٔ ظاهر لفظ آیات و مفسران
خلاف کرده اند در معنی اعراف و در جماعتی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای
دیگر فرموده است که در میان ایشان صوری و حصاری منزند که دری دارد و ظاهرش در آن رحمت است که جانب بهشت باشد
و باطنش از قبل العذاب است که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند اعراف کنگرهای بالای آن حصار است و بعضی گفته اند صراط است و اول
اشهر و اظهر است و ایضا خلافست در مردانی که در اعراف می باشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است
حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم روند و گناهان ایشان مانع شده است میان ایشان و بهشت پس ایشانرا در آن موضع
گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان بانچه خواهد پس ایشانرا داخل بهشت میکنند و بعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل
بهشت و جهنم را میشناسند و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمالند که گواهند در قیامت بر مردم و بعضی گفته اند آنها
بهترین مؤمنانند و ثعلبه از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس

در انجا می باشند و دوستان خود را می شناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه علیهم السلام وارد شده
که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم هر کس را بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که شیعه
ما نیست و ما او را نمی شناسیم داخل جهنم میکنیم و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون
لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار انست که اصحاب اعراف که حاکمند
در اعراف رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میکردانند و از صراط
میکذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد ازین
مذکور خواهند شد ان شاء الله اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و اخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت و
اهل بیت او صلوات الله علیهم داخل بهشت می شوند یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه
در اعراف میمانند هر دو محتملست چنانکه ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله عقاید کفته است که اعتقاد و اعتماد ما در اعراف انست
که حصاریست در میان بهشت و دوزخ و در ان مردان چند هستند که میشناسند هر کس را بسیمای ایشان و ان مردان رسول خدا
و اوصیاء او یند که داخل بهشت نمیشود مکر کسیکه ایشان را میشناسد و ایشان او را شناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند
بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشان را یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی کناه ایشان را خواهد امرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید
قدس سره کفته است اعراف کوهیست در میان بهشت و دوزخ و بعضی کفته اند حصاریست در میان اینها و مجمل سخن درین باب
انست که مکانیست که نه از بهشت است و نه از جهنم و احادیث درین باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف
خواهند بود رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان از ذریت انحضرت صلوات الله علیهم و ایشانند انها که خدا فرموده است وَعَلَى
الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و حق تعالی ایشان میشناسانند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میکرداند
چنانکه فرموده است يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ و ایضا فرموده است يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان
و کافران بسیمای ایشان و فرموده است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ پس خبر داده است که در میان خلق او طایفه هستند
که توسم میکنند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه مینمایند و بسیمای اینها ایشان را میشناسند حضرت امیر المؤمنین ع فرمود منم صاحب
عصا و میسم مراد علم انحضرتست باحوال مردم بفراست و از حضرت باقر ع منقولست که متوسمین که خدا فرموده است ودر حادیث
وارد شده است که حق تعالی فرموده است ساکن میکرداند در اعراف طایفه از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثواب بیعقابرا
و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده است و از برای ایشان بشفاعت میباشند و پیوسته
در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم و بعضی

گفته اند که اعراف مسکن طایفه چند نیز هستند که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم کردند پس خدا ایشان را
درین مکان ساکن میکرداند و عوض میدهد ایشان را بر المهاکه در دنیا بایشان رسیده است بنعمتی چند که پست تر است از منازل اهل
ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت باینها میرسد و اینها که ذکر کردیم عقل ابا نمیکند و از اینها و اخبار ازین باب وارد شده
است و حق تعالی حقیقت حال را بهتر میداند و انچه متیقن است انست که اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم و می ایستند در انجا
حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در انجا خواهند بود و بعد از ان خدا بهتر میداند که
حال ایشان چگونه خواهد شد تا اینجا کلام شیخ مفید بود رحمه الله و شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت کرده است از حضرت
صادق علیه السلام که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در انجا باز میدارند هر پیغمبری و هر خلیفه پیغمبری را با کناهکاران
اهل زمان خود همچنانکه می ایستد سرکرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نمایند و نیکوکاران پیشتر بهشت رفته اند
پس خلیفه خدا در هر زمان میکوید بکناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند پیشتر بهشت
رفته اند پس سلام میکنند کناهکاران بر ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند ولیکن طمع دارند و امیدوارند که داخل شوند فرموده است وَهُمْ
يَطْمَعُونَ یعنی این کناهکاران داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام
علیهم السلام و نظر میکنند این کناهکاران بسوی اهل جهنم و میکویند پروردکارا مکردان ما را با کروه ستمکاران پس ندا میکنند
اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشانند بامر که از جانب خدا بایشان می شود داخل شوید بر بهشت که خوفی بر شما نیست
واند و هناک نخواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیکران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که کفت روزی در خدمت
حضرت امیر المؤمنین بودم عبد الله بن کوا امد و از انحضرت از تفسیر این ایه سؤال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر
کوا ما را در روز قیامت باز میدارند در میان جنت و نار هر که ایمان بما اورده و یاری ما کرده است میشناسیم او را
بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی ائمه که بر اعراف موکلند که اهل بهشت میشناسند
جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت
صادق ع روایت کرده است که اعراف موضع بلندی چند است میان جنت و نار و رجال ائمه اند علیهم السلام می ایستند بر اعراف
با بعضی از شیعیان خود در وقتیکه مؤمنان کامل باصحاب بهشت رفته اند پس میکویند ائمه با این شیعیان خود که کناهکار اند
که نظر کنید بسوی برادران مومن خود که باصحاب بهشت داخل شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امید دارند که ایشان حق تعالی
ائمه بایشان ملحق کرداند پس ائمه علیهم السلام بایشان میکویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند

استغاثه کنند که پروردگارا مارا با ایشان ملحق گردان پس ندا کنند ائمه ع آن جماعت را که ایشان را بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان
خود که در جهنم اند و گویند فایده نبخشید بشما آنچه جمع کردید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس
گویند بآنها که اینها شیعیان و برادران منند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد
پس گویند ائمه بشیعیان گناهکار خود که داخل شوید در بهشت بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است و ندا
کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آب یا از آنچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستیکه
خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشان را زندگانی دنیا پس امروز
ترک میکنیم ایشان را چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را و مارا انکار میکردند **فصل هجدهم** در بیان جماعتی
است که داخل جهنم میشوند و جمعی که در آن مخلد می باشند و جمعیکه در آن مخلد نمی باشند بدانکه خلافی نیست در آنکه اهل جنت
مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و هر که را داخل بهشت شود خواه بدون عذاب خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد و خلافی
نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلدند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان
هرگز سبک نخواهد شد و آیات بسیار درین باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل جهنم نمیشوند و گذشت که
یا داخل بهشت میشوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر نسبت با ایشان خواهد شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان
حق و باطل نتوانند کرد یا جمعیکه دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت و فترة مرده باشند
و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست در
آنکه کسیکه منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی
شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب این دین باشد آنرا داند مگر نادری مثل کسیکه تازه مسلمان شده باشد و هنوز
نزد او ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکواة و امثال اینها کسیکه ترک اینها کند کافر
نیست و کسیکه حلال داند ترک اینها کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از و صادر شود فعلی که متضمن استخفاف
بدین یا حرمات الهی باشد عمداً مثل آنکه مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن زند یا حق تعالی را یا ملائکه یا
انبیا یا ائمه علیهم السلام را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را بجهتی خراب
کند یا عمداً در آن بول یا غایط کند همچنین نسبت بروضات حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام استخفاف کند بقول یا بفعل
یا تربت شریف امام حسین ع را استخفاف کند قولاً یا فعلاً مثل آنکه و العیاذ بالله بآن استنجا نماید یا نسبت بکتب حدیث شیعه
استخفاف کند و بعضی کتب فقیه شیعه را نیز چنین میدانند یا یکی از عبادات که ضروری دین است استهزاء و استخفاف نماید یا بت

یا غیرت را

یا غیرت را معبود خود قرار دهد و آنرا بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفر را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر گرداند مثل آنکه زنار بندد یا این
قصد یا پیشانی خود را به وشم هنود رنگ کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد انشاء الله
و اما غیر شیعه امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات
دین اسلام کنند اینها نیز کافرند و نجس و مخلد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و ناسزا نسبت بائمه میگویند
مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه علیهم السلام را خدا میدانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را
خالق عالم دانند بنابر بعضی احادیث و نواصب که عداوت با ائمه علیهم السلام دارند یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب
محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق ع منقول است که غسل مکن از چاهی که در آن غساله حمام جمع میشود
زیرا که در آن غساله ولد الزنا می باشد و غساله ناصبی می باشد و آن بدتر است از ولد الزنا و بدرستیکه حق تعالی خلقی بدتر از
سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند از بلور یا بصورت پسر ساده می
دانند نیز کافرند و مخلد در آتشند و غیر اینها از مخالفان دو قسمند اول متعصبی چندند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم
ببطلان مذهب خود دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند باعتبار متابعت آباء و اسلاف بدین
باطل قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل ندارند و تفحص دین حق نمیکنند با آنکه قدرت بران دارند دویم جماعتی
چندند که ضعیف العقلند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت
و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و اهل باطل غالبند و اهل حق از خوف پنهانند و حق بر ایشان ظاهر
نشده است و امثال ایشان چنانچه اشاره بآنها شد اما جماعت دویم مشهور میان علما آنست که ایشان مرجون لامر الله
اند و نه حکم بکفر ایشان میتوان کرد و نه حکم بنجات ایشان بایمان ایشان و در آخرت حال ایشان معلوم میشود چنانچه حق تعالی فرموده
است مگر مستضعفان از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمی یابند راهی را پس این جماعت
شاید خدا عفو کند از ایشان و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه وارد شده است که مراد جماعتی
است که حیله بسوی کفر نمی یابند که دانسته کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان اطفالند و آنها از مردان و زنان ایمان
که عقول ایشان مثل عقول کودکان است و بعضی گفته اند که مستضعف کسی است که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد
و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذهب را دانست و فهمید
او مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعتی دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا حکم خدا در باب ایشان معلوم
شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را مرجون لامر الله میگویند و در احادیث وارد شده است که مراد

کروهی چند ند که از شرک و بت پرستی در امده باشند و ایمانرا بدل خود نشناخته اند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل
جهنم شوند و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه
بیاورد از برای اوست ده برابر آیا این در باب کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مؤمنان است کفتم کسیکه
نماز کند و روزه بدارد و از محرمات اجتناب بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصب فرمود که خدا ایشانرا
داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن ابراهیم که کفت
بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع رفتم و در خاطر داشتم که سؤال کنم که آیا داخل بهشت میشود کسیکه امامان خود را مثل انکه
من میشناسم نشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم و نشستم نزدیک درکاهی که پرده بران اویخته بود بادی
امد و کوشه پرده را برداشت جوانی بنظر من امد مانند پاره ماهی و نزدیک بچهار سال می بایست داشته باشد مرا ندا کرد که ای
کامل بن ابراهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم که کفتم لبیک ای سید کفت آمده بسوی ولی خدا و حجت او خدا و باب او که سؤال
کنی که داخل بهشت میشود مکر کسیکه مثل تو عارف و شیعه باشد کفتم بلی والله که از برای این امدم فرمود اکر چنین باشد کم کسی
داخل بهشت خواهد شد بخدا سوکند که اکر کروهی داخل بهشت میشوند که ایشانرا حقیه میکویند کفتم ای سیدمن کیستند انها فرمود
انها کروهی اند که بسبب محبتی که بعلی علیه السلام دارند قسم بحق او یاد میکنند نمیدانند چیست حق او و فضل او و اما جماعت
اول که متعصبان مخالفانند درباب ایشان خلافست بعضی کفته اند که ایشان در دنیا و اخرت حکم کافر دارند و نجسند و در اخرت
حکم مخلد اند در جهنم سید مرتضی رضی الله عنه و جمعی باین قایلند و اکثر علمای امامیه را اعتقاد انست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان
جاریست و در اخرت مخلد در جهنم اند و بعضی کفته اند بعد از دخول در جهنم از جهنم بدر می آیند اما داخل بهشت نمیشوند
در اعراف خواهند بود و نادری قایل شده که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف است و
علامه حلی رحمه الله در شرح یاقوت کفته است اما انها که میکویند که نص خلافت بر حضرت امیرالمؤمنین ع نشده است
اکثر اصحاب ما قایلند که ایشان کافرند و بعضی کفته اند که ایشان فاسقند و انها که قایلند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند
در حکم ایشان در اخرت اکثر کفته اند که ایشان مخلد اند در جهنم و بعضی کفته اند خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت
می شوند و این قول شاذ و نادر است نزد مصنف و او قایل شده است که از عذاب خلاص می شوند اما داخل بهشت نمیشوند
و روایاتی که بر کفر مخالفین دلالت میکند و انکه ایشان مخلد در نارند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه
متواتر است و قول بانکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت می شوند قولیست در نهایت قدرت و قایل بان معلوم
نیست و انکه در میان متاخرین بهم رسیده خبر از اخبار و آثار و اقوال قدمای اخیار ندارند ابن بابویه رحمه الله در رساله

عقاید

عقاید کفته است که هر که دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعونست و هر که امامت را در غیر اهلش قایل شود ظالم و ملعون است و حضرت
رسول ص و اله فرموده است که هر که انکار کند امامت علی علیه السلام را بعد از من انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند
انکار پروردکاری خدا کرده است و کفته است اعتقاد ما در حق کسیکه انکار امامت امیرالمؤمنین و امامان بعد از و علیهم السلام کند بمنزله
کسیست که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسیکه اقرار کند بامامت امیرالمؤمنین ع و انکار کند یکی از امامان
بعد از و را بمنزله کسی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد ص و اله و حضرت صادق ع فرمود که منکر اخر ما
مثل منکر اول ماست و حضرت رسول ص و اله فرمود که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است
و اخر ایشان قایم است علیه السلام و اطاعت ایشان اطاعت منست و معصیت ایشان معصیت منست هر که انکار کند یکی از ایشانرا
انکار من کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندکان بر ما کافر است و اعتقاد ما در
انها که با علی ع جنک کرده است مثل فرموده پیغمبر است صلی الله علیه و اله که هر که با علی قتال کند با من قتال کرده است و هر که با علی جنک کند
با من جنک کرده است و هر که با من جنک کند با خدا جنک کرده است و سخن انحضرت در حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
است که من جنکم با هر که با ایشان جنک کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در برائت انست که باید بیزاری جوید از بتهای
چهارکونه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه علیهم اللعنه و از زنان چهارکونه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم علیهن اللعنه و از جمیع اشیاع و اتباع
ایشان و انکه ایشان بدترین خلق اند و انکه تمام نمی شود اقرار بخدا و رسول و ائمه مکر بتبرا و بیزاری جستن از دشمنان ایشان
و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب المسایل کفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر انکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه و انکار کند
چیزی را که خدا واجب کردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و کمراه است و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیکر کفته است
که اتفاق کرده اند امامیه بر انکه اصحاب بدعتها همه کافرانند و بر امام لازم است که همه ایشانرا توبه بفرماید در وقتی که متمکن باشد
بعد از انکه ایشانرا بدین حق بخواند و حجتها را بر ایشان تمام کند اکر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند قبول کند و الا ایشانرا
بکشد از برای انکه مرتد اند از ایمان و از ایشان هر که بمیرد بر ان مذهب او از اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در
تلخیص رضی الله عنهما کفته اند که نزد ما امامیه ثابت است که هر که جنک کند با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کافر است و دلیل بر این اجماع
فرق محقه امامیه است بر این و اجماع ایشان حجت است و ایضا میدانیم که هر که با انحضرت جنک کند منکر امامت او خواهد بود و انکار
امامت او کفر است همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که مدخلیت هر دو در دین یکیست پس استدلال کرده اند باحادیث بسیار در
این باب شیخ زین الدین در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار درین باب کفته است و معلوم می شود که کفر واقعی ایشانرا اجماعی
میدانسته و انچه از مجموع اخبار درین باب ظاهر میشود انست که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام اخرت حکم کفار دارند و در جهنم

هرگز بیرون نمی آیند و در دنیا نیز حکم کفار دارند و اما چون حق تعالی میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور حضرت قایم علیه السلام غالب خواهد آمد و شیعیان را معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان ضرور خواهد بود در این دولتهای باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانیده که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحه ایشان را حلال دانند و دختر از ایشان بخواهند و میراث با ایشان بدهند و از ایشان بگیرند و اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب علیه السلام ظاهر شود حکم بت پرستان را بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شیخ نا... رحمة الله علیهما باین تصریح کرده اند و باین وجه جمع میان احادیث می شود و ایضاً ممکنست بگوییم که چون درین زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قایم علیه السلام چون حق ظاهر صریح را که بمعجزات باهرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سایر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث متواتریست که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که بمیرد و امام زمان را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی این حدیث فرمود یعنی بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که حق تعالی نظر رحمت نمیکند بر ایشان در قیامت و عمل ایشان را قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوای امامت کند و امام نباشد و از جانب خدا منصوب نباشد و کسیکه انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده باشد و کسیکه گمان کند که این دو کس در اسلام بهره دارند و در احادیث بسیار تاویل آیاتی که در جهنم عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان کرده اند و ایضاً در اخبار بیشمار وارد شده است که هر ناصبی هر چند سعی بسیار در عبادت کند داخل این آیه است عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است و ملازم آتشی خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبره در علل و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت ما اهل بیت داشته باشد هیچکس نیست که بگوید من دشمن محمد و آل محمدم و لیکن ناصبی کسی است با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه اید و ولایت ما دارید و تبری از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس رحمه الله در کتاب سرایر از کتاب مسایل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت امام علی نقی ع که سؤال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بر زیاده از این که ابوبکر و عمر را تقدیم کنند بر امیر المؤمنین علیه السلام و اعتقاد بر امامت ایشان داشته باشد حضرت در جواب نوشتند که هر که این اعتقاد دارد او ناصبی و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص و آله فرمود که شبی که مرا بمعراج بردند در آسمان حق تعالی بمن وحی کرد در باب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند آنقدر که مانند مشک پوسیده شود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت و امامت ایشان بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم

و در تفسیر

و در تفسیر امام حسن عسکری ع فرمود در تفسیر این آیه بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند باو خطاهای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود حضرت فرمود که گناهی که باو احاطه کند آنست که او را بیرون کند از جمله دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی خدا و ایمن گرداند او را از غضب خدا و آن شرکت بخدا و کفر باو و کفر بنبوت محمد ص و آله و کفر بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و خلفای او علیهم السلام و هر یک از اینها سیئه ایست که باو احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال او کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کننده اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه که هر گاه انکار کنند امامت امیر المؤمنین ع را پس از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهند بود و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است که دشمنان علی علیه السلام در جهنم خواهند بود دائماً ابداً الاباد و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چون روز قیامت شود منادی ندا کند از آسمان که کجاست علی بن ابی طالب برخیزم من پس بگویند توئی که میگوئیم منم پسر عم پیغمبر ص و آله و وصی او و وارث او پس بمن گویند راست گفتی داخل بهشت شو امر زید تورا خدا و شیعه تورا امان بخشیدند تورا و ایشان را از فزع اکبر قیامت داخل شوید ای مؤمنان ایمان ترسی بر شما نیست امروز و شما اندوهناک نخواهید شد هرگز و در علل الشرایع از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که در وقت هر نماز که این خلق میکنند خدا ایشان را لعنت میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما میکنند و تکذیب ما میکنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام گفت بجبرائیل که ریسمان دین حق و ولایت اهل بیت را بکش میان خود و میان اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه علیهم السلام باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند و از ریسمان ولایت بدر رود از و بیزاری بجوئید هر چند از نسل محمد علی فاطمه علیهم السلام باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حقتعالی علی علیه السلام را نشانه خود میان خلقش قرار داده است و بغیر او نشانه نیست هر که متابعت او کند مؤمن است و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک کند در و مشرک است و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که اگر انکار امیر المؤمنین علیه السلام کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضاً در اکمال الدین از حضرت کاظم ع روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان بشخص او و لعنت او کافر شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق ع روایت کرده است که ائمه بعد از ما دوازده نجیبند که ملک با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را کم کند یا زیاد کند از دین خدا بدر میرود و بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف روایت است که آزاد کرده حضرت امام زین العابدین علیه السلام از آنحضرت در خلوت پرسید که مرا بر تو حق

مذمتی هست مراخبر از حال ابوبکر و عمر علیهما لعنه حضرت فرمود که هر دو کافر بودند و هر که ولایت ایشان داشته باشد کافر است و درین
باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث متفرق است و اکثر در کتاب بحار مذکور است و اما اصحاب کبایر از شیعه امامیه اگر گناهان
کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم خواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم البته باکثر ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت و اما آنکه آیا بعضی از ایشان ممکنست داخل جهنم شوند و شفاعت
بایشان ملحق نگردد تا آنکه بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نمی‌شوند و عقاب ایشان در دنیاست یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر احادیث
درین باب خلاف و ابهام بسیار دارد و گویا سبب این اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرأت بر ارتکاب کبایر و معاصی ننمایند
و معتزله از اهل سنت اعتقاد داشته‌اند که اصحاب کبایر در جهنم مخلد خواهند بود و احادیث و اخبار بر نفی این قول بسیار است چنانکه
ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم ع روایت کرده است که مخلد نخواهند بود واحدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک
و کسیکه اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مؤمنان او را از گناهان صغیره سؤال نمی‌کنند حق تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از
کبایر آنچه نهی کرده‌اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می‌آمرزیم گناهان شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوی گرامی راوی گفت
یا ابن رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب می‌شود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام
که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان
راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر می‌باشد و حال آنکه حق تعالی می
فرماید لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمی‌کنند شفاعت کنندگان مگر برای کسیکه پسندیده باشد و کسیکه مرتکب
کبایر میشود پسندیده نیست حضرت فرمود که هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب گناه کند مگر آنکه بدش آید او را این فعل و پشیمان میشود
از آن و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه و فرمود که هر که شاد کند او را حسنه او و آزرده کند
او را گناه او پس او مؤمن است پس کسیکه پشیمان نشود از گناهیکه مرتکب آن میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت
واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفیعی که سخن او را بشنوند
و اطاعت او کنند راوی گفت یا ابن رسول الله بچه جهت مؤمن نیست کسیکه پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب آن گردد حضرت
فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از گناهان را و داند بعلم و یقین که او را وعید عقاب کرده‌اند البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است
و هرگاه پشیمان شود تایب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هرگاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده
نمیشود برای آنکه مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهیکه مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته
پشیمان میشد و رسول خدا ص و آله فرمود که کبیره نیست باستغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است

ولا

ولا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسیکه خدا دین او را پسندیده باشد و کسیکه مرتکب کبایر و دین اقرار بجزا
بر حسنات و سیئات یعنی در این دین داخل است و کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود بر آنچه مرتکب شده است
از گناهان چون میداند عاقبت آنرا در قیامت و در تفسیر عسکری صلوات الله علیه مذکور است که رسول خدا ص و آله فرمود که ولایت
علی علیه السلام حسنه‌ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنچه باهلش میشود و میرسد از تطهیر از گناهان
بمحنتهای دنیا و بعضی در عذاب برزخ تا آنکه نجات یابد او بشفاعت موالی طیبین او و ولایت و محبت اضداد علی علیه السلام و مخالفت
آن حضرت سیئه‌ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنکه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعت خود بنعمت و صحت و فراخی روزی
و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسیکه انکار ولایت امامت علی علیه السلام کند بچشم
خود هرگز بهشت را نخواهد دید مگر در وقتیکه از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو بنمایند که اگر مؤمن می‌بودی و موالات
علی علیه السلام میداشتی جای تو اینجا می‌بود و کسیکه ولایت علی علیه السلام و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان
او و انقیاد نماید دوستان او را آتش جهنم بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او در جهنم باو بنمایند و میگویند اگر شیعه و موالی
علی علیه السلام نبودی جای تو اینجا میبود و مگر آنکه گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم عذاب کنند آن قدر که از گناه پاک شود مثل آنکه آدم
چرکین بدن خود را از حمام چرک پاک کند پس بشفاعت و موالات امامان خود علیهم السلام از جهنم بدر آید پس حضرت رسول ص و آله
فرمود از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمی‌شود هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید
پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی و رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو و محبان
علی علیه السلام فرمود کسیکه چرک کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی علیهما السلام و محرمات مرتکب شده باشد و ستم بر مردان مؤمن
و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایعی را که از برای او مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت کثیف و چرک آلود
و نجس پس گویند باو محمد و علی صلوات الله علیهما ای تو چرکین و نجس و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت
ملائکه مقربان نداری مگر آنکه ترا پاک کنند از این کثافات پس او را داخل میکنند بر طبقه بالای جهنم و بعضی از گناهان او عذاب
میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شداید بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه او علیهم السلام
بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستند که بر میچینند و میربایند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه را برمیچیند و داخل
بهشت میکنند و بعضی از گناهان ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را از شداید و نوایب که از پادشاهان و غیر ایشان بایشان
میرسد با فتنه‌ها که در دنیا بتنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان
میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن بر ایشان سخت میکنند تا کفاره ایشان باشد و اگر گناهی باشد با نزد آنکه که

مرگ بایشان میرسد کفاره میشود و اگر باز بماند بشداید عرصات قیامت و اگر بیشتر و عظیم‌تر باشد در طبقهٔ اعلای جهنم عذاب میکنند
و ایشان از سایر محبان ما عذابشان شدیدتر است و گناهان ایشان عظیم‌تر است و این جماعت را شیعهٔ ما نمی‌نامند و دوستان دوستان
ما و دشمنان دشمن ما میگویند و نیست شیعهٔ ما کسیکه کلام ما پیروی و متابعت ما و متابعت ما کند آثار ما نماید و اقتدا کند بما در اعمال
و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود که بخدا سوگند که دو تای شما را در جهنم نخواهند دید
بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید راوی پرسید که این در کجای قرآن است فرمود در سورهٔ رحمن که میفرماید لَا يُسْأَلُ عَنْ
ذَنْبِهِ مِنْكُمْ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ یعنی سؤال کرده نمی‌شود از گناه او از شما شیعیان نه آدمی و نه جنی راوی گفت منکم در مصحف ما
نیست حضرت فرمود بخدا سوگند که بود و عثمان انداخت و اگر نباشد باید عقاب خدا از همهٔ خلق برطرف شود و کلینی بسند موثق
از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند گفتم ما نزد سنیان
بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده
کردم فرمود بخدا سوگند که دو نفر شما داخل جهنم نمی‌شوند نه والله که یکی نیز داخل نمی‌شود والله که شمائید اهل این آیه که معنیش
اینست چه میشود ما را چرا نمی‌بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم میشمردیم پس فرمود که سنیان شما را
طلب می‌کنند در جهنم و یکی از شما را در آنجا نمی‌یابند و این مطلب را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند و فرات بن
ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی در قیامت تو بنور من متوسل
میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریت تو پس بکجا خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس
چون داخل بهشت شوید و با زنان خود در منازل خود قرار گیرید حق تعالی وحی نماید بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نگاه کنند. کنند
دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده‌ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید چون
اهل جهنم شمیم بهشت را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب را از ما ما نسیمی می‌یابیم مالک
گوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند
یکی از اهل جهنم اهل بهشت را ندا کند که آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری بدیگری گوید که آیا تو عریان نبودی من ترا
جامه دادم باز دیگری دیگری را خطاب میکند که آیا تو نمی‌ترسیدی و من ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا من ستر
ترا پنهان نمیکردم و همچنین هرکه از ایشان حقی بر یکی از ایشان داشته باشد یاد کند و او تصدیق نماید پس همه گویند
بآنها که پس ما را از خدا بطلبید که بشما بخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان
گویند پس ایشان گویند بآنها که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید

که این نام را

که این نام را از ما بر دارد و در بهشت جای بماند پس ایشان دعا کنند حق تعالی باد را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن
نام را فراموش کنند و ماوای در بهشت از برای ایشان قرار کند و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم
روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق ع از جهنمیان فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می‌آیند پس
ایشان را می‌آورند بسوی چشمه نزد دروازهٔ بهشت که آنرا عین الحیواة میگویند پس از آب آن چشمه بر ایشان میریزند پس
پس چنانکه گیاه میروید گوشت و پوست و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمران بن ابان که گفت
از حضرت صادق ع سؤال کردم از حال کسیکه داخل جهنم می‌شود پس او را بیرون می‌آورند و داخل بهشت می‌کنند حضرت فرمود
که اگر خواهی ترا خبر میدهم بآنچه پدرم درین باب میگفت میفرمود که مردی چند را بیرون می‌آورند از جهنم بعد از آنکه
ذغال سوخته شده باشند پس می‌برند ایشان را بسوی نهری نزد دروازهٔ بهشت که آنرا حیوان میگویند و از آن آب بر ایشان
میریزند پس گوشتها و موها و خونهای ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که جماعتی را
میسوزانند در آتش تا وقتیکه مانند ذغال می‌شوند و شفاعت ایشان را در می‌یابد پس میبرند ایشان را بسوی نهریکه از عرق
اهل بهشت بیرون می‌آید پس غسل میکنند در آن پس میروید گوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف می‌شود از ایشان
کثافت و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت می‌شوند پس در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس همه صدا بلند میکنند
که خداوندا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته می‌شود پس حضرت فرمود که دشمنان علی ع همیشه در جهنم خواهند
بود و ایشان را در شفاعت در نخواهند یافت و بسند معتبر دیگر از حمران روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق علیه السلام
عرض کردم که سنیان میگویند تعجب نمیکنید از جماعتیکه دعوی می‌کنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با
دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد کرد و انید حضرت فرمود که آیا نمی‌خوانند قول حق تعالی را وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ
در بهشت جنتی پست‌تر از جنتی می‌باشد و در جهنم آتشی پست‌تر از آتشی می‌باشد آنها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند
بود و بخدا سوگند که در میان بهشت و دوزخ نیز منزلی می‌باشد و من نمی‌توانم از ترس مخالفان سخن بگویم وقتی که
قایم ع ظاهر شود پیش از کفار ابتدا بسنیان خواهند کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون
اول این حدیث را از آنحضرت روایت کرده است که امام ع در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم می‌شوند بگناهان خود و
بیرون می‌آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام باقر ع روایت کرده است که آخر کسیکه از جهنم بیرون می‌آید مردیست
که او را همام میگویند و در جهنم عمری ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان یا منان مؤلف گوید که اینجماعت که درین احادیث
معتبره وارد شده است که از جهنم بیرون میروند و داخل بهشت می‌شوند جماعتی است که فساق شیعه در اینها داخل بوده

باشند ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده و ابن بابویه رحمه الله روایت کرده است در انچه حضرت امام رضا ع از برای مامون ملعون نوشته

ان محض اسلام است مذکور است که خدا داخل نمیکند مومنی را و حال انکه او را وعدهٔ بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافر را و

حال انکه او را وعید آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش می شوند و بیرون می آیند از آن

و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق ع نیز این را روایت کرده است و ایضاً در کتاب

فضایل الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای

شما از برای شما بهشت است و شما از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت

روایت کرده است که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگویید و اعتقادهای شما را نمیداند خدا او را داخل بهشت میکند

و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند که چه میگویید و چه میگویید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی

از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که من اختلاف میکنم با مردم و بسیار

می شود که تعجب من از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر علیهم اللعنه دارند و ایشان را امانت درست گویی

و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و آن امانت و وفا درست گویی ندارند پس حضرت درست نشست

و روی بمن آورد مانند غضبناک پس فرمود که دینی نیست برای کسیکه عبادت کند خدا را با ولایت امام جابری که از جانب

خدا نباشد امانت او و عتابی و غضبی نیست برای کسیکه عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد

گفتم آنها را دینی نیست و بر اینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی را اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ

مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ و فرمود یعنی خدا دوست و یاور آنهاست که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از

تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش برای انکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و

فرموده است وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

یعنی آنها که کافر شدند دوستان و یاوران ایشان هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کند بولایت امام جابری که از جانب خدا

پیشوایان باطل اند بیرون می برند ایشان را از نور بسوی ظلمات و تاریکیها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند

چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی

ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان صاحب نارند و همیشه در جهنم

خواهند بود و ایضاً کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم

هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کند بولایت امام جابری که از جانب خدا نیست هرچند از رعیت در اعمال خود نیکوکار

و پرهیزکار باشد البته عفو میکنم از هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هرچند از رعیت در آن نفس خود

ستمکار باشد و بدکار باشد و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند بدرستی که خدا شرم میکند از انکه عذاب کند امتی را

که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هرچند در اعمال خود ستمکار و بدکردار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آن

حضرت روایت کرده است که رسول خدا ص واله فرمود که چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خواهیم بود و هر کس مظلمه او

میان خدا و او باشد حکم میکنیم در آن و خدا اجابت میکند و هر کس مظلمه او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از اهلش می بخشند ما را

و هر که مظلمهٔ او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بانکه عفو کنیم و درگذریم و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که حضرت رسول ص واله

بعلی علیه السلام گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتیکه نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس

شیخ مفید و شیخ طوسی رحمه الله علیهما روایت شده است از حضرت سید الشهدا علیه السلام که رسول خدا ص واله فرمود دست از مودت ما

اهل بیت برمدارید که هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی که جانم بدست

قدرت اوست که نفع نمی بخشد بنده را عمل او بنده را مگر بشناخت حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی نقی ع

که رسول خدا ص واله گفت یا علی خدا آمرزید ترا و شیعیان ترا و دوستان شیعیان ترا و ایضاً از حضرت امام رضا ع روایت کرده است

که رسول خدا ص واله گفت که خدای عز و جل میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و به پیغمبری من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی

که داشته باشد و در محاسن بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که نمیخورد آتش کسی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضاً

از حضرت باقر ع روایت کرده است که وصف نمیکند بندهٔ این امر را یعنی امامت ائمه را علیهم السلام که طعمهٔ آتش گردد راوی گفت که در میان

ایشان کسی هست که گناه بسیار میکند حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر این کفارهٔ گناهانش نشد روزی

او را تنگ میکند و اگر این کفارهٔ گناهانش نشد جان کندن او را بر او سخت میگرداند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل

بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مؤمن دو مؤمن است اول مؤمنی که وفا کرده است

از برای خدا بشرطهائی که بر و شرط کرده است و اعمال ایمانی همه را بجا آورده است چنانکه فرموده است رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا

اللّٰهَ عَلَیْهِ و باو نمیرسد احوال دنیا و آخرت پس او در آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهد بود و نیکو رفیقانند

ایشان از برای او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگری ندارد و دویم مؤمنی است که پای او میلغزد

و مرتکب گناهان میشود پس او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روید گاهی کج شود و گاهی راست بایستد و بهر طرف که باد او را

بگرداند میگردد که احوال دنیا و اهوال آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت و عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق ع

روایت کرده است و فرمود چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید برای کسیکه بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است بدرستیکه

که حق تعالی میفرماید برمن لازم است که نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله سواری بود در سفری ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سؤال کردند
فرمود جبرئیل نازل شد و مرا خبر بشارت دادند که علی علیه السلام در بهشت خواهد بود سجده کردم برای شکر حق تعالی چون سر برداشتم گفت فاطمه
صلوات الله علیها در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسن حسین صلوات الله علیهما بهترین جوانان
بهشتند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود پس سجده کردم چون سر برداشتم هر که دوست   کفت
دارد کسی را که دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارة المصطفی روایت کرده است از خدیجة بن منصور که گفت در خدمت
حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم برادری دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما تعظیم شما اما که شراب
میخورد حضرت فرمود عظیم است اگر درست ما با این حال باشد و لیکن خبر میدهم بک که بدتر از این مرد است و آنکه است که نصب عداوت
ما میکند و پست ترین مؤمنان و حال آنکه در میان ایشان پستی نمی باشد شفاعت او را قبول میکنند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای
هفتگانه و از اهل زمینهای هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و آن برادر تو که گفتی
از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند خدا او را ببلائی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند
گناهی بر او نباشد بدرستیکه شیعیان ما بر راه راستند و در خبر است پدرم بسیار میگفت که دوست دار دوستان آل محمد را صلی الله علیه و آله
هر چند بدکردار باشد و دشمن دار دشمن آل محمد را هر چند روزها روزه باشد و شبها بعبادت بایستد و ایضا از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناهی و عیبی داشته باشند
و رویهای ایشان درخشنده باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده شده باشد
و امن و امان بایشان داده شده باشد مردم ترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند
محشور شوند سواره بر ناقهها که بالهای آنها از ~~یاقوت سرخ باشد~~ از طلا درخشان باشد و نرم باشد و آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای
از یاقوت سرخ باشد و نرم تر از حریر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و بروایت دیگر جامههای سفید پوشیده باشند مانند شیر
و نعلها از طلا باشد که بند آنها از مروارید باشد که درخشد و آن ناقهها از نور باشد و مهار آنها از طلا باشد مکلل بدر و یاقوت
سرخ بادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال
روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق علیه السلام و گفتم فدای تو شوم
شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما خواهد
بود فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند و هر چند دزدی کند پس سر مبارک اشاره نمود که بلی و ایضا روایت کرده است از محمد بن

الیاس

الیاس که گفت داخل شدم بر ابو بکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقت وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد علیهم السلام
که من از او شنیدم میفرمود من نمیگذارم بجهنم کسی که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم
که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث است که دلالت
میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر و صحیح از جابر روایت کرده است که حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوی تشیع میکند بهمین که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر
کسی که بپرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او بکند ای جابر نمیشناختند شیعیان ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت
روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقرا و مسکینان و قرض داران و یتیمان و راست گویی و حدیث و تلاوت
قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر به نیکی و امینان خویشان و قبیله خود باشند در هر چیز پس جابر گفت یا ابن رسول الله
من احدی از شیعه را باین صفات نمی بینم حضرت فرمود ای جابر براههای باطل مرو که بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی علیه السلام
و او را امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر است از علی علیه السلام و عمل رسول را
بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت باو فایده نمیکند پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان
خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوب ترین بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسیست که پرهیزکارتر باشد از خدا
و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت او و با ما برات آزادی از آتش نیست و ما را بر خدا
حجتی نیست هر که مطیع خداست او ولی ماست و هر که عاصی خداست دشمن ماست و بولایت ما نمی تواند رسید مگر به پرهیزکاری و عمل و در خصال
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در
طاعت و عمل را خالص گرداند از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعت را ببینی ایشان شیعه
جعفر اند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در شب ماهی از مسجد
بیرون آمد و متوجه قبرستان شد جماعتی بآنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان توایم یا امیر المؤمنین
پس از روی تفرس نظر کرد در رویهای ایشان و فرمود چرا نمی بینم بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد
رویان از بیداری شب کور چشمان از بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای ایشان
فرو رفته است از بسیاری روزه لبهای ایشان خشکیده بعد از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته و از حضرت
باقر علیه السلام منقول است که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت کند خدا را و ابن ادریس در سرائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که نیست شیعه ما کسیکه بزبان دعوای تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما و لیکن شیعه ما کسیست که با ما موافقت کند

بزبان و دل و متابعت کنند آثار ما را و عمل کنند باعمال و آثار ما اینها یند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی هر کس حکمت باو داده شود پس باو داده شده است خیر بسیار
حضرت فرمود حکمت شناختن امام است و اجتناب کبایر که وعیده آتش بر انها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است
که از حضرت صادق ع پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر می برد حضرت فرمود بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر می برد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا میکند مؤمن نیست و دزدی که در وقت دزدی میکند مومن نیست
و ایضا بسند صحیح از عبدالله بن سنان روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که مرد مرتکب کبیره از گناهان کبایر میشود
و میمیرد آیا او را از اسلام بدر میبرد و اگر او را عذاب میکنند عذابش مثل مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذابش را مدتی
با انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبایر را و انرا حلال داند بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب میکنند او را شدیدترین
عذابها و اگر معترف باشد باینکه آن گناه که کرده است حرام است و برانها اصرار کرده او را از ایمان بدر میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش
سبک تر از عذاب اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد او منافق است هر چند روزه و نماز کند و دعوای اسلام کند کسیکه چون او را برامری امین کنند خیانت
و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و بدانکه احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است
و هم چنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون می برد اخبار بسیار است و در بین اختلافات و ابهامات مصالح بسیار است
و از جمله آنها اینست که ارباب شهوات مغرور نگردند بایات و احادیث رجا و پیوسته مترد د میان خوف و رجا بوده باشند که اعظم
صفات اهل ایمان اینست و رجای غالب منتهی میشود باعتراز و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جمله گناهان است و خوف غالب نیز   کبیره است
خوب نیست و منتهی میشود بنا امید شدن رحمت خداوند کریم و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس
و قلوب جمیع خلقند دوای هر دو را بدست تو داده اند اگر بمرض اعتراض مبتلا شوی باید دوا کنی مرض خود را بایات خوف و بانکه
پروردگار تو فرموده است که مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور کرد ترا به پروردگار کریم تو که
ترا خلق کرد و تقدیر امور تو کرده و به بهترین صورتها ترا مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر
کند در ایات و اخبار که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که شفعای
روز جزا یند میکنی تفکر کن که اگر باعث ایمن میگردد چرا آن شفعای خود در روزها و شبها از خوف حق تعالی میلرزیده اند و پیوسته
آه جهانسوز از سینه حقیقت دفینه بر میکشیده اند و نهرها از آب دیده حق بین بر رخسار مبارک جاری میگردانیده اند و ایضا
شفاعت فرع ایمان است و ایمان فرع یقین است و یقین از کبریت احمر نایاب تر است و ایضا چه میدانی که ایمان ناقص بوساوس

شیطان برطرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارها یند که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر کرده اند و
جواهر عقاید ایمانیرا در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کبایر جفتها و قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل
نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازاله اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوقند و دزد ایمان که شیطان است در کمین نشسته
است که اگر رخنه بیابد خود را اندرون سینه رساند و انچه تواند از جواهر حقایق ایمانی بربایند یا آتش شک در دو شبهه همه را باطل
گرداند و تو یک یک آن پاسبانانرا بدر میکنی که اینها ضرور نیست و قفلها و بندها را میگشائی که شفاعت شفیعان مرا کافیست و بخواب
غفلت سرمست شهوات و لذات فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینه خود جای داده و ملائکه رحمت را که خازنان دین اند
از خود رمانده و شب و روز آن دزدان ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات شیطانند وقت
جان کندن شیاطین عدیله نیز یاوران ایشان میگردند وقتی خبر میشوی و از خواب غفلت و مستی جهالت و ضلالت بیدار و هشیار
میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود شده باشد و ملائکه غلاظ شداد بر سرت ایستاده باشند و چندانکه
رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا گوئی فایده نکند و شفعای تو همه خصمان تو باشند و از دزدهای باطل تو همه برطرف شده باشد
و از غرور باطل بغیر خسران ابدی ثمره نداشته باشی نعوذ بالله من ذَٰلِكَ وَهُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ پس چه میدانی که این
ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو باقی خواهد ماند حضرت صادق ع فرموده است که حق تعالی از جمیع صالحین
و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حق تعالی که رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا یعنی ای پروردگار ما
میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود این را برای این میگفتند که میدانستند که بعضی از دلها که
بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضا ایات و اخبار که دلالت میکنند بر انکه مؤمن یا شیعه بجهنم نمیروند چگونه بانها مغرور میشود
و حال انکه شیعه و مؤمن و محب معانی بسیار دارد چنانکه بعد از این انشاء الله تعالی بیان خواهد شد چه میدانی که از آن احادیث بچه
معنی وارد شده است و آن معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضا مگر حسرت و زیانکاری آخرت منحصر در عذاب و عقوبت است
حرمان از الطاف خاصه الهی و درجات عالیه غیر متناهیه و مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانه بس است از برای حسرت حسرت ابدی
و مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن بس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفی
است که ترا باعث عمل میشود و زجر از مناهی میگردد آن بهترین احوال است و اگر خوفیست که مورث سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد
و آدمی را در دعا و در عمل سست گرداند از آن جمله گناهان کبیره است و اگر ترا چنین حالتی عارض گردد در ایات رحمت و احادیث
رجا تفکر نمائی و در وقت احتضار و نزدیک بان غلبه رجا بر خوف بهتر است **فصل نوزدهم** در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و
ارتداد است و احکام آنها بدانکه خلافست در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق

وباور داشتن است ودر حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند وخلاصه سخن درین باب انست که ایمان یا از افعال قلوب است وبس یا
از احوال جوارح است وبس یا از هر دو است اول که اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است وجمعی کثیر از شیعهٔ امامیه وخواجه النصیر رحمه افعال
در فصول باین قایل شده اند لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است واشاعره گفته اند بستن قلب است
بر آنچه معلوم شود از خبر دادن مخبر وان امر کسبیست که ثابت می شود باختیار تصدیق کننده ولهذا ثواب بران مترتب میشود بخلاف
علم ومعرفت که گاه هست بی اختیار وکسب حاصل می شود مانند بدیهیات وبعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق انست که باختیار
خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده پس اگر آن علم بدل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد وبطلان این سخن
ظاهر است وبر اصحاب این سخن لازم می آید که اکثر کفار که علم بحقیت رسول صه واله داشتند وانکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند
واین مخالف اجماع وآیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون آمد بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند
وگفتند این جادوئیست هویدا پس فرموده است وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ یعنی انکار کردند آنها را وحال آنکه یقین
کرده بود بآن نفسهای ایشان وایضا فرموده است پس چون آمد بسوی ایشان آنچه را میدانستند کافر شدند بان پس باید
تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه وضرورت چنانکه مشروط است بآنکه فعلی ازو صادر نگردد که موجب کفر او باشد
مانند انداختن مصحف در قاذورات وامثال آن چنانکه دانستی یا آنکه گوییم مراد از تصدیق انست که باور دارد ودین خود
قرار دهد وعازم بر اظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت واگر دویم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا تلفظ بشهادتین تنها است
واین مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید او مؤمنست هر چند در دل انکار کند ودلالت بر بطلان
این مذهب میکند اجماع امامیه وقول حق تعالی که گفتند اعراب ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید ولیکن بگویید که
مسلمان شده ایم وهنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال جوارحست از طاعات واجبه ومستحبه همه واین
مذهب خوارجست علیهم اللعنه وقاضی عبد الجبار وبعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از واجبات
وترک محرمات واین مذهب ابو علی جبائیست وابو هاشم واکثر معتزله بصره است واگر سیم باشد که افعال قلوب وجوارح هر دو باشد
پس یا عبارتست از اعتقادات وجمیع طاعات بجوارح واین قول محدثانست وجمعی از عامه وبسیاری از احادیث عامه وخاصه
بر این دلالت میکند واز بعضی آیات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد می شود وایشان میگویند ایمان تصدیق
بدل است واقرار بزبان وعمل باعضا وجوارح وبر خصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است وشیخ مفید رحمه الله باین قایل
یا عبارتست از اعتقاد بدل واقرار بزبان واین مذهب خواجه نصیر علیه الرحمه است در تجرید پس درین باب هفت مذهب است
وسه مذهب است که علمای امامیه بآنها قایل شده اند وبعضی از آیات واخبار دلالت بر اول میکند وبعضی بر ششم وبعضی بر هفتم

وبعضی

وبعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند وجمع میان آنها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول آنکه قایل شویم بآنکه ایمان در لسان شرع
بر چند معنی اطلاق میکنند اول عقاید حقه است با ترک کبایر وفعل فرایضی که ترک آنها داخل گناهان کبیره است مانند نماز وروزه
وزکوة وحج وجهاد وامثال اینها واین معنی از بسیاری از اخبار صحیحه ومعتبره ظاهر می شود دویم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و
ترک جمیع محرمات واین نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود سیم یقین بعقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات وسنن نبویه وترک
محرمات ومکروهات چهارم محض عقاید ضروریه با عدم انکار آنها یا اقرار بآنها با عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد واکثر احادیث
دلالت بر معنی اول میکند چنانکه از حضرت امام رضا منقولست که اصحاب کبایر نه مؤمنند ونه کافر بلکه محل شفاعتند ومسلمانند
ودر احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلوات کافرست ومانع الزکوة کافرست وکافرست تارک حج وزانی در
وقت زنا مؤمن نیست وشارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست ودزد در وقت دزدی مؤمن نیست وآنکه
روح ایمان در وقت زنا ازو مفارقت میکند وچون فارغ میشود یا توبه میکند یا عود میکند وثمرهٔ که باین ایمان مترتب میشود
عدم استحقاق مذلت واهانتست وعقوبت وعذابست در دنیا وآخرت زیرا که کسیکه اجتناب کند از کبایر گناهان صغیرهٔ
او مکفر ومغفورست بنص قرآن کریم دویم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات وترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث
سلب ایمان شده است از جمعیکه مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان یا تارک غیر فریضه باشند از واجبات وثمرهٔ این ایمان ملحق
شدن بمقربان وحشر با صدیقانست با شفاعت مثوبات ورفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال فعل
واجبات ومستحبات وترک جمیع محرمات ومکروهات اتصاف بصفات جمیع حسنه است وتهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در
اخبار صفات مؤمن وصفات شیعه وآیات سورهٔ مؤمنان وغیر آن وارد شده است واین ایمان مخصوص انبیا واوصیا علیهم السلم
چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن ومؤمنین بامیر المؤمنین وائمهٔ طاهرین علیهم السلم وارد شده است ودر تفسیر قول حق تعالی
وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ یعنی ایمان نمی آورند اکثر ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرکند
احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب مقدس الهی داخلست در این شرک حتی اعتماد کردن
در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از انگشت بانگشت وثمرهٔ این ایمان آنهاست که از برای انبیا واوصیا وارد
شده است از درجات کمال وقرب نزد ذی الجلال وشفاعت کبری والهامات حق تعالی ومراتبی که حد عقل از ادراک آنها
قاصرست چهارم محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا وثمرهٔ که مترتب می شود در دنیا امان یافتنست در جان ومال
وعرض از کشته شدن واخذ اموال واسیر شدن واهانت ومذلت مگر آنکه فعلی ازو صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار
کردن یا حد یا تعزیر گردد ودر آخرت آنکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله گو بمرتبهٔ قبول نرسد واورا از عذاب نجات دهد

کو مستحق ثواب نباشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد جهنم نباشد و بنا بر یک قول مطلقا داخل جهنم نشود که در برزخ دنیا عقوبتها بر وارد شود و بنا بر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه برین معنی اطلاق میکنند یا باقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد چنانکه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروط است بانکه فعلی بموجب ارتداد او باشد از و صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که در مقابل این ایمان است داخل اند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله از کفار و مشرکین و جمیع منافقان و مشرکان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و هر که غیر شیعه اثنا عشریست زیرا که ایشان مخلد اند در جهنم چنانکه سابقا مذکور شد پنجم آنست که تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد ظاهر نکند و فعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از و صادر نشود که در دل اعتقاد با بیمانی داشته باشد و هر چند اعتقاد بهمه ائمه علیهم السلم نداشته باشد و اظهار آنهم نکند و ثمرهٔ این ایمان بنا بر مشهور آنست که خون و مالش محفوظ باشد و او را نکاح توان کرد و مستحق میراث از مسلمانان باشد و سایر احکام ظاهرهٔ مسلمانان بر و جاری باشد بنا بر مشهور اما در آخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عمل از اعمال او مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی از انها بدتر است و منافقان نیز درین ایمان داخلند و باین وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار نتوان کرد و در هر مقام مناسب المقام بر یکی ازان معانی محمول خواهد شد وجه دویم آنست که ایمان عبارت از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار می توان کرد اما بدون انضمام با وجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سیم آنست که ایمان محض عقاید حقه باشد و آنچه در اخبار وارد شده است که دلالت بر دخول اعمال یا اشتراط اعمال و ترک مناهی و اخلاق میکند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار مختلفه محمول بر آن مراتب است و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم باین وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگرچه نزدیک است بوجه اول اما حمل بر وجه اول انسب و الیق است وجه چهارم آنست که گوییم ایمان اصل اعتقادات است و اعتقاد و ایمان در تزاید می باشد و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبهٔ یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار میدارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید که شیری متوجه است و باین خانه می آید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتنا نمی کند و اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند و هر چند خبر باو بیشتر میرسد و قراین او بیشتر ظاهر میشود خوف و هراس او بیشتر میشود و تدبیر دفع آن بیشتر بر می آید تا آنکه بحدی میرسد که بشیر را از دور می بیند در آن وقت بیتابانه بر میجهد و میگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر می افکند همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر می شود شوقش بامور یکه موجب ثواب است و حذرش از اموریکه موجب عقاب است زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمانند چنانکه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت

رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان بآراستن خود و آرزو درست نمی شود ایمان آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن بکند و گواهی بر حصول آن در دل بدهند و بدانکه حیات بدنی آدمی بقلب است حیات روحانی و ایمانی نیز بقلب است و چنانچه بینائی و شنوائی روحانی آدمی بچشم و گوش و سر است بینائی و شنوائی روحانی آدمی بچشم و گوش دل است و کسیکه حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانکه حق تعالی در شان کافران فرموده است که ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان که کرانند و لالانند و کورانند پس نمی بینند و تعقل نمیکنند چیزی را و فرموده است که دیده های سر ایشان کور نیست و لکن دیده های دلهائی که در سینهای ایشان است کور است و این بسبب آنست که حیات عبارت است از امریکه منشا علم و قدرت باشد و آثار بران مترتب شود و حیات ظاهری منشا علوم محسوسه می شود که در دو روزهٔ دنیای فانی بکار او می آید و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الآباد باقیست و آثارش معنویست و موجب معرفت و قرب الهیست و چشم و گوش دل را میگشاید و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد و اشیا را بنور خدائی می بیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و بنور با ملائکه زبانی همراز است و در میان مقربان حق تعالی ممتاز است و این بدن بمنزلهٔ خانه ایست که روزنها دارد از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میگردد و هر چند آن چراغ افروخته تر می شود و پر نورتر می شود انوار و آثارش از درها و روزنها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقهٔ انسانی و بدانکه حیات آدمی بروح حیوانی است بخار لطیفی است که حاملش خون است و معدنش قلب است و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضای و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف بر بدن و آلات است و باینجهة با آنکه از عالم قدس است تعلقی باین بدن کثیف بهم میرساند و اولا بچیزی که باعث حیات بدن است و منشا ادراکات جزئیه است که روح حیوانیست تعلق میگیرد و چون منبع آن که قلب است بقلب زیاده از اعضاء دیگر علاقه دارد و لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باینمعنی است و هر صفتی که در نفس حاصل شود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضاء و جوارح سرایت میکند و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بهر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضاء و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها ازان جدا کرده باشند هر چند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشند و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و جداول بیشمار از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدن روان می شود و قسام حقیقی و بخشندهٔ روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک برانها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریاهای فیض نامتناهی پیوسته جاریست اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را ازین نهرها

زایل گرداند و خس خاشاک مواد فاسدهٔ جسمانیرا که از اخلاط بدنی بهم میرسد و کل ولای شبهات شیطانیه و شهوات نفسانیه را از سرراه
انها زایل گرداند تا آن دو عین الحیوات جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بتائیدات حق تعالی جاری گردد و چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول
است که در آدمی پارهٔ گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن
بیمار و فاسد است و آن دل آدمیست و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث است
تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که دلها بر سه قسمند دل سرنگون است که هیچ خیر دران جا نمیگیرد و آن دل کافرست
و یکدل آنست که خیر و شر هر دو دران در می آید هریک قوی ترست بر دل غالب میگردد و یکدل هست که گشاده است و دران چراغی از نور
الهی روشن است که پیوسته نور از ان ساطع است و هرگز نورش بر طرف نمیشود و آن دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقول است که منزلهٔ قلب از بدن آدمی منزلهٔ امام است نسبت بسایر خلق نمی بینی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دلند
و همه از جانب او متمسک کنند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هرچه دل اراده کند فرمان او را قبول میکنند هم چنین امام بمنزلهٔ جان
عالم است و باین نحو میباید او را اطاعت کنند و تابع آن باشند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده است که بنده را چهار چشم
میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را دران می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت خود را دران می بیند
پس بنده که خدا خیر او را خواهد هر دو چشم دل او را بینا میکرداند که امور غایبه را بانها می بیند و عیبهای خود را بانها میداند و اگر کسی شقی
و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوش است خیرات
و طاعات را امید میدهد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها و شرور را تلقین مینماید پس هریک که بر دیگری غالب باشد میل بان
میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز را دل فاسد نمیکند مانند گناه بدرستیکه دل مرتکب گناه میشود تا وقتی
که گناه دران غالب میشود و آن را سرنگون میکند که چیزی دران قرار نمیگیرد و ایضا از آنحضرت منقول است که حق تعالی بحضرت موسی
علیه السلام وحی فرمود که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دل است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی و قساوت قلب نمیباشد مگر بسیاری گناه و درین باب احادیث بسیار است
و این رساله گنجایش زیاده ازین ندارد پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امریست قلبی و از اعمال دل است و مراتب
مختلف میدارد و بر هر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود و اینها آثار آن ایمان و شواهد حصول آنند و باین وجه جمع
میان جمیع آیات و اخبار میتواند بود و درین مقام بیان چند سخن دیگر ضرور است اول آنکه خلاف است که ایمان قابل زیادتی و نقصان
هست یا نه و اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارت از یقین بعقاید ایمانیست و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را
فرع خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند که آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنابر مذهب ایشان بزیادتی

اعمال زیاده و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را از عقاید بحث میدانند میگویند قابلیت زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخبار که دلالت
بر زیادتی میکند و نقصان آن را تأویل کرده اند که مراد زیادتی کمال ایمان و نقصان کمال است و بنابر تحقیق که سابقا مذکور شد میتواند بود که در اصل
یقین و ایمان زیاده و نقصان بهم میرسد چنانچه حق تعالی فرموده است در قصهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام که سوال کرد پروردگارا بمن بنما
که چگونه زنده میکنی مردها را حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم ولیکن میخواهم دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف مؤمنان
فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان آیات ما زیاده میکرد ایمان ایشان و باز فرموده است زیاده شد ایشان را ایمان با ایمان
ایشان و ازین باب دلالت در آیات و اخبار بسیار است و ایضا معلوم است که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین رسول خدا و ائمهٔ هدی
صلوات الله علیهم نیست و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود اگر پرده گشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد و معلوم
است که این معنی مخصوص آن حضرت و امثال اوست و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز
صبح گذارده پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می آید و رنگش زرد شده
است و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سر فرو رفته حضرت از و پرسیدند که بر چه حال صبح کردهٔ و چه حال داری حارثه گفت صبح کرده ام
یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین
من یا رسول الله اینست که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و در شبها مرا بیدار میدارد و در روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا
رو گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبهٔ رسیده است که گویا می بینم عرش خدا را که برای حساب نصب
کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشان ام و گویا می بینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند در بهشت و بر کرسیها نشسته اند
و تکیه کرده اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز
جهنم در گوش منست پس حضرت باصحاب خود خطاب نمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده است پس بحارثه
خطاب نمود که بر این حال که داری ثابت باش حارثه گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت روزی من گرداند حضرت دعا نمود و
بعد از چند روز حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب موته و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار که دلالت باین مطلب
میکند بسیار است دویم در بیان اجزای ایمان قلبی است خواجه نصیر در رسالهٔ قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان بر سه جزء است
نزد شیعه تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق به پیغمبری پیغمبران علیهم السلام و تصدیق
بامامت ائمهٔ معصومین بعد از پیغمبران و ازین کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال
آنکه اجماع ایشان است که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه آن را داخل تصدیق بنبوت دانند زیرا که انکار آن مستلزم انکار
نبوت است همچنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها از جهت کفر میدانند و حق اینست که ایمان بضروریات دین اسلام باشد

ایمان بان واجب است وانتظار ان کشیدن لازم است که اگر کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع بر ضروریات دین بهم نرسانیده باشد و شهید
ثانی قدس سره فرموده است که معارفی که بانها ایمان حاصل میشود پنج اصل است اول معرفت حق جل علاست و مراد بان تصدیق جازم ثابت است
بانکه خداوند عالمیان موجود است وازلی وابدیست وواجب الوجود بالذات است یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست بانکه محتاج
بعلتی بوده باشد وانکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او ومنزه داند او را از انچه لایق عظمت وجلال او نباشد از صفات
مخلوقات وممکنات ودر عدد صفات کمالیه الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است قدرت وعلم
وحیات واراده وادراک وکلام وصدق وسرمدی بودن وبعضی ادراک وصدق را انداخته اند وبجای انها سمیع وبصیر بودن را
اضافه کرده اند وبجای سرمدیت بقا گفته اند وعلامه رحمه الله در بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است قدرت علم حیات واراده و
کراهت وادراک وازلی بودن وابدی بودن وکلام وصدق دویم صدق بعدل وحکمت خداست وعدل انست که ظلم نمیکند وامریکه
عقلا قبیح است ازو صادر نمی شود واخلال نمیکند بوعده وباموریکه واجب گردانیده است وحکمت انست که فعل عبث ازو صادر نمی شود
وکارهای او همه منوط بحکمت ومصلحت است سیم تصدیق بنبوت محمد است صلی الله علیه واله وبجمیع انچه انحضرت اورده است تفصیلا در انچه
معلوم باشد تفصیلا واجمالا در انچه اجمالا معلوم باشد وگفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع انچه انحضرت اورده است
واگر مکلف قادر باشد بر علم بانها تفصیلا واجب است علم بتفاصیل انچه اورده است از شرایع از برای عمل بان واما تفصیل انچه خبر داده
است بان از احوال مبدا ومعاد مثل تکلیف بعبادات وسؤال قبر وعذاب ان ومعاد جسمانی وحساب وصراط وبهشت ودوزخ
ومیزان وپرواز کردن نامهای اعمال وسایر اموریکه بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله خبر داده است بانها ایا تصدیق
بتفاصیل انها معتبر است در تحقق ان جمعی از علما تصریح کرده اند بانکه تصدیق بانها مفصلا معتبر است در تحقق ایمان پس گفته است
ظاهر انست تصدیق بانها اجمالا کافی باشد باینمعنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هر چه پیغمبر بان خبر داده است حق است بحیثیتی که هر وقت
نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات انها تفصیلا تصدیق نماید بان تفصیلا مؤمن است هر چند هنوز بر تفصیل ان جزئیات
مطلع نشده باشد ومؤید اینست انکه اکثر مردم در صدر اول در اول حال عالم باین تفاصیل نبودند بلکه بعد از ان بتدریج مطلع می
شدند بانکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت ورسالت نمودند تا وقتیکه بر همه انها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه
حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست هم چنانکه مشاهد است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می اید
که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند واین بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم از انها از مکملات ایمان است وگاه
است که واجب میشود علم بانها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان ودوری شبههای گمراه کنندگان وداخل نکردن
انچه در دین داخل نیست در ان پس این سبب دیگر است از برای وجوب ان نه از ینجهت که ایمان موقوف است بر ان ایا

محافظت

معتبر است در تحقق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول صلی الله علیه واله وطهارت او وانکه او خاتم پیغمبران است وبعد از و پیغمبری
نیست وغیر اینها از احکام پیغمبری وشرایط ان از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است ودور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد
مؤلف گوید اگر چه ظاهرش انست که در حکم بایمان کسیکه غیر ایمان باصول خمسه تفصیلا وبسایر ما جاء به النبی اجمالا کافی
باشد اما شرط است که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام نشود زیرا که کسی در میان مسلمانان نشو نما کرده باشد نمی شود که بر انها
مطلع نگردیده باشد مثل نماز وروزه ماه مبارک وحج واگر کسی باشد که در حق او جهل بانها ممکن باشد حکم بکفر او نمی کنند وبعد از القا
باو اگر قبول نکند مرتد خواهد بود چنانچه بعد ازین انشاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از
حضرت رسول صلی الله علیه واله واین اصل مخصوص فرق امامیه است واز ضروریات مذهب ایشان است زیرا که مخالفان امامت را از فروع
مذهب میدانند نه از اصول شرط است که تصدیق کنند بانکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق وانقیاد ایشان در اوامر
ونواهی بر همه خلق واجب است زیرا که غرض از حکم بامامت ایشان همین است واما تصدیق بانکه ایشان معصومند از گناهان صغیره
وکبیره واز صفات ذمیمه وانکه ایشان بنص خدا منصوبند نه باختیار مردم وبانکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند وعالمند بانچه صلاح
امت در ان است از امور معاش ایشان ومعاد ایشان وانکه علم ایشان از رای واجتهاد نیست بلکه بعنوان یقینست که اخذ کرده اند از کسیکه
بهوا وخواهش خود سخن نمیگفت وانچه میگفت وحی الهی بود وهر امامی از امام سابق اخذ کرده است یا بنفسهای قدسی که ایشان داشتند
وبعضی علوم لدنی بود که از جانب حق تعالی بر ایشان فایض میشد ویا بجهات دیگر که موجب یقین ایشان میگردید همچنانکه در احادیث وارد
شده است که ایشان محدث بودند بعضی ملکی با ایشان بود که هر چه را بان محتاج میشدند ملک با ایشان القا میکرد ودر دل ایشان
علوم الهی نقش میشد وانکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمی باشد والا زمین با اهلش فرو روند وانکه دنیا بتمام شدن ایشان تمام
میشد وزیاده بر ایشان نمی باشد واخر ایشان مهدی صاحب الزمان است علیه السلام واو زنده است چون از جانب خدا مرخص شود ظاهر
خواهد شد ایا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است یا اعتقاد بامامت ایشان ووجوب اطاعت ایشان کافیست ان
دو وجه که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاریست ومیتوان ترجیح داد قول اول را بانکه انچه دلالت بامامت ایشان میکند دلالت بجمیع اینها
میکند خصوصا بر عصمت ایشان که بعقل ونقل هر دو ثابت شده است وبعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت
ووجوب اطاعت همچنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت
ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علمای نیکوکار میدانسته اند چنانکه از رجال کشی ظاهر میشود ومع ذالک ائمه علیهم السلام حکم بایمان
بلکه بعدالت ایشان میکرده اند وایا کافیست هر شخصی را که امامان گذشته را تا امام زمان خود بداند هر چند امامت باقی ائمه را نداند ظاهر انست
که کافی باشد ودر بسیاری از کتب احادیث ورجال روایتی هست که دلالت بر این میکند وجوب اعتقاد بدوازده امام نسبت بجمعی است

که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشد مثل مردم زمان غیبت **مولف گوید** که حکم عامی که شیخ زین الدین قدس سره فرموده اند در مسئله
اولی از هیچ طرف نزد فقیر ثابت نیست اما اگر اعتقاد بامامت و وجوب الطاعة کافی نیست بوجهی زیرا که از بسیاری صفات
ائمه علیهم السلام هست که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه علیهم السلام اخبار فرموده اند و این را
نیز ضروری دین امامیه است که آنچه ایشان میفرمایند حق است و از جانب خدا و رسول ص میگویند و اگر چنین نباشد امامت بهر یکی را
بنفی دیگری چگونه اثبات میکنند پس همچنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب بر رسول است و آدمی را از اسلام بیرون
می برد و هم چنین انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است و آدمی را از دین تشیع بدر می برد پس کسیکه انکار
حلال بودن متعه کند چون از ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میرود و لهذا وارد شده است که شیعه ما نیست کسیکه متعه را حلال
نداند و هم چنین عصمت ائمه علیهم السلام و آنکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و آنکه حضرت قایم علیه السلام زنده است و ظاهر خواهد شد
و آنکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمی باشد و آنکه عالمند بجمیع علوم که امت بآنها محتاجند و امثال اینها معلوم است که ضروری
دین شیعه است پس باید که انکار اینها منافی امامت باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار اینها موجب خروج
از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و بردن جسد ایشان بعد از موت
باسمان و امثال اینها و آنچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه علیهم السلام بعصمت ایشان قایل نبوده اند و لاکن ممکن
است که در آنوقت ضروری دین نشده باشد و ایضا اگر اینها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع صحابه بر جلالت ایشان شده
است مثل زراره و ابو بصیر علماء آنها را اکثر تاویل کرده اند و قدح در سند آنها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معلوم نیست ممکن است اگر شیئی باشد
که از ایشان صادر شده باشد و مقرون بتوبه و عفو گردیده باشد و اگر اینها را میگوید که در غیر امثال اینجماعت وارد شده است ایمان
و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه ع با نیک و بد مردم از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو میکرده اند و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه
بعد گفته اعتقاد فقیر درینجا تفصیل است بآنکه اگر امامت جمیع ائمه را یا بعضی از ائمه بعد را از معصوم شنیده است یا بسند متواتر
باو رسیده است واجب است که اعتقاد کند بائمه بعد هر و لازم نخواهد بود و در قبر سوال کردن از فاطمه بنت اسد رضی الله عنها از امامت
امیر المومنین ع محمول بر همین است پس فرموده است اصل پنجم اعتقاد بمعاد جسمانیست و اتفاق کرده اند مسلمانان بر ثبات آن و از
ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند و بمعاد روحانی قایل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد
گفته است و اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است که دلایل سمعیه بر آن دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام
عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مومن در بهشت پس شکی نیست در آنکه واجب است تصدیق باینها اجمالا برای آنکه است اتفاق و از
براینها اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس منکر آنها از ایمان بدر میرود و اما تصدیق بتفاصیل اینها مثل آنکه حساب بچه نحو

خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود و میزان بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیل که باخبار احاد رسیده است پس ظاهر
آنست که جهل بآنها مخل بایمان نباشد و همچنین بودن در جهنم زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینها سیم در معنی
اسلام خلافست بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین است با اعتقاد
بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع میبخشد و در آخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه
نیاورد که عمده آنها اقرار بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام است و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است گو اعتقاد بآنها هم نداشته باشند پس
منافقان نیز در دین داخلند و احکام ظاهره اسلام بر ایشان نیز جاری می شود و بر اکثر معانی ایمان که سابقا مذکور شد اسلام را اطلاق می
کنند حتی بر آن معنی که اعلای مراتب ایمانست اسلام اطلاق میکنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمرات ایشان انهاست
که در معانی ایمان مذکور شد اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق میکنند یکی از معنیها که درین مقام ذکر کردیم مراد است چهارم خلافست
در آنکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانیه شرطست یا ظن قوی کافی نیست و ایضا خلافست در آنکه آیا می باید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید
در آن جایز است و این دو خلاف نزدیکند بیکدیگر و ظاهر کلام علامه رحمه الله و اکثر علما آنست که بدلیل و برهان می باید حاصل شود بلکه
بعضی دعوای اجماع برین کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت میکند بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع
در آنها داخل نباشد اصول دین داخلست و ایضا در بسیاری از آیات و اخبار مذمت تقلید واقع شده است و ایضا حق تعالی فرموده که
نیستند مومنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول پس ارتیاب و شک نکرده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول اکتفا کرده است بتصدیق
ظنی در ایمان و قایلان باکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند بآنکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القای دلایل و براهین
بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین می نموده اند و ایضا لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان
از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند و باندک تشکیکی متزلزل می شوند و دور نیست که اینجماعت نیز داخل مستضعفین و اهل
اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند ضرور نیست که همه مردم معارف ایمانیه را بدانند بدلایل تفصیلیه و ترتیب
اشکال منطقیه توانند کرد و بر دفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفائیست که در میان مومنان جمعی باشند از علماء
که دفع و رفع شبهات کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین بس است که بدلایل اجمالیه اصول دین دین را بدانند چنانکه حق تعالی
در قرآن مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول ص و آله از اعرابی
پرسید که خدا را چگونه شناخته و بچه دلیل اقرار دانسته گفت بپشکل شتر را در راهی که می بینم استدلال میکنم که شتری ازین راه رفته است
و پیه پا را که می بینم استدلال می کنم که آدمی ازینجا عبور کرده است آیا این آسمان با این ستارهای روشن و زمین با این دره ها و کوهها دلالت
نمی کند بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرمود بر شما باد بدین اعرابی و این مذهب در نهایت قوت است و کسیکه رجوع میکند باثار سلف

واخبار صدر اسلام میدانند که هر که را مسلمان میگردانید او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه می نمودند و ایشان را
بطاعات و عبادات امر می نمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و استعمالات طاعات تا بمرتبهٔ علم الیقین میرسیدند
و بدلیل دور و تسلسل که مادهٔ تشکیک و تعطیل است ایشان را ملزم نمیساختند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد و زهاد که ممارست این علوم ظاهره نکرده اند
یقین ایشان کاملتر است از اکثر مدققین علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال ایشان ظاهر
تر است از ایشان هر چند مهارت ایشان در آن علوم بیشتر میشود آثار علوم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات کریمه دلالت میکند
بر آنکه از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست و راه تحصیلش راه
دیگر است و در بعضی از کتب مبسوط تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد دویم خلافست در آنکه
مؤمن بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر شده باشد آیا ممکنست که کافر شود یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد
آنست که ممکنست که زایل شود بلکه واقع است و ظاهر بسیاری از آیات دلالت بر آن دارد چنانچه فرموده است که آنها که ایمان آوردند
پس کافر شدند پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبهٔ ایشان و ایشانند گمراهان و ایضا فرموده است ای گروهی که ایمان
آورده اید اگر اطاعت کنید فریقی از آنها را که کتاب بایشان داده شده است بر میگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده
است اِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلیٰ اَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدیٰ الشَّیْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَاَمْلیٰ لَهُمْ و باز فرموده
است یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ تا آخر آیه و در این باب آیات بسیار است و نسبت بسید مرتضی رضی الله عنه
و جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان حقیقی زایل نمیتواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آن است که هرگز
ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان بمحض ظن بوده است و بمرتبهٔ یقین نرسیده است و آیاتی که دلالت میکند بر امکان یا
وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی هم چنانکه حق تعالی در شان بعضی گفته است که ایمان نیاورده اند دلهای ایشان
و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسیست که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر
مرتد شده است گاه باشد در اصل کافر بوده باشد و ما بحسب ظاهر اقرار حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد
او کنیم و ممکنست که در اصل مؤمن بوده باشد و نزد خدا بر ایمان خود باقی بوده باشد و چون حکمت حرمت شرع کرده است از برای
عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که نوامیس الهیه محفوظ بماند و کسی جرأت بر این امور نکند چنانچه گفته اند بعضی از
محققین متاخرین از جانب سید رضی الله عنه و این بسیار بعید است و ظواهر آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات
وهمیه تاویل نموده اند صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوالش ممکن است و اگر یقین را
در حصول ایمان شرط دانند باز ممکن است که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بعد از بیان شبهات

قویه که قدرت بر رفع آنها نداشته باشد زایل گردد و تکرار آن ضد آن که شک باشد باطل نقیض آن و بعضی از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید
که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین واقعی ممکن نیست ممکن است که زوال ایشان بصدور افعالی باشد که موجب کفر باشد مانند سجدهٔ بت و استخفاف
بمحرمات الهی جواب گوئیم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال را از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات
ممکن باشد پس اگر این افعال از او صادر باشد دلیل بر آنست که بآن یقین متصف نبوده و در دعوای خود کاذب بوده و حق آنست که اگر
یقین کاملی باشد که مخصوص مقربان است که بمرتبهٔ حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محال است و هم صدور این افعال از او محال است
و اگر بمحض عدم تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی که بر آن قایم شده باشد زوال آن بشبهه و صدور آن افعال هر دو از او ممکنست چنانکه
در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ که ایمان بر دو قسم است قسمی ایمانیست که مستقر و ثابت است
در دلها زایل میشود و آن زایل نمیشود و ایمانی هست که بودیعه و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب میکند و کلینی رحمه الله
بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که چرا چنین می تواند بود که مردی نزد خدا مؤمن باشد
و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود که خدا عادلست و نخوانده است مردم را
مگر بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمیخواند احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان آورد بخدا پس ثابت شد از برای او ایمان نزد خدا نقل
نمیفرماید او را خدای عز و جل بعد از آن ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی کافر میباشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را نقل می
فرماید از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که خلق کرده است حق تعالی همه مردم را بر فطرتی که مفطور گردانیده است ایشان را بر آن
نمیدانند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان باو بعضی را خدا هدایت
کرد و بعضی را هدایت نکرد مؤلف گوید که گویا مراد بفطرت آنست که قابل ایمان و کفر هر دو بودند و حاصل جواب آنست که حق تعالی خلق
کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان است هر چند تفاوت داشته باشد قابلیات و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام
کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و هیچ کس را در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بحسب (حاشیه: وحجج صح)
خلقت و نه بسبب تقصیر در هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایات خاصه از جانب حق و فیاض مطلق گردیده اند و آنها مؤید بایمان
او میگردند و بعضی بسوء اختیار و اعمال و اخلاق خود مستحق آن هدایات نگردیده اند و کافر شده اند و مع ذلک بآن مجبول و مجبور بر کفر
نیستند و اینمعنی امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره بآن شده و محتملست که مراد بآن در فقرهٔ آخر حدیث آن باشد که پس بعضی
بآن هدایت عامه هدایت یافتند و بعضی هدایت نیافتند و این بطریق متکلمین انسب است و معنی اول با سایر اخبار اوفق است و ایضا بسند صحیح
از حضرت باقر ع روایت کرده است که حق تعالی آفریده است خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را در میان این دو حالت
آفریده است و بعضی از ایشانرا ایمان سپرده است اگر خواهد تمام میکند از برای ایشان و اگر خواهد سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند

حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بندهٔ هست که در صبح مؤمن است و در شام کافر و در صبح کافر است و در شام مؤمن و
گروهی هستند که ایمان را بایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را معارین می نامند و ایضاً از عیسی قمی روایت کرده است که گفت
من در دولت سرای حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم و حضرت امام موسی ع کودکی بود و بره با خود داشت و با آن بازی میکرد من با حضرت
گفتم ای کودک نمی بینی پدرت بابا چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از آن نهی میکند از آن ما را امر میکند که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال
امر میکند ما را که او را لعنت کنیم و بیزاری جوییم از و حضرت در آن کودکی فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را برای ایمان هرگز زایل نمی شود
و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمی شود و خلقی را آفریده است در مابین که عاریه داده است بایشان ایمان را و ایشان را معارین میگویند
هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب میکند و ابو الخطاب از آنها بود که ایمان را باو عاریه داده بودند عیسی گفت چون بخدمت حضرت
صادق علیه السلام رفتم آن سؤال و جواب را بخدمت حضرت عرض کردم فرمود او چشمهٔ علم نبوت و پیغمبریست و بسند دیگر از حضرت
صادق ع روایت کرده است که حق تعالی مجبول گردانیده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و بر نمیگردند و مجبول
کرده است اوصیاء پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمی شوند و مجبول کرده است بعضی از مؤمنان را بر ایمان پس هرگز مرتد
نمی شوند و بعضی از ایشان را ایمان بعاریه داده است اگر دعا و الحاح در دعا بکنند بر ایمان خواهند مرد و بسند معتبر دیگر روایت کرده
است که آنحضرت فرمود بدرستیکه حسرت و ندامت و ویل و تمام ویل و عذاب برای کسیست که منتفع نشود بآنچه دیده و دانسته است
و عمل نکند بعلم خود و بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را و نفع و ضرر آن را پرسیدند بچه چیز میتوان دانست که نجات خواهد
یافت از این جماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود که کردارش موافق باشد با گفتارش و پس گواهی داده شده است از برای او بنجات و هر که
فعلش با قول او موافق نباشد دین او عاریه است و باد با مانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است دلهای
مؤمنان را پیچیده بر ایمان چون حق تعالی خواهد بشوراند آنچه در آن پنهان است از ایمان و ظاهر و نامی گرداند میریزد در آن باران حکمت را
و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کنندهٔ آن و دهقان پروردگار عالمیان است و بروایت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب میباشد
در میان سینه و حنجرهٔ او تا آنکه ایمان بر و بسته شود و در آن وقت قرار میگیرد و از تزلزل و اضطراب بیرون می آید چنانچه حق تعالی
فرموده است وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ و در قرائت اهل بیت علیهم السلم چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میکرداند
دل او را از شک و شبهه و اضطراب مؤلف گوید که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و در ادعیهٔ کثیره استعاذه از
زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است و حق آنست که ایمان بمرتبهٔ یقین کامل و عین الیقین برسد زوالش بحسب عادت ممتنع
است اما بلوغش باین حد نادر است و آن مخصوص انبیا و اوصیا و کمل مؤمنانست چنانچه از احادیث سابقا معلوم شد اما بلوغش باین حد
بسیار نادر است و تکلیف عامهٔ خلق بآن حرج است بلکه از قبیل تکلیف بمحال است و ظاهرش آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس

بآن

بآن مطمئن گردد کافی باشد و زوال مثل ایمان شک نیست که ممکنست و درجات ایمان بسیار است چنانچه دانستی در بعضی ممکن است که زایل گردد
و بشک بلکه انکار بر گردد و آن ایمان معارست و در بعضی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکن است زوالش
بقول و فعل و نه باعتقاد مانند جمعی از کفر که علم بصدق رسول الله ص و اله داشتند اما از برای اغراض باطلهٔ دنیویه انکار میکردند اشد
انکار مانند ابو جهل و اضراب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در روز غدیر و مواطن بسیار
دیگر شنیدند و از برای حب دنیا انکار کردند پس تقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان شکی نیست در آنکه مشروط است بعدم انکار
ظاهری چنانچه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بآن داشت پس ممکن است
ارتداد و زوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد آن فعل مانند سجدهٔ بت و قتل پیغمبر یا امام
و القاء مصحف در قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال آن ششم در بیان معنی کفر و ارتداد است نعوذ بالله منهما بدانکه اکثر
متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمان است از کسیکه شانش آن باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد
مقابل ایمان کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمرهٔ ایمان خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان اصل عقاید حقهٔ شیعهٔ امامیه
است و ثمره اش بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم کفر باخلال بیکی از آن عقاید حاصل میشود خواه بشک در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها
یا آنکه در اصل آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمسه مشروط است بآنکه انکار ضروری از
ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنا عشریه است نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین
باشد از و صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبهٔ معظمه یا سجدهٔ بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس
بفعل آنها نیز کافر باشد و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت
چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران گفته اند که مرتد کسیست که قطع کند اسلام خود را باقرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی از
انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد که اهلش را بر آن میگذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا بانکار چیزیکه ضرور
دین اسلام باشد یا باثبات چیزی که نفی از ضروری دین باشد یا بفعل امریکه دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن از برای آفتاب
یا بت و انداختن مصحف کریم در نجاسات عمداً یا خراب کردن کعبه یا انداختن نجاسات بر کعبهٔ مشرفه عمداً یا اظهار استخفاف بر آن
اما حکم مرتد مشهور میان علما اینست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری آنست که متولد بر اسلام باشد بآنکه منعقد شده باشد
نطفهٔ او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست که اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش
از و جدا می شود و عدهٔ وفات میدارد و مالش را میان وارثان او قسمت میکنند او حکم اوست ظاهراً و در این خلافی نیست میان
جمعی ارتداد او را بر دو نوع میدانند اما خلافست در آنکه میان او و خدا آیا توبهٔ او مقبول است یا نه اکثر محققین را اعتقاد آنست

که توبهٔ او مقبول است زیرا که شکی نیست که او مکلف باسلام هست و هر کاه که توبهٔ او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود
پس بنا بر این اگر کسی مطلع برارتداد او نشود یا مطلع باشند و قادر بر قتل او نباشند توبه اش میان او و خدا مقبول است و عبادات
و معاملات او صحیح است اما مال او و زن او باو بر نمیکردد اما بعد از عده کفته اند که آن زن را بعقد دیگر میتواند خواست و بعضی کفته اند در اثنای
عده می توان خواست و این مسئله خالی از اشکال نیست و بعضی کفته اند میان او و خدا نیز توبهٔ او مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد
بود و این محال است که خود بر خود لازم آورده است و مرتد ملی آنست که بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود
اکر موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و اکر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر میان خود و خدا هر دو مقبول است و اکر توبه نکند او را میکشند
و در مدت تکلیف توبهٔ او خلافست بعضی کفته اند سه روز است چنانچه در روایتی وارد شده است و بعضی کفته اند حدی ندارد
تا احتمال میدهند که او بر کردد او را نمیکشند و جبر میکنند و بعد از آن که مایوس شدند او را میکشند و این احکام در باب مرد است
و اما زن را بعد از مرتد شدن حبس موید میکنند و نمیکشند هر چند مسلمان زاده باشد و در وقت هر نماز او را میزنند که مسلمان شود
و ابن جنید از علمای ما قایل شده است که مرتد بکفتم است خواه ملی باشد و خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند اکر توبه میکند قبول
میکنند و الا او را میکشند و اکثر سنیان باین قایلند و خالی از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل کفته اند که انکار ضروری
دین اسلام موجب کفر است و حصر نکرده اند انها را و متفرقا در ابواب فقه کاهی میکویند که فلان چیز ضروری دین اسلام است پس
ضروریات بعضی در بیمقام مذکور شود و بدانکه ضروری دین امریرا میکویند که وضوحش در آن دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در آن دین داخل
باشد داند مکر نادری تازه بدین در آمده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو نما کرده باشد و انها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن
پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از انها و مشتمل بودن انها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و قرائت فی الجمله بنا بر قول اظهر
هر چند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض
بودن بول غایط و ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان پنهان کردن
ایشان مجملا و واجب بودن زکواة فی الجمله و روزه ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع در قبل زن
روزه را و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف عرفات و وقوف
مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن بلکه مجملا اعم از وجوب و استحباب بر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمال
و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راست کوئی و ضرر رسانیدن و بدی و دروغ
که نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواط بلکه بوسیدن زن و پسر مردم از روی شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن شراب انکوری نه بوزه
و شرابهای که از غیر انکور میکیرند که حرمت انها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی را حلال میدانند اما حرام نیست

که ضروری

که ضروری دین شیعه باشد و حرمت خوردن کوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و دختران و خواهران و دخترهای برادر
و دخترهای خواهر و عمها و خالها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت سود و قرض فی الجمله بنا بر احتمالی و حرمت ظلم و خوردن
مال مردم بیجهت شرعی و حرمت کشتن مسلمانان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بیجهتی بامسلمان و زدن و تعذیب کردن ایشان
بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمال و رجحان سلام و جواب آن بنا بر احتمال اقوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن
عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه عمل
بوصیت فی الجمله بنا بر احتمال و آنکه تصدقات و خیرات بمیت نفع می بخشد بنا بر اظهر و آنکه روزه مجملا رجحان دارد و آنکه نکاح باعث
حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود و آنکه بدن را از نامحرم باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت اجانب
و مرجوحیت وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنا بر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت
می شود و حرمت دزدی و راه زنی مسلمانان و حقیقت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجز بودن آن بنا بر اظهر
و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا نواصب و خوارج کافرند که انکار ضروری دین اسلام کردن و اکثر ضروریات دین
در عرض این رساله مذکور شد از اموری که متواتر و معلوم باشد نزد عامهٔ مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست
که نزد شیعهٔ امامیه ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمهٔ اثنا عشر صلوات الله علیهم و کمال علم و فضل ایشان
بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله بنا بر اظهر و آنکه امام زیاده از دوازده نیستند و امام
دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب خواهد شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید
و جمیع خلفای بنی امیه و بنی العباس که دعوی امامت و خلافت کردند بناحق بلکه اسمعیلیه و ائمهٔ متاخرین زیدیه که صریحا دعوای امامت
کرده اند و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با امیر
المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم جنگ کرده و توبهٔ او معلوم نشده است و تبری از جمیع اعدای ایشان عموما
و اعتقاد بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصا و خواص ائمه علیهم السلام عموما و حلال بودن متعه و حج تمتع و کفتن حَیَّ عَلیٰ خَیرِ
العَمَل در اذان و اقامت و مسح پاها در وضو و رجحان از بالا بپائین شستن اعضای وضو بنا بر اظهر و عدم استحباب
دست بستن و آمین کفتن در نماز و عدم استحباب اَلصَّلوٰةُ خَیرٌ مِنَ النَّوم در اذان و رجحان جلسهٔ استراحت بعد از
سجدهٔ دویم بنا بر احتمالی و استحباب سجدهٔ شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم و تعظیم
و تعمیر آنها بلکه زیارت قبور صالحان شیعه و خویشان و اقارب مؤمنین مطلقا بنا بر اظهر و حرمت کوشت و سایر سباع
و حشرات مانند کربه و مار و موش و امثال اینها بر احتمال اظهر و حرمت وطی محارم بالف ذکر بحریر بر احتمالی بلکه عدم قول بجبر مطلق

وعدم ساقط شدن عبادات واین را از جملهٔ ضروریات دین اسلام میتوان شمرد ومجملاً هرگاه ظهورش در دین ایمان ومذهب ائمهٔ
اثنی عشر صلوات الله علیهم بمرتبهٔ رسیده باشد که هر که در این دین داخل باشد اقرار داند از ضروریات دین ایمان خواهد بود
وانکار آن مستلزم انکار صاحب آن دین است اگرچه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست امّا از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری
دین این بر ایشان لازم می آید ودر احادیث بسیار وارد شده است که از ما نیست که ایمان برجعت ما نداشته باشد ومتعهٔ ما را
حلال نداند ودر باب برائت ابوبکر وعمر واضراب ایشان وسایر اعدا ومخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است
که هر که برائت از ایشان بجوید شیعهٔ ما نیست بلکه دشمن ماست ودر کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه وخاصه
درین باب ایراد نموده ودر کتاب بحار الانوار زیاده از آن ایراد نموده ام وحضرت امام رضا علیه السلام در رسالهٔ شرایع دین
که از برای مامون ملعون نوشته است فرموده است که محض دخول اسلام آنست که گواهی دهی که خدا یگانه است وشریک ندارد وحد
حقیقی است واعضا واجزا ندارد وهمهٔ خلق باو محتاجند واو قایم بذات خود است وعلمش بهر چیز باو قایم است وشنوا وبیناست وقادر
بر همه چیز وهمیشه بوده است وهمیشه خواهد بود وعالمیست که بهیچ چیز جاهل نمی باشد وقادریست که هرگز عاجز نمی شود وبی نیازیست
که هرگز محتاج نمی شود وعادلیست که هرگز جور نمیکند آفریننده همه چیزهاست ومثل او چیزی نیست شبیه ندارد وضدی ندارد
وکفوی ندارد واوست مقصود خلق در عبادات ودعا وامید داشتن وترسیدن ومحمد صلی الله علیه وآله بندهٔ او ورسول او وامین
او وبرگزیدهٔ اوست از خلق وبهترین مرسلانست وخاتم پیغمبرانست وبهترین عالمیانست پیغمبری بعد از او نیست وبدل
کنندهٔ نیست ملت او را وتغییر دهنده نیست شریعت او را وهرچه از جانب خدا خبر داده است حق است وواجب است تصدیق
او وبجمیع هر که پیش از او بوده است از رسولان وپیغمبران وحجتهای خدا وتصدیق بکتاب او که صادق است وبهیچ طرف
باطل باو راه ندارد وفرستاده شده است از خداوند حکیم حمید وگواهست بر همه کتابهای خدا وحق است از فاتحه تا خاتمه اش جانب
باید ایمان بیاوری بمحکم آن ومتشابه آن وخاص وعام آن ووعد آن ووعید آن وناسخ آن ومنسوخ آن وقصه‌های آن وخبرهای
آن وبآنکه قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل آنرا بیاورد وگواهی که دلیل وراهنما بعد ازو وحجت بر مؤمنان وقیام نماینده
بامر مسلمانان وسخن گوینده از قرآن وعالم باحکام آن برادر اوست ووصی او وخلیفه او وولی او که نسبت باو بمنزلهٔ هارون است
از موسی واو علی بن ابیطالب است علیه السلام که امیر مؤمنانست وامام متقیانست وکشانندهٔ دست وپا سفیدان خود است شیعیان
بسوی بهشت وبهترین اوصیاء ووارث علم جمیع پیغمبران ورسولانست وبعد از وی یک یک ائمه علیهم السلام اثنی عشر تا حضرت صاحب
الامر علیه السلام وفرمود شهادت ده از برای همهٔ ایشان بوصیت وامامت وآنکه زمین خالی نمی باشد از حجت خدا بر خلق در هر عصر
وزمانی وآنکه ایشانند عروة الوثقی وائمهٔ هدی وحجت بر اهل دنیا تا وقتی که همهٔ خلق بمیرند وزمین وهرچه در زمین است بخدا میراث

برسد

برسد وگواهی بده هر که مخالفت کند گمراه وگمراه کننده است وترک کننده حق وهدایت است وآنکه ایشان بیان کننده قرآنند وسخن گوینده از
جانب رسول صلی الله علیه وآله هر که بمیرد وایشانرا نشناسد بمرگ جاهلیت وکفر مرده است وآنکه از دین ایشانست ورع وعفت وراستگوئی
وصلاح واستقامت بر حق وسعی در عبادت ورد امانت کردن به نیکوکار وبدکار وطول دادن سجده وروزهٔ روز وعبادت
شب وترک محرمات وانتظار بردن فرج آل محمد صلی الله علیه وآله ونیکو با مردم مصاحبت کردن پس افعال وضو را فرمود ومسح پاها هر یک
مرتبه وآنکه نمیشکند وضو را مگر غایط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت وآنکه هر که مسح کند بر موزه مخالفت خدا ورسول کرده
است وترک فریضه وکتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب وسنت را بیان فرمود ونمازهای پنجگانه وهر رکعت را فرمود ونماز در اول
وقت افضل است وفضل نماز جماعت بر نماز تنها مثل بیست وچهار برابر است ونماز نمیتوان کرد در پشت سر فاجر واقتدا نمیتوان کرد مگر
باهل ولایت یعنی شیعهٔ امامی ونماز نمی توان کرد در پوست درندگان وجایز نیست بگوید در تشهد اول السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است چون این را گفت سلام گفته وقصر نماز در هشت فرسخ وزیاده است وهر کار قصر میکنی
روزه را نیز می باید افطار کنی وکسیکه در سفر روزه را افطار نکند از او مجزی نیست وبر او قضا واجب است وقنوت سنت
واجبست در نمازهای پنجگانه ونماز میت پنج تکبیر است وهر که کم کند مخالفت پیغمبر کرده است ومیت را از پائین پای قبر برفق
وهمواری ومدارا باید بقبر برند وبلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنت است بعد از آن احکام زکوة مال وزکوة فطره را
واحکام حایض ومستحاضه را فرمود وروزهٔ ماه رمضان فریضه است روزه را بنا بر دیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن
وهم در افطار کردن ونماز سنت را جایز نیست بجماعت بکنند زیرا که بدعت است وهر بدعت ضلالت است وهر ضلالتی در آتش
است وبعد آنکه بعضی از احکام حج وروزه را بیان کرد فرمود که جایز نیست حج مگر بعنوان تمتع وحج قران وافراد که عامه میکنند بعمل
مگر از برای اهل مکه وجمعی که در آن حوالی باشند وپیش از میقات احرام نمی توان بست وجهاد واجب است با امام عادل وهر که کشته
شود از برای محافظت مال خود شهید است وتقیه در بلاد تقیه واجب است وقسمی که کسی از برای تقیه بخورد واز برای دفع ظلم از
خود گناه وکفاره ندارد وطلاق غیر سنت که سنیان میکنند صحیح نیست حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که زنهار مخواهید زنانی را که سنیان
سه طلاق در یک مجلس میگویند که اینها شوهر دارند وزیاده از چهار زن آزاد را بعقد دایم نمیتوان خواست وصلوات بر حضرت رسول
وآل او صلوات الله علیهم واجب است در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود ودر وقت عطسه کردن ووزیدن بادها وکشتن حیوانات
وغیر اینها ونیکی بدوستان خدا واجب است ودشمنی دشمنان خدا وبیزاری از ایشان واز پیشوایان ایشان واجب است ونیکی بپدر ومادر
واجب است هرچند پیر است وکافر باشند امّا اطاعت ایشان وغیر ایشان در معصیت خدا واجب نیست زیرا که طاعتی نمی باشد مخلوق را
در معصیت خالق وتذکیه حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد بذبح کردن مادر آنست وحلال است اگر مو وپشم برآورده باشد وواجب است

حلال دانستن متعهٔ زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان بگفتهٔ عمر ملعون در میراث میکنند بدعت است و مخالفت قرآن است و با
فرزند و پدر و مادر احدی میراث نمیبرد مگر زن و شوهر و کسیکه خدا در قرآن از برای او سهمی قرار کرده اولی و احق است بمیراث
از کسیکه در قرآن سهمی نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانچه عمر کرده است علیه اللعنه از دین خدا نیست و مولود خواه دختر باشد
و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن موی از طلا و نقره باید تصدق کرد و ختنه
سنت و واجب است از برای پسران و از برای دختران باعث گرامی گردیدن ایشانست نزد شوهران و حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را
مگر بقدر وسع و اسماء او و افعال بندگان مخلوق خداست خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقرر شده است اما فعل خدا
نیست فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کنندهٔ همه چیز است و بجبر قایل مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و
بتفویض قایل مشو که با ایشان گذاشته و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بیگناهرا بعوض گناهکار حساب و عذاب نمیکند و فرزندان را
بگناه پدران عقاب نمیکند چنانچه فرموده است متحمل نمیشود گناهکاری گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا را
هست که عفو کند از گناه و تفضل کند بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور کند یا ظلم کند و واجب نمیگرداند
اطاعت کسی را که داند ایشان گمراه میکنند و بمعصیت می افکنند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و برنمیگزیند از برای امامت
کسی را که داند که او کافر خواهد شد یا اطاعت شیطان خواهد کرد و در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمیکند مگر آنکه معصوم
باشد از گناهان و اسلام غیر ایمان است و هر مؤمن مسلمان است و هر مسلمان مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست در وقتیکه دزدی
میکند و زناکننده مؤمن نیست در وقتیکه زنا میکند و آنان که گناه کبیره میکنند که مستوجب حد میگردند مسلمانند نه مؤمن و نه کافر
و خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعدهٔ بهشت داده است و از آتش بیرون نمی آورد کافری را و حال آنکه او را وعید
آتش خلود جهنم کرده است و نمی آمرزد مشرک بخود را و می آمرزد هرچه کمتر از آن است از برای هر که خواهد و گناهکاران اهل توحید
داخل جهنم میشوند و بیرون می آیند از جهنم و شفاعت جایز است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است
و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بنیکیها و نهی از بدیها واجب است اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای
فرایضی است که خدا در قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره است و آن معرفت است بدل و اقرار است بزبان
و عملیست باعضاء و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و بمنکر و نکیر و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری
از آنها که ستم کردند بر آل محمد و قصد کردند که ایشانرا از خانه بیرون آورند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری
از آنها که بیعت انصار را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند و پردهٔ رسول را دریدند و زوجهٔ آنحضرت را
از خانه بیرون آوردند و با امیرالمؤمنین علیه السلم جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها که بجور و ظلم شمشیر بر روی ایشان

کشیدند

کشیدند مانند عمرو بن العاص و اتباع ایشان علیهم اللعنه و بیزاری از آنکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون کردند و لعنت کرده او بیرون کردهای رسول را
پناه داد و مالها را بر توانگران قسمت کرد و سفیهان مثل معاویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کرد و بیزاری از اشباع ایشان که با
امیرالمؤمنین ع جنگ کردند و مهاجران و انصار و اهل فضل و صلاح از سابقین را کشتند و بیزاری از آنها که بر سر خود شدند مانند
ابو موسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که حق تعالی در شأن او فرموده است آنها که گم و باطل شده سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان
گمان میکنند که کار خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت امیرالمؤمنین و کافر شدند بلقای خدارا
او یعنی ملاقات کردند و امامی نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان پس برپا نمیداریم از برای ایشان میزانی آنحضرت فرمود که ایشان
سکان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قایدان جورند اول ایشان و آخر ایشان یعنی
هرکه بغیر حق دعوی امامت کرده است و بیزاری از اشباه پی کنندگان ناقهٔ صالح از اشقیا اولین و آخرین و هرکه ولایت و محبت ایشانرا
اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه علیهم اللعنه و واجب است ولایت و محبت آنها که بر طریقهٔ پیغمبر خود رفته اند و تغییر و
تبدیل دین خدا نکرده اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و ابوالهیثم بن
التیهان و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابوایوب انصاری و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال
ایشان رضی الله عنهم و ولایت اتباع ایشان و پیروان ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته اند و بر طریقهٔ ایشان رفته اند رضوان
الله علیهم و حرام بودن شراب انگور و هر شرابی مست کننده کم و بسیارش و هرچه بسیارش مست میکند کمش نیز حرام است و مضطر
شراب نمی خورد زیرا او را میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن
خون است و حرام بودن مار ماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که آن کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است و زنا
و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند
و حرمت اینها در صورتیست که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن
کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و ناامید شدن از رحمت الهی و از فرج و از دنیا ایمن بودن از
عذاب خدا با ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان
با قدرت بر آن و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بیعذر تاخیر کردن و جنگ
کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب خصال اکثر این مضامین را بچندین سند از اعمش
روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که اینها شرایع دین است از برای کسیکه متمسک شود باینها و اراده کند خدا هدایت
و بعد از آن اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرمود و زیاده بر آنها فرمود که نماز نکنند بر بوسیده

هر چند هفتاد بار دباغی کنند و در افتتاح نماز تعوذ چه کند و زن را که بقبر برند بعرض از جانب لحد برند و قبر را مربع کنند و قبر مسنم
نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجب است و بیزاری از دشمنان ایشان واجب است و از آنها که ستم بر آل محمد کردند و هتک
حجاب آنحضرت نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و منع کردند میراث شوهر او را و قصد کردند که خانه آنحضرت را بسوزانند و از آنها که
ظلم بر اهل بیت گذاشتند و تغییر سنتهای رسول صلی الله علیه و آله دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج علیهم اللعنه واجب است و بیزاری
از قاتل امیر المؤمنین و قاتلان جمیع ائمه واجب است و از جمله مؤمنانی که ولایت ایشان واجب است جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله
الصامت را ذکر کرده است و فرموده است اصحاب حدود و فاسقانند نه مؤمنان و نه کافران و شفاعت جایز است از برای ایشان و از برای
مستضعفان هرگاه به بیند خدا دین ایشان را و در کجا برا اول مرتبه شرک بجا ذکر کرده است و چون این حدیث معتبر را بسند از معصوم بزرگوار
صلوات الله علیها در بیان شرایع این حق وارد شده بود در این رساله ایراد نمودم هشتم چون اکثر متکلمین در معارف ایمانیه تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند
تحصیل یقین بمعارف را بدلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند که وقتی مکلف می شود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف
زیرا که شرط است در تکلیف بشیء که قادر باشد بر آنچه مکلف بآن شده است و تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل از این حال تکلیف آن
آن محال است و بعد از آن مکلف می شود بآن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکن است چندین سال قبل از بلوغ
شرعی مکلف شود و ممکن است چند سال بعد از آن مکلف نشود باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی از
فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسایر عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجب است
که مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ طوسی علیه الرحمه نقل کرده اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف
بمعرفت می شود و بحث کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است از صبی تا بالغ شود پس می باید پیش از بلوغ
مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون می شود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از نه سال مکلف بمعرفت باشند
و ذکور با آنکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده اند در آنکه مکلف بمعرفت نباشند
و باز خلاف کرده اند در آنکه مکلفی که مشغول نظر و فکر است چون معارف جمیع نظریست آیا کافر است یا مؤمن سید مرتضی رضی الله عنه جزم — در وقتیکه
کرده است که کافر است و شیخ زین الدین قدس سره گفته است این بسیار مشکل است زیرا که لازم می آید که حکم کنیم بکفر هر کس در اول کمال عقلش
که از آن وقت تکلیف بمعرفت است و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حق تعالی و وسعت رحمت
او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوییم این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوییم اجماعی که کرده اند بر آنکه
کافر مخلد در جهنم است در باب کافریست که از روی اعتقاد و اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید هرگاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت
شود بنابر آنکه واسطه نیست میان این دو پس می باید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل

بهشت جواب گوییم ممکن است داخل شدن او در بهشت بتفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد
و مدتی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیق آنست که چنین کسی را نه حکم بایمان او
می توان کرد و نه حکم بکفر او حقیقة در مدت نظر و فکر بلکه بتبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف
تمامی برای او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس او باقیست بر اینحالت تا بروز مانی بگذرد که ممکن باشد او را نظری
که موصل ایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی رحمه الله و نزد فقیر حق آنست چنانچه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی
در هر حالی بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و حق تعالی میفرماید لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی
مگر آنچه قابلیت آنرا باو داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند
که حضرت صادق علیه السلام فرمود که بتو رسیده از قول ما و اعتقاد ما آنست که حق تعالی حجت میگیرد بر بندگان بآنچه بایشان داده است و شناسانیده
است پس رسول بایشان فرستاد و کتاب بر او نازل گردانید و در آن کتاب امر و نهی کرد امر کرد بنماز و روزه و فرمود اگر خواب — بسوی
روید بر شما حرجی نیست و چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید بعد از صحت قضا کنید و همچنین
در جمیع تکالیف کار را بر ایشان آسان گردانیده است و در هر امری خدا را بر آدمی حجتی هست و خدا را در آن مشیتی است و من نمی
گویم که با ایشان گذاشته است و هر چه خواهند می توانند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وامیگذارد
و آنچه ایشان را بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشان است و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته
است ولیکن مردم در ایشان خیری نیست که با این وسعت شریعت مخالفت میکنند همچنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست
از برای ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که نمی یابند آنچه خرج کنند تنگی و نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده
و رحیم است و نه بر آنها که چون بنزد تو می آیند که ایشان را سوار کنی تو میگویی که من نمی یابم چیزی که شما را بر آن سوار کنم برمیگردند
و آب از دیده می ریزند پس خدا از اینها همه تکلیف برداشت چون خرجی نمی یافتند و بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسند
های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که خدا حجت نمیگیرد بر مردم مگر بآنچه بایشان داده است و آنرا شناسانیده است
و ایضا بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است که خدا حکم کند بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را هدایت
کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود یعنی بشناساند بایشان آنچه باعث خوشنودی او
است یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده است فالهمها فجورها و تقویها حضرت فرمود یعنی بیان کرد از برای
هر نفسی آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضا فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا حضرت
فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است ما قوم ثمود را هدایت کردیم پس ایشان

کہ پیرا بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ کس نیست مگر آنچه حق بر او وارد می‌شود و نزد او ظاهر میگردد خواه قبول کند
و خواه نکند و کلینی روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خداست و بندگان را در آن عملی و دخلی نیست
و ایضاً روایت کرده است که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا در مردم آلتی و حالتی قرار داده‌اند که بمعرفت بآن آلت توان رسید
فرمود نه پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده‌اند فرمود نه بر خدا واجب است که بیان کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر
بقدر وسع و استطاعت او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مردم را در آن
کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا را نیست بر خلق که بشناسند
و خلق را بر خداست که ایشان را بشناساند و بعد از آن خدا را بر خلق هست که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضاً از آن
حضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمود نه و در روایت دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب کردانیده
است بر ایشان و در آن تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده‌اند از آنحضرت که رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود که برداشته‌اند از امت من نه چیز را خطا را و فراموشی را و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه ندانند و آنچه طاقت آن
نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسه‌های از احوال خلق مادام که بلب سخن نگویند و از این
قبیل اخبار بسیار است که در سایر کتب خود ایراد نموده‌ام اما مجملاً معلوم است که تا حق تعالی چیزی را بر کسی نشناساند و در آن
باب حجت بر او تمام نکند او را بر ترک آن عقاب نمی‌کند و اتمام حجت انواع میدارد و یک قسم آنست که کسی پدر و مادر او مسلمان باشند
و در بلاد مسلمانان نشو و نما کرده است و مذهب حق در نفس او جا کرده است در اول بلوغ اطمینانی دارد بدین حق و این نیز چندین
قسم است یکی آنکه بمحض حسن ظن بپدر و مادر و خویشان و استاد از روی تقلید ظنی بهم رسانیده است و دور نیست که از برای اکثر
خلق همین کافی باشد چنانچه سابقاً مذکور شد دویم آنکه در نهایت بتدریج دلایل اجمالیه بر گوش او خورده است و در اول بلوغ یا علم
یا ظن قریب بعلم از روی آن دلایل بهم رسانیده است آن نیز بطریق اولی کافیست و اگر طالب یقین باشند هر چه بطاعات و عبادات
و تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذو الجلال طلب نمایند نهایت معرفت بکنند روز بروز ایمان ذوی الجلال
ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلای مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیر در این ابواب بکنند اگر شبهه
مظلمه ایشان را عارض شود که ایشان را از دین برگرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه هدی خواهند بود
و اگر والعیاذ بالله از دین برگردند بتقصیر خودشان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد کفر یا در بلاد اهل خلاف باشند و اگر تعصب
بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا البته حق تعالی بالطاف خفیه خود وسیله از برای
هدایت ایشان برمی‌انگیزد و ایشان را هدایت میکند و اگر نکند ایشان را معذور میدارد چنانچه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند

وکوشش

و کوشش بجا نیاورند و راسخ بدین خود بمانند مقصر خواهند بود و معذور نیستند و شاید که بعضی از ایشان که حق بر ایشان وضوحی
بهم نرسانیده باشد داخل مرجون لامر الله باشند و اما جمعی که مشغول بنظر باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود شکی نیست که ایشان معذورند
و اگر به بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقاً مذکور شد و مجمل باید
دانست که حق تعالی بر احدی از عباد ظلم نمیکند و تا حجت را بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان
ضرور نیست **فصل بیستم** در بیان انواع گناهان است و توبه از آنها و در آن دو مرصد است **مرصد اول** در بیان گناهان
صغیره و کبیره است بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره دویم صغیره و الخ شیخ طبرسی
رحمه الله و بعضی از علما گفته‌اند که گناهان همه کبیره‌اند زیرا که همه شر کنند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند
باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت است مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنا محرم بشهوت و این
قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده‌اند بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است
چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده‌اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می‌بخشیم گناهان شما را و باز
فرموده است آنها که اجتناب میکنند از کبایر گناهان و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد مگر لمم
که اکثر گفته‌اند یعنی صغیره و در احادیث وارد شده است که گناه کبیره آدمی را از عدالت بیرون می کند و گناه صغیره اگر اصرار
بر آن نکند از عدالت بیرون نمی برد و دور نیست که مراد ایشان از آنکه گناه صغیره نمی باشد آن باشد که گناه را حقیر نمی باید شمرد و معصیت
خداوند کبیر صغیر حقیر نمی باید شمرد و نافرمانی خداوند جلیل بزرگ و عظیمست بلی بعضی گناهان از بعضی بدترند و بعضی نسبت ببعضی
خوردتر می نماید پس حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون می برد و مستحق
عقوبت الهی میگرداند بلکه از بعضی از معانی ایمان نیز بدر میکند چنانچه سابقاً دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت
بیرون نمی برد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالی بفضل خود آنها را می بخشد و بر آنها بمقتضای
وعده خود عقاب نمی فرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلاف است شهید رحمه الله
گفته است که اصرار یا فعلی است یا حکمی و اصرار فعلی مداومت است بر یک نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی آنست
که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن و اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل ظاهر آن
است که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است این کلام شهید رحمه الله
بود و بعضی گفته‌اند اگر بعد از صغیره عزم بر صغیره دیگر داشته باشد باز اصرار بعمل می‌آید و بعضی گفته‌اند همین که صغیره بکند و بعد از آن توبه
نکند اصرار بعمل می‌آید و بنابر این فرق میان کبیره و صغیره نخواهد بود و بعضی گفته‌اند بسیار کردن یک نوع از صغیره است و بعضی گفته‌اند بسیار

کران صغیره است خواه از یکنوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قایل شده اند که بهر یک از اینها اقرار بعمل می آید و بعضی دعوای اجماع کرده اند
بر انکه بسیار کردن کناه هر چند از یکنوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب او کناه را زیاده از اجتناب باشد و هر کاه کناه او را میسر شود
بی انکه توبه کند البته قدح در عدالت او میکند و کمان فقیر انست که محض عزم بر صغیره و بعد از فعل ان اصرار نیست بلکه اصرار با دوامست
بر یک کناه و تکرار انست بدون توبه یا بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که متغیر باشد بر بی اعتنائی او بشرع و دین و در مابین ان
ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علما و اخبار اختلاف بسیار در ان هست بعضی کفته اند هر کناهیست که حق تعالی
در قرآن مجید وعید عقاب بران کرده است و بعضی کفته اند هر کناهیست که شارع حد بران مقرر کرده باشد تا تصریح بوعید عقاب
دران شده باشد و بعضی کفته اند هر کناهیست که کردن ان مشعر بر بی اعتنائی فاعل ان باشد بدین و بعضی کفته اند هر کناهیست
که حرمت ان بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی کفته هر کناهیست که وعید شدید بران در قرآن یا در سنت باشد و بعضی کفته اند
موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که اینها هفت است اول شرک بخدا است و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد دویم قتل آدمی است
بناحق سیم فحش کفتن است بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف دران بغیر حق پنجم زنا است ششم کریختن از جنگ واجب
هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی سیزده کناه دیکر بر انها افزوده اند لواط و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و کواهی دروغ
و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و نا امیدی از رحمت
خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده کناه دیکر اضافه کرده اند خوردن میته و خون و کوشت خوک و خوردن کوشت حیوانی
که بنام غیر خدا کشته باشند در غیر حال ضرورت و رشوه کرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس
حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن
مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر کناهان و در حدیث حضرت امام رضا علیه السلام نزدیک باین اکثر نقل
کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت است کفت بهفتصد نزدیکتر است از هفت و انچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود
یکی از دو معنی است اول کناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بران شده باشد یا تهدید عظیم بران شده باشد که متضمن عقاب
باشد یا ترک فرایضی که وجوبش از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دویم انکه در قرآن مجید یا سنت متواتره
وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب بران شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره
کفته اند که اکر در احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید شده باشد داخلست و قول اول اظهر است و قول اخیر احوط است و در حدیث صحیح
عمرو بن سعید بحضرت وارد شده است شرک ناامیدی از رحمت خدا ایمن بودن از عذاب خدا عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی
که خدا حرام کرده است و فحش کفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و کریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن و قسم دروغ

دو دزدی

دو دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و کواهی ناحق و پنهان کردن کواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز واجب عمدا یا چیز
های دیکر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخلست و قطع رحم کردن و از مجموع اخبار
انچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن دران وارد شده است قریب بهشتاد می شود و والد فقیر رحمه الله علیه در بعضی از تصانیف خود
انها را جمع کرده است و انها است که درین حدیث صحیح مذکور شد و کهانت یعنی خبر دادن از جن و زنا و لواط و دزدی و افطار روزه
رمضان و تاخیر حج از سال استطاعت بدون عذر و آشامیدن هر مست کننده و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از
هجرت و شاید درین زمان رفتن ببلادی باشد که عالمی در انجا نباشد و مسایل دین خود را اخذ نتوان کرد و دروغ بستن بر خدا
و رسول و ائمه صلوات الله علیهم و غیبت و بهتان و بعضی کفته اند ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج
ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام پدر و مادر بانکس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث
و بعضی کفته اند کراهت داشتن از قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مومنان و الحاد در حرم
مکه و مدینه یعنی ظلم در انها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مومنی بغیر حق و خوردن میته و سایر نجاسات
و ترک مسافی در حرام و اصرار بر کناهان صغیره و امر به بدیها و نهی از نیکیها و دروغ کفتن و خلف وعده بنا بر قولی و خیانت
و لعن کردن مومنان و دشنام دادن بایشان و آزار کردن بی سبب و زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق ان باشند و منع آب
مباح از کسیکه مستحق ان باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال خود را ضایع کذاشتن و تعصب کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان و
خوردن مسکر و دو زبان بودن و مومنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترای بستن
بر ایشان و دشنام دادن ایشان و کمان بد بردن بایشان و ترسانیدن ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن
از مجالس فسق خصوصا مجلس شرب خمر بی ضرورتی و بدعت در دین و با اهل بدعت هم نشینی کردن و کناه را سهل شمردن و خوردن
حرام و از امر منکر تا آخر محل اشکال است کبیره بودن انها و الحال حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن ان خلاف است و احادیث
بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن ان و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا کر بر آوازیست در حلق
که موجب سرور کردد یا اندوه و مشهور انست که فرق نیست میان انکه در قرآن و دعا و ذکر باشد یا غیر و اکثر علما استثنا کرده اند از
غنای حدی را که ان برای تند رفتن شتر عربان میخوانند و بعضی مرثیهای حضرت امام حسین صلوات الله علیه نیز استثنا
کرده اند و خالی از قوت نیست اکر بروش نوحه عربان بخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی که غنا کند در عروسیها برای
زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضا تجویز کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اکر دروغ نکویند و استثنای اینها نیز خالی از
قوتی نیست چون احادیث معتبره در اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما اینها را هم حرام میدانند و ترک همه

آنچه گفته است واحادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که جوهر آواز کسی خوش
آینده است هرچند تحریری دران نباشد و هم چنین گاه هست که قرآن و دعا بنحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن
میشود و آن قصور ندارد و احادیثی که در باب خواندن قرآن بلحان و بصوت حسن وارد شده است ممکن است که محمول بر این باشد
و آنچه تصریح بترجیع و غنا وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علماء سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و
ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علماء شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و نای و دف و امثال
اینها اما در کبیره بودن اینها خلاف است و کسیکه غنا را کبیره داند اینها بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از علماء دف بی سنج را در عروسی
و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند
مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گروگان بازی و هرچه دران گروبندی باشد مگر در شمشیربازی و نیزه بازی و اسب دوانی و استر
حرانیدن و الاغ و فیل دوانیدن و تیراندازی و در قمارها که نهی از آن بخصوص وارد شده است مانند نرد و شطرنج وارد بود عشر حرام است
یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن آنها هرچند گرو نبندند و ظاهر جمعی آنست که تخم بازی و گروگان بازی و قاب بازی نیز چنین است
که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی شطرنج و نرد کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است
حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن کسیکه بازی کند باینها و در حدیث صحیح منقول است از حضرت صادق عم که فروختن
شطرنج حرام است و قیمت آنرا خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن آن شرک است و سلام کردن بر کسیکه
بازی میکند معصیت و کبیرهٔ هلاک کننده است و کسیکه دست در میان اندازد چنان است که دست در میان گوشت خوک گذارده باشد و نمازش
مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسیکه نظر بان کند چنان است که بفرج مادرش نظر کرده است و کسیکه نظر کند بان در حال بازی کردن و
سلام کند بر بازی کننده و در آن حالت در گناه مساوینند و کسیکه بنشیند بقصد بازی کردن خود را در جهنم مهیا داند و این زندگانی باعث جاری
حسرت او باشد در قیامت و ز نهار که هم نشینی مکن با کسیکه مغرور است باین بازی که آن از مجالسیست که اهل آنها در هر ساعت
منتظر غضب الهی اند و اما گرو دویدن و سنگ گردانداختن و چیزهای سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی گرفتن و دویدن
و کشتی گرفتن و چوگان بازی و امثال اینها اگر باگرو بندی باشد حرام است و اگر بیگرو باشد حرام است و حکم بحرمت مشکل است خلاف است
خصوصا هرگاه غرض ورزش غلبه بر خصم باشد در جنگ و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند
بلکه بحدیث کشتی گرفتن حسین عم در حضور حضرت رسالت صعم واله و تحریص کردن آن حضرت و جبرئیل عم هر یک از ایشانرا یکی
استدلال بر استحباب آن نیز میتوان کرد و علامه رحمه الله جزم کرده است بحرمت انگشتر بازی و استعلام آنکه در دست من جفت است یا طاق
و چوگان بازی و تفنگ و کمان و گلوله بگرو انداختن و بیکپا ایستادن و مکث در زیر آب کردن خواه عوض در گرو قرار داده باشند خواه نه و در گشتی

گرفتن و کبوتربکرو و براهها ی دور فرستادن و گرو دویدن اگر عوضی قرار نداده باشند تردد و اشکالی کرده است و نگاه داشتن کبوتر
از برای انس جایز است بلکه مستحب است و از برای فرستادن نامها جایز است و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمت است
و اگر بدون عوض باشد خلاف است و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترک است و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلافست اکثر مکروه
میدانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتیست که مستلزم فعل حرامی نباشد و اگر متضمن دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف
برخانهای مسلمانان و شکستن شیشها و ظروف همسایگان و امثال اینها باشد چنانچه درین زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما
حرام دانسته اند حیوانات را بگرو بجنگ انداختن خواه عوضی قرار کنند خواه نه و بعضی مطلقا اینها را تحریص بر جنگ یکدیگر کردن حرام
دانسته اند و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسیکه مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح باشد
و هم چنین در تعریف حسن زن مؤمنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده یا امرد مطلقا خواه معین و خواه غیر معین و خواه
شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربی را تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر
و آن کرهیست یا افسونیست یا سخنی است که تکلم کنند یا بنویسند یا عملی بکنند که تأثیری بکند در بدن کسی یا دل او یا در عقل او بدون
آنکه بظاهر مباشر آن گردد و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل گردانیدن شیاطین را از برای کشف
امور غایبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او و اگر بعضی از اینها اصل داشته باشد
ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید رحمه الله گفته است که از جمله سحر است نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است
و ظاهرا کبیره است اما یاد گرفتن آن بعضی تجویز کرده اند از آنرو بقصد عمل کردن بلکه از برای آنکه احتراز از آن بکنند و با باشد واجب
کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوای پیغمبری کند ببیان فرق میان سحر و معجزه چنانچه شیخ بهاء الدین علیه الرحمه میگفته است
که چون حضرت رسول صعم واله انگشتهار اکشود و آب از میان انگشتهای مبارکش جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتها را بیکدیگر
میچسبانید احتمال سحر داشت و حق آنست که معجزات انبیا علیهم السلام از آن واضحتر است که احتمال سحر در آنها رود و بجای نهایتش آنست که
چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا هفتاد هزار عصا و ریسمان را بلع کند و بعد از حضرت رسالت
صعم واله معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر علیه السلام انشاء الله بنحوی نخواهد بود که کسی را در آن شبهه تواند بود و در روایتی وارد
شده است که حل کن و آموختن و اکثر این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه بقرآن و ذکر و دعا حل کن و برطرف کن سحر را نه بسحر و کسیکه حلال
داند سحر را واجب است کشتن او و ایضا خلافی نیست در آنکه کهانت حرام است و گفته اند که آن عملیست که موجب اطاعت بعضی
از جن گردد آدمی را و خبرها از برای او بیاورد و این نزدیک است بسحر و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که کهانت کند یا کهانت
کنند از برای او بیزار است از دین محمد صعم واله و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و آن اعمال عجیبه ایست که سرگیران میکنند

که بجلد دستی کاری چند میکند که غریب می نماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلافست که اصلی دارد یا نه و اگر اصلی نداشته باشد
غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردن است و فریب دادن مردم و همهٔ اینها حرام است و اگر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن غالب
آنست که درین زمانها کسی نمیداند و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام خواهد بود و بر فرض محال کسی داند درین اعصار حکم بحرمت مشکل
است مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد چنانچه شهید رحمه الله گفته است احوط و اولی اجتناب است از همه اینها و ایضاً خلافی نیست در حرمت
قیافه و آن مستند شدن است بعلامتی از مشابهت در ترکیب و صورت که بسبب آن ملحق میکردانند بعضی از مردم را و بعضی در نسب چنانکه
نسب در باب اسامه سخنی مذکور شد و از باب قیافه پاهای او و زید پدر را در او ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند
وقتی حرام است که جزم بان بکنند و امر حرامی را بران مترتب سازند مثل آنکه نسبی را که شرعاً ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم
یا نامحرمی را محرم کردانند و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیگری باشد که حکم می کنند از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه
یا ردیهٔ او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب
و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند بنگ و بوزه و فروختن سگ بغیر سگ شکاری و گله و زراعت و باغ مشهور آنست که فروختن
عذره و بول و حیوانات غیر ماکول اللحم حرام است و در عذره و بول ماکول اللحم خلافست و جایز بودن اقوی است و روغنی که نجس
شده باشد مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان و ظاهرا در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل
صابون و امثال آن توان کرد و حیوانات بان چرب توان کرد و در دنبه و پیهی که از میته اخذ کرده باشند مشهور آنست که مطلقاً استعمال
نمی توان کرد و روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکنند و دور نیست که همه را در اموریکه طهارت در آنها شرط
نیست استعمال توان کرد و از جملهٔ محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران آنها را عبادت و سجده می کنند مانند بت و چلیپا
و صورت حضرت مریم و عیسی علیهما السلام و فروختن و خریدن آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و امثال
اینها و آلات قمار مانند نرد و شطرنج و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند و اگر انتفاع حلالی از آن متصور باشد بعنوان هیئتی که هست
و مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در صورتی حرام است که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و اگر
شکسته اش قیمتی داشته باشد و آنرا شکسته بفروشند برای آنکه مشتری او را بشکند و در منفعت حلالی از آن منتفع شود و اعتماد بر دیانت
مشتری داشته باشد می توان فروخت و بعضی گفته اند تا آثار از هیئات خود نیفتد از دو نمی تواند فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره
نیز این خلافست و از جملهٔ محرمات فروختن اسلحهٔ جنگ است بدشمنان دین در وقتی که جنگ داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان
و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و هم چنین گفته اند حرام است فروختن اسلحه براه زنان و دزدان از برای این امور یا مطلقا و همچنین
مشهور میان علما آنست که حرام است فروختن انگور از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای این کار میگیرد خواه در ظرف عقد

سرحاکنند

شرط کنند و خواه مقارن عقد مذکور سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات قمار و اگر بکسی بفروشند که این کارها کند و
مذکور نشود که از برای این می خرد مشهور کراهت است و بعضی حرام دانسته اند و احادیث بجواز بسیار است و ایضاً خلافست در اجاره دادن
خانه و دکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن سایر محرمات و ایضاً خلافست در فروختن مسوخات مانند میمون
و فیل و درندگان مانند ببر و پلنگ و مشهور جواز است خصوصاً حیوانات شکار کننده مانند یوز و باز و چرخ و عقاب و مشهور میان علما
جواز بیع گربه است و بعضی دعوی اجماع بران کرده اند و ایضاً مشهور جواز بیع پوست درندگان است مانند پوست شیر و ببر و پلنگ و ابن
ابراج گفته است ثمن گربه را تصدق می باید کرد و تصرف دیگر نمی توان کرد و مستندش معلوم نیست و ابن جنید گفته است ثمن حیوانات غیر
ماکول اللحم را مانند مسوخات و درندگان در خوردن و آشامیدن صرف نمی باید کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جملهٔ محرمات
ساختن صورتهای سایه دار است که اگر روشنی بر یک طرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد و خواه جدا باشد و ظاهر
اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هر گاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتها که بدیوارها و فرشها نقش
کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و گل و گیاه و بناها که سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام
میدانند که او سایه نداشته باشد و این قول مخالف احادیث معتبره است اگر چه احوط است و فروختن صور مجسمه نیز مشهور حرمت
است و کواکب را مؤثر تام دانستن چنانچه جمعی از علماء قایلند کفر است و مؤثر ناقص دانستن بانکه اوضاع فلکی را تاثیری فی الجمله هست
مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت اکثر علماء فسق میدانند و اکثر مؤثر ندانند و گویند که عادت الهی جاری شده است
بر آنکه چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه حق تعالی این را علامتی برای این امر قرار داده است اکثر
گفته اند حرام نیست و شهید رحمه الله گفته است مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و آموختن را حرام میدانند
چنانچه احادیث بسیار بران دلالت دارد و ابن طاوس علیه الرحمه و بعضی از [illegible] گفته اند اگر اعتقاد بتاثیر نداشته باشد حرام نیست و آنچه علماء
از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که اوضاع اینها علامت حدوث حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیا و اوصیا
علیهم السلام است و این یک راه علم ایشان است باموریکه دیگران احاطه تامه باین علم ندارند و باین سبب و اسباب دیگر از مصالح
کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام گردانیده اند و
فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق ع منجمی را فرمود
که کتابهای خود را بسوزان و اما سعادت و نحوست کواکب آن نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و
مردم درین باب نیز علم ناقصی دارند و حق تعالی قادر است بدعا و تصدق و توسل بجناب مقدس او نحوست اینها را مبدل
بسعادت گرداند و بترک اینها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعد اینها را نحس گرداند

کرده اند لهذا در دفع مخالف و رفع بلایا امر به تصدق و توکل و تضرع و دعا فرموده اند و نهی از رعایت ساعات نموده اند مگر در نکاح و
زفاف و سفر و بعضی از امور به امر که باحتراز از بودن قمر در عقرب در انها نموده اند و گمان فقیر انست که ان نیز بر وفق اصطلاح
منجمین نیست بلکه محاذات ستاره های عقرب مراد است چنانچه مدار عقرب بران بوده است و در میان منجمین و تقویم شایع نبوده است
و از عادات جمیله شارع معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان را بر امور ظاهره گذاشته است که خواص و عوام در ان یک نسبت
داشته باشند و در این زمان اکثر ستاره های عقرب به برج قوس منتقل شده است اما علم هیئات افلاک و کمیت و کیفیت حرکات انها
مشهور انست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب انکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حق تعالی میشود
و حق انست که اهتمام زیاد در این موجب تضییع عمر است و اکثر مبتنی بر اوهام و خیالی چند است که بعضی از حرکات مخصوصه کواکب بر انها
منطبق می شود و در بعضی حیران شده اند و انرا از مشکلات این فن شمرده اند و ارصاد مختلفه که بسته اند در اکثر امور با یکدیگر
مخالفند و بغیر خداوندی که انها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا که بایشان وحی و الهام نموده است دیگری را بر حقایق انها اطلاع
نیست اما قلیلی از ان که سبب مزید اطلاع بر قبله و اوقات صلوات و غیر ذالک بوده باشد خوب است و شهید رحمه الله فرموده است
و اما رمل و فال و مثل انها حرام است با اعتقاد مطابقه انها با واقع زیرا که علم غیب مخصوص بخداست و اگر بر سبیل فال نیک شود گوید باکی نیست
زیرا روایت کرده اند که رسول صلعم فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی بد را کراهت داشت مؤلف گوید مؤلف که احوط انست
که رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است
و اینجماعت که خبر از اینده میدهند بظن و تخمین عارفند و انکه میگویند که رمل از حضرت دانیال ع ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس
در سرایر از کتاب مشیخه ابن محبوب از هیثم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار
است که خبر میدهد کسی را که مال او را دزد برده است یا مانند ان از خبرهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صلعم فرمود که هر که برود بسوی
ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند در انچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته است
حرام است غشی که مخفی باشد مانند اب در شیر کردن و مشاطگی که از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته اند حرام است مردان را لباس
زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند وسمه بر ابرو گذاشتن و لباس مخصوص پوشیدن زنان
و خلخال و دست بند پوشیدن و هم چنین گفته اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند
و جزم بحرمت اینها خالی از اشکال نیست و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنان را به نیل و سرمه حرام دانسته اند و این نیز
خالی از اشکال نیست و احوط انست که اجتناب کند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشان است زیرا که از حضرت
صادق ع منقولست که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک دشمنان

مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان مرا که ایشان دشمن من خواهند بود چنانچه انها دشمن منند و اکثر علما گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن برای اعمال
واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن برانها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است برانها و خالی از قوتی
نیست و بر مستحبات گفته اند مکروه است و هم چنین اکثر گفته اند حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و هم چنین
اجرت بر پیش نمازی جایز نیست و مشهور انست که اجرت بر قضا و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند روزی دادن پیشنماز
و موذن و قاضی را از بیت المال و هم چنین اگر وقفی بر اینجماعت کرده باشند میتوانند گرفت و مشهور انست که جایز است اجرت گرفتن بر
صیغه نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و جمعی علما گفته اند جایز نیست فروختن و خریدن مصحف مجید و اگر فروشد باید جلد و کاغذ را
فروشد و بعضی مکروه دانسته اند و احوط انست که جلد و غلاف بفروشد و باقی را ببخشد زیرا که احادیث بسیاری در نهی وارد شده است
و از جمله انها روایت سماعه است که گفت از حضرت صادق ع شنیدم که فرمود مصحف را مفروشید که فروختن انها حرام است گفتم پس
چه میفرمائید در خریدن انها فرمود که جلد را و کاغذ و غلاف را بخر و زنهار مخر ورقی که در ان قرآن نوشته اند که بر تو حرام خواهد بود و زرش بر انکه فروخته
است حرام است و در صحیح از انحضرت منقول است که فرمود که بخرم مصحف را دوستتر میدارم از انکه بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهت میکند و در حدیث
اجرت گرفتن بر کتابت مصحف مشهور کراهت است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط انست که ابتدا شرط
نکنند و بعد از نوشتن انچه بدهند قبول کنند یا اجرت را باداء غیر قرآن از ایه و عشر و خمس و جزو و امثال انها یا قیمت مرکب قرار کنند و جایز است
اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه مشهور میان علما انست که قدری از قرآن مجید را که یاد گرفتن ان واجب
است اجرت گرفتن بر تعلیم ان حرام است و زیاده بران اجرت گرفتن برای تعلیم مکروه است و اگر اول شرط کنند کراهت ان اشد است و بعضی
با شرط حرام دانسته اند و احوط انست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسایل ضروریه اصول دین و فروع دین را حرام دانسته اند و در
سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال را جایز دانسته اند و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور انست
که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب انرا از برای مرده یا زنده هدیه کند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل کرده اند بر انکه
شرط کرده باشند که کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای او حکم کند یا از برای
خصم او بلکه از جمله کبایر است و از حضرت باقر ع منقول است که رشوه گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مگر انکه
محق باشد و داند که بدون رشوه از برای او حکم نمیکند و حق او ضایع می شود و در این صورت بعضی تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور
و کسیکه اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر انکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از برای تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود و در این صورت
تجویز مرافعه بسوی انها کرده اند و احوط انست که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان نکنند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق نیز از برای او
حکم کنند انچه میگیرد بر او حرام است و مصحف را بطلا و بغیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند انرا و گفته اند مکروه است عشر انرا

بطلا نوشتن چنانچه بسند موثق از سماعه منقول است که پرسید از حضرت صادق ع که مردی هست که عشر مصحفها را بطلا می نویسد حضرت فرمود که ملامت
ندارد گفت اینمعاش من است حضرت فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی خدا از برای روزی تو وسیله خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد
وراق منقول است که گفت عرض کردم بر حضرت صادق ع قرآنی که عشر و خمس آنرا بطلا نقش کرده بودند و در آخرش یکسوره بطلا نوشته بود
حضرت عیب نکرد و هیچ از آنرا مگر نوشتن قرآنرا بطلا و فرمود که خوشم نمی آید که قرآنرا بنویسند مگر بسیاهی چنانچه اول مرتبه بسیاهی نوشته شد یعنی
نوشتن امیرالمؤمنین علیه السلام نه نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر قرآنرا بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد
و ابو الصلاح زینت کردن قرآنرا بطلا حرام دانسته اند و مشهور میان علما آنست که طلا کاری مسجد حرام است و بعضی مطلقا نقاشی کردن را حرام
دانسته اند و مستند هیچیک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و نجاست متعدیه را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی
غیر متعدیه را نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند عمارت کردن
و صلح کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است که محمول
بر مخالفان مذهب باشد و حق تعالی فرموده است رکون میل مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس میکند شما را آتش جهنم و شما را بغیر از خدای
تعالی یاوری نخواهد بود و یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر مفسرین تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این آیه
مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخل با ایشان است در ظلم ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان است و اظهار محبت ایشان بمحض
مخالطه و معاشرت نه برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس باید
با فساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان
یا دفع ضرر از مؤمنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند و مشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن و
حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه مانند توریه و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتابهای سنیان و سایر مخالفان و کتب
حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست
که آنچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هبه کرد و جایزه ها و بخششهای ایشانرا میتوان قبول کرد
بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند که اگر اینکس را حواله کنند بر محلی باز جایز است گرفتن و در این شق اشکالی هست و پدر
اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه می تواند برداشت و از مال فرزند بالغ نیز میتوان برداشت اگر نفقه او را ندهد
و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط آنست که بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته اند که زن نان و نان خورش را از خانه شوهر
بدون اذن او تصدق می تواند کرد اگر او نهی نکند و زیاده نکند که ضرر باو رساند و اگر مالی داده باشند که بفقرا یا علما یا صلحا مثلا بدهد مشهور
که اگر خود موصوف بآن صفت باشد از برای خود می تواند برداشت و بعضی قید کرده اند که بشرطیکه زیاده از دیگران برندارد و در بعضی از روایات

منع

منع وارد شده است و احوط آنست که تا نهایت اضطرار نداشته باشد برندارد و اما بعیال خود میتوان داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد و مشهور
میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی کمان گلوله انداختن را حرام دانسته اند مطلقا و
بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است استخوان و دندان فیل را فروختن و شانه و امثال آن از آن ساختن و بعضی مکروه
دانسته اند و وجهی ندارد بلکه استعمال شانه آن مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بحرمت آن کرده اند خواندن و شنیدن
قصهائیست که همه آنها دروغ است مانند قصه حمزه و افسانهای معلوم الکذب یا افسانهای که بعضی از آنها معلوم الکذب باشد مثل روایات
موضوعه مخالفان که مشتملست بر تخطئه انبیا و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه بر افترا بر اکابر علما
شیعه یا امثال آنها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن آنها چنانچه سماعون
للکذب بران دلالت دارد بنا بر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است حرام است دروغ و از جمله دروغ است صحبت داشتن
شب بقصهای قصه خوانان که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا بر جنگهای واقعی چیزها را از یاد میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته
است که حرام است شب نشینی کردن بذکر دروغ و قصهای اختراعی و قصهای که دروغ بر آنها زیاد کرده اند و بقصهای دیگر که مکروه است برای
آنکه مانع بیداری آخر شب میشود و ابن بابویه رحمة الله در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق علیه السلام
مذکور شدند فرمود خدا لعنت کند ایشانرا که تشنیع میکنند بر ما و گفته است که باز از آنحضرت سؤال کردند از قصه خوانان که آیا حلال است
گوش دادن بسخن ایشان حضرت فرمودند و فرمود که هر که گوش اندازد بسوی سخن گوئی پس تحقیق که او را پرستیده است پس اگر آن
سخن گو از جانب خدا سخن گوید او خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطانرا پرستیده است و باز از آنحضرت
پرسیدند از قول الله تعالی که شعرا پیروی ایشان میکنند گمراهانند حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند و احوط آنست که قصهای
ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند هر چند راست باشد مگر از برای مصلحتی و فایده دینی زیرا که حق تعالی فرموده است و من
الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله تا آخر آیه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطلی را که مردم را از یاد خدا
غافل میگرداند از برای آنکه مردم را از راه خدا غافل گرداند و بآیات قرآن استهزا کند اینها از برای ایشان است عذاب خوار کننده و شیخ طبرسی
و سایر مفسرین روایت کرده اند که این آیه در شان نضر بن الحارث نازل شده است که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار
پادشاهان عجم را میخرید و می آورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد ص اخبار عاد و ثمود را نقل میکند و من از برای شما
نقل میکنم قصهای رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم را پس خوش می آمد ایشانرا شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را این آیه
از کلینی روایت کرده اند و کلینی و شیخ طبرسی بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
قصه خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام

زیرا که حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر دستها و روی ایشان را
نمی توان دید بی ضرورتی خواه بشهوت باشد و خواه بدون شهوت و البته خلافی نیست در آنکه رو و دستهای ایشان را بالذت و شهوت جایز نیست
دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهیت و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند یک نظر جایز است و اعاده نظر
حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بران دلالت دارد و در نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکه خود خلافست و مشهور حرمت
است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر و خصیهای ایشان را بریده باشند خلافست و بعضی گفته اند مالکه خود را میتواند دید و خالی از قوتی
نیست و بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز میتواند دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوط است اگرچه بعضی از اخبار دلالت بران قول
میکند خصوصا قول اول و از این حکم چند فرد را استثنا کرده اند اول کسیکه خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کند بر رو و دست او و بعضی گفته اند
بر مو و گردن او هم نظر می تواند کرد و در روایات وارد و هم چنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی مردیکه اراده تزویج او دارد دوم کنیزی
که خواهد بخرد جایز است نظر کردن بدست و رو و محاسن و سایر بدن او غیر عورت خلافست و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند
سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و رو و موی کفار که در امان ما اند مادام که از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی
جایز نمیدانند و اول اقویست چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتواند کرد چنانچه در سابق شایع بوده است
که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز اقویست پنجم نظر کردن بدختران کوچک و زنان پیر است که
مظنه شهوت نباشد علی المشهور و الاقوی ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت
حتی عورت از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از آن پوشانیده واجب نیست و در
نابالغ ممیز خلاف و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور
میان علما آنست که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانچه
در اعصار رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم زنان بمجالس مردان می آمده اند و بنمازهای حاضر میشده اند و از برای حوایج خود
ببازارها میرفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلافست بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی بالتذاذ
و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن که پس در آید درشت سخن
بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش آینده سخن نگوید و در وطی در دبر زن خلافست بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است و
حرام است ذکر را بدست یا سایر بدن خود بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای زن خود یا کنیز خود بازی کند تا او را
منی بیاید جایز است و بچیز دیگر جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه خود و کنیز خود تا منی بیاید خلافست و هم چنین
در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست

در حرمت

در حرمت جماع مردها و نثاری که در عروسیها میکنند و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش
راضی نیست و گفته اند برداشتن از آن جایز نیست مگر صریح رخصت بدهند که بردارند یا قراین باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی
در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلافست و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج
زنی که او را بعقد دایم خواسته باشند و آزاد باشد بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند دانسته اند
دیت نطفه را ده اشرفی بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و حرام است ترک وطی زنی که بعقد دایم در
حباله او باشد زیاده از چهار ماه بی عذری مگر برخصت زن و حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و اولاد
خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها از مردان حرامند و مثل اینها از رضاع نیز حرام است وقتی که شرایع رضاع متحقق شود مانند مادر
رضاعی و خواهر رضاعی و عمه و خاله رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسیکه وطی کند زنی را بعقد یا بملک حرام میشود بر وطی
کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او و هر چند بالا روند و دختر آن زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پایین روند و بر آن
زن حرام میشود پدر وطی کننده و اجداد او هر چند بالا روند و فرزندان او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند آن
حرام میشود بر پدر او نه بر فرزندان او و دختر زن حرام نمیشود تا مادر در عقد اوست دختر را نمی تواند خواست و اگر
از مادر جدا شود دختر را می تواند خواست و در مادر زن بمحض عقد بدون وطی خلافست و اشهر و اقوی آنست که حرام است و
مملوکه پدر بر فرزند و بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر را در یک وقت بعقد خود نمی توان داشت خواه خواهر پدری یا مادری
یا پدر و مادری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد یک خواهر برطرف شود دیگری را میتواند خواست بعد از عده رجعی و در عده باین در
اثنای عده میتواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور آنست که دختر خواهر
زن و دختر برادر زن را بعد از عقد ایشان نمی تواند خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و بعضی مطلقا حرام دانسته اند
و احتیاط اولیست و فروع این مسئله بسیار است و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنائی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث
حرمت نمیشود مگر آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود و در زنائی که پیش از عقد واقع شود خلافست
اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمیشود و این اقویست و بعضی گفته اند
اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مردی که کنیزی مالک شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجائی
از بدن او که غیر مالک نظر نمیتواند کرد بعضی گفته اند آن کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته اند از آن
کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند
که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم رسد در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد

روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بشنید مردی را که در روز جمعه احادیث جاهلیت و ایام کفر را نقل میکند بزنید
بسرش اگرچه سنگ ریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغو نباشد مجوز است و بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوصا
در ماه مبارک رمضان و در روز و شب جمعه و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم هرچند شعر حق باشد و منقول است که شکمی مملو از چرک
و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و منقول است که کسیکه بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهره او در آن روز همان است و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که شعر از شیطان است اما از آنحضرت روایت کرده اند که از جمله شعر حکمت است و از حضرت امیر المؤمنین
و حضرت امام رضا و سایر ائمه صلوات الله علیهم شعر نقل کرده اند و مکرر تمثل و استشهاد بآن فرموده اند و احادیث بسیار در ثواب
و فضل مدح رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و مراثی حضرت امام حسین ع وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن
فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن مؤمنه نامحرمی یا تعریف حسن پسر مطلقا حرام است اگرچه در آخر سخنی هست و گفته اند اگر تعریف
حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی گفته اند اگرچه حرام نیست اما چون منافی مروت است از عدالت بیرون
میبرد و لیکن اشتراط مروتی که فقها گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم کذب است اگر حمل بر
تجویز و مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند که داخل کذب است و حرام است و بعضی گفته اند کذب از آن حیثیت حرام
است که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را دانند و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه بانشا برمیگردد و این سخن
بعید از حق نیست اگر متضمن مدح ظلمه و تحسین ظلم و فسق و اغرای آنها باشد دور نیست که ازین جهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد
بغض و عداوت مؤمنان است و اکثر علما اظهار را حرام دانسته اند مطلقا اما چون اینها امور قلبیه اند تا اظهار نکنند معلوم نمیشود
و خلاف عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری احادیث ثابت میشود که اظهار اینها معصیت است و اصلش معصیت نیست و گمان فقیر
اینست و هم چنین گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام است و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می آید و بعد ازین انشاء الله مذکور خواهد شد
و هجران و ترک معاشرت مؤمنان را نیز از جمله معاصی شمرده اند چنانچه احادیث بسیار دلالت میکند اما ظاهر محمول است بر آنکه از روی بغض
و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت اسباب بسیار میدارد و از جمله محرمات تجسس عیوب مؤمنان کردن است و آیات و اخبار
بسیار در نهی و مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانه مسلمانان یا از رخنه ها و روزنها نظر بحرم ایشان کردن
حرام است و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود و چیزی بر او بزنند که منتهی شود بقتل او خونش هدر است اما اینها باید که تا منع بکمتر ممکن باشد بزیاده
تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد
حرام است و اگر حریر خالص نباشد که ممزوج باشد با پنبه یا کتان یا پشم و یا امثال اینها قصوری ندارد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی ده یک
و بعضی پنج یک گفته اند و احوط آنست که بر رو نیندازد و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را حرام است و پوشانیدن

طلا و حریر

طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند و اما شراب درست کنند با ایشان آشامیدن جایز نیست و خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن
در ظرف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلقا استعمال آنها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن خلاف است و احوط ترک است و نقره کمی که
استعمال کنند مانند سر دسته شمشیر و زنجیر و حلقه نقره و قطعه نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنست که
جایز است و اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب میباید کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانچه وارد
شده است و احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره را روکش کرده باشند که جدا نتواند کرد
باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشوند و در سرمه دان و ظرفهای کوچک از برای غالیه و مثل آن میسازند خلاف است و میل طلا و نقره را استعمال
کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره زینت کردن خلاف است و هم چنین در زینت کردن در و دیوار و سقف
بطلا و در سر قلیانها و میانها و نعلبکی های طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتناب است خصوصا از نعلبکی که در آن احتمال حرمت بیشتر است
و لولهای طلا و نقره دور نیست که مجوز باشد و در سرنی که بدهان میگذارند اگر طلا و نقره نباشد احوط است و آینه ها و صندوقچه های
ملبس بطلا و نقره محل اشکال است و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر از ماکول و مشروبها از ظرف طلا و نقره بظرف دیگر بر
گردانند و بخورند طعام حرام نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جمله محرمات نظر کردن
مردان است از روی شهوت و تلذذ به پسران ساده بلکه مؤلف نزد درین خلافی نیست ظاهرا میان علما و ایضا حرام است بوسیدن ایشان
بشهوت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که زنهار حذر کنید از پسران ساده و اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است
از فتنه های دختران در خانه ها و فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی در قیامت لجامی از آتش در سر او کند و منقول است
که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیریست
جهنم از برای او و اگر از روی شهوت و لذت نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین و زن بدن زن را میتوان دید بغیر عورتین
و مرد را حرام است نظر کردن بعورت مرد و زن را حرام است نظر کردن بعورت هر زن و واجب است مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند
از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکر است و خصیها و حلقه دبر و در زن فرج پیش و پس است و بعضی گفته اند
عورت مرد و زن از ناف است تا زانو و بعضی گفته اند از ناف است تا نصف ساق و قول مشهور اقوی است و بعضی گفته اند زنان کافره مانند
نسبت بزنان مسلمان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت و او نیز تمام بدن شوهر خود را میتواند دید حتی عورت و همچنین
کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید و آقا نیز تمام بدن او میتواند دید که اگر کنیز شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند
دید مانند مادر و خواهر و بر عکس و محرمیکه بشیر خوردن محرم شده باشد از این حکم دارد و هر موضعی را که نظر میتواند کرد بغیر شهوت لمس نیز
میتواند کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نظر میتواند کرد از زن محرم رو و دستها را و سر را و سینه را و ساقها و بازوها را

زیرا که حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر دستها و روی ایشان را
نمی‌توان دید بی ضرورتی خواه بشهوت باشد و خواه بدون شهوت و اظهر خلافی نیست در آنکه رو و دستهای آنها را بالذت و شهوت جایز نیست
دیدن و بدون شهوت بعضی گفته‌اند جایز است با کراهیت و بعضی گفته‌اند حرام است مطلقا و بعضی گفته‌اند یک نظر جایز است و اعاده نظر
حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و روایات و اخبار بران دلالت دارد و در نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکه خود خلاف است و مشهور حرمت
است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر و خصیه‌های ایشان را بریده باشند خلاف است و بعضی گفته‌اند مالکه خود را میتواند دید و خالی از قوتی
نیست و بعضی گفته‌اند غیر مالکه را نیز میتواند دید و بعضی گفته‌اند مطلقا جایز نیست و این احوط است اگرچه بعضی از اخبار دلالت بران قول
میکند خصوصا قول اول و ازین حکم چند فرد را استثنا کرده‌اند اول کسیکه خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کند بر رو و دست او و بعضی گفته‌اند
بر مو و گردن او هم نظر میتواند کرد و روایات دارد دوم چنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی مردیکه اراده تزویج او دارد سیم کنیزی
که خواهد بخرد جایز است نظر کردن بدست و رو و محاسن و سایر بدن او غیر عورت خلاف است و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند
سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و رو و موی کفار که در امانند مادام که از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی
جایز نمیدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتواند کرد چنانچه در سابق شایع بوده است
که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده‌اند و بعضی منع کرده‌اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک و زنان پیر است که
مظنه شهوت نباشد علی المشهور و الاقوی ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت
حتی عورت از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را ازان پوشانیده واجب نیست و در
نابالغ ممیز خلاف و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور
میان علما آنست که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده‌اند و خالی از قوتی نیست چنانچه
در اعصار رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم زنان بمجالس مردان می آمده‌اند و بنمازهای جماعت حاضر میشده‌اند و از برای حوایج خود
ببازارها میرفته‌اند و ایشان را منع نمیکرده‌اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلاف است بعضی مطلقا حرام دانسته‌اند و بعضی با التذاذ
و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن که پس در آید درشت سخن
بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش آینده سخن نگوید و در وطی دبر زن خلاف است بعضی حرام دانسته‌اند و اشهر کراهت است و
حرام است ذکر را بدست یا سایر بدن خود بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای زن خود یا کنیز خود بازی کند تا او را
منی بیاید جایز است و بچیز دیگر جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه خود و کنیز خود تا منی بیاید خلاف است و هم چنین
در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده‌اند و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست

در حرمت جماع مردها و شاربیکه در عروسیها میکنند و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن ازان جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش
راضی نیست و گفته‌اند برداشتن ازان جایز نیست مگر صریح رخصت بدهند که بردارند یا قراین باشد که از برای برداشتن ریخته‌اند و وطی
در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلاف است و بعضی از علما حرام دانسته‌اند منی را از فرج
زنی که او را بعقد دایم خواسته باشند و آزاد باشد بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند اگر چنین کند دانسته‌اند
دیت نطفه را که ده اشرفی است بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و حرام است ترک وطی زن که بعقد دایم در
حباله او باشد زیاده از چهار ماه بی عذری مگر برخصت زن و حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و اولاد
خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها از مردان حرامند و مثل اینها از رضاع نیز حرام است وقتی که شرایع رضاع متحقق شود مانند مادر
رضاعی و خواهر رضاعی و عمه و خاله رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسیکه وطی کند زنی را بعقد یا بملک حرام میشود بر وطی
کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او و هر چند بالا روند و دختران زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پایین روند و بر آن
زن حرام میشود پدر وطی کننده و اجداد او هر چند بالا روند و فرزندان او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند آن
حرام می‌شود بر پدر آن مرد و فرزندان او و دختر زن حرام نمیشود اما تا مادر در عقد اوست دختر را نمی تواند خواست و اگر
از مادر جدا شود دختر را می تواند خواست و در مادر زن بمحض عقد بدون وطی خلاف است و اشهر و اقوی آنست که حرام است و
مملوکه پدر بر فرزند و بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر را در یک وقت بعقد خود نمی توان داشت خواه خواهر پدری یا مادری
یا پدر و مادری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد یک خواهر برطرف شود دیگری را میتواند خواست بعد از عده رجعی و در عده باین در
اثنای عده میتواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده‌اند و مشهور آنست که دختر خواهر
زن و دختر برادر زن را بعد از عقد ازان نمی تواند خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته‌اند و بعضی مطلقا حرام دانسته‌اند
و احتیاط اولیست و فروع این مسئله بسیار است و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنائی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث
حرمت نمی شود مگر آنکه مادر را عقد کند و بعد ازان با دختر زنا کند مادر حرام نمی شود و در زنائی که پیش از عقد واقع شود خلاف است
اکثر گفته‌اند سبب حرمت می شود و این احوط است و بعضی گفته‌اند مطلقا باعث حرمت نمی شود و این اقوی است و بعضی گفته‌اند
اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مردی که کنیزی را مالک شود و دست برو بمالد یا نظر کند بجائی
از بدن او که غیر مالک نظر نمیتواند کرد بعضی گفته‌اند آن کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته‌اند ازان
کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حمل کرده‌اند و اکثر علما گفته‌اند
که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم رسد درین احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتواند کرد

و در وطی جمع نمیتوان کرد و کرهر دو را وطی کند تا او در ملک اوست وطی دیگری برو حرام است و کسیکه زنی را در عدّه عقد کند و عالم باشد بعدّه
و بانکه عقد در عدّه حرام است ان زن برو حرام مؤبّد میشود و هرگز برو حلال نیست و اگر عدّه را داند و حرام بودن عقد در عدّه را نداند
یا هیچ یک را نداند و اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبّد می شود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعقد دیگر او را میتواند
خواست و درین احکام فرق نیست میان عدّه رجعی و عدّه باین و عدّت وفات و عدّه شبهه و میان عقد دایم و متعه در مدت استبرای کنیز
خلاف است و اظهر انست که دران جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسیکه زن شوهر دار را عقد کند باز حکم عقد در عدّه دارد در جمیع
احکامی که مذکور شد و روایات بسیار برین دلالت میکند و چند حدیث دلالت میکند بر انکه حرام نمیکند و عمل بقول اول احوط است نمیشود
و کسیکه زنا کند بزنی که شوهر داشته باشد یا زنی در عدّه رجعیه باشد مشهور انست که حرام مؤبّد می شود ان زن بر زانی و در دلیلش سخنی
هست و در عدّه باینه و عدّه وفات باعث حرمت نمی شود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عدّه رجعی نباشد برو
حرام نمی شود و بعقد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند ان زن برو حلال نیست و در روایت وارد شده
است که توبه اش را امتحان کند بانکه بخواند او را بان حرامی که پیشتر میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم می شود که توبه کرده است
و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضا خلافست در نکاح زنانی که مشهور باشند بزنا و اشهر کراهت است و بعضی حرام میدانند و احوط
اجتناب است و اگر زن کسی والعیاذ بالله زنا کند مشهور انست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما
گفته اند که باصرار زن بر شوهر حرام می شود و اگر کسی لواط با پسری کند که بعضی از ذکرش داخل دبر او بشود حرام بشود بر لواط کننده مادر
و خواهر و دختران پسر اگر این فعل پیش از نکاح انها باشد و اگر بعد از نکاح انها بکند مشهور انست که حرام نمیشود و مشهور انست که
این سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد مثل مادر مادر پسر و مادر پدر او و هم چنین هر چند بالا روند و دختر دختر پسر و هر چند
پایین روند و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور انست که در فاعل و مفعول فرق نیست میان
انکه صغیر باشد یا بالغ و مشهور انست که بر مفعول چیزی حرام نمی شود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام
می شود و مستندی ندارد و مشهور انست که هرگاه محرم عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است زن برو حرام مؤبّد میشود
و بعضی گفته اند اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام می شود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا حرام میشود خواه دخول بکند و خواه
نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام می شود و آزاد بعقد دایم چهار زن میتواند ساخت و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمیتواند ساخت
خواست و دو کنیز و دو آزاد میتواند خواست و زیاده بر چهار او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هر چه خواهد میتواند گرفت
و غلام بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هر قدر که خواهد و ملک یمین بنابر قول اکثر مالک شود
و زن را سه طلاق بگویند تا محلل در میان در نیاید حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام مؤبّد می شود و زن نیز اگر شوهر با او لعان

کنند

کند حرام مؤبّد میشود و از جمله احکام عدل میان زنان است و از جمله اینها انکه هر چهار شب یک شب نزدیک ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند
و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و درین رساله
احصا نمی توان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جمله
توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام بسیار است و از جمله انها لعانست که نسبت زنا
بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بدهد و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد
و احکام ان بسیار است و بعد از تحقق لعان زن برو حرام مؤبّد میشود و احکام عتق و مدبّر کردن غلام که بعد از فوت مولا آزاد
شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولا فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر
کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد انعقاد انها و تحقق شرایط انها مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار است
و مخالفت ان حرام است و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد
و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است
و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار است از چهار تا هفده اول خون که از ذبیحه بیرون می اید نه انچه در رگها میماند و انچه در میان دل
و جگر میماند پاکست و در حلال بودن ان خلاف کرده اند دویم سرگین است خلافی در حرمت ان ظاهر نیست سیم ذکر است و در ان هم خلافی
معلوم نیست چهارم خصیهاست و ان را نیز بخلاف نقل کرده اند پنجم سپرز است و در ان نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار خباثت ششم
مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره است یعنی زهره است هشتم مشیمه است و ان پرده ایست که فرزند در میان ان می باشد نهم
فرج ماده است بیرون و اندرونش دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم علباست و ان دو پی
کنده است که از دو طرف فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت دم کشیده است دوازدهم غدّهاست و گرههاست که در میان چربی
گوشت می باشند سیزدهم ذات الاشاجع است و ان پیهاست که در پشت پای حیوانات می باشد چهاردهم خرزه دماغ است و ان غدّه
خاکستری رنگیست که در میان مغز کله میباشد مانند گردو تقریبا بقدر نخودی است پانزدهم حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاهی
است نه جمیع چشم شانزدهم عروقست و گویا مراد ایشان رگهای بزرگ باشد چنانچه بعضی از احادیث بجای ان اوداج وارد شده است
یعنی شاه رگها و احوط انست که حلقوم را هم نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد باید جمیع گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بروشی
که یهودان میکنند هفدهم هر گوش دلست و در غیر پنج چیزی که اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصا در
عروق و گوشهای دل که اکثر علما مکروه میدانند و ابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است
و باین سبب بعضی از معاصرین کله و پاچه را حرام میدانسته باعتبار انکه انها را غالبا با پوست میپزند و هم چنین حدیث مرسلی یا معارضه

عموما از آیات و اخبار اینست اثبات حرمت مشکل است با آنکه احادیث در مدح کلّه و پاچه وارد شده است بدون استثناء و قیدی و ممکنست
که مراد از جلد فرج باشد و بقرینه آنکه بجای حیا واقع شده است و در این آیه کریمه وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهند داد از برای
شما گوشهای شما و دیدهای و جلدهای شما و احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجهاست و قلوه را گفته اند مکروه است خوردن
و نهی از آن وارد شده است و حیوانی که مدتی عذره انسان بخورد و بتنهائی گوشت آن حرام میشود بنا بر مشهور و بعضی گفته اند مکروه است
و در حدش خلافهاست و بعضی گفته اند حدش آنست که گندش بدبو شود و با استبرا حلال بودن بدر میاید که علف پاکیزه بآن
بخورانند شتر را چهل روز و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند ده روز یا هفت روز یا پنج روز
یا چهارده روز و مرغ ابی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یک شبانه روز و احوط آنست که در این مدتها علف پاک بآن
بخورانند و مشهور آنست که چهارپائی را که آدمی وطی کند گوشت آن و نسلی که بعد از آن بهم رساند حرام میشود و واجب است آنرا
ذبح کنند و باتش بسوزانند و اگر مقصود از آن گوشتش باشد و ایضا مشهور آنست که حیوانی که شیر خوک را بخورد و اگر گوشتش بآن
روئیده و استخوانش بآن محکم نشده است گوشت و شیر آن مکروه است و سنت است که هفت روز آنرا استبرا کنند و اگر گوشتش بآن
روئیده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت آن حیوان و گوشت نسل آن که بعد از آن بهم رسانیده است و خوردن خاک
و گل حرام است غیر تربت حضرت امام حسین ع بقصد شفا و شیره انگور که بجوش آید حرام است یا دو ثلث آن برود یا سرکه شود و در
غیر مویز و کشمش خلاف است و مشهور و اظهر عدم حرمت و کشمش طعام حرام نیست و بدانکه تصرف در مال غیر برخصت او جایز
نیست مگر در دو موضع اول خوردن از خانه اینها که حق تعالی در قرآن فرموده است وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ
یعنی حرجی و گناهی بر شما نیست آنکه بخورید از خانهای خود بعضی گفته اند مراد بخانهای خود شان خانه اولاد ایشانست زیرا که فرزند
اموال تعلق به پدر دارد و بعضی از واجها هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را ذکر نکرده اند از برای آنکه بطریق اولی
معلوم بوده و دور نیست که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت اینهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیاید و نداند
که از وست أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یعنی یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما و خلافست در آنکه
اجداد در پدران داخل است مثل پدر پدر و پدر مادر و همچنین خلافست در آنکه جدات در مادران داخلند مانند مادر مادر
و مادر پدر أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یعنی یا خانهای برادران شما یا خانهای خواهران شما برادر و خواهر اعم اند
از آنکه پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ
یعنی یا خانهای عموهای شما یا خانهای عمهای شما یا خانهای خالوهای شما یا خانهای خالههای شما نیز اعم اند از آنکه عمو و خالو پدری
باشند یا مادری یا پدر و مادری و ظاهرش آنست که عموی پدر و مادر و جد را شامل نباشند أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یعنی یا آنخانه

کرمالک

که مالک باشید شما کلیدهای آنرا بعضی گفته اند مراد خانه بنده آدمی است زیرا که مال بنده از او است یا خانه کسیکه آدمی را بر او ولایتی باشد
مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند آنست که در خانه خود مالی بیابد و نداند که
از وست و از حضرت صادق ع منقول است که مراد از این مردیست که وکیل داشته باشد و در مال او قیام نماید بدون اذن او
از مال او بخورد أَوْ صَدِيقِكُمْ یعنی یا خانه دوست و یار شما در معنی صدیق خلافست بعضی گفته اند مراد دوستی است که در دوستی صادق
باشد و بعضی گفته اند که باطن او با باطن تو موافق باشد همچنانکه ظاهر تو با ظاهر او موافق است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که بخدا قسم که او مردیست که داخل شود در خانه صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت او و در روایت دیگر وارد
شده است که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را داخل میکند در آستین مصاحبت خود یا جیب او که مال
بردارد گفتند نه حضرت فرمود که پس شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید و ایضا از آنحضرت منقول است که از جمله عظیم بودن حرمت
صدیق آنست که حق تعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک حشمت گردانیده است بمنزله نفس پدر و برادر و فرزند و ابن
عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتیکه استغاثه کردند استغاثه به پدران و مادران
نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت کنندگان و نه صدیق مهربان لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا یعنی
نیست بر شما باکی و حرجی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق بدانکه ظاهر این آیه کریمه آنست که آدمی از خانه اینجماعت مطلقا
چیزی میتواند خورد و از مال ایشان و اکثر علما قید کرده اند این حکم را بآنکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم
رضای مالک داشته باشد خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بآنکه باذن ایشان داخل آنخانه شده باشند و بعضی گفته اند که جایز
است خوردن از چیزهائی که اگر نخورند خوف فساد آن چیز باشد و این دو قید بسیار بیوجه است و گویا از برای این تخصیصات اکثر اکرده اند این صح
که بنا این حکم را بر این گذاشته اند که در اینصورت ظن برضای مالک حاصل است و گفته اند که چون ظاهر حال در این خانها آنست که
صاحب خانه راضی باشد بخوردن اینها اقایم مقام اذن صریح گردانیده اند همچنانکه در موری که قراین اذن واضح است رخصت طلبیدن
تسبیح و مستهجن می نماید مثل آنکه طعامی را نزد کسی حاضر کنند او بگوید که رخصت میدهید از این طعام بخورم و بعضی گفته اند اموال همه
از خداست و او اعلم است بمصالح عباد و آیه مطلق است چه میشود که حق تعالی از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان
قرار داده باشد و هر چند مالک نفی کند او تواند خورد چنانچه در جامع الجوامع گفته است که از ائمه هدی علیهم السلام منقول است که باکی نیست
در خوردن از خانه اینجماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسراف و در مجمع البیان گفته است که رخصت خوردن از خانه این
جماعت بدون اذن ایشان از بابت رخصت کسیست که گرسنه باشد و داخل باغی شود و از میوه آن باغ بخورد و یا در سفر بگله گوسفندی
برسد و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد و این توسعه ایست که حق تعالی بر بندگان خود کرده است و بعضی گفته اند این آیه دلالت میکند

بر اباحت اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل فرزند از خانه پدر و پدر و مادر از خانه فرزندان پس اگر نفقه او بر ایشان واجب باشد و شرایط
متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقه اذن شرط است مگر آنکه علم بعدم کراهت
مالک داشته باشد و این سخن بسیار است دور از کلمات و اگر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در آیه
ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد شده است که زن بی رخصت شوهر می تواند خورد و در روایت جمیل وارد
شده است که زن می تواند بخورد و تصدق کند در خانه شوهر و صدیق می تواند بخورد از خانه یار و برادر مؤمن و تصدق کند و بعضی از راه قیاس
بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال اینجماعت که در آیه مذکور شده اند هر گاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه
ایشان و نماز بر روی فرشهای ایشان و در جامهای ایشان و وضو ساختن باب ایشان و سایر ضروریات تصرفات در اموال ایشان
اگرچه روایت سابق دلالت بر جواز بر داشتن زر از آستین و جیب صدیق می نمود اما بمجرد آن روایت تخصیص عمومات آیات و اخبار
مشکل است بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم مرا در نهرها و قنوات حق خوردن و وضو ساختن و غسل و استنجا و سایر استعمالات ضروریه
که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد چنانچه منقول است که سه چیز است که همه مردم در آن مساویند آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوهها
و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحراهای مباح میروید و همچنین نماز کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم از آنها چنانچه متواتر است
از حضرت رسول صلی الله علیه و اله که خدا زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز کرداینده است و پاک کننده کرداینده است و تجویز کرده اند
که وصی و قیم مال ایتام اجرت المثل عمل خود را بردارد با احتیاج یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری و اجرت المثل را
بردارد و حکم مشهور میان علما آنست که جایز است آدمیرا که بخورد از آنچه بر درمیگذرد از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه دار یا بوستان
خربزه و خیار و امثال اینها یا خوشه گندم و جو و اشباه اینها حتی آنکه شیخ طوسی برین دعوای اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی
جایز ندانسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و آنها که تجویز کرده اند قید کرده اند بقصد خوردن نرود و فساد نکند و با خود نبرد و
و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا توان بی رضای مالک نباشد نخورد و مشهور میان علما آنست که صیدی که از برای قوت
و تجارت نباشد و غرض محض لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن به بیزاری از خدا یا رسول یا ائمه هدی صلوات الله علیهم حرام است و بعضی
موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را در مصیبتها طپانچه بر رو زدن و روی را خراشیدن و موی را کندن و بریدن و الا آنکه مشهور حرمت
جامه چاک کردن است مردان و زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند گریبان چاک کردن را بر پدر و برادر
و روایت معتبر وارد و در بعضی روایات تجویز جامه دریدن زن بر شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن زن را مطلقا تجویز کرده اند
و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط ترک است و مشهور آنست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب حاذق را جایز است
طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن سلعها اگر ظن تلف نباشد و چشم را دار کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها

با نهایت

با نهایت احتیاط و غیر حاذق را هیچ یک از اینها جایز نیست و مشهور آنست که حرام است که مرد و زن نامحرم دست یکدیگر بگیرند یا آنکه با ایشان باشد و
مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کند دستش را نفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن
حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز
با جامه در زیر یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحاف را در میان ته کنند و ابن بابویه از حضرت باقر ع روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا ص
و اله از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد مگر بضرورت و از حضرت صادق ع روایت
کرده است که حضرت رسول ص و اله فرمود که پسر و پسر را و دختر و دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن در یک رخت خواب
نخوابند و گفته است در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رخت خواب ایشانرا جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است
که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم او را ببوسد و در بر گیرد و احوط آنست که بنجساله نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند
چنانچه در روایتی وارد شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشاندن دختر شش ساله وارد شده است
و شاید در ما بین شش و پنج مکروه باشد و در داخل شدن خانه اجانب واجب است رخصت طلبیدن و مستحب است سلام کند و ظاهرا جواب
این سلام واجب نباشد چنانچه حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید داخل شوید بر خانهای غیر خانهای خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت
بگیرید و عامه از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت کرده اند که تکلم کند بگفتن سُبْحانَ اللهِ یا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ یا اللّٰهُ اکبر یا تنحنحی بکند
که خبردار کند اهل خانه را پس فرمود که سلام کنید اهل آنخانه گفته اند یا آنکه سه مرتبه بگوید اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ داخل شوم اگر رخصت بدهند
داخل شود و الا بر گردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید
در آنخانها احدیرا پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را که برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا
بکردهای شما داناست بر شما نیست باکی و گناهی که داخل شوید در خانهائی که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که
در آنها تمتعی از برای شما هست یا متاعی از برای فروختن گذاشته اند که هر که خواهد برود و بخرد و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه پنهان
میکنید و دور نیست دیوانخانهای اکثر مردم که ترا اذن در دخول در آنها باشد این حکم داشته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است
که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را می شنوند در دویم حذر میکنند و در سیم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند
پس آنکه رخصت طلبیده بر میگردد و بسند صحیح از آنحضرت منقول است که استیناس که حق تعالی فرموده است نعل بر زمین زدن و سلام کردن است
و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامها و کاروانسراها و آسیاها در آنها
بی رخصت میتوان داخل شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق ع که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و اله از آنکه داخل شوند
مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با ایشانست و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است

کری باید رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانهٔ پدر خود شود و پدر هرگاه خواهد داخل خانهٔ پسر شود در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند
دیگر روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که مرد می باید رخصت بر پدر بطلبد فرمود بلی من رخصت از پدرم میطلبیدم و مادرم نزد او نبود
و فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت می‌طلبیدم که مبادا با پدرم خلوت کرده باشند و راضی برفتن من نباشند
و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که می باید مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر
داشته باشند و در حدیث دیگر فرمود که کسیکه بالغ باشد داخل نشود بر خانهٔ مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش و سایر محارمش مگر باذن ایشان
و تا سلام نکند رخصت نمیدهند و سلام طاعت خداست و باز حق تعالی فرموده است ای گروه مؤمنان باید که رخصت بطلبند از شما آنها که بنده
و ملک یمین شمایند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامهای خود را
گذارند که خواب قیلوله کنند در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن آنها اینها سه وقتند که مظنهٔ آنست که خود را خواهید داشت نیست بر شما
اوقات باکی اگر رخصت نطلبند ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و یکدیگر را احتیاج دارید چنین بیان
میکند خدا از برای شما آیاترا و خدا دانا و حکیم است چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی آزادان پس باید رخصت بطلبند در همهٔ اوقات
چنانچه رخصت میطلبیدند آنها که پیش از ایشان بودند از بالغان آزاد در سایر اوقات این مضمون آیاتیست که درین باب وارد شده
است و احکام و فواید بسیار از اینها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده اند و بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند
و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید را باید مذکور ساخت اول آنکه حق تعالی امر کرده است ممالیک را که درین اوقات
این رخصت بطلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد از کنیزانند و احادیث ما نفی میکند و خلاف ظاهر آیه نیز هست
و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره صریح است در آنکه مراد غلامانند و بس و کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان
هر دو داخل اند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است درین ممکن است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا تعمیم دوم آنکه این آیه دلالت
میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشند و اتفاق فرق میان ایشان و آزاد باشد و مؤید قول جماعت میشود که غلامان و خواجه سرایان محرم میدانند
سیم آنکه تکلیف اطفال باستیذان با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد و بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشان است که ایشانرا امر به این
بکنند و آنکه فرموده است باکی بر شما و بر ایشان نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب است و تکلیف استحبابی
نسبت بایشان میباشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم که فواید
تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که هر یک از مظنهٔ کشف عورت و اکثر بدن است اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتی است که از
خواب برمیخیزند و سر را میگشایند و تبدیل جامهٔ شب بجامهٔ روز میکنند و هم چنین وقت ظهر وقت قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر
و انداختن بعضی از جامهها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامهٔ روز است بجامهٔ شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند درین

اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از اینجهت منع از دخول بدون اذن شده است و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
است که خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت میطلبد در سه وقت هر چند خانهٔ او در میان خانهٔ تو باشد و خدا از برای این امر کرده است
که درین اوقات رخصت می طلبند که اینها ساعت غفلت و خلوتند پنجم طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ تاکید و تعلیلی است از برای آنکه در غیر این سه
وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را با ایشان احتیاج و ایشانرا بشما احتیاج است اگر در همهٔ اوقات باید که
رخصت بطلبند کار بر شما و ایشان دشوار میشود و از جملهٔ احکام ضروریه حکم سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید وَإِذَا
حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما بنیکوتر
از آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستی که خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای بیان مفاد این آیه تحقیق چند مطلب ضرور است
اول خلاف است در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا
و تحیتی درین داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیرش اینست و بعضی
گفته اند مراد عطیه و بخشش است اما باید اگر ایشان دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر
میشود که یا مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا و اکرامی شامل است چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که اگر یکی از شما عطسه کند که بگویند يَرْحَمُكُمُ اللهُ و او در جواب بگوید يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَيَرْحَمُكُمْ پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند
و ابن شهرآشوب روایت کرده است که جاریهٔ حضرت امام حسن علیه السلام دستهٔ گلی از برای آنحضرت آورد حضرت او را آزاد کرد از سبب
آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب فرموده است در این آیه و بهتر از آن گل آزاد کردن آن بود و کلینی بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که در جواب کتابت واجب است مانند رد سلام و اخبار درین باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن
عباس روایت کرده است که تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتیست که سلام کننده از اهل کتاب باشد
پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السلام علیکم در جواب بگوی علیکم السلام و رحمة الله و برکاته تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام
است و اگر کافر سلام کند میگوئی و علیکم و بعضی گفته اند هر دو از برای مسلمانان است و روایت کرده اند که مردی بنزد حضرت رسول صلی الله علیه
و آله آمد و گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ حضرت گفت وَعَلَيْكَ السَّلَامُ و رحمة الله و برکاته پس دیگری آمد و گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ
الله حضرت گفت و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت گفت و علیک
صحابه گفتند از برای اول و دویم زیاده کردی و از برای سیم زیاده نکردی حضرت فرمود سیم چیزی از تحیت را از برای من نگذاشت پس من مثل
آنرا بر او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است و جوابش واجبست و تحیتهای قولیهٔ دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم
نماز و تحیتهای فعلی مذکور خواهد شد انشاء الله دویم بعضی از اصحاب گفته اند اگر بگوید السلام علیک صحیح است و واجب است رد آن و علامه

کتابخانه آ... ...س
ویژه خطی

رحمه الله گفته است اگر علیکم السلام بگوید جوابش واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید این است آنکه عامه روایت کرده اند که شخصی به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام تحیت مرده است چون سلام کنی بگو سلام علیکم پس اگر جواب تو گوید میگوید علیک السلام و هم چنین خلاف کرده اند در سلام و سلاما و السلام و سلامی علیک و سلام الله علیک و ظاهر ابن ادریس آنست در هیچ یک از اینها و امثال اینها رد سلام واجب نیست و عموم آیه شامل اینهاست و وجوب رد ظاهر است سیم خلافست در آنکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام بتقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره نیست و اگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام و اگر واو را بیندازد و بگوید سلام علیکم صحیح است و گفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند و هر یک بر دیگری سلام کند بر هر یک جواب دیگری واجب است تا اینجا جواب علامه بود و ابن ادریس و جمعی را اعتقاد نیست که سلام علیکم در جواب کافیست و این اقوی و اظهر است چنانچه ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید سلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که با حسن واجب نیست چنانچه ظاهر آیه و اخبار معتبره است و اخبار که دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد با حسن واجب است از طرق عامه است و محل اعتماد نیست پنجم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائیست نه عینی پس برد یکی از دیگران ساقط میشود اما شرط است که آنکه جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخص خاصی باشد او باید جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود و ذکر کرده است که اگر بر جمعی داخل شود و مخصوص گرداند بعضی را بسلام بلکه باید بر همه سلام کند و مقصودش سلام بر همه باشد و خلاف است در آنکه رد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود یا نه و احوط آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلافست و ظاهر آیه وجوب است ششم مشهور آنست که وجوب رد فوریست و کسیکه تاخیر کند گناه کار است و بعضی گفته اند بر ذمه او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما گفته اند واجب است جواب را بسلام کننده بشنوانند در غیر حال نماز تحقیقا اگر کر نباشد و تقدیرا اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که در کر باید اشاره یا حرکتی بکند که بر او معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید سلام کردم و بر من رد نکردند و شاید سلام کرده باشد و بایشان نشنوانیده باشد و کسیکه رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیوار یا پرده و بگوید السلام علیک یا فلان یا نامه بنویسد بر او سلام کند یا رسول بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد بعضی از عامه گفته اند واجب است جواب و بعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجب است سلام در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند که در هنگام برخواستن از مجالس و مفارقت از جمع سلام میکنند آن دعاست نه تحیت و جواب

آن واجب نیست و سنت است مؤلف گوید که از کلام علامه رحمه الله ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستندی ندارد و حمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه مردی از مجلس برخیزد باید وداع کند برادران خود را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش بر آنها خواهد بود و بر او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متاخرین اعتنا بآنها نکرده است و دور نیست که از برای اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب جواب میتوان کرد هشتم بعضی گفته اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر آنکه صدای زن عورت است و اکثر متاخرین درین باب توقف کرده اند بنا بر آنکه دانسته که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهت دارد چنانچه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زنان سلام میکردند و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر زنان سلام میکردند و کراهت داشت بر آنکه بر زن جوان سلام کند و میفرمود میترسم مرا خوش آید از صدای او پس داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنیم از اجر و ثواب و گویا حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنا بر قول جمعی که سلام بر اجنبیه را حرام میدانند اگر سلام کند جواب سلام جواب او واجب است بر اجنبیه یا نه و اگر مرد اجنبی بر زن سلام کند باز خلافست که جواب واجب است یا نه و اظهر وجوب است در جمیع صورت نهم خلاف است که آیا ابتدای سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما اگر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکل است و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم علیه السلام که مرا خبر ده که اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود بلی دعای تو با و نفعی نمیرساند و ایضا بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده اند و علامه رحمه الله گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتداء و اگر سلام کند بر ذمی یعنی کافری که در امان باشد بآنکه او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده است جواب بگوید او را بغیر سلام بآنکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو گرداند صباح ترا یا اطال الله بقائک یعنی دراز گرداند خدا بقای ترا و اگر رد سلام بکند بگوید و علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مسلمان بر شما سلام کند بگوئید السلام علیکم و اگر کافر بر شما سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید و علیکم

و بسند موثق از حضرت صادق ع منقول است که اگر یهودی و نصرانی و مشرک بت پرست بر کسی سلام کنند و او نشسته باشد بگوید علیک
و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس ازین احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقا ابتداء بسلام نباید کرد و احادیث
درین باب بسیار است مگر در حال حاجت و ضرورت و در جواب ایشان باید علیک یا و علیک یا علیکم یا و علیکم و با واو و بدون واو هر دو
جایز است و بعضی از عامه با واو تجویز نکرده اند و اما سلام تمام بر ایشان متواتر کرده و بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک
است و اما جواب ایشان بیکی از انها که مذکور شد واجب است خلافست و احوط آنست که ترک نکنند و آن عبارات غیر سلام که علامه
رحمه الله گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام که بحضرت صادق ع گفتند
چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو
و از خالد قلانسی روایت کرده اند که بحضرت صادق ع عرض کردم که ملاقات میکنیم با ذمی و با من مصافحه میکند فرمود دست خود را
بخاک یا دیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن اهل بیت چکنم چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت
باقر ع روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کنند دست را بشوید و وضو باز ندارد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود
که از پس جامه با او مصافحه کنند و اگر با دست مصافحه کنند دست را بشوید و اکثر علماء شستن را حمل کرده اند بر انکه برطوبت باشد و
بر خاک مالیدن را بر انکه بی رطوبت باشد و اخیر را حمل کرده اند بر استحباب دهم در سلام و ابتدا بسلام فضیلت و ثواب
بسیار وارد شده است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق ع منقول است که ابتدا کننده بسلام اولی است بخدا
و رسول و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقول است که در سلام هفتاد حسنه است شصت و نه برای ابتدا کننده است و یک حسنه از برای
جواب گوینده و از حضرت رسول ص و اله منقول است که بخیل ترین مردم کسیست که بخل بسلام کند و احادیث بسیار در فضیلت
افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول ص و اله
فرمود که افشای سلام آنست که بخل نورزی بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق ع منقول است که چون ملاقات کنید یکدیگر را
ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمانان بر مسلمان
آنست که سلام کند بر او هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که سلمان رضی الله عنه میگفت افشا
کنید سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم ترک سلام نکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در
بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانچه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق ع که حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلم کراهت داشت از رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه کسند که
بر ایشان سلام نباید کرد کسیکه با جنازه راه رود و کسیکه پیاده بنماز جمعه رود و کسیکه در حمام باشد و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم

منقول است

منقول است که رسول خدا ص و اله نهی کرد و از ائمه از انکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و بر کسیکه صورتها میسازد و بر کسیکه
نرد بازی میکند و بر کسیکه بر تخته چهارده خانه قمار میکند و من زیاد میکنم پنجم را نهی میکنم از انکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش که شش کسند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر غایط نشسته
و کسیکه بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعریکه در شعر خود فحش بزنان محصنه عفیفه گوید و بر آنها که بخوش طبعی مادران خود را فحش میگویند
و ایضا از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهودی و نصاری و آنها که نرد
و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط و طنبور می نوازند و آنها که بر مادر یکدیگر دشنام میدهند بازی و شعرا ایضا
از حضرت صادق ع از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبران و نه بر بت پرستان
و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نه نرد باز و نه بر مخنث و نه بر شاعریکه فحش بزنان محصنه میگوید
و نه بر نماز گذارنده زیرا که نماز گذارنده نمی تواند رد سلام بکند و سلام او مستحب است و جوابش واجب است و نه بر کسیکه سود خورد
و نه بر کسیکه بر غایط نشسته باشد و نه بر کسیکه در حمام باشد و نه بر فاسقی که علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام شطرنج باز بسیار
گذشت و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و راویان اکثر این احادیث عامی اند و عامه
ازین باب احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که کسیکه در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت
خطبه و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث تخصیص آیه کریمه نمی توان کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجب است
و نهی از سلام بر این جماعت ممکن است محمول بر کراهت باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی اقل ثوابا چنانکه آخوند ملا احمد رحمه الله هر دو را
احتمال داده است و کراهت سلام در حمام وارد شده است در صورتیست که لنگ نبسته باشند و بعضی از ائمه علیهم السلام در حمام سلام
کرده اند و مشهور آنست که سلام کردن بر کسیکه نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی دارد و دور نیست که احادیث نهی محمول
بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسیکه نرد و شطرنج بازی کند و کسیکه غنا و خوانندگی کند و کسیکه از روی
لهو و لعب و کبوتر پراند و هر کس مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند
خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام هرگاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضا
حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب ساقط نمیشود بسبب اشتغال بمندوب بلی اقوی نزد من آنست که مکروه است سلام
بر نماز گذارنده زیرا که سبب باشد او را مشغول کرداند از قیام بواجب اگر رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند و این قول و علت هر دو ضعیفند
یازدهم در آداب سلام است سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانچه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است
که سه کسند که بر ایشان بصیغه جماعت رد می باید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که کسی عطسه کند میگوید یرحمکم الله هر چند با او غیر نباشد

و مروی که بر مردی سلام کنند میگویید السلام علیکم و مردی که دعا از برای روی ما میکنند میگویید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او
هست یعنی با او ملائکه کاتبان اعمال و غیر اینها هستند و امر باید قصد همه بکنند بلکه باید سایر مؤمنان را در قصد شریک کنند و اول اظهر است
و اشعاری دارد بانکه باید سلام بر زنان نیز بخطاب مذکر واقع شود اگر بصیغه جمع باشد چنانچه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است و بسند
دیگر از آنحضرت روایت کرده است که کسیکه بگوید السلام علیکم آن باعث ده حسنه است و کسیکه بگوید سلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است
و کسیکه بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است و باید که زیاده در سلام کننده و از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد
و در جواب نیز زیاده از قدر مقرر نگوید چنانچه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع
گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السلم و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود تجاوز
مکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفتند بابد رما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و مستحب است سلام کند
سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفهٔ کم بر بیشتر و خورد سال بر بزرگتر و اسب سوار بر استر سوار و هر بر الاغ سوار و هر که
داخل مجلسی شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از اینها عکس کنند جایز است چنانچه در احادیث بسیار وارد شده
است که حضرت رسول صلعم و آله سلام میکرد بر اطفال و اگر از دهم حق تعالی فرموده است فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ
تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً یعنی هرگاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر نفس خود تحیتی از جانب خدا
که از برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شنونده بدانکه خلاف است در تفسیر این
این آیه کریمه اول آنکه مراد از سلام بر اهل آن خانه است که گویا ایشان بمنزله جان شمایند از باب لَا تَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ یعنی
یکدیگر را مکشید و تحیة من عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد بود و یعنی بروش جاهلیت صباح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحا و
امثال اینها مگویید و سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا از برای شما پسندیده است و موجب برکت و طهر و طیب قلوب است
چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول صلعم و آله چون بنزد آنحضرت می‌آمدند میگفتند انعم صباحا و انعم
مساء و این تحیت اهل جاهلیت بوده پس حق تعالی فرستاد آیه وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ یعنی هرگاه
آیند بنزد تو تحیت میگویند ترا با آنچه تحیت نکرده است ترا بآن خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای
ما بهتر را بتحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشت است بگویید السلام علیکم دویم آنکه مراد سلام مرد است بر اهل و عیال
خود و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه در وقتی که داخل شود
و ایشان جواب سلام او بگویند پس سلام بر نفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند سیم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد بانکه بگوید السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

وعلی بن

وعلی بن ابراهیم در تفسیر این آیه روایت کرده است که چون شخصی داخل خانه خود شود اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر کسی نباشد
بگوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ چنین است و بعضی گفته اند که اگر کسی را نبیند بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و
قصد کند ملکی را که با وی باشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که هرگاه احدی از شما داخل
منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السلام علیکم و اگر او را اهل نباشد بگوید السلام علینا من ربنا و هرگاه برادر مؤمن
تو بگوید حیاک الله بالسلام بگو حیاک الله بالسلام و احلک دار المقام و از حضرت رسول صلعم و آله منقول است که هرگاه احدی از امت
مرا ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو [illegible] شود و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر تو خانه تو بسیار شود و از ابن عباس
روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم وجه است و مؤید است باحادیث معتبره و تکلف
در انفسکم نباید کرد و بنا بر این دور نیست که مراد از این آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بانکه بگویید سلام بر ما باد
از جانب پروردگار ما چنانچه ظاهر روایت حضرت باقر علیه السلام نیز هست و هم خلافی نیست میان علماء امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد
و دیگری بر او سلام کند واجب است بر او که تلفظ کند برد سلام و خلاف است در آنکه اگر نکند نماز او باطل است یا نه بعضی گفته اند مطلقا
مبطل است و بعضی گفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی گفته اند که اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل آورد باطل میشود
و الا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته اند و در بحار ذکر کرده ام و حکم ببطلان مشکل است و احوط اعاده است اگر جواب نگوید مطلقا و
ظاهرا فوریتی که در رد سلام معتبر است آنست که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا
کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد و چهارم مشهور میان علماء آنست که اگر سلام کند کسی بر آدمی
در نماز بلفظ سلام علیکم واجب است که جواب بمثل آن باشد و جایز نیست جواب بعلیکم السلام و ابن ادریس گفته است به هر لفظی
از الفاظ سلام که جواب بگوید خوبست و متابعت مشهور اولی و احوط است و اگر بجای علیکم علیک بگوید در حصول رد تردد است
و اگر سلام کننده علیکم السلام بگوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند و او مستحق دعا باشد و علامه
در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب آیا واجب است یا مستحب خلافست و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب
آیا متعین است سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است هر چند معارض نیز دارند و قول
بتخییر خالی از قوتی نیست پانزدهم اگر تحیات دیگر را بغیر سلام در غیر حال صلوات بگوید مانند شب بخیر است و صباح الخیر و انعم صباحا
و امثال اینها خلافست که جواب واجب است یا نه و احوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر بسلام نظر بعموم آیه
و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط آنست که تحیت گوینده جواب سلام بگوید و باین سبب بغیر سلام جواب گفتن
مفسده اش کمتر است اگر چه متابعت سنت در آن بیشتر است و اگر این عبارات را کسی بشخصی گوید که در نماز باشد اشکال عظیم تر میشود

خصوصاً اگر بفارسی بگوید یا بالحن بگوید مثل سام علیک و سلام علیک و امثال اینها و ابن ادریس و محقق رحمه الله گفته است جایز نیست
او را جواب گفتن اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنیم از آن و علامه قدس سره گفته است
اگر سلام کننده سلام علیکم بگوید رد کند مثل او و نگوید و علیک السلام از برای آنکه عکس قرآنست و حضرت صادق ع در جواب کسیکه
پرسید از مردی که بر او سلام میکند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید و نمیگوید و علیکم السلام از برای آنکه عمار بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در نماز سلام کرد و حضرت چنین فرمود پس علامه گفته است اگر سلام کند یا بغیر سلام علیکم اگر نام تحیت برده است جایز است رد
بهمان لفظ و بسلام علیکم برای عموم آیه و اگر نام تحیت نبرد جایز است در جواب او دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا
کند نه رد سلام و در مختلف رد را واجب دانسته اند و مسئله در غایت اشکال است و جواز رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر
تحیت عرب و سلام صحیح بگوید بقصد دعا صحیح بعید نیست که جایز باشد و احوط آنست که اگر چنین بلیه گرفتار شود اعاده نماز بکند خواه
جواب بگوید و خواه نگوید شانزدهم اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور آنست که جواب را باید بلند گوید که او بشنود اگر ممکن
باشد و ظاهر کلام محقق در معتبر آنست که شنوانیدن در نماز واجب نیست ~~و احکام نیز مذکور شود~~ و ظاهر آنست در غیر نماز باید باو بشنواند
یا اشاره بکند که بفهمد که جواب او گفته است و اخباریکه دلالت بر عدم شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانچه شهید رحمه الله
در ذکری گفته است زیرا که مشهور میان عامه آنست که جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام با فرد شد
و تقیه کند رد کند سلام را آهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد را داشته باشد و اگر ضرر مخالفان نیز خلاف شده باشد هفدهم
دیگری جواب سلام را بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی گفته اند سنت است
زیرا که امر آیه مطلق است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانچه گذشت و دور نیست ترک احوط باشد و سخن را در این مسئله
بطول دادیم از برای آنکه در اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام آدمی باشد و اکثر علما متعرض آنها نشده اند و بنا بر احتمالیکه بعضی از مفسران
داده اند که این آیه کریمه شامل هدیه بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسب است بدانکه مشهور میان علما آنست
که کسیکه چیزی بکسی ببخشد عوض از آن دادن واجب نیست و از شیخ طوسی نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است واجب است
عوض از آن بدهند و ابو الصلاح حلبی قایل شده است که هبه پست تر نسبت ببلند تر مقتضی عوض هست و می باید اقلا مثل آن را عوض
بدهند و تا عوض ندهد تصرف روا در آن جایز نیست و این قول بعید و نادر است و مطلقا تفصیلش آنست که کسی چیزی می بخشد
یا شرط عوض می کند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد اگر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود
و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشند بان شرط عمل کنند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم می شود پس اگر قبول کند هبه آنچه
شرط شده است داد و واهب قبول کرد هبه لازم می شود و فسخ نمیتواند کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض را خلاف و ظاهر آنست که لازم نیست

ومیتواند

ومیتواند قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را دهد و اگر شرط عوض مطلق کرده اند و تعیین نکرده باشند اگر برضای یکدیگر بر مبلغی اتفاق
کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهر آنست که بر متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده یا قیمت آن را اگر اراده لزوم هبه داشته باشند
و آیا قیمت موهوب در وقت قبض موهب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلافست و ایضا خلافست که بر متهب واجب
است وفای بشرط یا مخیر است در آن و در رد عین و فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست که حرام است رو بقبله و
پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرام است جنب و حایض را مس کتابت قرآن و اگر مس اسماء خدا
و انبیا و ائمه علیهم السلام را نیز حرام دانسته اند و حرام است ایشان را خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند و ابعاض آنها را و حرام است
داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد رسول ص و آله مطلقا و لبث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که با جنابت
و حیض داخل مساجد مشاهد مشرفه رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم نشوند و در مس کتابت قرآن و اسماء شریفه نکنند و غلام
و کنیز و زوجه را بدون جرمی و خیانتی زدن و آزار کردن جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت و حاجت جایز نیست و
بعضی گفته اند حرام است تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه میدانند و در روایتی وارد شده است که حد
تادیب ایشان پنج تازیانه است یا شش تازیانه و در روایت دیگر در باب تادیب اطفال سه مرتبه وارد شده است که هر که بزند مملوکی را
بمقدار حد بغیر آنکه موجب حد از او صادر شده باشد زننده را کفاره نیست بغیر آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی رحمه الله
آنست که این را واجب میدانند و در حدیث صحیح وارد شده است که غلام محرم خود را تادیب میتوان کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید
در جامع گفته است قبول میتوان کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت دخول خانه و از جمله محرمات صید حرم است که بر محل و محرم هر دو
نجس حرام است و صید صحرا مطلقا بر محرم حرام است و هر نجسی حرام است خواه بالاصاله نجس باشد یا بملاقات نجسی نجس شده باشد و هر مغصوب و هر کسی
که حمامی در آن داخل کرده باشند حرام است و فریاد رسی مظلومان و رفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجب است و اگر قادر بر یاری
نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن در آن موضع حرام است و جایز نیست خواب دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی که راضی
بشنیدن آن نباشد و در بعضی روایات وارد شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد و گرم شده باشد تا سرد نشود مرد در آنجا
ننشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح حلبی در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از
حسن و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و مدح کسیکه مستحق مذمت باشد و مذمت کسیکه مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه بنثر
و عمل آلات لهو و آلات قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهای حرام و آلات آنها و ترکیب کردن دواهای محرم و سموم قاتله و نگاه
داشتن درندگان و سایر موذیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانیکه در شرع ذبح آن وارد نشده است و آزار دادن
آنها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تعدی کردن از انتفاعاتیکه شارع از آنها مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای

مردان ونقش کردن روی زنان و بطلا زینت کردن مساجد ومصاحف وساختن معابد یهود ونصاری وآتشکده وغیر انها از معابد
اهل ضلال ودکان کلوله انداختن وجمع کردن میان اهل فسق انه برای فجور واعانت کردن ناعلان قبایح وظالمان ومتغلبان بر بلاد بغیر
حق خواه یاری بگفتار یا بکردار یا براتر وتدبیر وجمع کردن ونوشتن کفر وشبههاکه قدح در اراء اهل ایمان میکند بدون انکه جواب کوید
ونقض انها کنند وسعی کردن چیزی از قبایح عقلیه ونقلیه وحاضر بودن در مجالس لهو ومحرمات وفتوی دادن بباطله یا بچیزیکه حاکم
ومفتی علم بان نداشته باشد ویا کرفتن ویا دادن اعال محرم واراده امور قبیحه وکراهت داشتن از امور واجبه والحمد حرمتش
ثابت شد قیمت ان ومزد عمل ان ومزد یا دادن ان ویا کرفتن ان وحفظ کردن ان وجا کردن ان ویاری بران بقول یا
بفعل یا برای یا عوض کرفتن از ان همه حرام وهم چنین حرام است اجرت کرفتن بر تعلیم معارف وشرایع وکیفیت عبادات وفتوی
دادن بانها وجاری کردن احکام وتلقین قران وعقد جمعه وجماعت واذان واقامه وغسل دادن مرده وتجهیز ان وبرداشتن ان یا
ودفن ایشان اجرت بر اینها همه حرام است وهم چنین اجرت بر جهاد کفار وبر امر بمعروف ونهی از منکر وسایر عبادات واجرت
برباری کردن بر اینها همه حرام است وحرام است لواطه بپسران ودر بر کرفتن ایشان وبوسیدن ایشان وبا ایشان خوابیدن در یک لحاف
ووطی جمیع بهایم وطلب منی کردن بدست وحرام است زنا ومقدمات ان از دیدن ودر بر کرفتن وبوسیدن وسخن کفتن وخلوت
کردن وپهلو خوابیدن وحرام است وطی حایض ونفسا تا پاک شوند ووطی مستحاضه تا خود را بشوید وزنیرا که ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد
وزنیرا که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبرای ان بکند ومحرم تا محل شود ووطی کردن زن محرمه تا او محل شود وروزه دار تا افطار بکند
وکنیزی که خریده باشد تا بیک حیض او را استبری کند وکنیزی حامله تا وضع حمل او بشود وزنی که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است ولهم
چنین زنی که نحش کفته باشد وانزن کر یا کنک باشد وبعد از ان محرمات نسب ورضاع ومصاهره را ذکر کرده است یا بعضی از مکروهات
وچون اکثر را سابق برین ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم والحمد درین ابواب ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور وبعضی مخالف
وچون او زیاده از دیکران درین باب استقصا کرده است وعمل بقول او غالبا باحتیاط اقرب است کلام او را درینمقام ایراد نمودیم
والحمد در باب محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر وجه ایست از بید رکثیر وتکالیف حق تعالی در هر جا ودر هر باب بسیار است و
استقصای انها در مجلدات بسیار میسر نمیشود ومثلا در صلوة با انکه استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرامیست
واکر موجب بطلان صلوات است کبیره است وقریب بسه هزار مسئله از مندوبات واحکام صلوات تقریبا ایراد نموده اند با شرایط
ومقدمات ان وهر واجبی را در محل خود بجای اوردن واجب است وترک ان حرام است وهر مستحبی را اکر انکار استحباب ان کند یا انرا
بعنوان وجوب بعمل اورد بدعت وحرام است وهم چنین صوم وزکوة واعتکاف وحج وجهاد چندین هزار حکم باینها متعلقست
که اخلال بانها یا انکار انها حرام است وهم چنین تکالیفی که ادمیرا در احوال مختلفه لازم میشود مثل انکه چون داخل خانه شود در معاشرت

با اهل خانه تکالیف بسیار است او را عارض میشود از نفقه وکسوه دادن بپدر ومادر وحفظ حرمت ایشان کردن وبا ایشان بلند حرف نزدن
واف بر روی ایشان نکفتن ودرکذشتن بد بدهند وبر زنند صبر کردن ومعارضه ننمودن وامثال اینها وبا فرزندان از نفقه وکسوه دادن
وضرر بایشان نرسانیدن بعبث وباعث عقوق ایشان نشدن وتربیت ایشان کردن وتمرین نمودن بر فعل واجبات وترک
محرمات وتعلیم احکام واداب نمودن واحکام رضاع وحضانت وسایر امور متعلقه بایشان بسیار است وبا زوجه از نفقه وکسوه
دادن وخدمات شاقه نفرمودن وبا کج خلقی ایشان ساختن وبعبث اذیت بایشان نرسانیدن ونزد ایشان خوابیدن در هر چهار
یکشب ودر هر چهار ماه یکبار جماع کردن وسایر حقوق که بتفصیل در اخبار مذکور است واکر متعدده باشد عدل در قسمت وسایر امور
نمودن وبا غلام وکنیز مدارا نمودن وتکالیف شاقه ننمودن وایشانرا کرسنه وبرهنه نکاه نداشتن وامثال اینها وهمچنین
رعایت حقوق سایر خدمه ومزارعان وحق همسایکان را رعایت کردن وکرسنه ایشانرا سیر کردن ومنع ماعون از ایشان نکردن
مانند قرص نان وخمیرمایه ونمک وامثال این ضروریات از ایشان دریغ نداشتن وظروف وفرش در وقت حاجت بایشان دادن
اکثر اینها داخل ماعون است وحق تعالی میفرماید که وای و ویل برای نماز کذارنده کانیست که از نماز خود غافلند انها که در عبادت
ریا میکنند ومنع میکنند ماعون را وازحضرت صادق منقول است که ماعون قرضی است که میدهی که معروف ونیکی است که میکنی ومتاع
خانه خود را که بعاریه میدهی وازجمله ماعون است زکوة راوی کفت ما همسایها داریم که هرکاه عاریه میدهیم بایشان متاعیرا میشکنند
وفاسد میکنند ایا بر ما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود که هرکاه چنین باشد باکی نیست که ندهی وازجمله حقوق حق حیوانات
است که در خانه نکاه میدارند واجبست کاه واب بانها بدهند وزیاده از طاقتشان بار نکنند وبعبث نزنند وبروایتی وارد شده
است که حق تعالی زنیرا عذاب کرد در باب کربه که انرا حبس کرد تا از کرسنکی وتشنکی مرد وحقوق خانه واهل خانه بسیار است که بابعضی
است بعضی اکتفا کردیم وچون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست ودشمن وکافر ومسلمان وآشنا وبیکانه ومجالس وراه
رفتن وغیر ذالک حقوق بسیار هست که احادیث انها در کتاب عشرت مذکور است از حقوق رحم ومصاحبان وواحد قادر برادران
ایمانی وحق مسلم بر مسلم واداب سلوک با اهل ذمه وترک حسد وتکبر وعداوت وکینه مسلمان وسخن چینی میان ایشان وتجسس
کردن عیوب ایشان وافشا کردن انها وتهمت زدن وافترا بستن بر ایشان وکمان بد بردن با ایشان وتعصب کشیدن اهل
شهر ومحله وقبیله بغیر حق وتجبر وخیلا در پوشش ورفتار وکفتار ودل تنک شدن وصفاهت وبیخردی کردن ودشنام
دادن وفحش کفتن وبی سبب شرعی کسیرا ازردن وبغی وظلم وافتخار بباطل وکمراه کردن مردم وفتوی دادن بغیر علم واعانت
ظالمان وموافقت ایشان در ظلم وراضی بودن بفعل ایشان وعلانیه مرتکب محارم شدن وامثال اینها که بر هر یک تهدیدات
وعقوبات عظیمه وارد شده است بر وجوب امر بمعروف ونهی از منکر وحب فی الله وبغض فی الله وغضب کردن

است برای خدا و مداهنه نکردن در دین و امر کردن اهل و اولاد خود بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت
امان ایشان کردن و عهد امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن و خود را بهلکه نینداختن تا
بخون نرسد و در کشتن تقیه نمی باشد و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها اگر داند که اگر تقیه نکند کشته خواهد شد و بال
قتل آن شخص کشته نمیشود خلاف است و گواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر
از خود و از مؤمن دیگر جایز است و در هر جا تا ممکن باشد باید توریه کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالمی خواهد غصب کند او را
سوگند یاد کند که مال او نزد من نیست و قصد کند که مالی که بتو باید داد نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر نیز جایز است چنانچه
عمار رضی الله عنه کرد و حق تعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاد و همچنین در سب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه جایز است و از بعضی
اخبار ظاهر میشود که تقیه از بیزاری از ایشان نمی باشد و از بعضی ظاهر میشود که می باشد و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که مخیر
باشد میان آنکه تقیه نکند و در ناسزا گفتن بایشان و کشتن را بر خود بگذارد چنانچه پدر عمار کرد یا تقیه بکند چنانچه عمار کرد و دوستان
باید کرد بحق تعالی که امثال این بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و سایر مسکرات
نمی باشد و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمی باشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را تاویلات کرده اند و اگر چه منحصر
باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکال است
و دروغی که در آن مصلحت عظیمی باشد جایز است یا توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهلی باشد مثل آنکه شغلی دارند و جمعی آیند
و او را باز میدارند و میگویند بگویید در خانه نیست و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکال نیست و اگر مصلحت شرعی باشد
جایز است و در حدیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از او سؤال میکنند در قیامت مگر سه دروغ شخصی که در
جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و بهر یک غیر آنچه دیگری گفته است
بگوید و کسیکه وعده با اهل خود بکند و وفا بآن نکند و هم چنانچه دروغ از برای اصلاح خوب است راستی که متضمن فساد میان مؤمنان
باشد جایز نیست و در خلف وعده مشهور میان علما آنست که مکروه است مگر شرطی که در ضمن عقد لازم شده باشد و آیات و اخبار دلالت
میکند بر عدم جواز مگر آنکه بعد از وعده انشاء الله گفته باشد یا وفای بآن متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح
اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و باید که از ایشان دوری کنند
و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان هم نشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی درین رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر
حالی از احوال تکالیف بسیار برآدمی هست در گفتار و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق از زنان
و فرزندان و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم و چنین نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج

وزکواة است

و زکواة است و محرمات منحصر در زنا و اغلام و شراب است و امثال اینها پس آدمی باید همیشه متیقظ و آگاه باشد و متوجه احوال خود
باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند و تا نداند موافق رضای الهی است بعمل نیاورد و اگر بغفلت از او خطائی صادر شود متوجه تدارک
و تلافی آن بشود و توبه و انابت و استغفار بکند و این و یکشعبه از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی از آنها شد و در خصوص طریق
معاشرت اصناف خلق بود و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا واجب یا حرام یا سنت یا مکروه
یا مباح و وجوب علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر یک را بآن نحو که هست باید بدانند و بآن عمل نمایند لهذا حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام میفرمایند اگر وه تجار اول مسئله بیاموزید و بعد از آن متوجه تجارت شوید بدرستیکه تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است
مگر کسیکه بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد زیرا که بیع و شری انواع دارند بعضی حلال اند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی
سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک از آنها هست کسیکه حلال آنها را حرام و حرام آنها را حلال داند معاقب است و اگر محرمات آنها را
بنادانی مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقب و مشغول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه
و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام بسیار می باشد و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که
متعلق بفروجند و تکالیف عظیمه الهی متعلق است بآنها و بمخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتند و ایضا احکام ممالیک و عتق
و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و احرام و حلال و خوردن و آشامیدن که آدمی در هر حال ضرور میشود و احکام مواریث
که اموال میت را حق تعالی بعدالت در میان ورثه قسمت کرده است و واجبست عمل بآن احکام و کسیکه مخالفت کند معصیت الهی
کرده است و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده است و بدعت در دین خدا کرده است چنانچه عمر علیه اللعنه از روی ضلالت و حماقت
حق و عول و تعصیب و سایر بدع را آثار در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص و دیات
و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف اند پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام خداوند
علام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و درین رسالها احصای آنها نمی توان کرد و غرض درین مقام اشاره بر تنبیهی بود بر بعضی
از آنها تا بدانند طالبان حق که اطاعت پروردگار عالم آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات دشوار است
و بغیر از استعانت بجناب مقدس الهی میسر نمیشود و پیوسته آدمی بتوبه و انابت محتاج است و مغرور باعمال ناقصه خود نباید
شد حق تعالی میفرماید آنها که متقی و پرهیزکار اند هرگاه خیالی از خیالات شیطانی بر ایشان عارض میشود متذکر و خبردار می شوند
پس ایشان مبصر و بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا صلوات الله علیهم آکد و اشد است که باید همه را بخلق
تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری گردانند و هرکه مخالفت نماید بحدود و تعزیرات تادیب کنند و بعد از غیبت ایشان
اکثر این احکام متعلق است بعلماء و راویان اخبار که حافظان دین می باشند و نایبان ائمه الطاهرین علیهم السلام اند و بر همه خلق

اطاعت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجبست چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که کسیکه رد حکم ایشان

کند ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم خدا را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بخداست **مرصد هجدهم** در بیان وجوب توبه است

و شرایط آن و گناهانیکه از آنها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در بیان وجوب توبه است و گناهانی

که از آنها توبه باید کرد خلافی نیست در وجوب توبه از گناهان فی الجمله و خلافست که آیا از جمیع گناهان توبه واجب است یا از گناهانیکه مکفر

نشده باشد زیرا که دانستی که باجتناب از کبایر صغایر مکفرست آیا با وجوب مکفر بودن توبه از آنها واجب است یا نه اکثر را اعتقاد آنست

که واجب نیست و این قول اقویست اما احوط و اولی آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان

درگاه الهی که برای یک ترک اولی سالها تضرع و استغاثه و توبه و انابه میفرموده اند تا توبه ایشان قبول میشده است و ایضاً اثر گناه مخصوص

عقوبت آخرت است هر گناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب حق تعالی دور میگرداند و از استحقاق الطاف الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات

از آدمی میکند و باعث استیلای شیطان و جرأت بر کبایر میگردد و ایضاً سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که

باعث نزول بلاهای دنیوی گردد چنانچه حق تعالی میفرماید و فرموده است که هر مصیبت که بر شما میرسد از کردهای شماست و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت

صادق علیه السلام فرمود که بترسید از گناهانیکه حقیر میشمارید بدرستیکه آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدام است فرمود که آنست که آدمی گناهی میکند و

میگوید خوشا حال من اگر غیر این گناهی نداشته باشم و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که هر بنده که گناهی میکند و استغفار و توبه از آن نمیکند و از

حضرت صادق علیه السلام منقول است که چیزی دل را فاسد نمیگرداند مثل گناه بدرستیکه کسیکه مرتکب گناهی میگردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون

میسازد که حق در آن قرار نمیگیرد و روی او از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضاً فرمود که هیچ رگی نمیجهد و پایی بسنگی نمی آید و سری بدرد نمی آید

و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضاً فرمود که گناه آدمی را از روزی محروم میگرداند و فرمود که آدمی

گناه میکند بسبب آن از نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی نمیدهد که از او سلب کند مگر بگناهیکه او بکند و از حضرت باقر منقول

است که هر بنده مؤمن در دل او نکته سفیدی و نوری از ایمان در دل او هست چون گناهی میکند نکته سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد

محو میشود و اگر زیاده کرد زیاد میشود تا آنکه تمام آن سفیدی را میگیرد و اثر آن می پوشاند بحدیکه رسید صاحبش هرگز بخیر رجوع نمیکند و ایضاً

خلاف است در آنکه گناهی را از آن توبه کند آیا باز توبه از آن واجبست یا نه خواجه نصیر و علامه رحمة الله علیهما قایل شده اند که توبه همیشه واجب است

زیرا که ندامت بر فعل قبیح و ترک عزم فعل همیشه محل نظر است زیرا که آیات و اخبار دلالت میکند بر این که بتوبه اول عقاب از و ساقط میشود

و آنکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و آنکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفوست چنانچه بعد ازین

انشاء الله مذکور خواهد شد و ترک ندامت نیز ضرر نیست که ازین باب باشد زیرا که غالباً از یکدیگر منفک نمیشوند و بر تقدیریکه عقاب بر آن مترتب

شود دیگر توبه خواهد بود و علی ای حال در آنکه استحقاق عقاب بر اصل معصیت بر میگردد و شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست باین قایل شده باشم

خلافست میان متکلمین که آیا توبه متبعض صحیح است که از بعضی از گناهان توبه کند و از بعضی یا آنکه می باید از همه گناهان توبه کند و توبه از بعضی

بدون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر رحمه الله و بعضی از علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی و جمعی اختیار قول اول کرده اند و توبه متبعض را

صحیح میدانند و حق اینست و اگر نه لازم می آید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد

در جهنم باشد و ایضاً خلاف کرده اند در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند که یکسال گناهی نکند و حق اینست که صحیح نیست زیرا که شرطست در

توبه که عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضاً خلاف است که آیا توبه از گناهان مجملاً صحیح است یا می باید تفصیل گناهها را شمارد و توبه کند و

اقوی آنست که مجمل کافیست خصوصاً وقتیکه بتفصیل بخاطر نداشته باشد **سیم** در معنی توبه است و شرایط آن بعضی گفته اند توبه پشیمانی از

گناه است ازین جهت که گناه است پس اگر پشیمان شود از شراب خوردن ازین جهت که ضرر باو میرساند توبه نیست و باید که در حال ترک کند

و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب آنرا در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند این عزم لازم ندامت است و پشیمانی واقعی است

و لهذا در احادیث بسیار وارد شده است که کافیست ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر به چیز

اول را دانستن ضرر گناهان و آنکه آنها حجابند میان بنده و محبوبش و زهرهای کشنده اند از برای کسیکه مباشر آنها میگردد و پس هرگاه

این را دانست و یقین بهم رسانید حالت دیگر او را عارض میشود که متألم میشود از آنکه محبوب او از او فوت شده است و تأسف میبرد

از کردن گناهان و این تأسف و تألم را ندامت و پشیمانی میگویند و از این حالت حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را یکی متعلق است

بحال که ترک میکند گناهیرا که مرتکب آن بوده و دویم متعلق است باینده که تا آخر عمر دیگر آن گناه نکند و سیم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند آنچه

تلافی تواند کرد که قضا کند عبادتیرا که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید پس این سه امر که معرفت ضرر گناه است و پشیمانی

از آن و قصد کردن این امور بترتیب حاصل میشوند و گاه هست بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق

میکنند و معرفت را مقدمه این میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن مترتب میشود و گاه هست که بر مجموع ندامت و عزم توبه را

اطلاق میکنند و چون توبه نیز عبادتیست شرایط عبادات در آن معتبر است و عمده شرایط عبادات اخلاص است پس باید که توبه از برای

رضای خدا باشد و منسوب بریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته اند

اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسیکه معنی نیت را نفهمیده است

میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق اینست که یکی ازین دو معنی منظور ایشان باشد بلکه نسبت بعامه خلق نیت را ازین دو معنی

خالی کردن تکلیف مالا یطاق است و در کافی در روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک کند

حق تعالی از شراب سربمهر بهشت بکام او برساند و ممکن است که این تفصیل باشد از حق تعالی در خصوص ترک شراب هر چند توبه حقیقی نباشد **چهارم**

بیان انواع گناهانیست که از آنها توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که گناه اگر مستتبع امر دیگر نباشد که ایشان بآن باید نمود

مثل پوشیدن حریر از برای توبه از ان همین بس است که پشیمان شود از ان و عزم کند بر انکه بعد از ان عود بان نکند و اکر مستتبع امر دیکر باشد از
حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی را واجبست با توبه که اتیان بان بکند و یا باشد مخیر باشد میان انکه اتیان بان امر بکند و میان انکه
بتوبه از کناه پس حقوق مالیه خدا مانند بنده ازاد کردن در کفاره واجبست با قدرت بران که اتیان بان بکند و حقوق غیر مالیه خدا
یا حد است یا غیر حد اکر حد است مخیر است میان انکه اقرار بان کناه بکند نزد امام علیه السلام یا نایب او که حد خدا را برو اقامت کند و میان
انکه اکتفا کند بتوبه و اظهار ان کناه نکند پس اکر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی برو نخواهد بود و بتوبه رفع کناه از و میشود و ایا با اقامت
حد اکر توبه نکند کناه از و ساقط میشود یا نه محل اشکال است و ظاهر اکثر احادیث انست که بحد کناه از و ساقط میشود و حق تعالی ازان کریمتر است
که در دنیا و اخرت هر دو او را عقاب کند چنانچه بسند حسن منقول است از حمران که کفت از حضرت باقر ع پرسیدم از شخصی که او را سنکسار کنند
ایا در اخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود خدا کریمتر است ازین و از امیر المؤمنین ع منقول است که کناه سه قسم است کناهی که امرزیده است و کناهی که
امرزیده نیست و کناهی که امید برضای صاحبش داریم و خوف برو داریم کناه امرزیده کناه بنده ایست که خدا او را در دنیا بر کناهش عقاب
کرده باشد خدا ازان حلیمتر و کریمتر است که دو بار او را عقاب کند کناهی که امرزیده نمیشود مظلمه بندکانست خدا در دنیا قیامت بعزت
و جلال خود قسم یاد کرده است که ظلم ظالم ازو نمیکذرد و کناه سیم کناهیست که خدا بر خلق خود پوشیده است و توبه روزی او کرده است او از کناه
خود میترسد و امید از پروردکار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم مؤلف کوید که یا خوف باعتبار اخلال
بشرایط توبه است و اکر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای نمازها که قضا باید کرد و مثل دادن زکواة و قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد
مانند نماز عید از برای ان توبه کافیست و اما حق الناس اکر مالی باشد واجب است که ذمه خود را بری کرداند ازان بقدر امکان و اکر صاحب
حق بمیرد و ورثه او در هر طبقه قایم مقام او یند پس اکر شخص خود یا وارث او یا بیکانه که از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب
حق یا بوارث او یا بوارث وارث او بری الذمه میشود و اکر اینها را ادا نکردند و بر ذمه او ماند تا روز قیامت خلافست که در قیامت
طلب کننده ان که خواهد بود و اکثر کفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیح از حضرت صادق ع درین باب وارد شده است
و بعضی کفته اند اخر وارث تنها طالب ان خواهد بود و اکر چه بامام علیه السلام منتهی شود و بعضی کفته اند حق خدا خواهد بود و اکر او و وارث او از ایشان
باید که عازم باشد که هر کاه صاحب حق یا وارثش را بیابد برساند و اکر مایوس شود تصدق کند و اکر صاحبش بهم رسد و بتصدق راضی
نباشد باز باو بدهد و اکر غیر حق مالی باشد اکر کمراه کرده باشد باید ارشاد حق بکند و او را ازان اعتقاد باطل بر کرداند و اکر ممکن نباشد بعضی
از روایات وارد شده است که تا همه انها را که ببدعت او کمراه شده اند بر نکرداند توبه او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبه کامل کرده اند و اکر
قصاص باشد واجبست که تسلیم نفس خود باولیای مقتول بکند مثل انکه بکوید به پسر مقتول که من پدر تو را کشته ام میخواهی مرا بکش و میخواهی دیه بکیر
و اکر میخواهی عفو کن و هم چنین اکر عضوی از کسی را بریده باشد نزد وارث او برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیه بکند و اکر حد باشد مثل

الفحش

که فحش باو کفته است عالم باشد که این فعل از و صادر شده است باز باید که تمکین بکند که یا حد بزند یا عفو کند و اکر نداند خلافست که ایا او را اعلام باید
کرد یا نه بعضی کفته اند حق است از شخصی و ساقط نمیکردد مکر بانکه او ساقط کند و خواجه نصیر و علامه رحمة الله و اکثر علما قایل شده اند که اعلام نباید کرد
زیرا که باعث تجدید اذیت اوست و موجب عداوت و کینه میشود و اکر مجملا ابراء ذمه از و تواند طلبید بطلبد و هم چنین اکر زنا کرده باشد و العیاذ
بالله باز وجه کسیکه ان نیز چون الناس در ان است انحکم دارد و اکر غیبت کسی کرده باشد ان نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق ع روایت
کرده است که از رسول خدا ص و اله پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود انست که استغفار کنی برای انکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و حمل
کرده اند این را بر انکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید کفته است واجب است که عذر بخواهد از انکه غیبت او کرده است
اکر باو رسیده باشد و علامه رحمه الله علیه در شرح تجرید کفته است که اکر غیبت بان شخص رسیده است باید که عذر از ان شخص بطلبد زیرا که ضرر
غم را باو رسانیده است باید تدارک کند و اکر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از و طلبیدن زیرا که الم باو نرسیده است و در هر دو قسم
واجبست که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند که هرکز عود بان فعل نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق ع روایت کرده است که اکر
غیبت بغیبت کرده شده رسیده باشد علاجی نیست بغیر انکه از و حلیت بطلبی و اکر باو نرسیده است طلب امرزش کن از خدا از برای
او و شیخ زین الدین قدس سره کفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است یکی انکه کفاره غیبت انست که استغفار کنی از برای (استغفار)
او و دیکری انکه نزد کسی مظلمه بوده باشد در عرض او یا مال او باید که از و حلیت بطلبد پیش از انکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد
و از حسنات او بکیرند و بصاحب حق بدهند و اکر حسنات نداشته باشد از کناهان صاحب حق بر کناهان او بیفزایند و راه جمع میان این
دو حدیث انست که استغفار را حمل کنیم بر انکه بر و نرسیده باشد یا انکه دستش باو نرسد که از و حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر انکه
باو رسیده باشد و بدانکه خلافست در انکه اتیان باین امور شرطست در تحقق توبه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بان کناه متحقق
میشود و انها واجبات دیکرند مشهور میان علما قول اخیر است که شرط نیست بلکه از مکملات توبه اند و اکر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد
بود بلکه بر ترک انها معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط باشند و این احوط است پنجم در بیان وقت توبه است
و خلافی نیست در انکه توبه واجب فوری است و بتاخیر ان اثم میکردد زیرا که کناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانچه واجب است بر کسیکه زهر
خورده باشد مبادرت نماید بمعالجه ان تا او را هلاک نکند هم چنین واجب است بر کسیکه کناه کند مبادرت کند بتوبه پیش از انکه او را
هلاک کند پس تاخیر توبه کناه دیکر خواهد بود و از ان تاخیر نیز توبه باید بکند و اکر تاخیر کند دو کناه دیکر برای تاخیر این دو کناه برای او حاصل می
شود و بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا انکه قدر یک ساعت اکر بشصت دقیقه قسمت کنیم انقدر جمع میشود که محاسبان ماهر از حساب ان
عاجز میشوند و چون در کمتر از دقیقه نیز توبه میتوان کرد اکر بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب انرا نمیتواند کرد چه جای
ان که روز و ماه و سال را باینها قسمت کنیم و چه جای انکه کناهان غیر متناهی را باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه نعمتهای الهی را

احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسیکه تسویف و تاخیر توبه کند و از وقتی
بوقت دیگر می اندازد او مردد است میان دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکل است که از دیگری سالم گردد اول آنکه اجل گریبان جان او
بگیرد و وقت تدارک بگذرد و درگاه توبه بسته گردد و برسد بوقتی که حق تعالی فرموده است وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ
یعنی و حایل شوند میان ایشان و میان آنچه میخواستند ایشان و طلب مهلت بکنند و یکساعت کنند و باو گویند وقت مهلت گذشت
دیگر ترا مهلتی نیست چنانکه حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل
نزدیکی بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته است که محتضر در هنگامیکه پرده از پیش روی ایشان برداشته شود میگوید ای ملک موت
تاخیر کن مرا امروز که عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم و توشه عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و روز
نمانده است گوید یکساعت تاخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه را بر روی او ببندند و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعهای
یاس و حسرت و ناامیدی بنوشد بر ضایع کردن عمر خود و باشد که درین احوال شیطان ایمانش را نیز بغارت برد نعوذ بالله
من ذالک و خطر دویم آنست که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم مجتمع گردد و بمرتبه طبع و رین برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت
که آدمی میکند تیرگی در دل او بهم میرسد همچنانکه از نفس آدمی تیرگی در آیینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد زنگ
میشود چنانچه بخار نفس را مکرر بر آیینه بدمند چرک میگیرد و چون مدتی بر این حالت بماند و او را جلا ندهد در جرمش فرو میرود و آن را
فاسد میگرداند که دیگر قابل جلا نیست همچنین دل آدمی چون اثر گناه در آن بسیار بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبه
طبع میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حق تعالی فرموده است طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ و این دل را قلب مطبوع و منکوس و
اسود میگویند چنانچه احادیث درین باب مذکور شد تا آنکه بحدی میرسد که اوامر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام
الهی نفرت میکند و ایمانش زایل میگردد اعاذنا الله و سایر المؤمنین من ذالک و بدانکه آخر وقت قبول توبه وقتیست که جزم
بمرگ بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند بآنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در بهشت یا جهنم باو بنمایند یا رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم را که در وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماعیست که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه
حق تعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان را حاضر میشود و میگوید من توبه کردم الحال
و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر مهیا کرده ایم از برای ایشان عذاب دردآورنده و از حضرت صادق ع منقول است که مراد بحضور
موت آنست که معاینه امور آخرت بکند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام که
غرغره نکند یعنی روح بگلویش برسد و غراغر بحلقش برسد و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان
آنست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح بانگشت پاها و بتدریج و بتانی بالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن

بحلق

بحلق برسد تا آنکه درین مهلت و مدت تواند روی دل را بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه و انابت بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت
بکند و توبه اش مقبول نباشد و از مردم حلیت بطلبد و یاد خدا بکند و روحش که مفارقت کند یاد خدا و ذکر حق تعالی بر زبان او باشد و عاقبت
او نیکو گردد و خلاف کرده اند متکلمان در آنکه اگر عزم بر عدم عود بسوی گناه در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد
مثل آنکه کسی زنا کرد و بعد از آن ذکر او را ببریدند پس توبه کرد و عزم کرد که دیگر عود بزنا نکند اگر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبه او مقبول
است یا نه اکثر گفته اند مقبول است و قول نادری هست که مقبول نیست و بی وجه است و همچنین اگر مرض مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت
بهم رساند خلافست در قبول توبه او و مشهور آنست که توبه او مقبول است و از بعضی از آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از
نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانچه حق تعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی
نیست بغیر خدائیکه ایمان آورده اند باو بنو اسرائیل باو گفتند که الحال ایمان می آوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی
از افساد کنندگان در زمین و باز فرموده است که چرا نبودند اهل قریه که ایمان بیاورند نفع دهد ایشانرا ایمان ایشان مگر قوم یونس چون پس
ایمان آوردند [illegible] عذاب گشودیم و برداشتیم از ایشان عذاب خوار کننده را در زندگانی دنیا و برخوردار گردانیدیم ایشانرا
تا اجل مقدر ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت امام رضا ع سوال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال
آنکه ایمان آورد بخدا و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان او در وقتی بود که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عقاب
مقبول نیست و این حکم حق تعالی است که در گذشتگان و آیندگان فرموده است فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا
كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا تنها
و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم پس نبود که نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عقاب ما را و فرموده است که روزی
بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد بعضی ایمان او کرا ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری و
همچنین فرعون چون غرق او را دریافت اظهار ایمان کرد پس باو گفتند که الحال ایمان می آوری که فایده ندارد و پیشتر که فایده داشت
ایمان نیاوردی و نافرمانی کردی و فساد میکردی در زمین بدعوای خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا میباشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا
بخواند و منقطع نشود حجت از زمین مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میشود و نفع
نمیبخشد ایمان کسیکه پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خدا خواهند بود و ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قائم
میشود و در تفسیر امام علیه السلام مذکور است که اعرابی آمد بنزد رسول صلی الله علیه و آله گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت قبول میشود حضرت فرمود
که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا طلوع آفتاب از طرف مغرب و بعضی آیات رب که پروردگار فرموده است

را ایمان بعد از آن نمی‌کند اینست که آفتاب از مغرب طلوع کند ششم در بیان انواع توبه است و اقل مراتب توبه آنست که انسان پشیمان شود از گذشته
و عزم کند بر عدم فعل در آینده و بالا میرود تا بجائی که درجه پیغمبران و صدیقان است چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام گفت استغفر الله فرمود مادرت بعزای تو نشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمیست که شش معنی
واقع میشود اول پشیمانی از گذشته دویم عزم بر آنکه هرگز عود بر آن نکنی سیم آنکه ادا کنی بسوی خلق حقوق ایشانرا تا آنکه وقت مردن پاک باشی
و حقی کسی بر ذمت تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بود و ضایع کرده حق آنرا ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی که در
بدن حرام است تا آنرا بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعترا
بقدری که باو چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی استغفر الله و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار
میکند از آن مانند کسیست که استهزا کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود یکسال بسیار است بسا باشد توفیق آنرا نیابد هر که توبه کند پیش
از مرگش بیکماه خدا قبول کند توبه او را پس فرمود یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود
یکهفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیکروز خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود که یکروز بسیار است که هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه
امور آخرت بکند خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند باینکه نسخ پیش از فعل جایز است و گمان
فقیر آنست که این اشاره باختلاف مراتب توبه است و آنکه توبه کامل آنست که اقلا بیکسال پیش از مرگ توبه کند و در یکسال تدارک مافات و اصلاح
احوال خود بکند و اگر آن میسر نشود بیکماه و همچنین تا آنکه در آخر اقل مراتب اجزاء توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق
علیه السلام روایت شده که توبه ریسمانیست که خدا برای بندگان آویخته است و وسیله ایست میان خدا و بنده و مدد عنایات الهیست و ناچار
بنده را از مداومت بر توبه در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه قرب
و وصال و توبه اصفیا و برگزیدگان یعنی اوصیا از کشیدن نفس بغیر یار خداست و توبه اولیا و دوستان خدا از خطرهای مختلف است و توبه
خواص از مشغول شدن بغیر خداست و توبه عوام از گناهانست و هر یک از ایشانرا معرفتی و علمی است در اصل توبه ایشان و منتهای امر
آن و شرحش بطول می انجامد اما توبه عوام آنست که دل خود را بآب حسرت بشوید و پیوسته معترف بجنایت خود باشد و ندامت بر گذشته
همیشه داشته باشد و بر بقیه عمر خود خایف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی او گردد و پیوسته گریان و
متاسف باشد بر آنچه فوت شده است از او از طاعت خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند
بر وفای بتوبه و نگاهدارد او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را هموار و رهوار کند در میدان عبادت و آنچه از عبادات
از او فوت شده است قضا کند و مظالم مردم را بایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری اختیار کند و شبها را بعبادت بیدار

باشد

باشد و روزها بسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت کار خود باشد و از خدای جل و علا یاری بجوید و سؤال کند که او را مستقیم بر جادهٔ حق
بدارد در شدت و رخا و ثابت بماند نزد محنت و بلا تا آنکه از درجه توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهانست و موجب
زیادتی ثواب اعمال او و رفعت درجات اوست حق تعالی میفرماید که خدا میداند آنها را که راست گفتند و میداند دروغ گویانرا و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که توبه کننده هرگاه اثر توبه بر و ظاهر نگردد او تایب نیست باید که خصما را راضی کند و نمازها را قضا کند و تواضع و فروتنی کند
در میان خلق و نفس خود را از شهوتها باز دارد و گردن خود را باریک گرداند ببسیاری روزه روزها و رنگ خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب
و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بگدازد و از شوق بهشت و دلش نرم گردد از
ترس ملک موت و پوستش خشک شود بر بدنش تفکر در اجل اینست اثر توبه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که میدانید کیست تایب گفتند
نه حضرت فرمود کسیکه توبه کند و خصما را راضی نکند تایب نیست کسیکه توبه کند و عبادت را زیاد نکند تایب نیست کسیکه توبه کند و لباس خود را
تغییر ندهد تایب نیست کسیکه توبه کند و مجلس خود را و طعام خود را تغییر ندهد ندهد تایب نیست کسیکه توبه کند و فراش خود را ندهد تایب
نیست کسیکه توبه کند و خلق خود را و نیت خود را تغییر ندهد تایب نیست کسیکه توبه کند و دل خود را گشاده و کف خود را فراخ نکند تایب
نیست کسیکه توبه کند و آرزوهای خود را کوتاه نگرداند و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تایب نیست کسی که توبه کند و زیاده از قوت خود را
بآخرت نفرستد تایب نیست هرگاه بر این خصلتها مستقیم باشد او توبه کار است و توبه او مقبول است و حق تعالی فرموده است که ای گروهی
که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا توبهٔ نصوح و خلاف کرده اند در معنی توبه نصوح از حضرت صادق ع منقولست که توبه نصوح
آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایست که توبه کند و عزم داشته باشد که هرگز مرتکب آن
گناه نشود و در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایست که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود که
خدا دوست میدارد از بندگانش کسی را که او را فتنها عارض شود و گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده
است که گناهان مؤمن هرگاه توبه کند آمرزیده است پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمانست راوی گفت اگر بعد از
توبه و استغفار باز عود کرد در گناه و باز توبه کرد چونست فرمود گمان داری که مؤمن پشیمان شود بر گناه خود و استغفار کند از آن گناه و توبه
کند خدا توبه او را قبول نمیکند راوی گفت اگر مکرر گناه کند و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده شود حضرت فرمود هرچند عود کند
که مؤمن باستغفار و توبه بخدا عود میکند بر و بآمرزش و خدا آمرزنده و رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات زنهار که
نا امید مکن مؤمنانرا از رحمت خدا و بعضی گفته اند توبه نصوح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که عود کند بآن گناه و بعضی گفته اند
توبه دیگران را نصیحت کند که مثل او از آن عمل آورند و بعضی گفته اند آنست که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته اند توبه ایست که ریشه خواهش
شهواترا از دل زایل گرداند و ظلمت گناهانرا که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اثر گناه محض استحقاق

عقاب است که پشیمان بر طرف شود بلکه دل آدمی را تیره میکرداند و روح اینکس را مکدر میسازد و ملائکه رحمت را میرانند و ادمی را از رحمات خاصه
سبحانی محروم میکرداند اگر دزدی بخانه در اید که مدتها آن خانه را بعاریه متصرف باشد یا مستاجر یا برای معموری داخل شود و صاحب خانه
در خواب باشد یا دشمنی مدتهای مدیدی در خانه آبادان مشغول خراب باشد بمحض انکه از در دیوار آن مست یا آن دشمن را از خانه بدر کند بکلی
آبادان بدر نمی آید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر آن سرا بدر نیاید و خرابیها را باصلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض نکیرد بحالت
اول بر نمیکردد همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمنی مانند شیطان و مستی مثل خواهش کناهان هرکاه سالها در سرای دل در خراب باشند و ما...
ایمان و اعمال صالحه را ربایند و بوسوسه در خراب کوشند و صاحب خانه بیخبر در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه بیند با خراب
و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانهای مزین بدود معاصی تیره کردیده بمحض انکه نادم و پشیمان
کردد و به تیر و نیزه و شمشیر آه و ناله و استغفار و استغاثه بملک غفار دزد غارتکر را از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه در کمین نشیند
و منتظر فرصت باشد که این خانه ویران آبادان میکردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند و خانه را ابادان کند و متاعهای دزدیده اعمال صالحه را
عوض بکیرد و تیرکیهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنههای شیطان را از خانه ایمان مسدود کرداند انوقت شاید بحالت اول
تواند بر کردید بلکه بهتر از اول میتواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که پیشوایان و بهترین خلقند از برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولائی چند کاه
کریه اند حضرت آدم ع سیصد سال کریست تا انکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده بهم رسید تا توبه اش قبول شد حضرت داود
علیه السلام انقدر میکریست که کیاه از آب دیده اش سیر دیده و از آه آتشبار میکشید که آن کیاه میسوخت توبه کامل این است و در این مقام
سخن بسیار است و این رساله کنجایش انها نیست هفتم وجوب قبول توبه است و خلافی نیست میان علماء اسلام در انکه ساقط
میشود عقاب بتوبه و خلافست در انکه آیا عقلاً بر خدا واجب است حتی انکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم خواهد بود یا انکه تفضلیست که
حق تعالی بکرم خود کرده است و رحمتیست که نسبت بهمه عباد یا نسبت باین امت کرده است و الحال بمقتضای وعده بر حق تعالی واجب است
که عمل بوعده خود بفرماید معتزله باول قایل شده اند و اشاعره بثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی رحمه الله علیهم و اکثر متکلمین
امامیه بقول ثانی قایل شده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید درین باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است و حق آنست که
قبول توبه عقلاً مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست برین امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود کناهان تمام عمر را بیامرزد و در
امم سابقه نیز چنین نبوده چنانکه در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که تا
عضوی را که بان کناه کرده اند نمیبریدند توبه ایشان مقبول نمیشد و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه میفرماید که حمد
میکنم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمی یافتیم انرا مگر بفضل او اگر نشماریم از فضلهای او مگر این توبه را هر اینه نعمت او نزد ما
نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود و چنین نبود سنت و طریقه خدا در توبه از برای انها

که پیش

که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است یا الهی اگر بکریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمان من و انقدر فغان و ناله کنم که صدای من قطع شود
و بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من و رکوع کنم از برای تو تا مهرهای پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای چشم
بر کنده و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزکار خود و ذکر ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر
خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین احوال محو یک کناه از کناهان خود را و اگر مرا خواهی آمرزید در وقتی که مستوجب
مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنکامیکه مستحق عفو تو کردم پس این هرکز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من
اهل ان خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بسیار است هشتم
در بیان اموریست که حق تعالی بر انها مواخذه نمیفرماید و وعده عفو از انها فرموده است و آن چند چیز است اول وسوسه و حدیث نفس است
که اختیاری آدمی نباشد چنانچه کلینی رحمه الله از محمد بن حمران روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم از وسوسه هرچند بسیار
شود حضرت فرمود کناهی در آن نیست چون چنین شود بکو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج بآنحضرت عرض
کرد که در دل من امر عظیمی افتد حضرت فرمود بکو لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت چنین امری در خاطر من خطور کرد گفتم لا اله الا الله برطرف
شد و ایضاً بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که مردی آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و اله گفت یا رسول الله من منافق
شدم حضرت فرمود بخدا سوکند که منافق نشده اگر منافق شده بودی بنزد من نمی آمدی که اعلام کنی کمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان
آمده است بنزد تو و پرسیده است که کی ترا خلق کرده است تو گفته خدا مرا خلق کرده است پس بتو گفت که کی خدا را خلق کرده است آن مرد
گفت بحق آن خداوندی که ترا بحق فرستاده است چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما آمد از راه اعمال و کناهان بر شما غالب نشد انچنان راه
آمده است که شما را کمراه کند و از راه دین بلغزاند هرکاه اینحالت روی دهد خدا را بیگانگی یاد کنید و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت
صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که این و الله که محض ایمان است و ایضاً
بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت محمد تقی علیه السلام نوشت و شکایت کرد از چیزها که در خاطر او خطور
میکند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلائی بر تو نمیدهد پس نوشتند که کروهی
شکایت کردند بسوی رسول خدا صلی الله علیه و اله از امری چند که در خاطر ایشان در می آید که اگر باد ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکند یا ایشان را
پاره پاره کنند احب است بسوی ایشان از انکه تکلم بان بکنند حضرت فرمود آیا اینحالت را در نفس خود می یابید گفتند بلی فرمود بحق آن
خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بکوئید آمنت بالله
و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و توانائی بر طاعت نیست مکر بخدا
مؤلف کوید در انکه این محض و صریح ایمان است چند وجه کفته اند اول آنست که بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است

کمراد اینست که این خوفیکه تو داری که چرا چنین امری در خاطر تو خطور کرده است و می ترسی که هلاک شده باشی از محض ایمان است اگر مؤمن
نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدترین از ین در خاطر تو دویم آنکه این محض ایمان است که این احتمالات باطله در خاطر میگذارای که
بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سیم آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان ملعون مایوس شود از آنکه
شما را بکفر و معاصی بیندازد شما را باین وساوس اذیت میرساند پس بسبب اینحالت محض ایمان است و معنی اول که از امام علیه السلام منقول
است بهتر نیست و در امر بتوحید از برای رفع اینحالت چند وجه گفته اند اول آنکه مبادا امر که اورا در اینحالت دریابد پس زبان او معاینت
بتوحید جاری شود تا آنکه باینکلمه طیبه از دنیا برود دویم آنکه نفی میکند از آنچه در خاطر او افتاده است از آنکه الا الله دیگر باشد و تعریض
میکند بانکه اله خدا و نیست سیم آنکه این کلمه طیبه شیطان را میراند و رفع وسوسه او از گوینده آن میکند و باین جهت باین کلمه طیبه
تلقین میکنند محتضر را چهارم آنکه افاده آن میکند که سلسله ممکنات باو منتهی میگردد پس او را موجدی نباشد پنجم آنکه کسی که متصف بجمیع
صفات کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج نمیتواند بود دویم مطلب ایست که آدمی اگر اراده کند بعمل نیاورد حق تعالی بفضل خود
آنرا عفو میفرماید چنانچه کلینی بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر یا صادق ع روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلام گفت پروردگارا
مسلط گردانیدی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار داده که از شر او نجات توانم
یافت حق تعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم این را که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته نمیشود و اگر بعمل آورد
یک گناه نوشته میشود و هرکه قصد حسنه بکند اگر نکند یک حسنه برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد ده حسنه برای او نوشته میشود
گفت پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار کند گناه او را می آمرزم گفت پروردگارا
زیاده کن فرمود توبه را برای ایشان پهن کردم تا جان بگلوی ایشان برسد گفت پروردگارا بس است مرا و بسند صحیح از حضرت
صادق یا باقر علیهما السلام منقولست که چهار خصلت از حق تعالی مقرر فرموده است که کسیکه با وجود اینها مستحق عذاب الهی شود بسی شقی
و محروم است و آن خصلتها اینهاست کسیکه قصد کند و حسنه را بعمل آورد بعمل نیاورد و به نیت نیک او خدا یک حسنه برای او مینویسد و اگر که
بعمل آورد ده حسنه خدا برای او مینویسد و اگر قصد کند سیئه را بعمل آورد و اگر نکند هیچ گناه برای او نوشته نمیشود و اگر بکند هفت ساعت
او را مهلت میدهند و ملکی که نویسنده حسنات و در جانب راست او است میگوید بملکی که نویسنده سیئات و در جانب چپ اوست
تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از ین حسنه بکند که این را محو کند زیرا که حقتعالی میفرماید بدرستیکه حسنات برطرف میکند گناهها را
یا شاید استغفاری بکند اگر بگوید اَستَغفِرُ اللهَ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ عالِمُ الغَیبِ وَالشَّهادَةِ العَزیزُ الحَکیمُ الغَفورُ
الرَّحیمُ ذُو الجَلالِ وَالاِکرامِ وَاَتوبُ اِلَیهِ بر او نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از ان نکند و استغفار نکند
بعمل نیاورد صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید که بنویس گناه را از برای این شقی محروم مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار

کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار اکمل افراد است مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از امام زاده عبدالله روایت کرده است که از
پدر بزرگوار خود امام موسی ع سوال کرد که دو ملک که در جانب راست و چپ آدمی هستند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا بفعل نیکو که بنده
اراده فعل آنها مینماید حضرت فرمود که بوی کنیفی که محل فضله است و بوی خوشبوی مشک یکسانست گفت نه فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه
میکند نفس او خوشبو بیرون می آید ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که باش که تو را با او کاری نیست کار منست قصد حسنه کرد
پس اگر آنرا بجای آورد زبان قلم اوست و آب دهان مداد اوست پس از برای او می نویسند و چون قصد گناهی کرد نفس اش بدبو
بیرون می آید که پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرد پس اگر بجای آورد و آب دهان اش آنرا می نویسد
و بدانکه حق تعالی فرموده است اِن تُبدُوا ما فی اَنفُسِکُم اَو تُخفُوهُ یُحاسِبکُم بِهِ اللهُ فَیَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَاللهُ عَلی کُلِّ
شَیءٍ قَدیرٌ یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شما است یا پنهان کنید آنرا حساب میکند شما را بآن خدا پس می آمرزد از برای هر که
میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم آیه بحسب ظاهر مخالفت با احادیثی که در ینمطلب و مطلب سابق گذشت ندارد زیرا دلالت
میکند بر آنکه هرچه در نفس آدمی حاصل میشود خدا بران محاسبه میفرماید و اگر خواهد می آمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل آن
وسوسها و اراده گناه است و ممکن است باین روش جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعه و مراد بمن یشاء شیعه است و از شیعیان
عفو میکند و غیر شیعه را مؤاخذه میکند اگرچه باز موافق قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که بعموم شامل خطورات است که
اختیاری آدمی نیست و شیخ طبرسی قدس سره گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی لا یُکَلِّفُ نَفسًا
اِلّا وُسعَها و درین باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی
نباشد جایز نیست و قبیح است عقلا پس چون می تواند بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از ان نسخ کند پس باید مراد از آیه چیزی باشد
که امر و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و امور دیگر چند که از ما مستور است و اما آنچه داخل در تکلیف نیست
از وسوسها که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل آیه نیست بدلیل عقل و بگفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله که عفو کرده اند از ین
امت از آنچه فراموش کرده اند و از آنچه در خاطر بگذرانند پس گفته است آنچه در خاطر خطور میکند از معاصی خدا بران مواخذه
نمیکند و مؤاخذه میکند بر آنچه عزم میکند آدمی بران و عقد قلب خود بران میکند با آنکه میتواند خود را از ان نگاه دارد پس آن از
از جمله افعال قلب است و خدا جزا میدهد اثر آنرا چنانچه جزا میدهد بر افعال جوارح اما جزای عزم را میدهد نه جزای فعل آن معصیت را
هنوز نکرده است خلاف عزم بر طاعت که حق تعالی بر ان عزم جزای اهل طاعت را میدهد همچنانچه در اخبار آمده است که کسیکه انتظار
نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمتهای خداست بر بندگان تمام شد
کلام شیخ طبرسی رحمه الله و از جمله آیاتی که دلالت میکند بر مؤاخذه بر افعال قلوب قول حق تعالی است وَلا تَقفُ ما لَیسَ لَکَ بِهِ

عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا یعنی پیروی مکن چیزی را که علم باو نداری بدرستی که گوش و چشم و دل همه اینها سوال کرده می شوند و باز فرموده است کتمان مکنید گواهی را و هر که کتمان کند گناهکار است دل او و باز فرموده است که مواخذه نمیکند شما را خدا بسوگندهای لغوی که بر زبان جاری شود و لیکن مواخذه میکند شما را بر آنچه عقد دل بران کرده اید و در جای دیگر فرموده است و لیکن مواخذه میکند شما را بر آنچه کسب کرده است دلهای شما پس ازین آیات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مؤاخذه میباشد و باز فرموده است وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت رسول صلعم واله روایت کرده اند که اشاره بدل نموده فرمود تقوی و پرهیزکاری در اینجاست و حق تعالی تهدید فرموده است اینها را که دوست میدارند که امور قبیحه فاش شود در مؤمنان و محبت کار دل است و ایضا کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب برانها شده است از افعال قلوب است پس چون میتواند بود که مؤاخذه برانها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان اخبار و آیات گفته اند و تحقیق آنست که افعال قلوب بر چند قسم است اول آنست که محض خطور بال باشد و اصلا در ان اختیاری نباشد و آن قسم اول است که مذکور شد و خلافی نیست در انکه بران عقابی مترتب … و محل تکلیف نیست دوم شهوت و خواهش معصیت است بدون انکه اراده بان ظاهر شود و غالب اوقات نیز نسبت بعامه خلق اختیاری نیست مثل انکه تخیل زنا یا لواطه میکند و بی اختیار خواهشی در نفس او بهم میرسد اما اراده آن فعل ندارد و یا نظر میکند به پسر معقولی بدون قصد و عاشق او میشود اراده معصیت ندارد و این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول از برای تست یعنی اگر بدون اختیار نظرش برو بیفتد و نظر ثانی بر تست یا انکه بار دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند یا آن نظر از روی خواهش مستمر نماید و اگر مبدا عشق اختیاری نیست و محل تکلیف باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی اختیار باشد همچنانچه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق ع سوال کردند از عشق حضرت فرمودند که دلها چند که از یاد خدا خالی شده اند حق تعالی غیر محبت خود را بانها چشانیده است سیم آنست که بعد از تصور معصیت و حصول شهوت قلب باعتبار تلوث بشهوات و غفلت از عقوبات نفع عاجل در ان فعل تصور میکند و حکم میکند که باید ان فعل بعمل اید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف دنیوی مانع او از فعل نمیگردد و حصول عزم گاه هست بعد از ترددات و تفکرات بسیار می باشد و بعد از عزم و مجزوم گردیدن اراده باز ممکنست که فعل بعمل نیاید یا انکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا عایقی بهم رسد که آن فعل برو متعذر شود پس بر اصل تصور و معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمیباشد و اما حکم عقل ظاهر اخبار آنست که بران عقابی نیز نیست و بعضی گفته اند اگر باختیار باشد معاقبست و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اگر اراده و عزم بر فعل واقع شود و فعل را بعمل نیاورد از برای عایقی و مانعی باز ظاهر

اخبار

اخبار آنست که او را مواخذه بران عزم نیست و بعضی از عامه بتفصیل قایل شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت روز جزا ترک فعل کند و نادم شود از ان مقصدی که کرده بود از برای او نوشته میشود حسنه و آن حسنه مکفر سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عایقی دیگر باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه برو نوشته می شود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول ص واله منقول است که چون بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید اگر سیئه بعمل آورد برو بنویسید بمثل آن و اگر ترک کند حسنه بنویسید زیرا که ترک نکرده است مگر از برای من و ایضا از آنحضرت روایت کرده اند که محشور میشوند مردم مگر بنیات خود و گفته اند ما میدانیم که کسی در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا بکند و در آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیل ظاهر قاطع آنست که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر روی یکدیگر بکشند قاتل و مقتول هر دو در آتشند گفتند یا رسول الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای انکه اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید که این اخبار از طرق عامه وارد شده است و معارضه با آن اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکنست که نوشتن حسنه موقوف باشد بر انکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته شود و نه حسنه و حدیث دویم مجمل است و صریح نیست و مثل انکه گفته است اول سخنست و ممنوع است و حدیث سیم ممکنست که اراده با آن افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و سعی او در قتل خود و کشتن و آنها که قایل شده اند که معاقب میشود میگویند بر سیئه عزم معاقب میشوند نه بر اصل فعل پس اگر بعمل آورد و سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوب است از عقاید باطله و شک در اصول عقاید و دران شکی نیست که بانها معاقب است پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت مؤمنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هر چند اظهار نکنند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر انکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این انسب است بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهر سخن آنست که در دین عدم مواخذه بر اراده معصیت مخصوص مؤمنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلدند که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند و جوابهای دیگر نیز میتوان گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم بران حرام است اما حق تعالی بفضل خود بخشیده است و وعده مغفرت نموده است چنانچه صغیره معصیت است و باجتناب کبایر حق تعالی آنها را می آمرزد پس آنچه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیحست منافات با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح نیز مثل این گذشت و سید مرتضی رضی الله عنه در تاویل قول حق تعالی إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا گفته است که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرد نه انکه عزم بران کردند بعد از ان گفته است اراده معصیت و عزم بران معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی انکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است

وشیخ شهید قدس سره در قواعد گفته است تاثیر نمیکند نیت معصیت عقاب را و نه مذمت را مادام که مرتکب آن نشود و آن از جملهٔ چیزهاست
که ثابت شده است از اخبار که حق تعالی عفو از آنها کرده است پس اگر گفته اگر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند
پس خلافش بر وی ظاهر شود آیا این نیت اثر میکند مثل نظرات از این جهت که مصادف معصیت نشده است پس بمنزلهٔ آنست که نیت
معصیت کرده باشد و بس و در معصیت نیت بدون فعل آن مؤاخذه ندارد و از این جهت دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت شریعت کرده است
و جرأت بر معاصی نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند اگر مباحی را بیاشامد بخواهش آشامیدن شراب منکر و شیطان فعل حرامی
کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه انضمام فعل جوارح دخل داشته باشد و چند امر دیگر هست که مثل نظرات است اول
آنکه زن یا کنیز خود را در خانهٔ دیگری بیابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن معلوم شود که زوجه و امهٔ او بوده است
دویم آنست که زوجهٔ خود را وطی کند و گمان کند که حایض است پس ظاهر شود که طاهر است سیم آنکه طعامی را در دست دیگری ببیند و نداند
که ملک اوست و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم آنکه گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک
او بوده است پنجم آنکه شخصی را بکشد و گمان کند که معصوم الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شیخ شهید
رحمه الله است و شیخ بهاء الدین رحمه الله علیه گفته است که بعضی از جملهٔ اینها شمرده اند آنرا که نماز کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوب
است و عالم بحکم بوده باشد که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز معلوم شود که ممزوج و قصب است یا مباح است و تردد کرده است در آنکه
نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنست که تردد نیست در آنکه نمازش باطل است بلی صحت نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادت را
که مستلزم فساد نداند سیم در بیان سایر اموریست که حق تعالی بر آنها مؤاخذه نمیفرماید بسندهای بسیار صحیح و معتبر از طرق عامه و خاصه
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که حق تعالی برداشته است از امت من نه چیز را اول خطا یعنی امریکه بی اختیار و بغفلت از او
صادر شود مثل آنکه اراده کرد که تیری بجانب آهوئی بیندازد بر آدمی خورد و او را مجروح کرد یا کشت و خطائی که مفتی در مسئله یا حاکم
شرع در حکمی بکند و بذل جهد خود را در آن کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا خطائی که طبیب در معالجه بیمار بکند و تقصیری در آن
نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست اما مؤاخذه دنیوی بر بعضی هست و در اول دیه لازم میشود بر عاقله و هم چنین
در خواب اگر کسی را بکشد گناهی بر وی نیست بلکه دیه بر او لازم میشود در مال او یا [illegible] و خطاء حاکم بر بیت المال است
بنا بر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن دیه است در مال خود و بعضی گفته اند که اگر آنکسی که معالجهٔ او میکند برائت ذمه
او بکند ضمان از او ساقط میشود دویم فراموشی است یعنی عقاب نیست بر کسیکه از روی فراموشی گناهی بکند یا ترک واجبی بکند
هر چند اگر ترک رکنی کند در نماز از روی فراموشی گناهی بکند اعادهٔ نماز بایدش کرد و ترک بعضی از افعال یا فعل بعضی
سجدهٔ سهو لازم میآید سیم آنچه ندانند و ظاهرش آنست که جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار بسیار دلالت

براین

براین دارد و در بسیاری از موارد باین استدلال میتوان کرد خواه جهل مسئله باشد یا جهل موضوع و حکم اما اکثر علما در موارد خاصه باین قایل شده اند
مثل نماز کسیکه جاهل باشد بنجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور آنست که اعادهٔ نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و همچنین
کسیکه جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و در آن نماز کند یا کسیکه جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات و در مواضع آنها ترک کند و نکاح در عده
چنانچه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مؤاخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد
ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادلهٔ عقلیه بسیار بر این دلالت چهارم چیزیکه طاقت آن نداشته باشد چنانچه حق تعالی فرموده است رَبَّنا
وَلا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ یعنی ای پروردگار بر ما بار مکن چیزیرا که طاقت نیست ما را در آن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا
یطاق است و هر چند بر خدا قبیح است و محال است که از حق تعالی واقع شود ملکست دعا کردن بر سبیل تعبد باشد و بعضی گفته اند مراد
عذابها و عقوبتها که بر امم سابقه نازل میشد و حق تعالی ببرکت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از این امت برداشته است و اظهر آنست
که مراد تکالیف شاقه است که در امم سابقه بود و حق تعالی در این امت تخفیف داده است و آسان گردانیده است و در بعضی احادیث
ظاهر این معنی مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشد بآن خواه اضطرار و از جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف هلاک
باشد و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتیکه لقمه در گلویش بند شده باشد و مایع دیگر حاضر نباشد
و تداوی بحرام در وقتیکه دوا منحصر بآن باشد بنا بر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا
شراب حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی بچشم بکشد از مسکر حق تعالی میلی از آتش بچشم او بکشد
و در اخبار بسیار واقع شده است که حق تعالی در هیچ حرامی دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی بمسکر را مطلقا جایز
میدانند بلکه سایر محرمات را و اشهر جواز است از قبیل خوردنش باشد یا از قبیل غیر او مانند کسیکه جراحت بر خود وارد سازد یا زد دیگرانرا
مجروح گردانند در ماه رمضان و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند که باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت
بلکه سایر محرمات زیرا که حق تعالی فرموده است فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَلا عادٍ فَلا اِثْمَ عَلَیْهِ یعنی هر که مضطر شود و باغی
و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلاف است و در بعضی از روایات وارد شده است که باغی آنست که خروج
بر امام کند و عادی کسیست که براه زنی رود و بر اینها میته حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب صید است
و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند بر اینها مضطر میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده
است که باغی کسیست که بلهو و بازی بشکار میرود و نه از برای نفقهٔ عیال و عادی دزد است اکثر گفته اند بقدر سد رمق میخورند
نه آنقدر که سیر شود ششم چیزیست که آنرا بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهائیکه باکراه حلال میشود هفتم طیره
است و آن عبارت است از تاثر نفس بفالهای بد مثل آنکه در میان عرب تطیر میکرده اند در وقتیکه بسفری میرفته اند

کتابخانه آستان قدس مشهد

۸۱۱

بمرغی یا شکاری از جانب راست او جدا شود بفال خوب میگرفته اند و اگر از جانب چپ برود بدوم تیر ایشان بیاید و در میان عجم نیز شایع است
اگر بسوی سفری یا مقصدی و جنازه یا کشته بر سر راه خود بینند بفال بد میدانند و اگر در حدیث وارد شده است که طیره در این امت
نمیباشند چند احتمال دارند اول آنکه مراد رفع مواخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسیرا چنین امری بخاطر رسد چون اختیاری نیست
ونمیشود که نفس از و متاثر نشود حق تعالی بران مواخذه نمینماید و کفاره اش آنست که توکل کند بر خدا و امضای آن امر بکند چنانکه در
حدیث وارد شده است که چون تطیر کنی بکذر و اعتنا مکن دوم آنکه مراد رفع تاثیر آن باشد از این امت ببرکت الحجر یا ایشان رسیده است
از رسول خدا صلعم و اله و ائمه هدی صلوات الله علیهم از عدم اعتنای بان و توکل بر خدا و ادعیه و اذکاری که روایت کرده اند از
برای رفع ضرر آن سیم آنکه مراد بر رفع آن از منع از آن باشد و عدم جواز آن چنانچه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیده اند و این
معنی از این حدیث بسیار بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلف است و مقتضای جمع میان
آنها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف باشد و نفس از آن متاثر شود ممکن است تاثیر بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا
بشان بان نکند اثری نمیکند چهارم وسوسه و تفکر در خلق است و در حدیث معتبر از حضرت صادق ع منقول است
که چیز است که نجات یافته است از آنها پیغمبری پس هر که پس تر از وست تفکر در وسوسه در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مومن
بکار نمیفرماید حسب خود را و بهر تقدیر این فقره نیز چندین احتمال دارد اول آنکه مراد وسوسهای شیطان باشد که حادث میشود
بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از احوال و افعال ایشان و حق تعالی بران مواخذه نمی
فرماید زیرا که دفع آن از نفس غالبا ممکن نیست و اجبست بر وکه باین گمان حکم نکند و اظهار آن ننماید و عمل بموجب آن نکند یا
قدح کند در ایشان و رد شهادت ایشان بکند و در احادیث عامه وارد شده است که هر گاه ظن و گمان بکنی تحقیق و جزم
مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که زنهار حذر کنید از گمان بد بردن بدرستیکه ظن بد بردن دروغترین سخنهاست
دوم آنست که مراد تفکر در وساوس باشد که حادث میشود در نفس در مبداء خلق اشیاء و آنکه خدا را که آفریده است و که ایجاد
کرده است و در کجاست و مثل اینها در اموری که اگر تکلم کند بانها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانچه در وسوسه گذشت
سیم آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات
و تمکین اشرار بر اخیار و خلقت کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموریکه کم کسی از اینها خالی
می باشند و اینها همه مغفور است هر گاه مستقر نگردد در نفس و سبب آن شکی در عدل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در روایت
ابن بابویه این تتمه نیز هست ما لم ینطق بشفته یعنی مادام که تکلم کند بلب و درینمقام معنی اول ظاهر تر می نماید چهارم
حسد است مادام که ظاهر نکند بزبان یا بدست و از این حدیث ظاهر میشود که حسدی که اظهار نکند داخل معاصی نیست یا معفو است

واختلاف

حذر

طوسی بسند معتبر از حضرت رسول صلعم و اله بر
گناهی بر بندهٔ مومن در وقت دلتنگی و ضجر و در کافی روا
حضرت صادق ع بودم مردی از آنحضرت سوال کرد از تشنه
حضرت فرمود خدا از آن کریمتر است که او را از جا بدر را
گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف
لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا یعنی تکلیف
است و حضرت صادق ع فرمود که بخدا سوگند که خدا تع
کرده است ایشانرا در هر روز و شب پنج نماز و تکلیف کرد
در هر دویست درهم پنج درهم و تکلیف کرده است ای
در بیان احوال عالمست بعد از انقضای امر قیامت ابن
علیه السلام که گفت بتحقیق که خدای عز و جل خلق کرده
ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشانرا از ادیم ار
بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خ
مومنان از روزیکه بهشت را خلق کرده است و خالی نبو
خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شو
درسند و بدنهای اهل جهنم را بار داخ ایشان در جهنم ساکن
آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد بیگانگی او بکنند

... بپرسند وار برای ایشان
باشند و استانه بنیر این استان که بر بالای سر ایشان بشد خاید
ما انبیا فریده است بلکه بخدا سوگند که حق تبارک و تعم هزار هزار
که این احادیث را اکابر محدثین در کتاب ایراد کرده اند
شده اند و منافات و اصول قطعیه ندارد اما بحدی نرسیده
و در غریب و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما
قایل انها مکنید و تاویلش بما رد کنید پس انکاه دخرم
مداریم تمام شد رساله حق الیقین در روز جمعه

ی ادرکنی ادرکنی ادرکنی

کتابخانه آستان قدس ...
بازبینی شد
۱۳۷۱ ش
کتابخانه آستان قدس مشهد

کتابخانه آستان قدس مشهد
سال ۱۳۰۸ خورشیدی
بازرسی شد

کتابخانهٔ آستان قدس
ویژه خطی

صفحه
دیباچهٔ کتاب
اثبات ذات خدا
در صفات ثبوتیه
صفات سلبیه
در اینکه خداوند فعل قبیح نمیکند
در معنی توفیق و خذلان
در مباحث نبوت و اثبات آن
در حقیقت محمدی ص
در اعجاز قرآن
معجزات پیغمبر
اخبار آنحضرت بوقایع بعد از خود
معراج پیغمبر ص
فضایل حضرت رسول و مجمل آنحضرت
بشرایع خود قبل از بعثت
امّی بودن و خصائص آنحضرت
در امامت و وجوب نصب امام از طرف خدا
شرایط امامت و ذکر پاره از صفات امام و طریق شناختن امام
آیات داله بر دوستی علی ابن ابیطالب ع
اخبار مقبول الطرفین در خلافت علی ابن ابیطالب ع
روایت حذیفه در غدیر خم
روایات عامه در غدیر خم
نزول آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم
وقایع روز غدیر و اتفاق منافقین بر هلاکت پیغمبر
دلالت حدیث غدیر خم بر امامت علی ع بطریق عامه
اختصاص علی ع بمحبت رسول و وقایع فتح خیبر
اختصاص علی ع به اخوت پیغمبر
اخبار عامه نقل از پیغمبر که همیشه حق با علی است

صفحه
و افضلیت علی ع از همه پیغمبران
در خصال امیر المؤمنین
اخبار نص بر خلافت علی ع از کتب عامه
مطاعن غاصبین خلافت و وقایع سقیفه بنی ساعده
و بیعت با ابوبکر و آوردن علی ع را بمسجد
در وفات حضرت صدیقه علیها السلام
احتجاج مهاجر و انصار با ابوبکر
روایات عامه در عدم قبول بیعت علی ع و اصحابش با ابوبکر
اخبار عامه بر بیعت علی ع بعنف
بطلان اجماع عامه بر خلافت ابوبکر
اخبار غصب فدک و خطبهٔ حضرت زهرا ع
مجعول بودن حدیث نحن معاشر الانبیاء
منع ابوبکر حق ذوی القربی را از حضرت فاطمه و مطاعن ابوبکر
تزویج مادر محمد حنفیه با علی ع
مطاعن ابوبکر و عمر در جهل احکام
اعتراضات عمر بر پیغمبر ص
تحریم عمر حج تمتع و متعهٔ زنان و بدعتهای عمر
قضیهٔ شوری
مجاب شدن عمر از کلمات ابن عباس
مفاسد شوری بعد از عمر و مطاعن عثمان
امامت سایر ائمه و اثبات دوازده امام
فضایل حسنین
انتشار جمیع علوم از ائمه و اتفاق دشمن بر علو قدر ائمه
اثبات وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه و حالات و مراتب غیبت او و ذکر جمعی از سفرا
ملاقات بعضی با امام دوازدهم و کیفیت جزیرهٔ
مادر امام زمان و تولد آنحضرت
حکایت ابو الادیان

کتاب حق الیقین

از تألیفات فخر المحققین علامه مجلسی قدس الله روحه الشریف

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْواحِدِ الْاَحَدِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ الْعَلیمِ الْقَدیرِ الَّذی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ وَالصَّلٰوةُ عَلیٰ اَشْرَفِ الْعارِفینَ وَفَخْرِ النَّبِیّینَ مُحَمَّدٍ وَعِتْرَتِهِ الطّاهِرینَ الَّذینَ فازُوا بِالْقِدْحِ الْمُعَلّیٰ مِنَ الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ وَالْیَقینِ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلیٰ اَعْدائِهِمْ اَجْمَعینَ اِلیٰ یَوْمِ الدّینِ اما بعد چنین گوید خامهٔ شکسته زبان و بیان ابکم نشان تراب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع مواليهما الاکرمین بر صحایف قلوب و صفایح الواح طالبان منهاج حق و یقین تصویر و تحریر مینماید که چون به دلایل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده و انسان که چشم و چراغ این جهان و علت غائی آفریدن آنست برای معرفت و عبادت خلق گردیده است که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نماید و بلذات فانیهٔ این دار غرور مغرور نگردیده بواسطهٔ این دو حبل متین خود را بسعادات باقیهٔ اخرت رساند و از اخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست

نسخه ۱

کتاب
حق الیقین
از تألیفات
مرحوم علامه
مجلسی رحمة الله علیه

کتابخانه آستان قدس مشهد

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

شرفیابی ابن مهزیار و اشخاص دیگر
عدم استبعاد طول عمر و طول غیبت و ثواب انتظار فرج
آیات دلیل بر رجعت و اخبار وارده در رجعت
سید الشهداء و کلام ابن بابویه در رجعت
حدیث مفضل در ظهور حضرت حجت
اثبات معاد جسمانی
حقیقت مرگ و توابع آن
ذکر احوال عالم برزخ و سؤال و فشار قبر
سؤال از ولایت ائمه در قبر و حالات مؤمن و کافر
در احادیث عذاب قبر و آنچه باعث عذاب
قبر است و حالات مؤمن و کافر در قبر
در بعضی علائم قیامت و نفخ صور و مردن اهل آسمان و زمین
اختلاف در تجسم روح و امور را
که در قیامت واقع میشود
حشر وحوش و احوال اطفال و مجانین در
میزان اعمال و حساب و مظالم و سؤال از رسول و شهادت اعضای بدن
بیان وسیله و یاد حوض و شفاعت و افتخارات مقصرین
در معنی کوثر و اینکه علی ساقی حوض کوثر است
در اینکه شفاعت پیغمبر در گناهان کبیره امت است
شفاعت فاطمه زهرا از دوستان خود
در بیان صراط
حقیقت بهشت و جهنم و ابطال احوال فلاسفه
در اوصاف بهشت و جهنم
در بیان اعراف
ذکر مخلدین و غیر مخلدین
بیان اینکه بودن دوستی اهل بیت بدون عمل
مؤمن باید بین خوف و رجاء باشد و مذاهب مختلفه
در معنی ایمان و اختیار و احادیث رجوع مؤمن
معارفی که ایمان بآن حاصل میشود
معارفی که بآن کفر و ارتداد حاصل میشود
ضروریات دین مبین اسلام
رسالهٔ حضرت رضا برای مأمون از شرایع دین
اختلاف در سن تکلیف مخالفین
گناهان صغیره و کبیره
حرمت بعضی از اشیاء و احترام قرآن
احکام ازدواج مرد و زن
جواز تصرف در مال غیر در مواقع مخصوص
آداب دخول بخانه های مردم
احکام ضروریه دین اسلام
احکام سلام کردن
حرمت و حلیت بعضی احکام
بیزاری از اهل بدعت
تحریص مردم به اطاعت احکام الهی
وجوب توبه و شرایط آن و وقت آن
اموریکه خداوند عفو میفرماید
اموریکه خداوند مؤاخذه نمیکند

۵۱۳۴۲

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

فی الجمله برونق مرام باتمام رسانده و مسمی بحق الیقین
گردید و چون از برکات عهد و اوان و ثمرات امن و
امان ایام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت
کبرای اعلیحضرت شاهنشاه ملایک سپاه
سپهر اقتدار و سرور سلاطین جهان باسط مهاد امن و
امان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوضات
سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجأ سلاطین کامکار
ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی
نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز محفل عدل
و داد شعله جانسوز نهال جور و بیداد ممهد
اساس عدل و تمکین مشید بنای شرع والای
مبین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصدوقه
السلطان العادل ادام ظلّ الله و فایز به درجهٔ علیّه

درزمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذرّیت
او را از او نه و اللّه خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزیکه بهشت را خلق
کرده و خالی نبوده است جهنّم از ارواح کافران از روزیکه جهنّم را خلق فرموده است
شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود حقتعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح
ایشان ~~در جهنم ساکن گردانیده~~ بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنّم را با ارواح
ایشان در جهنّم ساکن گرداند خدا از کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد
آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد بیگانگی او بکنند و تعظیم او بنمایند چنین نیست
بلکه خدا خلق دیگری بیافریند که او را بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که
ایشانرا بردارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه افکند آیا نشنیده که خدا فرموده
است روزیکه بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شود آسمانها و فرموده است آیا مانده شدیم و
بتنگ آمدیم از خلق اوّل بلکه ایشان در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این
خلقتی است که بعد از قیامت خواهد شد و ایضاً در خصال بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده
است که در تفسیر آیهٔ دوّیم فرمود که چون حقتعالی فانی میگرداند این خلق را و این عالم
را و ساکن میگرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنّم را در جهنّم تازه میکند عالمی را بغیر
از این عالم و خلق تازه ایجاد میکند از غیر تر و ماده که او را بیگانگی پرستند و از برای
ایشان خلق میکند زمین را بغیر این زمین که ایشان بر روی آن باشند و آسمانی را بغیر
این آسمان که بر بالای سر ایشان باشد شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و
خلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا قسم که حق تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که
تو در آخرین عالمها و آدمهائی بدانکه این احادیث صحیحه را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد
کرده اند و متکلمین امامیه متعرض این مطلب بنفی و اثبات نشده اند و منافاة با ادلّهٔ عقلیه
و نقلیه و اصول قطعیه ندارد و امّا بحدّی نرسیده که موجب جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده
است که امور غریبه و احادیث عجیبه که از ما بشما میرسد و عقل شما از قبول آنها امتناع کند مبادرت برد
و انکار منمائید و تکذیب قائل آنها مکنید و تأویلش را بما رد کنید پس انکار اینها نمیکنیم و جزم به
وقوعش نمیکنیم و در مرتبهٔ تجویز و احتمال میگذاریم تمام شد کتاب حق الیقین در آخر شهر شعبان المعظم
سال هزار و صد و نه ۱۱۰۹ از هجرت مقدسه حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم چون باستعجال
در تراکم اشتغال نوشته شد ملتمس از ناظران برآنکه بنظر دقت در صدد اعتراض بر نیایند و چون ترمیم
و تجدید اصول مندرسهٔ امامیه که سالهاست آثار آنها محو شده و اکثر مدعیان علم اعراض از
آنها نموده اند و اصول معتزله را قدوهٔ خویش ساخته دست از آیات کریمه و اخبار متواتره برداشته اند
در این رساله بحسب المقدور ایراد نموده ام شکر آن را بگزاران سهل نمایند و گاهی بطلب غفران و
دعای خیریاد نمایند و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین الطیبین
الطاهرین

پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجبست
تحصیل ایمان است و اکثر خلق از اینمعنی غافلند
و ارکان دین را منسیه انه و قلیلی را که از ناقص چند امثال
خودرا فراگرفته بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند و بمحض
تقلید اکتفا نموده اند و قدم از درگه سامله گمان بدرجهٔ عالیهٔ
یقین نگذاشته اند اگرچه این فقیر در کتب مبسوطهٔ عربی و
فارسی اینمطالب عالیه را به بینات وافی و دلایل کافیه
ایراد نموده ام اما اکثر خلق باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور
دین یا قلت بضاعت و وفور اشغال باطله یا عدم قابلیت
ادراک افهام آنها از انتفاع بسیاری نمی یابند لهذا
فقیر اراده نموده که در این رساله مختصرهٔ کافیهٔ وافیه
عمدهٔ اوسطالب عالیه را به بیانهای واضح
قریب بافهام ایراد نمایم بتوفیق الله تعالی سبحانه

و این خلاف مشهور است اما بوسعت رحمت الهی انسب است
زیرا که کم کسی است خودرا از این خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت با کثر خلق موجب
حرج است و ممکن است مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه داشتن
و اکثر اینها بنابر اکثر معانی چون بر حق تعالی قبیح است و صدورش از آن محالست
شاید مراد اختصاص مجموع این خصال باشد باین امت پس منافات ندارد با آنکه
بعضی مشترک باشد میان امت و سایر امم و الله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است
که هر امریکه از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولی است بقبول عذر و تا امریرا
از برای مردم ظاهر نفرماید و در آن باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک ایشان
عذاب نکند و ایضا اخبار بسیار وارد شده است که خدا برداشته است قلم
تکلیف را از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسیکه در خواب
است تا بیدار شود و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول روایت کرده است
که حق تعالی وحی میکند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عبادند که ننویسند
گناهی بر بندهٔ مؤمن در وقت دل تنگی و در کافی روایت کرده است بسند کالصحیح
از علی بن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق بودم مردی از آنحضرت سؤال
کرد از شخصیکه از او امری صادر شود در حد غضب آیا خدا او را مؤاخذه میکند
بآن حضرت فرمود که خدا از آن کریمتر است که او را ازجا بدر آورد و از او مؤاخذه
نماید و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف
آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خودرا مگر کمتر از آنچه طاقت
دارند چنانکه فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است
خدا نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق
فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگانرا مگر کمتر از آنچه طاقت
دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشانرا در هر شب و روز پنج نماز و در سالی سی روز
روزه و در هر دویست درهم پنج درهم و در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از
اینها همه دارند خاتمه در بیان احوال عالم بعد از انقضای روز قیامت ابن بابویه
و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده است از امام محمد باقر که گفت بتحقیق که خدا خلق
کرده است در زمین از روزیکه زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان
آدم نیستند خلق کرد ایشانرا از ادیم الارض یعنی از روی زمین پس ساکن گردانید ایشانرا

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد
کتابخانه